

امام بخاری
و
جایگاه صحیحش

الیاس قاسمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشخصات کتاب

نام کتاب: امام بخاری و جایگاه صحیحش

موضوع: رجال و حدیث

مؤلف: الیاس قاسمی

ناشر: مرکز چاپ و نشر

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱ ش / ۲۰۱۲ م

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰

مقدمه

اسلام عزیز دین کامل و جاوید است و هر آن چه تا قیامت نیاز بشریت است همه را بیان فرموده است. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛^۱ (بیان) هیچ چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم. وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ؛^۲ و ما این قرآن را بر تو نازل کردیم که بیان گر همه چیز است.

ولی این که خداوند متعال هر چه نیاز بشر است در قرآن ذکر فرموده است، چیزی نیست که هر شخصی توان در آوردن آن را از قرآن مجید داشته باشد. و این خلفای راستین پیامبر اکرم ص هستند که خداوند متعال و پیامبر اکرم ص آن ها را حجت های الهی و رهبران امت اسلامی معرفی فرموده اند، چنین توان و قدرت را دارند؛ زیرا خداوند متعال به پیامبر اکرم ص می فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛^۳ و ما این قرآن را به تو نازل کردیم تا آن را به مردم بیان کنی. پس قرآن که همه چیز را در بر دارد نیاز به بیان و روشن کردن پیامبر اکرم ص دارد و پیامبر اکرم ص نیز امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت خود ^۴ را وارثان علم خود معرفی فرموده و در حدیث متواتر تقلین آن ها را رهبران جامعه اسلامی خوانده اند. و این وارثان علم پیامبر اکرم ص با استناد به این آیات شریفه ای قرآن فرموده اند: از ما سؤال کنید و تا قیامت از هر چه اتفاق خواهد افتاد سؤال کنید و ما پاسخ خواهیم داد.^۵

۱. انعام، ۳۸.

۲. نحل، ۸۹.

۳. نحل، ۴۴.

۴. تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۲۴۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۹۷، رقم ۵۶۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۶۷، رقم ۵۷۰۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹ و ۵۹۹ و ج ۱۱، ص ۲۴۹ و ۲۹۱.

امیرالمؤمنین A در حدیث صحیحی فرموده‌اند: ای برادر عامری در باره‌ای هر چه خدا و رسولش فرموده‌اند از من سؤال کن، همانا ما اهل بیت داناترین مردم به سخن خدا و رسولش هستیم.^۵ و از این قبیل احادیث در کتب مسلمین فراوان وارد شده است.

ولی با این حال وقتی به برخی کتب اصلی مراجعه می‌شود حقیقت را وارونه نشان داده و امیرالمؤمنین A و اهل بیت رسول خدا 6 را در ردیف افراد عادی معرفی کرده‌اند و در مقابل در رد و انکار احادیث متواتر و مسلمی که در مورد این خاندان مطهر وارد شده، تمام سعی خود را به کار برده‌اند. و متأسفانه برخی از این دسته کتاب‌ها به عنوان صحیح‌ترین کتب پس از قرآن کریم بین طوائفی از مسلمین جای افتاده است. بنابر این برای روشن کردن این گونه کتاب‌ها و جایگاه مؤلف آن و همچنین مقام واقعی اهل بیت مطهر رسول خدا 6 لازم است بین مسلمین روشن‌گری صورت گیرد و با بررسی منصفانه و دور از تعصب و با بیان علمی، حقیقت این گونه کتب و نویسنده آن برای جامعه اسلامی معرفی گردد؛ زیرا به اهل بیت پیامبر اکرم 6 و خاصه امیرالمؤمنین A در زمان حضورشان در جامعه اسلامی و پس از آن در زمان حاکمیت بنی امیه و بنی عباس به اندازه کافی ظلم شده است. و امروزه باید چهره این ظلم‌ها که با انکار جایگاه واقعی اهل بیت^۸ ادامه پیدا کرده است، در جوامع اسلامی بیان و معرفی گردد تا حق و باطل هر کدام به صورت واقعی خود معرفی شوند.

صنعتی که از علمای وهابی محسوب می‌شود یکی از ظلم‌هایی را که به خاندان پیامبر اکرم 6 در تاریخ شده و آن ظلم در حال حاضر نیز ادامه دارد، این گونه بیان کرده است: محدثان (با اتفاق) حدیث کیفیت صلوات بر پیامبر 6 و آل را روایت کرده‌اند و حذف آل در صلوات چنان‌که در کتب حدیثی واقع شده جائز نیست و ظاهراً محدثان «آل» را در صلوات از روی تقیه حذف کرده‌اند؛ زیرا حکومت بنی امیه از ذکر اهل بیت کراهت داشتند و سپس این روش

۵. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۲۴۰؛ المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۳۶۲.

با پیروی متأخرین از گذشتگان استمرار پیدا کرد و این روش هیچ وجه صحیحی ندارد...^۶ وقتی محدثین از ذکر اهل بیت^۸ در صلواتی که بارها همه روزه در نماز آن را تکرار می‌کنند، از ترس حاکمان تقیه کرده و آن را ترك کرده‌اند، پس در روایت احادیث و اخبار فضائل و جایگاه رفیع آن‌ها حالشان چگونه خواهد بود!

در این نوشتار به بررسی کتاب «صحیح» محمد بن اسماعیل بخاری که یکی از مهم‌ترین کتاب روایی و صحیح‌ترین کتاب پس از قرآن کریم معرفی گشته و مورد پذیرش نیز واقع شده است و همچنین جایگاه مؤلف آن، پرداخته شده است.

امام بخاری شخصیتی است که در بین مسلمین، به خصوص به جهت کتاب «جامع الصحیح»^۹ اش مورد توجه فراوان قرار گرفته است. این توجه تا حدی است که بخاری و کتاب و عملکردش میزان شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح و رجال و محدثین نیز قرار گرفته است. حتی افرادی که در جوامع مسلمین به عنوان عالم دین مطرح و شناخته شده‌اند، احادیث را با بخاری و رجال و صحیحش می‌سنجند و گاهی روایت نشدن حدیثی از جانب بخاری را سبب صحیح نبودن حدیث می‌دانند. این روش امروزه بین سلفی وهابیت پررنگ گشته است. اگر در مورد حدیثی که با عقائد و مزاقشان سازگار نیست، ضعفی پیدا نکردند، عدم وجود آن حدیث در صحیحین، و به خصوص «صحیح بخاری» را طعن بر حدیث و سنت پیامبر اکرم^{۱۰} قرار می‌دهند. این يك واقعیت تلخی است که مسلمین با آن مواجه بوده و هستند و بدون توجه آن را سیره دینی خود قرار داده‌اند.

این در حالی است که اولاً: امام بخاری در طول زندگی خود دارای اعتقادات عجیب بوده است که در شرح حال او ذکر شده است. ثانیاً: در کتاب «صحیح بخاری» اخبار اسرائیلیات وارد شده است که در مواردی افرادی از بزرگان اهل سنت به مانند قرطبی و ثعالبی به آن تصریح کرده‌اند. ثالثاً: احادیث فراوانی در کتاب «صحیح بخاری»

۶. سبل السلام صنعانی، ج ۱، ص ۱۹۳.

موجود است که حتی با احادیث دیگر خود «صحیح بخاری» تناقض آشکار دارد. رابعاً: از رجال و افراد فراوانی بخاری در صحیحش حدیث روایت کرده است که خودش و دیگران آنها را ضعیف معرفی کرده‌اند و همچنین از برخی کذابین و متهمین و از خوارج و نواصب نیز احادیث فراوان در «صحیح بخاری» روایت شده است. با این وجود انسان تعجب می‌کند که چگونه و چرا این دسته از مسلمین این اعتقاد و سیره را پذیرفته و در موردش دقت نکرده‌اند.

درست است که امام بخاری از دیدگاه اهل سنت يك عالم حدیث شناس و رجال‌دان بوده است و در مورد او مدح و ستایش‌های زیاد شده است، ولی واقع این است که برخی از آنها افراط است، و لذا ما تنها به برخی از نظرات علما و محدثین در شناخت جایگاه علمی امام بخاری بسنده خواهیم کرد. از این رو فصل اول این کتاب را به بررسی زندگی و شخصیت علمی و اعتقادی محمد بن اسماعیل بخاری اختصاص داده و نظرات محدثین و علما را در مورد او و کتاب صحیحش و همچنین جایگاه بخاری با اهل بیت ^۸ و احادیث فضائل این خاندان مطهر ذکر خواهیم کرد تا با آشنایی با شخصیت امام بخاری و اعتقادات او، وارد بحث و بررسی کتاب و احادیث و رجال صحیحش شویم.

از خداوند متعال توفیق در عمل خالصانه و عاقبت بخیری مسلمین را خواهیم و این که ان شاء الله این نوشتار را مفید و مورد استفاده جامعه اسلامی قرار بدهد.

فصل اول: شخصیت امام بخاری و جایگاه صحیح

شخصیت و نشأت زندگی علمی

امام بخاری، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره، شوال سال ۱۹۴ هـ.ق. در بخارا متولد شده است. ادعا کرده‌اند که در ده سالگی حفظ حدیث بر او الهام شده و از همان زمان شروع به حفظ نموده و در سال ۲۵۶ هجری از دنیا رفته است.^۷ او برای طلب حدیث به حجاز، شام، مصر، الجزیره، بصره، کوفه، بغداد و نیشابور سفر کرده و به کوفه و بغداد بسیار وارد شده است. او از جهت مذهب و فقه، مباحث فقهی خود را بنابر گفته ابن حجر از امام شافعی و ابو عییند گرفته است.^۸ و لذا سبکی او را در طبقات شافعی‌ها ذکر کرده است، ولی ابن قیم بخاری و برخی محدثین دیگر را مقلد محض احمد بن حنبل دانسته است و ابن ابویعلی نیز او را در طبقات حنبله آورده است.^۹

جایگاه صحیح و علت تألیف

امام بخاری گفته است: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار حدیث غیر صحیح در حفظ داشتم.^{۱۰} وی می‌گوید: احادیث این کتاب را از بین ششصد هزار حدیث انتخاب کردم و آن را در شانزده سال نگاشتم و بین خود و خدا حجت قرار دادم.^{۱۱} باز می‌گوید: در این کتاب تنها احادیث صحیح را وارد کردم و احادیث صحیح دیگر را نیز به جهت طولانی نشدن کتاب ترك نمودم.^{۱۲}

۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۳۹۳.

۸. فتح الباری ابن حجر، ج ۱، ص ۲۱۳.

۹. طبقات الحنبله ابن ابی یعلی ج ۱، ص ۱۰۶.

۱۰. طبقات الشافعیة الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۱۵. البته واقعیت‌ها این ادعا و امثال آن را رد می‌کند.

۱۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۲؛ طبقات الشافعیة الکبری، ج ۲، ص ۱۶۲.

۱۲. طبقات الشافعیة الکبری سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

البته این سخنان اشکالاتی دارد: اولاً: سیوطی نقل کرده است که حافظ عراقی این سخن بخاری را که صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته باشد دور از واقع دانسته است. و این جماعت در رد این ادعای امام بخاری گفته است: احادیث صحیحی که در دسترس ماست و بلکه غیر صحیح، اگر کتاب‌های سنن، مسانید، جوامع، و اجزای حدیثی و غیر آن تتبع شود، جمیع آن احادیث بدون مکررات به صد هزار و بلکه به پنجاه هزار نمی‌رسد و خیلی بعید است که يك نفر آنچه از دست همه‌ای امت رفته است را حفظ کرده باشد.^۱ و ثانیاً: اگر امام بخاری بسیاری از احادیث صحیح را به دلیل پرهیز از طولانی شدن کتاب ترك کرده بود، می‌توانست مقدار زیادی از آن احادیث صحیح را در کتابش ذکر کند و حدود دو سوم احادیث صحیحش را که تکراری هستند ترك کند؛ زیرا در «صحیح بخاری» برخی احادیث بیش از بیست مرتبه تکرار شده و حتی برخی از این اخبار که بیش از بیست بار تکرار شده هیچ اصل و اساسی ندارد که در متن کتاب خواهد آمد و همچنین چنان‌که خواهد آمد صحیح بودن کل روایات این کتاب نیز به هیچ وجه قابل قبول نیست.

در مورد انگیزه امام بخاری در نگارش کتاب صحیح، دو نظریه از زبان خود بخاری نقل شده است:
 ۱. امام بخاری می‌گوید: نزد اسحاق بن راهویه بودم. برخی از اصحاب ما گفتند: ای کاش کتاب مختصری از سنن پیامبر ۶ را جمع می‌کردید! این سخن در قلب من واقع شد و شروع به جمع و نگارش این کتاب کردم.^۲

۲. بخاری در خبر دیگر می‌گوید: پیامبر ۶ را در خواب دیدم که گویا من پیش روی آن حضرت استاده بودم و در دستم بادکنی است و با آن از آن حضرت دفاع می‌کنم. سپس از برخی معبرین در باره آن سؤال کردم. گفتند: تو از پیامبر ۶ دروغ را دور خواهی کرد؛ و این سبب شد که

۱. تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸؛ تهذیب الاسماء واللغات، ج ۲، ص ۹۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۱.
 ۴۰۱.

کتاب «صحیح» را بنویسم.^۱

چنان که ملاحظه می کنید، اولاً: متأسفانه این دو خبر متفاوت اند؛ زیرا روشن است که اگر چنین اتفاقی پیش بیاید پشت سر هم پیش خواهد آمد و بخاری آن را بیان می کرد که به این سبب شروع کردم و سبب دوم نیز بعد از آن این اراده ای مرا تقویت کرد. ثانیاً: «صحیح» امام بخاری واقعیت داشتن علت دوم و سخن مؤلف را قطعاً رد می کند؛ زیرا در آن اکاذیب کم نیست. ثالثاً: احتمالاً مانند موارد دیگر انگیزه و سبب دوم را برای مقدس نشان دادن عمل و کتاب «صحیح بخاری» بعدها یا خود ایشان و یا دیگران از زبان وی نقل کرده اند.

تعداد روایات «صحیح بخاری»

سیوطی از شیخ الاسلام نقل کرده که گفته است: احادیث «صحیح بخاری» را شمارش کردم و آن بدون معلقات و متابعات، با مکررات ۶۳۹۷ حدیث و بدون مکرر ۲۵۱۳ حدیث است.^۲ ابن حجر نیز گفته است: جمیع روایات «صحیح بخاری» همراه با معلق، متابع و مکرر ۹۰۸۲ حدیث است و جمیع احادیث موصول و معلق آن بدون مکررات ۲۵۱۳ حدیث است که ۱۶۰ حدیث آن معلق و متابعات است.^۳ پس بنابر این دو بیان موافق هم از سیوطی و ابن حجر، از سه دو برابر احادیث «صحیح بخاری» تکراری هستند. با این وجود آیا ممکن است که امام بخاری صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته باشد، و برای پرهیز از طولانی شدن کتاب، از ذکر آن خودداری کرده باشد، با این که دو سوم احادیث کتابش تکراری هستند!؟ و همچنین برخی اخباری در صحیحش وارد کرده که به درد کسی نمی خورد مانند رجم میمون در زمان جاهلیت به خاطر زنا؟!^۴

۱. تهذیب الاسماء واللغات نووی، ج ۲، ص ۹۱؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۵.

۲. تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳. فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۵۴.

۴. صحیح بخاری، کتاب المناقب، مناقب الانصار، باب الْقَسَامَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، ح ۳۸۴۹. دقت داشته

مکان نگارش «صحیح بخاری»

همچنین بخاری گفته است: هیچ حدیثی در این کتابم ننوشتیم، مگر این که قبلش غسل نمودم و دو رکعت نماز خواندم.^۱ و گفته است: تمام کتابم را سه مرتبه نگاشتیم.^۲ و چندین نفر گفته‌اند: ما شاهد بودیم که بخاری صحیحش را در بین قبر و منبر پیامبر ۶ جمع و نگارش نمود و برای هر حدیث دو رکعت نماز می‌خواند.^۳ باز امام بخاری می‌گوید: کتاب صحیحم را در مسجد الحرام نگاشتیم و هیچ حدیثی در آن قرار ندادم، مگر این که قبلش از خداوند طلب خیر نمودم و دو رکعت نماز خواندم و یقین بر صحت آن حدیث پیدا کردم.^۴ نووی می‌گوید: محمد بن طاهر گفته است: بخاری صحیحش را در بخارا نگاشت و گفته شده است که در مکه تألیف نمود و گفته شده است در بصره. نووی می‌گوید: همه‌ای این موارد صحیح است.^۵ ولی ابن حجر گفته است: این منافاتی ندارد؛ زیرا در ابتدا به کاغذ باطله نوشته و سپس بار دوم پالک‌نویسی و نهایی کرده است.^۶ ظاهر این اخبار مختلف چنین می‌رساند این ادعا که او صحیحش را در مدینه و یا مکه نگاشته باشد هم با واقعیات سازگار نیست و هم اخبار فوق آن را رد می‌کند و ابن حجر نیز به این واقعیت پی برده و خواسته است به این گونه رفع مشکل کند و چنین توجیه نموده است. ابن حجر بیان می‌کند که بخاری در مکه شانزده سال اقامت نداشت؛ زیرا سخن امام بخاری که می‌گوید: در مسجد الحرام کتاب را نگاشتیم ... با در شانزده سال نگاشتش نیز تعارض دارد و همچنین در مدینه در کنار قبر

باشیم که این افسانه را کسی جز بخاری نقل نکرده و بخاری آن را در تاریخ کبیرش نیز وارد کرده و شعب ابن وهب در حاشیه سیر ذهبی ج ۴، ص ۱۵۹ شرح حال عمرو بن میمون بر ضعف سندش به خاطر کثیر الخطا بودن نعیم بن حماد و مدلس بودن هشیم حکم کرده است.

۱. طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۲.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۴.

۴. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۹۰.

۵. تهذیب الاسماء واللغات نووی، ج ۱، ص ۹۱.

۶. مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۰.

پیامبر اکرم ۶ بودن آن؛ زیرا خود بخاری می گوید: در حجاز شش سال اقامت نمودم.^۱ از این اخبار استفاده می شود، امام بخاری و دیگران برای آن که احادیث این کتاب مورد توجه قرار گیرد، چنین وانمود کرده اند که این احادیث با این خصوصیات در چنین مکان مقدس نگاشته شده است، ولی چنان که روشن است، این اخبار هم مشکل دارند و هم این که با تصریح ابن حجر و ذهبی^۲ امام بخاری از محمد بن یحیی ذهلی با تدلیس در صحیحش احادیث فراوان روایت کرده است. و این دلالت می کند که امام بخاری صحیحش را در مکه و یا در مدینه تألیف نکرده است؛ زیرا اختلاف او با ذهلی در آخرین ورود او به نیشابور در سال ۲۵۰ هـ بوده و این اختلاف سبب شده است که امام بخاری از ذهلی با تدلیس در صحیحش حدیث روایت کند. پس این که گفته شده است: «صحیح بخاری» در بیت الله الحرام و یا کنار قبر پیامبر اکرم ۶ پس از استخاره و غسل و خواندن دو رکعت نماز برای هر حدیث، نگاشته شده است، جهت مقدس جلوه دادن کتاب بوده و با واقعیت سازگاری ندارد.

بخاری و نقل ناقص روایات

وقال أحميد بن أبي جعفر والي بخارى: قال محمد بن إسماعيل يوما: رب حديث سمعته بالبصرة كتبه بالشام، ورب حديث سمعته بالشام كتبه بمصر. فقلت له: يا أبا عبد الله بكماله؟ قال: فسكت؛ والي بخارا می گوید: محمد بن اسماعیل روزی گفت: چه بسا حدیثی که در بصره شنیدم ولی در شام آن را نوشتم و بسا حدیثی که در شام شنیدم و در مصر نوشتم.

از این خبر استفاده می شود که بخاری فراوان احادیث را با الفاظ خودش با نسبت به پیامبر اکرم ۶ روایت کرده است. البته نقل به معنا آن هم بدون تصرف در معنای حدیث نزد برخی از محدثین اهل سنت و آن هم در موارد خاص جائز و نزد بیشتر آن ها جائز نیست،

۱. همان، ص ۴۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۷.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۹۶، شرح حال امام بخاری؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۸، رقم ۸۴۳.

ولی بخاری با این روش فراوان در روایات تصرف کرده و يك حدیث را گاه تکراری در موارد مختلف از صحیحش ذکر کرده، ولی در تمام موارد الفاظ نقل هایش و همچنین در زیاده و نقصان با هم فرق دارد. حالا روشن نیست که بخاری چه قدر از سخنان خود را در احادیث و اخبار صحیحش اضافه کرده و از اصل حدیث کاسته است!

افراط و سخنان دور از واقع

احمد بن نصر خفاف^۱ گفته است: بخاری در شناخت حدیث بیست درجه داناتر از احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و غیر آن دو بود و هر که در مورد او سخنی بگوید بر او از جانب من هزار لعنت.^۲

امام بخاری می گوید: اگر تاریخم نشر شود، خیلی از اساتیدم متوجه نمی شوند و نشدند و آن را (نیز) سه مرتبه نگاشتم و اسحاق بن راهویه تاریخ او را به امیر عبدالله بن طاهر وارد کرد و گفت: آیا نمی خواهی که به تو سحر نشان دهم؟ سپس آن را نشان داد و امیر تعجب کرد و گفت: من نگارشش را متوجه نشدم.^۳

این گونه برای بالا بردن مقام امام بخاری و کتبش سخنان دور از واقع گفته شده است. در باره تاریخ امام بخاری خود او سخنان دیگر نیز گفته و در مدح آن آورده است: در همان زمان، کتاب تاریخ را در کنار قبر پیامبر ۶ در شب های مهتابی نگاشتم و کم نامی در تاریخم هست مگر این که نزد من در مورد آن داستان است، ولی به خاطر طولانی نشدن کتاب از ذکرش پرهیز کردم.^۴ حال آن که در شرح حال راویان مهم ترین

۱. ذهبی در مورد خفاف می گوید: او روزه دهر می داشت، یعنی روزهای عید که روزه آن حرام است

را نیز روزه می گرفت؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۵۶۱، رقم ۲۸۴.

۲. طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۳۵.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۰۳.

۴. مقدمه فتح الباری، ص ۴۷۹؛ مقدمه تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۸.

مطلب ذکر ثقه و یا غیر ثقه بودن راوی است که در تاریخ امام بخاری در اکثر تراجم حتی به این مهم توجه نشده است، و با این حال امام بخاری حتی برای تاریخش این مقام را قائل است، چه رسد به صحیحش.

اما این که احمد بن نصر گفت: هزار لعنت از جانب من بر هر کسی که در باره بخاری سخنی بگوید، باید دقت داشته باشیم که او با این سخن محدثین و علمای فراوانی از معاصرین و غیر معاصرین بخاری مانند ذهلی، ابوحاتم، ابوزرعه، دارقطنی و حتی مسلم بن حجاج، صاحب صحیح و ذهبی و دیگران را مورد شتم قرار داده است. آری، متأسفانه در حق يك نفر این گونه غلو کرده و توجه ندارد که گروه بزرگی از محدثین و علما را که مقامشان کمتر از بخاری نخواهد بود، مورد شتم قرار می دهد.

همچنین داناتر بودن بخاری در حدیث از احمد بن حنبل، يك سخن بی اساس است. اگر امام بخاری می گوید که صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشته است، ابوحاتم رازی به عبدالله بن احمد می گوید: پدرت يك میلیون حدیث در حفظ دارد^۱ و ذهبی در توجیه این سخن گفته است: منظور مکررات و فتاوای تابعین نیز است و الا آثار مرفوع و قوی به ده يك این عدد نمی رسد. باید دقت داشته باشیم که در این سخن ذهبی اشاره وردی بر ادعای بخاری نیز است که گفت: «صد هزار حدیث صحیح در حفظ داشتم».

تا حدی در حق بخاری غلو کرده اند که گویا عبدالله بن حماد آملی که شیخ بخاری است و بخاری در صحیحش از او حدیث روایت کرده،^۲ گفته باشد: کاش من يك تار از موهای بدن بخاری بودم. و مسلم بن حجاج گفته باشد: اجازه بده من پایت را ببوسم.^۳ باز گفته اند: پیامبر 6 برخی را توبیخ کرده باشند که تا کی فقه شافعی

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۴۹، شرح حال احمد.

۲. با وجود این که او حدود بیست سال پس از بخاری وفات کرده است، بخاری خود را به حدیث او نیازمند دیده که حدیث او را در صحیحش وارد کرده است.

۳. چنان که خواهد آمد بنابر تصریح ذهبی، امام مسلم حتی از بخاری در صحیحش عمدا حدیث

می‌خوانی و کتاب مرا نمی‌خوانی... کتاب من جامع بخاری است^۱ و امام بخاری گفته است: از هزار یا بیشتر از هزار شیخ حدیث نوشتم و از هر کدام آن‌ها ده هزار یا بیش‌تر از ده هزار حدیث نوشتم. بنابر این سخن، پس امام بخاری بیش از ده میلیون حدیث نوشته است و حالا شما تصور کنید که ده میلیون حدیث بیش از هزار برابر «صحیح بخاری» می‌شود که امروزه در دست است و ایشان این مقدار حدیث را کجا ممکن است نوشته باشد و چگونه حمل می‌کرده است؟! زیرا امام بخاری می‌گوید: در بصره پنج سال اقامت داشتم، در حالی که کتاب‌هایم همراهم بود و کتاب تألیف می‌کردم و هر سال حج انجام می‌دادم و سپس از مکه به بصره برمی‌گشتم.^۳ از این قبیل افراط و سخنان بی‌اساس متأسفانه فراوان در شرح حال امام بخاری ذکر کرده‌اند.

همچنین از سخن فوق امام بخاری استفاده می‌شود که بخاری در راه نیز کتابش را تألیف می‌نمود و برخی از اوقات که در موسم حج در مکه بوده، شاید در بیت الله الحرام نیز به این کار مشغول شده و سپس به طور مطلق زمان و مکان تألیف کتاب را مکه و بیت الله الحرام معرفی کرده است تا به کار خود قداست بیشتر دهد.

شروط امام بخاری در صحیح

ابن حجر می‌گوید:

ابومعمر مبارك بن احمد در مورد شرط بخاری در صحیحش گفته است: بخاری شرط قرار داده است حدیثی را نقل کند که ناقلین آن تا صحابی و ثاقشان

روایت نکرده است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۳۸ شرح حال بخاری و ج ۱۶، ص ۳۱۵؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۰.
۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۷؛ طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۲، ص ۵۸.
۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۲، ص ۷۳.

مورد اتفاق باشد، و اسناد حدیث متصل و غیر منقطع باشد...^۱
 و حافظ ابوبکر حازمی گفته است: شرط بخاری در صحیح این است که اسناد متصل و راوی مسلمان و صادق و غیر مدلس باشد و اختلاط نکرده باشد و عادل و ضابط و دارای حفظ و ذهن سلیم باشد، و و همش کم و اعتقادش سالم باشد.^۲

اگر با در نظر گرفتن این شروط، کتاب «صحیح» امام بخاری مورد بررسی دقیق قرار گیرد، خیلی کم راوی و حدیث باقی خواهد ماند که بنابر شرط خود مؤلف باشد. و ما در جای خود به برخی آن‌ها اشاره خواهیم داشت.

جایگاه علمی امام بخاری

امام بخاری که احادیث کتاب خویش را بین خود و خداوند متعال حجت دانسته است، احادیثی در صحیحش روایت کرده است و همچنین نظراتی از خود به جای گذاشته که بیان‌گر جایگاه علمی او می‌باشد.

۱. سرخسی حنفی می‌گوید: ولو أن صبيين شربا من لبن شاة او بقرة لم تثبت به حرمة الرضاع لأن الرضاع معتبر بالنسب وكما لا يتحقق النسب بين آدمي وبين البهائم فكذلك لا تثبت حرمة الرضاع بشرب لبن البهائم وكان محمد بن إسماعيل البخاري صاحب التاريخ يقول: تثبت الحرمة وهذه المسألة كانت سبب اخراجه من بخارا فإنه قدم بخارا في زمن أبي حفص الكبير رحمه الله وجعل يفتي فنهاه أبو حفص رحمه الله وقال: لست بأهل له فلم يته حتى سأل

۱. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۶ و ۷.

۲. همان، ص ۶ و ۷.

عن هذه المسألة فأفتى بالحرمة فاجتمع الناس وأخرجوه؛^۱ اگر دو کودک از يك گوسفند و یا گاو شیر بخورند، حرمت شیرخوارگی محقق نمی‌شود؛ زیرا شیرخواری از نسب محقق می‌گردد... ولی محمد بن اسماعیل بخاری صاحب تاریخ می‌گفت: حرمت ثابت می‌شود (یعنی اگر يك دختر و يك پسر از يك گوسفند و یا گاو شیر بخورند، برادر و خواهر رضاعی گشته و به هم محرم خواهند شد). و این مسأله سبب اخراج وی از بخارا شد. او در زمان ابوحفص کبیر به بخارا آمد و شروع کرد به فتوا دادن و ابوحفص او را از فتوا دادن منع نمود و گفت: تو اهل فتوا نیستی، ولی بخاری به حرف او گوش نداد تا این که او از بخاری مسأله‌ای فوق را سؤال نمود و بخاری به ثابت گشتن حرمت و محرمیت فتوا داد. پس مردم جمع شدند و او را از بخارا بیرونش راندند.

البته موارد دیگر نیز در سبب اخراج بخاری از بخارا گفته شده است که در جای خود خواهد آمد.

۲. عن عائشة: أن بعض أزواج النبي ﷺ قلن للنبي ﷺ: أينا أسرع بك لحوقا؟ قال: أطولكن يدا. فأخذوا قصبة يذرعونها فكانت سودة أطولهن يدا فعلمنا بعد أنما كانت طول يدها الصدقة وكانت أسرعنا لحوقا به وكانت تحب الصدقة؛^۲ برخی از همسران پیامبر ﷺ از آن حضرت سؤال کردند: چه کسی از ما زودتر به شما ملحق می‌شود؟ حضرت ﷺ فرمودند: آن کسی که دستش درازتر از دیگران باشد. پس آن‌ها یکدیگر را اندازه گرفتند و دیدند که دست سوده درازتر از دیگران است و عائشه گفته است: سپس دانستیم که منظور از طول دست صدقه است و سوده قبل از همه‌ای ما به پیامبر ﷺ ملحق شد و او صدقه را دوست داشت.

۱. المبسوط سرخسی حنفی، ج ۷، ص ۶۳۸؛ شرح العناية على الهداية، ج ۳، ص ۴۵۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب: ای الصدقة افضل، ج ۲، ص ۵۱۵، ح ۱۴۲۰؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۷۵.

این خبر را تنها عامر شعبی از مسروق و او از ام‌المؤمنین عائشه نقل کرده است و چنان که در شرح حال شعبی خواهد آمد ابراهیم نخعی گفته است: شعبی هیچ حدیثی از مسروق نشنیده است. شعبی این حدیث را در تمام نقل‌ها معنعن نقل کرده است، ولی در نقل ابن سعد^۱ شعبی این خبر را صحیح نقل کرده و گفته است: آن زن ام‌المؤمنین، زینب بنت جحش بوده است. بنابر این، روشن می‌شود که شعبی این خبر را به غلط به مسروق که از او حدیث نشنیده است نسبت داده است که او این زن را سوده گفته باشد. ولی واقع این است که سوده سال ۵۴ هجری از دنیا رفته است و منظور از این حدیث، زینب بنت جحش بوده است که در زمان خلافت عمر بن خطاب، سال بیست از دنیا رفته است.

ابن جوزی در مورد این حدیث گفته است: این حدیث غلط است و جای تعجب از بخاری است که چگونه متوجه این نشده و خطابی نیز فاسد و باطل بودن این خبر را درک نکرده و این خبر را از اعلام نبوت و سوده را اول کسی دانسته است که به آن حضرت ملحق شده است، تمام این، وهم و غلط است و اول کسی که به پیامبر ۶ ملحق شد؛ چنان که مسلم از طریق عائشه بنت طلحه از ام‌المؤمنین عائشه روایت کرده است، طولانی‌ترین زنان آن حضرت در عطا و بخشش، زینب بوده است.^۲ ابن حجر از برزه بنت رافع و عبدالرحمن بن ابزی و قاسم بن معن و مضافاً بر این از ام‌المؤمنین عائشه سه سند نقل کرده که زینب بنت جحش در زمان عمر بن خطاب از دنیا رفته است و او بوده که بیش از هر کسی اتفاق می‌کرده است.^۳ چنان که ملاحظه می‌کنید منظور پیامبر اکرم ۶ در این

۱. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۱۰۸.

۲. فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷؛ حاشیه سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۳. فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۴، ح ۶۴۷۰؛ مسند ابن راهویه، ج

۴، ص ۴۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۱۰۸ و ج ۱۵، ص ۵۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۵۵

و ۱۰۸ و ۱۱۰؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۴۸.

حدیث شریف ام‌المؤمنین زینب بنت جحش بوده است، ولی بخاری آن را به غلط ام‌المؤمنین سوده معرفی کرده است و حتی درک نکرده که فاصله بین مرگ زینب و سوده چه مقدار زیاد است و آن نیز، این خبری را که او در صحیحش روایت کرده تکذیب می‌کند. البته در «صحیح بخاری» از این گونه اخبار غلط و بی اساس کم نیست که در متن کتاب به آن‌ها اشاره شده است.

۳. أن أنسا قال: قيل للنبي 6: لو أتيت عبد الله بن أبي فانطلق إليه النبي 6 وركب حمارا فانطلق المسلمون يمشون معه وهي أرض سبخة فلما أتاه النبي 6 قال: إليك عني والله لقد آذاني نتن حمارك فقال رجل من الأنصار منهم: والله لحمار رسول الله 6 أطيّب ريحا منك فغضب لعبد الله رجل من قومه فشتمه فغضب لكل واحد منهما أصحابه فكان بينهما ضرب بالجريد والأيدي والتعال فبلغنا أنها نزلت: و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما؛^۱ به پیامبر اکرم 6 گفته شد: کاش به نزد عبدالله بن ابی می‌رفتی (و او را به اسلام دعوت می‌نمودی). حضرت همراه مسلمین به نزد وی رفتند و او گفت: از نزد من دور شو، همانا بوی الاغت مرا آزار داد. مردی از انصار گفت: به خدا سوگند حتماً الاغ پیامبر 6 خوشبوتر از توست. مردی به خاطر ابن ابی غضبناک شد و مرد انصاری را دشنام داد و برای هر دو طرف افرادی به غضب آمدند و بین دو گروه ضرب و شتم واقع شد و به ما خبر رسید که این آیه «اگر دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند، پس بین آن‌ها صلح نمایید» در این داستان در باره آن‌ها نازل شد.

بنابر این حدیث، امام بخاری اصحاب عبدالله بن ابی را که قبل از اسلام ظاهری‌اش این داستان واقع شده است، مؤمن معرفی کرده است. ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: ابن بطال بر نزول این آیه‌ای شریفه در این داستان اشکال کرده است؛ زیرا

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلح، باب: ما جاء في الاصلاح بين الناس، ج ۲، ص ۹۵۸، ح ۲۶۹۱.

مخاصمه بین اصحاب پیامبر 6 و اصحاب عبدالله بن ابی زمانی واقع شده که آنها در آن زمان کافر بودند. محال است که آیه در این داستان نازل شده باشد، چون اصحاب عبدالله مؤمن نبودند... پس این آیه در حق آنها نازل نشده است، بلکه در مورد دو قوم اوس و خزرج که با هم اختلاف کرده بودند، نازل شده است.^۱

محقق «صحیح بخاری» مصطفی دیب‌الغا، استاد جامعه دمشق، در شرح کلمات این حدیث می‌گوید: منظور از این که به پیامبر 6 فرمود: اگر به نزد عبدالله بن ابی می‌رفتی، یعنی او را به اسلام دعوت می‌کردی (یعنی این داستان قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است).^۲

پس بنابر این اعترافات، این داستان قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است و این واقعیت را حدیث دیگر خود «صحیح بخاری» بیشتر روشن می‌سازد. بخاری در حدیث دیگر از اسامه بن زید روایت کرده است که در آن چنین تصریح شده است: این داستان قبل از جنگ بدر اتفاق افتاده است و در آن پیامبر اکرم 6 مشرکین را که عبدالله بن ابی نیز از جمله آنان بود به اسلام دعوت نمودند و سپس عبدالله بن ابی به پیامبر اکرم 6 گفت: ای مرد، از آنچه می‌گویی خوشم نمی‌آید، گرچه سخت حق باشد. لذا ما را در مجالسمان آزار مده و به نزد مرکبت برگرد و هر که به نزد تو آمد به او داستان را بازگو بکن... . پس مسلمین و مشرکین و یهود یکدیگر را سب نمودند و حضرت نیز در آرام کردن آنها سعی نمودند.^۳ ابن حجر در شرح این دو حدیث در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که این دو داستان یکی بیش نیست و آن قبل از اسلام ظاهری عبدالله بن ابی بوده است و سب و دشنام نیز بین مسلمین با مشرکین و یهود اتفاق افتاده

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۵۸، ذیل حدیث ۲۵۴۵ و ۲۶۹۱.

۳. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ولتسمعن من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم، ج ۴، ص ۱۶۶۳، ح ۴۵۶۶ و ۵۶۶۳ و ۵۹۶۴ و ۶۲۰۷ و ۶۲۵۴ و ۲۹۸۷.

است.^۱ پس، اولاً: در این خبر هیچ حرفی از نزول آیه در این داستان وارد نشده است. ثانیاً: تصریح شده است که ابن ابی و همرا هانش مشرک و یهودی بوده اند. ثالثاً: سب بین مسلمین با مشرکین اتفاق افتاده است و با این حال چگونه ممکن است این آیه ای شریفه در این داستان نازل شده و خداوند متعال از مشرکین تعبیر به مؤمنین کرده باشد!

اگر این دو خبر «صحیح بخاری» را در کنار هم قرار دهیم، هم تناقض دیگر بخاری در صحیحش روشن می شود و هم روایت اخبار بی اساس در کتابی که ادعا کرده است، تنها روایات صحیح را در آن وارد کرده است.

از این قبیل اخبار که متأسفانه در «صحیح بخاری» زیاد به چشم می خورد، در شرح حال راویان با نمونه های دیگرش نیز آشنا خواهیم شد.

۴. أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ قَالَ: أَقْبَلَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْمَدِينَةِ وَهُوَ مُرْدِفٌ أَبَا بَكْرٍ، وَأَبُو بَكْرٍ شَيْخٌ يُعْرَفُ، وَنَبِيُّ اللَّهِ ﷺ شَابٌّ لَا يُعْرَفُ، قَالَ فَيَلْقَى الرَّجُلُ أَبَا بَكْرٍ فَيَقُولُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَنْ هَذَا الرَّجُلُ (من هذا الغلام) ^(۲) الَّذِي بَيْنَ يَدَيْكَ فَيَقُولُ: هَذَا الرَّجُلُ يَهْدِينِي السَّبِيلَ. قَالَ فَيَحْسِبُ الْحَاسِبُ أَنَّهُ إِنَّمَا يَعْنِي الطَّرِيقَ، وَإِنَّمَا يَعْنِي سَبِيلَ الْخَيْرِ...^(۳) پیامبر ﷺ به مدینه آمد (زمان هجرت) و ابوبکر همراهش بود. ابوبکر پیرمرد شناخته شده بود، ولی پیامبر ﷺ جوان و شناخته نشده بود. مردم از ابوبکر سؤال می کردند: این مرد (این جوانی) که جلوی تو است کیست؟ ابوبکر می گفت: این مردی (کسی) است که برای من راه را نشان می دهد...

ابن قتیبه پس از نقل این حدیث می گوید: این حدیث دلالت می کند که ابوبکر به مدت طولانی بزرگتر از پیامبر ﷺ باید بوده باشد، ولی معروف نزد اهل اخبار آنی است

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۱۹.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۴۷، کتاب الفضائل، باب ما اعطا الله محمداً ﷺ و ج ۸، ص ۴۶۰، ما قالوا في مهاجر النبي ﷺ و ابی بکر.

۳. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب هجرة النبي واصحابه، ج ۳، ص ۱۴۲۲، ح ۳۹۱۱.

که ذکر کردیم. وقبلش می گوید: مورد اتفاق است که ابوبکر زمان وفاتش ۶۳ سال داشته و به مدت زمان خلافتش کوچک تر از پیامبر 6 بوده است.^۱

و این از مسلمات است که ابوبکر بیش از دو سال کوچک تر از پیامبر اکرم 6 بوده، ولی ملاحظه می کنید که بخاری پیامبر اکرم 6 را که زمان هجرت ۵۳ سال داشتند جوان و ابوبکر را که ۵۰ سال داشته پیرمرد معرفی کرده است. همچنین قبل از هجرت پیامبر اکرم 6 مهاجرین به مدینه آمده بودند و اهل مدینه نیز منتظر قدوم آن حضرت 6 بودند، پس چگونه کسی از پیامبر اکرم 6 سراغ نگرفته و از آن جوان شناخته نشده سراغ گرفته اند. البته دلائل فراوان دیگر است که، همه باطل و بی اساس بودن این خبر را ثابت می کند.

امام بخاری با آن همه جایگاهی که برایش در شرح حالش ذکر کرده اند چگونه از این گونه مسلمات غافل مانده که آن را به این شکل نقل کرده است.

۵. امام بخاری در مورد خالد بن لجلج گفته است: او از عمر حدیث شنیده است. ذهبی در مورد این سخن بخاری می گوید: بخاری به رجال شام علم و آگاهی ندارد و این از او هام اوست.^۲ یعنی خالد خلیفه دوم را درک نکرده و ذهبی حتی حدیث او از ابن عباس را مرسل دانسته است چه رسد به عمر بن خطاب.

۶. بخاری در مورد قاسم بن عبدالرحمن شامی گفته است: از علی، ابن مسعود و ابوامامه حدیث شنید.^۳ ذهبی در این مورد می گوید: این از وهم بخاری است و قبلش بیان می کند که حدیث او از امیرالمؤمنین A و ابن مسعود مرسل است و ابوحاتم نیز بر این تصریح کرده است.^۴

۱. المعارف ابن قتیبه، ص ۳۸، بخش اخبار الصحابه، اخبار ابوبکر.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۲۵۳.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۹۴، رقم ۷۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۹۰، رقم ۵۸۳.

این تنها چند نمونه از علم و آگاهی امام بخاری است و در متن کتاب با این قبیل نمونه‌ها فراوان آشنا خواهیم شد.

امام بخاری و صحیحش از نظر علما

نووی و سیوطی چنین نقل کرده‌اند:

وقد قال إمام الحرمين: لو حلف إنسان بطلاق امرأته أن ما في الصحيحين مما حكما بصحته من قول النبي 6 لما ألزمته الطلاق لإجماع علماء المسلمين على صحته؛^۱ امام حرمین گفته است: اگر شخصی با طلاق همسرش قسم یاد کند که هر چه در «صحیح بخاری» و مسلم است از احادیثی که آن دو بر صحت آن حکم کرده‌اند، آن صحیح است، طلاق همسرش برایش لازم نمی‌آید؛ زیرا علمای مسلمین بر صحت احادیث این دو کتاب اجماع کرده‌اند.

فضل بن روزبهان می‌گوید: اما صحاح ما، علما اتفاق کرده‌اند هر آنچه از احادیث صحاح خوانده شد، به جز تعلقات در صحاح سته، اگر کسی با طلاق همسرش قسم یاد کند که هر چه در آن است سخن یا فعل و یا تقریر پیامبر 6 است، قسمش صحیح و برایش طلاق واقع نمی‌شود.^۲

این در حالی است که متأسفانه احادیث بی‌اساس فراوان در «صحیح بخاری» وارد شده است و همچنین احادیث فراوان از حیث سند نیز ضعیف و موضوع هستند و حتی برخی از علما مانند قرطبی و ثعالبی به وجود افسانه قدیمی‌ها و اخبار یهود در «صحیح بخاری» تصریح کرده‌اند لذا با وجود این همه، صدور حرف‌های فوق جای بسا تأسف است.

محمد بن اسماعیل صنعانی می‌گوید: در «صحیح بخاری» از بدعت‌گزاران فراوانی حدیث روایت شده است که تعداد آن‌ها را نمی‌توان شمارش کرد و برای تو همین کافی

۱. شرح صحیح مسلم نووی، ج ۱، ص ۱۹؛ تدریب الراوی سیوطی، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. خلاصة عبقات الانوار، ج ۸، ص ۲۸۴؛ به نقل از: ابطال الباطل، ابن روزبهان.

است که بخاری از عمران بن حطان خارجی مدح کننده‌ای قاتل علی بن ابی طالب به وسیله اشعار، حدیث روایت کرده است.^۱

محمد صدیق‌خان بن حسن می‌گوید: همانا بخاری کتابش را به احمد بن حنبل و یحیی بن معین و علی بن مدینی عرضه نمود و آن‌ها اکثر احادیث کتاب صحیحش را قبول نکردند.^۲

ابن ابی حاتم می‌گوید: محمد بن اسماعیل بخاری سال ۲۵۰ هـ. ق. به رأی آمد، پدرم و ابوزرعه از او حدیث شنیدند و سپس وقتی محمد بن یحیی به آن‌ها نوشت که او نزد آن‌ها اظهار کرده که الفاضل به قرآن مخلوق است، حدیث بخاری را ترك کردند.^۳ ذهبی می‌گوید: سپس همانا مسلم به جهت تندى که در خلقتش بود از بخاری منحرف شد و از او نه حدیثی نقل کرد و نه او را در صحیحش ذکر نمود، بلکه صحیح خود را با مذمت بر کسی که شرط ملاقات را بر کسی که از دیگری با (عن) حدیث روایت کرده لازم دانسته است، افتتاح نمود و ادعای اجماع کرد که معاصر بودن کافی است و حال آن‌که لزوم ملاقات را بخاری و استادش علی بن مدینی شرط و لازم دانسته‌اند.^۴ تهانوی حنفی در دفاع از طحاوی می‌نویسد: مگر نمی‌بینی بخاری و مسلم را که با وجود التزام به اخراج احادیث صحیح، احادیث ضعیف را نیز در کتاب صحیح خود وارد کرده‌اند... همانا کتاب «جامع صحیح» اصلاً جای ذکر احادیث ضعیف نیست، چون در این عمل، فریب مردم است...^۵

۱. ثمرات النظر فی علم الاثر صنعانی، ص ۸۵.

۲. الامام البخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۹۳؛ به نقل از عون الباری، ج ۱، ص ۱۸، صدیق‌خان از محدثین و علمای بخارا بوده است.

۳. الجرح والتعديل ابن ابی حاتم، ج ۷، ص ۱۹۱، رقم ۱۰۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۲.

۴. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۵۷۲.

۵. ابوحنیفه واصحابه المحدثون، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.

ابوحاتم و ابوزرعه وقتی تاریخ بخاری را دیدند آن را ناقص و در علم رجال ناکافی دانستند و به عبدالرحمن گفتند تا از رجال آن يك به يك سؤال کند و در آن اضافه و حذف انجام دادند و کاملش کردند.^۱

علی بن عمر دارقطنی (متوفای ۳۷۵ هجری)، ۲۱۸ حدیث از روایات «صحیح بخاری» و مسلم را در کتاب (الإلزامات والتبع) معلول دانسته و بر آن‌ها اخراج آن را در صحیحشان انتقاد کرده و همچنین افرادی را ذکر کرده که تنها يك نفر از وی حدیث روایت کرده و با این وجود بخاری و مسلم از آن افراد که مجهول محسوب می‌شود حدیث روایت کرده‌اند. نووی نیز می‌گوید: دارقطنی به برخی از احادیث «صحیح بخاری» و مسلم طعن وارد کرده است.^۲

خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ ه.ق.)، کتاب «الموضع لأوهام البخاری» را در بیان اشتباهات امام بخاری در صحیحش نگاشته است.

حسن بن محمد جیانی (متوفای ۴۹۸ ه.ق.)، کتاب «التنبیه علی ما وقع فی کتاب البخاری من الأوهام» را در بیان خطاهای «صحیح بخاری» نوشته است.

عبدالمؤمن بن خلف دمیاطی (متوفای ۷۰۵ ه.ق.)، کتابی به نام «اوهام الجامع الصحیح البخاری» را نوشته است.

زین‌الدین عبدالرحیم بن حسین عراقی (متوفای ۸۰۶ ه.ق.)، کتاب «الأحادیث المخرجة فی الصحیحین التي تکلم فیها بضعف وانقطاع» را نگاشته است.

احمد بن عبدالرحیم ابوزرعه عراقی (متوفای ۸۲۶ ه.ق.)، کتاب «البيان والتوضیح لمن اخرج له فی الصحیح ومس بضرب من التجریح» را نوشته و در آن رجال ضعیف «صحیح بخاری» و مسلم را ذکر کرده است.

عبدالکریم حنفی بتوی کتاب «الجرح علی البخاری» را نوشته است. او این کتاب را ابتدا در مجله «اهل فقه» در چندین حلقات از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹ منتشر می‌کرد و سپس به صورت

۱. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۹۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۳۷۳.

۲. مقدمه فتح الباری، ص ۳۴۴.

کتاب جمع نمود.

یادآور می‌شویم امام بخاری در کتب مختلف خود از جمله در صحیحش به امام ابوحنیفه طعن زده است و پیروان ابوحنیفه در دفاع از امام خود برخاسته‌اند که از جمله آن‌ها کتاب فوق است. برخی از طعن‌هایی را که در این کتاب بر امام بخاری وارد کرده است، در ذیل ذکر می‌کنیم: بخاری مجتهد نبود. بخاری قرآن را مخلوق می‌دانست. نسبت به مذهب شافعی تعصب داشت. بخاری در فقه طالب عادی بود. دشمن حنفی‌هاست «صحیح بخاری» پر از خطای نحوی و صرفی است، چه رسد به خطاهای حدیثی. در آن احادیث معارض قرآن پیدا می‌شود. در حدیث «صحیح بخاری» بی‌ادبی به پیامبر ۶ است. راویان کذاب و وضاع در «صحیح بخاری» هستند.

در مجله «اهل فقه» مقالات مولوی محمد غوث حنفی نیز چاپ شده که در آن به بخاری و صحیحش طعن وارد کرده است. همچنین عبدالله بهاری نیز در این مجله می‌گوید: بخاری محدث نبود، بلکه خود را به اهل حدیث بودن نسبت داد. بخاری به فقه و اجتهاد علاقه نداشت. بخاری جاهل بود. در ترجمه‌های ابوابش اضطراب است. بخاری به خاطر طمع در مال از جانب خلیفه متوکل، بسیار به حدیث روی آورد.^۱

همچنین امر تسری، فضل احمد صدیقی، سید محبوب شاه نامی و سید محسن میان فلواروی نیز بر بخاری اعتراض کرده‌اند.^۲

امام بخاری و تدلیس

ذهبی محمد بن یحیی ذهلی را که امام بخاری او را بر حسدورزی متهم کرده است، از شیوخ بخاری خوانده و می‌گوید: بخاری از او با تدلیس احادیث فراوان روایت کرده است.^۳

۱. الامام البخاری وصحیح الجامع المختصر، ص ۵۲۹ و ۵۳۰.

۲. همان، ص ۵۲۹ و ۵۳۰. به نقل از مقدمه کتاب «سیره الامام البخاری» ص ۱۲.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۳۹۶ شرح حال امام بخاری.

ابن حجر در شرح حال ذهلی می گوید: صاحبان کتب سته به جز مسلم از او حدیث روایت کرده اند، ولی بخاری به شخصیت او تصریح نکرده و گاه گفته است: از محمد و گاه گفته است: از محمد بن عبدالله و گاه گفته است: از محمد بن خالد و هیچ جا نگفته است که از محمد بن یحیی. ^۱ ابن حجر در آخر شرح حال او می گوید: در «زهره» گفته است که بخاری از ذهلی ۳۴ حدیث در صحیحش روایت کرده است. ^۲ این در حالی است که امام بخاری ذهلی را به حسدورزی نیز متهم کرده است.

ذهبی در شرح حال عبدالله بن صالح می نویسد:

«وقد روی عنه البخاری فی الصحیح علی الصحیح، ولکنه یدلسه، فبقول: حدثنا عبدالله ولا ینسبه وهو هو.» ^۳ یعنی بخاری در صحیحش از او با تدلیس حدیث روایت کرده و به نسبت وی تصریح نکرده است.

ابن حجر و سبط بن العجمی امام بخاری را در طبقات مدلسین خود وارد کرده اند و این نیز تأکید دیگری بر مدلس بودن بخاری خواهد بود. ^۴

حکم تدلیس

شعبه بن حجاج که امیرالمؤمنین در حدیث و متوفای ۱۶۰ ه ق است، و از رجال صحاح سته نیز می باشد، گفته است: تدلیس برادر کذب است. ^۵ و باز همو گفته است: تدلیس در حدیث بدتر از زناست و اگر از آسمان بیفتم، بهتر از این است که تدلیس

۱. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۵۲، رقم ۸۴۳.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۵۵، رقم ۸۴۳.

۳. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۲، رقم ۴۳۸۴.

۴. طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۲۴، رقم ۲۳؛ التبین لاسماء المدلسین ابن العجمی، ص ۴۸، رقم ۶۱.

۵. الکفایه فی علم الروایه خطیب، ص ۳۹۳. الکامل فی ضعف الرجال ابن عدی، ج ۱، ص ۳۳.

کنم.^۱ باز شعبه گفته است: اگر زنا بکنم محبوب تر است از این که تدلیس بکنم.^۲

ابواسامه حماد بن اسامه (از رجال صحاح سته و متوفای ۲۰۱ ه. ق) همیشه می گفته است: خداوند خانه ای مدلسین را خراب کرده و آن ها نزد من چیزی جز کذاب نیستند. و حماد بن زید (متوفای ۱۷۹ ه. ق. و از رجال صحاح سته) می گوید: تدلیس، کذب و دروغ است.^۳ از یزید بن زریع (که از رجال صحاح سته و متوفای ۱۸۲ ه. ق است) در باره تدلیس سؤال کردند و او گفت: تدلیس همان دروغ است.^۴

عبدالوارث بن سعید (متوفای ۱۸۰ ه. ق.)، و از رجال صحاح سته می گوید: تدلیس ذلت و خواری است. و سلیمان بن داود می گوید: تدلیس، غش، الغرور، خدعه و کذب قیامت با هم محشور خواهند شد.^۵

البته در بخش آخر کتاب با تصرفات بخاری در صحیحش نیز آشنا خواهیم شد که آن نیز نوعی تدلیس است، گرچه در اصطلاح محدثین به آن تدلیس گفته نمی شود ولی می توان گفت که آن بدتر از تدلیس است.

امام بخاری و توحید

امام بخاری اخبار و احادیثی در صحیحش روایت کرده است که از آن اعتقاد او بر جسم بودن خداوند متعال و دارای مکان بودن استفاده می شود و همچنین احادیث در مورد انبیا که ظاهر تند و تنقیص کننده مقام نبوت را دارد.

۱. امام بخاری در داستان معراج چنین روایت کرده است: ... فعلا به إلی الجبار

۱. الکفایه فی علم الروایه، ص ۳۹۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۳.

۳. الکفایه فی علم الروایه، ص ۳۹۴؛ کامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۳.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۸۴، شرح حال یزید بن زریع، رقم ۵۲۷.

۵. معرفة علوم الحديث حاکم، ص ۱۰۳.

فقال وهو مكانه: يا رب خفف عنا فإن أمتي لا تستطيع هذا؛^۱ پس جبریل پیامبر ۶ را به نزد خداوند برد، در حالی که خداوند در (همان) مکان (قبلی) بود پیامبر ۶ فرمود: نماز را برای ما کمتر کن....

ابن حجر پس از نقل این خبر می گوید: خطابی گفته است: در «صحیح بخاری» حدیثی زشت تر از حیث ظاهر و مذاق از این فصل وجود ندارد، و در این حدیث نسبت داده شده است که پیامبر ۶ به خداوند نزدیک شد و این با (عقیده) جمهور از تمام سلف و علما و اهل تفسیر از سلف و خلف مخالف است. این حدیث از انس از طریق غیر شریک روایت شده و این الفاظ پست و زشت در آن نیست و این، بیان و تقویت می کند که این زیاده از جانب شریک باشد و در این حدیث لفظ دیگری نیز است که آن را تنها شریک نقل کرده و غیر او ذکر نکرده است و آن این که جبرئیل پیامبر ۶ را به نزد خداوند بالا برد... حال آن که مکان به خداوند اضافه نمی شود (خداوند دارای مکان نیست). سپس ابن حجر از عبدالحق و ابن حزم نقل کرده است که آن ها نیز این الفاظ حدیث را از منکرات شریک دانسته و رد کرده اند.^۲

ذهبی می گوید: ابن حزم شریک را به خاطر حدیث معراج (حدیث فوق) تضعیف کرده است.^۳ سپس ذهبی متن حدیث را ذکر می کند و می گوید: این از جمله احادیث غریب «صحیح بخاری» است.

بنابر این بیان، این حدیث با اعتقاد جمهور اهل سنت مخالف است و همچنین این خبر از منکرات شریک و از غرائب «صحیح بخاری» بوده است. دقت داشته باشیم که شریک را نسائی و ابن جارود نیز ضعیف دانسته اند و ابن حبان او را اهل خطا در حدیث

۱. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب قوله: وكلم الله موسى تكليماً، ج ۶، ص ۲۷۳۰، ح ۷۵۱۷.

۲. فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۳. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹، رقم ۳۶۹۶.

خوانده و یحیی قطان از او حدیث روایت نمی کرده است.^۱

۲. عن أبي سعيد قال: سمعت النبي ﷺ يقول: يكشف ربنا عن ساقه فيسجد له كل مؤمن ومؤمنة ويبقى كل من كان يسجد في الدنيا رياء وسمعة فيذهب ليسجد فيعود ظهره طبقا واحدا؛^۲ عطا بن يسار از ابوسعید روایت کرده است که گویا پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: پروردگار ما ساق خود را باز می‌کند و هر مؤمن و مؤمنه بر او سجده می‌کنند....

عن أبي سعيد الخدري قال: قلنا يا رسول الله، هل نرى ربنا يوم القيامة؟... حتى يبقى من كان يعبد الله من بر أو فاجر فيقال لهم: ما يحبسكم وقد ذهب الناس؟ فيقولون: فارقتناهم ونحن أحوج منا إليه اليوم وإننا سمعنا مناديا ينادي ليلى كل قوم بما كانوا يعبدون وإنما نتظر ربنا قال: فيأتيهم الجبار في صورة غير صورته التي رأوه فيها أول مرة فيقول: أنا ربكم فيقولون: أنت ربنا! ؟ فلا يكلمه إلا الأنبياء فيقول: هل بينكم وبينه آية تعرفونه فيقولون: الساق فيكشف عن ساقه فيسجد له كل مؤمن ويبقى من كان يسجد لله رياء وسمعة فيذهب كيما يسجد فيعود ظهره طبقا واحدا ثم يؤتى بالجسر فيجعل بين ظهري جهنم...^۳ خداوند متعال در قیامت با غیر صورتی که او را ابتدا دیده‌اند می‌آید و می‌فرماید: من پروردگار شما هستم. مؤمنین می‌گویند: تو پروردگار ما هستی؟ (یعنی تو نیستی) و تنها انبیا با او حرف می‌زنند. خداوند می‌فرماید: آیا علامتی است که پروردگار خود را با آن بشناسید؟ می‌گویند: ساق، پس خداوند ساق (پایش) را

۱. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۴، ص ۲۹۶، رقم ۵۸۸.

۲. صحيح بخاری، كتاب التفسير، باب: يوم يكشف عن ساق، ج ۴، ص ۱۸۷۱، ح ۴۹۱۹.

۳. صحيح البخاری، كتاب التوحيد، باب قول الله تعالى: وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة، ج ۶، ص ۲۷۰۶، ح ۷۴۳۹.

باز می‌کند و مؤمنین بر او سجده می‌کنند....

ابن حجر از اسماعیلی نقل کرده است که در باره این حدیث گفته است: این که ساق به خداوند اضافه و (عن ساقه) گفته شده است، این لفظ منکر است و در طریق دیگر «یکشف عن ساق» است و این صحیح‌تر است، به جهت موافقتش با آیه‌ای قرآن و خداوند متعال دارای اعضا و جوارح نیست؛ زیرا در آن مشابهت به مخلوقات است و خداوند متعال است از چنین نسبت‌ها و لیس کمثله شیء.^۱ همچنین ابن حجر با استناد به اخبار صحابه و تابعین اشاره کرده است که منظور از (یوم یُکْشَفُ عن ساق) در قرآن را، امر شدید و سخت، قدرت و نور معنا کرده‌اند. و ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود نقل کرده است که منظور از آن، روز قیامت و امر عظیم و سختی است.^۲ ابن ابی‌الحدید نیز این حدیث را جزء اخبار مجسمه ذکر کرده است.^۳

امام بخاری بر خلاف دیگران ساق را به خداوند متعال نسبت داده و وانمود کرده است که خداوند متعال دارای پا و اعضا است و از این طریق مؤمنین او را قیامت خواهند شناخت.

خیلی جای تعجب است که در این حدیث می‌گوید: مؤمنین خداوند را نمی‌شناسند تا این که ساق پایش را باز بکند. مگر چه توهینی بزرگ‌تر از این به اسلام و خداوند متعال و عموم مسلمین ممکن است باشد! قطعاً فراوان هستند کسانی که به خاطر دفاع از «صحیح بخاری» از چنین خرافات حمایت کرده و آن را درست جلوه می‌دهند.

۳. عبد الله: أن يهوديا جاء إلى النبي ﷺ فقال: يا محمد، إن الله يمسك السماوات على إصبع والأرضين على إصبع والجبال على إصبع والشجر على إصبع والخلائق على إصبع ثم يقول: أنا الملك. فضحك رسول الله ﷺ حتى بدت

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۰۸.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۳۵.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۲۲۶.

نواجذه ثم قرأ: و ما قدروا الله حق قدره. قال يحيى بن سعيد: وزاد فيه فضيل بن عياض عن منصور عن إبراهيم عن عبيدة عن عبد الله فضحك رسول الله ﷺ تعجباً وتصديقاً له؛^۱ یهودی به حضور پیامبر ﷺ آمد و به آن حضرت گفت: همانا خداوند آسمان‌ها را در يك انگشت و زمین‌ها را در یکی و کوه‌ها را در یکی و درخت را در یکی و خلایق را در یکی نگه می‌دارد و سپس می‌گوید: من ملك هستم. پیامبر ﷺ با تعجب و تصدیق به سخن او خندید.

ابن حجر می‌گوید: قرطبی گفته است: تمام این سخن از یهودی است و آن‌ها معتقد به جسم و دارای جوارح بودن خداوند هستند؛ چنان‌که غلات مشبیه از این امت نیز چنین اعتقادی دارند... و اما این‌که پیامبر ﷺ تصدیق کرده باشد، این سخن هیچ ارزشی ندارد و آن سخن راوی بوده و باطل است؛ زیرا پیامبر ﷺ امر محال را تصدیق نمی‌کند و این اوصاف در حق خداوند محال است، چون اگر خداوند متعال دارای دست و انگشت و جوارح باشد مانند یکی از ما خواهد بود و لازم است که محتاج و حادث و ناقص و عاجز باشد و در این صورت محال است که اله باشد... و قول یهودی کذب و محال است...^۲.

امام بخاری و نبوت

۱. امام بخاری از ابوهریره روایت کرده است که گویا پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: من قال أنا خير من يونس بن متى فقد كذب؛^۳ هر که بگوید من بهتر از یونس بن متى هستم قطعاً دروغ گفته است. در شرح این حدیث گفته‌اند: (فقد كذب) أخبر

۱. صحیح بخاری، کتاب التوحید، باب: لما خلقت بيدي، ج ۶، ص ۲۶۹۷، ح ۷۴۱۴ و ۴۸۱۱ و ۷۵۱۳.

۲. فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۳. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: انا اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵.

بخلاف الحقيقة والمراد أن الأنبياء Γ من حيث كونهم أنبياء فهم في منزلة واحدة من الخيرية؛^۱ یعنی حضرت 6 بر خلاف واقع خبر داده است و انبیا از حیث نبی بودن دارای مقام واحد هستند.

تفصیل بیان در باره این حدیث در شرح حال ابوهریره خواهد آمد، و این حدیث از اعتقادات عجیب امام بخاری حکایت می کند.

۲. عبد الله بن عمر: أن النبي 6 لقي زيد بن عمرو بن نفيل بأسفل بلدح قبل أن ينزل على النبي 6 الوحي فقدمت (اليه) إلى النبي 6 سفرة فأبى أن يأكل منها ثم قال زيد: إني لست آكل مما تذبحون على أنصابكم ولا آكل إلا ما ذكر اسم الله عليه. و ان زيد بن عمرو كان يعيب على قریش ذبائحهم ويقول: الشاة خلقها الله وأنزل لها من السماء الماء وأثبت لها من الأرض ثم تذبحونها على غير اسم الله. إنكاراً لذلك وإعظاماً له؛^۲ قبل از نزول وحی پیامبر اکرم 6 با زيد بن عمرو ملاقات کرده و برای او سفره آوردند که در آن گوشت نیز بود، زيد از آن نخورد و سپس گفت: من از آنچه شما به بت های خود ذبح می کنید نخواهم خورد و جز آنی را که اسم خدا بر آن ذکر شده نخواهم خورد....

اولاً در این خبر چون تنقیص و طعن بر رسول خدا 6 است، بنابر این، شارحین و علمای اهل سنت سعی کرده اند آن را بر عکس معنا کنند و گفته اند: زيد برای پیامبر 6 سفره آورد (چنان که متن حدیث اول را نیز چنین تحریف کرده اند و حال آن که متن

۱. صحیح بخاری، با تعلیق مصطفی ديب البغا، چاپ: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

کتاب التفسير، باب قوله: انا او حينا اليك كما او حينا الى نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵.
۲. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: بنيان الكعبة، ج ۳، ص ۱۳۹۱، ح ۳۸۲۶ و کتاب الذبائح والصید، باب: ما ذبح على النصب والاصنام، ح ۵۴۹۹.

حدیث دوم را صحیح وارد کرده‌اند.) و آن حضرت نخوردند...^۱ حال آن که در کتب دیگر حتی گفته شده است: گویا پیامبر اکرم ۶ و زید بن حارثه به زید بن عمرو گفته‌اند: این گوشت گوسفندی است که ما برای فلان بت ذبح کردیم.^۲ حاکم، ذهبی، هیشمی و بوصیری سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

از این توجیه برخی از علمای اهل سنت و تحریف متن حدیث نیز، استفاده می‌شود که آن‌ها نیز به باطل بودن این خبر پی برده و به چنین توجیه و تحریف‌ها پناه برده‌اند. البته باطل بودن این حدیث خیلی روشن است و در متن کتاب بیشتر توضیح خواهیم داد، ولی باید اشاره کنیم که امیرالمؤمنین A از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده‌اند که فرمودند: به هیچ چیزی از کارهای قبیحی که مردم جاهلیت انجام می‌دهند تمایل نکردم مگر در دو مورد که در هر دو خداوند متعال مرا از آن حفظ فرمود و نگه داشت و آن این که عروسی برپا بود و من خواستم به آن گوش دهم و چون زمانش رسید، خداوند خواب را بر من مسلط فرمود و شب بعد نیز چنین اتفاق افتاد و پس از آن به هیچ عمل سوء اهل جاهلیت تمایل نکردم.^۳ بوصیری رجال این خبر را ثقات و آن را حسن خوانده است.

همچنین امام بخاری افسانه غرائق را نیز در صحیحش با حذف اصل داستانی که برای آن ساخته شده، به این شکل روایت کرده است:

۳. الاسود عن عبد الله قال: قرأ النبي ۶ النجم بمكة فسجد فيها وسجد من معه غير شيخ أخذ كفا من حصي او تراب فرفعه إلى جبهته وقال: يكفيني هذا

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۴ و ۵۵، ح ۸۱۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۴۹۵۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۴۱۸؛ فضائل الصحابه احمد؛ مسند ابویعلی مسند بزار و... .

۳. صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۶۹؛ زوائد بوصیری، ج ۷، ص ۲۳، ح ۶۳۶۵ به نقل از سیره ابن اسحاق و مسند اسحاق.

فراشته بعد ذلك قتل كافرا؛^۱ پیامبر ۶ سوره نجم را در مکه تلاوت فرمود و برای آن سجده نمود و هر که همراه آن حضرت بود نیز سجده نمود، به جز شیخی (ابو جهل) که مشتی خاك یا سنگ ریزه را گرفت و آن را به طرف پیشانی اش برداشت و گفت: همین مقدارش برای من کفایت می کند و پس از آن من او را دیدم که در حال کفر کشته شد.

عینی در مورد اصل این داستان می گوید: این حدیث باطل است... حجت نیست، به خصوص که در آن قدح و طعن بر انبیا است و این بر غلط و وهم راوی حمل می شود. سپس عینی می گوید: قاضی عیاض گفته است: این خبر را هیچ يك از اهل صحت از طریق ثقات، سلیم و متصل روایت نکرده است و کسانی آن را نقل کرده اند که صحیح و ضعیف را فرق نمی گزارند. عینی نیز این سخن را تأیید می کند و می گوید: چگونه می شود چنین سخنی را در حق پیامبر ۶ گفت، حال آن که اجماع بر معصوم و منزّه بودن آن حضرت از مثل این عمل پست و زشت منعقد شده و اگر چنین اتفاقی واقع شده بود، مشرکین قریش و یهود علیه مسلمین با استدلال به آن استفاده می کردند.^۲ ابن عربی نیز گفته است: طبری در این موضوع روایات زیادی ذکر کرده که باطل بوده و هیچ اصلی ندارد.^۳

دکتر محمد عامر با اشاره به کثرت سند و وجود آن در «صحیح بخاری» و رد آن، در آخر می گوید: همانا گفته شده است که این داستان غریب از وضع زناده است.^۴

۱. صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، باب: ما جاء في سجود القرآن وسنتها، ج ۱، ص ۳۶۳، ح ۱۰۶۷ و ۱۰۷۰ و ۳۸۵۳ و ۳۹۷۲ و ۴۸۶۳.

۲. عمدة القاری عینی، ج ۱۱، ص ۸۱.

۳. همان، ج ۲۸، ص ۱۸.

۴. الامام البخاری وصحيحه الجامع المختصر، ص ۱۳۸؛ علوم الحديث وعلوم السنة دراسة تاريخية، حدیثه، اصولیه، ص ۴۷.

۴. عروۃ عن عائشة قالت: سمع النبی ۶ رجلاً یقرأ فی المسجد فقال: لقد أذکرنی کذا وکذا آیه کنت انسیتها (أسقطتهن) من سورة کذا وکذا؛^۱ پیامبر ۶ شنید که مردی در مسجد قرآن می خواند. فرمود: همانا چنین و چنان آیه ای را متذکر من شد که من فراموش کرده بودم (از قرآن انداخته بودم) از سوره چنین و چنان.

اولاً: این خبر تنها از عروه که با شخصیت او در شرح حالش آشنا خواهیم شد، روایت شده است. ثانیاً: قرآن می فرماید: (ستقرئک فلا تنسی)^۲ اکنون با وجود تصریح این آیه بر این که پیامبر اکرم ۶ فراموش نخواهند کرد، چگونه این حدیث به عنوان خبر صحیح نقل شده است!

همچنین عبد الله بن مسعود می گوید: قال النبی ۶: بشئ ما لأحدهم أن یقول: نسیت آیه کیت وکیت بل نسی واستذکروا القرآن فإنه أشد تفصیاً من صدور الرجال من النعم؛^۳ پیامبر ۶ فرمود: چه قدر زشت است برای یکی از شما که بگوید، من آیه ای از قرآن را فراموش کردم، بلکه این عتاب و عقوبتی خواهد بود.... . ودلائل فراوان دیگر در قرآن و روایات وارد شده که همگی بر باطل بودن این خبر امام بخاری تصریح دارند. و حالا امام بخاری که می گوید: پس از استخاره و... بر صحت این احادیث یقین کردم، چگونه به معنای آن توجه نکرده است.

انس بن مالک از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده که فرمودند: (قیامت) اجرهای اتم بر من عرضه می شود... هیچ گناهی را بزرگ تر از این که انسانی سوره و یا آیه ای از

۱. صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: شهادة الاعمی، ج ۲، ص ۹۴۰، ح ۲۶۵۵؛ وح ۵۰۳۷ و ۵۰۳۸ و ۵۰۴۲ و ۶۳۳۵.

۲. الاعلا، ۷.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: استنکار القرآن وتعاوده، ج ۴، ص ۱۹۲۱، ح ۵۰۳۲ و ۵۰۳۹؛ صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الام بتعهد القرآن، ج ۱، ص ۵۴۴، ح ۷۹۰.

قرآن را که به او داده شده است فراموش کرده باشد، ندیدم.^۱ ابن حجر چندین حدیث دیگر به این معنا در مذمت فراموش کردن قرآن ذکر کرده است. سعد بن عبادہ از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده که فرمودند: هر که قرآن را تعلیم بگیرد و سپس آن را فراموش کند قیامت در حالی که مریض جذام است خداوند متعال را ملاقات خواهد کرد.^۲

ضحاک گفته است: کسی قرآن را تعلیم بگیرد و سپس آن را فراموش کند به خاطر گناهی است که مرتکب شده و خداوند می‌فرماید: «ما اصابك من مصيبة فبما كسبت ایدیکم» سپس گفت: چه مصیبتی بزرگتر از فراموش کردن قرآن خواهد بود.^۳ با وجود این همه، چگونه کسانی که خود را حدیث شناس معرفی کرده‌اند متوجه نشده‌اند که دشمنان پیامبر اکرم ۶ برای طعن بر آن حضرت و توجیه عمل دیگران این‌گونه اخبار را جعل کرده و به آن حضرت نسبت داده‌اند؟! البته اخبار عجیب و غریب دیگر نیز در رابطه با انبیا در «صحیح بخاری» وارد شده است که در شرح حال ابوهریره با آن‌ها نیز آشنا خواهیم شد.

امام بخاری و اهل بیت ^۸

امام بخاری در صحیح خود از ائمه اهل بیت Γ که در زمان خود پر آوازه بوده و افراد و محدثین فراوان از آن‌ها حدیث روایت می‌کرده‌اند، هیچ حدیثی روایت نکرده است. در «صحیح بخاری» از امام حسن مجتبی، امام صادق، امام کاظم و امام رضا ^۸ و بقیه امامان هیچ حدیثی روایت نشده است، با این که امام بخاری فراوان از افرادی که از این بزرگواران حدیث روایت کرده‌اند، در صحیحش حدیث نقل کرده و از رجال صحیحش هستند. بنابر این، برخی از علما و

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۶۰؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۷۰ و ۷۱ و دیگران.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۶۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۶۰ و دیگران.

۳. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۶۲ و دیگران.

دانشمندان اهل سنت، بخاری را به خاطر ترك روایت از این بزرگواران و روایت از خوارج و نواصب مذمت کرده‌اند که در جای خود ذکر شده است.

همچنین بخاری از حضرت فاطمه زهرا تنها يك حدیث در صحیحش روایت کرده و از امیرالمؤمنین A بیست حدیث روایت کرده که سه یا چهار حدیث آن باطل و بی‌اساس است. اما از امام حسین A تنها دو حدیث روایت کرده که هر دو در مذمت اهل بیت است یکی: شراب خوردن و طعن زدن حمزه سید شهدا بر پیامبر اکرم 6 که پنج مرتبه آن را تکرار کرده است و دومی: برای نماز شب بلند کردن پیامبر اکرم 6 امیرالمؤمنین و حضرت زهرا را که آن را چهار بار تکراری روایت کرده است. البته این دو حدیث بی‌اساس است که در این کتاب بررسی آن خواهد آمد.

اما از امام زین العابدین A بخاری هشت حدیث روایت کرده که دو حدیث آن همان احادیثی است که از امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما السلام روایت کرده و يك حدیث دیگر در مذمت و طعن امیرالمؤمنین A که گویا امیرالمؤمنین A از دختر ابوجهل خاستگاری کرده باشند که این خبر را بخاری از طریق آن حضرت از مسور سه مرتبه تکرار کرده و از طریق دیگر نیز از مسور بارها تکرار کرده است و يك حدیث نیز در مذمت عقیل روایت کرده و چهار حدیث فقهی دیگر. اما از امام باقر A: بخاری تنها دو حدیث یکی در تعداد غرف آب غسل و دومی وعده‌ی پیامبر اکرم 6 بر جابر که اگر مال بحرین برسد به او از آن خواهند داد.

چنان که ملاحظه می‌کنید کل روایات بخاری از بیت وحی همین مقدار است که این بسا جای تعجب است!

بخاری و ترك ادای صلوات به کیفیتي که اسلام امر فرموده

مطلب قابل توجه قبل از ورود به بحث این است که در حدیث متواتر که محدثین با اتفاق آن را روایت کرده‌اند، پیامبر اکرم 6 پس از نزول آیه صلوات^۱ و سؤال صحابه از کیفیت صلوات

۱. احزاب، ۵۶.

فرمودند، بگویند: «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت...»^۱ با این وجود امام بخاری در کتاب‌های خود به خصوص در صحیحش که چندین هزار بار به پیامبر اکرم 6 صلوات را پس از ذکر نام آن حضرت ذکر کرده است، ولی حتی يك بار به این حدیث و سفارش پیامبر اکرم 6 عمل نکرده و به گونه‌ای که آن حضرت امر فرموده‌اند صلوات نفرستاده است!

از کتاب «صحیح» و «تاریخ» بخاری اعتقادات عجیب او در مورد اهل بیت I به دست می‌آید و همچنین استفاده می‌شود که او امیرالمؤمنین A را فرد عادی از افراد جامعه می‌دانست و آن حضرت را با پیروی از نواصب شام، حتی به عنوان خلیفه چهارم نیز قبول نداشت. و همچنین بخاری در مورد احادیث و اخبار فضائل اهل بیت I به خصوص امیرالمؤمنین A برخورد عجیب دارد که اکنون با این اعتقادات او آشنا خواهیم شد.

۱. عن ابن عمر قال: کنا فی زمن النبی 6 لا نعدل بأبی بکر أحدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترك أصحاب النبی 6 لا نفاضل بینهم؛^۲ ابن عمر می‌گوید: در زمان پیامبر 6 کسی را از ابوبکر برتر نمی‌دانستیم. سپس عمر و سپس عثمان، سپس اصحاب پیامبر 6 را ترک می‌کردیم و کسی را بینشان تفضیل نمی‌دادیم.

ابن عبدالبر نقل کرده است که یحیی بن معین سخن تند در رد و مذمت این حدیث و سخن ابن عمر گفته است. و ابن عبدالبر می‌گوید: این حدیث و سخن بر خلاف عقیده اهل سنت از سلف و خلف از ائمه فقه و اثر است و حدیث ابن عمر وهم و غلط بوده و معنایش صحیح نیست، گرچه سندش صحیح باشد.^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب ۱۰، ح ۳۳۷۰ و ۴۷۹۷ و ۶۳۵۷ و دیگران. البته بخاری این حدیث را ناقص نیز روایت کرده است که در بخش تصرفات «صحیح بخاری» خواهد آمد.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب عثمان بن عفان، ج ۳، ص ۱۳۵۲، ح ۳۶۹۷ و ۳۶۵۵.

۳. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۴۳ و ۳۴۴. (یعنی این از خیالات و خواب‌های آشفته‌ای ابن عمر است.)

علی بن الجعد که شیخ بخاری در صحیحش است، در مورد این سخن ابن عمر می گوید: به این کودک نگاه کنید او نتوانسته به طریق صحیح همسرش را طلاق دهد و می گوید: بین صحابه برترین ها را مشخص و انتخاب می کردیم.^۱

۲. عن محمد ابن الحنفية قال: قلت لأبي: أي الناس خير بعد رسول الله ﷺ؟ قال: أبوبكر قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر وخشيت أن يقول عثمان قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمين.^۲ در این حدیث نیز به امیرالمؤمنین A نسبت داده اند که گویا فرموده باشد: برترین این امت پس از پیامبر 6 ابوبکر و سپس عمر و ترسیدم که سپس عثمان بگوید و گفتم سپس تو؟ فرمود: من جز يك نفر از مسلمین چیزی دیگری نیستم.

بحث سندی در مورد این حدیث در متن کتاب خواهد آمد، ولی باید توجه داشته باشیم که در ده ها احادیث صحیح و مسلم وارد شده است که امیرالمؤمنین A خود را سزاوارترین فرد به پیامبر اکرم 6 و بر خلافت دانسته اند و بزرگان تابعین مکتب اهل سنت مانند ابن سیرین و شعبی اعتراف کرده اند که بیشترین نسبت های دروغ به حضرت علی A داده شده و از زبان آن حضرت دروغ ها ساخته شده است^۳ که حدیث فوق يك نمونه از این دست اخبار است و همچنین این اخبار با واقعیت از هر دو جانب ناسازگار است، هم از جانب خلفا و هم از جانب امیرالمؤمنین A؛ زیرا از سیره عملی خلفا خلاف این اخبار استفاده می شود و با سیره امیرالمؤمنین A که انسان کامل است نیز ناسازگار است و احادیث فراوان پیامبر اکرم 6 نیز بر بی اساس بودن این گونه اخبار شهادت می دهد که در

۱. الضعفاء الكبير عقيلي، ج ۳، ص ۲۲۵، رقم ۱۲۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۶۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۶۳، رقم ۱۵۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: قول النبي 6: لو كنت متخذا خليلا، ج ۳، ص ۱۳۴۲، ح ۳۶۷۱.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب علي بن ابي طالب، ج ۳، ص ۱۳۵۹؛ ذیل حدیث ۳۷۰۷؛ مسند ابن جعد، ص ۳۵۶.

متن کتاب به مناسبت با آن‌ها آشنا خواهیم شد.

بخاری و عدم قبول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. امام بخاری از زهری چنین نقل کرده است: و ما عاش أبوبکر بعد أن استخلف ستين وأشهرًا وعمر عشر سنين حجها كلها وعثمان اثنتي عشرة سنة حجها كلها إلا ستين ومعاوية عشرين سنة إلا أشهرًا حج حجتين ويزيد ثلاث سنين وأشهرًا وعبد الملك بعد الجماعة بضع عشرة سنة إلا أشهرًا حج حجة والوليد عشر سنين إلا شهرًا حج حجة؛^۱ أبوبکر پس از به خلافت رسیدن دو سال و چند ماه زندگی کرد و عمر ده سال و همه‌ای آن را حج نمود و عثمان دوازده سال و در همه جز دو سال حج نمود و معاویه بیست سال و دو حج انجام داد و یزید سه سال و چند ماه و عبدالمکک ده سال مگر چند ماه و یک حج انجام داد و ولید ده سال مگر چند ماه و یک حج انجام داد.

۱. در خبر دیگر امام بخاری از قتاده چنین نقل کرده است: ولی أبوبکر ستين وستة أشهر وولى عمر عشر سنين وستة أشهر وثمانية عشر يو ما وولى عثمان ثنتي عشرة سنة غير اثنتي عشر يو ما وكانت الفتنة خمس سنين وولى معاوية عشرين سنة وولى يزيد بن معاوية ثلاث سنين وأشهر سماه قتادة وكانت فتنة ابن الزبير ثمان سنين وولى الوليد تسع سنين؛^۲ أبوبکر دو سال و شش ماه خلافت نمود و عمر ده سال و شش ماه و عثمان دوازده سال خلافت نمود و پنج سال فتنه بود و معاویه بیست سال خلافت نمود و یزید سه سال و سپس هشت سال فتنه ابن زبیر بود و ولید نه سال خلافت نمود.

۱. باز امام بخاری از نافع چنین نقل کرده است: وكان عثمان ثنتي عشرة سنة وكانت فتنة معاوية بينه وبين علي أربع سنين ثم ولى معاوية عشرين سنة إلا

۱. تاریخ الصغير بخاری، ج ۱، ص ۵۷.

۲. تاریخ الصغير بخاری، ج ۱، ص ۱۱۸.

شهرین...؛ عثمان دوازده سال خلافت نمود و سپس چهار سال فتنه معاویه بین او و علی بود، سپس معاویه دو ماه کمتر از بیست سال خلافت را بر عهده داشت.^۱

۱. حتی امام بخاری از عمیر بن سعید نخعی نقل کرده است که به مطرف گفته است: آیا تمام کسانی را که تا زمان مرگ معاویه به ما (در کوفه) امیر شدند برای ذکر کنم؟ و سپس يك به يك کسانی را که در زمان خلفا از جانب آنها تا مرگ معاویه امیر کوفه شده‌اند ذکر می‌کند و هیچ اشاره به امیرالمؤمنین A و نماینده آن حضرت نمی‌کند و از عثمان به معاویه می‌رسد.^۲ و این در حالی است که حتی حکومت مرکزی امیرالمؤمنین A در کوفه بود.

ذهبی در مورد هشام بن عمار شامی می‌گوید: او علی را خلیفه چهارم می‌دانست و با اهل شهرش در این مورد مخالفت کرد و اهل حدیث را پیروی نمود.^۳ از مسلمات است که نواصب اهل شام معاویه را خلیفه چهارم می‌دانستند و ابن تیمیه نیز نظرات آنها را در مقام طعن بر خلافت امیرالمؤمنین A در «منهاج السنه» ذکر کرده است و از این جا ثابت می‌شود که امام بخاری بر خلاف اهل سنت و اهل حدیث عقیده ناصبی‌های شام را برتر دیده و از آنها پیروی کرده و امیرالمؤمنین A را خلیفه نمی‌دانسته است.

زیر برترین و محبوب‌ترین و سزاواترین فرد بر خلافت

همچنین امام بخاری در صحیحش چنین نقل می‌کند:

عن عروة قال: أخبرني مروان بن الحكم قال: أصاب عثمان بن عفان رعاف شديد سنة الرعاف حتى حبسه عن الحج و أوصى فدخل عليه رجل من قریش قال: استخلف قال: وقالوه؟ قال: نعم قال: ومن؟ فسكت فدخل عليه رجل

۱. همان، ج ۱، ص ۵۸.

۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۵۳۳، رقم ۳۲۲۸؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۴۳۳، رقم ۹۸.

آخر. أحسبه الحارث. فقال: استخلف فقال: عثمان وقالوا؟ فقال: نعم قال: و من هو؟ فسكت قال: فلعلهم قالوا الزبير قال: نعم قال: أما والذي نفسي بيده إنه لخيرهم ما علمت و ان كان لأحبهم إلى رسول الله 6؛^۱ در سالی که عثمان به خونریزی شدیدی مبتلا شد، به او گفتند: کسی را خلیفه قرار بده و دیگری نیز این پیشنهاد را کرد و عثمان گفت: چه کسی را؟ آن‌ها سکوت کردند. عثمان گفت: شاید زبیر را پیشنهاد کردند؟ گفتند: آری. عثمان گفت: آری به خدا سوگند، او برترین آن‌ها و محبوب‌ترین‌شان به پیامبر 6 است.

از این خبری که نواصب مانند عروه و مروان درست کرده‌اند، چند مطلب استفاده می‌شود: ۱. عقیده امام بخاری بر این که برای امیرالمؤمنین A در ردیف به ظاهر بزرگان صحابه هیچ جایگاهی قائل نیست. ۲. زبیر در رأس قاتلین خلیفه سوم بود. ۳. بهترین و محبوب‌ترین بودن زبیر با وجود امیرالمؤمنین A سخن باطل و بی‌اساس است که در این حدیث، گویا عثمان بر آن تأکید کرده است. ۴. چنان‌که در متن کتاب ذکر خواهد شد، زبیر در زمان عمر بن خطاب می‌گفت: اگر عمر بمیرد به علی بیعت خواهیم کرد. ۵. شارح در ذیل این حدیث می‌گوید: این داستان سال ۳۱ هجری اتفاق افتاده است. ظاهراً این همان زمانی است که عثمان بن عفان بنابر عهدی که با عبدالرحمن بن عوف داشت، خلافت را برای پس از خود به عبدالرحمن نوشت و به این واقعیت امیرالمؤمنین A نیز در داستان شوری به عبدالرحمن تصریح فرموده‌اند که در فصل بررسی برخی روایات «صحیح بخاری» با این دو خبر آشنا خواهیم شد.

تمام آنچه ذکر شد، بیانگر این واقعیت است که بخاری امیرالمؤمنین A را خلیفه مسلمین نمی‌دانست و این در حالی است که احمد بن حنبل می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب الزبير بن العوام، ج ۳، ص ۱۳۶۲، ح ۳۷۱۷ و ۳۷۱۸؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۶۹، رقم ۱۵۷۹.

«من لم يربع بعلى فى الخلافة فهو اضل من حمار اهله؛ هر که علی را خلیفه چهارم نداند گمراه‌تر از الاغ خانه‌اش است»^۱

باز احمد بن حنبل گفته است: «من لم يربع بعلى فى الخلافة فلا تناكحوه ولا تكلموه؛ هر که علی را خلیفه چهارم نداند، به او دختر ندهید و با او سخن نگوئید»^۲ البته احمد بن حنبل سخنان دیگری نیز در مذمت این گونه افراد دارد که در (السنه خلال ج ۲، ص ۲۲۳ به بعد) ذکر شده است.

امام بخاری، خلافت و وصایت امیرالمؤمنین عليه السلام

عن الأسود قال: ذكروا عند عائشة أن عليا كان وصيا فقالت: متى اوصى إليه وقد كنت مسندته إلى صدرى او قالت: حبرى فدعا بالطست فلقد انخنث فى حبرى فما شعرت أنه قد مات فمتى اوصى إليه؟^۳ نزد عائشه گفتند که علی وصی پیامبر ۶ است. عائشه گفت: پیامبر ۶ چه وقت به او وصیت کرد، در حالی که بر صدر یا دامن من تکیه داده بود و طشت طلبید و در دامن من جان داد و من متوجه نشدم که چه وقت جان داد، پس چه وقت وصیت کرده است.

این حدیث را گرچه امام بخاری و امثال او به عنوان دلیل عدم وصیت پیامبر اکرم ۶ به امیرالمؤمنین A نقل کرده‌اند، ولی واقعیت این است که از این حدیث به روشنی وصی بودن حضرت علی A استفاده می‌شود؛ زیرا اولاً: کسانی که در این حدیث شهادت داده‌اند که حضرت علی وصی پیامبر اکرم ۶ است عبارت از گروه بیش از سه نفری هستند و قطعاً شهادت بیش از سه نفر مقدم بر شهادت يك نفر است. ثانیاً: از استدلال ام-

۱. مناقب احمد ابن جوزی، ص ۱۶۳؛ منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۴۰۲.

۲. المغنی ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۷۹؛ شرح الکبیر ابن قدامه، ج ۳، ص ۴۷۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: الوصایا، ج ۳، ص ۱۰۰۶، ح ۲۷۴۱، وج ۴، ص ۱۶۱۹، ح ۴۴۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ترك الوصیه لمن لیس له شیء یوصی فیه، ج ۳، ص ۱۲۵۷، ح ۱۶۳۶.

المؤمنین نیز نمی‌شود عدم وصایت را ثابت کرد؛ زیرا لازم نیست که وصیت در آخرین لحظات عمر باشد. ثالثاً: قطعاً کسانی که از وصی بودن حضرت علی A در این داستان خبر داده‌اند، از بزرگان صحابه، مانند مقداد، عمار، زبیر و خالد بن سعید و... هستند که در تاریخ از آن‌ها چنین نظرات ثابت شده است و بنابر این نیز در این خبر به اسامی آن‌ها تصریح نشده است. نمونه این واقعیت در «صحیح بخاری» و کتب دیگر وارد شده است: در زمان خلافت عمر بن خطاب در موسم حج مردی گفت: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد من به فلانی بیعت می‌کنم...^۱ چنان‌که ملاحظه می‌کنید در این حدیث اسامی بیعت کننده و بیعت شونده را این بزرگواران حذف کرده‌اند. اما ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید:

سپس در «انساب بلاذری» با سند قوی پیدا کردم که در اصل حدیث چنین آمده است که عمر بن خطاب می‌گوید: به من خبر رسید که زبیر گفته است: اگر عمر بمیرد قطعاً ما با علی بیعت می‌کنیم...^۲ سپس ابن حجر می‌گوید: این صحیح‌تر است. این‌جا نیز ملاحظه می‌کنید که زبیر در این‌جا نیز از طرف جماعتی سخن می‌گوید، ولی چون مسلمین با شنیدن چنین اخبار به حقائق پی خواهند برد، لذا این بزرگواران اسامی گوینده چنین سخنان را حذف کرده‌اند. رابعاً: ام‌المؤمنین گفته است که پیامبر اکرم 6 در دامن او از دنیا رفته‌اند و این را نیز واقعیت‌ها رد می‌کند. اکنون به اختصار به برخی دلائل وصایت امیرالمؤمنین A و این‌که حضرت در دامن امیرالمؤمنین A از دنیا رفته‌اند نه در دامن ام‌المؤمنین، اشاره می‌کنیم.

۱. صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب: رجم الحبلی من الزنی اذا احصنت، ج ۶، ص ۲۵۰۲، ح ۶۸۳۰؛

مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵؛ صحیح ابن حبان؛ سنن الکبری نسائی... .

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۳۳۷.

برخی از دلائل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. ابویوب انصاری می گوید: پیامبر اکرم 6 به حضرت فاطمه فرمودند: مگر نمی دانی که خداوند به اهل ارض نظر کرد و پدرت را از بین آنها اختیار فرمود و او را به پیامبری مبعوث فرمود و بار دوم نظر کرد و شوهرت را اختیار کرد و به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او درآورم و او را وصی خود قرار دهم.^۱ هیشمی می گوید: این حدیث را طبرانی با دو سند روایت کرده و یکی از سندهایش حسن است.

۲. امام حسن مجتبی A پس از شهادت امیرالمؤمنین A خطبه طولانی ایراد فرمود و در ضمن آن فرمود: هر که مرا نمی شناسد بداند من حسن پسر پیامبر 6 و پسر وصی هستم.^۲ این حدیث را با این تصریح ابوظیفیل صحابی و امام زین العابدین A روایت کرده اند، حاکم و هیشمی سند این حدیث را صحیح و حسن دانسته اند.

۳. سعید بن کوز می گوید: در جنگ جمل عمار و امیرالمؤمنین A هر کدام پشت سر دیگری به ام المؤمنین عائشه گفتند: ... تو را به خدا سوگند می دهم آیا از پیامبر 6 شنیدی که می فرمود: علی وصی من در اهلم و برای اهلم است. و حضرت علی گفتند: مگر پیامبر 6 مرا وصی خود قرار نداد؟ عائشه گفت: آری، قرار داد.^۳ هیشمی می گوید: این حدیث را طبرانی روایت کرده و من سعید بن کوز و اسباط بن عمرو را نشناختم و بقیه رجال آن ثقه هستند.

۴. ابوسعید عقیصا می گوید: در هنگام حرکت به جنگ صفین لشکریان تشنه شدند و امیرالمؤمنین A چاهی را باز کرد و سیراب شدند راهبی آن جا بود. وقتی آگاه شد

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۸، ص ۲۵۳.

۲. ذریة الطاهره دولابی، ص ۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲. معجم الاوسط، ج ۲،

ص ۳۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶.

۳. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۷.

گفت: این چاه را جز نبی و وصی نبی، کسی نمی‌تواند باز کند و آب از آن خارج نماید.^۱
خطیب این خبر را با دو سند نقل کرده است و رجال سند آن همه ثقة‌اند و تنها در مورد ابوسعید عقیصا برخی حرف‌ها است، اما او ثقة است و حاکم او را ثقة و مأمون خوانده است، حاکم و ذهبی حدیث او را صحیح دانسته‌اند و ابوحاتم او را لین و بهتر از اصبع بن نباته دانسته و اصبع از رجال «صحیح مسلم» است.

۵. امام حسین A در روز عاشورا به لشکریان یزید فرمودند: ... مگر من پسر وصی نیستم.^۲ ابن کثیر دست به خیانت زده و سخن امام حسین A را در این خبر تحریف کرده و به جای این کلمات امام حسین عليه السلام نوشته است: «پدر من علی است».

۶. ابومالک اشجعی می‌گوید: جبرئیل در جنگ حنین هدیه‌ای آورد و به پیامبر اکرم 6 فرمود: این را به وصیت علی بده.^۳

۷. محمد بن ابی‌بکر به معاویه نامه نوشت و ضمن آن گفت: علی وصی پیامبر 6 است. معاویه پاسخ نامه او را داد، و وصی بودن امیرالمؤمنین عليه السلام را انکار نکرد. بلکه از سخنان معاویه تأیید آن استفاده می‌شود.^۴

۸. امام حسین A فرمودند: پدرم سید اوصیا به من حدیث نقل کرد...^۵ سند این خبر کاملاً صحیح است.

۹. امام صادق A در حدیثی تصریح به وصی بودن امیرالمؤمنین A دارند.^۶ در سند

۱. وقعة الصفین ابن مزاحم، ص ۱۴۵؛ تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۰۱ و ۳۰۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۹۳.

۳. المحاسن والمساوی بیهقی، ج ۱، ص ۲۰، مؤلف این کتاب ابراهیم بن محمد بیهقی متوفای ۳۲۰ هـ. ق، است. معجم المؤلفین عمر رضا کحاله، ج ۱، ص ۸۹.

۴. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۵۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱.

۵. تفسیر ثعلبی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۶. همان، ذیل آیه ۲۴ سوره شوری.

این حدیث شیخ ثعلبی حسین علوی را نشناختیم مابقی رجال آن ثقه‌اند.

۱۰. حسان بن ثابت در اشعاری در مورد امیرالمؤمنین A گفته است:

جزی الله عنا والجزاء بكفه أبا حسن عنا و من كأبي حسن

حفظت رسول الله فينا وعهده اليك و من اولی به منك من و من

ألست أخاه في الهدى ووصيه وأعلم منهم بالكتاب والسنن.^۱

حسان بن ثابت در این شعر به وصی و خلیفه پیامبر اکرم 6 و اعلم امت بودن امیرالمؤمنین A تصریح کرده است.

۱۱. فضل بن عباس در مقام پاسخ به ولید بن عقبه فاسق که با ذکر شعر عثمان را بهترین صحابه بعد از پیامبر اکرم 6 و شیخین خواند، با ذکر شعری گفت: برترین مردم پس از پیامبر 6 وصی مصطفی است نزد خداوند که قبل از همه نماز خواند و داماد آن حضرت است ... و این که انصار به قتل عثمان به خاطر اعمال خلافش اشاره کردند...^۲

البته این گونه اخبار در تصریح بر وصایت امیرالمؤمنین A فراوان است و ما تنها به برخی آن‌ها اشاره کردیم. همچنین حدیث صحیح و مسلم که در سال سوم هجری پس از نزول آیه‌ای انداز اتفاق افتاد و محدثین اهل سنت سندش را صحیح دانسته‌اند، نیز به وصی بودن امیرالمؤمنین A تصریح دارد که در این کتاب به مناسبت ذکر خواهد شد.

اما رحلت پیامبر اکرم 6 در دامن امیرالمؤمنین A

امام بخاری این حدیث را که گویا پیامبر اکرم 6 در دامن ام‌المؤمنین عائشه رحلت کرده‌اند، فراوان در صحیحش از ام‌المؤمنین تکرار کرده است.^۳

۱. اخبار الموقیات زبیر بن بکار، ص ۵۹۱ و ۵۹۸. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۸؛ شرح نهج البلاغه ابن

ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۴۹؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب ما جاء في قبر النبي 6 وابی بکر وعمر، ج ۱، ص ۴۶۸، ح ۱۳۸۹

حال آن که احادیث و واقعیت‌های فراوان آن را رد می‌کند.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر ۶ به سینه‌ام تکیه داده بودند و در همان حال از دنیا رفتند.^۱ ابن حجر می‌گوید: حبه بن جویین در سند این خبر ضعیف است. اولاً: ابن جویین را طبرانی و ابوموسی مدنی از صحابه دانسته‌اند. سلمه بن کهیل او را مدح کرده است، احمد و عجللی او را ثقه دانسته‌اند صالح جزره او را نه متروک و نه ثبت بلکه وسط دانسته و ابن عدی می‌گوید: خبر منکری که از حد تجاوز کرده باشد از او ندیدم. بخاری گفته است: در باره او سوء مذهب داشتش (پیرو امیرالمؤمنین علیه السلام بودنش) ذکر شده است.^۲ و خود ابن حجر در تقریب او را صدوق خوانده است.^۳ البته غیر بخاری نیز او را شیعه غالی خوانده‌اند بنابراین این، عیب بزرگ او شیعه امیرالمؤمنین بودن است. پس با این بیان و سخن نهایی ابن حجر در تقریب صحت این سند ثابت خواهد شد گرچه حرف در باره متهم کردنشان ابن جویین را زیاد است.

۲. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر ۱ در مریضی خود فرمودند: برای من برادرم را صدا زنید پس مرا صدا زدند وقتی آمدم فرمودند: به من نزدیک شو، پس من نزدیک شدم و حضرت بر من تکیه داد و پیوسته حضرت در حالی که بر من تکیه داده بود با من سخن می‌گفت تا از دنیا رفت.^۴

رجال این خبر با اعتراف البانی ثقه‌اند جز واقدی. اما البانی متناقض این حدیث را

و ۲۹۳۳ و ۴۱۷۳ و ۴۱۷۴ و ۴۱۸۱ و ۴۱۸۴ و ۴۱۸۵ و ۴۱۸۶ و ۴۱۹۴ و ۴۳۱۰ و ۴۹۱۹ و ۵۳۵۰ و ۵۹۸۸ و ۶۱۴۴ و ۶۱۴۵.

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۳۹؛ به نقل از اکیل حاکم.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۴، رقم ۳۱۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، رقم ۳۲۲؛ میزان الاعتدال، رقم ۱۶۸۸.

۳. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۲، رقم ۱۰۸۴.

۴. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۳، ح ۱۸۷۹۰.

موضوع و عیب را بر گردن واقعی انداخته و او را کذاب خوانده است.^۱

۳. جابر بن عبدالله نقل کرده که وقتی کعب الاحبار از عمر بن خطاب سؤال کرد که آخرین سخنی که پیامبر ۶ فرمود چه بود؟ عمر گفت: از علی سؤال بکن... یعنی علی عليه السلام آخرین نفری است که کنار حضرت بوده و حضرت فرمود: پیامبر ۶ را بر سینه‌ام تکیه دادم و سر مبارکش را بر کتفم گذاشت و فرمود: نماز، نماز...^۲ سند این خبر به وجود حرام بن عثمان ضعیف است ولی معنای آن را حدیث فوق و احادیث دیگران تأیید می‌کند.

۴. ام سلمه می‌گوید: به خدا سوگند علی نزدیک‌ترین ما به پیامبر ۶ در زمان رحلت آن حضرت بود. پیامبر ۶ نزد ما بود و کراراً می‌گفت: آیا علی آمد؟ به گمانم حضرت ۶ علی را برای انجام کاری فرستاده بود، پس علی آمد و ما به گمان این که حضرت با علی کاری دارد از حجره خارج شدیم و نزد درب خانه نشستیم. من نزدیک‌ترین حاضرین به درب خانه بودم، پس علی خود را به آن حضرت نزدیک کرد و حضرت شروع کرد به مناجات با علی. سپس در همان روز حضرت رحلت نمود و علی نزدیک‌ترین شخص در آخرین لحظه به آن حضرت بود.^۳ حاکم، ذهبی، هیشمی و ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۵. ابن عباس می‌گوید: مریضی پیامبر ۶ شدت گرفت در حالی که عائشه و حفصه نزد آن حضرت بودند، علی به محضر آن حضرت داخل شد. وقتی پیامبر ۶ علی را دید سرش را برداشت. سپس فرمود: به من نزدیک شو، به من نزدیک شو. پس علی را به

۱. ضعیفه البانی، ح ۴۹۴۵.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۵۱ و ۱۶۳؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۳، ح ۱۸۷۸۹.

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۰، ح ۲۶۶۰۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۲۷۶، ح ۷۶۰۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۶۷۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۳۶۸، ح ۳۲۰۵۷ و ۳۲۰۶۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۲؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۱۳۹.

خودش چسبانید و پیوسته علی در نزد آن حضرت بود تا این که از دنیا رفت.^۱ سند این حدیث صحیح است و هیشمی می گوید: در سند آن یزید بن ابی زیاد است و او با وجود ضعفش حسن الحدیث است و بقیه ثقات هستند.

۶. عن أبي غطفان قال: سألت بن عباس رأيك رسول الله ﷺ توفي ورأسه في حجر أحد؟ قال: توفي وهو لمستند إلى صدر علي؛ قلت: فإن عروة حدثني عن عائشة أنها قالت: توفي رسول الله ﷺ، بين سحري ونحري! فقال ابن عباس: أتعقل؟ والله لتوفي رسول الله ﷺ، وإنه لمستند إلى صدر علي، وهو الذي غسله وأخي الفضل بن عباس وأبي أبي أن يحضر وقال: إن رسول الله ﷺ، كان يأمرنا أن نستتر فكان عند الستر؛^۲ ابو غطفان می گوید: از ابن عباس سؤال کردم: آیا دیدی که پیامبر وقتی از دنیا رفت سرش بر دامن کسی باشد؟ ابن عباس گفت: پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفتند که بر سینه علی تکیه داده بودند. گفتم: عروه از عائشه برای من نقل کرد که گفته است: پیامبر ﷺ در دامن من از دنیا رفتند. ابن عباس گفت: آیا باور می کنی؟ به خدا سوگند پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفتند که بر سینه علی تکیه داده بودند و اوست که آن حضرت را همراه برادرش فضل غسل داد... در سند این خبر سلیمان بن داود را شناختم و واقدی نیز در آن است بقیه ثقه اند.

۷. از ام المؤمنین عائشه سه نفر یعنی جمیع بن عمیر^۳ و علقمه و اسود^۴ در دو خبر

۱. معجم الکبیر طبرانی، ج ۱، ص ۲۳۰، ح ۶۲۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۶؛

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۵۴، ح ۱۸۷۹۱.

۳. مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۲۷۹، ح ۴۸۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۲، روات این سند جز مسلم ملائی همه ثقه اند، اما ملائی گرچه تضعیف شده است، ولی شعبه و ثوری از او حدیث روایت کرده اند و آن دو جز از ثقه حدیث روایت نمی کرده اند. بنابر این در شواهد حدیث او را قطعا می توان معتبر دانست.

روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر 6 در دست و دامن علی عليه السلام از دنیا رفت.

۸. ابورافع می‌گوید: پیامبر 6 از دنیا رفت در حالی که سرش بر دامن علی بود...^۱ هیشمی می‌گوید: غسان بن عبدالله را نمی‌شناسم ما بقی رجال این سند ثقه‌اند.

۹. عن علي بن حسين قال: قبض رسول الله 6، ورأسه في حجر علي؛ امام زين العابدين عليه السلام فرمودند: پیامبر 6 از دنیا رفتند در حالی که سر مبارکشان در دامن علی بود.^۲ این سند صحیح است با خلاف در باره واقدی.

۱۰. شعبی نیز گفته است: پیامبر 6 در حالی از دنیا رفت که سرش در دامن علی بود...^۳ در سند این خبر پدر حویرث مجهول و واقدی نیز است.

قطعا این اخبار مؤید هم هستند و لذا نیاز به معرفی واقدی که در برخی اسانید قرار گرفته، نیست.

حالا، شهادت ام‌المؤمنین عائشه همراه با شهادت این همه صحابه و تابعین سزاوارتر به نقل و حق و پیروی است و یا شهادت ام‌المؤمنین به تنهایی! امام بخاری این همه احادیث را کنار گذاشته و اخباری را که هیچ اساس ندارد نقل کرده است. شما تصور کنید قطعاً افرادی از اصحاب و همسران و امیرالمؤمنین A و حضرت زهرا حد اقل برای عیادت پیامبر اکرم 6 می‌آمدند، (چه رسد بر این که از اخبار استفاده می‌شود امیرالمؤمنین عليه السلام پیوسته کنار آن حضرت بودند). پس چگونه ممکن است که سر حضرت در چنین حالات در دامن همسرشان باشد؟! آیا انسان‌های عادی در چنین شرایطی که احتمال دخول و خروج به حضور آن‌ها است، در حضور عیادت کننده با چنین حالت خواهند بود!؟

۱. مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۹، ح ۳۸۸۶؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

تهمت بزرگ بر امیرالمؤمنین علیه السلام

همچنین امام بخاری حدیثی در صحیحش روایت کرده است که گویا عباس عموی پیامبر اکرم ۶ هنگام مریضی وفات آن حضرت، به امیرالمؤمنین A گفته است: همراه ما بیا برویم و از پیامبر ۶ سؤال کنیم که خلافت پس از آن حضرت از آن کیست و اگر برای غیر ماست بخواهیم در حق ما سفارش کند. حضرت علی A گفته‌اند: نه، به خدا سوگند اگر سؤال کنیم ما را از خلافت منع می‌کند و مردم نیز پس از آن حضرت، آن را به ما نخواهند داد.^۱

این افسانه یکی از آن احادیثی است که امام بخاری ادعا کرده است که در بیت الله الحرام پس از استخاره و غسل و دو رکعت نماز خواندن، به یقین رسیده است که این افسانه واقعیت دارد و سپس در کتاب صحیحش روایت کرده است. گرچه این خبر در واقع افسانه است و ما در شرح حال زهری مفصل در مورد این حدیث بحث داریم، ولی در واقع این خبر یکی از بزرگ‌ترین توهین و طعن حضرت امام بخاری به امیرالمؤمنین A است؛ چنان‌که ابن تیمیه با صراحت امیرالمؤمنین A را به دنیا و ریاست طلبی متهم کرده است و خیلی از علمای اهل سنت تصریح به ناصبی بودن او کرده‌اند. امام بخاری به وسیله نقل این افسانه چنین تهمتی را به امیرالمؤمنین A زده است و چنان‌که ابن تیمیه با استدلال به سخن و عقیده اهل شام سعی کرده است حتی خلیفه چهارم بودن امیرالمؤمنین A را زیر سؤال ببرد، امام بخاری به وسیله این اخبار با صراحت آن را رد و انکار کرده است و زمان آن حضرت را زمان فتنه نامیده و ده‌ها احادیث صحیح و آیات قرآن را در مورد خلافت آن حضرت و کسانی که با آن حضرت مخالفت می‌کنند، نادیده گرفته است. امام بخاری با این معتقدات خود به وسیله این خبر وانمود کرده است که امیرالمؤمنین A دوست نداشت و نمی‌خواست حق را بشنود و آن را قبول کند، بلکه می‌دانست که حضرت او را از امر خلافت دورش می‌کنند و لذا اقدام به سؤال از آن حضرت ننمود. البته از برخی احادیث امام بخاری در صحیحش استفاده می‌شود که حتی ایشان به اهل جهنم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تصریح دارد؛ زیرا

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: مرض النبی ۶ و وفاته، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۴۴۷.

چنان که خواهد آمد در مورد جنگ جمل حدیث روایت کرده است که «دو مسلمان با شمشیر اگر رو در روی هم قرار گیرد، قاتل و مقتول در جهنم خواهد بود.» و این نیز از اعتقادات تکان‌دهنده امام بخاری در صحیحش است.

امام بخاری و حدیث غدیر

حدیث غدیر متواترترین اثر اسلامی در مکتب اهل سنت است که هیچ حدیث در تواتر به حد آن نمی‌رسد و بیش از صد و بیست نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند،^۱ ولی امام بخاری که فراوان افسانه‌های عجیب و غریب را در صحیحش روایت کرده است، نه تنها این که این حدیث شریف را در صحیحش روایت نکرده است، بلکه با نقل تهمت و دروغ عظیمی در تاریخش سعی کرده وانمود کند که این حدیث، ساخته‌ای ابواسحاق سیعی است. امام بخاری در تاریخش ابتدا دو سند از این حدیث شریف را تضعیف کرده و در سومی از عثمان بن عاصم نقل کرده که گفته است:

عن أبي بكر بن عياش، سمعت أبا حصين قال: ما سمعنا بهذا "من كنت مولاه" حتى جاء هذا من خراسان، فنعم به يعني: أبا إسحاق، فاتبعه على ذلك ناس؛ حدیث «من كنت مولاه» را تا زمانی که ابواسحاق سیعی از خراسان نیامد، نشنیدیم و مردم در آن از او پیروی کردند.^۲ امام بخاری با سکوت، این دروغ بزرگ و تهمت محض را نقل کرده است، ولی ذهبی پس از نقل این سخن می‌گوید:

قلت: الحديث ثابت بلا ريب ولكن أبو حصين عثمانی، وهذا نادر في رجل كوفي؛^۳ بدون شك این حدیث ثابت است، ولی ابو حصین (عثمان بن عاصم) عثمانی است و این در رجال کوفه نادر است. گرچه در مورد ابو حصین تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی

۱. علامه امینی در کتاب «الغدیر» ۱۱۰ نفر از صحابه را با ذکر مدرک وارد کرده است.

۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۲۴۰، رقم ۲۲۷۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵، رقم ۱۸۲.

در مورد اکثر افرادی که در موردش گفته‌اند که عثمانی است، تصریح کرده‌اند که ناصبی است و ابو حصین نیز از این جمله نواصب است و این دروغ‌گویی و به راحتی تهمت زدنش به ابواسحاق و مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر، خود دلیل بر نصب اوست. همچنین بین امام بخاری و ذهبی که یکی با سکوت، چنین دروغ بزرگ را تصدیق می‌کند و دیگری به ثابت بودن حدیث و دشمن اهل بیت بودن قائل آن تصریح می‌کند، چه قدر فاصله است. (همچنین باید بدانیم، این را که ابو حصین چنین سخنی گفته است، کسی جز بخاری نقل نکرده است و ذهبی نیز آن را از بخاری نقل کرده، گرچه به آن تصریح نکرده است.)

باید توجه داشته باشیم که اولاً: معنای سخن ابو حصین خیلی روشن است و آن این‌که او ابواسحاق را به جعل و وضع این حدیث متهم کرده است و امام بخاری با سکوت و رضایت این سخن را از او نقل کرده و جایگاه خود و صحیحش را نیز زیر سؤال برده است؛ زیرا امام بخاری که مدعی است تمام روایات کتابش صحیح است، از ابواسحاق سببی که با سکوت به متهم بودن او اشاره کرده، بیش از ۱۷۰ حدیث در صحیحش روایت کرده است!

ثانیاً: برای روشن شدن این کذب بزرگ به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. این حدیث را ده‌ها نفر قبل از ابواسحاق روایت کرده‌اند که ما تنها به افرادی که قبل از ابواسحاق بوده‌اند و تنها احمد بن حنبل در مسندش از آن‌ها این حدیث شریف را روایت کرده است، اشاره می‌کنیم که عبارت‌اند از: زَاذَانَ ابُو عُمَرَ، عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى، أَبُو مَرْيَمَ وَرَجُلٌ، عمرو بْنُ مَيْمُونٍ، عَدِيٌّ بْنُ ثَابِتٍ، مَيْمُونُ ابُو عَبْدِ اللَّهِ، سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ، ابْنُ بُرَيْدَةَ، أَبُو سَلْمَانَ، رِيَّاحُ بْنُ الْحَارِثِ، عطية العوفی.^۱ این دوازده نفر تنها برخی راویانی هستند که این حدیث را قبل از ابواسحاق در کوفه روایت کرده‌اند و در هیچ يك از این اسانید ابواسحاق وجود ندارد. امام بخاری ادعا کرده است:

۱. مسند احمد، ح ۶۴۱ و ۹۶۱ و ۱۳۱۰ و ۳۰۶۲ و ۱۸۵۰۲ و ۱۹۲۹۸ و ۱۹۳۲۱ و ۱۹۳۴۴ و ۲۲۹۹۵ و ۲۳۱۹۲ و ۲۳۶۰۹.

هشت بار وارد بغداد شده و هر باری که وارد بغداد شد با امام احمد نشسته و از او استفاده کرده است.^۱ این در حالی است که امام احمد از این همه افراد این حدیث را روایت کرده است.

۲. حدیث غدیر را جمع کثیری از شیوخ بخاری که از آنها در صحیحش حدیث روایت کرده است، نقل و روایت کرده‌اند؛ مانند: ابونعیم فضل بن دکین، قتیبه بن سعید، یحیی بن حماد، احمد بن حنبل، عیدالله بن عمر القواریری، عفان بن مسلم، محمد بن جعفر، محمد بن بشار، ابوبکر بن ابی شیبه، عثمان بن ابی شیبه، محمد بن خالد، عیدالله بن موسی، نصر بن علی، محمد بن یحیی، محمد بن ابی غالب، هدبه بن خالد، عمرو بن عون، سلیمان بن داود ابوالریع، محمد بن العلاء، محمد بن المثنی، احمد بن عثمان بن حکیم الاودی، زکریا بن یحیی، یحیی بن معین، علی بن ابراهیم که در مجموع ۲۴ نفر هستند. این‌ها قطعاً تنها برخی از شیوخ بخاری هستند که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، نه تمام آن‌ها؛ زیرا ما بررسی کاملی در این مورد انجام ندادیم و ابن عساکر که در جلد ۴۲ تاریخش این حدیث را با بیش از صد سند روایت کرده است. ما به رجال آن نگاه نکردیم تا شیوخ امام بخاری را در بیاوریم. توجه داشته باشیم که این مقدار تنها از شیوخ امام بخاری در صحیحش هستند، نه رجال صحیحش و اگر رجال صحیحش را که این حدیث را روایت کرده‌اند در نظر بگیریم، شاید به صدها نفر برسند.

۳. این حدیث متواتر است و خیلی از علمای اهل سنت و وهابی بر خلاف میلشان بر تواتر این حدیث شریف تصریح کرده‌اند:

ذهبی پس از نقل این حدیث می‌گوید: متن این حدیث متواتر است.^۲
در جای دیگر می‌گوید: صدر حدیث متواتر است.^۳ ابن کثیر نیز این سخن ذهبی را نقل کرده و با سکوت به تواتر این حدیث اعتراف کرده است.

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۰۳، شرح حال بخاری.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۸، ص ۳۳۵، ذیل شرح حال رقم ۸۶.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۶؛ البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۳۳.

البانی وهابی می گوید: قسمت اول حدیث از پیامبر 6 متواتر است.^۱

شعیب ارئووط نیز که از محدثین وهابی است می گوید: برای این حدیث شواهد فراوانی است که به حد تواتر می رسد.^۲

کسانی این حدیث را در کتاب احادیث متواتره اش وارد کرده و از سیوطی و مناوی نیز نقل کرده است که آن را متواتر دانسته اند.^۳

جزری حنفی نیز این حدیث را متواتر دانسته است.^۴

ذهبی می گوید: جمع (الطبری) طرق حدیث غدیر خم فی أربعة أجزاء رأیت شطره فبهرنی سعة روایاته وجزمت بوقوع ذلك؛ طبری طرق حدیث غدیر خم را در چهار جزء جمع کرده است، و من مقداری از آن را دیدم و فراوانی آن مرا حیرت زده کرد و یقین کردم که این داستان اتفاق افتاده است.^۵

۴. اگر در تاریخ توجه شود، تنها نواصب و دشمنان اهل بیت حدیث غدیر را انکار کرده اند؛ مانند: ابوبکر بن ابی داود، ابن حزم، ابن تیمیه که در شرح حال تمام این ها، علمای اهل سنت تصریح به ناصبی بودنشان کرده اند و تنها در باره عثمان بن عاصم تصریح به ناصبی بودنش نشده است، ولی به دو دلیل او نیز ناصبی است:

۱. اکثر کسانی را که گفته اند که او عثمانی است تصریح کرده اند که ناصبی است.

۲. ذهبی در شرح حال معاویه بن حدیج صحابی دو خبر نقل کرده که معاویه بن حدیج به خاطر جلب رضایت معاویه بن ابی سفیان در سب و دشنام امیرالمؤمنین علیه السلام افراط می کرده است. سپس ذهبی بلافاصله در باره او می گوید: این (معاویه بن حدیج) عثمانی

۱. احادیث صحیحه البانی، ج ۴، ص ۳۴۴، ح ۱۷۵۰.

۲. حاشیه ای مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۰، ذیل حدیث ۳۰۶۲.

۳. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر کتانی، ح ۲۳۲.

۴. اسنی المطالب جزری، ص ۳.

۵. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۴، ص ۲۷۷.

بود.^۱ با این بیان روشن می‌شود که اهل سنت به ناصبی‌ها گاهی شاید به خاطر احترام آن‌ها عثمانی اسم گذاشته‌اند؛ چون تعبیر ناصبی در باره آن‌ها شاید برایشان خوش آیند نباشد. پس ناصبی بودن ابو حصین نیز با در نظر گرفتن سخن ذهبی روشن می‌شود.

۵. برخی انکار حدیث متواتر را کفر دانسته‌اند. با این حال چنان‌که ملاحظه کردید امام بخاری نه تنها بر کوتاهی خود در عدم اخراج این حدیث در صحیحش اکتفا نکرده، بلکه در صدد انکار این حدیث شریف نیز برآمده است.

امام بخاری و حدیث ثقلین

حدیث ثقلین یکی دیگر از احادیث متواتر در امامت و رهبری اهل بیت Γ است که امام بخاری خود مستقیم به انکار آن اقدام کرده است. ایشان در تاریخ صغیرش می‌گوید:

قال أحمد في حديث عبد الملك عن عطية عن أبي سعيد، قال النبي 6: تركت فيكم الثقلين أحاديث الكوفيين هذه مناكير؛^۲ احمد در مورد این حدیث که پیامبر 6 فرمود: من بین شما دو چیز گرانبها می‌گزارم، گفت: این از احادیث اهل کوفه بوده و منکر است.

در مورد این حدیث شریف نیز باید توجه داشته باشیم که اولاً: این حدیث از بیش از ۲۳ نفر صحابه با بیش از ۱۴۰ سند روایت شده است و حدود صد سند صحیح دارد و قطعاً متواتر خواهد بود.^۳

ثانیاً: نسبتی که امام بخاری به امام احمد داده است، از نسبت‌هایی است که کسی جز امام بخاری آن‌را به امام احمد نداده است و این نسبت را روایات امام احمد در

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹، شرح حال رقم ۱۰.

۲. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۳۰۲، رقم ۱۳۰.

۳. ما اسانید این حدیث شریف را در کتابی به نام «راه نجات» مورد بررسی قرار داده‌ایم که می‌توان به آن مراجعه کرد.

مسندش تکذیب می‌کند؛ زیرا امام احمد، بنابر روایت فرزندش عبدالله، این حدیث شریف را در مسندش از پنج شیخ خود، یعنی اسود بن عامر، ابوالنضر، ابن نمیر، ابواحمد زبیری و اسماعیل بن ابراهیم^۱ با هشت سند روایت کرده است که تمام اسانید آن صحیح هستند^۲ و حتی دو سند آن در روایت امام احمد با این لفظ است: من برای شما دو خلیفه و جانشین می‌گزارم، کتاب خدا و اهل بیت را و آن دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا سر حوض بر من وارد شوند. با این حال کدام انسان منصف می‌تواند امام بخاری را در این ادعایش تصدیق کند و یا این که امام بخاری از اصحاب سر امام احمد بوده و خلاف عقیده‌اش را بر او گفته است. از آنچه بیان شد روشن می‌شود که امام بخاری يك نسبت بی‌اساس را برای مشکوک قرار دادن این حدیث متواتر به امام احمد داده است. البته باید دقت داشته باشیم که اگر امام احمد چنین سخنی را هم فرضاً گفته بود، اولاً هیچ خدشه‌ای بر این حدیث وارد نمی‌کرد و ثانیاً طعن بود بر خود او، ولی امام احمد طریقه‌اش از روش و طریق حضرت امام بخاری کاملاً متفاوت است. بخاری هم احادیث متواتر در فضائل اهل بیت Γ را در صحیحش وارد نکرده است و هم در مورد خیلی از آن‌ها در سدد انکار برآمده و هم در طعن اهل بیت Γ در صحیحش اخبار زیاد نقل کرده است و حال آن که امام احمد حتی از کسانی است که می‌گویند: در فضائل هیچ يك از صحابه، احادیث با اسانید صحیح و حسن به اندازه آنچه در فضائل

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ح ۱۱۱۱۹ و ۱۱۱۴۷ و ۱۱۲۲۷ و ۱۱۵۷۸؛ و ج ۴، ص ۳۶۶، ح ۱۹۲۸۵ و ۱۹۳۳۲؛ و ج ۵، ص ۱۸۱، ح ۲۱۶۱۸ و ۲۱۶۹۷.

۲. البته اسانید روایات مسند احمد بنابر موازین اهل سنت صحیح است و سندهای آن را ابن حجر در «مطالب العالیه» و البانی در «احادیث صحیحه» و هیشمی در «مجمع الزوائد» صحیح و حسن دانسته‌اند، بنابر این، اگر وهابی‌ها در جایی این حدیث و یا سندی از آن را تضعیف کرده‌اند، باید دانست که آن‌ها خدعه می‌کنند و حقایق را برای خواننده کتاب خود وارونه می‌نمایند.

علی وارد شده، روایت نشده است.^۱

امام بخاری و حدیث بستن درها

بخاری در صحیحش حدیث بستن درها بر مسجد، جز در امیرالمؤمنین A را با تحریف و با حذف فضائل آن حضرت به این شکل روایت کرده است:

عن نافع أن رجلا أتى ابن عمر فقال: يا أبا عبد الرحمن ما حملك على أن تحج وتعتمر عاما وتترك الجهاد في سبيل الله عز وجل قد علمت ما رغب الله فيه؟ قال: يا ابن أخي بنى الإسلام على خمس إيمان بالله ورسوله والصلاة الخمس وصيام رمضان وأداء الزكاة وحج البيت. قال: يا أبا عبد الرحمن ألا تسمع ما ذكر الله في كتابه «وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله». «قاتلوهم حتى لا تكون فتنة». قال: فعلنا على عهد رسول الله ﷺ وكان الإسلام قليلا فكان الرجل يفتن في دينه إما قتلوه واما يعذبونه حتى كثر الإسلام فلم تكن فتنة قال: فما قولك في علي وعثمان؟ قال: أما عثمان فكأن الله عفا عنه واما أنتم فكركم أن تعفوا عنه. أما علي فابن عم رسول الله ﷺ وختنه وأشار بيده فقال: هذا بيته حيث ترون؟^۲ مردی به نزد ابن عمر آمد و گفت: چه شده که حج و عمره انجام می دهی، ولی جهاد در راه خدا را ترك کرده ایی و می دانی که خداوند بر جهاد ترغیب کرده است؟ ابن عمر گفت: اسلام بر پنج اصل بنا شده است: ایمان به خدا و پیامبرش و نماز و روزه و ادای زکات و حج. آن مرد گفت: مگر نشندی که

۱. الاستيعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۴۳؛ طبقات الحنابلة ابو يعلى، ص ۲۲۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۴ و ۴۵۱۵ و ۴۶۵۰ و ۳۷۰۴.

خداوند در قرآن می‌فرماید: «اگر دو گروه از مؤمنین با هم جنگیدند بین آنها صلح نمایید و اگر یکی بر دیگری تجاوز نمود علیه آن گروهی که تجاوز و ظلم می‌کند بجنگید تا این که به امر خدا برگردد» و فرمود: «با آنها بجنگید تا فتنه رخ ندهد»؟ ابن عمر گفت: ما این کار را همراه پیامبر ﷺ انجام دادیم و... آن مرد نظر ابن عمر را در باره عثمان و امیرالمؤمنین ﷺ سؤال کرد و او گفت: اما عثمان، خداوند او را عفو نمود، ولی شما دوست نداشتید که او را ببخشید و اما علی پسر عموی پیامبر ﷺ و شوهر دخترش است و با دستش اشاره نمود و گفت: این هم منزلش است که می‌بینید.

قبل از هر چه باید بدانیم که بخاری قبل از این، حدیثی نقل کرده^۱ و وانمود کرده است که دو مرد ابن عمر را از فتنه ابن زبیر سؤال کردند. این حدیث را که در مورد فتنه ابن زبیر باشد و همچنین حدیث فوق را تنها بخاری این گونه نقل و روایت کرده است، ولی واقع این است، چنان- که ذیل این حدیث نیز به آن دلالت می‌کند، سؤال کننده ابن عمر را در مورد جنگ امیرالمؤمنین ﷺ و از عدم نصرت او آن حضرت را سؤال کردند.

این حدیث در نقل بخاری مطالب باطل و بی‌اساس زیاد دارد، و دارای تحریفات متعدد است و اگر در پاسخی که در این خبر گویا ابن عمر داده است نیز توجه شود، بی‌اساسی آن به روشنی به دست می‌آید. ما قبل از بیان تحریفات در این خبر، به اخبار اصلی در این موضوع اشاره می‌کنیم و سپس به تحریفات و مطالبی که باطل بودن این خبر را روشن می‌کند، اشاره خواهیم کرد.

این خبر را حاکم این گونه نقل کرده است:

حمزة بن عبد الله بن عمر أنه بينما هو جالس مع عبد الله بن عمر إذ جاءه رجل من أهل العراق فقال: يا أبا عبد الرحمن إني والله لقد حرصت أن اتسمت بسمتك وأقتدي بك في أمر فرقة الناس وأعتزل الشر ما استطعت وأني أقرأ آية من كتاب

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقاتلوهم حتی لا تكون فتنه، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۳.

الله محكمة قد أخذت بقلبي فأخبرني عنها رأيك قول الله عز وجل: {وإن طائفتان من المؤمنين اقتتلوا فأصلحوا بينهما فإن بغت إحداهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيء إلى أمر الله فإن فاءت فأصلحوا بينهما بالعدل وأقسطوا إن الله يحب المقسطين} أخبرني عن هذه الآية فقال عبد الله: مالك؟ ولذلك انصرف عني فانطلق حتى توارى عنا سواده وأقبل علينا عبد الله بن عمر فقال: ما وجدت في نفسي من شيء في أمر هذه الآية ما وجدت في نفسي أنني لم أقاتل هذه الفئة الباغية كما أمرني الله عز وجل. هذا باب كبير قد رواه عن عبد الله بن عمر جماعة من كبار التابعين وإنما قدمت حديث شعيب بن أبي حمزة عن الزهري واقتصرت عليه لأنه صحيح على شرط الشيخين؛ ١ «از حمزه، پسر عبد الله بن عمر روایت شده که آن هنگام او (حمزه) همراه پدرش نشسته بود مردی از اهل عراق آمد و به ابن عمر گفت: «ای ابوعبدالرحمن! به خدا قسم من خواهان این بودم که در مورد تفرقه مردم به مانند تو سکوت اختیار کرده و تو را الگوی خویش قرار بدهم و به قدر امکان از این بدی دوری گزینم، ولی نتوانستم؛ زیرا آیه ای محکمی از کتاب خدا سخت دل مرا به خود مشغول کرده است. در باره ای این آیه برایم چیزی بگو. و آن آیه این است: «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم بجنگند، پس شما بین آنها صلح دهید، ولی اگر یکی بر دیگری تجاوز کند با تجاوزگر بجنگید تا به امر خدا برگردد. آنگاه اگر برگشت بین آن دو با عدالت صلح کنید و عدالت را رعایت کنید که خداوند عادلان را دوست دارد.» در باره این آیه برایم چیزی بگو. عبد الله به من گفت: «تو چه کاری با این آیه داری؟ از نزد من دور شو.» آن مرد رفت و از چشمان ما دور و پنهان شد. آنگاه عبد الله رو به ما کرده و گفت: «من چیزی بر ضد خود از این آیه نیافتم، جز اینکه با این گروه تجاوزگر (معاویه و لشکرش) نجنگیدم؛ زیرا این خداوند

است که مرا به آن امر می کند.»^۱

حاکم می گوید: این را (یعنی پشیمانی ابن عمر را) جماعتی از تابعین از وی روایت کرده اند و من تنها این سند را نقل و به آن بسنده کردم به خاطر اینکه این سند به شرط شیخین صحیح است. ذهبی نیز در دو مورد این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته و ابن عبدالبر نیز آن را صحیح دانسته است. باید توجه داشته باشیم که معنای حدیث فوق را حبيب بن ابی ثابت، سعید بن جبیر، ابوبکر بن ابی الجهم و عطاء از ابن عمر روایت کرده اند و در روایت حبيب بن ابی ثابت و ابن ابی جهم در چندین سند از نقل ابن عبدالبر و ذهبی تصریح شده است که ابن عمر گفته است: از این که همراه علی با لشکر طغیانگر نجاتیدم، پشیمان هستم.

در روایت دیگر این گونه وارد شده است:

عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر وهو في مسجد رسول الله 6 عن علي وعثمان؟ فقال: أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى قرب منزله من رسول الله 6 ليس في المسجد بيتٌ غير بيته و اما عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛^۲ علاء از ابن عمر در مورد علی و عثمان سؤال کرد و ابن عمر در پاسخ گفت: در مورد علی از من سؤال مکن و به قرب منزل او به رسول خدا 6 نگاه بکن که در مسجد هیچ منزلی جز منزل او وجود ندارد، و اما عثمان در جنگ احد مرتکب گناه بزرگی شد و خداوند او را بخشید، ولی در بین شما نیز مرتکب گناهی شد، پس شما او را به قتل رساندید.

پس بخاری یا این عبارات را حذف و تحریف کرده است و یا عبارات ناقص و محرف را

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۵۰۲، ح ۳۷۲۲ ج ۳، ص ۱۲۵، ح ۴۵۹۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۳۴۴؛ تاریخ جرجان، ص ۲۸۲؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۲۹ و ۲۳۱ با چهار سند؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۸۲.
۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱. معجم الاوسط طبرانی، ج ۲، ص ۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۹؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۱۵؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

نقل کرده است؛ چنان که فراوان در مورد اخبار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و مثالب غیر آن حضرت دست به چنین کار برده است.

از این دو حدیث استفاده می شود که بخاری در حدیث مورد بحث، خبری را که دارای تحریفات متعدد است، به عنوان خبر صحیح روایت کرده است.

اما تحریفات در حدیث بخاری: ۱. وانمود کردن این که سائل در مورد جنگ ابن زبیر پرسیده است نه از جنگ امیرالمؤمنین و حال آن که ابن زبیر خلیفه نبود و اهل سنت عبدالملک بن مروان را خلیفه بر حق در آن زمان می دانند و چنان که شارحین حدیث گفته اند سائل از ابن عمر خواسته که چرا همراه امام بر حق نمی جنگی.

۲. حذف سخن ابن عمر که گفت: عثمان در جنگ احد گناه بزرگی مرتکب شد و خدا او را بخشید و در بین شما گناهی مرتکب شد و شما او را کشتید.

۳. حذف این تصریح او که گفت: هیچ منزلی در مسجد جز منزل علی نیست. (یعنی حذف بستن درها بر مسجد جز در منزل امیرالمؤمنین علیه السلام).

۴. بخاری در نقل حدیث «شماره ۴۶۵۰، کتاب التفسیر، باب: وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویكون الدین كله لله» در صحیحش، به جای «این است منزل علی که می بینید»، این گونه آورده است: «این است دخترش (دختر پیامبر اکرم (6) که می بینید)». یعنی بیت و منزل را به دختر و بنت تحریف کرده است که ابن حجر نیز در شرح این حدیث به این تحریف اشاره و تصریح کرده است.^۱

اما مطالب باطل در حدیث مورد بحث:

ابن عمر در پاسخ گفت: در زمان پیامبر 6 جنگیدیم. و حال آن که جنگ در زمان پیامبر اکرم 6 با غیر مسلمین بود و هیچ جنگی با مسلمین صورت نگرفت. حال آن که سائل در مورد جنگ بین مسلمین که قرآن بر آن امر کرده است از ابن عمر سؤال کرده است. و جوابی که در این خبر به ابن عمر نسبت داده شده باطل و بی اساس بودن خبر

۱. فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳۳.

بخاری را ثابت می‌کند؛ زیرا پاسخ او هیچ ربطی با آیه قرآن ندارد و حال آن‌که در روایت حاکم و دیگران، ابن عمر به واقع مطلب و پشیمانی خود به خاطر نافرمانی خداوند متعال اعتراف و تصریح کرده است.

باز تکرار می‌کنیم که حدیث مورد بحث را جز بخاری کسی نقل نکرده است. باز امام بخاری در تاریخش در مورد بستن درها بر مسجد، يك سند از طریق زهری از ام‌المؤمنین عائشه نقل کرده که پیامبر اکرم 6 همه درها جز در ابوبکر را بسته‌اند و يك سند برای بستن درها جز در امیرالمؤمنین A نیز از عائشه نقل کرده و سپس می‌گوید: حدیث زهری (یعنی بستن درها جز در مردم جز در ابوبکر) صحیح‌تر است و آن از عروه نیز شاهد دارد.^۱ و در جای دیگر باز از عائشه حدیث «این مسجد برای حائض و جنب حلال نیست مگر بر محمد و آل محمد» را ذکر کرده و در مورد جسر، راوی حدیث از عائشه و ام‌سلمه گفته است: نزد او از عحایب است. سپس باز همان حدیث قبلی را با همان دو سندی که آن‌جا ذکر کرده است، در مورد بستن درها جز در ابوبکر، ذکر کرده و گفته است: این صحیح‌تر است.^۲ در جای دیگر بخاری برای حدیث «این مسجد برای حائض و جنب حلال نیست جز بر محمد و آل محمد 6» سه سند ذکر کرده و به جسر رسانده و سپس گفته است: این حدیث از پیامبر 6 صحیح نیست.^۳ باید دقت داشته باشیم که جسر را عجللی و ابن حبان ثقه دانسته‌اند و ذهبی نیز او را توثیق شده خوانده است و ابونعیم و ابن منده او را از صحابه محسوب کرده‌اند و ابوالحسن بن قطان سخن بخاری را رد کرده است.^۴ و ابن حجر در تقریب نیز او را مقبول و لها ادراك گفته، حاکم و ذهبی حدیث او را صحیح دانسته‌اند و شعیب ارنؤوط احادیث او را در حاشیه مسند احمد حسن دانسته است. و این حدیث او که بخاری

۱. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۰۸، رقم ۱۳۰۴.

۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۶۸، رقم ۱۷۱۰.

۳. تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۱۸۴، رقم ۲۱۱۴.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۲، رقم ۸۹۰۶؛ الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۷۵، رقم ۱۱۰۱۴؛ من له رواية فی کتب الستة ذهبی، رقم ۶۹۶۴.

آن را غیر صحیح دانسته است از چندین صحابه دیگر نیز روایت شده و سندهای زیادی دارد و البانی در مورد آن گفته است: «ابن خزیمه، ابن قطان و شوکانی این حدیث را صحیح دانسته‌اند»^۱ باید دقت داشته باشیم که جسره را کسی جز بخاری جرح نکرده است و بخاری نیز به جهت این روایت او را زیر سؤال برده است. پس این نیز تقوای امام بخاری را بیان می‌کند که در شرح حالش روی تقوا و ورع او نیز خیلی مانور داده‌اند.

اما حدیث بستن درها: این که امام بخاری خبر بستن درها جز در منزل ابوبکر بر مسجد را بر بستن درها جز در امیرالمؤمنین A ترجیح داده و آن را صحیح‌تر دانسته است، از عجائب حکم او است؛ زیرا اولاً: مسأله بستن درها جز در خلیفه اول ابوبکر، هم متش متناقض است و هم با واقعیت‌ها مخالف است. ثانیاً: خبر واحد است. ثالثاً: بستن درها جز در امیرالمؤمنین A متواتر است و ۲۶ نفر از صحابه آن را روایت کرده‌اند، و کثانی نیز آن را جزء احادیث متواتر وارد کرده است^۲ و داستان بستن درها جز در خلیفه اول در آینده به طور مفصل بررسی خواهد شد، ولی چگونه ممکن است خبر واحد متناقض صحیح‌تر از حدیث متواتر باشد!

چنان‌که امام بخاری حدیث ابن عمر را با حذف مناقب امیرالمؤمنین A ناقص و محرف روایت کرده است، در داستانی که امیرالمؤمنین A کنیزی را از خمس غنائم جنگ برداشتند و خالد بریده را به حضور رسول خدا 6 فرستاد که از علی عليه السلام شکایت کند و پیامبر اکرم 6 بر بریده غضب کردند و فرمودند: هر که من ولی او باشم علی نیز ولی اوست.^۳ (شعیب ارنؤوط هر دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته است.) ولی امام بخاری در این حدیث نیز تنها به این مقدار اکتفا کرده است که پیامبر اکرم 6 به بریده فرمودند: آیا علی را دشمن داری! بریده گفت: آری، فرمودند: او را دشمن نداشته باش! همانا سهم او از خمس بیشتر از آن است.^۴ ابن حجر با

۱. ارواء الغلیل البانی، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۱۹۳.

۲. نظم المتناثر من الحدیث المتواتر کثانی، ص ۲۶۶، ح ۲۲۹.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۷۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲.

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

اشاره به متن کامل این حدیث تصریح کرده است که بخاری این حدیث را مختصر (ناقص) نقل کرده است. البته تفصیل این عمل بخاری در بخش تصرفات بخاری خواهد آمد. متأسفانه امام بخاری با احادیث فضائل اهل بیت I یا بیشتر این گونه برخورد کرده و با تصرف، آن‌ها را ناقص روایت کرده است و یا آن‌ها را در صحیحش وارد نکرده و در کتب دیگرش در صدد تضعیف آن‌ها برآمده است.

امام بخاری و حدیث طیر

امام بخاری در تاریخش برای حدیث طیر دو سند ذکر کرده و هر دو را مرسل خوانده است. در اولی در مورد عثمان (بن حکیم) گفته است: برای او سماع از انس دانسته نشده است. و در دومی نیز عبدالملک بن ابی سلیمان را چنین وانمود کرده که او نیز حدیثش از انس مرسل است.

اولاً: عثمان بن حکیم را کسی جز بخاری نگفته که او از انس نشنیده است و اگر شنیدن او ثابت نباشد، نشنیدنش نیز ثابت نیست و امام بخاری برای رد و انکار و تضعیف حدیث طیر چنین سخنی را گفته است؛ زیرا خود بخاری در شرح حال عثمان در تاریخش عثمان را از کسانی خوانده که از انس حدیث روایت کرده است، ولی آن‌جا این اشکال را وارد نکرده است، پس هدفش تضعیف این حدیث متواتر بوده است.

و اما عبدالملک: ذهبی و ابن حجر او را از راویان از انس برشمرده‌اند و ابن حجر در «تهذیب» نقل نکرده که او از انس نشنیده باشد، پس این‌جا نیز می‌توان گفت که تنها هدف مبارك امام بخاری تضعیف حدیث طیر بوده است؛ زیرا در شرح حال او نیز به این مطلب اشاره نکرده است، گرچه آن‌جا او را از افراد راوی از انس اسم نبرده است. باید دقت داشته باشیم که این حدیث شریف دارای اسانید صحیح زیاد است و ابن کثیر از ذهبی نقل کرده است که این حدیث را از انس نود نفر از تابعین روایت کرده‌اند و ابن

کثیر اسامی ۵۴ نفر آن‌ها را ذکر کرده است.^۱

حاکم در مورد حدیث طیر می‌گوید:

« حدیث الطیر من مشهورات الأحادیث وکان علی أصحاب الصحاح أن یخرجوه فی الصحاح ویقول: ذاکرت به کثیراً من المحدثین ویقول: کتبت فیہ کتاباً؛ «حدیث طیر» از احادیث مشهور است و به صاحبان صحاح (یعنی بخاری و مسلم) لازم بود که آن را در صحاح خود روایت کنند. و می‌گوید: «در مورد این حدیث با بسیاری از اهل حدیث گفت و گو کردم و کتابی نیز در باره‌ای آن نوشتم».^۲

ذهبی در شرح حال حاکم می‌گوید:

«و اما حدیث الطیر فله طرق کثیرة جدا قد افردتها بمصنف و مجموع ها هو یوجب ان یكون الحدیث له اصل...؛ حدیث طیر واقعاً سندهای زیادی دارد و من کتاب مستقلی در باره‌ای آن نوشتم و مجموع آن دلالت می‌کند که حدیث اصل دارد «یعنی یقیناً آن را پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند».^۳

حدیثی که جایگاهش این است و نود نفر از تابعین آن را تنها از انس روایت کرده‌اند، اگر دقت شود جز کسی که نسبت اهل بیت Γ مشکل دارد آن را رد نمی‌کند. و ما در کتاب «ابن تیمیه امام سلفی‌ها» مفصل برخی از اسانید این حدیث را مورد بررسی قرار داده‌ایم. بنابر این، خواننده عزیز می‌تواند برای آشنایی بیشتر به آن‌جا مراجعه کند.

امام بخاری و حدیث قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام

در حدیثی که اصل آن متواتر نیز است، پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

۱. البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۸۴.

۲. معرفة العلوم الحدیث حاکم، ص ۹۳.

۳. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۰۴۲.

بدبخت‌ترین قوم اولین عاقر ناقه نمود و بدبخت‌ترین آخر الزمان و این امت کشته شده تو است.

بخاری این حدیث را که ضمن داستانی روایت شده، در تاریخش وارد کرده و گفته است: در این سند شناخته نشده که یزید بن محمد از محمد بن کعب قرظی حدیث شنیده باشد و نه محمد بن کعب از محمد بن خثیم حدیث شنیده باشد و نه محمد بن خثیم از عمار بن یاسر حدیث شنیده باشد.^۴

این در حالی است که اولاً: این حدیثی را که بخاری به سندش به این نوع اشکال وارد کرده، حاکم و ذهبی سند آن را به شرط مسلم صحیح دانسته‌اند و هیشمی نیز رجال آن را ثقه و احتمال داده که محمد بن خثیم از عمار سماع نداشته باشد.

ثانیاً: ابن حجر در شرح حال محمد بن خثیم این اشکال بخاری را ذکر کرده و در پاسخ بخاری گفته است: خود بخاری بنابر نقل ابن منده و بغوی گفته است: محمد بن خثیم در زمان پیامبر اکرم ۶ به دنیا آمده است، پس چه مانع از سماع او از عمار خواهد بود. و در نقل ابن منده محمد بن کعب تصریح دارد که از محمد بن خثیم سماع داشته است و همچنین یزید بن محمد از محمد بن کعب سماع داشته و حدیث شنیده است.^۵ پس بنابر این، اشکال بخاری دور از واقع بوده و این سند صحیح است و بخاری چنان‌که به مواردی اشاره کردیم به خاطر مشکوک قرار دادن احادیث فضائل اهل بیت^۸ زیاد چنین اشکالات بی‌اساس را مطرح کرده است.

همچنین جالب است بدانیم که بخاری در شرح حال یزید بن محمد گفته است: او از محمد بن کعب حدیث روایت کرده، ولی چنین اشکالی را آن‌جا مطرح نکرده است. و باز در شرح حال محمد بن کعب قرظی حدیث روایت کرده که او از ابن مسعود آن حدیث را به صورت سماع روایت کرده است. کسی که از ابن مسعود که قبل از عمار از

۴. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۷۱، شرح حال محمد بن خثیم، رقم ۱۷۵.

۵. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹، ص ۱۳۰، شرح حال محمد بن خثیم، رقم ۲۱۲.

دنیا رفته است، حدیث شنیده، چگونه از يك تابعین حدیث شنیده باشد و همچنین وقتی محمد بن کعب از ابن مسعود حدیث شنیده است، چه بعدی دارد محمد بن خثیم که محمد بن کعب از او این حدیث را روایت کرده است، از عمار حدیث شنیده باشد، نه این که محمد بن خثیم بلکه اگر محمد بن کعب این خبر را مستقیم از عمار روایت کرده بود، کاملاً درست می توانست باشد، چون او از ابن مسعود سماع داشته است چه رسد به عمار که سال ها بعد از ابن مسعود شهید گشت و از دنیا رفت.

اما اصل این حدیث که بخاری آن را به این شکل سعی به تضعیفش نموده با الفاظ مختلف به این معنا وارد شده است:

قال رسول الله ﷺ: من أشقى ثمود؟ قال: من عقر (عافر) الناقة. قال: فمن أشقى هذه الأمة؟ قال: الله أعلم. قال: قاتلك.^۶ این حدیث به این معنا از امیرالمؤمنین عليه السلام، عمار، ابن عباس، ابن عمر، ابن عمرو، جابر بن سمرة، ابوهریره، صهیب و عبیدالله روایت شده است. همچنین این حدیث را از امیرالمؤمنین عليه السلام ابوطفیل، سعید بن مسیب، ابوسنان یزید بن امیه، عبدالله بن سبع، صهیب، عیبه، ثعلبه بن یزید، سالم بن ابی الجعد و عمیر بن عبدالملک روایت کرده اند.

ابن حجر در فتح الباری يك سند را خیلی خوب خوانده و در «الاصابه» این حدیث را ثابت دانسته، حاکم دو سند را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ذهبی يك سند را و هیشمی چهار سند را برخی را حسن و برخی را رجالش را ثقة دانسته و شعیب ارنؤوط نیز آن را حسن و البانی صحیح دانسته، و سند عبدالرزاق از عیبه و يك سند ابن سعد غیر از سند دیگران بوده و رجالش هم

۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۳۰، ح ۱۰۷۸ ج ۴، ص ۲۶۳، ح ۱۸۳۴۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۳، ح ۸۵۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲، ح ۴۵۹۰ و ۴۶۷۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۴۴، ح ۳۷۰۹۸ و ۳۷۱۰۰؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۷۶؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۳۴؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۴ و ۲۹۹ و ج ۹، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ با ۷ سند؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۵۴، ح ۱۸۶۷۰؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۵؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۲۵۴، ح ۱۴۲۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۸۵ و ۵۶۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۰؛ الاصابه، ج ۵، ص ۸۵ رقم ۶۳۹۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۴۱ الی ۵۴۹؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۶؛ صحیحہ البانی، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۱۰۸۸.

ثقه و هم رجال صحاح سته هستند و می توان گفت که این خبر متواتر است.

حالا این برخوردها با این همه اخبار با عظمت و متواتر و مسلم، عجیب نیست!

برخی احادیث دیگر در فضائل امیرالمؤمنین A را که سندهای زیاد و صحیح دارد، امام بخاری با تضعیف برخی از سند و معلول نشان دادن آن، رد و تضعیف کرده است که ما به همین مقدار جهت شناخت جایگاه امام بخاری با امیرالمؤمنین A و اهل بیت ^۸ و با احادیث فضائل این خاندان مطهر اکتفا می کنیم. و باید توجه داشته باشیم که امام بخاری حتی حدیث متواتر (حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند) را نیز در صحیحش روایت نکرده است.

امام بخاری و رهبانیت

معروف از حیات امام بخاری این است که ایشان ازدواج نکرده است. با وجود این که اسلام روی این موضوع تأکید زیاد نموده و ترك آن را شدیداً مذمت کرده است. البته علمای اهل سنت در این مورد دو دسته شده اند: يك دسته از این عمل بخاری دفاع کرده اند و دسته دوم بر او عیب گرفته اند که چرا این سنت را ترك کرده است!

اما نظر اسلام در باره این عمل:

پیامبر اکرم 6 فرموده اند: «نکاح سنت من است؛ پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست.»^۷

به پیامبر اکرم 6 خبر رسید که برخی از اصحاب گفتند: ازدواج نمی کنیم و برخی گفتند: نمی خاییم، غذا نمی خوریم و... حضرت فرمودند: «چه شده به برخی که چنین سخنانی می گویند، من نماز می خوانم، روزه می گیرم و افطار می کنم، می خابم، و ازدواج می کنم، پس هر که از ستم روی گرداند از من نیست.»^۸ این حدیث را انس، ابن عمرو و مردی از انصار روایت کرده اند و امام

۷. فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۹۱.

۸. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب الترغیب فی النکاح، ج ۵، ص ۱۹۴۹، ح ۵۰۶۳؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب استحباب النکاح لمن تاقت نفسه الیه، ج ۲، ص ۱۰۲۰، ح ۱۴۰۱؛ مسند احمد، ج ۲،

بخاری با وجود این که این حدیث را در صحیحش روایت کرده، عمل به آن را ترك کرده است. باز پیامبر اکرم ^۶ فرمودند: «هر که توان ازدواج داشته باشد و ازدواج نکند، از ما نیست.»^۱ شداد بن اوس گفته است: به من زن بدهید، همانا پیامبر ^۶ مرا وصیت فرمود که خدا را اعزب ملاقات نکنم.^۲

پیامبر اکرم ^۶ فرموده‌اند: در اسلام رهبانیت (ترك ازدواج و بی‌زنی) نیست.^۳ به این معنا از ابوامامه و سعد بن ابی وقاص نیز حدیث روایت شده است.^۴ ابن عباس از پیامبر اکرم ^۶ روایت کرده است که فرموده‌اند: «لَا صَرُورَةَ فِي الْإِسْلَامِ»؛^۵ در اسلام بی‌زنی و ترك ازدواج وجود ندارد. حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. (مناوی می‌گوید: چون ترك ازدواج عمل رهبان است).

امام بخاری و تکفیر مسلمین

در گذشته اشاره‌ای داشتیم که امام بخاری را خیلی اهل تقوا و ورع معرفی کرده‌اند و بکیر بن منیر می‌گوید: «سمعت البخاری يقول أرجو أن ألقى الله ولا يحاسبني أني اغتبت أحدا؛»^۶ امیدوارم خداوند را ملاقات کنم و مرا به جرم غیبت کسی محاسبه نکند. «نکند.» ذهبی و سبکی پس از نقل این سخن گفته‌اند: این است که بخاری در مورد

ص ۱۵۸، ح ۶۴۷۷ و ۲۳۵۲۱.

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۷۰.

۳. حاشیه مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۷۰؛ حاشیه البداية والنهاية ابن کثیر، ج ۲، ص ۱۷۹؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۱، ص ۵۰۳.

۴. فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۹۱.

۵. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۸۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۷۳، ح ۲۶۷۳؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۳، ص ۲۳۴.

۶. طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۲، ص ۱۶۵.

راویان، خیلی کم است کسی را کذاب و یا وضاع گفته باشد و این به خاطر اوج ورع و تقوا است اولاً: اگر کسی کذاب و وضاع است، تصریح بر آن چه منافاتی با ورع و تقوا داشته است؟ ثانیاً: امام بخاری نه این که غیبت، بلکه گروه‌های بزرگی از مسلمین را در کتابش تکفیر کرده است. با این وجود این گونه سخنان چه ارزشی دارد. انسان خود را متقی نشان دهد و آثاری از خود به جای گزارد که آن ادعایش را نقض می‌کند مضافاً بر این که برخورد بخاری با اخبار مسلم در فضائل اهل بیت ^۸ و راویان آن را ملاحظه کردید!

امام بخاری می‌گوید: «ما ابالی صلیت خلف الجهمی والرافضی ام صلیت خلف الیهود والنصارى...»^۱ پروا ندارم از این که پشت جهمی و رافضی نماز بخوانم و یا پشت یهود و نصاری.

باز بخاری می‌گوید: «نظرت فی کلام الیهود والنصارى والمجوس فما رأیت قوما اضل فی کفرهم من الجهمیة وانی لاستجهل من لا یکفرهم»^۲ در کلام یهود و نصارا و مجوس نظر کردم و قومی را گمراه‌تر در کفرشان از جهمیه ندیدم. من جاهل می‌دانم کسی را که آن‌ها را کافر نداند.

شعیب ارنؤوط وهابی پس از نقل این سخن بخاری می‌گوید: این غلو و افراطی است که جمهور علمای سلف و خلف با بخاری در این مورد مخالف هستند. چگونه به کفر آن‌ها حکم می‌کند با این که از آن‌ها حدیث روایت می‌کند و احادیث آن‌ها را در صحیحش که بر آن شرط صحت گذاشته است، نقل و روایت می‌کند.^۳ شما توجه کنید این سخن بخاری آن قدر عجیب است که حتی يك عالم وهابی که خود فرد تندرو است از آن تعجب کرده و به آن اعتراض نموده است.

۱. خلق افعال العباد بخاری، ص ۱۳.

۲. خلق افعال العباد، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۶، رقم ۱۷۱.

۳. حاشیه سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۷۹.

و این در حالی است که محمد بن ابی حاتم می گوید: مردی به نزد بخاری آمد و گفت: تو را فلانی کافر می خواند! بخاری گفت: پیامبر ۶ فرمود: چون مردی به برادرش بگوید: ای کافر، اگر وی کافر نباشد، خود کافر خواهد شد.^۱

این حدیث شریف با معنایی که کردیم با اسانید مختلف روایت شده و بخاری نیز آن را در صحیحش روایت کرده است.^۲ متأسفانه امام بخاری در مورد کسی که او را تکفیر کرده، به یاد این حدیث شریف پیامبر اکرم ۶ افتاده است، ولی زمانی که خود گروه های بزرگی از مسلمین را تکفیر و متهم کرده است، این قانون بزرگ الهی را فراموش کرده و حتی به تکفیر مسلمین اکتفا نکرده و از دیگران نیز خواسته است تا آن ها را تکفیر کنند. البته امام بخاری با این سخن کسانی را که به حدیث و قانون بزرگ فوق عمل می کنند، جاهل نیز خوانده است.

و همچنین چنان که در جای خود ذکر شده است، امام بخاری کسانی را که قرآن را مخلوق دانسته اند، نیز تکفیر کرده است، ولی باز مشخص نیست که امام بخاری، چنان که ابواسحاق را در مورد حدیث متواتر غدیر متهم کرده و باز از او در صحیحش بیش از ۱۷۰ حدیث روایت کرده است، این جا نیز همان گونه که شعیب ارنؤوط و هابی نیز تصریح نمود، از محدثین شیعه و جهمی نیز فراوان در صحیحش حدیث روایت کرده است که اکنون به برخی از این افراد اشاره می کنیم.

رجال شیعه در «صحیح بخاری»

ذهبی در مورد علی بن هاشم^۳ می گوید: ابن معین و غیرش او را ثقه دانسته اند و

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۰ و ۴۶۱ شرح حال بخاری.

۲. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: من اکفر اخاه بغیر تأویل فهو کما قال، ج ۵، ص ۲۲۶۳، ح ۶۱۰۳ و ۶۱۰۴.

۳. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۶۰.

ابوداود گفته است: او ثبت و شیعه است و بخاری او را ترك کرده است. بخاری از روایت حدیث رافضه فراوان اجتناب می کند، گویا او از تقیه ای آن ها می ترسد، ولی او را نمی بینیم که از قدریه و خوارج و جهمیه اجتناب داشته باشد.^۱ (البته باید توجه داشته باشیم که بخاری از علی بن هاشم در «ادب المفرد، ح ۵۵۱ و یا ۵۶۹» در برخی چاپ ها، حدیث روایت کرده است.)

این سخن ذہبی را نقل کردیم تا روشن گردد که منظور از رافضه در زبان آن ها همان شیعه است و در مقام طعن و اتهام بی جا عبارت رافضی را در مورد پیروان مکتب اهل بیت Γ به کار می برند. و همچنین دلیل دیگر بر این که شیعه در تعبیر اهل سنت به پیروان مکتب اهل بیت Γ و معتقدین به امامت و رهبریت اهل بیت اطلاق می شود، این است که اولاً: برای نمونه در باره علی بن هاشم نیز در شرح حالش در «تهذیب التهذیب» تنها گفته اند که او شیعه و برخی شیعه ای غالی گفته اند و کسی او را رافضی نگفته است. ثانیاً: امروزه به خصوص وهابی ها هر جا نتوانستند احادیث فضائل اهل بیت Γ را تضعیف کنند، وجود رجال شیعه در سند آن را که حتی از بزرگان محدثین هستند، علت ضعف قرار می دهند و می گویند: این در تأیید مذهبش است و ... البته ما دلائل بیشتر در باره شیعیان در کتاب «امام علی و شیعانش» ذکر کردیم که نیاز به ذکر آن ها در این جا نیست و برای آشنایی بیشتر به آن مراجعه شود.

با این بیان اکنون بینیم که بخاری از کسانی که آن ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری دانسته چقدر احادیث فراوان در صحیحش روایت کرده است:

۱. ابن قتیبہ می گوید: ابوطفیل از رافضی های غالی بود و آخرین کسی از صحابه بود که از دنیا رفت.^۲ بخاری از او يك حدیث در صحیحش روایت کرده است.

۱. علی بن هاشم از رجال مسلم و بقیه است و بخاری نیز در «ادب المفرد» از او حدیث روایت کرده است. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۲، شرح رقم ۶۳۴.

۲. المعارف ابن قتیبہ، ص ۶۲۵. الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۱۱۴، رقم ۱۰۱۶۶. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۷۲، رقم ۱۳۵.

۲. ذهبی می گوید: سلیمان بن صرد، امیر، کوفی صحابی، از شیعیان و از بزرگان اصحاب علی بود.^۱ بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.
۳. ابن سعد می گوید: عبد الله بن شداد ثقه و شیعه بود.^۲ عطا بن سائب می گوید: عبد الله بن شداد می گفت: دوست دارم (به من اجازه دهند) تا از صبح تا ظهر روی منبر فضائل علی را بگویم، سپس چون پایین آمدم گردنم را بزنند. او شیعی بود.^۳ بخاری بیست حدیث از او روایت کرده است. او از صحابه نیز خوانده شده است.
۴. قیس بن عباد از تابعین و شیعه بود، حجاج تدْرِیجاً او را با عذاب و شکنجه به قتل رسانید.^۴ بخاری از او یازده حدیث روایت کرده است.^۵
۵. ظالم بن عمرو ابوالاسود الدؤلی از بزرگان شیعه بود، او در زمان رسول خدا ۶ اسلام آورد.^۶ بخاری از او سه حدیث روایت کرده است.
۶. اسید بن زید شیخ بخاری. ابن حجر می گوید: با وجود تشیع شدیدش از او حدیث اخذ کرده اند. بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.^۷
۷. ابراهیم بن یزید نخعی. ابن قتیبه او را از رجال شیعه خوانده است.^۸ بخاری ۱۴۲ حدیث از او روایت کرده است.
۸. اسحاق بن منصور. در او آثار تشیع بود. بخاری بیش از بیست و پنج حدیث از او

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سنه ۶، ج ۱، ص ۴۶.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۵، ص ۶۱.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۴۸۹، رقم ۱۱۰.

۴. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۲، رقم ۴۶۰۸.

۵. الاصابه ابن حجر، ج ۵، رقم ۷۳۱۷.

۶. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، رقم ۲۸. تهذیب التهذیب ابن حجر.

۷. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۰۱، رقم ۶۲۸.

۸. المعارف ابن قتیبه، ص ۱۶۴.

روایت کرده و او شیخ بخاری است.

۹. اسماعیل بن ابان. او شیخ بخاری است. بزار می گوید: عیش شدت تشییش

بود.^۱ بخاری شش حدیث از او روایت کرده است.

۱۰. اسماعیل بن زکریا. او شیعی صدوق است.^۲ بخاری از او ده حدیث روایت

کرده است.

۱۱. بهز بن اسد ازدی شیعه بود.^۳ بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است.

۱۲. جریر بن عبدالحمید. ابن قتیه او را از رجال شیعه برشمرده است.^۴ ابن قتیه

می گوید: جریر حافظ است، ولی من شنیدم که آشکار معاویه را دشنام می داد.^۵ بخاری از او ۱۴۳ حدیث روایت کرده است.

۱۳. حبیب بن ابی ثابت. ابن قتیه و شهرستانی او را از رجال شیعه خوانده اند.^۶

بخاری از او چهارده حدیث روایت کرده است.

۱۴. حکم بن عتیه. ذهبی می گوید: او شیعه بود، ولی تشییش را ظاهر نکرد. شعبه

می گوید: حکم علی را افضل از ابوبکر و عمر می دانست.^۷ بخاری از او ۶۱ حدیث روایت کرده است.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۳۶، رقم ۵۰۶.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، رقم ۵۵۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، رقم ۸۷۸.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۳۷، رقم ۹۲۳.

۴. المعارف، ص ۶۲۴.

۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۱۱۰، رقم ۳۰۴۶؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، رقم ۱۱۶.

۶. المعارف ابن قتیه، ص ۶۲۴؛ الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۰۹، رقم ۸۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۷۳، رقم ۵۷۶؛ المعارف، ص ۱۲۴ و ۱۴۲.

۱۵. خالد بن مخلد. او شیخ بخاری است. گفته‌اند: او شیعه‌ی غالی بود.^۱ بخاری از او ۳۱ حدیث روایت کرده است.
۱۶. زبید بن حارث. ذهبی می‌گوید: در او اندکی تشیع بود.^۲ جوزجانی و یعقوب بن سفیان نیز او را از شیعیان کوفه خوانده‌اند.^۳ بخاری از او دوازده حدیث روایت کرده است.
۱۷. سالم بن ابی جعد. ابن حجر و دیگران نوشته‌اند: او از شیعیان است.^۴ بخاری از او ۴۱ حدیث روایت کرده است. سالم و دو برادرش عبیده و زیاد از یاران خاص امیرالمؤمنین A بوده‌اند.
۱۸. سعید بن عمرو. ذهبی می‌نویسد: او شیعه‌ی غالی و از تابعین است.^۵ بخاری سه حدیث از وی روایت کرده است.
۱۹. سعید بن فیروز ابوبختری. ابن حجر می‌نویسد: او شخص شیعه و از تابعین بود.^۶ بخاری از او سه حدیث روایت کرده است و او از یاران خاص امیرالمؤمنین A بوده است.
۲۰. سعید بن کثیر. ابن حجر می‌گوید: او شیعه بود.^۷ او شیخ بخاری است، و بخاری از او چهل حدیث روایت کرده است.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، رقم ۲۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، رقم ۵۵.

۲. میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۸۲۹.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۵۸، رقم ۵۷۸ و ج ۸، ص ۵۹.

۴. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۲۹۱؛ المعارف، ص ۶۲۸؛ در تهذیب التهذیب و سیر اعلام النبلاء نیز اشاره به شیعه بودن او و برادرش شده است.

۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، رقم ۳۱۳۹.

۶. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، رقم ۱۲۷.

۷. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۶۰.

۲۱. سعید بن محمد. او شیخ بخاری است. ابن حجر او را شیعه دانسته است.^۱
- بخاری از او چهار حدیث روایت کرده است. او هرگاه اسم امیرالمؤمنین A را می‌شنید، بر حضرتش صلوات می‌فرستاد.^۲
۲۲. سلمه بن کهیل. ذهبی می‌گوید: او از تابعین است و در او کمی تشیع وجود داشت.^۳ بخاری از او ده حدیث روایت کرده است.
۲۳. سلیمان بن طرخان. ابن قتیبه او را از رجال شیعه خوانده و ذهبی می‌گوید: او متمایل به علی بود.^۴ بخاری از او پانزده حدیث روایت کرده است.
۲۴. سلیمان بن قرم. ذهبی می‌نویسد: او رافضی غالی بود.^۵ بخاری از او سه حدیث روایت کرده است.
۲۵. سلیمان بن مهران، اعمش. ذهبی می‌گوید: او شیعه بود.^۶ سلیمانی نیز او را شیعه خوانده است.^۷ بخاری از او ۳۸۱ حدیث روایت کرده است.
۲۶. شعبه بن حجاج. ابن قتیبه و شهرستانی و سلیمانی او را شیعه خوانده‌اند.^۸ بخاری بیش از پانصد حدیث از او روایت کرده است و در تشیع او داستان نیز نقل کرده‌اند.
۲۷. طاووس بن کیسان. ذهبی می‌گوید: هرچند در طاووس آثار تشیع دیده می‌شود،

۱. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۶۳.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۴، رقم ۱۳۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، رقم ۲۲۲.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۹۹، رقم ۱۴۲.

۴. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۱۹۵، رقم ۹۲.

۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، رقم ۳۵۹۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، رقم ۳۶۷.

۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۴ و ج ۶، ص ۲۲۶، رقم ۱۱۰.

۷. میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۴۹۶۵.

۸. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴؛ الملل والنحل شهرستانی، ج ۱، ص ۱۷۲؛ میزان الاعتدال، ج ۲، رقم

ولی چون آن آثار اندک‌اند مضر نیست.^۱ بخاری از او ۱۱۰ حدیث روایت کرده است.

۲۸. عباد بن یعقوب. ابن حجر گفته: او شیعی ثقه است. او را غالی در رفض نیز گفته‌اند.^۲ عباد شیخ بخاری است و بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

۲۹. عبد الله بن داود. ابن قتیبه او را از رجال شیعه دانسته است.^۳ بخاری از او هفت حدیث روایت کرده است.

۳۰. عبد الله بن عبد القدوس. ذهبی او را رافضی دانسته است.^۴ بخاری از او يك حدیث روایت کرده است.

۳۱. عبد الله بن عیسی. ابن حجر و ابن معین گفته‌اند: در او آثار تشیع بود.^۵ بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

۳۲. عبد الله بن محمد بن علی. عجللی گفته است: او شیعه بود.^۶ ابواسامه نیز او را شیعه دانسته است.^۷ بخاری از او حدیث روایت کرده است.

۳۳. عبد الرحمن بن عبد الله بن عتبه مسعودی. بخاری از او يك حدیث روایت کرده است. شعیب ارنؤوط در حاشیه مسند احمد می‌گوید: عبد الرحمن بن عبد الله را دارقطنی غالی در تشیع و احمد شیعه دانسته است.^۸

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۵، رقم ۱۳؛ المعارف، ص ۶۲۴.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۲۲۱، رقم ۱۰۲۱۸؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۱۱.

۳. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.

۴. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، رقم ۲۸۳۲؛ تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۵۱۰.

۵. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، رقم ۶۰۴؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۲۱.

۶. معرفة الثقات عجللی، ج ۲، ص ۵۸، رقم ۹۶۴.

۷. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۵، رقم ۲۰.

۸. حاشیه مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸، ذیل حدیث شماره ۲۵۱۱.

۳۴. عبدالرزاق بن همام. ابن حجر نقل کرده است: او شیعه‌ی غالی بود.^۱ ذهبی می‌گوید: به عبدالرزاق شیعه بودنش را عیب گرفته‌اند، ولی او شیعه‌ی غالی نبود، بلکه تنها علی را دوست داشت و با کسانی که با علی جنگیدند، دشمن بود.^۲ در مجلسی نزد عبد الرزاق از معاویه یاد کردند. او گفت: با ذکر پسر ابوسفیان مجلس ما را نجس نکنید.^۳ احمد بن ابی‌خیثمه می‌گوید: به ابن معین گفتند: احمد می‌گوید: حدیث عبیدالله بن موسی به خاطر شیعه بودنش مردود است. ابن معین گفت: سوگند به ذاتی که جز او خدایی نیست، عبدالرزاق در تشیع صد برابر از عبیدالله غالی‌تر است؛ زیرا خودم از او چندین برابر آنچه را که از عبیدالله شنیده‌ام، شنیدم.^۴ امام بخاری ۱۸۰ حدیث از عبدالرزاق روایت کرده است.

۳۵. عبدالعزیز بن سیاه، ابوزرعه گفته است: او از بزرگان شیعه است.^۵ بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

۳۶. عبدالملك بن اعین. ابوحاتم و ابن حبان و ساجی او را شیعه دانسته‌اند و سفیان بنابر نقل ابن حجر و ذهبی او را رافضی دانسته‌اند.^۶ بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

۳۷. عبیدالله بن موسی. او شیخ بخاری است. ذهبی گفته است: او شیعه‌ی پر حرارت بود.^۷ باز ذهبی و ابن حجر نقل کرده‌اند: او معروف به رفض بود، و هیچ کسی

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، رقم ۶۱۱.

۲. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۴، رقم ۳۵۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۷۰، رقم ۲۲۰؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۱۰۹، رقم ۱۰۸۲.

۴. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۶۱۱، رقم ۵۰۴۴.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۶، رقم ۶۵۷.

۶. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، رقم ۳۴۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، رقم ۷۲۹.

۷. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۲۵۴، رقم ۳۴۳.

را که اسمش معاویه بود به خانه‌اش راه نمی‌داد.^۱ بخاری از او ۴۲ حدیث روایت کرده است. ابن حجر می‌گوید: او شیعه بود.^۲ اکثر محدثان اهل سنت او را تنها شیعه خوانده‌اند؛ با این حال، حقیقت آنچه در اصل نداشتن تفکیک شیعه و رافضی گفتیم روشن‌تر می‌گردد.

۳۸. عدی بن ثابت، ابن معین گفته است: او شیعی غالی است، ابوحاتم گفته است: او امام مسجد شیعیان بود.^۳ عبد الرحمن بن عبدالله مسعودی گفته است: کسی را استوارتر از عدی بن ثابت در بیان اعتقادات شیعه ندیدم.^۴ بخاری از او ۳۸ حدیث روایت کرده است. (اگر شیعه به آن معنایی که در مقام فریب گاهی مطرح می‌کنند باشد، پس چگونه شیعیان مسجد جدا داشته‌اند و عدی بن ثابت در کدام عقیده استوارتر از دیگر شیعیان بوده است!)

۳۹. علقمه بن قیس. شهرستانی او را شیعه خوانده است.^۵ بخاری از او شصت و چهار حدیث روایت کرده است. او در زمان رسول خدا ۶ به دنیا آمده و از اصحاب امیرالمؤمنین A بوده است و در جنگ‌هایی که امام بخاری آن‌ها را فتنه نامیده در رکاب امیرالمؤمنین A بوده است.

۴۰. علی بن جعد. ابن قتیه او را از رجال شیعه خوانده و ابن حجر گفته است: او رمی به تشیع شده است.^۶ او شیخ بخاری است و بخاری از او چهارده حدیث روایت کرده است.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، رقم ۲۱۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، رقم ۹۷.

۲. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۶۴۰.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۷، رقم ۳۳۰.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۲۵۱۱ و ۲۵۳۰؛ تاریخ ابن معین، ج ۲، ص ۱۱، رقم ۲۸۷۵ و دیگران.

۵. الملل والنحل شهرستانی، ج ۲، ص ۲۷.

۶. المعارف ابن قتیه، ص ۶۲۴؛ مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۶۰.

۴۱. عمرو بن دینار، ابن معین می گوید: اهل مدینه از عمرو راضی نبودند و او را به تشیع و بدگویی نسبت ابن زبیر متهم می کردند.^۱ بخاری از او ۶۱ حدیث روایت کرده است.

۴۲. عوف بن ابی جمیل، عمر بن علی (ظاهر دارقطنی) او را شیعه دانسته و بنادر او را رافضی و شیطان نامیده است.^۲ بخاری از او ۲۸ حدیث روایت کرده است.

۴۳. فضل بن دکین، ابونعیم، او شیخ بخاری است، ذهبی می گوید: در ابونعیم تشیع خفیف بود. از او داستان‌هایی نیز در باره شیعه بودنش نقل کرده‌اند. ذهبی در شرح حال ابوغسان (ج ۱۰، رقم ۱۳۲) تصریح دارد که ابونعیم و عبیدالله بن موسی از معاویه و امثالش بدگویی می کردند.^۳ بخاری از او ۱۹۰ حدیث روایت کرده است.

۴۴. فطر بن خلیفه، ذهبی می گوید: او شیعه‌ی محکم است.^۴ بخاری از او یک حدیث روایت کرده است.

۴۵. مالک بن اسماعیل، ابوغسان، او شیخ بخاری است. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود و او در حدیث حافظ و حجة و پیشوا است.^۵ ابن سعد می گوید: او شیعه‌ی غالی بود.^۶ بخاری از او سی حدیث روایت کرده است.

حسین غازی می گوید: از بخاری در مورد ابوغسان سؤال کردم، گفت: از چه چیز سؤال می کنی؟ گفتم: از تشیع. گفت: او مذهب هم شهری‌های خود را دارد. اگر شما عبیدالله بن موسی و ابونعیم (فضل بن دکین) و جماعتی از مشایخ اهل کوفه‌ی ما را دیده

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۰۲، رقم ۱۴۴.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۰۵، رقم ۶۵۳۰.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۵۱، رقم ۲۱؛ المعارف، ص ۶۲۴؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۶۰.

۴. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۲، رقم ۴۴۹۳.

۵. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۳۲، رقم ۱۳۲.

۶. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۶، ص ۴۰۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، ص ۳۰، رقم ۲.

بودید، هرگز از ابو غسان سؤال نمی کردید.^۱ (پس با این تصریح بخاری، فضل بن دکین غالی تر از ابو غسان باید بوده باشد.)

۴۶. محمد بن جحاده. ذهبی و ابن حجر می نویسند: او از ثقات تابعین و در تشیع غلو می کرد.^۲ بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است.

۴۷. محمد بن خازم، ابو معاویه ضریر. ذهبی در باره ی او می گوید: او شیعه ی غالی بود.^۳ بخاری ۴۷ حدیث از او روایت کرده است.

۴۸. محمد بن عبدالله بن زبیر، اسدی زبیری. بخاری از او ۱۱۱ حدیث روایت کرده است. عجللی می گوید: او اهل کوفه، ثقة و شیعه است.^۴

۴۹. محمد بن فضیل. ذهبی می گوید: با وجود تشیعی که داشت، شیخ احمد بن حنبل بود. او شیعه ی پر حرارت و دل سوخته بود.^۵ بخاری از او شانزده حدیث روایت کرده است.

۵۰. مخول بن راشد نهدی. ابوداود او را شیعه خوانده است.^۶ بخاری از او يك حدیث روایت کرده است.

۵۱. معروف بن خربوذ. ذهبی می گوید: او شیعه ی راستگو و از تابعین به شمار می رود.^۷ بخاری از او يك حدیث روایت کرده است.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۳۲، رقم ۱۳۲.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، رقم ۷۳۰۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۲۰.

۳. میزان الاعتدال، ج ۳، رقم ۱۰۶۱۸.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۲۷، رقم ۴۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۵۳۰، رقم ۲۰۵.

۵. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۷۴، رقم ۵۲.

۶. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، رقم ۱۳۸.

۷. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، رقم ۸۶۵۵.

۵۲. منصور بن معتمر. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود. ^۱ بخاری از او ۱۸۰ حدیث روایت کرده است. حماد بن زید می گوید: دوستان منصور بن معتمر را دیدم، و او از خشبی ها بود، گمان نمی کنم اهل دروغ باشد. ذهبی می گوید: خشبیه همان شیعیان اند. ^۲

۵۳. منهل بن عمرو. ابن حجر نقل کرده است: او مذهب بدی داشت (یعنی شیعه بود). ^۳ بخاری از او ۲۱ حدیث روایت کرده است.

۵۴. هشام بن عمار بن نصیر. او شیعه و شیخ بخاری است. ^۴ بخاری از او چهار حدیث روایت کرده است.

۵۵. هشیم بن بشیر بن قاسم. ابومعاویه. او از شیعیان بود. ^۵ بخاری از او ۵۷ حدیث روایت کرده است.

۵۶. وکیع بن جراح. ذهبی می گوید: در او کمی تشیع بود. او را رافضی نیز خوانده اند. ^۶ وکیع گفته است: حسن بن صالح از نظر من امام است. به او گفتند: او برای عثمان درخواست رحمت نمی کند. وکیع پاسخ داد: مگر تو برای حجاج رحمت می طلبی! ^۷ بخاری از او پنجاه و سه حدیث روایت کرده است.

۵۷. یحیی بن یعمر. ابن خلکان می گوید: او از شیعیان دسته اول و شیعه‌ی خوب

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، رقم ۵۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۲، رقم ۱۸۱.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۰۸، رقم ۱۸۱.

۳. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۴۶.

۴. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.

۵. المعارف ابن قتیبه، ص ۶۲۴.

۶. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۹، ص ۱۵۴، رقم ۴۸؛ المعارف، ص ۶۲۴.

۷. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۹، رقم ۱۸۶۹.

بود، معتقد به افضلیت اهل بیت بر دیگران بود، ولی هیچ صحابی را تنقیص نمی کرد.^۱ بخاری از او هشت حدیث روایت کرده است.

۵۸. یزید بن ابی‌زیاد. ابن حجر و ذهبی گفته‌اند: او شیعه و عالمی فهیم بود.^۲ ابن فضیل گفته است: او از ائمه‌ی بزرگ شیعه محسوب می‌شود.^۳ بخاری در تعالقی از او حدیث روایت کرده ست. البته امام بخاری در کتب مختلف دیگرش از شیعیان دیگر نیز حدیث روایت کرده است که ما دیگر به ذکر آن‌ها نمی‌پردازیم.

مطلبی را در این جا باید روشن کنیم و آن این که از برخی این افراد اخباری روایت کرده‌اند که گویا گفته باشند: خلفا برتر از علی علیه السلام هستند. ولی اولاً: مطالب خلاف آن حتی در کتب خود اهل سنت از آن‌ها وارد شده که این گونه اخبار را رد می‌کند. ثانیاً: به امیرالمؤمنین و اهل بیت ^۴ نیز چنین نسبت‌ها را داده‌اند چه رسد به این گونه افراد. لذا اگر تحقیق شود، مسلمین ثابت بودن کذب بودن چنین نسبت‌ها را در مصادر اسلامی به دست خواهند آورد.

رجال جهمی در صحیح بخاری

بشر بن سری بصری. یحیی بن معین او را رمی بر جهمی شده دانسته. حمیدی، شیخ امام بخاری گفته است: او جهمی است و روایت حدیثش جائز نیست.^۵ بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

یحیی بن صالح: احمد بن حنبل و عقیلی گفته‌اند: او جهمی است.^۶ او شیخ بخاری است و

۱. حیات الحيوان، ج ۱، ص ۱۹۱؛ صحیح شرح عقیده طحاویه سقاف، ص ۲۲۳.

۲. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۲۴. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۲، رقم ۶۳۰۵.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۸۹، رقم ۵۳۱.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۱۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۳۳.

۵. میزان الاعتدال، ج ۴، رقم ۹۵۴۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۵۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۱، رقم ۳۷۲.

امام بخاری دوازده حدیث از او روایت کرده است.

علی بن جعد: مسلم در مورد او گفته است: او جهمی بود.^۱ او شیخ امام بخاری است و بخاری چهارده حدیث از او روایت کرده است. از این همه راویانی که امام بخاری آن‌ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری دانسته این همه حدیث در صحیحش روایت کرده است و البته شاید بیشتر از این نیز باشد که ما به آن دسترسی پیدا نکرده باشیم.

امام بخاری و قرآن و اساتید او در عقائد

ابن حجر در مورد عقیده بخاری می‌گوید: بخاری اکثر مسائل اعتقادی خود را از کرایسی و ابن کلاب و امثال آن دو گرفته است.^۲ پس باید مختصری با شرح حال این دو استاد اعتقادی امام بخاری که عقیده خود را از آن‌ها گرفته است آشنا شویم:

محمد بن إسحاق الندیم می‌گوید: ابن کلاب از نابته حشویه است و می‌گفت: کلام خدا خود خداست و عباد گفته است: او با این سخنش نصرانی است. (و ابن حجر منظور از حشویه را مفوضه معرفی کرده است). ابوالعباس بغوی گفته است: فیتون نصرانی به من گفت: خدا ابن کلاب را رحمت کند، به نزد من برای بیعت می‌آمد و از من این عقیده را گرفت و اگر زنده می‌ماند، قطعاً ما مسلمین را یاری می‌کرد.^۳ کرایسی می‌گفت: تلفظم به قرآن مخلوق است، و او اول کسی بود که چنین عقیده را پایه‌گذاری نمود.^۴

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲، وج ۱۲، ص ۵۲۸.

۲. فتح الباری، ج ۱، ص ۲۱۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۵، رقم ۷۶؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۹۰، رقم ۱۲۲۸.

۴. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۷۹، رقم ۲۳.

وقتی به یحیی بن معین خبر رسید که کرایسی به احمد بن حنبل طعن می‌زند او را لعنت کرد و سب نمود.^۱

ابن عبدالبر می‌گوید: کرایسی، ابن کلاب، داود بن علی، بخاری، محمد بن نصر مروزی و... می‌گفتند: تلاوت تلاوت کننده و تلفظش قرآن را، فعل بنده و مخلوق است.^۲ احمد بن حنبل می‌گوید: «من قال لفظی بالقرآن مخلوق فهو جهمی»^۳ هر که بگوید: تلفظم به قرآن مخلوق است، پس او جهمی است.

عبدالله از پدرش احمد از کسی که می‌گوید: تلفظ من به قرآن مخلوق است، پرسید. احمد گفت: این سخن جهمیه است. عبدالله گفت: کرایسی چنین معتقد است. احمد گفت: دروغ گفته است. خداوند او را رسوا گرداند. احمد و ابو ثور او را مذمت کرده و اهل حدیث و شاگرد شافعی بودن او را انکار کرده‌اند.^۴

ذهبی می‌گوید: سپس طائفه‌ای گفتند: الفاظ ما به قرآن مخلوق است و او حسین کرایسی و کسانی بودند که از او پیروی کردند و احمد در مذمت این‌ها زیادروی کرد و از او ثابت شده است که گفت: لفظیه جهمی هستند.^۵

محمد بن یحیی ذهلی می‌گوید: همانا بخاری در نزد آن‌ها در نیشابور اظهار نمود که تلفظش به قرآن مخلوق است.^۶

ابوحامد بن الشرقی می‌گوید: به مجلس محمد بن یحیی حاضر شدم و او گفت: آگاه باش، هر که گفت: تلفظم به قرآن مخلوق است نباید به مجلس ما بیاید. پس مسلم بن

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۸۱، رقم ۲۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۱۰، رقم ۶۱۸.

۲. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۸۰؛ تهنئة الصديق المحبوب، ص ۵۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۲۸۸.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۰، رقم ۶۱۸.

۵. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۱، ص ۵۱۰.

۶. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۶۰.

حجاج بلند شد و مجلس را ترك نمود.^۱

گفته‌اند: «وكان مسلم يظهر القول باللفظ ولا يكتمه»^۲ مسلم قول بر لفظ را ظاهر می‌کرد و پنهان نمی‌نمود.

باز ذهلی می‌گوید: «قد أظهر هذا البخاری قول اللفظية واللفظية عندی شر من الجهمية؛ همانا این بخاری سخن لفظیه (سخن کرایسی) را اظهار نمود و همانا لفظیه نزد من بدتر از جهمیه هستند»^۳

باز ذهلی می‌گوید: قرآن کلام خدا و غیر مخلوق است و هر که گمان کند تلفظش به قرآن مخلوق است او بدعت‌گزار است، نباید با او نشست و سخن گفت و هر که پس از این به نزد محمد بن اسماعیل بخاری برود او را متهم بکنید، همانا به مجلس بخاری حاضر نمی‌شود مگر کسی که هم عقیده‌اش باشد.^۴

مردم نیشابور پس از این اختلاف از امام بخاری در مورد قرآن سؤال کردند و او گفت: قرآن کلام خدا غیر مخلوق و افعال عباد مخلوق هستند و امتحان بدعت است، پس مردی فریاد زد و دیگران نیز چنین کردند (چون این اعترافی بود به آنچه شنیده بودند) و از اطراف بخاری متفرق شدند و بخاری در منزلش خانه نشین شد.^۵

پس از آن که امام بخاری به بخارا آمد، ذهلی به امیر بخارا خالد بن احمد نوشت: همانا این مرد سخنی بر خلاف سنت را اظهار نمود. کتاب ذهلی به اهل بخارا خوانده شد و مردم گفتند: ما از او جدا نمی‌شویم و امیر بخاری را امر کرد تا از بخارا خارج شود و او نیز به بیکند رفت و مردم در مورد او دو گروه شدند: گروهی از حزب او و گروهی

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۵۷۲.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۹۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۶۰ و ۵۷۲.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۹. مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۴.

۴. مقدمه فتح الباری، ص ۴۹۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۶.

۵. طبقات الشافعية الكبرى سبکی، ج ۲، ص ۱۶۷.

مخالف وی.^۱

برخی، از امام بخاری در مورد اختلافی که بین او و ذهلی پیش آمده سؤال کردند و بخاری گفت: چه قدر محمد بن یحیی بر علم حسد می‌ورزد در حالی که علم رزقی است که خداوند به هر که دوست دارد عطا می‌فرماید.^۲

سبکی در دفاع از بخاری می‌گوید: وقتی بخاری به نیشابور وارد شد، ذهلی به مردم گفت: به نزد این مرد صالح بروید و از او حدیث بشنوید و مردم نیز رفتند تا این که در مجلس ذهلی خلل ظاهر شد و ذهلی پس از آن، نسبت بخاری حسد ورزید و در مورد او سخن گفت. سبکی دو مرتبه این سخن را تکرار کرده است.^۳

اولاً چنان که ذکر شد این تنها ذهلی نیست که مخلوق دانستن لفظ را مذمت کرده است، بلکه احمد بن حنبل شدیدتر از ذهلی با این مسأله برخورد کرده است و امام بخاری نیز با صراحت به مخلوق بودن لفظ اعتراف و تأکید کرده است. بنابر این، متهم کردن ذهلی چندان به جا نیست.

همچنین اگر بخاری آن همه احادیث در حفظ داشته و از بیش از هزار شیخ، از هر کدام بیش از ده هزار حدیث نوشته است، نیازی به ذهلی و حدیثش نداشت که از او با تدلیس در صحیحش حدیث روایت کند و به خصوص اگر در واقع او در حق بخاری حسد ورزیده بود.

پس، از آن چه گذشت ثابت شد که بخاری اعتقادات خود را از افراد غیر سالم گرفته و در مسأله لفظ نیز از کرابیسی تأثیر پذیرفته است.

اما شخصیت ذهلی: ذهلی در مورد ذهلی می‌گوید: «امام علامه حافظ بارع،

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۶۴.

۲. طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۱۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۴۵۷.

۳. طبقات الشافعية الكبرى، ج ۲، ص ۱۶۷.

شیخ الاسلام، و عالم اهل مشرق، و امام اهل حدیث در خراسان. و گفته‌اند: آن قدر برای طلب علم و حدیث سفر کرد تا این که امام عصرش شد.^۱ و احمد بن حنبل نیز او را ستوده و مدح نموده است.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۲، ص ۲۷۳ و ۱۷۷، رقم ۱۰۴.

فصل دوم: نواصب و خوارج در صحیح بخاری

چنان‌که در شروط امام بخاری اشاره شد، یکی از شروط بخاری در صحیحش این بود که راوی عقیده‌ای سالم داشته باشد، ولی با این وجود بخاری در کتاب صحیح خویش از خوارج و نواصب که بنابر تأکید اسلام منحرف و اهل جهنم هستند، نیز احادیث فراوان روایت کرده است. هم‌اکنون با برخی از این دو دسته روایت و نظر اسلام در مورد آن‌ها آشنا خواهیم شد.

نواصب در صحیح بخاری

۱. معاویه بن ابی سفیان

امام بخاری ۲۱ حدیث از معاویه روایت کرده است.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که امام شافعی به ربیع گفته است:

ان الامام الشافعي رحمه الله اسر إلى الربيع انه لا يحتج في دين الله بواحد من هؤلاء الاربعة معاوية و عمرو بن لعاص والمغيرة بن شعبة وزیاد وانه لا يفضل على علي احدا؛^۱ امام شافعی به ربیع بن سلیمان (که از خواصش بوده است) گفته است: او در (اخذ) دینش به سخن و حدیث هیچ يك از این چهار نفر: معاویه، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و زیاد احتجاج نخواهد کرد و کسی را نیز بر علی بن ابی طالب برتری نخواهد داد.

معاویه از جمله کسانی است که علما و بزرگان اهل سنت بر دشمنی او با امیرالمؤمنین A

۱. نصائح الكافية ابن عقيل شافعي، ص ۲۴۴؛ المختصر في اخبار البشر ابوالفدا شافعي، ج ۱، ص ۱۲۹.

اعتراف کرده‌اند.

دلایل ناصبی بودن معاویه

دلایل ناصبی بودن معاویه فراوان است که ما تنها به برخی آن‌ها اشاره می‌کنیم:
 ذهبی در باره نسائی می‌گوید: فيه قليل تشيع و انحراف عن خصوم
 الامير المؤمنين كمعاوية و عمرو والله يسامحه؛^۱ نسائی از دشمنان علی عليه السلام به مانند
 معاویه و عمرو بن عاص منحرف بود که خداوند او را خواهد بخشید.
 این هم اعتراف ذهبی بر دشمنی معاویه و عمرو با امیرالمؤمنین A است و هم تعبیر عجیب
 ذهبی در مورد نسائی نه در مورد معاویه و امثالش.

زمخشری و حافظ سیوطی گفته‌اند: إِنَّه كان في أيام بني أمية أكثر من سبعين
 ألف منبر يلعن عليها علي بن أبي طالب بما سنّه لهم معاوية من ذلك؛^۲ در روزگار
 بنی امیه در بیش از هفتاد هزار منبر با امر و روشی که معاویه به جای گذاشته بود، علی بن
 ابی طالب لعن می‌شد.

یاقوت حموی در مورد سجستان می‌نویسد: قال الرهني: وأجل من هذا كله أنه لعن علي
 بن أبي طالب على منابر الشرق والغرب ولم يلعن على منبرها إلا مرة وامتنعوا على بني
 أمية حتى زادوا في عهدهم أن لا يلعن على منبرهم أحد ولا يصطادوا في بلدهم قنفذا
 ولا سلحفاة وأى شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخى رسول الله على منبرهم وهو
 يلعن على منابر الحرمين مكة والمدينة؛^۳ بزرگ‌تر از همه این‌ها این که علی بن ابی طالب
 در منبرهای شرق و غرب لعن می‌شد، ولی در منبر سجستان جز يك بار لعن نشد آن از امر بنی
 امیه در لعن علی امتناع کردند... چه شرفی بزرگ‌تر از امتناع آن‌ها از لعن برادر

۱. سیر اعلام النبلا ذهبی، ج ۱۴، ص ۱۳۳، رقم ۶۷.

۲. ربیع الأبرار زمخشری، ج ۲، ص ۱۸۶؛ النصایح الکافیة ابن عقیل، ص ۷۹، از سیوطی.

۳. معجم البلدان یاقوت حموی، ج ۳، ص ۱۹۱.

رسول خدا 6 در منبرشان خواهد بود، در حالی که او در منبر حرمین، مکه و مدینه نیز لعن می- شد.

خیلی روشن است که این عمل و روشی که مورد خشم الهی است، با امر معاویه و سیره ننگین او انجام گرفته است.

کار را معاویه به جایی رسانده است که ابن حجر می گوید: ثم اشد الخطب فتتقصوه واتخذوا لعنه علی المنابر سنة؛^۱ سپس سخنان شدید شد و علی را تنقیص کردند و لعن او را در منبرها سنت قرار دادند.

عن أبي كبير قال: كنت جالسا عند الحسن بن علي فجاءه رجل فقال: لقد سب عند معاوية عليا سبا قبيحا رجل يقال له معاوية يعني ابن حديج تعرفه؟ قال: إذا رأيته فائتني به قال: فرآه عند دار عمرو بن حريث فأراه إياه قال: أنت معاوية بن حديج؟ فسكت فلم يجبه ثلاثا ثم قال: أنت السباب عليا عند ابن آكلة الأكباد أما لئن وردت عليه الحوض و ما أراك ترده لتجدنه مشمرا حاسرا ذراعيه يذود الكفار والمنافقين عن حوض رسول الله 6 كما تذاذ غريبة الابل عن صاحبها قول الصادق المصدوق أبي القاسم 6؛^۲ ابو كبير می گوید: نزد حسن بن علی A نشسته بودم و مردی به خدمت او آمد و گفت: در نزد معاویه بن ابی سفیان مردی به نام معاویه بن حديج علی را سب و دشنام قبیحی کرد. امام حسن A به او فرمود: اگر او را دیدی به نزد من بیاور. پس او را در نزد در خانه عمرو بن حريث دید و به امام A نشان داد. حضرت سه مرتبه از او سؤال کرد که تو معاویه بن حديج هستی، ولی او پاسخ نداد. سپس فرمود: تو هستی که علی را نزد

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۵۷.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۲۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۲۸، با دو سند؛ المعجم الكبير، ج ۳، ص ۸۲ ح ۲۷۲۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹.

پسر زن جگرخار سب می کنی! بدان چون به نزد او وارد حوض شوی که گمان نمی کنم وارد آن بشوی^۱، علی را خواهی دید که با اقتدار ایستاده و کفار و منافقین را از سر حوض رسول خدا ۶ دور می راند، چنان که شتر غریبه را از صاحبش دور می راند و این سخن پیامبر ۶ است.

سند این خبر صحیح است و در کتب زیر نیز با سند صحیح دیگر این خبر روایت شده و در آن گفته شده است که او با معاویه به حج آمده بود و از دشنام دهنده ترین مردم نسبت امیرالمؤمنین A بود و در آن «نزد ابن آکله الاکباد» ذکر نشده است.^۲ در الفاظ خبر اختلاف است، ولی معنا چندان فرق ندارد.

۱. توجه داشته باشیم که اولاً: معاویه ابن حدیج صحابی است. ثانیاً: امام حسن A او را اهل جهنم می دانند که واقعیت نیز همین است. کجا ممکن است دشنام دهنده خداوند متعال و پیامبر اکرم ۶ اهل جهنم نباشد. ثالثاً: ذهبی پس از نقل خبر فوق می گوید: بین دو طائفه از اهل صفین (و جمل) بزرگتر از سب اتفاق افتاد و آن سیف است، پس اگر چیزی صحیح باشد راه ما خود داری و استغفار برای صحابه است. ما آن چه را که بین آن ها اتفاق افتاد دوست نداریم و از آن به خدا پناه می بریم و امیرالمؤمنین علی را دوست داریم. (ادعای دوست داشتن امیرالمؤمنین عليه السلام از جانب ذهبی عجیب است؛ زیرا کجا ممکن است مسلمان محبت واقعی امیرالمؤمنین عليه السلام را داشته باشد و در عین حال با آگاهی، دشمن آن حضرت را که قطعاً دشمن خداوند متعال است، نیز دوست داشته است! همچنین بنابر این سخن ذهبی باید ذهبی و دوستانش با فواصل زیاد بهتر از صحابه باشند؛ زیرا او اتفاق رخ داده بین صحابه را دوست ندارد و از آن به خدا پناه می برد. با این حال چگونه ادعا دارد امیرالمؤمنین را دوست دارد حال آن که می گوید: عمل آن حضرت را دوست ندارد و از آن به خدا پناه می برد.

۲. السنه ابن ابی عاصم، ص ۳۴۶، ح ۷۷۶؛ مسند ابویعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۴۶۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۹، رقم ۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۳۰. حاکم سند این خبر را صحیح دانسته، ولی ذهبی در يك برخورد متناقض در تلخیص مستدرک آن را منکر واه خوانده، ولی در سیر اعلام النبلاء بعد از آن که این خبر را با دو سند نقل کرده در تأیید این خبر گفته است: همانا این (معاویه بن حدیج) عثمانی (ناصبی) بود... .

عوانة قال: دعا معاوية عبدالرحمن بن الاسود فقال: اذهب فاقتل حجرا واصحابه فقال: اما وجدت رجل اجهل بالله واعمى عن امره مني؟! فدعا هدبة بن الفياض الاعور فاعطاه سيفاً وسرّح معه عدة وامره ان يعرضهم على البراءة من على و ان فعلوا والا قتلهم وبعث معه باكفان وامر ان يقبروا فعرض عليهم ما امر به معاوية فلم يجيبوا فقتلوا وذبح حجر ذبحا...^۱ یعنی معاویه هدبه بن فیاض را امر کرد تا به حجر و اصحابش براءت از علی را عرضه کند، اگر براءت نجستند، آنها را بکشد و آنها اجابت نکردند و کشته شدند و حجر را به بدترین شکل ذبح کرد.

رجال این خبر ثقه‌اند و عنوانه ظاهراً این خبر را مرسل نقل کرده است. قیل: إن رسول معاوية جاء إليهم لما وصلوا إلى عذراء يعرض عليهم التوبة والبراءة من على فأبى من ذلك عشرة وتبرأ عشرة فقتل أولئك فلما انتهى القتل إلى حجر جعل يرعد فقیل له: مالك ترعد فقال: قبر محفور وكفن منشور وسيف مشهور؛^۲ ذهبی می گوید: فرستاده‌ای معاویه به نزد حجر و اصحابش رفت و بر آنها توبه و براءت از علی را عرضه کرد. ده نفر قبول نکردند و ده نفر براءت جستند. ده نفری را که براءت نجستند به قتل رسانید و چون به حجر رسید، شروع کرد به لرزیدن...

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» اسم امیرالمؤمنین A را در این خبر حذف کرده و به جای نام آن حضرت «عن رجل» آورده است.

عبد الرحمن بن حسان العنزي: شجاع قوى المراس. كان من أصحاب على بن

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۰۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۲۵؛ الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۲۰۲، از ابومخنف؛ ذهبی گفته است: كان (عوانة) صدوقاً في نقله، عنوانه در نقلش صدوق بود؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۰۱، رقم ۷۸.

۲. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۴۶۶.

أبى طالب وأقام فى الكوفة يحرض الناس على بنى أمية فقبض عليه زياد بن أبيه وأرسله إلى الشام فدعاه معاوية إلى البراءة من على فأغلظ عبد الرحمن فى الجواب فردّه إلى زياد فدفنه حيا؛^۱ زرکلی می گوید: عبدالرحمن بن حسان شخص شجاع و قوی و از اصحاب علی بود، زیاد او را به شام فرستاد و معاویه از او خواست تا از علی براءت جوید و عبدالرحمن به معاویه پاسخ تند داد. پس معاویه او را به نزد زیاد برگردانید و زیاد او را زنده دفنش نمود. ابن اثیر و بقیه این خبر را مفصل و کامل نقل کرده است.

امر معاوية بن أبي سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا تراب؟...^۲ معاوية سعد را امر کرد و گفت: چه مانع شده از این که علی را سب کنی....

یعنی معاویه از این که سعد در سب امیرالمؤمنین A او را نافرمانی می کرد، ناراحت بود.

عبد الله بن أبي نجيح عن أبيه قال: «لما حج معاوية وأخذ بيد سعد بن أبي وقاص فقال: يا أبا إسحاق إنا قوم قد أجفانا هذا الغزو عن الحج حتى كدنا أن ننسى بعض سننه فطف نطف بطوافك قال: فما فرغ أدخله دار الندوة فأجلسه معه على سريره ثم ذكر على بن أبي طالب فوق فيه فقال: أدخلتني دارك واجلستني على سريرك ثم وقعت في على تشتمه؟ والله لأن يكون في إحدى خلاله الثلاث أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ولأن يكون لي ما قال له حين غز تبوكا "ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؟ أحب إلي مما طلعت عليه الشمس ولأن يكون لي ما قال له يوم خيبر: لا عطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله

۱. الأعلام زرکلی، ج ۳، ص ۳۰۳؛ الكامل فی التاريخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ تاریخ ابن عساکر،

ج ۸، ص ۲۶ و ج ۳۴، ص ۳۰۱، شرح حال رقم ۳۷۸۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۰، ح ۲۴۰۴؛

سنن ترمذی، ۵ ص ۳۰۱. المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۰۸.

يفتح الله على يديه ليس بفرار أحب إلى مما طلعت عليه الشمس ولأن أكون صهره على ابنته ولي منها من الولد أحب إلى من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس لا أدخل عليك دارا بعد هذا اليوم ثم نفّض رداءه ثم خرج؛^۱ معاوية به حج رفت و از سعد خواست تا برای رهنمایی سنن حج همراه او باشد. پس از حج سعد را به دار الندوه برد و در کنارش نشاند و شروع کرد به سب امیرالمؤمنین A. سعد گفت: مرا به منزلت آورده و به تخت خود نشاندی و سپس علی را سب می کنی؟ و الله اگر یکی از سه فضائلی را که علی دارد من داشتم، برایم محبوب تر از این بود که همه دنیا را داشته باشم... « رجال این سند همه ثقة و از رجال صحیح هستند جز احمد بن خالد و او از رجال چهار سنن و ثقة است.

عن سعد بن ابی وقاص قال: قدم معاوية في بعض حجاته فدخل عليه سعد فذكروا عليا فنال منه. فغضب سعد وقال: تقول هذا لرجل سمعت رسول الله 6 يقول: من كنت مولاه فعلي ومولاه وسمعته يقول انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وسمعته يقول لاعطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؛^۲ معاوية در برخی سفرش که برای حج آمد، سعد بن ابی وقاص بر او داخل شد. پس نزد معاویه علی عليه السلام را یاد کردند و معاویه از آن حضرت بدگویی نمود. پس سعد غضب نمود و گفت: این سخن را در باره مردی می گویی که از پیامبر 6 شنیدم که در باره او می فرمود: هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست، و شنیدم که می فرمود: تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی و می فرمود: پرچم را فردا به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

۱. البداية والنهاية ابن كثير، ج ۷، ص ۳۷۶؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۹؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۸۵۱۱ ناقص نقل کرده است.
 ۲. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ص ۴۹۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵، ح ۱۲۱؛ البداية والنهاية، ج ۷، ص ۳۷۶.

البانی در «صحیح و ضعیف سنن ابن ماجه، ح ۱۲۱» سند این خبر را صحیح دانسته و ابن کثیر آن را حسن خوانده، ولی جهت مخفی ماندن حق، این خبر را از ابن عساکر نقل کرده که در آن عبارت «نال منه، فغضب سعد» حذف شده است. این تنها برخی از اخبار در مورد سب امیرالمؤمنین A توسط معاویه است. اکنون با اخبار دیگری که شخصیت معاویه را معرفی می کند آشنا خواهیم شد.

امر پیامبر اکرم 6 بر قتل معاویه

در حدیث مشهور و صحیح، رسول خدا 6 در مورد معاویه فرمودند: «إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه»^۱ هر وقت معاویه را در منبرم دیدید، او را بکشید. این حدیث شریف را عبدالله بن مسعود و ابوسعید خدری و سهل بن حنیف و مردی از انصار و جابر بن عبدالله و حسن بصری روایت کرده اند. با اختصار اشاره می شود که سه سند ابوسعید خدری از طریق علی بن زید که ابن حجر در شرح حال علی بن زید نقل کرده تمام رجالش رجال صحاح سته هستند و همچنین رجال سند بلاذری نیز همگی ثقه هستند. البته این حدیث از طریق غیر علی بن زید نیز از ابوسعید خدری روایت شده. و اما علی بن زید: گرچه او را تضعیف نیز کرده اند، ولی ترمذی، حاکم و البانی احادیث او را صحیح دانسته اند و هیشمی در مجمع الزوائد بارها تصریح کرده که او حسن الحدیث است و ذهبی نیز در تلخیص مستدرک احادیث او را تضعیف نکرده است. اما سند حسن بصری نزد بلاذری و علل احمد هر دو سند تمام رجالش

۱. علل احمد، ج ۲، ص ۴۱۴، رقم ۲۸۵۰؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، با چهار سند؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۵۰، ج ۲، ص ۱۷۲ با ۳ سند؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۱۴۶ و ۲۰۹، ج ۳، ص ۴۱۹، ج ۵، ص ۱۰۱ و ۲۰۰ و ۳۱۴، ج ۷، ص ۸۳، با ۱۴ سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۵۵ الی ۱۵۸، با ۱۰ سند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۹، ج ۶، ص ۱۰۵، با ۶ سند؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۶۹، ج ۵، ص ۹۶، ج ۷، ص ۱۰۲؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۴۱، با ۳ سند.

رجال بخاری و ثقه هستند. و سند ابن مسعود نیز که ابن حجر در شرح حال عباد بن یعقوب نقل کرده رجالش رجال صحیح هستند. اما در سند روایت سهل بن حنیف البانی سلمه بن فضل را ضعیف و ابن اسحاق را مدلس و آفت این حدیث دانسته و حال آن که سلمه را ابن معین، احمد، ابن سعد و ... توثیق کرده‌اند و با اعتراف خود البانی ابن حجر صدوق دانسته و اما ابن اسحاق قطعا ثقه است و این حدیث از منفردات او نیست که مدلس بودن وی علت ضعف حدیث شود.

اخبار پیامبر اکرم 6 از جایگاه اخروی معاویه

از ابن عباس و ابوبرزه و مطلب بن ربیع روایت شده که گفته‌اند:

كنا مع رسول الله 6 في سفر فسمع رجلين يتغنيان وأحدهما يجيب الآخر وهو يقول: لا يزال حوارى تلوح عظامه زوى الحرب عنه ان يجن فيقبرا فقال النبي 6: انظروا من هما قال: فقالوا: فلان وفلان (معاوية وعمرو) قال فقال النبي 6: اللهم اركسهما ركسا ودعهما إلى النار دعا: ^۱ در سفری همراه رسول خدا 6 بودیم و حضرت شنید که دو نفر غنا می‌خوانند. حضرت فرمودند: بنگرید چه کسانی هستند. گفتند معاویه و عمرو هستند پس حضرت فرمودند: خدایا آن دو را به آتش جهنم بیفکن.

این حدیث دو سند حسن دارد و ابن حبان و ذهبی معاویه و عمرو بودن آن دو را ذکر کرده‌اند، ولی بقیه آن را حذف کرده‌اند.

عبد الله بن عمرو می‌گوید:

قال رسول الله 6: يطلع عليكم من هذا الفج رجل من أمتي يحشر على غير ملتي قال: وكنت تركت ابي قد وضع له وضوء وكنت كحابس البول مخافة ان يجئ فطلع معاوية

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۲۱، ح ۱۹۷۹۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۰۳ و ۳۱۰، ح ۳۸۴۱ و ۳۸۵۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۵۲۶، ح ۳۷۷۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۱۲۱، با ۳ سند؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۳۲، ج ۶، ص ۱۳۱؛ المجروحین ابن حبان، ج ۳، ص ۱۰۱.

فقال النبی ۶: هو هذا؛^۱ رسول خدا ۶ فرمود: از این جانب مردی از اتم به سوی شما خواهد آمد که بر غیر دین من محشور خواهد شد. عبدالله گفت: پدرم را جا گذاشته بودم و مثل کسی که بولش به او فشار آورده، مانده بودم، از ترس این که پدرم از راه برسد. پس معاویه نمایان شد و رسول خدا ۶ فرمود: آن مرد این است.

هیشمی این حدیث را با سه سند روایت کرده و رجال همه را رجال صحیح دانسته است، ولی به جای اسم معاویه «فلان» قرار داده است، اما بلاذری با ذکر نام معاویه این حدیث را با سه سند صحیح روایت کرده است.

و منه الحديث المرفوع المشهور أن النبی قال: إن معاوية في تابوت من نار في أسفل درك منها ينادي يا حنان يا منان الآن وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين؛^۲ در حدیث مشهوری رسول خدا ۶ فرمودند: معاویه در تابوتی از آتش در درك اسفل خواهد بود.

متن خبر از طبری بدون سند است و بلاذری این خبر را با سند مرسل و صحیح از سالم بن ابی الجعد (از رجال صحاح سته) روایت کرده و نصر بن مزاحم با سند صحیح آن را از عبدالله بن عمر روایت کرده است.

معاویه و دعوت به سوی جهنم

در حدیث معروف دیگر رسول خدا ۶ در مورد عمار فرمودند:

«تقتل عمارا الفئة الباغية يدعوهم إلى الجنة ويدعونه إلى النار؛^۳ عمار را گروه باغی به

۱. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۳۷ و ج ۲، ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و ج ۵، ص ۱۲۴؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۵، ص ۲۴۳، با ۳ سند.

۲. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۶؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۳۶؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۱، ص ۱۹۰ رقم ۶۰۲، از احمد بن الطیب؛ وقعة صفین ابن مزاحم، ص ۲۱۷.

۳. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: التعاون في بناء المسجد، ج ۱، ص ۱۷۲، ج ۴، ص ۴۴۷، ج ۳، ص ۱۰۳۵، ح ۲۸۱۲؛ صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۴ و ۵۵۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۹۰، ح ۱۱۸۷۹؛

قتل می‌رساند، در حالی که عمار آن‌ها را به سوی بهشت می‌خواند، ولی آن‌ها عمار را به سوی جهنم دعوت می‌کنند».

این حدیث را ابن عباس، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمرو، ابن عمر، اسامه بن زید، ابن اسحاق و مجاهد روایت کرده‌اند، و ابن حجر این لفظ را از ام سلمه از صحیح مسلم نقل کرده (سبل السلام، ج ۳، ص ۲۵۸). شعیب ارنؤوط رجال سند ذهبی را که از مجاهد است ثقات و روایت احمد را صحیح و دو سند ابن حبان را به شرط شیخین صحیح دانسته است. این در حالی است که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ آن‌ها (مشرکان) به سوی آتش دعوت می‌کنند؛ و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می‌نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد؛ شاید متذکر شوند».

حالا شما توجه کنید که بنابر اعتقاد امام بخاری جنگ با این گروهی که بانص روایت خود او و آیهی قرآن، دارای صفت مشرکین هستند و مردم را به سوی جهنم فرا می‌خوانند، فتنه بوده است و همچنین چنین شخصی از نظر بخاری امام مسلمین است، ولی امیرالمؤمنین علیه السلام نه!

... قال رسول الله ﷺ لعمر بن الخطاب: يا عمرو هل لك أن أريك آية الجنة تأكل الطعام وتشرب الشراب وتمشي في الأسواق قلت: بلى بأبي أنت قال: هذا وقومه وأشار بيده إلى علي بن أبي طالب وقال لي: يا عمرو هل لك أن أريك آية النار تأكل الطعام وتشرب الشراب وتمشي في الأسواق قلت بأبي أنت قال: هذا وقومه آية النار وأشار إلى رجل فلما وقعت الفتنة ذكرت قول

مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۲۳، و از مجاهد چنین اضافه کرده است: كذلك دأب الاشقياء الفجار؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۵؛ أمالي ابن بشران، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۶۵۵ از ابن عباس و دیگران.
۱. بقره، ۲۲۱.

رسول الله 6 ففررت من آية النار إلى آية الجنة ويرى بنى أمية قاتلى بعد هذا وقال: والله ان كنت فى حجر فى جوف حجر لاستخرجنى بنو أمية حتى يقتلونى حدثنى به حبيبى رسول الله 6 ان رأسى اول رأس يحتز فى الاسلام وينقل من بلد إلى بلد؛^۱ رسول خدا 6 به عمرو بن حمق فرمودند: مى خواهی علامت بهشت را به تو نشان دهم تا (در سایه آن) بخوری و بنوشی و در بازار راه بروی، گفتم آری پدرم بفدايت! فرمود: این و قومش (نشانه بهشت اند) و با دستش به سوى على بن ابى طالب اشاره کرد. و باز فرمود: ای عمرو مى خواهی علامت جهنم را نیز برایت نشان دهم (تا با دوری از آن) زندگى خوش داشته باشی... فرمود: این و قومش نشانه آتش اند و به سوى مردی اشاره کرد. وقتى فتنه واقع شد، این سخن حضرت به يادم آمد. پس از علامت جهنم به طرف علامت بهشت فرار کردم و من مى دانم که پس از این بنى امیه مرا خواهند کشت. والله اگر در بطن سنگ هم باشم، بنى امیه بیرونم مى کشند تا مرا بکشند، این را حبيبم رسول خدا 6 خبر داد و سر من اول سرى خواهد بود که در اسلام از شهری به شهر دیگر برده مى شود.

اولا: البته ممکن است منظور عمرو بن حمق و پیامبر اکرم 6 در این حدیث فتنه عثمان باشد؛ زیرا عمرو اخبار دیگری نیز در مورد آن روایت کرده است. ثانيا: این حدیث با دو سند روایت شده و هیشمی عبدالله بن عبدالمک المسمودی را در سند آن ضعیف خوانده است، در حالی که هیچ کسى او را تضعیف نکرده است و عقیلی حدیثی را که با سند صحیح از دیگران نیز روایت شده، از منکرات او دانسته^۲ و آن، حدیث ذیل است:

عن زید ابن وهب قال: بینا نحن حول حذيفة إذ قال: كيف أئتم وقد خرج أهل بيت

۱. معجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۴۰؛ تاریخ ابن عساکر؛ ج ۴۵، ص ۴۹۸؛ مجمع الزوائد هیشمی،

ج ۹، ص ۴۰۵؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۴۹۶، ح ۳۷۲۸۹.

۲. الضعفاء الكبير عقیلی، ج ۲، ص ۲۷۵، رقم ۸۳۸؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۱۲، رقم ۱۲۹۰.

نَبِيَّكُمْ فَرَقَتَيْنِ يَضْرِبُ بَعْضُهُمْ وَجْهَ بَعْضٍ بِالسَّيْفِ؟ فَقُلْنَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ إِنْ ذَلِكَ لَكَائِنْ؟ فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَكَيْفَ نَصْنَعُ إِنْ أَدْرَكْنَا ذَلِكَ الزَّمَانَ؟ قَالَ: انْظُرُوا فِرْقَةَ الَّتِي تَدْعُوا إِلَى أَمْرِ عَلَى فَالْزَمُوهَا فَإِنَّهَا عَلَى الْهَدْيِ؛^۱ ما دور حذیفه نشسته بودیم که او گفت: چه حال خواهید داشت زمانی که اهل بیت پیامبرتان (در جنگ جمل) دو گروه می شوند و هر کدام دیگری را با شمشیر می زنند؟ ما گفتیم: مگر چنین چیزی شدنی است؟ و بعضی از اصحابش به او گفتند: اگر آن زمان را درک کردیم چه بکنیم؟ حذیفه گفت: به گروهی که به سوی علی دعوت می کند نگاه کنید و ملازم و همراه آن ها باشید که حتماً آن گروه بر راه هدایت خواهد بود.

این حدیث شریف را عقلی و ذهبی از منکرات مسعودی خوانده و او را منکر الحدیث معرفی کرده اند، در حالی که این حدیث از غیر مسعودی نیز روایت شده است و هیشمی رجال سند آن را ثقات دانسته است. پس با این بیان روشن می شود که مسعودی ضعیف نیست و همچنین حدیث مورد نظر را ابن عساکر با سند دیگر نیز روایت کرده است و حدیث قبل از آن نیز معنای این حدیث عمرو بن حمق را تأیید می کند.

معاویه و لعن او توسط پیامبر اکرم 6

سفینه غلام رسول الله 6 می گوید: أَنَّ النَّبِيَّ 6 كَانَ جَالِسًا فَمَرَّ رَجُلٌ (ابوسفیان) عَلَى بَعِيرٍ وَبَيْنَ يَدَيْهِ (مَعَاوِيَةَ وَآخِ لَهُ) قَائِدٌ وَخَلْفَهُ سَائِقٌ فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْقَائِدَ وَالسَّائِقَ وَالرَّاكِبَ؛^۲ رسول خدا 6 نشسته بودند که ابوسفیان از نزد آن حضرت در حالی که بر مرکبی سوار بود عبور کرد، در حالی که معاویه مرکب او را از جلو راهنمایی می کرد و برادرش یزید آن را از پشت می راند، پس حضرت 6 فرمودند: لعنت خدا بر سواره و قائد و

۱. مسند بزار، ج ۷، ص ۲۳۶، ح ۲۸۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۶؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵ و ۸۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۳۶؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۲، ج ۸، ص ۱۸۵؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۲۸۶، ح ۳۸۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۳؛ وقعة صفین ابن مزاحم، ص ۲۲۰.

سائق باد.

این حدیث از امام حسن A، سفینه، ابن عمر و مهاجر بن قنفذ روایت شده است و بلاذری بر اسامی این سه نفر تصریح کرده است، ولی هیشمی اسامی را ذکر نکرده است. همچنین هیشمی این حدیث را از سفینه و مهاجر با دو سند روایت کرده و رجال سند هر دو را ثقات دانسته است.

معاویه و شراب

عبدالله بن بریده می گوید: دخلت انا وابی علی معاویه فجلسنا علی الفرش ثم اتینا بالطعام فاكلنا ثم اتینا بالشراب فشرب معاویه ثم ناول ابی ثم قال: ما شربته منذ حرمة رسول الله ﷺ؛^۱ همراه پدرم بر معاویه داخل شدیم. معاویه برای ما طعام آورد و تناول کردیم. سپس شراب آورد و خود معاویه نوشید و بعد پدرم تناول کرد و سپس گفت: از زمانی که رسول خدا ﷺ آن را حرام کرد، شراب ننوشیده‌ام. هیشمی و شعیب ارتقووط سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. این در حالی است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: این شراب (مدمن) الخمر کعابد وثن؛^۲ شارب خمر مثل کسی است که بت می‌پرستد. این حدیث را ابن عمر و ابن عمرو و ابن عباس و ابوهریره روایت کرده‌اند و ابونعیم، هیشمی و البانی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷، ح ۲۹۹۱؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۵۲، رقم ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۴۲.

۲. مجمع الزوائد؛ ج ۵، ص ۷۰ و ۷۴؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۰، ح ۳۳۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۳۹، ح ۱۷۰۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۱۶۷، ح ۵۳۴۶؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۶۹۸؛ ۱۳۶۹۷؛ احادیث الصحیحه البانی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۶۷۷.

معاویه و بت

عن ابی وائل قال: كنت مع المسروق بالسلسلة فمرت له سفائن فيها اصنام من صُفر تماثيل الرجال فسألهم عنها فقالوا: بعث بها معاوية الى أرض السند والهند تباع بها فقال مسروق: لو اني اعلم انه يقتلني لغرقتها ولكني أخاف أن يعذبني ثم يفتنني والله لا أدرى أي الرجلين معاوية رجل قد زين له سوء عمله او رجل قد يؤس من الآخرة فهو يتمتع في الدنيا؛^۱ ابو وائل می گوید: همراه مسروق در آبی بودم از جلوی او کشتی‌هایی گذشت که بت و تمثال مردان را حمل می کرد. مسروق از آن‌ها سؤال کرد. گفتند: این‌ها را معاویه برای فروش به چین و هند فرستاد. مسروق گفت: اگر می دانستم که معاویه مرا می کشد، حتماً این بت و تمثال‌ها را غرق می کردم، ولی من می ترسم که او مرا عذاب کند و گرفتارم سازد. به خدا سوگند من نمی دانم که معاویه کدام یکی از این دو است، مردی که سوء عملش برایش زینت داده شده یا مردی که از آخرت مأیوس شده و می خواهد در دنیا بهرمنند گردد.

تمام رجال این خبر ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز یوسف بن موسی و او از رجال بخاری و سه سنن دیگر است.

(حدث) نا ابن عون عن الحسن قال: كانوا عند معاوية وكان الأحنف فيهم فتكلموا والأحنف ساكت فقال معاوية: أبابحر ما شأنك لا تتكلم قال: أخاف الله إن كذبت وأخافكم إن صدقت؛^۲ نزد معاویه بودند و احنف نیز حضور داشت همه حرف زدند، ولی احنف ساکت بود. معاویه به احنف گفت: چرا تو سخن نمی گویی؟ گفت: از خدا می ترسم از این که دروغ بگویم و از شما می ترسم از این که راست بگویم.

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۳۷، المبسوط السرخسی حنفی، ج ۲۴، ص ۴۶.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۲۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۹۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی، حوادث سال ۶۱ و ۸۱، ص ۳۵۱.

از این دو خبر استفاده می‌شود که برخی از صحابه و تابعین از ترس ظلم معاویه، در برابر سوء عمل او سکوت می‌کرده‌اند.

پیامبری معاویه

طبری و ابن کثیر چنین نقل کرده‌اند:

أن عمرو بن العاص وفد إلى معاوية ومعه أهل مصر فقال لهم عمرو: انظروا إذا دخلتم على ابن هند فلا تسلموا عليه بالخلافة فإنه أعظم لكم في عينه وصغروه ما استطعتم فلما قدموا عليه قال معاوية لحجابه: إني كأني أعرف ابن النابغة وقد صغر أمرى عند القوم فانظروا إذا دخل الوفد فتعتوهم أشد تعتة تقدرون عليها فلا يبلغني رجل منهم إلا وقد همته نفسه بالتلف. فكان أول من دخل عليه رجل من أهل مصر يقال له ابن الخياط فدخل وقد تعتع فقال: السلام عليك يا رسول الله فتتابع القوم على ذلك فلما خرجوا قال لهم عمرو: لعنكم الله نهيتكم أن تسلموا عليه بالامارة فسلمتم عليه بالنبوة؛^۱ عمرو بن عاص همراه اهل مصر به نزد معاویه آمدند، عمرو به آنها گفت: به پسر هند با تعبیر خلیفه سلام ندهید. هر قدر می‌توانید او را کوچک بکنید. وقتی رسیدند، معاویه به محافظانش گفت: گویا درک می‌کنم که ابن نابغه امر مرا نزد قومش کوچک کرده است. پس مواظب باشید وقتی بر من داخل شدند، سخت آنها را تکان دهید؛ به گونه‌ای که هر که از آنها به نزد من آمد، در فکر نجات جان خود باشد. اول کسی که به او داخل شد مردی از اهل مصر به نام ابن الخياط بود. وقتی داخل شد، گفت: سلام بر تو ای رسول خدا و بقیه نیز چنین کردند. پس وقتی خارج شدند، عمرو گفت: خدا شما را لعنت کند! من شما را از سلام دادن به عنون امیر بودن نهی کردم

۱. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۴؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۹.

و شما با او به عنوان پیامبر سلام دادید.
از سکوت ابن کثیر استفاده می‌شود که سند این خبر صالح و قابل احتجاج است و بلاذری آن را از طریق مدائنی نقل کرده است.

معاویه و قتل مؤمنین

معاویه در زمان حکومتش مؤمنین فراوان را به قتل رسانیده است که ما تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

قتل امام حسن علیه السلام

عن أبي بكر بن حفص قال: إن سعدا والحسن بن علي ماتا في زمن معاوية فيرون أنه سمه؛^۱ طبرانی از ابوبکر بن حفص روایت کرده که می‌گوید: «سعد و حسن بن علی در زمان معاویه از دنیا چشم پوشیدند و (مردم) معقدند که معاویه به او (به امام حسن A) زهر داده است.» سند این خبر کاملاً صحیح است.
ابوالفرج می‌گوید: وانصرف الحسن إلى المدينة فأقام بها واراد معاوية البيعة لابنه يزيد فلم يكن شيء أثقل من أمر الحسن بن علي وسعد بن أبي وقاص فدرس اليهما سما فماتا منه؛^۲ حسن به مدینه برگشت و در آن اقامت نمود. معاویه می‌خواست برای فرزندش یزید بیعت گیرد، ولی این کار با وجود امام حسن علیه السلام و سعد بن ابی وقاص برایش سخت بود. پس برای آنها سم خوراند و آنها را به این طریق از سر راه خود برداشت.
ابوالفرج اصفهانی نیز می‌گوید: ومات الحسن شهيدا مسمو ما دس معاوية إليه وإلى سعد بن أبي وقاص -حين أراد أن يعهد إلى يزيد ابنه بالامر بعده- سما

۱. معجم الكبير طبرانی، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۴.

۲. مقاتل الطالبیین ابوالفرج، ص ۲۰؛

فماتا منه فی أيام متقاربة؛^۱ حسن با زهر شهید شد. معاویه وقتی خواست برای پس از خودش بر یزید از مردم بیعت گیرد، به (امام) حسن و سعد بن ابی وقاص زهر داد. آن دو در زمان نزدیک به هم چشم از دنیا بستند.

قتاده می گوید: سمت جعدة ابنة الاشعث بن قیس الحسن بن علی وکانت تحته ورشیت علی ذلك مالا؛^۲ جعدة دختر اشعث به شوهر خود حسن زهر داد و برای این کارش پول گرفت.

ابن عبدالبر می گوید: قال قتادة وأبو بكر بن حفص: سم الحسن بن علی سمته امرئته بنت الأشعث بن قیس الکندی وقالت طائفة: كان ذلك منها بتدسیس معاوية إليها و ما بذل لها فی ذلك وكان لها ضرائر فאלله أعلم؛ قتاده و ابوبکر بن حفص گفته اند: به حسن بن علی زهر داده شد و همسرش دختر اشعث به وی زهر داد و طائفه ای گفته اند: دختر اشعث این کار را به امر معاویه انجام داد...^۳ مدائنی از بزرگان قرن دوم می گوید:

«امام حسن در سال ۴۹ هجری از دنیا رفت و ۴۰ روز مریض بود و ۴۷ سال داشت. معاویه به وسیله جعدة به او زهر داد و به او وعده داد که اگر حسن را با زهر بکشی، صد هزار به تو می دهم و تو را به همسری یزید درخواهم آورد. وقتی با زهر وی، حسن چشم از دنیا پوشید، معاویه به او پول را داد، ولی به ازدواج یزید درنیامورد و گفت: «می ترسم که پسر مرا نیز به مانند پسر پیامبر ۶ بکشی.»^۴

عین همین سخنان مدائنی را زمخشری نیز در «ریع الارار» باب ۸۱ نقل کرده است. «كان حضین بن المنذر الرقاشی أبوساسان يقول: ما وفي معاوية للحسن بشئ

۱. مقاتل الطالبین، ص ۱۳؛ شهر نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۳، ح ۸۱۵.

۳. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۱۴۱.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۱.

مما جعل له. قتل حجرا وأصحابه وبایع لابنه ولم يجعلها شوری وسم الحسن؛^۱ بلاذری از حنین بن منذر رقاشی نقل کرده که معاویه به صلحی که با حسن بسته و وعده‌هایی که داده بود به هیچ کدامش وفا نکرد. او حجر بن عدی را کشت، برای پسرش یزید بیعت گرفت و به حسن زهر خوراندید.»

حنین بن منذر از سرلشکران امیرالمؤمنین A در جنگ صفین بوده و این خبر را از او مدائنی نقل کرده است و رجالش ثقه هستند.

لَمَّا بَلَغَ مُعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ خَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ...؛^۲ «وقتی خبر شهادت (امام) حسن به معاویه رسید، (از خوش حالی) برای خداوند سجده کرد. (در بعضی کتاب‌ها «تکبیر گفت و خوش حالی نمود» آمده است).

عن أم بكر بنت المسور قالت: الحسن سقى مرارا كل ذلك يفلت منه حتى كانت المرة الآخرة التي مات فيها فإنه كان يختلف كبده وقد سمعت بعض من يقول: كان معاوية قد تلطف لبعض خدمه أن يسقيه سما؛^۳ ام‌بکر می‌گوید: (امام) حسن بارها زهر داده شد و در تمام آن‌ها جان سالم به در برد تا این که مرتبه‌ای آخری که از آن به شهادت رسید، زهر جگرش را پاره کرد. از برخی شنیدم که می‌گفت: معاویه برخی از خادمین او را متمایل کرد تا به او زهر خوراند.

این خبر را حاکم از ام‌بکر و بقیه از عبدالله بن حسن نقل کرده‌اند.

مسعودی با سند طبری از ابن عباس نقل کرده است: چون خبر شهادت امام حسن

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۷.

۲. الامامة والسياسة، ص ۱۴۴ و ۱۵۰؛ عقد الفريد ابن عبدربه، ج ۴، ص ۱۵۶؛ تاريخ خميس، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۳۲۸؛ وفياة الاعيان، ج ۲، ص ۶۶ و ۶۷؛ حیات الحيوان، ج ۱، ص ۸۳ و ۸۴؛ ربيع الابرار، ج ۴، ص ۲۰۹؛ ترجمه امام حسن ابن عساکر، ص ۲۳۱.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۹، ح ۴۸۰۴؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۱۳، ص ۲۸۴؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۴۳ و ۴۷؛ الاستيعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۱۱۵ و ۳۸۹؛ سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۴.

عائشه^۱ به معاویه رسید، معاویه و پیروانش از خوشحالی تکبیر گفتند و فاخته بنت قرظه صدا را شنید و از معاویه علت آن را سؤال کرد و او گفت: حسن مرد و فاخته شروع کرد به مدح امام حسن A و گریه برای آن حضرت و چون این خبر به ابن عباس رسید، بر معاویه داخل شد و گفت: قبل از حسن مصیبت بزرگ‌تر از آن را با از دست دادن سید مرسلین و سپس با از دست دادن سید اوصیا دیده بودیم و خداوند آن را جبران فرمود... ۱. مسعودی سند این خبر را ذکر کرده و آن صحیح است، با خلاف در مورد محمد بن حمید و علی بن مجاهد.

مغیره، شعبی، هیشم بن عدی، مدائنی، مسعودی، ذهبی و دیگران نیز گفته‌اند که جعه با امر معاویه امام حسن A را مسموم نمود.^۲

این اخبار که بیشترش صحیح می‌باشد به روشنی نقش شوم معاویه را رو کرده و خیلی روشن ثابت می‌کند که معاویه امام حسن^۳ را به شهادت رسانیده است.

معاویه و قتل حجر بن عدی و اصحابش

عن سعید بن ابی هلال أن معاوية حج فدخل على عائشة فقالت: يا معاوية! قتلت حجر بن الادبر وأصحابه! أما والله! لقد بلغني أنه سيقتل بعذراء سبعة نفر يغضب الله لهم و اهل السماء؛^۴ معاویه به حج رفت و بر عائشه داخل شد. پس عائشه گفت: ای معاویه حجر بن عدی و اصحابش را کشتی! به من خبر رسید (پیامبر 6 فرموده‌اند) که به زودی در عذراء هشت

۱. مروج الذهب مسعودی، ج ۱، ص ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۲۹۵؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، ج ۴، ص ۴؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۱، ص ۳۴۶؛ تذکرة الخواص سبط بن جوزی، ص ۱۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۷۴، رقم ۴۷.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۱۷ و ۲۲۶؛ البداية والنهاية، ج ۶، ص ۲۵۳؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۸۷، ح ۳۷۵۱۰ و ۳۷۵۰۹.

نفر کشته می‌شوند که خداوند متعال و اهل آسمان‌ها بر کشته آنها غضب خواهند کرد. این حدیث از مسلمات است و با الفاظ گوناگون و به همین معنا در کتاب‌های دیگر نیز روایت شده است.

عن علی قال: يا أهل الكوفة! سيقتل منكم سبعة نفر خياركم مثلهم كمثل أصحاب الاخدود منهم حجر بن الادبر وأصحابه، قتلهم معاوية بالعذراء من دمشق كلهم من أهل الكوفة؛^۱ امیرالمؤمنین A به اهل کوفه فرمود: هفت نفر از خوبان شما به زودی کشته می‌شوند که آنها به مانند اصحاب اخدودند. حجر بن الادبر از جمله آنهاست و اصحابش. راوی می‌گوید: معاویه آنها را در العذراء کشت.

قتل حجر بن عدی و اصحابش را توسط معاویه ابن سعد و ذهبی نیز مفصل در شرح حال حجر بن عدی نقل کرده‌اند.^۲

معاویه و قتل محمد بن ابی‌بکر

... فغضب معاوية فقدمه فقتله ثم القاه فی جيفة حمار ثم حرقه بالنار؛ فلما بلغ ذلك عائشة جزعت عليه جزعا شديدا وقتت عليه فی دبر الصلاة يدعوعلى معاوية وعمر؛^۳ معاویه بر محمد بن ابوبکر غضب کرد و او را به قتل رسانید، سپس جسدش را به پوست خر انداخت و آتش زد. وقتی این خبر به عائشه رسید، سخت ناراحت شد و بعد از هر نماز معاویه و عمرو را نفرین می‌کرد. عبدالرحمن بن شبيب فزاری از شام به کوفه آمد و به امیرالمؤمنین A خبر داد که عمرو عاص بشارت فتح مصر و قتل محمد بن ابی‌بکر را به معاویه داد و معاویه در منبر

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۷۸، ح ۳۶۵۳۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۲. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۹ و ۲۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۳، رقم ۹۵.

۳. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۰؛ البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۱۵؛ شرح نهج البلاغة، ج ۲۰، ص ۱۳.

قتل محمد را اعلام کرد و اهل شام با شنیدن کشته شدن محمد بن ابوبکر به گونه‌ای اظهار سرور و شادی کردند که من هرگز قومی را چنین شادمان ندیده بودم. امیرالمؤمنین A فرمودند: اما حزن ما بر قتل او به اندازه شادی آنهاست، نه بلکه خیلی بیشتر از شادی آنهاست و امام چنان از این خبر محزون گشت که آثار حزن در چهره‌اش پیدا بود...^۱ سند این خبر صحیح است.

معاویه و قتل مالک اشتر

عن صالح بن کیسان قال: وجه علی الاشر إلى مصر والیا علیها حین وھن أمر ابن أبی بکر فلما صار بعین شمس شرب شربة من عسل. يقال: انه سم فیھا. فمات فکان عمرو بن العاص یقول: إن لله لجندا من عسل؛^۲ امیرالمؤمنین A مالک اشتر را به مصر اعزام نمود و در راه با خوردن عسل مسموم شده و (با نقشه معاویه و عمرو عاص) به شهادت رسید. و عمرو بن عاص مکرر می گفت: خداوند لشکری از عسل دارد. بلاذری می گوید: قال مثله معاویه ایضا؛^۳ معاویه نیز گفته است که خداوند لشکری از عسل دارد.

ذهبی می نویسد: و سر بهلاکه عمرو بن عاص؛^۴ با شنیدن شهادت اشتر عمرو عاص اظهار خوشحالی نمود.

باز ذهبی می نویسد: جهز (علی) الاشر والیا علی دیار مصر فمات فی الطريق مسموما... فلما بلغه (علیا) نعیه قال: إنا لله مالک و ما مالک! وهل موجود مثل ذلك؟ لو کان

۱. اخبار الموفقیات زبیر بن بکار، ص ۳۴۷؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۰۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۴، ص ۴۳۱.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الانساب السمعانی، ج ۵، ص ۴۷۶.

۳. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸.

۴. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۵.

حدیدا لکان قیدا ولو کان حجرا لکان صلدا علی مثله فلتبک البواکی؛^۱ وقتی خبر شهادت مالک به امام رسید، فرمود: انا لله وانا الیه راجعون مگر مثل مالک وجود دارد... به مثل مالک باید گریه کنندگان بگریند.

دس معاویة للاشتر فسقاه شربة سويق فیها سم فمات فلما بلغ معاویة موته قام خطیبا فی الناس فحمد الله واثنی علیه وقال: فانه كانت لعلی یدان یمینان قطعت احدهما یوم صفین وهو عمار وقطعت الاخری الیوم وهو مالک الاشتر؛^۲ وقتی معاویة اشتر را با سم به قتل رسانید، به منبر رفت و گفت: همانا علی دو دست راست داشت که یکی را در صفین قطع کردم و آن عمار بود و دومی را امروز قطع کردم و آن اشتر است.

چنان که در شرح حال ابوهریره در داستان محاصره عثمان بن عفان خواهد آمد، در حدیث صحیح وارد شده که پیامبر اکرم ۶ بر مؤمن بودن مالک اشتر تصریح نموده‌اند.

معاویة و قتل عمرو بن حمق

وقال بن السکن: یقال: إن معاویة أرسل فی طلبه فلما أخذ فزع فمات فخشوا أن یتهموا فقطعوا رأسه وحملوه إلیه (وامر بنصبه فی السوق ثم بعث برأسه الی زوجته فی السجن فالقی فی حجرها) ثم ذکر بسند جید إلی أبی إسحاق السیعی عن هنیدة الخزاعی قال: اول رأس أهدی فی الاسلام رأس عمرو بن الحمق بعث به زیاد إلی معاویة؛^۳ معاویة امر کرد که عمرو بن حمق را بازداشت کنند. وقتی او را گرفت جان داد (کشتند). سر او را بریدند و به نزد معاویة آوردند. ابن حجر می گوید: با سند صحیح نقل شده

۱. سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴، رقم ۶؛ الموفقیات زبیر بن بکار.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۷۲؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۵۳.

۳. الاصابه، ج ۴، ص ۵۱۵، رقم ۵۸۳۴؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۱۷؛ المعارف ابن قتیبه، ج ۷، ص ۱۲؛ البدایة والنهایه، ج ۸، ص ۴۸؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸۲.

است که: اول سری که در اسلام اهدا شد، سر عمرو بن حمق بود که زیاد آن را برای معاویه فرستاد. عمرو بن حمق از اصحاب پیامبر اکرم 6 و از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است. البته معاویه در موارد و زمان‌های مختلف مؤمنین فراوانی را به قتل رسانیده است که نیاز به ذکر آن‌ها نیست و ما به همین مقدار در این موضوع اکتفا می‌کنیم. این همه کشتار مؤمنین در حالی است که خداوند متعال می‌فرماید:

وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا^۱ و هر کس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند، مجازات او جهنم است؛ در حالی که جاودانه در آن می‌ماند؛ و خداوند بر او غضب می‌کند؛ و او را از رحمتش دور می‌سازد؛ و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است.

معاویه و تکذیب خداوند متعال و پیامبر اکرم 6

عن قيس بن أبي حازم قال: قال علي: انفروا إلى بقية الأحزاب انفروا بنا إلى ما قال الله ورسوله انا نقول: صدق الله ورسوله ويقولون: كذب الله ورسوله؛^۲ قيس و ابووائل نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام در باره معاویه و لشکرش فرمودند: به سوی باقیمانده احزاب حرکت کنید، حرکت کنید همراه ما به سوی آنچه خدا و رسولش فرمودند و ما می‌گوییم: خدا و رسولش راست گفتند و آن‌ها می‌گویند: خدا و رسولش دروغ گفتند. این حدیث با پنج سند روایت شده و چندین سند صحیح نیز دارد. عبدالله بن سلمه می‌گوید:

عن عبد الله بن سلمة قال: رأيت عمار بن ياسر بصفين، ورأى راية معاوية

۱. نساء، ۹۳.

۲. مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۱، ح ۵۷۱ و ۵۷۲؛ السنة عبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۵۶۵، رقم ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴. مجمع الزوائد هيثمي، ج ۷، ص ۲۳۹؛ علل دارقطني، ج ۴، ص ۱۰۳، ح ۴۵۵.

فقال: (والذی نفسی بیده لقد قاتلت) إن هذه قاتلت بها مع رسول الله 6 أربع مرات. ثم قاتل حتى قتل؛ ۱ عمار بن یاسر را در صفین دیدم و چون پرچم معاویه را دید گفتم: به خدا سوگند با صاحبان این پرچم همراه پیامبر 6 چهار بار جهاد کردم. سپس جنگید تا این که شهید شد.

سند این حدیث کاملاً صحیح است و محقق سیر ذهبی نیز رجال آن را ثقات دانسته و گفته است: حاکم سند آن را صحیح دانسته و ذهبی سکوت کرده است. از این دو شهادت امیرالمؤمنین A و عمار ثابت می‌شود که به نظر ایشان لشکر صفین ادامه لشکر مشرکان قریش بوده است.

این بعضی از صفات و جایگاه معاویه است که در تمام آن‌ها اسلام و احکام اسلامی را زیر پا قرار داده و این همه جنایات از او سر زده و جنگ صفین را در برابر امیرالمؤمنین A به راه انداخته است. چگونه ممکن است انسان خدا جو و عاشق رحمت پروردگار از چنین شخصی دین و عقیده خود را اخذ نماید!

اما از جمله احادیثی که بخاری از معاویه روایت کرده حدیث ذیل است:

معاویه و نافله‌ای پس از عصر و تناقض آشکار بخاری

عن معاوية قال: إنكم لتصلون صلاة لقد صحبتنا النبي 6 فما رأيناها يصلوها ولقد نهى عنهما. یعنی الركعتين بعد العصر؛ 2 معاویه به مردم گفت: شما نمازی می‌خوانید که ما همراه رسول خدا 6 بودیم و ندیدیم که آن را خوانده باشد و همانا از آن دو نهی فرمود. یعنی از دو رکعت بعد از عصر.

-
۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ مسند طرابلسی، ص ۸۹؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۵۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۳۳؛ ح ۵۶۵۱؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱، ص ۴۰۸.
 ۲. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: لا يتحرى الصلاة قبل غروب الشمس، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۵۸۷ و ۱۷۶۵ و ۱۸۹۳، ج ۳، ص ۱۳۷۴، ح ۳۵۵۵.

البته در «صحیح بخاری» از ابوسعید خدری نیز به همین معنا با دو سند حدیث روایت شده است که هر دو از حیث سند مخدوش است، در اولی ابن شهاب زهری است و در دومی عبدالملک بن عمیر که می‌توانید برای آشنایی با این دو، به شرح حالشان در این کتاب مراجعه کنید. همچنین از ابوهریره نیز بخاری در این موضوع حدیث روایت کرده است.^۱

این سه حدیث از تناقضات متعدد بخاری در صحیحش است که با دلائل آن در زیر آشنا خواهیم شد. ما با ترتیب به احادیثی در این موضوع و واقعیت آن اشاره می‌کنیم تا برای خواننده عزیز هم واقعیت این موضوع روشن و ثابت گردد و هم تناقض آشکار و متعدد بخاری در صحیحش.

واقعیت در مورد نماز نافله‌ای پس از عصر

قبل از اشاره و آشنایی با تأکید برخی صحابه بر این که پیامبر اکرم ۶ همیشه به اتمام این دو رکعت نماز مبادرت داشته‌اند، به اخباری اشاره می‌کنیم که واقعیت حکم نماز پس از عصر و حدیث پیامبر اکرم ۶ را که منظور آن حضرت چه بوده و چه فرموده‌اند، بیان و روشن می‌کند.

عن علی قال: قال رسول الله ۶: لا یصلی بعد العصر الا أن تكون الشمس بیضاء مرتفعة؛^۲ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پیامبر اکرم ۶ فرمودند: بعد از عصر تا زمانی که سفیدی خورشید بالا بوده و نمایان است، می‌توان نماز خواند و پس از آن نمی‌توان نماز خواند.

۱. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب مذکور، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۵۸۶ و ۵۸۸ و ج ۳، ص ۱۳۷۴، ح ۳۵۵۵.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۰، ح ۶۱۰ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۶ و ۱۱۹۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۲۴۵؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۲۶۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۲۹ و دیگران.

شعیب ارنؤوط به صحیح بودن تمام اسانید این حدیث تصریح کرده است، ولی سپس در مورد این حدیث می‌گوید: این حدیث با حدیث صحیحین که در آن از ابوهریره و ابوسعید و عائشه مطلقاً از خواندن نماز پس از عصر نهی شده، مخالف است.

اولاً: چنان‌که ملاحظه خواهید کرد، شعیب ارنؤوط به روشنی دروغ می‌گوید؛ زیرا می‌گوید: از عائشه در نهی مطلق در صحیحین حدیث روایت شده است. حال آن‌که چنان‌که خواهد آمد، در «صحیح بخاری» پنج حدیث و در صحیح مسلم نیز چندین حدیث از عائشه وارد شده و بر جواز آن تأکید کرده و حتی قسم یاد کرده است که پیامبر اکرم 6 هرگز آن را ترك نکرده‌اند. ثانیاً: این حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می‌کند که برخی از صحابه مانند موارد دیگر سخن پیامبر اکرم 6 را غلط فهمیده و به جامعه‌ای اسلامی غلط منتقل کرده‌اند که از این نمونه از ابوهریره، عمر بن خطاب، ابن عمر و... موارد فراوان در کتب حدیثی اهل سنت ثبت شده است. ثالثاً: کسی در برابر نقل حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام به نقل دیگران روی آورد، از دروازه علم پیامبر اکرم 6 روی گردانده و بنابر حدیث ثقلین، قطعاً به گمراهی قدم گذاشته است، چه رسد در این موضوع که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن تنها نخواهند بود.

ابن حجر نیز حدیثی به معنای حدیث فوق از نسائی و ابوداود روایت کرده و سندش را حسن دانسته و گفته است: بنابر این حدیث، منظور از نهی (در احادیث دیگر) از نماز خواندن پس از عصر، یعنی هنگام طلوع و غروب است، نه به معنای این که پس از عصر در کل آن باشد.^۱

همچنین خود بخاری از ابن عمر در تأیید معنای حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل کرده است: نافع گفت:

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۲، ص ۵۰.

وَكَانَ يَقُولُ: إِنَّمَا أَصْنَعُ كَمَا رَأَيْتُ أَصْحَابِي يَصْنَعُونَ، وَلَا أَمْنَعُ أَحَدًا أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَيِّ سَاعَةٍ شَاءَ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ، غَيْرَ أَنْ لَا تَتَحَرَّوْا طُلُوعَ الشَّمْسِ وَلَا غُرُوبَهَا؛^۱ ابن عمر همیشه می گفت: همانا همان گونه عمل می کنم که دیدم اصحابم آن گونه عمل می کردند. هیچ کسی را از خواندن نماز در هیچ وقتی از روز و شب منع نمی کنم، غیر از این که زمان طلوع و غروب شمس را برای خواندن نماز انتخاب نکنید.

از ظاهر این سخن ابن عمر استفاده می شود که، اصحاب نماز پس از عصر را می خواندند و او نیز آن را انتخاب کرده است، ولی چنان که خواهد آمد، عمر بن خطاب از این نماز نهی می کرد و ابن عمر از نهی پرهیز کرده است. و مسلم نیز از عائشه عین معنای حدیث امیرالمؤمنین عليه السلام را این گونه روایت کرده است:

عن عائشة أنها قالت: لم يدع رسول الله 6 الركعتين بعد العصر قال: فقالت عائشة: قال رسول الله 6: لا تتحرروا طلوع الشمس ولا غروبها فتصلوا عند ذلك؛^۲ پیامبر 6 دو رکعت نماز پس از عصر را هرگز ترك نکردند. عائشه گفت: پیامبر 6 فرمودند: زمان طلوع و غروب شمس را برای خواندن نماز انتخاب نکنید. و باز ام المؤمنین عائشه گفته است:

۱. صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدينة، باب: مسجد قبا، ح ۱۱۹۲؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۳، ح ۴۶۱۲ از ابن عمر به صورت مرفوع روایت کرده و شعيب ارنؤوط سندش را صحیح دانسته است.

۲. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب: لا تتحرروا بصلاتكم طلوع الشمس ولا غروبها، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۸۳۳.

طاوس قال: قالت عائشة: اوهم عمر إنما نهى رسول الله 6 قال: لا تتحروا بصلاتكم طلوع الشمس ولا غروبها فإنها تطلع بين قرني شيطان؛^۱ طاوس می گوید: عائشه گفت: عمر بن خطاب توهم و خطا کرده است. همانا پیامبر 6 تنها فرمودند: زمان طلوع و غروب خورشید را برای نماز خود انتخاب نکنید، همانا خورشید بین دو قرن شیطان طلوع می کند. البانی و شعب ارنؤوط نیز مضافاً بر مسلم، سند این خبر را صحیح دانسته اند.

ابن حزم از ابن عباس نیز نقل کرده که گفته است: اگر می خواهی تا غروب خورشید می توانی (نافله) بخوانی. و ابن حزم می گوید: نظر عمر نیز چنین بوده است، ولی او به جهت این که مردم هنگام غروب، نماز نخوانند، مطلقاً پس از عصر آن ها را نهی می کرد، ولی عمل عمر هیچ حجیتی ندارد.^۲ ابن حزم با سند صحیح از بلال نیز نقل کرده که گفته است: (پیامبر اکرم 6) از خواندن نماز (نفل) نهی نفرمود، مگر به هنگام غروب خورشید.^۳ سپس ابن حزم هفده نفر از صحابه از جمله خلفای ثلاثه و امیرالمؤمنین عليه السلام و ام سلمه و... را اسم می برد که همگی خواندن نماز پس از عصر را جائز دانسته اند و... با این بیان واقعیت زمان نهی پیامبر اکرم 6 از نماز نافله روشن گشت. همچنین روشن شد که برخی از صحابه مانند خیلی از موارد دیگر، سخنان پیامبر اکرم 6 را نادرست فهمیده و آن را غلط به جامعه اسلامی منتقل می کرده اند.

۱. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب: لا تتحروا بصلاتكم طلوع الشمس ولا غروبها، ج ۱، ص ۵۷۱، ح ۸۳۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۲۴، ح ۲۴۹۷۵؛ سنن نسائی المجتبى، کتاب المواقیت، باب: النهی عن الصلاة بعد العصر، ج ۱، ص ۲۷۸، ح ۵۷۰ با دوسند.

۲. المحلى ابن حزم، ج ۲، ص ۲۷۴ و ۲۷۵.

۳. المحلى ابن حزم، ج ۳، ص ۴.

مبادرت پیامبر اکرم ۶ به نافله‌ی پس از عصر

در این مورد ابتدا به روایات «صحیح بخاری» اشاره می‌کنیم تا تناقضات او روشن گردد و سپس به برخی اخبار صحیح دیگر.

۱. سمع أیمن عائشة قالت: والذي ذهب به ما تركهما حتى لقي الله و ما لقي الله تعالى حتى ثقل عن الصلاة وكان يصلي كثيرا من صلاته قاعدا تعني الركعتين بعد العصر. وكان النبي ۶ يصليهما ولا يصليهما في المسجد مخافة أن يثقل على أمته وكان يحب ما يخفف عنهم؛^۱ عائشه می‌گوید: سوگند به ذاتی که جان پیامبر ۶ را قبض نمود، همانا آن حضرت دو رکعت نماز پس از عصر را تا لحظه ملاقاتش با خداوند متعال ترك ننمود. پیامبر ۶ آن دو رکعت را همیشه می‌خواند، ولی آن را در مسجد نمی‌خواند از خوف این که برای امتش سخت شود و همیشه دوست داشتند که برای آن‌ها سبوك نماید.

در این حدیث ام‌المؤمنین عائشه سوگند می‌خورد که پیامبر اکرم ۶ دو رکعت نافله‌ای بعد از عصر را تا دم مرگ ترك نکرده‌اند. چگونه ممکن است هر دوی این حدیث صحیح باشد که بخاری آن دو را به عنوان حدیث صحیح ذکر کرده است؟ و این نیز تناقض آشکار بخاری در صحیحش است.

۲. رأيت الأسود ومسروقا شهدا على عائشة قالت: ما كان النبي ۶ يأتي في يوم بعد العصر إلا صلى ركعتين؛^۲ اسود و مسروق شهادت داده‌اند بر این که

۱. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۵۹۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۴، ح ۵۹۳.

ام المؤمنین عائشه گفته است: هیچ وقت پیامبر ۶ پس از عصر به نزد من نمی آمد، مگر این که دو رکعت نماز (نفل) می خواند.

۳. عن عروه: قالت عائشة: ابن أختي ما ترك النبي ۶ السجدين بعد العصر عندي قط؛^۱ عائشه به عروه گفت: پسر خواهرم، پیامبر ۶ هیچ گاه دو رکعت نماز پس از عصر را نزد من ترک نکرد.

۴. الأسود عن عائشة قالت: ركعتان لم يكن رسول الله ۶ يدعهما سرا ولا علانية ركعتان قبل الصبح وركعتان بعد العصر.^۲ این حدیث نیز به همان معنای احادیث قبلی است. ملاحظه می کنید که بخاری چگونه دچار تناقضات آشکار شده است.

۵. قال عبد العزيز ورأيت عبد الله بن الزبير يصلي ركعتين بعد العصر ويخبر أن عائشة حدثته أن النبي ۶ لم يدخل بيتها إلا صلاهما؛^۳ ابن زبیر پس از عصر دو رکعت نماز می خواند و می گفت: عائشه برایش روایت کرده که پیامبر ۶ هر وقت وارد منزل او می شد آن را می خواند.

۶. عن عائشة: صلاتان ما تركهما رسول الله ۶ في بيتي قط سرا ولا علانية ركعتين قبل الفجر وركعتين بعد العصر؛^۴ دو نماز را پیامبر ۶ هرگز پنهان و عیان در منزل من ترک نفرمود، دو رکعت قبل از فجر و دو رکعت پس از عصر.

۷. عن الأسود ومسروق قالا: نشهد على عائشة أنها قالت: ما كان يومه الذي

۱. همان، ج ۲، ص ۲۱۳، ح ۵۹۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: ما یصلی بعد العصر من الفوائت ونحوها، ج ۱، ص ۲۱۳، ح ۵۹۲.

۳. صحیح بخاری، کتاب الحج، باب: الطواف بعد الصبح والعصر، ج ۲، ص ۵۸۸، ح ۱۶۳۰ و ۱۶۳۱.

۴. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب: معرفة الركعتين اللتين كان يصليهما النبي ۶ بعد العصر، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۸۳۵؛ سنن الکبری نسائی و... .

كان يكون عندي إلا صلاهما رسول الله ﷺ في بيتي تعني الركعتين بعد العصر؛^۱ پیامبر ۶ همیشه زمانی که نزد من بود، بعد از عصر دو رکعت نماز را می خواند. ملاحظه می کنید که بخاری و مسلم این همه اخبار در صحیح خود از عائشه روایت کرده اند، ولی شعیب ارنؤوط همان گونه که در گذشته اشاره شد، چه سخن دروغی را به او نسبت داده است.

۸. عطاء قال: أخبرني عائشة: أن رسول الله ﷺ لم يدخل عليها بعد صلاة العصر إلا ركع عندها ركعتين.^۲ این حدیث نیز همان معنای حدیث قبلی است و شعیب ارنؤوط سند آن را صحیح دانسته است.

۹. عطاء بن السائب قال: كنت جالسا مع عبد الله بن مغفل المزني فدخل شابان من ولد عمر فصليا ركعتين بعد العصر فأرسل إليهما فدعاهما فقال: ما هذه الصلاة التي صليتماها وقد كان أبوكما ينهي عنها؟! قالا: حدثتنا عائشة أن النبي ﷺ صلاهما عندها. فسكت فلم يرد عليهما شيئا؛^۳ عطا می گوید: همراه عبدالله بن مغفل نشسته بودیم که دو جوان از فرزندان عمر داخل شدند و دو رکعت نماز پس از عصر خواندند. عبدالله به آنها گفت: این چه نمازی است که خواندید؟ همانا پدرتان از آن نهی می کرد. آنها گفتند: عائشه برای ما نقل کرد که پیامبر ۶ نزد او آن دو رکعت را خوانده اند. پس عبدالله سکوت کرد و چیزی نتوانست بگوید. رجال این سند ثقه اند.

۱۰. عروة عن عائشة قالت: ما ترك رسول الله ﷺ الركعتين بعد العصر في بيتي

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۸۳۵؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۵۳، ح ۲۶۱۹۵.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۲، ح ۲۲۳۹۱.

حتى فارق الدنيا؛^۱ پیامبر ۶ تا زمانی که دنیا را ترك گفت، دو رکعت نماز بعد از عصر را در منزل من ترك نمود. شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته است.

دقت داشته باشیم که ابن حزم پس از نقل سخنان و تأکید ام‌المؤمنین عائشه بر این که پیامبر اکرم ۶ هرگز این دو رکعت را ترك نکرده‌اند، می‌گوید: این حدیث از ام-سلمه و میمونه مادران مؤمنین و از تمیم داری، عمر بن خطاب، زید بن خالد و غیر این‌ها نیز روایت شده است و این نقل متواتر و موجب علم و یقین است.

۱۱. عن أم موسى قالت: سألت عائشة عن الركعتين بعد العصر فقالت: ما أتاني رسول الله ۶ في يوم الا صلى بعد العصر ركعتين؛^۲ ام‌موسی از عائشه در مورد دو رکعت نماز پس از عصر سؤال کرد، عائشه گفت: پیامبر ۶ هیچ وقت پس از عصر به نزد من نیامد، مگر این که بعد از عصر دو رکعت نماز خواند.

در تمام این احادیث که صحیح است، ام‌المؤمنین عائشه در موارد متعدد تأکید می‌کند که رسول خدا ۶ همیشه در منزل او این دو رکعت را می‌خوانده‌اند و این احادیث سخن معاویه و امثال او را تکذیب می‌کند. البته احادیث دیگر از دیگر صحابه نیز این واقعیت را تأیید می‌کند.

۱۲. عن أبي موسى انه رأى النبي ۶ يصلي ركعتين بعد العصر؛^۳ ابو‌موسی نیز دیده است که آن حضرت ۶ این دو رکعت را می‌خواندند. هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته و شعیب ارثووط می‌گوید: این حدیث با غیرش صحیح است.

و این نیز مسلم است که عمر بن خطاب صحابه را به جهت انجام این نماز کتک می‌زد. وقتی به تمیم داری رسید، او گفت: من این نماز را همراه رسول خدا ۶ می‌خواندم و از آن دست برنمی‌دارم! عمر گفت: اگر همه مثل تو بودند، من منع

۱. صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۴۴۰، ح ۱۵۷۳.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۹، ح ۲۴۸۲۷؛ وشعیب سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۳. مسند احمد، ج ۴، ۴۱۶، ح ۱۹۷۴۷؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

نمی‌کردم.^۱ هیشمی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۳. همچنین طاووس می‌گوید: إن أبا أيوب الأنصاري كان يصلي قبل خلافة عمر ركعتين بعد العصر فلما استخلف عمر تركها فلما توفي ركعهما فقبل له: ما هذا؟ فقال: إن عمر كان يضرب عليهما؛^۲ همانا ابویوب انصاری قبل از خلافت عمر، پس از عصر دو رکعت نماز می‌خواند. وقتی عمر خلیفه شد، آن را ترك نمود و هنگامی که عمر وفات کرد، باز شروع به خواندن آن کرد. سبب این عمل او را از وی سؤال کردند. او گفت: همانا عمر به خاطر آن دو رکعت می‌زد (ولذا ترك کردم).

رجال سند این خبر همگی ثقة و از رجال صحاح سته هستند. بنابر این حدیث، ابویوب انصاری این دو رکعت را در زمان خلیفه دوم از روی تقیه و از ترس خشونت وی انجام نمی‌داده است و سپس باز به سنت رسول خدا ۶ ادامه داده است.

ابن حزم پس از نقل این خبر می‌گوید: فی هذا الحديث بيان الواضح ان ابابكر وعثمان كانا يجيزان الركوع بعد العصر؛ در این حدیث بیان روشن است که ابوبکر و عثمان نماز پس از عصر را جائز می‌دانسته‌اند.^۳

عن زيد بن خالد الجهني أنه رآه عمر بن الخطاب وهو خليفة ركه بعد العصر ركعتين فمشى إليه فضربه بالدرة وهو يصلي كما هو فلما انصرف قال زيد: يا أمير المؤمنين فوالله لا أدعهما أبدا بعد إذ رأيت رسول الله ۶ يصليهما. قال: فجلس عمر إليه وقال: يا زيد بن خالد، لو لا أنني أخشى أن يتخذها الناس سلما إلى الصلاة حتى الليل لم أضرب فيهما؛^۴ عمر بن خطاب زید بن خالد را

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۲، ح ۱۶۹۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۴۳۳، ح ۳۹۷۷؛ كنز العمال، ج ۸، ص ۴۹، ح ۲۱۸۱۲ و ۲۲۴۷۳.

۳. المحلى ابن حزم، ج ۳، ص ۳.

۴. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۵، ح ۱۷۰۷۷؛ مجمع الزوائد، ج ۲، ص ۲۲۲.

نیز به خاطر این دو رکعت کتک زد و زید به او گفت: به خدا سوگند پس از آن که دیدم پیامبر 6 آن دو رکعت را می‌خواند، آن را هرگز ترك نخواهم کرد و عمر به نزد او نشست و گفت: اگر ترس این نبود که مردم آن را تا شب ادامه بدهند، من به خاطر آن کسی را نمی‌زدم. هیشمی سند این خبر را حسن دانسته است.

این اخبار دلالت می‌کند که خلیفه دوم با سلیقه خود از این عمل منع می‌کرده است و معاویه و امثال او به رسول خدا 6 آن را نسبت داده‌اند. همچنین در این موضوع از شخص معاویه حدیث دیگر نیز وارد شده و تأیید می‌کند که او این حدیث را از خود بافته است.

چنان که ملاحظه کردید بخاری در صحیحش با پنج سند مختلف بر خلاف حدیث معاویه و... حدیث روایت کرده است و البته در تأیید حدیث معاویه برخی احادیث دیگر نیز روایت شده است که نیاز به بررسی آن‌ها نیست.

امام بخاری پس از این تناقض آشکار باز دچار تناقض آشکارتر از این شده و در این موضوع باز چنین حدیثی روایت کرده است:

عن بكير أن كريبا مولى ابن عباس حدثه أن ابن عباس وعبد الرحمن بن أذهر والمسور بن مخرمة أرسلوا إلى عائشة فقالوا: اقرأ عليها السلام منا جميعا وسلها عن الركعتين بعد العصر فإننا أخبرنا أنك تصلينهما وقد بلغنا أن النبي 6 نهى عنهما قال ابن عباس: وكنت أضرب مع عمر الناس عنهما قال كريب: فدخلت عليها وبلغتها ما أرسلوني فقالت: سل أم سلمة فأخبرتهم فردوني إلى أم سلمة بمثل ما أرسلوني إلى عائشة فقالت أم سلمة: سمعت النبي 6 ينهى عنهما وإنه صلى العصر ثم دخل علي وعندي نسوة من بني حرام من الأنصار فصلاهما فأرسلت إليه الخادم فقلت: قومي إلى جنبه فقول لي تقول أم سلمة يا رسول الله ألم أسمعك تنهى عن هاتين الركعتين؟ فأراك تصلينهما فإن أشار بيده فاستأخري ففعلت الجارية فأشار بيده فاستأخرت عنه فلما انصرف قال: يا

بنت اُبی اُمیة سألت عن الركعتین بعد العصر إنه أتانی أناس من عبد القیس بالإسلام من قومهم فشغلونی عن الركعتین اللتین بعد الظهر فهما هاتان؛^۱ ابن عباس و... کریب غلام ابن عباس را به نزد ام المؤمنین عائشه فرستادند تا از او در مورد دو رکعت نماز بعد از عصر سؤال کند؛ زیرا به ما خبر رسید که تو آن دو رکعت را می خوانی و حال آن که به ما خبر رسید که پیامبر ۶ از آن نهی فرموده است. چون از عائشه سؤال شد، او سائل را به ام سلمه حواله کرد و ام سلمه گفت: از پیامبر ۶ شنیدم که از آن دو رکعت نهی می فرمود و روزی پس از عصر به من وارد شد و در نزد من زنانی از انصار بودند و آن حضرت آن دو رکعت را خواند، پس غلام را به نزد آن حضرت فرستادم تا سؤال کند که شما که از این دو رکعت نهی می فرمودی؟ حضرت پس از نماز مرا صدا زد و فرمود: از دو رکعت پس از عصر سؤال کردی، همانا مردانی از قبیله عبدالقیس به نزد من برای تشرف به اسلام آمدند و من با آنها مشغول شدم و دو رکعت نماز پس از ظهر از من فوت شد و این همان دو رکعت است.

اولاً: توجه می کنید که این تناقض چه قدر واضح است، ثانیاً: چنان که باطل بودن این حدیث با در نظر گرفتن احادیث قبلی از ام المؤمنین عائشه خیلی روشن است، ولی با این حال ابن حزم نیز به باطل و بی اساس بودن آن حکم کرده است. ثالثاً: چگونه ممکن است ام سلمه غلامش را فرستاده باشد و شخصاً نرفته است، که این نیز به بُعد خبر می افزاید، رابعاً: با وجود این همه تأکیدات و قسم یاد کردن، چگونه ممکن است ام المؤمنین عائشه حکم آن را نداند و به ام سلمه حواله کند، خامساً: با وجود تأکدات ام المؤمنین عائشه خیلی روشن است که قطعاً این خبر بی اساس و موضوع است، سادساً: ابن حزم می گوید:

۱. صحیح بخاری، کتاب السهو، باب: اذا کلم وهویصلی فإشار بیده واستمع، ج ۱، ص ۴۱۴، ح ۱۲۳۳ و ج ۴، ص ۱۵۸۹، ح ۴۳۷۰.

ام سلمه خود نیز پس از عصر، نافله می خواند.^۲ با این وجود توجه کنید که، اولاً: احادیث را چگونه ماهرانه جعل می کنند، و ثانیاً: چه کسی ممکن است این را وضع کرده باشد؟ ثالثاً: این گونه داستان ماهر در جعل احادیث، چه قدر احادیث فراوان وضع کرده باشند که خواننده به خاطر صحت سند، با سکوت، آن را دین و اعتقاد اسلامی خود قرار داده باشد!

مطلب آخر این که چگونه بخاری این همه اخبار را که این گونه تناقض آشکار دارند، بین خود و پروردگار متعال حجت قرار داده است!

از آنچه ذکر شد، روشن گردید که پیامبر اکرم ۶ هرگز از نماز خواندن پس از نماز صبح و عصر نهی نفرموده اند، بلکه دیگران سخن آن حضرت را به مانند موارد فراوان دیگر، نادرست فهمیده و غلط به جوامع اسلامی منتقل کرده اند. همچنین با این بیان روشن شد که بخاری در این موضوع اخبار بی اساس را در صحیحش روایت کرده و مضافاً بر این، دچار تناقضات واضح و عجیب شده است.

۲. عمرو بن عاص

امام بخاری شش حدیث از او روایت کرده است. جایگاه عمرو بن عاص در اخبار گذشته در مورد معاویه تا حدودی روشن گردید. هم اکنون به برخی از اخبار دیگر او اشاره می شود.

عمرو عاص ملعون از لسان پیامبر اکرم ۶

أبی مجلز قال: قال عمرو بن العاص والمغيرة بن شعبة لمعاوية: إن الحسن بن علي عبي و ان له كلاماً ورأيا وإنه قد علمنا كلامه فيتكلم كلاماً فلا يجد كلاماً فقال: لا تفعلوا فأبوا عليه فصعد عمرو المنبر فذكر علياً ووقع فيه ثم صعد

۲. المحلي ابن حزم، ج ۳، ص ۲.

المغیره بن شعبه فحمد الله وأثنى عليه ثم وقع فى على ثم قيل للحسن بن على: اصعد، فقال: لا أصعد ولا أتكلم حتى تعطونى إن قلت حقا أن تصدقونى و ان قلت باطلا أن تكذبونى فأعطوه فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه فقال: بالله يا عمرو وأنت يا مغیره تعلمان أن رسول الله 6 قال: «لعن الله السائق والراكب» أحدهما فلان قالوا: اللهم بلى قال: أنشدك الله يا معاوية و يا مغیره أتعلمان أن رسول الله 6 لعن عمرا بكل قافية قالها لعنة؟ قالوا: اللهم بلى قال: أنشدك الله يا عمرو وأنت يا معاوية بن أبى سفيان أتعلمان أن رسول الله 6 لعن قوم هذا؟ قالوا: بلى قال الحسن: فإنى أحمد الله الذى وقعتم فىمن تبرأ من هذا؛^۳ عمرو و مغیره به معاویه گفتند: همانا حسن بن على عاجز شده و سخنى دارد. بگزار سخن بگويد؛ زیرا نمى تواند براى گفتن سخن پيدا کند. معاویه گفت: اين کار را نکنيد، ولى آنها قبول نکردند. عمرو به منبر رفت و از اميرالمؤمنين A ياد کرد و آن حضرت را دشنام داد. سپس مغیره به منبر رفت و او نیز آن حضرت را سب و دشنام نمود. سپس به امام حسن A گفته شد: به منبر برو، ولى امام حسن A فرمود: بالای منبر نمى روم و سخن نمى گويم، مگر اين که قول بدهيد اگر سخن حق گفتم مرا تصديق کنيد و اگر باطل گفتم تکذيب کنيد. آنها قول دادند. پس امام حسن A بالای منبر رفتند و خدا را حمد و ثنا گفتند. سپس فرمودند: تو را به خدا ای عمرو و تو ای مغیره، آیا مى دانيد همانا رسول خدا 6 سواره و راننده را لعنت کردند که يکى از آنها فلانى (معاویه) بود؟ (به اين حديث در گذشته اشاره شد.) گفتند: آری. امام حسن A فرمودند: تو را به خدا سوگند ای معاویه و تو ای مغیره، آیا مى دانيد که رسول خدا 6 عمرو بن عاص را به مقدار هر قافيه شعری که گفت لعنت فرمودند؟ گفتند: آری شنيديم. امام عليه السلام فرمودند: تو را به خدا سوگند مى دهم ای

۳. معجم الكبير، ج ۳، ص ۷۱، ح ۲۶۹۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۷؛ تطهير اللسان، ص ۵۵.

عمرو و تو ای معاویه، آیا می‌دانید که همانا رسول خدا 6 قوم مغیره را لعنت فرمودند؟ گفتند: آری می‌دانیم. امام حسن A فرمودند: من خدا را حمد می‌گویم، شما کسی را دشنام دادید و از کسی عیب گرفتید که او از آن پاک و مبراست. سند این خبر کاملاً صحیح است و هیشمی در مورد شیخ طبرانی زکریا بن یحیی ساجی گفته است: ذهبی او را یکی از اثبات خوانده و گفته است که کسی را نمی‌دانم که او را جرح کرده باشد و بقیه رجال این سند رجال صحیح هستند. ابن حجر نیز سند آن را صحیح دانسته است.

عمرو عاص اهل دروغ و نفاق و دشمن خداست

امیرالمؤمنین A فرمودند: زعم ابن النابغة انی تلعبه أعمس وأمارس والله إنه ليمعنى من اللعب خوف الموت وإنه ليقول فيكذب ويحلف فيحنت وإنه لمن الظالمين لانفسهم؛^۴ پسر نابغه (عمرو عاص) گمان می‌کند من اهل شوخی و هزل و بازی هستم، به خدا سوگند مرا خوف از مرگ از بازی باز داشته است. عمرو عاص سخن می‌گوید و دروغ می‌گوید و سوگند به باطل یاد می‌کند و او حتماً از جمله کسانیست که بر جان خود ظلم کرده‌اند.

بلاذری این خبر را با دو سند روایت کرده و روایانش ثقه هستند.

عن عكرمة بن خالد قال: قدم معاوية المدينة يريد الحج فلقية الحسين فقال له: يا معاوية قد بلغني ذكرك وذكر ابن النابغة بنى هاشم بالعيوب فارجع الى نفسك فسلط الحق عليها فانك تجد اعظم عيوبها اصغر عيب فيك لقد تناولتنا بالعداوة واطعت فينا عمرا فوالله ما قدم ايمانه ولا حدث نفاقه والله ما ينظر لك ولا يبقى عليك فانظر لنفسك او دع؛^۵ عكرمة بن خالد می‌گوید: معاویه به مدینه برای حج آمد و امام حسین A او را دید و

۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۷ و ۳۷۸.

۵. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۰۵.

گفت: ای معاویه، به من خبر ذکر تو و ابن نابغه رسید که به بنی هاشم عیب می گیرید. تو به خودت رجوع کن و حق را بر خودت حاکم نما، آن وقت خواهی دید که بزرگترین عیب بنی هاشم برابر با کوچکترین عیب توست. همانا دشمنی با ما را پیش گرفتی و در مورد ما از عمرو عاص اطاعت کردی. پس به خدا سوگند او ایمانش قدیم نبود و نفاقش نیز جدید نیست به خدا سوگند نه به تو نگاه می کند و نه برای تو باقی می ماند. پس به خودت نگاه کن و او را کنار بگذار. سند این خبر صحیح است.

عن حبيب بن عبد الله قال: والله إني لعند علي جالس إذ جاءه عبد الله بن معين وكعب بن عبد الله من قبل محمد بن أبي بكر يستصرخانه قبل الوقعة فقام علي فنادی فی الناس: الصلاة جامعة فاجتمع الناس فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وذكر رسول الله 6 فصلی علیه ثم قال: أما بعد فهذا صريخ محمد بن أبي بكر وإخوانكم من أهل مصر قد سار إليهم ابن النابغة عدو الله وعدو من والاه وولى من عادى الله فلا يكونن أهل الضلال إلى باطلهم والركون إلى سبيل الطاغوت أشد اجتماعا على باطلهم وضلاتهم منكم على حقم...؛^۶ اميرالمؤمنين A به اهل كوفه فرمودند:... همانا عمرو عاص دشمن خدا و دشمن دوستان خدا و دوست دشمنان خدا، به سوى برادرانتان از اهل مصر حمله کرده است... .

وعده کمک به شرط رسیدن به حکومت

عن الحسن قال: لما كان من أمر علي ومعاوية ما كان دعا معاوية عمرو بن العاص إلى قتال علي فقال: لا والله لا أظاهرك على قتاله حتى تطعمني مصر فأبى عليه فخرج مغضبا ثم إن معاوية ندم وقال: رجل طلب إلى في شئ على

۶. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد، ج ۶، ص ۸۹.

هذا الحال فردده؟ فأجابه إلى ما سأل؛^۷ چون اختلاف بین علی و معاویه پیش آمد معاویه عمرو بن عاص را به جنگ با امیرالمؤمنین A فرا خواند، عمرو گفت: تو را یاری نمی‌کنم مگر این که حکومت مصر را به من بدهی. معاویه قبول نکرد و عمرو غضبناک از نزدش خارج شد. سپس معاویه پشیمان شد و خواسته‌اش را قبول کرد. رجال این خبر از رجال صحیحین و ثقه هستند جز احمد دورقی که از رجال صحیح مسلم و سنن است.

عبد الوهاب الزبیری عن أشياخه قالوا: لما وقعت الفتنة لم يكن أحد من قریش أعفا فيها من عمرو بن العاص أتى مكة فأقام بها فلم يزل كافا حتى كانت وقعة الجمل فقال لابنيه: إني قد ألقيت نفسي بين جزاري مكة و ما مثلي رضى بهذه المنزلة فإلى من تريان أن أصير؟ فقال له عبد الله: صر إلى علي فقال: إن عليا يقول لي إذا أتيت: أنت رجل من المسلمين لك مالهم وعليك ما عليهم ومعاوية يخلطني بنفسه ويشركني في أمره! قالوا: فأت معاوية فأتاه فما خير له؛^۸ عمرو به فرزندانش عبدالله و محمد گفت: به من بگوئید که به سوی کدام يك از علی و معاویه بروم؟ عبدالله گفت: به نزد علی برو. عمرو گفت: اگر به نزد علی بروم به من می‌گوید: تو مردی از مسلمین هستی؛ هر چه به دیگران رسید به تو نیز خواهد رسید، ولی معاویه مرا در امر حکومتش شريك می‌کند؟ گفتند: پس به سوی معاویه برو. او نیز به معاویه پیوست و خیری برایش باقی نماند. سند این خبر نیز صحیح است.

ابن عون عن الحسن قال: كان الحكمان: أبا موسى وعمر؛ وكان أحدهما يبتغي الدنيا والآخر يبتغي الآخرة؛^۹ حسن بصری می‌گوید: حکمین ابوموسی و عمرو

۷. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۷۱.

۸. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۱، رقم ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۶۶ و ۱۶۸، با چندین سند والفاظ مختلف.

۹. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۴، ص ۱۱۳؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۴۰۱، رقم ۸۲.

یکی طالب دنیا بود و دیگری طالب آخرت. محقق «سیر ذهبی» رجال این خبر را ثقات دانسته است.

ذهبی در شرح حال عمرو بن عاص می گوید:

و من أشرف ملوك العرب و من أعيان المهاجرين والله يغفر له ويعفو عنه ولو لا حبه للدين و دخوله في أمور لصلح للخلافة فإن له سابقة ليست لمعاوية؛^{۱۰} اگر او عاشق دنیا نبود و به کارها (جنگ و دشمنی با امیرالمؤمنین A) داخل نمی شد، صلاحیت خلافت را داشت....

اعتراف عمرو بر این که به خاطر دنیا با امیرالمؤمنین عليه السلام می جنگند

فأتى عمرو معاوية فوجده يقص ويذكر أهل الشام في دم الشهيد. فقال له: يا معاوية قد أحرقت كبدي بقصصك أترى إن خالفنا علياً لفضل منا عليه لا والله! إن هي إلا الدنيا تتكالب عليها أما والله لتقطعن لي من دنياك أو لا نابذتك فأعطاه مصر. وقد كان أهلها بعثوا بطاعتهم إلى علي؛^{۱۱} عمرو به شام آمد و دید که معاویه به مردم شام در باره خون عثمان سخن می گوید، پس به او گفت: ای معاویه همانا با قصه هایت جگرم را سوزاندی. گمان می کنی ما با علی به دلیل فضلیمان بر او مخالفت می کنیم، نه والله! و ما تنها به جهت رسیدن به دنیا با او می جنگیم. اما به خدا سوگند، یا از دنیا خود سهمی در اختیار من قرار می دهی و یا حتماً با کینه و دشمنی از تو جدا خواهیم شد! پس معاویه حکومت مصر را به او داد.

عمرو و معاویه از جمله قاتلین عثمان اند

عن جویریة بن أسماء أن عمرو بن العاص قال لابن عباس: يا بني هاشم لقد

۱۰. سیر أعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۵۹، رقم ۱۵.

۱۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۶۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۲، رقم ۱۵.

تقلدتم يقتل عثمان فرم الاماء العوارك أطعتم فساق العراق فی عیبه
 وأجزرتموه مراق أهل مصر وآوینم قتلته. فقال ابن عباس: إنما تكلم لمعاوية
 إنما تكلم عن رأيك و ان أحق الناس أن لا يتكلم فی أمر عثمان لانتما أما أنت
 یا معاوية فزینت له ما كان یصنع حتی إذا حصر طلب نصرک فأبطأت عنه
 وأحببت قتله وتربصت به و اما أنت یا عمرو فأضرمت علیه المدينة وهربت
 إلى فلسطين تسأل عن أنبائه فلما أتاك قتله أضافتك عداوة علی أن لحقت
 بمعاوية فبعت دینک بمصر. فقال معاوية: حسبك عرضنی لك عمرو وعرض
 نفسه؛^{۱۲} یعنی عمرو بن عاص خطاب به ابن عباس بنی هاشم را به قتل عثمان وپناه
 دادن قاتلین عثمان مذمت کرد. ابن عباس در جواب گفت: عمرو به نفع معاویه
 وسخن دل تو را (خطاب به معاویه) گفت. کسی که نباید در امر عثمان سخن بگوید
 شما دو نفر هستید، اما تو ای معاویه به عثمان کارهایش را زینت دادی تا این که مردم
 او را محاصره کردند و عثمان از تو کمک خواست و تو از کمک سستی کردی
 و دوست داشتی تا کشته شود ومنتظر کشته شدنش ماندی. اما تو ای عمرو، مدینه را
 برای عثمان آتش قرار دادی و به فلسطین فرار کردی و از وضع مدینه سؤال
 می کردی. وقتی خبر قتل عثمان به تو رسید دشمنی علی را در خود اضافه کردی
 و دینت را به حکومت مصر فروختی. معاویه گفت: بس است، عمرو، من و خودش را
 برای تو معرفی نمود.

ذهبی و ابن عساکر و دو محقق «سیر اعلام النبلاء» در مورد سند این خبر سکوت
 کرده اند و این دلالت بر صحت سند می کند به خصوص محققان «سیر ذهبی» که غالباً در
 حاشیه به ضعف سند اشاره کرده اند. همچنین سند ذهبی غیر از سند ابن عساکر است و
 رجالی که ذکر کرده ثقه هستند. البته در باره این که عمرو بن عاص در رأس قاتلین

۱۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۱۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۷۷.

عثمان و از شدیدترین مخالفین وی بوده اخبار فراوان است که ما داستان قتل عثمان را ان شاء الله در کتاب «مرجعیت اهل بیت^۸ و جایگاه خلفا» مفصل معرفی خواهیم نمود.

حدثنی غسان بن عبد الحمید قال: کان عمرو بن العاص من أشد الناس طعنا علی عثمان وقال: والله لقد أبغضت عثمان وحرضت علیه حتی الراعی فی غنمه والسقاية تحت قربتها؛^{۱۳} غسان می گوید: عمرو بن عاص شدیدترین مردم در طعن بر عثمان بود و گفت: چنان بر عثمان غضب کردم و مردم را علیه او شورانیدم حتی چوپانی را که میان گوسفندان بود و آب کشی را که دلو آب بر دوش داشت را نیز علیه او به حرکت درآوردم.

بلاذری نیز در «انساب الاشراف»، ج ۳، ص ۷۰ با سند دیگر خبری را نقل کرده است که عمرو بن عاص در قتل عثمان شریک بوده است.

با این همه این دو ناصبی برای فریب مردم، طلب خون عثمان را بهانه قرار دادند تا از این راه به حکومت و دنیا برسند و قلب امیرالمؤمنین علیه السلام را به درد بیاورند.

اما چنان که اشاره شد بخاری از عمرو شش حدیث با مکرات روایت کرده که با دو حدیث آن در زیر آشنا خواهیم شد:

محبوبترین مردم از نگاه بخاری و عمرو بن عاص

خواننده عزیز توجه داشته باشند که با استناد به این حدیثی که بنابر اعتقاد خود اهل سنت و وهابیت موضوع است، ولی چون بخاری و امثالش اصل آن را پنهان نموده و آن را محرف روایت کرده اند، برخی علمای اهل سنت، کل علما و محدثین وهابی احادیث متواتر برتری و محبوبترین مردم بودن امیرالمؤمنین و حضرت زهرا را رد و انکار می کنند چون که به تعبیر آن ها با این حدیث صحیح مخالف است!

۱. عن أبي عثمان قال حدثني عمرو بن العاص: أن النبي 6 بعثه علي جيش ذات السلاسل فأتيته فقلت: أي الناس أحب إليك؟ قال: عائشة. فقلت: من

۱۳. تاریخ المدینه ابن شیه، ج ۳، ص ۱۰۸۹.

الرجال؟ فقال: أبوها. قلت: ثم من؟ قال: عمر بن الخطاب. فعد رجالاً؛^{۱۴} رسول خدا 6 عمرو را با جیش ذات سلاسل به جهاد فرستاد. او می‌گوید: به حضور حضرت رفتم و گفتم: کدام يك از مردم به تو محبوب‌ترند؟ فرمودند: عائشه. گفتم از مردان؟ فرمود: پدرش. گفتم سپس که؟ فرمود: عمر بن خطاب، سپس مردانی را نام برد.

گرچه این حدیث از يك ناصبی است و با روایات فراوان و متواتر مخالف است که ذکر خواهد شد، ولی در متن خود حدیث آثار وضع از سخن عمرو خیلی روشن است که بخاری و برخی دیگران آن را حذف کرده و به ذکر (پس از عمر مردانی را نام برد) اکتفا کرده و نشانه وضع را حذف و پنهان کرده‌اند.

و اما متن اصلی حدیث:

عمرو می‌گوید: قیل: یا رسول الله، ای الناس احب اليك؟ قال 6: عائشة قیل من الرجال قال: أبوبکر قیل: ثم من؟ قال: عمر قیل: ثم من؟ قال: أبو عبیدة بن الجراح؛^{۱۵} به پیامبر 6 گفته شد: ای رسول خدا، محبوب‌ترین مردم برای شما کیست؟ فرمودند: عائشه، گفته شد: از مردان چه کسی؟ فرمودند: ابوبکر و سپس عمر، سپس ابوعبیده بن جراح.

شعیب ارنؤوط در حاشیه صحیح ابن حبان سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته است.

۱۴. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قوله النبي 6: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۲، ج ۴، ص ۱۵۸۴، ح ۴۳۵۸؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحاب، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۴.

۱۵. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۵۹، ح ۶۹۹۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۷۳.

و در روایت دیگر که با لفظ و سند فوق نقل شده است، عمرو می گوید: من گفتم، ای رسول خدا...^{۱۶} همچنین در برخی روایت تنها ام المؤمنین عائشه و ابوبکر ذکر شده است.^{۱۷} و در نقل ابویعلی که سندش صحیح است: قیل: یا رسول الله أي الناس أحب إليك؟ قال: عائشة قال: من الرجال؟ قال: أبو بكر قال: ثم من؟ قال: ثم أبو عبيدة بن الجراح؛ یعنی عائشه سپس ابوبکر و سپس ابو عبیده محبوبترین مردمند. اینجا نیز عمرو می گوید: گفته شد...^{۱۸} و در خبر دیگر که ابووائل و قیس بن ابی حازم از عمرو روایت کرده اند چون عمرو سؤال کرد حضرت 6 فرمودند: چرا می خواهی این را بدانی؟ گفت: می خواهم آن کسی را که شما دوست داری دوست داشته باشم. فرمودند: عائشه است.^{۱۹} در خبر دیگر پس از ابوبکر فرمودند: حفصه و سپس عمر. سپس عمرو گفت: جایگاه علی کجاست؟ حضرت به اصحاب توجه کرده فرمودند: این (عمرو) مرا از نفسم سؤال می کند.^{۲۰} تمام این اضطراب و تناقض از روایتی است که راوی آن تنها عمرو بن عاص است.

این خبر گرچه از عمرو ثابت است، ولی سند بخاری و مسلم که آن را ناقص روایت کرده اند، ضعیف است؛ زیرا آن را از خالد بن مهران الحذاء و او از ابو عثمان نهدی از عمرو روایت کرده اند و سند آن به وجود خالد الحذاء از دو جهت ضعیف و منقطع است: ۱. احمد بن حنبل در کتاب علل گفته است: خالد الحذاء از ابو عثمان نهدی

۱۶. السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۶۳، ح ۱۲۳۳؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۷۰، ح ۱۲۳۳.

۱۷. السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۶۴، ح ۱۲۳۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۶، ح ۸۱۰۶ و ۸۱۱۷؛ صحیح ابن حبان و... .

۱۸. مسند ابویعلی، ج ۱۳، ص ۳۲۹، ح ۷۳۴۵؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۷۴۰، ح ۱۲۸۱؛ السنه ابن ابی عاصم، ح ۱۰۴۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۰، رقم ۱؛ سلیم حسین اسد نیز سند این حدیث را در حاشیه مسند ابویعلی صحیح دانسته است.

۱۹. معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۳، ص ۴۳؛ الآحاد و المثنائی، ج ۵، ص ۴۰۰، ح ۳۰۳۱ و ۳۰۳۲.

۲۰. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۳، ح ۳۶۴۴۷، به نقل از ابن نجار.

حدیث سماع نداشته است.^{۲۱} و این حدیث را خالد در تمام نقل‌ها با «عن» از ابو عثمان نهی روایت کرده است.

۲. خالد الحذاء را ابوحاتم «لا یحتج به» گفته و ابن علیّه او را تضعیف کرده است و حماد بن زید می‌گوید: حفظ او را (در «میزان الاعتدال» حدیثش را) انکار کردیم.^{۲۲} و عقیلی او را در کتاب ضعفائش وارد کرده است.^{۲۳} و ابن حجر او را در «طبقات المدلسین» ص ۲۰ رقم ۱۰ وارد کرده است. پس این سند منقطع و بنابر شرط حتی خود بخاری نیز نیست؛ زیرا خالد مدلس است و حدیث منقطع و ضعیف.

همچنین اگر عمرو چنین سخنی را شنیده بود، چگونه ممکن است که حتی در حالی که جنب شده بود، با وجود مخالفت دیگران، خود امامت نماز جماعت را بر عهده گرفت و حتی در حالت جنب بودن حاضر نشد امامت نماز را به ابوبکر و یا عمر بدهد!^{۲۴} و اگر در واقع حضرت ۶ چنین سخنی را گفته بودند، عمرو نمی‌توانست در حالت عادی نیز با وجود آن‌ها در نماز امام شود، چه رسد در حالت آلوده بودن به نجاست.

ظاهراً این حدیث در زمان عمر بن خطاب و قبل از وفات ابو عبیده جراح زمانی که خلیفه دوم هدفش این بوده که برای پس از خود ابو عبیده را خلیفه قرار دهد، وضع شده است. علاوه بر این همه، حدیث عمرو با احادیث فراوان دیگر نیز مخالف است:

محبوب‌ترین مردم امیر المؤمنین و زهراء مرضیه علیهما سلام هستند

۱. سه نفر روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب به فرزندش عبدالله گفت: زید بن حارثه محبوب‌تر از پدرت برای پیامبر ۶ بود و اسامه نیز محبوب‌تر از تو برای آن

۲۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۱۰۵، رقم ۲۲۴.

۲۲. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۵، رقم ۲۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۴۲، رقم ۲۴۶۶.

۲۳. الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۴، رقم ۴۰۲.

۲۴. مشکل الآثار طحاوی، ج ۵، ص ۴۳۸، ح ۲۰۴۸؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۴۳۴۰.

حضرت.^{۲۵} ابن حجر سند این حدیث را صحیح دانسته و شعیب ارنؤوط در حاشیه سیر ذهبی آن را بدون رد نقل کرده و ترمذی آن را حسن دانسته و ذهبی بدون انکار آن را نقل کرده است.

۲. حدیث طیر: رسول خدا ۶ فرمودند: خدایا، محبوب‌ترین بندهات را بیاور تا با من این پرنده را بخورد. پس علی آمد.^{۲۶} این حدیث چنان که در گذشته اشاره شد متواتر است. و همین مقدار در مورد این حدیث کافی است که ابن کثیر می‌گوید: استاد ما ذهبی این حدیث را در رساله‌ای جمع کرده و گفته است: این حدیث را بیش از نود نفر از تابعین از انس روایت کرده‌اند.^{۲۷}

۳. حدیث خیر: قال رسول الله ۶ يوم خيبر: لأعطينَ الرايةَ غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح عليه؛^{۲۸} پیامبر اکرم ۶ روز خیر فرمودند: فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، او از میدان جنگ برنمی‌گردد تا این که پیروزی را به دست آورد.

این حدیث نیز متواتر است گرچه بخاری و مسلم آن را ناقص روایت کرده‌اند و البته مسلم در جای دیگر این خبر را کامل روایت کرده است.

۲۵. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۴۰، ح ۳۹۰۱؛ مسند ابویعلی، سنن اج ۱، ص ۱۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۴؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۳۰۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۱۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۷، ص ۷۰ تا ۷۲ با اسانید؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۹۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۲۹ و ج ۲، ص ۴۹۹.
۲۶. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۶، ح ۳۷۲۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۸؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۸، ح ۱۳۰۶۶؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۳۵۷، رقم ۱۱۳۲، ج ۲، ص ۲، رقم ۱۴۸۸؛
۲۷. البداية والنهاية ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۳.

۲۸. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: من فضل من اسلم علی یدیه رجل، ج ۳، ص ۱۰۷۷، ح ۳۰۰۹ و ۲۹۴۲ و ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ و ۴۲۰۹ و ۴۲۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۲، ح ۲۴۰۶ و ۲۴۰۷ و دیگران.

۴. كان أحب النساءِ إلى رسول الله ﷺ فاطمة و من الرجال عليٌّ؛^{۲۹} بریده می گوید: علی و فاطمه محبوب ترین افراد نزد رسول خدا ﷺ بودند. ترمذی این حدیث را حسن، حاکم و ذهبی صحیح دانسته اند و شعبه ارتزوط تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده و آن را رد نکرده است.

۵. إسماعيل بن أبي بكر إلى رسول الله ﷺ فسمع صوت عائشة (عاليًا) وهي تقول: والله لقد عرفتُ أنَّ عليًّا وفاطمة أحبَّ إليك ممَّنِي و من أبي مرتين أو ثلاثاً (فاستأذن أبو بكر فدخل) فأهوى إليها أبو بكر فقال: يا بنت فلانة! لا أسمعك ترفعين صوتك على رسول الله ﷺ؛^{۳۰} ابوبکر اذن دخول به حضور رسول خدا ﷺ گرفت و شنید که عائشه با صدای بلند به آن حضرت می گوید: می دانم که علی و فاطمه نزد تو محبوب تر از من و پدرم هستند....

هیثمی دو سند این حدیث را از احمد و بزار صحیح دانسته و ابن حجر نیز در (فتح الباری، ج ۷، ص ۱۹) و البانی و شعبه در حاشیه «مسند احمد» چهار سند آن را صحیح دانسته اند و در برخی سند احمد و ابوداود حدیث ناقص روایت شده است و در اکثر کتاب ها تنها اسم ابوبکر و امیرالمؤمنین عليه السلام ذکر شده و متن حدیث از «مجمع الزوائد» اخذ شده است.

۶. عن جميع بن عمير قال: دخلتُ مع عَمِّي علي عائشة فسئلتُ: أي الناس كان أحبَّ إلى رسول الله ﷺ؟ قالتُ: فاطمة. قيل: من الرجال؟ قالتُ: زوجها إن كان ما علمتُ صو

۲۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۸۶۸؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۵، ح ۴۷۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۱ و دیگران.

۳۰. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹ و ۳۶۵، ح ۸۴۹۵ و ۹۱۵۵؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰ و ۲۷۲ و ۲۷۵، ح ۱۸۴۴۴ و ۱۸۴۱۸؛ مسند بزار، ج ۸، ۲۲۳، ح ۳۲۷۵؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۴۹۹۹؛ معجم الصحابه، ج ۳، ص ۱۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۲۰۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۱ و ج ۱۰، ص ۱۴۳؛ صحیح البانی، ج ۶، ص ۴۰۰، ح ۲۹۰۱.

اما قوَّاماً؛^{۳۱} جمیع می گوید: با عمه‌ام بر عائشه وارد شدم. از او سؤال شد: محبوب‌ترین فرد نزد رسول خدا 6 کیست؟ گفت: فاطمه و از مردان علی... . ترمذی و حاکم سند این حدیث را حسن و صحیح دانسته‌اند.

۷. عن جمیع ابن عمیر قال: دخلتُ مع أُمّی علی عائشة فسألت: أی الناس کان أحبَّ إلی رسول الله 6؟ قالت: فاطمة. قيل فمن الرجال؟ قالت: زوجها إن کان ما علمتُ صو اما قوَّاماً؛^{۳۲} جمیع می گوید: با مادرم بر عائشه وارد شدم. مادرم از او سؤال کرد: محبوب‌ترین فرد نزد رسول خدا 6 کیست؟ گفت: فاطمه و از مردان علی.

۸. عن جمیع بن عمیر قال: ثم دخلتُ مع أُمّی علی عائشة وانا غلام فذكرت لها علیا فقالت: ما رأیت رجلاً أحبَّ إلی رسول الله 6 منه ولا امرأة أحبَّ إلی رسول الله 6 من امرأته؛^{۳۳} جمیع می گوید: با مادرم بر عائشه وارد شدم و... ادامه، به همان معنای حدیث قبلی است. سند این حدیث صحیح است.

۹. هانی بن یزید صحابی از ام‌المؤمنین عائشه روایت کرده که می گوید: ما خلقَ الله خلقاً کان أحبَّ إلی رسول الله 6 من علی؛^{۳۴} خداوند کسی را محبوب‌تر از علی برای رسول خدا 6 خلق نکرده است.

سند این حدیث نیز صحیح و کل رجالش ثقه هستند جز محمد بن عیسی دامغانی که ابوحاتم او را صدوق و ابن حجر مقبول دانسته است. (البته ابوحاتم دامغانی و ابن زیاد را دو نفر معرفی کرده

۳۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۲، ح ۳۹۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۱، ح ۴۷۴۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۰، ح ۸۴۹۷؛ مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۲۷۰؛ ۲۷۹، ح ۴۸۵۷ و ۴۸۶۵؛ معجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۰۳، ح ۱۰۰۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۷، ح ۴۷۳۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۳ با چهار سند صحیح.

۳۳. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۹، ح ۸۴۹۶؛ خصائص نسائی، ح ۱۱۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۷.

۳۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۰؛ ریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۱۷.

است، ولی دیگران يك نفر) باید دقت داشته باشیم که در سند این حدیث بین محمد بن عیسی دامغانی و عبد الله بن مبارک دو راوی مجهول واقع شده‌اند و این دو اسم به احتمال زیاد به این سند اضافه شده؛ زیرا ابن مبارک شیخ محمد بن عیسی است و او از ابن مبارک بدون واسطه احادیث فراوان روایت کرده، پس با این حال چگونه ممکن است که دو واسطه بین آن دو به وجود آید. با این بیان ثابت می‌شود که آن دو اسم راوی مجهول بر این سند اضافه شده است.

۱۰. عن عروة قال: قلت لعائشة: من كان أحب الي رسول الله 6؟ قالت: علي بن أبي طالب. قلت: أي شيء كان سبب خروجك اليه؟ قالت: لم تزوج أبوك أمك؟ قلت: ذاك من قدر الله قالت: وذاك من قدر الله؛^۱ عروه می‌گوید: به عائشه گفتم: چه کسی محبوب‌تر به پیامبر 6 بود؟ گفت: علی بن ابی‌طالب. گفتم: پس چرا با او جنگیدی؟ گفت: چرا پدرت با مادرت ازدواج کرد؟ عروه گفت: تقدیر الهی بود. عائشه گفت: خروج من نیز از قدر الهی بود.

سند این حدیث کاملاً صحیح و رجال آن ثقة‌اند. ابن حجر این خبر را از کتاب ابوعلی بن شاذان^۲ عن ابوسهل بن زیاد قطان^۳ از محمد بن یوسف صابونی^۴ از محمد بن ابی‌خسیب انطاکی^۵ انطاکی^۵ از مالک از زهری از عروه نقل کرده و گفته است: دارقطنی نیز آن را در کتاب «غرائب مالک» با نفس سند نقل کرده است. این روات همگی ثقة‌اند و این خبر صحیح است، ولی با این وجود ابن حجر بدون دلیل آن را باطل خوانده است.

۱. ریاض النضره طبری، ج ۳، ص ۱۱۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ۳۳۴، ح ۳۱۶۷۰؛ لسان المیزان ابن حجر، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۴۱۵، رقم ۲۷۳.

۳. او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۵ ص ۲۴۹ و ۲۵۰، رقم ۲۷۱۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۵۲۱، رقم ۲۹۹. رقم ۲۹۹.

۴. او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۶۷، رقم ۱۸۳۷؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۵. او ثقة است. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۰۹، رقم ۸۰۱؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۵۴، رقم ۵۳۱.

۱۱. عن معاذیة الغفاریة قالت: کان لی أنس بالنبی أخرج فی الأسفار وأقوم علی المرض وأداوی الجرحی فدخلتُ إلی رسول الله ﷺ فی بیت عائشة وعلی خارجٍ من عنده فسمعتُهُ یقول: یا عائشة إن هذا أحبّ الرجال إلی وأکرمهم علی فأعرفی له حقّه وأکرمی مثواه؛^۱ معاذیه می گوید: من با پیامبر ﷺ انس داشتم در سفرها همراه بودم، و به مریضان و مجروحان رسیدگی می کردم. روزی به حضور پیامبر ﷺ که در منزل عائشه بودند داخل شدم در حالی که علی از حضور آن حضرت خارج می شد و شنیدم که پیامبر ﷺ می فرمودند: ای عائشه، همانا علی محبوب ترین و گرامی ترین مردان نزد من است. پس حق او را بشناس و رعایت جایگاه او را داشته باش.

در سند این حدیث حارثه بن ابی الرجال تضعیف شده است و در شواهد می توان معتبر دانست.

۱۲. عن معاویة بن ثعلبة قال: جاء رجل أباذر وهو فی مسجد الرسول ﷺ فقال: یا أباذر ألا تخبرنی بأحب الناس إلیک فانی أعرف أن أحبهم إلیک أحبهم إلی رسول الله ﷺ قال: أی ورب الکعبة إن أحبهم إلی أحبهم إلی رسول الله ﷺ وهو ذاک الشیخ وأشار بیده إلی علی وهو یصلی أمامه؛^۲ مردی به نزد ابوذر آمد و گفت: ای ابوذر به من خبر نمی دهی که محبوب ترین مردم نزد تو کیست؛ چون من می دانم که محبوب ترین آن ها نزد تو محبوب ترین مردم نزد رسول خدا ﷺ خواهد بود. ابوذر گفت: آری، به پروردگار کعبه سوگند، همین گونه است. همانا محبوب ترین مردم نزد من محبوب ترین آن ها نزد رسول خدا ﷺ است و آن این شیخ است و با دستش به علی که نماز می خواند اشاره کرد.

محقق «السنه خلال» بدون اشاره به ضعف سند این حدیث را ضعیف دانسته است و

۱. ذخائر العقبی، ص ۶۲؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۴۸؛ الاصابه، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. السنه خلال، ج ۲، ص ۳۴۴؛ ح ۴۵۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۶۵؛ با ۲ سند؛ ریاض النضره، ج ۳، ص ۱۱۶؛ ذخائر العقبی، ص ۶۲.

حال آن که بدون شك سند این حدیث صحیح و تمام رجال آن ثقة‌اند که عبارت‌اند از: عبد الله بن أحمد از داود بن عمرو الضبی از علی بن هاشم از أبوالجحاف از معاویة بن ثعلبة. ابن عدی نیز این حدیث را در «کامل، ج ۳، ص ۸۲» با سند دیگر نقل کرده است که آن نیز صحیح است و هر دو سند ابن عساکر نیز متفاوت از سند خلال و ابن عدی است. البته باید دقت داشته باشیم که ابن عدی این حدیث را در شرح حال أبوالجحاف وارد کرده و او داود بن ابی عوف است که سفیان، احمد، ابن معین، نسائی و ابن حبان او را ثقة دانسته‌اند و ابوحاتم صالح دانسته، حاکم، ذهبی، البانی و شعب ارئووط حدیث او را صحیح دانسته‌اند و ترمذی نیز بعد از روایت حدیثی از او به توثیق او از جانب سفیان ثوری اشاره کرده، و تنها ابن عدی و ازدی او را تضعیف کرده‌اند. حالا تضعیف این دو نفر در برابر توثیق آن همه افراد چه ارزشی خواهد داشت!

۱۳. عن أسامة: سئل النبي ﷺ: أي الناس أحب إليك؟ قال: فاطمة؛^۱ از رسول خدا ﷺ از محبوب‌ترین مردم نزد ایشان سؤال شد فرمودند: فاطمه.

شعب ارئووط رجال این حدیث را ثقات دانسته و ذهبی سند دیگری نیز برای این حدیث ذکر کرده است.

۱۴. عن عمر: أنه دخل على فاطمة بنت رسول الله ﷺ فقال: يا فاطمة والله ما رأيت احدا أحب إلي رسول الله ﷺ منك والله ما كان أحد من الناس بعد أبيك ﷺ أحب إلي منك؛^۲ عمر بن خطاب به حضور فاطمه رسید و گفت: ای فاطمه والله کسی را ندیدم که محبوب‌تر به رسول خدا ﷺ از تو باشد و به خدا سوگند کسی پس از پدرت محبوب‌تر به من از تو نیست.

حاکم سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی در مورد سند

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۳۳ با دوسند.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸، ح ۴۷۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۷۴، ح ۳۷۷۲۴؛ ضعیفه البانی، ج ۳، ص ۱۲۳، ح ۱۱۲۴.

نتوانسته اشکال وارد کند و گفته است: عجیب و غریب است. سند این حدیث صحیح و رجالش ثقه‌اند، ولی البانی متناقض چون با فضائل اهل بیت دشمن است و حسن سقاف شافعی او را ناصبی خوانده، با دروغ‌گویی و تناقضات آشکار سعی کرده تا این سند را ضعیف نشان دهد. حسن سقاف شافعی در کتاب «التناقضات الالبانی الواضحات، ج ۲، ص ۲۵۴» دروغ‌گویی و تناقض او را در باره این حدیث مفصل با استفاده از کتاب‌هایش روشن کرده است که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

این برخی احادیث در این موضوع است و علاوه بر این، احادیث صحیح دیگر نیز که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: فاطمه سرور زنان عالم است.^۱ فاطمه سرور زنان بهشت است.^۲ سرور و افضل زنان این امت و مؤمنین فاطمه است^۳ تمام این احادیث که با سندها متعدد و صحیح روایت شده و هر کدام از این احادیث را جناب عائشه نیز روایت کرده است، بر بی‌اساس بودن حدیث عمرو بن عاص و امثالش به روشنی دلالت می‌کند.

به معنای حدیث عمرو عاص ابن عساکر^۴ با دو سند از انس نیز حدیث روایت کرده که در سند اول خلیل بن زکریا کذاب^۵ و محمد بن ثابت بنانی است که به اتفاق ضعیف است.^۶ در سند دوم ابو عمرو یوسف بن یعقوب ضعیف است و ابوعلی حافظ او را

۱. مسند طیالسی، ص ۱۹۷؛ کتاب الوفاة نسائی، ص ۲۳؛ ح ۲۴۵۰، سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۲۵۲، ح ۷۰۷۸ و ۸۰۱۷؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۸ و ج ۸، ص ۲۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ح ۴۷۴۰ و دیگران.

۲. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب علامات النبوة، ج ۳، ص ۱۳۲۶، ح ۳۶۲۴؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۰، ح ۳۷۸۱؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۱، ح ۲۳۳۷۷؛ مسند بزار، ج ۳، ص ۱۰۱، ح ۸۸۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب الاستئذان، باب: من ناجی بین یدی الناس، ج ۴، ص ۲۴۷ و ۲۴۸، ح ۶۲۸۶؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب: من فضائل فاطمة بنت النبی ﷺ، ج ۴، ص ۱۹۰۵، ح ۲۴۵۰.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶ و ۱۳۷؛ تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۴۲۳، رقم ۶۳۰۹.

۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۶۷، رقم ۲۵۶۷.

۶. همان، ج ۹، ص ۷۲، رقم ۱۰۴.

دروغگو خوانده است.^۱ همچنین به این معنا از ابن عباس حدیث روایت کرده که در سند آن ابوهرمز نافع جمال ضعیف است و ابن معین او را دروغ گو خوانده.^۲ باز ابن عساکر از عائشه نیز به این معنا حدیث روایت کرده که در سند آن ابوعلی بن المذهب را ذهبی جرح کرده^۳ و همچنین راوی و سؤال کننده از ام المؤمنین عائشه عبدالله بن شقیق ناصبی است. او امیر المؤمنین A را دشمن داشته و آن حضرت را دشنام می داده است.^۴ خطیب و ابن عساکر از ابن عمر نیز چنین حدیثی روایت کرده اند که در سند آن علی بن دوست مجهول و حمید بن الربیع کذاب^۵ و یحیی بن یمان^۶ ضعیف هستند. در سنن ابن ماجه نیز به این معنی از انس حدیث روایت شده که^۷ دارقطنی در باره آن گفته است: این حدیث از حمید از انس غریب است و از منفردات معتمر است.^۸ حمید طویل چنان که گذشت مدلس نیز است و از انس با تدلیس حدیث روایت می کرده است.

البته باید به این واقعیت بزرگ توجه داشته باشیم که این گونه احادیث با واقعیت ها و با صفاتی که خلفا داشته اند و با زندگی و جایگاه علمی و عملی و... آنها نیز مخالف است.

اما حدیث دوم عمرو بن عاص در صحیح بخاری :

-
۱. همان، ج ۴، ص ۴۷۵، رقم ۹۸۹۱.
 ۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۲۴۳، رقم ۹۰۰۰.
 ۳. همان، ج ۱، ص ۵۱۱، رقم ۱۹۱۵.
 ۴. همان، ج ۲، رقم ۴۳۸۰.
 ۵. همان، ج ۱، ص ۶۱۱، رقم ۲۳۲۷.
 ۶. همان، ج ۴، ص ۴۱۶، رقم ۹۶۶۱.
 ۷. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۱؛ معجم الاوسط، ج ۱، ص ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.
 ۸. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۰، ص ۱۳۶.

افسانه‌ای دیگر در صحیح بخاری

۲. عن قیس بن أبی حازم أن عمرو بن العاص قال: سمعت النبی ۶ چهارا غیر سر یقول: إن آل أبی (فلان عند مسلم) لیسوا بأولیائی إنما ولی الله وصالح المؤمنین. زاد عنبسة بن عبد الواحد عن بیان عن قیس عن عمرو بن العاص قال: سمعت النبی ۶ (ولکن لهم رحم أبلها ببلالها). یعنی أصلها بصلتها؛^۱ عمرو بن عاص می‌گوید: از پیامبر ۶ شنیدم که آشکار، نه پنهان، با صدای بلند می‌فرمود: همانا آل ابی طالب اولیای من نیستند، ولی من تنها خدا و مؤمنان صالح هستند ... ولی آن‌ها با من وصلت خیشاوندی دارند که من آن را رعایت و صله رحم خواهم کرد.

ابن حجر در «فتح الباری» مفصل بیان کرده است که در اصل آل ابی طالب بوده و «طالب» را مبهم قرار داده‌اند. این واقعیت را ادامه خبر نیز تأیید می‌کند. ابن ابی‌الحدید این حدیث را از جعلیات عمرو بن عاص، با امر معاویه معرفی کرده است.^۲

و این در حالی است که از رسول خدا ۶ در مورد فرد فرد آل ابی‌طالب احادیث خاص در مدحشان رسیده است که حضرت محبت خود را نسبت آن‌ها اظهار داشته‌اند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱ و ۲. ابوطالب و فاطمه همسرش: پیامبر اکرم ۶ در مورد فاطمه، همسر ابوطالب فرمودند: هیچ کسی پس از ابوطالب به مانند او (فاطمه بنت اسد) به من نیکی نمی‌کرد.^۳ در

۱. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: تلب الرحم ببلالها، ج ۵، ص ۲۲۳۳، ح ۵۹۹۰؛ صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب موالاة المؤمنین ومقاطعة غیرهم والبراءة منهم، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۲۱۵ و ۳۶۶؛ فتح الباری؛ ج ۱۰، ص ۳۵۲.

۲. شرح نهج النبلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۱۸، رقم ۱۷؛ الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۹، و دیگران.

حدیث دیگر حضرت 6 فرمودند: او بهترین خلق خدا پس از ابوطالب برای من بود.^۱ متقی سند این حدیث را حسن دانسته است. پیامبر اکرم 6 فاطمه بنت اسد را مادر خطاب کرده‌اند و حضرت او را در پیراهن خود کفن نمودند.^۲

همچنین پیامبر اکرم 6 در مورد ابوطالب فرمودند:

قَالَ لَمَّا نَثَرَ ذَلِكَ السَّيْفُ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ 6 ذَلِكَ التُّرَابَ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ 6 بَيْتَهُ وَالتُّرَابُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَامَتْ إِلَيْهِ إِحْدَى بَنَاتِهِ فَجَعَلَتْ تَغْسِلُ عَنْهُ التُّرَابَ وَهِيَ تَبْكِي، وَرَسُولُ اللَّهِ 6 يَقُولُ لَهَا: لَا تَبْكِي يَا بَنِيَّةَ فَإِنَّ اللَّهَ مَانِعٌ أَبَاكَ. قَالَ وَيَقُولُ بَيْنَ ذَلِكَ مَا نَأَلْتُ مِنِّي قُرَيْشٌ شَيْئًا أَكْرَهُهُ حَتَّى مَاتَ أَبُو طَالِبٍ؛^۳ عروه می‌گوید: یکی از مشرکین پس از وفات ابوطالب بر سر پیامبر 6 خاک ریخت و حضرت در حالی که آن خاک بر سرش بود وارد منزل شد و یکی از دخترانش به سوی آن حضرت بلند شد و شروع به شستن آن خاک از سر مبارک آن حضرت کرد، در حالی که گریه می‌کرد. پیامبر 6 به دخترش می‌فرمود: ای دخترم، گریه مکن. همانا خداوند از پدرت محافظت خواهد کرد و در بین این سخنان کراراً می‌فرمود: «تا زمانی که ابوطالب زنده بود از قریش به من هیچ بدی و سختی نمی‌رسید.»^۳ عقیل: کان النبی 6 يقول لعقیل: انی أحبک حبیباً لقرابتک منی وحباً لما کنت أعلم من حب عمی أبی طالب إیاک؛^۴ پیامبر اکرم 6 همیشه به عقیل می‌فرمودند: من تو را با دو محبت دوست دارم، یکی به خاطر این که پسر عمم هستی و دیگری به خاطر این که می‌

۱. معجم الاوسط، ج ۷، ص ۸۷. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۳۶، ح ۳۷۶۰۸.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۲۶۹؛ سبل الهدی الرشاد، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۱۶؛

۴. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۴۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۶۷، ح ۶۴۶۴ و ۶۴۶۵؛ الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۵۰۹، رقم ۱۸۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۳؛ سبل الهدی الرشاد، ج ۱۱، ص ۱۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۳۶۱۶ الی ۳۳۶۱۹.

دانستم عمویم ابوطالب تو را دوست داشت.

این حدیث با چهار سند از حذیفه، عقیل، ابواسحاق و عبدالرحمان بن سابط روایت شده است، که دو سند متصل و دو مرسل دارد و هیشمی سند خود را مرسل و رجالش را ثقات خوانده و صالحی شامی نیز رجال سند عقیل را ثقات خوانده است، حاکم و ذهبی سکوت کرده‌اند.

امام حسین A فرموده‌اند: در جنگ حنین عباس، علی و عقیل از کسانی بودند که همراه پیامبر اکرم 6 ثابت ماندند و فرار نکردند.^۱

۴. ام‌هانی بنت ابی طالب: او کسی است که پیامبر اکرم 6 دو مرتبه، یک مرتبه زمان ابوطالب و باری پس از فرار شوهرش و اسلام او، از او خواستگاری نمودند، ولی او از خوف این که فرزندان کوچک دارد و شاید حضرت آزار بینند و نتواند حق آن حضرت را ادا کند، عذرخواهی نمود.^۲

پس از فتح مکه ام‌هانی به حضور پیامبر اکرم 6 آمد، در حالی که آن حضرت مشغول غسل بودند و حضرت فاطمه I آن حضرت را با لباسی می‌پوشاند، به آن حضرت سلام داد و حضرت (که او را نمی‌دیدند) فرمودند: این خانم کیست؟ گفت: من ام‌هانی، دختر ابی طالب هستم. حضرت 6 فرمودند: خوشا به ام‌هانی، خوش آمدی! او گفت: علی می‌گوید: با مردی خواهد جنگید که من پناهش داده‌ام. حضرت 6 فرمودند: همانا ما در امان گذاشتیم هر کسی را که ام‌هانی پناهش داده است.^۳

۵. جعفر بن ابی طالب: ذهبی می‌گوید: سید شهید، پرچم مجاهدین. پیامبر 6 با قدوم او از حبشه به مدینه خیلی خوش حال گشت و والله با شهادتش محزون گشت.^۴ پیامبر 6 فرمودند:

۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۲۷، رقم ۴۶۴ شرح حال عقیل.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۴۸۶، رقم ۱۲۲۸۹.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۳۱۳، رقم ۵۶.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۳۴.

خداوند دو بال به جعفر داده که همراه جبرئیل و میکائیل در بهشت پرواز می‌کند.^۱

۶. امیرالمؤمنین A که جایگاه آن حضرت خیلی روشن است.

این‌ها آل ابوطالب هستند و این واقعیت‌ها نیز بی‌اساس بودن این گونه اخبار کذب را بیان می‌کنند. شما توجه کنید که چنین اکاذیب حتی به چه نوع از کتاب‌ها راه یافته و مدعیان حدیث‌شناسی آن را به عنوان اخبار صحیح نقل کرده‌اند.

توجه کنید که امام بخاری چگونه احادیث کذب را در تنقیص اهل بیت Γ و امیرالمؤمنین A به عنوان احادیث صحیح روایت کرده است. خیلی روشن است که این-گونه احادیث از جعلیات نواصب و تنها در مقام طعن بر امیرالمؤمنین A وضع شده است، ولی جای تعجب این جاست که بخاری و امثال او چنین اکاذیب را و آن هم با تصرف در آن در کتب خود وارد کرده‌اند.

اخلاق متعالی پیامبر اکرم 6 به گونه‌ی بود که حتی تخلفات مردم را در جمع و حضور دیگران بازگو نمی‌کردند، ولی شما ملاحظه می‌کنید که حدیث سازان، آن حضرت را در اخباری که در تنقیص امیرالمؤمنین A وضع کرده‌اند از آن سیره و اخلاق متعالی خارج کرده و چنین نسبت‌های ناروا را به آن حضرت داده‌اند که به نمونه‌های دیگر آن نیز در این کتاب اشاره شده است!

۳. مغیره بن شعبه

امام بخاری بیش از چهل حدیث با مکررات، از او روایت کرده است. حسن بن فرحان مالکی از علمای وهابی معاصر و اهل ریاض، مغیره را جزء متهمین به نفاق در غزوه طائف نام برده است.^۲

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲، رقم ۳۴.

۲. الصحبة والصحابة ابن فرحان؛ ص ۱۸۳.

مغیره و سب امیرالمؤمنین علیه السلام

ذهبی می نویسد: عبدالله بن ظالم قال: كان المغيرة ينال من علي واقام الخطباء ينالون منه؛^۱ مغیره همیشه در خطبه هایش از علی علیه السلام بدگویی می کرد و خطبایی را گماشت که (به امر او) از علی بدگویی می کردند.

البته اصل این خبر را طیالسی در مسند ص ۳۲ و ابن ابی عاصم در السنه، ص ۶۰۵، ح ۱۴۲۸ نیز نقل کرده اند که مغیره در موارد متعدد چنین کاری را می کرده است.

أن المغيرة بن شعبة سب علي بن أبي طالب فقام إليه زيد بن أرقم فقال: يا مغيرة ألم تعلم أن رسول الله 6 نهى عن سب الأموات فلم تسب عليا وقد مات؛^۲ مغیره علی علیه السلام را دشنام داد. زید بن ارقم گفت: تو می دانی که رسول خدا 6 از سب مردگان نهی فرمود، پس چرا علی را سب می کنی، حال آن که او مرده است. حاکم، هیثمی، البانی و شیعب ارثووط سند این خبر را صحیح دانسته اند.

وكان المغيرة في مقدم أناس كانوا ينالون من امير المؤمنين A وقدمت الخطباء إلى المغيرة بن شعبة بالكوفة فقام صعصعة بن صوحان فتكلم فقال المغيرة: أخرجوه فأقيموه على المصطبة فليلعن عليا. فقال: لعن الله من لعن الله ولعن علي بن أبي طالب فأخبره بذلك فقال: أقسم بالله لتقيدنه فخرج فقال: إن هذا يأبى إلا علي بن أبي طالب فالعنوه لعنه الله. فقال المغيرة: أخرجوه أخرج الله نفسه؛^۳ مغیره در رأس کسانی بود که علی علیه السلام را سب می کردند. خطبا به نزد مغیره آمدند و صعصعه بلند شد و سخن گفت. مغیره

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱، رقم ۷.

۲. مسند ابن مبارک، ص ۱۵۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۹؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۰۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۵؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۸، ص ۷۶؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۵، ص ۵۲۰، ح ۲۳۹۷.

۳. رسائل جاحظ، ص ۹۲؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۵، ص ۲۵۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۵۷.

گفت: او را بیاورید و برپا دارید تا علی را لعن کند. صعصعه گفت: خدا لعنت کند کسی را که خدا و علی ابن ابی طالب را لعن می کند. این خبر را به مغیره دادند او گفت: به خدا سوگند او را وادار کنید، (باید او علی را سب کند). صعصعه خارج شد و گفت: همانا مغیره به جز لعن علی راضی نمی شود. پس او را (مغیره را) لعنت کنید. لعنت خدا نیز بر او باد. مغیره گفت: او را بیرون کنید. خدا جانش را خارج کند.

این خبر را جاحظ و ابن جوزی نقل کرده اند، ولی ابن جوزی اسم مغیره را حذف کرده است.

مغیره و زنا

عن عبد العزيز بن أبي بكرة قال: كنا جلوسا وأبوبكرة وأخوه نافع وشبل فجاء المغيرة فسلم على أبي بكرة فقال: أيها الأمير! ما أخرجك من دار الامارة؟ قال: أتحدث إليكم. قال: بل تبعث إلي من تشاء. ثم دخل فأتى باب أم جميل العشية فدخل. فقال أبوبكرة: ليس على هذا صبر. وقال لغلام: ارتق غرفتي فانظر من الكوة. فانطلق فنظر وجاء فقال: وجدتهما في لحاف فقال للقوم: قوموا معي فقاموا فنظر أبوبكرة فاسترجع ثم قال لآخيه: انظر فنظر فقال: رأيت الزنى محضاً؟... وأتوا عمر فشهدوا حتى قدموا زيادا فقال: رأيتهما في لحاف واحد وسمعت نفسا عاليا ولا أدري ما وراءه. فكبر عمر وضرب القوم إلا زيادا فقال أبوبكرة: اليس قد جلدتموني؟ قال: بلى قال: فانا اشهد بالله لقد فعل فأراد عمر أن يجلداه أيضا فقال علي: إن جعلتها شهادة فارجم صاحبك؛^۱ مغیره که از جانب عمر بن خطاب امیر بصره بود با ام جمیل زنا کرد و سه نفر از شهود به آن شهادت دادند و نفر چهارم که زیاد بود، گفت: من آن دو را در يك لحاف دیدم و

۱. المصنف ابن أبي شيبة، ج ۶، ص ۵۶۰؛ ارواء الغلیل، ج ۸، ص ۲۹، ح ۲۱۶۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۷، ح ۵۸۹۲؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۰۳ و ۱۰۵.

تنفس بلند را شنیدم، ولی نمیدانم که آنجا چه خبر بود. عمر تکبیر گفت و شهود را جز زیاد شلاق زد. سپس ابوبکره گفت: مگر مرا شلاق نزدیدی؟ عمر گفت: آری زدیم. گفت: به خدا (سوگند به خدا من راست می گویم) شهادت می دهم که مغیره زنا کرد. عمر خواست دو مرتبه ابوبکره را شلاق بزند که علی A گفت: اگر این را يك شهادت قرار می دهی، باید به دوست (مغیره) حد جاری کنی. پس عمر دست کشید.

ابوالفرج در «اغانی» این خبر را با شش سند نقل کرده است و البانی پنج سند از این خبر را صحیح دانسته است که در بعضی آن ها ابوبکره بعد از این که بر او حد جاری شد، سوگند یاد می کند که او راست گفت و مغیره زنا کرده است.

عن الشعبي قال: كانت أم جميل بنت عمر التي رمى بها المغيرة بن شعبة بالكوفة تختلف إلى المغيرة في حوائجها فيقضيها لها قال: ووافقت عمر بالموسم والمغيرة هناك فقال له عمر: أتعرف هذه قال نعم هذه أم كلثوم بنت علي فقال له عمر: أتجاهل علي والله ما أظن أبا بكره كذب عليك و ما رأيته إلا خفت أن أرمي بحجارة من السماء؛^۱ ام جميل که در کوفه برای رفع حاجتش با مغیره رفت و آمد داشت، در موسم حجی با عمر همراه شد و مغیره نیز آنجا بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟ مغیره گفت: این زن ام کلثوم دختر علی است. عمر به او گفت: خودت را به نادانی می زنی؟ به خدا سوگند، باور ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد، و من تو را هر وقت دیدم، می ترسم از این که از آسمان عذاب خداوند بر من نازل شود.

برخی اخبار دیگر مغیره

بعد از آن که در شورای شش نفره عبدالرحمن بن عوف با عثمان بیعت کرد، مغیره به

۱. الاغانی ابوالفرج، ج ۱۶، ص ۱۰۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

عبدالرحمن گفت:

... يا أبا محمد قد أصبت إذ بايعت عثمان وقال لعثمان لو بايع عبدالرحمن غيرك ما رضينا. فقال عبدالرحمن: كذبت يا أعمور لو بايعت غيره لباعته ولقلت هذه المقالة؛^۱ ای ابا محمد، کار خوبی کردی وقتی به عثمان بیعت کردی و به عثمان گفت: اگر عبدالرحمن به غیر تو بیعت می‌کرد، راضی نمی‌شدیم. عبدالرحمن گفت: دروغ می‌گویی ای يك چشم! اگر به غیر او بیعت می‌کردم حتماً با او بیعت می‌کردی و همین سخن را به او نیز می‌گفتی. این خبر سه سند صحیح دارد، چنان‌که مفصل در این نوشتار ذکر شده است.

فلما شغل علي ومعاوية فلم يبعثوا إلى الموسم أحدا جاء المغيرة فصلى بالناس ودعا لمعاوية؛^۲ زمانی که بین علی و معاویه جنگ شروع شد نماینده به حج نفرستادند، پس مغیره آمد و به مردم نماز خواند و مردم را به سوی معاویه فرا می‌خواند.

عن الشعبي: سمعت قبيصة بن جابر يقول: صحبت المغيرة بن شعبة فلو أن مدينة لها ثمانية أبواب لا يخرج من باب منها إلا بمكر لخرج من أبوابها كلها؛^۳ قبيصة می‌گوید: با مغیره همراهی کردم و اگر مدینه هشت باب داشته باشد و مغیره جز با حيله از آن خارج نمی‌توانسته باشد، از همه آن درها با حيله خارج خواهد شد.

البته باید توجه داشته باشیم که معاویه و عمرو بن عاص نیز در خدعه خیلی جلوتر از مغیره بوده‌اند، گرچه ما نمونه‌ای از فریبکاری آن‌ها را ذکر نکردیم. این در حالی است که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

۱. تاریخ المدینه ابن شبة، ج ۳، ص ۹۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲؛ العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۴۳؛ تاریخ الاسلام؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹، رقم ۷.

۳. سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹، رقم ۷؛ تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۲۳۵، رقم ۴۷۳؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۵۶، رقم ۸۱۹۷.

المکر والخديعة في النار؛^۱ مکر و حيله در جهنم است.

این حدیث را امیرالمؤمنین A، ابن مسعود، ابوهریره، انس و ابن مسیب روایت کرده‌اند.

قیس بن سعد می‌گوید: لو لا انی سمعت رسول الله 6 يقول: المکر والخديعة في النار لکنت من امکر هذه الامة.^۲

قال امیرالمؤمنین A: لو لا ان المکر والخديعة في النار لکنت من امکر الناس.^۳
در این دو حدیث فوق، امیرالمؤمنین A و قیس می‌گویند: اگر صاحب مکر و حيله اهل جهنم نبود، ما توان این را داریم که از دیگران مکارتر باشیم.

دروغگویی مغیره

وَقَدْ كَانَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ يَدْعِي أَنَّهُ أَخَذَ النَّاسَ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ 6 يَقُولُ: أَخَذْتُ خَاتَمِي، فَأَلْقَيْتُهُ فِي الْقَبْرِ...؛^۴ مغیره ادعا داشت که آخرین فرد بود که در قبر بدن مطهر پیامبر 6 را با انداختن انگشتر خود به داخل قبر لمس کرده و نزد آن حضرت بوده است....

عبدالله بن حارث می‌گوید: در زمان خلافت عمر و یا عثمان همراه علی به عمره رفتم و پس از اعمال عمره این ادعای مغیره را به آن حضرت خبر دادم و امیرالمؤمنین

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۹، ص ۲۳۴، ح ۱۷۰۵۴. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۳۸۱؛ عیون

اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۹۴، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۶۵۰، ح ۸۷۹۶.

۲. فتح الباری، ج ۴، ص ۲۹۸؛ وقال: واسناده لا بأس به؛ شعب الایمان، ج ۴، ص ۳۲۴، ح ۵۲۶۸؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۰۹.

۳. الکافی کلینی، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. مشکل الآثار طحاوی، ج ۶، ص ۳۲۱، ح ۲۳۷۴؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶۰؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۳۶۱.

عَلَيْهِ السَّلَامُ در پاسخ فرمود: كَذَبَ، قَالَ: أَخَذْتُ النَّاسَ عَهْدًا بِرَسُولِ اللَّهِ 6 قُتْمُ بْنُ عَبَّاسٍ؛^۱ مغیره دروغ گفته است، آخر کسی که همراه پیامبر اکرم 6 (در داخل قبر) بود، قثم بن عباس است.

هر دو این خبر سندش صحیح است، چنان که هیشمی و شعیب ارنؤوط نیز اسانید خود را حسن دانسته‌اند، ولی احمد بن حنبل در «مسند» تصریح امیرالمؤمنین A بر دروغ-گویی مغیره را حذف کرده است و حال آن که سند همان يك سند است. ابن سعد در «طبقات» تکذیب امیرالمؤمنین A را از عبدالله بن عباس نقل کرده و سه خبر دیگر نقل کرده است که امیرالمؤمنین A متوجه حيله مغیره شدند و نگذاشتند که او وارد قبر شود...^۲

يك نمونه از روایت مغیره در «صحیح بخاری»:

مغیره و نسبت مسح بر خفین به پیامبر اکرم 6

اما از جمله احادیثی که بخاری از مغیره روایت کرده است و آن را نه مرتبه در صحیحش با الفاظ مختلف تکرار کرده، حدیث ذیل است:

عن المغيرة بن شعبة أنه كان مع رسول الله 6 في سفر وأنه ذهب لحاجة له و ان مغيرة جعل يصب الماء عليه وهو يتوضأ فغسل وجهه و يديه و مسح رأسه و مسح على الخفين؛^۳ مغیره در سفری همراه رسول خدا 6 بود و پس از برطرف کردن حاجت حضرت، وضو گرفت و به خفین مسح نمود.

۱. مشکل الآثار طحاوی، ج ۶، ص ۳۳۲، ح ۲۳۷۵؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۶۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۲؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۸، ص ۴۰۷، ح ۳۲۳۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۷۸۷.
 ۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۰۲ الی ۳۰۴؛ البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۹۰.
 ۳. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: الرجل یوضئ صاحبه، ج ۱، ص ۷۸، ح ۱۸۲ و ۲۰۳ و ۲۰۶ و ۳۶۳ و ۳۸۸ و ۲۹۱۸ و ۴۴۲۱ و ۵۷۹۸ و ۵۷۹۹.

در کتب روایی اخباری وارد شده است که رسول خدا ۶ بر خفین مسح می کرده‌اند، ولی اشکالی که بر این حدیث مغیره و امثال آن وارد است این است که این اخبار در بین امت اسلامی به عنوان يك حکم شرعی پخش گشته است، حال آن که با نزول حکم وضو در قرآن، حکم مسح بر خفین نسخ شده است و دیده نشده که رسول خدا ۶ پس از نزول آیه وضو، به خفین مسح نموده باشند. احادیث زیر این حقیقت را ثابت می‌کند:

۱. مقسم ان ابن عباس اخبره قال: أنا عند عمر حين سألہ سعد و ابن عمر عن المسح علی الخفین فقضى عمر لسعد فقلت: یا سعد قد علمنا أن النبی مسح علی خفيه ولكن أقبل المائدة أم بعدها؟ قال: لا يخبرك أحد أن النبی مسح عليهما بعدما انزلت المائدة. فسكت عمر. ثم قال البيهقي: أخبرنا بصحة ذلك أبو محمد عبد الله بن يحيى بن عبد الجبار السکری ببغداد؛^۱ ابن عباس می‌گوید: نزد عمر بودم. زمانی که سعد و ابن عمر از او در باره مسح بر خفین سؤال کردند و عمر به نفع سعد حکم کرد (و آن را جائز دانست)، ابن عباس گفت: ای سعد ما می‌دانیم که پیامبر ۶ به خفین مسح نمود، ولی آیا قبل از (نزول) مائده بود یا پس از آن؟ کسی نمی‌تواند به تو خبر دهد که آن حضرت بعد از مائده بر خفین مسح نموده باشند. پس عمر ساکت ماند. بیهقی می‌گوید: سکری در بغداد از صحت این خبر به من خبر داد.

سند این حدیث صحیح و رجال آن رجال صحاح سته هستند جز خصیف و او توثیق شده و ابن حجر و ذهبی او را صدوق خوانده‌اند، ولی شعیب ارنؤوط بدون دلیل و اشاره به ضعف سند، این حدیث را ضعیف خوانده و در هر صورت دروغ گفته است؛ زیرا اگر این خبر را به خاطر خصیف تضعیف کرده باشد دست به تناقض زده چون در موارد فراوان در حاشیه مسند احمد احادیثی را که در سند آن خصیف است صحیح، حسن و خیلی خوب خوانده است.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۶، ح ۳۴۶۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. عن ابن عباس قال: ذكر المسح على الخفين عند عمر سعد وعبد الله بن عمر فقال عمر: سعد أفقه منك. فقال ابن عباس: يا سعد إنا لا ننكر أن رسول الله مسح ولكن هل مسح منذ أنزلت سورة المائدة؟ قال: فلم يتكلم أحد فأنها احكمت كل شيء وكانت آخر سورة أنزلت من القرآن...؛^۱ مجاهد و عكرمة و سعيد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده‌اند که ابن عمر و سعد نزد عمر از مسح بر خفین یاد کردند. پس عمر گفت: سعد از تو (ابن عمر) فقیه‌تر است. ابن عباس گفت: ای سعد ما منکر نیستیم که رسول خدا ۶ بر خفین مسح نمود، ولی از زمانی که سوره مائده نازل شد، آیا مسح نمود؟ گفت: پس کسی نتوانست حرفی (در پاسخ ابن عباس) بگوید، ابن عباس گفت: این سوره همه چیز را محکم نمود و آن آخرین سوره نازله از قرآن است. سند این حدیث حسن است.

۳. عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال: قد مسح رسول الله ۶ على الخفين فاسألوا هؤلاء الذين يزعمون ان النبي ۶ مسح قبل نزول المائدة او بعد المائدة والله ما مسح بعد المائدة ولان أمسح على ظهر عابر بالفلاة أحب من أن أمسح عليهما؛^۲ باز ابن عباس می‌گوید: همانا رسول خدا ۶ گاهی بر خفین مسح می‌نمود، ولی از این کسانی که می‌گویند حضرت مسح می‌نمود، سؤال کنید که قبل از نزول سوره مائده مسح نمود یا بعد از آن؟ به خدا سوگند حضرت پس از نزول مائده مسح ننمود و اگر بر پوست خر وحشی دست بکشم، بهتر از این است که بر خفین مسح بکشم.

این سند نیز صحیح و تمام رجال آن ثقة و از رجال صحاح سته هستند جز عبدالله بن احمد، ولی باز شعیب ارنؤوط با خیانت گفته است: سند این خبر ضعیف است.

۴. قال ابن عباس: إن المسح على الخفين منسوخ بسورة المائدة؛^۳ ابن عباس می‌گوید:

۱. معجم الاوسط، ج ۳، ص ۲۰۵. معجم الكبير، ج ۱۱، ص ۷؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۲۹۷۷؛ معجم الكبير، ج ۱۱، ص ۳۵۹.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۹۳.

همانا مسح بر خفین با سوره مائده نسخ شده است.

۵. عن بن عباس: سبق الكتاب الخفين؛^۱ ابن عباس می گوید: زمان مشروعیت مسح بر خفین گذشت.

در سند این خبر عکرمه است و مابقی رجال آن ثقة‌اند و این خبر با اخبار دیگران که در گذشته ذکر شد، موافق است و بنابر این می‌توان از این قبیل اخبار عکرمه و امثال او را صحیح دانست؛ زیرا شواهد دارد و از منفردات او نیست.

۶. عن علی قال: سبق الكتاب الخفين؛^۲ امیرالمؤمنین A فرمودند: زمان مشروعیت مسح بر خفین گذشت و نسخ شد. این حدیث را از امیرالمؤمنین A سه نفر روایت کرده‌اند و سند ابن ابی شیبیه از امام باقر A کاملاً صحیح است.

۷. القاسم عن عائشة: لأن تقطع قدمای أحب الی من أن أمسح علی الخفین؛^۳ عائشه گفت: پاهایم قطع بشوند، محبوب‌تر است برای من از این که بر خفین مسح بکنم. این حدیث را نزدیک‌ترین افراد به عائشه، قاسم و عروه، هر دو با سند صحیح روایت کرده‌اند و از ابوهریره نیز به این معنا حدیث روایت شده است.

اگر دقت شود، روشن می‌گردد افرادی که از احکام اسلامی ناآگاه بودند، بدون توجه به ناسخ و منسوخ، اخبار منسوخ شده را بین مسلمین پخش می‌کرده‌اند و از این اخبار درس و عبرت بزرگی می‌توان گرفت و آن این که به حدیث هر صحابه بدون دلیل و به مجرد صحت سند تا صحابی نمی‌توان به عنوان حکم شرعی و خبر شرعی از جانب رسول خدا 6 نگاه کرد. البته در کتب اهل سنت از جریر حدیثی روایت شده است که او می‌گوید: من بعد از نزول سوره مائده

۱. مصنف بن أبی شیبہ، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱۹۴۷ و ۱۹۴۹.

۲. مصنف بن أبی شیبہ، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۱۹۴۶؛ تلخیص الحبیر، ج ۲، ص ۳۸۷؛ کنز العمال، ج ۹، ح ۲۷۶۹۳، از ابن جریر عن رجل سمع علیاً یخطب علی المنبر؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۶، ص ۳۴۹، از حارث همدانی.

۳. مصنف ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۸۶ و ۲۱۴ و ۲۱۳.

مسلمان شدم و دیدم که رسول خدا ۶ به خفین مسح نمود. این سخن جریر با واقعیت سازگار نیست و ابن حجر ثابت کرده است که او قبل از سال دهم هجری مسلمان شده است، نه پس از نزول سوره مائده...^۱

۴. عبد الله بن قیس ابوموسی اشعری

بخاری بیش از صد حدیث با مکررات از او روایت کرده است.

ابوموسی اشعری کسی است که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام عمار و امام حسن علیه السلام را برای دعوت مردم کوفه به کمک آن حضرت در مقابل لشکر جمل فرستادند و او امیر کوفه بود، مردم کوفه را از نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام منع نمود تا این که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک اشتر را فرستادند و او با امر امیرالمؤمنین ابوموسی را از حکوت کوفه عزل نمود و مردم کوفه را به نصرت حضرت حرکت داد.

خبر پیامبر اکرم ۶ از گمراهی حکمین

وروی عن سوید بن غفلة قال: كنت مع أبي موسى على شاطئ الفرات في خلافة عثمان فروى لي خبرا عن رسول الله قال: سمعته يقول: «إن بني إسرائيل اختلفوا فلم يزل الاختلاف بينهم حتى بعثوا حكيمين ضالين ضالا وأضالا من اتبعهما ولا ينفك أمر أمتي حتى يبعثوا حكيمين يضلان ويضلان من تبعهما» فقلت له: إحدرا يا أبا موسى أن تكون أحدهما! قال: فخلع قميصه وقال: أبرأ إلى الله من ذلك كما أبرأ من قميصي هذا!^۲ سوید می گوید: در شط فرات زمان خلافت عثمان همراه ابوموسی بودم، و او حدیثی از

۱. فتح الباری، شرح حدیث مسح بر خفین؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، شرح رقم ۱۱۳۸.

۲. دلائل النبوة بیهقی، ج ۷، ص ۲۸۱، ح ۲۷۳۲؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۷، ص ۲۴۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۱۵؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۱۶۴۲، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۱۴۴۰۷؛ تاریخ بن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۲ و ج ۴۶، ص ۱۷۱؛ سیل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

رسول خدا ۶ برای من نقل کرد که از آن حضرت شنیده است که می‌فرمودند: همانا بنی اسرائیل اختلاف کردند و اختلافشان ادامه پیدا کرد تا زمانی که دو حَکَم گمراه انتخاب کردند که خود گمراه شدند و هر که از آن دو پیروی کرد نیز گمراه شد. امر امت نیز پایان نمی‌گیرد تا اینکه دو حکم انتخاب می‌کنند و آن دو گمراه می‌شوند و پیروان خود را نیز گمراه می‌کنند. به او گفتم: ای ابوموسی، بر حذر باش از این که یکی از آن دو خود تو باشی! ابوموسی پیراهنش را درآورد و گفت: از آن بیزاری و دوری می‌جویم به سوی خدا چنان که از این پیراهن دوری می‌جویم.

این حدیث با دو سند روایت شده است و هیثمی و صالحی شامی آن را از طبرانی نقل کرده‌اند که ظاهراً از کتاب طبرانی این حدیث حذف شده است و ابن عساکر و ابن کثیر نیز این خبر را با سند دیگر روایت کرده‌اند.

عن علي بن أبي طالب: إن بني إسرائيل اختلفوا فلم يزل اختلافهم بينهم حتى بعثوا حكيمين فضلاً وأضلاً و ان هذه الامة ستختلف فلا يزال اختلافهم بينهم حتى يبعثوا حكيمين ضلاً و ضل من اتبعهما؛^۱ از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز روایت شده که فرمودند: همانا بنی اسرائیل اختلاف کردند و تا حدی ادامه پیدا کرد که دو حکم اختیار کردند که آن دو گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه نمودند و همانا این امت نیز به زودی اختلاف می‌کنند و اختلافشان ادامه خواهد یافت تا این که دو حَکَم اختیار می‌کنند که هر دو گمراه می‌شوند و هر که از آن‌ها پیروی کند نیز گمراه می‌شود.

در نقل بلاذری آمده است که امیرالمؤمنین A در مورد عمل کرد حکمین فرمودند: این دو حکمین حکم قرآن را باطل کرده و چیزی را زنده کردند که قرآن آن را باطل کرده است...^۲

۱. کنز العمال، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۰۸۸؛ سیل هدی الرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰، هر دو از بیهقی.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۲۱۶؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۸۲، ح ۲۱۹۸۸؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۰.

قال علی عليه السلام للحکمین: علی أن تحکما بما فی کتاب الله و کتاب الله کله لی فإن لم تحکما بما فی کتاب الله فلا حکومة لکما؛^۱ امیرالمؤمنین A به حکمین، یعنی ابوموسی و عمرو عاص فرمودند: به آنچه در قرآن است حکم کنید و همه کتاب خدا به نفع من است. اگر طبق آنچه در قرآن است حکم نکنید، هیچ حکمی نخواهید داشت. راویان این حدیث همه ثقة هستند.

سبب تن دادن امیرالمؤمنین عليه السلام به امر حکمین

قطعا کسانی که در قلب مرض دارند به اخبار فوق اشکال خواهند کرد که پس چرا علی به این امر تن داد و... پاسخ این که اولاً: اصل موضوع حکمین و دست نگهداری از جنگ با معاویه را امیرالمؤمنین عليه السلام نمی خواستند و قسم یاد کردند که من نیز (مانند مالک اشتر و چهار هزار نفر دیگر) راضی به دست کشیدن از جنگ نبودم،^۲ و دست برداری از جنگ و داستان حکمین را اشعث کندی با قبیله اش و خوارج تحمیل نمودند و امیرالمؤمنین عليه السلام به خوارج فرمودند: لشکر معاویه (وقتی شکست را ملاحظه کردند) از روی خدعه و نیرنگ قرآن را بالای نیزه ها بردند، ولی شما اصرار به پذیرش آن نمودید.^۳ ثانیاً: در امر تحکیم، امیرالمؤمنین عليه السلام ابن عباس را نماینده خود و اهل عراق برای امر حکمین انتخاب کردند ولی اشعث کندی گفت: ابن عباس مثل خود توست، و با این تصمیم مخالفت کرد و سپس حضرت مالک اشتر را معرفی کردند که باز اشعث و همراهانش مخالفت کردند. حضرت شداد بن اوس انصاری را معرفی کردند که معاویه گفت: حکم نباید از اهل مدینه باشد. سپس اشعث و همراهانش گفتند که ابوموسی را

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۷۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۹، ح ۳۱۶۱۷.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۳۳ و ۳۳۴ در چهار خبر از ابن عباس و علقمه نخعی و شعبی که رجال سند علقمه ثقة هستند؛ المعیار والموازنه، ص ۱۸۳.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۳۷.

برای این امر معرفی بکن. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: او مردم را از یاری من منع نمود و چنین و چنان کرد، ولی اشعث و همراهانش به انتخاب تنها ابوموسی اصرار نمودند.^۱ البته باید دقت داشته باشیم سبب این که اشعث با قبیله اش با امیرالمؤمنین علیه السلام مخالفت کرده و حضرت را به این تصمیم وادار کردند این بود که معاویه با ارسال نامه و هدایا و وعده مال بیشتر آن‌ها را خرید و وادار به مخالفت با آن حضرت نمود.^۲ (باید دقت داشته باشیم که رجال این خبر همه از رجال صحیح بخاری هستند.)

حضور ابوموسی اشعری در عقبه

عن شقیق قال: كنا مع حذيفة جلوسا فدخل عبدالله وأبوموسی المسجد فقال: أحدهما منافق ثم قال: إن أشبه الناس هديا ودلا وسمتا برسول الله ﷺ عبدالله؛^۳ شقیق می گوید: همراه حذیفه نشستیم بودیم که عبدالله و ابوموسی به مسجد داخل شدند، حذیفه گفت: یکی از این دو منافق است. سپس گفت: همانا شبیه ترین مردم به رسول خدا ﷺ در سمت و راه رفتن عبدالله است.

رجال این سند همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند و شعیب ارنؤوط که از علمای وهابی است در حاشیه «سیر اعلام النبلاء» گفته است: رجال این سند همگی ثقه هستند.

عن أبي نجاء حكيم قال: كنت جالسا مع عمار ف جاء أبوموسی فقال: ما لي ولك؟ ألسن أخاك؟ قال: ما أدري ولكن سمعت رسول الله ﷺ يلعنك ليلة الجبل. قال: إنه قد استغفر لي. قال عمار: قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار؛^۴ ابونجاء می گوید: همراه

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۳۲؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۵.

۲. انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۴، شرح حال معاویه، رقم ۲۵.

۳. المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۲، ص ۷۷۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۹۳.

۴. کنز العمال، ج ۱۳ ص ۶۰۸، ح ۳۷۵۵۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۲، ص ۹۳؛ الكامل فی ضعفاء

عمار نشسته بودم که ابوموسی آمد و گفت: به من و تو چه شده است؟ مگر من برادرت نیستم؟ عمار گفت: نمی دانم، ولی از رسول خدا ۶ شنیدم که در شب جبل (در عقبه که خواستند حضرت را ترور کنند) تو را لعن می فرمود. ابوموسی گفت: آن حضرت برای من طلب بخشش نمود. عمار گفت: من شاهد لعن بودم، ولی شاهد استغفار نبودم.

ابن عدی، محمد بن علی بن خلف عطار را نسبت این حدیث متهم کرده است در حالی که ابن حجر گفته است: هو ثقة وقال الخطيب كان ثقة مامون حسن النقل؛ او ثقة است و خطیب نیز گفته است: او شخص ثقة و امین و خوش روایت است.^۱

عن أبي الطفيل قال: كان بين حذيفة وبين رجل من أهل العقبة بعض ما يكون بين الناس فقال: أنشدك الله كم كان أصحاب العقبة؟ فقال أبو موسى الأشعري: قد كنا نخبر أنهم أربعة عشر فقال حذيفة: فإن كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر أشهد بالله أن اثني عشر منهم حرب لله ورسوله في الحياة الدنيا ويوم يقوم الأشهاد؛^۲ ابوظفیل می گوید: بین حذیفه و بین مردی از اهل عقبه خلاف پیش آمد. پس آن مرد سؤال کرد: تو را به خدا سوگند بگو که اصحاب عقبه چند نفر بودند؟ پس ابوموسی اشعری گفت: به ما گفته می شد که آنها چهارده نفرند. حذیفه گفت: اگر تو نیز در بین آنها بودی پانزده نفر می شدند و من خدا را شاهد می گیرم که دوازده نفر از اینها در دنیا و آخرت با خداوند متعال و رسولش جنگیدند و در جنگ خواهند بود. هیشمی و شعیب از نژاد سند این خبر را صحیح دانسته اند.

... فسأل عمار رجلا من أصحاب رسول الله ۶ فقال: نشدتك بالله كم تعلم كان أصحاب العقبة فقال: أربعة عشر فقال: ان كنت فيهم فقد كانوا خمسة عشر...^۳

الرجال، ج ۲، ص ۳۶۲؛ لسان الميزان، ج ۵، ص ۲۹۰ رقم ۹۸۸.

۱. لسان الميزان ابن حجر، ج ۵، ص ۲۹۰، رقم ۹۸۸.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۵۸۸؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳، ح ۲۷۷۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۰، ح ۲۳۳۶۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۹۵.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۲۳۸۴۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۱.

عمار مردی از اصحاب رسول خدا 6 را پرسید و به او گفت: تو را به خدا سوگند به گمانت اصحاب عقبه چند نفر بودند؟ گفت: چهارده نفر. عمار گفت: و اگر تو نیز همراه آنها بودی پانزده نفر می شدند. هیشمی و شعیب از نژاد سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

أَنْ عَمَارًا سَأَلَ عَنْ أَبِي مُوسَى فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْتُ فِيهِ مِنْ حَذِيفَةَ قَوْلًا عَظِيمًا سَمِعْتُهُ يَقُولُ: صَاحِبُ الْبِرْنَسِ الْأَسْوَدِ ثُمَّ كَلَحَ كَلُوحًا عَلِمْتُ مِنْهُ أَنَّهُ كَانَ لَيْلَةَ الْعَقْبَةِ بَيْنَ ذَلِكَ الرَّهْطِ؛^۱ از عمار سؤال کردند که ابوموسی چگونه انسانی است؟ عمار گفت: همانا در باره او از حذیفه سخن بزرگی شنیدم. شنیدم که می گفت: ابوموسی صاحب لباس سیاه (که نصاری می پوشند) است. سپس چهره اش را درهم کشید. از آن فهمیدم که او در شب عقبه بین آن گروه بوده است.

ابن عبدالبر در مورد سبب دشمنی ابوموسی با امیرالمؤمنین عليه السلام چنین می نویسد:

فلما قتل عثمان عزله علي عنها فلم يزل واجدا لذلك على علي حتى جاء منه ما قال حذيفة فيه فقد روى حذيفة فيه كلاما كرهت ذكره والله يغفر له. قلت: الكلام الذي اشار إليه أبو عمر بن عبد البر ولم يذكره قوله فيه وقد ذكر عنده بالدين (فقال:): اما انتم فتقولون ذلك و اما انا فاشهد انه عدو لله ولرسوله وحرب لهما في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنة ولهم العذاب؛^۲ ابن عبدالبر می گوید: وقتی عثمان کشته شد، علی A ابوموسی را از حکومت عزل و برکنار نمود. ابوموسی پس از آن، همیشه نسبت به علی غضبناک بود تا جایی که در باره او آن سخن حذیفه آمد. همانا حذیفه در باره او سخنی گفت که من از ذکر آن کراهت دارم و خدا او را می بخشد. ابن ابی الحدید

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

۲. الاستيعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۰۰؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۳۱۴.

می‌گوید: «کلامی که ابن عبدالبر به آن اشاره نمود و آن را ذکر نکرد، این است که نزد حذیفه از ابوموسی به شخص دیندار یاد کردند. حذیفه گفت: شما این گونه می‌گویید، ولی من شهادت می‌دهم که ابوموسی دشمن خدا و رسولش است و او از کسانی است که در دنیا و روز قیامت با خدا و رسولش جنگیدند، روزی که برای ظالمین عذرشان نفع نخواهد داشت و برای آن‌ها لعنت و عذاب خواهد بود.

عن ابی البختری قال: اتینا علیا فسألناه من اصحاب محمد⁶ قال: عن ایهم تسألونی؟... قلنا ابوموسی قال: صبیغ فی العلم صبغا ثم خرج منه...^۱ از امیرالمؤمنین A در باره بعض صحابه از جمله ابوموسی سؤال شد. حضرت در مورد ابوموسی فرمود: در علم فرو رفت، ولی سپس دو مرتبه از آن خارج گشت. محقق «سیر ذهبی» رجال این خبر را ثقات معرفی کرده است.

امیرالمؤمنین A پس از آن که ابوموسی مردم کوفه را از حرکت به یاری آن حضرت در جنگ جمل باز داشت در نامه‌ای به او نوشتند:

من عبد الله علی امیرالمؤمنین A إلى عبد الله بن قیس أما بعد یا ابن الحائک یا عاض أیر أیبه! فوالله انی كنت لاری أن بعدك من هذا الامر الذی لم يجعلك الله له اهلا ولا جعل لك فيه نصیبا سیمنعك من رد امری والانتزاء علی وقد بعثت الیک ابن عباس و ابن ابی بکر فخلهما والمصر واهله واعتزل عملنا مذمو ما مدحورا فإن فعلت والا فإنی قد امرتهما ان ینابذاک علی سواء ان الله لا یهدی کید الخائنین فإذا ظهرا علیک قطعاک اربا اربا والسلام علی من شکر النعمة ووفی بالبیعة وعمل برجاء العاقبة^۲؛ از بنده خدا علی، امیرالمؤمنین A به

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۵۱، ج ۲، ص ۳۸۸؛ تاریخ فسوی، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۰؛ انساب اشراف، ج ۳، ص ۲۹؛ تذکرة

عبدالله بن قیس. اما بعد؛ ای فرزند متکبر ای گازگیرنده ای آلت پدرش، به خدا سوگند من می دانستم که دوری تو از این امری که خداوند تو را برای آن اهل قرار نداده و هیچ نصیبی برای تو در آن قرار نداده است، به زودی تو را از جدا شدن به سوی من و از کمک من باز می دارد. من ابن عباس و ابن ابوبکر را به سوی تو فرستادم. پس مصر و اهل آن را به این ها واگذار و از عمل ما با خواری و ذلت کنار رو و دور شو، اگر قبول کردی که کردی والا به آن دو امر کردم تا تو را دور بیندازند. همانا خداوند حیلۀ خائنان را هدایت نمی کند. پس وقتی به تو دست یافتند، اعضای بدنت را قطعه قطعه کنند، و سلام بر کسی که قدر نعمت بداند و به بیعت وفا کند و برای آخرت عمل نماید.

بلاذری با سند صحیح، از صالح بن کیسان این نامه را ذکر کرده است، ولی تنها به آن اشاره کرده و طبری این نامه را با سند صحیح از ابولیلی کمی طولانی تر از این نقل کرده است و ابن ابی الحدید این نامه را از ابومخنف نقل کرده است و نامه در «انساب» بلاذری با همین متن و الفاظ فوق شروع شده است، ولی طبری «ابن الحائك و عاض ایر ایك» را ندارد. مابقی در معنا مساوی هستند.

امیرالمؤمنین عليه السلام و نفرین ابوموسی

قال أبو محمد بن متويه في كتاب «الكفاية» قال رحمه الله: اما أبو موسى... وكان علي يقنت عليه وعلى غيره فيقول: اللهم العن معاوية أولا وعمرأ ثانياً وأبا الأعور السلمى ثالثاً وأبا موسى الأشعري رابعاً؛^۱ ابن متويه در کتاب «الكفاية» گفته است: اما ابوموسی، علی در قنوت نماز او و معاویه و عمرو و ابوعور را لعنت می کرد.

الخواص، ج ۱، ص ۳۷۳؛ مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۱۵.

عبد الرحمن بن معقل قال: صليت مع علي صلاة الغداة قال: فقلت فقال في قنوته: اللهم عليك بمعاوية وأشياعه و عمرو بن العاص وأشياعه وأبا السلمي وأشياعه وعبد الله بن قيس (ابوموسی) وأشياعه؛^۱ عبد الرحمن بن معقل می گوید: نماز صبح را با علی عَلَيْهِ السَّلَام خواندم و او در قنوتش این گونه دعا و نفرین نمود: خدایا، معاویه و پیروانش و عمرو بن عاص و پیروانش و ابوسلمی و پیروانش و ابوموسی اشعری و پیروانش را نفرین و از رحمت دور فرما.

رجال سند ابن ابی شیهه همگی بدون خلاف ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز عبدالرحمن بن معقل که از رجال ابوداود است و از صحابه نیز خوانده شده است و رجال فسوی جز ابن معقل همگی غیر رجال ابن ابوشیهه بوده و همگی ثقه و از رجال صحاح هستند.

عن عمرو قال: بلغنی أن أبا موسى كتب إلى علي: بلغنی أنك تفتت (تلعني) في صلاة الفجر تدعو علي ويؤمن خلفك الجاهلون وقد قال الله عز وجل: إني أعظك أن تكون من الجاهلين؛^۲ عمرو بن مره می گوید: به من خبر رسید که ابوموسی به علی نامه نوشت و گفت: به من خبر رسید که تو در قنوت نماز مرا لعن می کنی و نماز گزاران نیز آمین می گویند و خداوند می فرماید: «من تو را نصیحت می کنم از این که از جمله جاهلین باشی».

باید دقت داشته باشیم که این عمل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام برگرفته از سیره مسلم پیامبر اکرم ۶ است که در موارد حساس در قنوت نماز برخی از سران مشرکین را با ذکر نام آن ها لعن می کردند.^۳

۱. مصنف ابن ابی شیهه، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۷۰۵۰، باب في تسمية الرجل في القنوت؛ المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۱، ص ۴۰۹؛ كنز العمال، ج ۸، ص ۸۲ ح ۲۱۹۸۹.

۲. السنة عبدالله، ج ۲، ص ۵۵۱، رقم ۱۲۸۷ شهر نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۶۰ از ابن دیزیل که ذهبی در مورد او می گوید: امام حافظ ثقه؛ سير اعلام النبلاء، ج ۱۳، رقم ۱۰۷.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب (لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ

این است جایگاه و شخصیت ابوموسی اشعری. اکنون با یکی از احادیث او که امام بخاری آن را در صحیحش هفت مرتبه تکراری نقل کرده است، آشنا می‌شویم.

ابوموسی و بشارت خلفا بر بهشت

۱. عن سعيد بن المسيب قال: أخبرني أبو موسى الأشعري أنه تواضاً في بيته ثم خرج فقلت: لألزم رسول الله ﷺ ولأكونن معه يومى هذا قال: فجاء المسجد فسأل عن النبي ﷺ فقالوا: خرج ووجه هاهنا فخرجت على إثره أسأل عنه حتى دخل بئر أريس فجلست عند الباب وبابها من جريد حتى قضى رسول الله ﷺ حاجته فتواضاً فقممت إليه فإذا هو جالس على بئر أريس وتوسط قفها وكشف عن ساقيه ودلاهما في البئر فسلمت عليه ثم انصرفت فجلست عند الباب فقلت: لأكونن بواب رسول الله ﷺ اليوم. فجاء أبوبكر فدفع الباب فقلت: من هذا؟ فقال: أبوبكر فقلت: على رسلك ثم ذهبت فقلت: يا رسول الله هذا أبوبكر يستأذن؟ فقال: ائذن له وبشره بالجنة. فأقبلت حتى قلت لأبى بكر: ادخل و رسول الله ﷺ يمشرك بالجنة فدخل أبوبكر فجلس عن يمين رسول الله ﷺ معه في القف ودلى رجله في البئر كما صنع النبي ﷺ وكشف عن ساقيه ثم رجعت فجلست وقد تركت أخى يتواضاً ويلحقنى فقلت: إن يرد الله بفلان خيراً. يريد أخاه يأت به فإذا إنسان يحرك الباب فقلت: من هذا؟ فقال: عمر بن الخطاب فقلت: على رسلك ثم جئت إلى رسول الله ﷺ فسلمت عليه فقلت:

ظالمون ح ٤٠٦٩ و ٤٠٧٠ و ٤٥٥٩ و ٤٥٦٠ و ٧٣٤٦ و كتاب الاذان، باب ١٢٦، ح ٧٩٧ و ... مسند احمد؛ صحيح مسلم، و كتابهاى ديگر.

هذا عمر بن الخطاب يستأذن؟ فقال: ائذن له وبشره بالجنة. فجئت فقلت: ادخل وبشرك رسول الله ﷺ بالجنة فدخل فجلس مع رسول الله ﷺ في القف عن يساره ودلى رجله في البئر ثم رجعت فجلست فقلت: إن يرد الله بفلان خيراً يأت به فجاء إنسان يحرك الباب فقلت: من هذا؟ فقال: عثمان بن عفان فقلت: على رسلك فجئت إلى رسول الله ﷺ فأخبرته فقال: ائذن له وبشره بالجنة على بلوى تصيبه. فجئته فقلت له: ادخل وبشرك رسول الله ﷺ بالجنة على بلوى تصيبك فدخل فوجد القف قد ملئ فجلس وجاهه من الشق الآخر. قال شريك: قال سعيد بن المسيب فأولتها قبورهم؛^۱ روزی ابوموسی در منزلش وضو گرفت و از منزل خارج شد و گفت: امروز همراه و ملازم پیامبر ﷺ خواهم بود، پس به مسجد آمد و سراغ پیامبر اکرم ﷺ را گرفت که مردم گفتند: حضرت به این سو رفت. پس ابوموسی با سؤال از مردم از پی آن حضرت راه افتاد تا این که دید حضرت وارد اریس شد. پس دم درب ورودی نشست تا این که حضرت قضای حاجت نمودند و وضو گرفتند. پس ابوموسی به طرف آن حضرت رفت در حالی که پیامبر اکرم ﷺ ساق پاهای خود را باز کرده و داخل چاه آب کرده بودند، به آن حضرت سلام نمود و به نزد درب ورودی برگشت و نشست و گفت: امروز حتماً درباری پیامبر ﷺ را خواهم کرد. پس ابوبکر آمد و درب را زد، ابوموسی گفت: چه

۱. صحیح بخاری، روایت اول: کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبی: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۳، ح ۳۶۷۴ و ۷۰۹۷؛ روایت دوم: کتاب الفضائل المدينة، باب: مناقب عثمان بن عفان، ج ۳، ص ۱۳۵۰، ح ۳۶۹۵ و ۵۸۶۲ و ۶۸۳۱، روایت سوم: کتاب الادب، باب: من نكت العود في الماء والطين، ۶۱۱۶، روایت چهارم: کتاب الفتن، باب: الفتنة التي تموج كموج البحر، ۷۰۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۱ ح ۳۷۱۰.

کسی هستی؟ گفت: ابوبکر، گفت: در جایت بمان، پس به نزد پیامبر اکرم 6 آمد و گفت: ابوبکر اذن ورود می‌خواهد. پیامبر اکرم 6 فرمودند: به او اجازه بده و او را به بهشت بشارت بده... سپس عمر آمد ... و سپس عثمان آمد و به هر کدام بشارت به بهشت دادند.

بررسی حدیث مذکور

این حدیث را بخاری با پنج نوع و ترمذی به نوعی روایت کرده‌اند. با در نظر گرفتن مجموع این طرق و تناقضات آن و همچنین دلایل خارجی فراوان دیگر که در زیر آشنا خواهیم شد روشن می‌شود که این حدیث و امثال آن اصل نخواهند داشت.

در تمام طرق این حدیث از گرفتاری عثمان به مصیبت خبر داده شده است که این خود یکی از بهترین دلایل بر بی‌اساس بودن این خبر است؛ زیرا چنان که در شرح حال ابوهریره به اختصار خواهد آمد، تخلفات عثمان از احکام اسلامی و حاکم قرار دادنش بنی امیه را و ظلم‌های خود او و بنی امیه بر مؤمنین سبب شد تا بزرگان صحابه دست به دست هم دادند و در نهایت او را به قتل رساندند.

اما دلایل بی‌اساسی این حدیث از خود متن آن:

۱. در حدیث اول بخاری، ابوموسی می‌گوید: امروز ملازم پیامبر 6 و همراه او خواهم بود. پس وضو گرفت و به مسجد آمد و سراغ آن حضرت را گرفت. گفته شد که حضرت به این سمت رفت پس ابوموسی با سؤال از مردم دنبالش رفت تا این که حضرت وارد چاه اریس شد، به آن حضرت سلام داد و برای نگهبانی از در ورودی آن بستان برگشت، بدون این که حضرت 6 از او چنین چیزی را خواسته باشند. ۱. ولی در حدیث دوم بخاری و ترمذی، ابوموسی می‌گوید: من همراه پیامبر 6 رفتم تا این که آن حضرت 6 به بستانی داخل شد و قضای حاجت نمود و به من فرمود: در را نگهداری کن تا کسی بدون اذن بر من وارد نشود... ۱. در روایت چهارم، ابوموسی می‌گوید: پیامبر 6

برای قضای حاجت به طرف باغی حرکت کرد و من نیز دنبال آن حضرت رفتم. ۱. در روایت سوم: بدون این مقدمات ابوموسی همراه پیامبر ۶ از ابتدا در باغی بود... هر کدام از این چهار سخن راوی بر باطل بودن دیگری شهادت می‌دهم؛ زیرا با هم تناقض آشکار دارد.

۲. در حدیث اول بخاری می‌گوید: در زده شد. پس گفتم: چه کسی هستی. گفت: ابوبکر، گفتم: در همین جا باش و به نزد پیامبر ۶ رفتم و گفتم: ابوبکر اذن ورود می‌خواهد. فرمودند: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. ۲. ولی در حدیث دوم بخاری می‌گوید: در زده شد و حضرت ۶ فرمود: در را باز کن و او را به بهشت بشارت بده. در را باز کردم و ناگهان دیدم که ابوبکر است و به او بشارت بهشت دادم. این دو روش متناقض در مورد هر کدام از ابوبکر و عمر و عثمان به کار رفته است.

۳. در روایت اول بخاری، ابوموسی می‌گوید: حضرت ساق پایش را باز کرده بود و در روایت دیگر بخاری می‌گوید: حضرت زانوهایش را باز کرده بود، و چون عثمان وارد شد (به خاطر با غیرت بودن عثمان) زانوهای خود را زیر آب فرو برد. ۳. حضرت تکیه داده بود، وقتی بار سوم در زده شد، (به خاطر غیرت عثمان) نشست و فرمود... این دو تعبیر متفاوت نیز هر کدام مخالف دیگری است و هم در سندهای دیگر هیچ کدام وجود ندارد و حتی در روایت دیگر، ظاهراً غیرت مزعوم عثمان در آن لحظه از او گرفته می‌شود که، ساق پاهایش را باز کرده و داخل چاه می‌کند.

۴. پیامبر ۶ زانوهایش را باز کرد. ۴. ساق‌هایش را باز کرد.

۵. پیامبر ۶ مرا امر کرد تا درباری کنم. ۵. خودش بدون امر پیامبر ۶ درباری کرد.

۶. در روایت سوم می‌گوید: همراه پیامبر ۶ (کنار حوض) بودم، پس در زده شد و حضرت فرمود: در را باز کن... پس رفتم و در را باز کردم. (یعنی درباری نمی‌کرد، بلکه سر حوض کنار پیامبر اکرم ۶ بود).

۷. باز در روایت سوم می‌گوید: در دست پیامبر ۶ چوب بود و با آن بر آب و خاک می‌زد.

این عبارت نیز تنها در يك سند آمده است.

این همه اضطراب و تناقض در این خبر موجود است که تنها راوی آن ابو موسی اشعری است.

اما دلایل خارجی بی اساس بودن این نوع اخبار

این نوع احادیث با در نظر گرفتن ترتیب خلافت خلفا در زمان حکومت معاویه، و پس از گذشت زمان و به خلافت رسیدن این افراد با این ترتیب، به وجود آمده است. از این نوع احادیث فراوان وضع شده است و در بعضی آن‌ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به این ترتیب اضافه شده‌اند. و این واقعیت را دلایل زیر ثابت می‌کند:

۱. عن ابن أبي مليكة، سمعت عائشة وسئلت: من كان رسول الله ﷺ مستخلفا لو استخلفه؟ قالت: أبوبكر فقبل لها: ثم من بعد أبي بكر؟ قالت: عمر ثم قبل لها من بعد عمر؟ قالت: أبو عبيدة بن الجراح ثم انتهت إلى هذا؛^۱ ابن ابی‌ملیکه می‌گوید: شنیدم که از عائشه سؤال شد: پیامبر ﷺ اگر کسی را خلیفه قرار می‌داد چه کسی بود؟ گفت: ابوبکر بعد از او عمر و بعد از او ابوعبیده جراح.
۲. عن عبد الله بن شقيق قال: قلت لعائشة: أي أصحاب رسول الله ﷺ كان أحب إلى رسول الله؟ قالت: أبوبكر قلت: ثم من؟ قالت: عمر قلت: ثم من؟ قالت: ثم أبو عبيدة بن الجراح قلت: ثم من؟ قال فسكت؛^۲ عبدالله بن شقيق می‌گوید: به عائشه گفتم: کدام يك از اصحاب نزد پیامبر ﷺ محبوب‌تر بودند؟ گفت: ابوبکر سپس عمر سپس ابوعبیده و بعد سکوت نمود.

ترمذی، البانی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. (این ترتیب

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل ابی‌بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۶، ح ۲۳۸۵؛ مصنف ابن ابی‌شیه، ج ۷، ص ۴۳۳، ح ۳۷۰۵۲؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۲.
 ۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۰۷، ح ۳۶۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸، ح ۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۲۵۸۷۱؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۵۷، ح ۸۲۰۱.

همچنین در گذشته نیز در حدیث عمرو بن عاص وارد شده بود که اشاره کردیم.)
 ۳. قال عمر: لو أدركت أبا عبيدة لاستخلفته فإن سألني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول: إنه أمين هذه الأمة ولو أدركت سالما مولى أبي حذيفة لاستخلفته فإن سألني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول: إنه يحب الله ورسوله حبا من قبله ولو أدركت معاذ بن جبل لاستخلفته فإن سألني ربي قلت: يا رب إني سمعت نبيك يقول إذا اجتمعت العلماء بين يدي يوم القيامة كان بين أيديهم قذفة بحجر؛^۳ عمر بن خطاب قبل از مرگ می گفت: اگر ابو عبیده جراح را درک می کردم (اگر او زنده بود) حتماً او را خلیفه قرار می دادم... و اگر سالم غلام ابو حذیفه را درک می کردم حتماً او را خلیفه قرار می دادم... اگر معاذ بن جبل را درک می کردم حتماً او را خلیفه قرار می دادم... .

در «تاریخ المدینه، ابن شبه که با سند صحیح روایت شده به این سه نفر اسم خالد بن ولید نیز ضمیمه شده است.

این خبر با سندهای صحیح از عمرو بن میمون، ابن عباس، ابن سهل، ثابت بن حجاج، ابو عصفاء شامی و شهر بن حوشب روایت شده است.

البته اخبار فراوان دیگر نیز وارد شده است که همه دلالت می کند احادیثی که به رسول خدا ۶ نسبت داده شده که در آن به ترتیب خلافت خلفاء، حدیث وارد کرده اند؛ همه پس از گذشت زمان خلافت خلفاء به این ترتیب، جعل و وضع شده است و اگر تقدیر الهی پیشی نمی گرفت و هدف عمر بن خطاب در خلیفه قرار دادن ابو عبیده و یا معاذ و یا سالم و یا خالد محقق می گشت، امروز مسلمین شاهد این نوع احادیث در کتب حدیثی نبودند و به جای آن یکی از این چهار نفر را در احادیث دستگاه معاویه مشاهده می کردند.

شواهد دیگر بی اساس بودن این نوع احادیث اخبار ذیل است:

۳. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۸۸۶ و ۸۷۹ و ۹۲۲؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۹۰ و ۲۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۹۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۶۸؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۶۱؛

احتمال عمر بن خطاب بر اهل جهنم و منافق بودنش

۱. مسروق عن أم سلمة قالت: دخل عليها عبدالرحمن بن عوف فقال: يا أمه قد خفت ان يهلكني كثرة مالي انا اكثر قریش مالا. قالت: يا بنی انفق فانی سمعت النبی يقول: من اصحابی من لا أراه ولا یرانی بعد ان أموت ابدا. قال: فبلغ ذلك عمر فأتاهما یشتد او یسرع فقال: أنشدك الله انا منهم؟ قالت: لا ولا أبرئ بعدك احدا ابدا؛^۴ عبدالرحمن بن عوف به ام المؤمنین ام سلمه وارد شد و گفت: ای مادر، می ترسم که کثرت مالم مرا هلاک کند و من از هر قریشی ثروتم بیشتر است. ام سلمه گفت: ای فرزندم، اتفاق کن. همانا من از رسول خدا ۶ شنیدم که فرمود: از اصحابم کسانی هستند که بعد از مرگم من آنها را نمی بینم و آنها نیز مرا نخواهند دید. این خبر به عمر بن خطاب رسید و او با عجله به نزد آنها رفت و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم، (بگو) آیا من نیز از آنها هستم؟ گفت: نه و بعد از تو هرگز من کسی را تبرئه نخواهم کرد.

این حدیث را مسروق و شقیق بن سلمه روایت کرده اند و هیشمی دو سند از این حدیث را و شعب ابی ارثووط در حاشیه «مسند احمد» در همه چهار مورد و عبدالغفور بلوچی در حاشیه «مسند ابن راهویه» و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۲. ان عمر قال: يا حذيفه بالله انا من المنافقين؟ قال: لا ولا اومن منها احدا بعدك؛^۵ عمر بن خطاب حذیفه را سوگند داد و سؤال کرد: آیا من از منافقین هستم؟ حذیفه گفت: نه و من بعد از تو کس دیگری را مبراء نخواهم کرد.

۴. مسند ابن راهویه، ج ۴، ص ۱۴۰، ح ۱۹۱۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۸ و ۳۰۷ و ۳۱۲ و ۳۱۷، ح ۲۶۵۹۱ و ۲۶۶۶۳ و ۲۶۷۰۱ و ۲۶۷۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۲، ج ۹، ص ۷۲؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۷، ص ۱۸۳، ح ۲۹۸۲.

۵. مقدمه فتح الباری، ۴۰۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۸۷؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۰۷، رقم ۳۰۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۹۴؛ البدایة والنهاية، ج ۵، ص ۲۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص ۴۸۷؛ تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۱۶.

۳. در خبر دیگر حذیفه می گوید: مات رجل من المنافقين فلم أصل عليه، قال: فقال عمر: ما منعك أن تصلي عليه؟ قال: قلت: إنه منهم. فقال: أبالله منهم أنا؟ قلت: لا. فبکی؛^۶ مردی از منافقین از دنیا رفت و من برای او نماز نخواندم. عمر بن خطاب به من گفت: چرا بر او نماز نخواندی؟ گفتم: او از منافقین است. عمر گفت: تو را به خدا سوگند، آیا من نیز از منافقین هستم؟ گفتم: نه. پس گریه نمود. بوصیری می گوید: مسدد این خبر را با سند صحیح روایت کرده است.

از این سه حدیث و خبر صحیح به وضوح استفاده می شود که عمر بن خطاب هیچ خبری از آن نوع احادیث که حضرت او را بشارت به بهشت داده باشند، نداشته است و آن احادیث بعدها وضع شده است.

از مجموع آنچه گذشت اصل نداشتن حدیث ابوموسی که بخاری در هفت مورد آن را نقل کرده است، ثابت می شود و همچنین از عدم ذکر حضرت علی A در این حدیث استفاده می شود که این حدیث در مقام جلب رضایت معاویه و یا یکی از خلفای بنی امیه وضع شده است. البته احادیث زیادی هم در کتب روایی وارد شده که در آن همه چهار خلفا ذکر شده اند و آن ها نیز همین مشکلات و اشکالات مشابه دیگر را نیز دارند که در تاریخ ثبت شده است.

همچنین امام بخاری از ابوموسی در صحیحش در فضائل اشعری ها نیز احادیث روایت کرده و حتی روایت کرده که گویا پیامبر اکرم K فرموده باشند: اشعری ها از من هستند و من از آن ها.^۷ همچنین حضرت قسم یاد کرده اند که کار اشعری ها را انجام ندهند، ولی بر خلاف سوگند خود، آن را انجام داده اند.^۸

۶. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة بوصیری، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۹۱۶.

۷. صحیح بخاری، کتاب الشركة، باب: الشركة في الطعام والنهد والعروض، ج ۲، ص ۸۸۰، ح ۲۴۸۶.

۸. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ومن الدليل على ان الخمس لنواب المسلمين، ج ۳، ص ۱۱۴۰، ح ۳۱۳۳، وح ۴۳۸۵ و ۴۴۱۵ و ۵۵۱۷ و ۵۵۱۸ و ۶۶۲۳ و ۶۶۴۹ و ۶۶۷۸ و ۶۶۸۰ و ۶۷۱۸ و ۶۷۱۹ و ۶۷۲۱ و ۷۵۵۵.

همچنین ابوموسی از رسول خدا ۶ روایت کرده است که گویا آن حضرت پیوسته این گونه دعا می کرده‌اند:

عن أبي موسى: عن النبي ۶ أنه كان يدعو بهذا الدعاء: رب اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري كله و ما أنت أعلم به مني. اللهم اغفر لي خطيئای وعمدی وجهلی وهزلی وكل ذلك عندي...^۹ ابوموسی می‌گوید: پیامبر ۶ همیشه این گونه دعا می‌نمود: پروردگارا، خطا، جهل و اسراف من در همه کارهایم را برایم ببخش، خدایا خطا، جهل و هزل مرا ببخش که تمام این‌ها در من است... باید دقت داشته باشیم که این احادیث را جز ابوموسی کسی روایت نکرده است.

ابوموسی و همراهی ابوبکر در سفر شام با ابوطالب

از ابوموسی با سندی که رجالش رجال صحاح است و همه ثقه هستند این گونه خبر نقل شده است: ابوطالب برای تجارت به شام حرکت نمود که پیامبر اکرم ۶ و شیوخ قریش همراه او بودند. در راه، راهب با آن‌ها ملاقات نمود و به آن‌ها خبر داد که حضرت محمد ۶ سید عالمین و رسول خدا خواهند بود و خداوند به زودی آن حضرت را رحمت برای عالمین برخواهد گزید. گفتند: تو از کجا دانستی؟ گفت: از هیچ درخت و سنگی عبور نکردید مگر این که برای او سجنده می‌کردند و این‌ها جز به پیامبر سجنده نمی‌کنند. و به آن‌ها گفت: او را به روم مبرید؛ زیرا آن‌ها او را از صفاتش خواهند شناخت و خواهند کشت. و خیلی اصرار نمود تا حضرت را برگردانند و گفت: ولی او کیست؟ گفتند: ابوطالب. پیوسته او ابوطالب را سوگند می‌داد تا این که ابوطالب او را برگردانید و ابوبکر بلال را همراه آن حضرت به مکه فرستاد.^{۱۰} ترمذی، حاکم و البانی

۹. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب: قول النبي ۶: اللهم اغفر لي ما قدمت وما اخرت، ج ۵، ص ۲۳۵۰، ح ۶۳۹۸ و ۶۳۹۹.

۱۰. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۱، ح ۳۶۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۴۲۲۹؛

سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. البانی ذکر بلال در آن را منکر دانسته است. و ذهبی می‌گوید: گمان می‌کنم این خبر موضوع و بعضی از آن باطل است. در تاریخ ابن عساکر، احمد بن حنبل و یحیی بن معین نیز ثابت بودن آن از ابوموسی را تأیید کرده‌اند و ابن کثیر نیز.

و حال آن‌که اولاً: ابوبکر در آن زمان حدود ده سال داشته، زیرا در آن زمان پیامبر اکرم ۱۲۶ سال داشته‌اند و حتی گفته‌اند که حضرت ۹ سال داشته‌اند. (تاریخ طبری، تاریخ ابن کثیر و ...). ثانیاً: بلال در آن زمان حتی به دنیا نیامده بوده و همچنین اگر صحیح باشد او سال‌ها پس از بعثت غلام ابوبکر شده. همچنین ابوموسی نیز که این خبر را نقل کرده در آن زمان متولد نشده بوده است. و دلائل فراوان دیگر که ثابت می‌کند: به دروغ در این خبر ابوبکر را نیز اضافه کرده‌اند تا از این طریق بگویند که ابوبکر از همان زمان به پیامبر اکرم ۶ ایمان آورده بود.

۵. مروان بن حکم

امام بخاری ۲۴ حدیث از مروان روایت کرده است.

دشمنی مروان با اهل بیت ^۸

حدثنا ابن عون عن عمیر بن إسحاق قال: کان مروان أمیرا علینا ست سنین فکان یسب علیا کل جمعة ثم عزل ثم استعمل سعید بن العاص ستین فکان لا یسبه ثم اعید مروان فکان یسبه؛^۱ مروان شش سال امیر ما (در مدینه) بود و همیشه در خطبه نماز جمعه، علی

مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۳۶؛ الثقات ابن حبان، ج ۱، ص ۴۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۴۷.

۱. علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۴۷ و ۴۷۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۹۱.

علی را سب و دشنام می داد. سپس معاویه او را عزل نمود و سعید بن عاص را امیر قرار داد و او سب نمی کرد. سپس باز مروان را برگردانید و باز او سب و دشنام را ادامه داد. سند این خبر صحیح است و این خبر را بخاری نیز در صحیحش نقل کرده است، ولی اسم مروان را ذکر نکرده و به جای سب نیز «یدعو علیا» آورده است.^۱

حالا شما این جا نیز توجه کنید که بخاری حاضر نیست حتی چهره واقعی مروان و دشمنی او با اهل بیت Γ و همچنین مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام را کسی متوجه بشود، چه رسد به دیگران، ولی افسانه‌های عجیب و غریب را که در بر دارنده طعن بر اهل بیت Γ است، به وضوح روایت کرده است.

عن عمیر بن إسحاق قال: کان مروان أمیرا علینا. یعنی بالمدينة. فکان یسب علیا کل جمعة علی المنبر وحسن بن علی یسمع فلا یرد شیئا ثم أرسل إلیه رجلا یقول له: بعلی وبعلی وبعلی وبک وبک وبک و ما وجدت مثلك إلا مثل البغلة یقال لها: من أبوک؟ فتقول: أُمی الفرس فقال له الحسن: إرجع إلیه فقل له: إنی والله لا أمحو عنک شیئا مما قلت بأن أسبک ولكن موعدی وموعدک الله فإن كنت صادقا جزاک الله بصدقک و ان كنت کاذبا فالله أشد نقمة، قد أکرم الله جدي أن یكون مثله مثل البغلة؛^۲ مروان امیر مدینه بود و هر جمعه امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می کرد و حسن بن علی می شنید، ولی چیزی نمی گفت. سپس مروان مردی را به نزد حسن به منزلش فرستاد تا به آن حضرت بگوید: به علی به علی به علی و به تو... تو را مثل استر یافتم که به آن گفته می شود: پدرت کیست؟ تو می گویی: مادرم اسب است. امام حسن A به او فرمودند: به سوی مروان

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ج ۳، ص ۱۳۵۸، ح ۳۷۰۳.
 ۲. اتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة، ج ۸، ص ۲۸، ح ۷۵۲۵ و ۷۵۲۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۷، ص ۲۴۴؛ تاریخ الخلفاء سیوطی، ص ۱۶۶.

برگرد و بگو: والله من هیچ چیز از حرف تو محو نمی‌کنم تا تو را سب کنم، ولی وعده ما پیشگاه پروردگار متعال است... و فرمودند: خداوند متعال جدم پیامبر 6 را گرامی گردانید از این که مانند بغله باشند. بوصیری این خبر را از مسند ابن راهویه با دو سند نقل کرده و رجالش را ثقات دانسته است.

وعن أبي يحيى قال كنت بين الحسن والحسين ومروان يتشاوران فجعل الحسن يكف الحسين فقال مروان: أهل بيت ملعونون فغضب الحسن وقال: أقلت أهل بيت ملعونون فوالله لقد لعنك الله على لسان نبيه وأنت في صلب أبيك. وفي رواية فقال الحسين والحسن: والله ثم والله لقد لعنك الله والباقي بنحوه: ۱ امام حسين A و مروان یکدیگر را سب می‌کردند و امام حسن A امام حسين A را ساکت می‌کرد. مروان گفت: شما اهل بیت ملعون هستید. امام حسن A غضبناک شد و فرمود: به خدا سوگند خداوند تو را از لسان رسولش لعنت فرمود، در حالی که تو در صلب پدرت بودی. و در روایتی امام حسن A و امام حسین A هر دو فرمودند: به خدا سوگند و باز به خدا سوگند، همانا خداوند متعال تو را لعنت فرمود. سند این خبر صحیح است.

وعن الشعبي قال: سمعت عبد الله ابن الزبير وهو مستند إلى الكعبة وهو يقول: ورب هذه الكعبة لقد لعن رسول الله 6 فلانا و ما ولد من صلبه. رواه أحمد والبخاري إلا أنه قال: لقد لعن الله الحكم و ما ولد على لسان نبيه: ۲ ابن زبير می‌گوید: به خدای این کعبه سوگند، همانا رسول خدا 6 حاکم و اولادش را لعنت فرمودند. هیشمی این خبر را از احمد و بزار و بوصیری از ابن راهویه و احمد نقل

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۲۴۰ ۱۰ ص ۷۲؛ مسند ابویعلی ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۶۷۶۴؛ تاریخ ابن

عساکر، ج ۵۷، ص ۲۴۳؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۳، ص ۴۷۸، رقم ۱۰۲.

۲. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۰؛ زوائد بوصیری، ج ۸، ص ۲۹، ح ۷۵۲۷ و ۷۵۲۸.

کرده و سند آن را صحیح دانسته‌اند.

لما بايع معاوية لابنه قال مروان: سنة أبي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن أبي بكر: سنة هرقل وقيصر فقال مروان: هذا الذي أنزل الله فيه «والذي قال لوالديه أف لكما» فبلغ ذلك عائشة فقالت: كذب والله ما هو به ولو شئت ان أسمى الذي أنزلت فيه لسميته ولكن رسول الله ﷺ لعن ابا مروان ومروان في صلبه فمروان فضض من لعنة الله؛^۱ و وقتی معاویه برای یزید بیعت گرفت مروان گفت: این سنت ابوبکر و عمر است. عبدالرحمن بن ابوبکر گفت: سنت هرقل و قیصر است. مروان گفت: این همان کسی است که در باره‌اش این آیه «و کسی که به والدینش اف گفت» نازل شده است. این خبر به عائشه رسید. پس گفت: والله دروغ گفته، ولی رسول خدا ﷺ پدر مروان را لعنت فرمود و مروان پاره‌ای از لعنت خداست.

حاکم سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته است و ذهبی آن را منقطع دانسته، ولی انقطاع بین که، بیان نکرده است. هیچ گونه انقطاعی در سند آن نیست. بخاری نیز این حدیث را در صحیحش روایت کرده است، ولی سخنان ابن ابوبکر و ام‌المؤمنین عائشه را برای حفظ جایگاه صحیحش که از مروان اخذ دین کرده، حذف کرده که ابن حجر نیز به آن اشاره کرده است.^۲ البته باید دقت داشته باشیم که از مروان اخبار و افعال مذموم فراوان در تاریخ به جای مانده است و همچنین او یکی از مسببان اساسی در کشته شدن پدر زنش عثمان بن عفان با دست صحابه و تابعین است.

۱. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۱۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۳؛ تفسیر بن کثیر، ج ۴، ص ۱۷۲. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶.
۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: والذي قال لوالديه اف لكما اتعدانني، ج ۴، ص ۱۸۲۷، ح ۴۸۲۷. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶.

۶. عروه بن زبیر

امام بخاری ۸۱۲ حدیث از او روایت کرده است.

عروه و خدمت سلطان و گمراه کردن مسلمین

یحیی بن سعید می گوید: حاکم مدینه به عبدالملک بن موران نوشت که اهل مدینه جز سعید بن مسیب بر ولید و سلیمان بیعت کردند. عبدالملک نوشت: او را به قتل تهدید کن و اگر باز بیعت نکرد پنجاه تازیانه بزن و او را در بازار مدینه بگردان. وقتی این نامه عبدالملک به حاکم مدینه رسید، سلیمان بن یسار و عروه بن زبیر و سالم بن عبدالله بن عمر (از طرف حاکم) به نزد ابن مسیب آمدند و گفتند: ما آمدیم بگوییم که نامه ای در امر تو از طرف عبدالملک آمده و اگر بیعت نکنی گردنت زده می شود. و ما سه پیشنهاد به تو داریم، یکی را قبول کن: ۱. حاکم از تو می پذیرد این که نامه برای تو خوانده شود و تو نه رد کنی و نه قبول (سکوت نمایی) و مردم گمان می کنند که تو بیعت کردی. ابن مسیب گفت: من چنین کاری را نمی کنم و نتوانستند که او را قانع سازند و گفتند: اولی گذشت. ۲. در خانه ات بنشین و چند روزی برای نماز خارج مشو، حاکم از تو می پذیرد. سعید گفت: من اذان را بالای گوشم بشنوم! نمی توانم چنین چیزی را قبول کنم. ۳. گفتند: از جایی به جای دیگر منتقل شو و حاکم شخصی را به سراغ تو راهی می کند و اگر تو را در جای خودت پیدا نکرد، دیگر از تو خودداری می کند. سعید گفت: من نه يك قدم پیش می روم و نه عقب، پس آن ها از نزد سعید رفتند و او نیز برای نماز ظهر خارج شد و در مکانی که می نشست قرار گرفت. چون حاکم نماز را خواند به نزد او فرستاد و گفت: امیرالمؤمنین ما را امر کرده که اگر بیعت نکنی گردنت را بزیم. گفت: پیامبر ۶ از بیعت به دو نفر نهی فرموده است، وقتی حاکم دید که او اجابت نمی کند به گردنش بند کشید و چون سعید دید که کار تمام شده و او را به قتل خواهند رساند، خود را به امر آن ها برهنه نمود و تنها يك شورت بر تن او کردند و او را پنجاه تازیانه

زدند و در بازار گردانند، و سعید گفت: اگر می‌دانستم که مرا نخواهند کشت، آن شورت را به تن نمی‌کردم.^۱

از این خبر استفاده می‌شود که امثال عروه در ظلم دستگاه حاکم شریک بودند و در مقابل این که سلاطین احکام الهی را باطل و زیر پا می‌گذاشتند، نه تنها سکوت می‌کردند، بلکه برای عملی شدن خواسته‌ی آن‌ها اقدام می‌کرده‌اند.

هشام فرزند عروه می‌گوید: هیچ یک از گمراهان و پیروان هوا و هوس، عروه را به بدی یاد نمی‌کردند و از او تنها به خوبی یاد می‌کردند.^۲

باز هشام می‌گوید: پدرم گفت که هرگز در گذشته به کسی چیزی از مسأله و مطلب علمی خبر ندادم، مگر این که آن مطلب برای آن شخص گمراهی بود.^۳

هشام می‌گوید: اگر از عروه چیزی سؤال می‌شد، اگر علم داشت پاسخ می‌داد و گرنه می‌گفت: این از خالص سلطان است.^۴ پس بنابر این دو خبر، عروه در مقام پاسخ، به نوع دلخواه سلاطین فتوا می‌داده و لذا خود اعتراف می‌کند به هر کسی هر پاسخی داده، برای آن شخص گمراهی بوده است.

سفیان می‌گوید: چون عبدالله بن زبیر کشته شد، عروه به مدینه رفت و اموال بیت المال را ودیعه گرفت و به نزد عبدالملک (که ابن زبیر به امر او کشته شد) رفت و قبل از این که خبر کشته شدن برادرش به او برسد، خود را به او رسانید. عبدالملک احوال او و برادرش را پرسید. عروه گفت: برادرم کشته شد. عبدالملک از تاختش پایین آمد و به شکرانه کشته شدن ابن زبیر سجده نمود. حجاج به عبدالملک نوشت: عروه فرار کرده و اموال نزد اوست. عبدالملک وقتی این را به عروه گفت، عروه اظهار ذلت نمود و

۱. حلیۃ الاولیا ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۳.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۷.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۵۷؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۳۷.

چاپلوسی کرد و گفت: مگر وانی گزارید مردی را این که شمشیرش را (از مبارزه با شما) بردارد و خود داری کند و گرامی بمیرد. چون عبدالملک چاپلوسی او را دید، به حجاج نوشت که با عروه کار نداشته باش و از آن اموال صرف نظر کن.^۵

زهري می گوید: عروه و عبیدالله بن عبدالله به عمر بن عبدالعزیز وارد شدند، در حالی که او امیر مدینه بود. عروه در مورد موضوعی که ذکر شد، اسم عائشه و عبدالله بن زبیر را به میان آورد و گفت: از عائشه شنیدم که می گفت: کسی را مانند عبدالله بن زبیر دوست نداشتم، حتی نه پیامبر ۶ و والدینم را. عمر به او گفت: شما در مورد عائشه و ابن زبیر چیزهایی می گوئید (و می سازید) که گویا کسی بین آن دو نصیبی نداشت. عروه گفت: عائشه کسی است که بر سر هر مسلمانی حق دارد و ابن زبیر برای عائشه به منزله فرزندی بود... عمر بن عبدالعزیز گفت: دروغ می گویی...^۶

هشام می گوید: وقتی عروه در عقیق برای خودش قصری درست کرد، مردم به او گفتند: مسجد پیامبر ۶ را رها کردی؟ گفت: من مسجد آنها را جای سرگرمی و بازارهایشان را جای زشتی دیدم و فاحشه در بین آنها به اوج رسیده، پس آیا در چنین جا و شرایط عافیت خواهد بود!^۷

باز می گوید: در آخر امتم مسخ، خسف و قذف خواهد بود و آن هنگام چیزی از عمل قوم لوط خواهد بود. سپس عروه می گوید: به من خبر رسید که نمونه ای از آن (در بین مردم مدینه) ظاهر شده است.^۸

توجه کنید که عروه برای توجیه ترك همجواری پیامبر اکرم ۶ چه تهمت هایی به مردم مدینه و امت اسلامی زده است و حال آن که در زمان او صحابه و بزرگان تابعین

۵. المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۱۲۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۴.

۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۷۶.

۷. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ص ۲۸۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۴۲۷.

۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۷.

فراوان حضور داشتند و خود او و امثالش بودند که با تأیید حاکمان بنی امیه جامعه را به فساد کشانده و ظلم را حاکم کردند، ولی باز عیب را متوجه مردم مدینه می‌کند که آن‌ها و شهرشان از صلاحیت این که در آن زندگی شود، ساقط شده است و حتی آن جامعه را به عمل قوم لوط متهم می‌کند.

ابوربیعه از نزد عروه عبور کرد، در حالی که او در عقیق برای خود قصر بنا می‌کرد. گفت: برای کشاورزی به این جا آمدی؟ عروه گفت: نه، لکن من شنیدم به زودی به مدینه عذاب خواهد رسید.^۹

هشام بن عروه می‌گوید: عروه همیشه در عقیق بود و زمانی می‌شد که برخی فرزندان در مدینه فات می‌کرد، ولی عروه به عزا و کفن و دفن وی نمی‌آمد.^{۱۰} حالا ببینید قضاوت قلب را تا چه حد بوده که هم برای خوشگزرانی، زندگی دور از فرزندان را انتخاب کرده و به همجواری با حرم پیامبر^۶ ارزشی قائل نبوده و هم به مرگ و عزای فرزندان حاضر نمی‌شده است.

عن عروة بن الزبير قال: اتيت عبد الله بن عمر بن الخطاب فقلت له: يا ابا عبد الرحمن انا نجلس إلى ائمتنا هؤلاء فيتكلمون بالكلام نحن نعلم ان الحق غيره فنصدقهم ويقضون بالجور فنقويهم ونحسنه لهم فكيف ترى في ذلك؟! فقال: يابن اخي كنا مع رسول الله^۶ نعد هذا النفاق فلا ادرى كيف هو عندكم؛^{۱۱} عروه می‌گوید: به نزد عبدالله بن عمر آمدم و به او گفتم: ما نزد این امامانمان (سلاطین جور) می‌نشینیم و آن‌ها سخنانی می‌گویند که ما می‌دانیم حق غیر از آن است، ولی باز آن‌ها را تصدیق می‌کنیم و آن‌ها به ظلم و جور قضاوت می‌کنند و ما آن‌ها را تقویت و عملشان را تحسین می‌کنیم و تو این عمل ما را چگونه می‌بینی؟

۹. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ۲۸۰.

۱۰. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۰، ۲۸۰.

۱۱. المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۱، ص ۳۷۷؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۱۶۶.

ابن عمر گفت: پسر برادرم، همراه پیامبر 6 بودیم و این عمل را نفاق می‌خواندیم و من نمی‌دانم که آن نزد شما چیست.

سند این خبر صحیح و رجالش ثقات‌اند و این گونه عروه از حقیقت حال خود با حاکمان ظالم خبر می‌دهد و ابن عمر نیز منافق بودن او و دوستانش را از نظر اسلام برایش بازگو می‌کند.

عروه و دشمنی با اهل بیت ^۸

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: جریر بن عبدالحمید از محمد بن شیبہ نقل کرده که گفته است: در مسجد مدینه شاهد بودم که عروه و زهری نشسته بودند و از علی یاد کرده و از او بدگویی می‌کردند. این خبر به علی بن حسین (امام سجاد A) رسید و حضرت به نزد آن‌ها آمد و فرمود: اما تو ای عروه، همانا پدرم بین خود و پدرت خداوند را حاکم قرار داد و خداوند به نفع پدرم حکم فرمود و اما تو ای زهری، اگر در مکه بودی برایت نشان می‌دادم که قبر پدرت کجاست.^{۱۲}

زهری از عروه و او از عائشه روایت کرده و به پیامبر 6 نسبت داده‌اند که فرموده باشند: ای عائشه این دو (عباس و علی A) بر غیر ملت اسلام محشور می‌شوند.^{۱۳}

عبدالرزاق از معمر نقل کرده که گفته است: نزد زهری دو حدیث از عروه از عائشه در مورد علی بود، روزی من از او آن دو حدیث را سؤال کردم و او به من گفت: با آن دو و حدیثشان چه می‌کنی، خدا به حال آن دو داناتر است و من آن دو را در مورد بنی هاشم متهم می‌دانم.^{۱۴}

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این احادیث را عروه با تشویق معاویه ساخته و به عائشه

۱۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۲.

۱۳. همان، ج ۴، ص ۶۳.

۱۴. همان، ج ۴، ص ۶۴.

نسبت داده است و او همچنین از عائشه روایت کرده که پیامبر 6 فرموده‌اند: ای عائشه اگر دوست داری به دو مردی از اهل جهنم نگاه کنی، به این دو نگاه کن. و او نگاه کرد و دید که آن دو عباس و علی هستند.^۱

خلال نیز با سند صحیح از عروه و او از عائشه به همان حدیثی که در طعن بر امیرالمؤمنین و عباس وضع کرده‌اند اشاره کرده است. (السنه خلال، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۸۰۹). ابن ابی‌الحدید می‌گوید: از عروه احادیثی ظاهر شده که هرگاه علی یاد می‌شد، بدنش به لرزه درمی‌آمد و علی را سب می‌کرد و دستانش را به هم می‌زد و می‌گفت: چه قدر از خون مسلمین را ریخت.^۲

یحیی بن عروه گفته است: هر وقت پدرم از علی یاد می‌کرد، او را سب می‌نمود.^۳ به عروه گفتند: پیامبر 6 چند وقت در مکه اقامت نمود؟ گفت: ده سال. گفتند: ابن عباس می‌گوید: ده و چند (سیزده) سال. عروه گفت: ابن عباس دروغ گفته است.^۴ با این این که سیزده سال اقامت نمودن پیامبر اکرم 6 در مکه پس از نزول وحی از مسلمات است. این حدیث ابن عباس در «صحیح بخاری» و کتاب‌های دیگر نیز وارد شده است.^۵

این پاره‌ای از اخبار عروه است. او امیرالمؤمنین A را به ریختن خون‌ها متهم می‌کند، حال آن‌که جنگ با امیرالمؤمنین A جنگ با خداوند متعال و پیامبر اکرم 6 است و

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۶۹.

۳. همان، ج ۴، ص ۱۰۲.

۴. مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۹۹، ح ۶۷۸۷؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۲، ص ۴۶۹، ح ۴۲۱۱؛ جامع البیان العلم وفضلہ ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۴۱۳؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۹۱.

۵. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: هجرة النبي 6 واصحابه، ج ۳، ص ۱۴۱۶، ح ۳۹۰۲ و ۳۸۵۱ و ۳۹۰۳ و ۴۴۶۵ و ۴۹۷۹؛ کتاب الفضائل، باب: کم اقام النبي 6 بمكة والمدينة، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۵۱.

عروه از کسانی است که می‌خواست به جنگ جمل برود، ولی چون خوردسال بود مانع شدند. پس دشمنی عروه از آنچه ذکر شد، خیلی روشن خواهد بود.
برخی روایات عروه در صحیح بخاری

نزول حجاب با خواست خلیفه و تناقضات متعدد بخاری در این موضوع

عروة عن عائشة: أن أزواج النبي 6 كن يخرجن بالليل إذا تبرزن إلى المناصع وهو صعيد أفلح فكان عمر يقول للنبي 6: احجب نساءك فلم يكن رسول الله 6 يفعل فخرجت سودة بنت زمعة زوج النبي 6 ليلة من الليالي عشاء وكانت امرأة طويلة فنادها عمر: ألا قد عرفناك يا سودة حرصا على أن ينزل الحجاب فأنزل الله آية الحجاب؛^۱ عروه از ام‌المؤمنین عائشه نقل کرده است که گفت: همانا همسران پیامبر 6 شبانه از خانه خارج می‌شدند و چون در مکان‌های باز و کشاد ظاهر می‌شدند، عمر به پیامبر 6 (مستمرأ) می‌گفت: به زنان حجاب پوشان، ولی پیامبر 6 این کار را نمی‌کرد. شبی از شب‌ها سوده بنت زمعه که از همسران پیامبر 6 است خارج شد و خانم بلند قامتی بود و عمر فریاد زد: آگاه باش که ما تو را شناختیم ای سوده و این را با ابراز شوق بر نزول حجاب گفت. پس خداوند آیه‌ای حجاب را نازل فرمود.

در این خبر يك نوع تنقیص و طعن بر پیامبر اکرم 6 و هتك حرمت همسران است. چگونه انسان به خود اجازه می‌دهد که زنان مردم را در ملا عام این گونه مورد خطاب قرار دهد، چه رسد نسبت به همسران پیامبر اکرم 6.

در روایت دیگر، بخاری در يك تناقض آشکار چنین نقل کرده است:

مجاهد عن عائشة قالت: كنت أكل مع النبي 6 حيسا فمر عمر فدعاه فأكل

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: خروج النساء الى البراز، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۴۶ و ح ۴۷۹۵ و ۵۲۳۷ و ۶۲۴۰.

فَأَصَابَتْ يَدَهُ أَصْبَعِي فَقَالَ: حَسَّ لَوْ أَطَاعَ فَيَكُنْ مَا رَأَتْكَ عَيْنُ فَنَزَلَ الْحِجَابُ؛^۱
عائشه گفته است: همراه پیامبر ۶ حلوی خرما می‌خوردم که عمر عبور کرد. پس
پیامبر ۶ او را صدا کرد و او نیز از آن خورد، پس دست عمر به انگشت من رسید.
پس گفت: (حس) اگر پیامبر ۶ در امر شما از من اطاعت می‌کرد، هیچ چشمی شما
زن‌ها را نمی‌دید. پس آیه‌ای حجاب نازل شد.

هیثمی و البانی در حاشیه «ادب المفرد» سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. اولاً:
چنان‌که ملاحظه می‌کنید، هر کدام از این دو خبر دیگری را تکذیب می‌کند و متناقض
هم هستند. و ثانیاً: وهابی‌ها شبیه این خبر را که حتی سند نیز ندارد در کتب مکتب اهل
بیت^۸ در مورد امیرالمؤمنین A و عائشه پیدا کرده و می‌گویند: این طعن بر پیامبر ۶ و
همسرش و عدم وجود غیرت دینی و... است، ولی خود چنین خبر را با سند صحیح وضع
کرده و در معتبرترین کتبشان ذکر می‌کنند و به آن به نام موافقات عمر بن خطاب افتخار
نیز می‌کنند. ثالثاً: دست به دست هم خوردن چه ربطی با حجاب دارد و در صورت
وجود حجاب نیز چنین اتفاق می‌تواند پیش آید. رابعاً: اگر این واقعیت داشته باشد که
طبق خواسته خلیفه دوم آیه نازل می‌شده، پس چرا درباره خمر خداوند متعال با وجود
اصرار مکرر او طبق خواسته‌اش آیه نازل نکرد و خمر را حلال قرار نداد. (البته این
موضوع در تصرفات بخاری خواهد آمد.)

اما تناقض سوم بخاری در نزول آیه‌ای حجاب:

حُمَيْدٌ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ عُمَرُ: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ الْبَرُّ وَالْفَاجِرُ،
فَلَوْ أَمَرْتَ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْحِجَابِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ الْحِجَابِ؛^۲ عمر بن خطاب
گفته است: ای رسول خدا، افراد خوب و بد به حضور تو وارد می‌شوند، کاش

۱. ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۳۶۲، ح ۱۰۵۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۳۵، ح ۱۱۶۱۹؛ مجمع

الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۹۳؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۴۰۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: لا تدخلوا بیوت النبی الا ان يؤذن لکم، ح ۴۷۹۰.

مادران مؤمنین را امر به حجاب می‌کردی، پس خداوند آیه‌ای حجاب را نازل فرمود.

دقت داشته باشیم که این سه خبر متناقض فوق، با قرآن کریم و آیه حجاب هیچ تناسبی ندارد و حدیث دیگر خود «صحیح بخاری» که آیه حجاب کاملاً معنای آن را تأیید می‌کند، نیز این سه خبر فوق را تکذیب می‌کند.

تناقض چهارم بخاری با اعتراف به واقعیت در نزول حجاب

عن أنس بن مالك قال: لما تزوج رسول الله ﷺ زينب بنت جحش دعا القوم فطعموا ثم جلسوا يتحدثون وإذا هو كأنه يتهيأ للقيام فلم يقوموا فلما رأى ذلك قام فلما قام قام من قام وقعد ثلاثة نفر فجاء النبي ﷺ ليدخل فإذا القوم جلوس ثم إنهم قاموا فانطلقت فجئت فأخبرت النبي ﷺ أنهم قد انطلقوا فجاء حتى دخل فذهبت أدخل فألقى الحجاب بيني وبينه فأنزل الله «يا أيها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي»^۱ الآية؛^۲ انس (بنابر نقل نسائی، همیشه) می‌گفت: پیامبر ﷺ با زینب بنت جحش ازدواج کرد و گروهی از مردم را دعوت نمود و آنها طعام تناول کردند، سپس شروع به صحبت نمودند و حضرت آماده به قیام بود تا آنها بلند شوند و بروند، ولی آنها بلند نشدند، وقتی حضرت این را دید خود بلند شد و برخی نیز بلند شدند و سه نفر نشستند. حضرت برگشت تا وارد منزل شود و دید که آنها نشسته‌اند. سپس بلند شدند و رفتند و من به آن حضرت از رفتن آنها

۱. احزاب، ۵۳.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم، ج ۵، ص ۲۳۰۳، ح ۴۷۹۱ و ۴۷۹۲ و ۴۷۹۳ و ۴۷۹۴ و ۵۱۵۴ و ۵۴۶۶ و ۶۲۳۸ و ۶۲۳۹ و ۶۲۷۱؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب فضيلة اعتاق امة ثم يتزوجها، ج ۲، ص ۱۰۴۶، ح ۱۴۲۸؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۶، ص ۴۳۴، ح ۱۱۴۱۶ و ۱۱۴۱۷.

خبر دادم. پس حضرت آمد و وارد خانه شد و من نیز خواستم داخل شوم که بین من و خودش حجاب قرار داد و خداوند متعال آیه حجاب را نازل فرمود.
باز انس می گوید:

أنه كان ابن عشر سنين مقدم رسول الله ﷺ المدينة فكان أمهاتى يواظبنى على خدمة النبى ﷺ فخدمته عشر سنين وتوفى النبى ﷺ وأنا ابن عشرين سنة فكننت أعلم الناس بشأن الحجاب حين أنزل وكان اول ما أنزل فى مبتنى رسول الله ﷺ بزینب بنت جحش أصبح النبى ﷺ بها عروسا فدعا القوم فأصابوا من طعام ثم خرجوا وبقي رهط منهم عند النبى ﷺ فأطالوا المكث فقام النبى ﷺ فخرج وخرجت معه لكى يخرجوا فمشى النبى ﷺ ومشيت حتى جاء عتبة حجرة عائشة ثم ظن أنهم خرجوا فرجع ورجعت معه حتى إذا دخل على زينب فإذا هم جلوس لم يقوموا فرجع النبى ﷺ ورجعت معه حتى إذا بلغ عتبة حجرة عائشة وظن أنهم خرجوا فرجع ورجعت معه فإذا هم قد خرجوا فضرب النبى ﷺ بينى وبينه بالسر وأنزل الحجاب؛^۱ در این روایت انس می گوید: از ده سالگی به مدت ده سال تا رحلت پیامبر ﷺ خدمت آن حضرت را کردم و مادرانم (همسران پیامبر اکرم ﷺ) در خدمت به پیامبر ﷺ مواظب من بودند و من داناترین مردم به شأن حجاب و نزول آن بودم... و سپس داستان فوق را نقل کرده است.

اولاً: باید دقت داشته باشیم، این دو حدیث را که داستان نزول آیه‌ای حجاب را مربوط به ایام ازدواج حضرت ﷺ با زینب معرفی می کند تنها در صحیح بخاری، ابومجلىز، ابوقلابه، عبدالعزيز بن صهيب، ابوعثمان، حميد و زهرى از انس روایت کرده‌اند. ثانياً: شما اگر آیه‌ای حجاب را با این داستان در کنار هم قرار دهید، کاملاً آیه‌ای شریفه قرآن این داستان را تأیید می کند. ثالثاً: چگونه بخاری تمام این داستان‌ها را که متناقض هم‌اند

۱. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: الولیمة حق، ج ۵، ص ۱۹۸۲، ح ۵۱۶۶.

به عنوان اخبار صحیح روایت کرده و توجه به تناقض واضح آنها نکرده است. با این وجود بخاری ادعا می‌کند که هر چه در این کتاب قرار داده، صحیح و بین او و خداوند متعال حجت است!

پس با این بیان روشن می‌شود که دروغ‌بافان ماهر برای عمر بن خطاب چنین اکاذیب را بافته‌اند. همچنین دیگر موافقات عمر بن خطاب نیز داستانشان شبیه همین داستان است و آثار وضع در آنها نیز خیلی روشن است که از جمله آن، حدیث ذیل است:

عن أنس قال: قال عمر: وافقت ربي في ثلاث فقلت: يا رسول الله، لو اتخذنا من مقام إبراهيم مصلی فأنزلت {واتخذوا من مقام إبراهيم مصلی}. وآية الحجاب قلت: يا رسول الله، لو أمرت نساءك أن يحتجبن فإنه يكلمهن البر والفاجر فنزلت آية الحجاب واجتمع نساء النبي 6 في الغيرة عليه فقلت لهن: عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجا خيرا منكن فأنزلت هذه الآية؛^۱ در این خبر بخاری، گویا سه موضوع را عمر بن خطاب خواست انجام شود که خداوند متعال نیز برای موافقت با او طبق خواسته‌های او آیات نازل فرمود که یکی از آنها مسأله‌ای حجاب است. مسلم این خبر را از ابن عمر و او از پدرش نقل کرده است. در مورد این حدیث اولاً: تمام اسانید آن به حمید طویل برمی‌گردد که او کثیر التدلیس بوده و این خبر را از انس «معنعن» نقل کرده است.^۲ ثانیاً: این حدیث با حدیث قبلی بخاری که انس با تأکید در مورد نزول آیه حجاب نقل کرده است، تناقض دارد، ثالثاً: حدیث ابن عمر در متنش اضطراب است و همچنین به جای «طلاق ازواج» «اسیران بدر» را ذکر کرده است. البته در خصوص تك تك این موارد نیز بررسی‌ها انجام شده و

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: ما جاء في القبلة، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۴۰۲؛ صحیح مسلم، کتاب

فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، ج ۴، ص ۱۸۶۵، ح ۲۳۹۹.

۲. طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۳۸، رقم ۷۱؛ تبیین الاسماء المدلسین، ص ۲۳، رقم ۱۸.

دلائل بیشتر بی‌اساسی تك تك آنها ذکر شده است، ولی در این جا برای روشن شدن بی‌اساسی آنها، نزول حجاب در غیر مورد ادعا در این خبر کفایت می‌کند. دقت داشته باشیم که ابن حجر نیز در شرح حال زینب بنت جحش می‌گوید: به سبب او آیه‌ای حجاب نازل شد.^۱

اکنون به مناسبت با یکی دیگر از موافقات عمر بن خطاب آشنا خواهیم شد.

پیامبر اکرم 6 و نماز بر رهبر منافقین

بخاری و دیگران در دو خبر روایت کرده‌اند که:

عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا تُوفِّيَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَاءَ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ 6 فَأَعْطَاهُ قَمِيصَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَكْفِنَهُ فِيهِ ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي عَلَيْهِ، فَأَخَذَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَثْوِبِهِ فَقَالَ تُصَلِّي عَلَيْهِ وَهُوَ مُنَافِقٌ وَقَدْ نَهَاكَ اللَّهُ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ. قَالَ «إِنَّمَا خَيْرَنِي اللَّهُ أَوْ أَخْبِرْنِي فَقَالَ (اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) فَقَالَ سَأَزِيدُهُ عَلَى سَبْعِينَ». قَالَ فَصَلَّى عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ 6 وَصَلَّيْنَا مَعَهُ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ (وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ)؛^۲ زمانی که عبدالله بن ابی از دنیا رفت عبدالله فرزند رهبر منافقین به نزد پیامبر 6 و حضرت پیراهن خود را به او داده فرمودند که بر آن کفن کند سپس حضرت ایستادند که بر وی نماز بخوانند عمر بن خطاب از دامن آن

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۱۵۳، رقم ۱۱۲۲۷.

۲. صحیح البخاری، روایت ابن عمر؛ کتاب تفسیر القرآن سورة التوبة، ح ۴۶۷۰ و ۴۶۷۲، کتاب الجنائز، باب الکفن فی القميص، ح ۱۲۶۹، کتاب اللباس، باب لبس القميص، ح ۵۷۹۶؛ روایت ابن عباس؛ کتاب الجنائز، باب مَا يُكْرَهُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَالْإِسْتِغْفَارِ لِلْمُشْرِكِينَ، ح ۱۳۶۶ و ۴۶۷۱.

حضرت گرفت و گفت: بر وی نماز می خوانی حال آن که او منافق است و خداوند تو را از استغفار بر آن ها نهی کرده است. حضرت 6 فرموده اند: خداوند مرا مخیر کرد و فرمود: «چه برای آن ها استغفار کنی و چه نکنی و اگر هفتاد بار هم استغفار برای آن ها بکنی باز هرگز خداوند آن ها را نخواهد بخشید» به زوری من بیش از هفتاد بار برای وی استغفار خواهم کرد. حضرت بر وی نماز خواند و ما نیز همراه او نماز خواندیم و سپس آیه ای منع از نماز برای منافقین نازل شده.

الفاظ این خبر تناقضات متعدد دارد و تناقض خود دلیل بر بی اساسی خبر است مانند: ۱. عبدالله بن ابی منافق خودش پیامبر اکرم 6 را دعوت کرد و گفت که در حق او طلب استغفار کنند. ۲. پیامبر اکرم 6 وقتی ابن ابی مریض شد برای عیادت او آمدند و او از حضرت خواست بر او منت گذاشته او را در پیراهنشان کفن کنند و بر او نماز بخوانند. ۳. عمر گفت: خدا تو را از نماز خواندن بر آن ها نهی کرده. ۴. گفت: تو را از استغفار کردن بر آن ها نهی کرده. ۵. عمر گفت: برای او نماز می خوانی حال آن که او فلان روز چنین و چنان گفت. ۶. بر او نماز می خوانی حال آن که خدا تو را از نماز نهی کرده. این تناقضات در حالی است که در متن اکثر و یا کل این اخبار می گویند: بعد از آن که حضرت 6 بر ابن ابی نماز خواند آیه ی نهی از نماز نازل شد.

چگونه امکان دارد که پیامبر اکرم 6 با وجود خبر خداوند متعال بر عدم آموزش او اصرار بر استغفار و بخشیده شدن وی کنند. این نسبت ناروا و توهین بزرگی است بر پیامبر اکرم 6. علما و محدثین اهل سنت بر بی اساسی این اخبار تأکید کرده اند. البته این اخبار با واقعیت ها و احادیث دیگر مخالف است که ما دیگر به ذکر آن ها نمی پردازیم. حالا ما تنها به ذکر نظرات محدثین اهل سنت و برخی نکات مهم در مورد این خبر اکتفا می کنیم.

اما بررسی این خبر: اولاً: ابن حجر در شرح این حدیث می گوید:

جماعتی از بزرگان با وجود کثرت طرق این حدیث، و اتفاق شیخین و دیگران بر تصحیح آن، بر طعن به صحت این حدیث پرداخته‌اند، و این می‌رساند که منکران صحت این خبر، نسبت به حدیث معرفت ندارند و از طرق آن آگاه نیستند. ابن منیر گفته است: معنای آیه قدم‌ها را لغزانیده است تا جایی که قاضی ابوبکر صحت این خبر را انکار کرده و گفته است: قبول این حدیث جائز نیست و صحیح هم نیست که پیامبر ۶ چنین سخنان را فرموده باشد. لفظ قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب «التقریب» این است: این حدیث از اخبار آحاد است که ثبوتش معلوم نیست. امام حرمین در «مختصرش» گفته است: این حدیث در صحیح وارد نشده است. و در «البرهان» گفته است: این خبر را اهل حدیث صحیح نمی‌دانند. غزالی در «المستصفی» گفته است: دلائل روشن ثابت می‌کند که این حدیث صحیح نیست. داودی شارح حدیث گفته است: این خبر محفوظ نیست.^۱

ثانیا: طحاوی بعد از نقل این حدیث با سند و لفظ ابن عمر می‌گوید: در حدیث ابن عمر این سخن عمر که به پیامبر ۶ گفت: «آیا برای او نماز می‌خوانی، همانا خداوند تو را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده» این مطالب در حدیث ابن عباس وجود ندارد و به جای آن چنین آمده است: آیا بر او نماز می‌خوانی، حال آن که او چنین و چنان گفت. این مطالب خبر ابن عباس برای ما اولی از مطالب نقل ابن عمر است؛ زیرا محال است که خداوند پیامبر ۶ را از چیزی نهی کرده باشد و سپس حضرت آن را انجام داده باشد و ما این را وهم و خطا از طرف برخی روات این حدیث می‌دانیم.^۲

پس بنابر تأکید محدثین اهل سنت این خبر غیر صحیح است و بنابر تأکید طحاوی محال است حدیث و نسبت ابن عمر صحیح باشد.

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۲۵۵.

۲. مشکل الآثار طحاری، ج ۱، ص ۶۹ ذیل حدیث ۵۸.

ثالثاً: این که ابن حجر گفت: این خبر طرق فراوان دارد، از جهتی سخن دور از واقع است؛ زیرا سند این حدیث به دو نفر بر می‌گردد: به ابن عباس و ابن عمر بقیه مراسیل است و بالتبع برگرفته از اخبار این دو است.

اما روایت ابن عباس با این لفظ تنها از طریق ابن شهاب زهری مدلس روایت شده است. جالب است باز بدانیم که در تمام کتاب‌ها مانند مسند احمد، بزار، نسائی هم در «المجتبی» و هم در «سنن الکبری» و ترمذی و خود بخاری که در دو مورد از زهری این خبر را وارد کرده در یک موردش، زهری این خبر را «معنعن» روایت کرده و تنها بخاری در یک مورد به صورت «اخبرنی» از او این حدیث را روایت کرده است. البته عکرمه و سعید بن جبیر نیز این داستان را از ابن عباس روایت کرده‌اند که متنش با خبر زهری تناقض آشکار دارد.

پس خبر ابن عباس به خاطر این که از منفردات زهری است و او نیز مدلس، ضعیف خواهد بود.

همچنین در کتب مکتب اهل بیت ^۸ احادیث وارد شده که اولاً: پیامبر اکرم ۶ به خاطر احترام به فرزند او که مسلمان بود بر سر قبر و جنازه او حضور پیدا کردند. ثانیاً: حضرت ۶ برای وی استغفار نمودند، بلکه طلب عذاب نمودند. و قریب به این معنا را ابن حجر نیز در فتح الباری در شرح این حدیث روایت کرده است. بنابر این، مطالبی که در روایات مورد بحث به آن حضرت نسبت داده شده که حضرت ۶ فرموده باشند: «خداوند مرا مخیر کرده و اگر بدانم که بیشتر از ۷۰ بار استغفار کنم، خواهد پذیرفت، این کار را خواهم کرد» و یا «بیش از هفتاد بار استغفار خواهم کرد» و امثال آن، قطعاً از اکاذیب است و لذاست که محدثین اهل سنت نیز بر بی‌اساسی این حدیث حکم کرده‌اند.

مطلب مهم دیگر این است، چنان که ابن حجر نیز نقل کرده قرطبی گفته است: این که عمر گفت: خدا تو را از نماز خواندن بر منافقین نهی کرده:

لَعَلَّ ذَلِكَ وَقَعَ فِي خَاطِرِ عُمَرَ فَيَكُونُ مِنْ قَبِيلِ الْإِلْهَامِ، وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ فَهَمَ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ: (مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ)؛ شاید این در قلب عمر واقع شد و از قبیل الهام خواهد بود و احتمال دارد این مطلب را از این آیه فهمید: «پیامبر و اهل ایمان نباید برای مشرکین طلب استغفار کنند».

پاسخ این که اولاً: الهام شدن نهی از نماز بر منافقین که بعداً واقع خواهد شد بر عمر بن خطاب در توجیه توهین بر پیامبر اکرم 6 خود دلیل بر عجز است که به جای اعتراف بر کذب بودن چنین اخبار بی اساس اتخاذ شده است.

ثانیاً: عمر بن خطاب ساده‌ترین احکام را که حتی با صراحت در قرآن بیان شده است درک نمی‌کرد مانند حکم تیمم، کلاله، اب و ... چه رسد به این که بتواند در برابر پیامبر اکرم 6 از آیات دیگر مطلبی را استنباط کند. البته ابن حجر نیز همین نظریه دوم قرطبی را تأیید کرده است.

علت ظهور اخبار موافقات برای عمر بن خطاب

چنان که در بخش «آشنایی با برخی از روایات صحیح بخاری» خواهد آمد محدثین و علمای اهل سنت اعتراف کرده‌اند که با امر معاویه در برابر هر فضیلتی که امیرالمؤمنین ^۸ داشته‌اند اخبار در حق خلفا وضع کرده‌اند. این جا نیز بعید نیست که در برابر چنین اتفاقی که در تاریخ برای امیرالمؤمنین ^۸ پیش آمده برای عمر بن خطاب این موافقات را وضع کرده باشند و صد البته چنان که روشن است تمام این موافقات با نادیده گرفتن جایگاه واقعی پیامبر اکرم 6 در آیات قرآن و با توهین به آن حضرت وضع شده است.

عن ابن عباس قال: قال الوليد بن عقبة لعلي: أنا أحد منك سناناً، وأبسط منك لساناً، وأملاً للكتيبة منك. فقال علي: اسكت فإنما أنت فاسق، فنزلت {أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستوون}؛ ولید بن عقبه به امیرالمؤمنین ^۸ گفت: به خدا سوگند نیزه‌ی من از نیزه‌ی تو تیزتر و زبانم از زبان تو گویاتر و من در صف تیراندازان از تو

ثابتقدم تر هستم. امیرالمؤمنین A فرمودند: ساکت باش، نو تنها فاسق هستی. پس این آیه نازل شد: «آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند»^۳

به این خبر و واقیعت ابن عباس، امام سجاد، عبدالرحمن بن ابولیلی، عطاء بن یسار، ابن سیرین، سدی، و کلبی تصریح کرده‌اند و از ابن عباس این خبر را سعید بن جبیر، مجاهد، عطاء بن ابی‌رباح، عمرو بن دینار، ابوصالح و عکرمه روایت کرده‌اند. ذهبی در سیر اعلام النبلاء سند خود را قوی دانسته است.

اما حدیث دیگر عروه در «صحیح بخاری»:

انکار شنوائی اموات و تناقض دیگر بخاری

عروه عن عائشة قالت: إنما قال النبي 6: «إنهم ليعلمون الآن أن ما كنت أقول حق» وقد قال الله تعالى: «إنك لا تسمع الموتى»^۴؛ ام‌المؤمنین عائشه گفته است: پیامبر 6 تنها فرمود: این مشرکین الآن می‌دانند که آنچه من می‌گفتم حق است. همانا خداوند متعال فرموده است: «تو نمی‌توانی مرده‌ها را بشنوائی».

در این داستان اولاً: ام‌المؤمنین در حال وقوع آن حضور نداشته است. ثانیاً: دیگر صحابه که در حال وقوع داستان حضور داشتند، خلاف این را روایت کرده‌اند، وثالثاً: اخبار استماع موتی متواتر است و این آیه را کسی بر این که ارواح گذشتگان نشنوند،

۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۸ و ج ۳، ص ۲۵۳؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۱۰، ح ۱۰۴۳؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۴۹۲؛ الشريعة عاجری، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۱۵۴۷؛ معانی القرآن نحاس، ج ۵، ص ۳۰۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۱۰، شرح حال ولید؛ تفاسیر طبری، ابن ابی‌حاتم، ثعلبی، بغوی؛ قرطبی، ابن کثیر، آلوسی و دیگران؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۷۲، ح ۶۱۰ الی ۶۲۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۳، ص ۲۳۵؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۲ شرح حال ولید.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: ما جاء في عذاب القبر، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۱۳۷۱ و ۳۷۵۹.

معنا نکرده است و از سیاق آیه نیز به روشنی استفاده می‌شود که منظور از «موتی» در این آیه گمراهان هستند نه کسانی که از دنیا رفته‌اند.

ابن کثیر در مورد این نظر ام‌المؤمنین عایشه می‌گوید: «این آیه، با این احادیث تعارضی ندارد؛ و سخن درست، همان سخن اکثر صحابه و کسانی است که پس از صحابه بوده‌اند؛ که معتقد بودند اموات می‌شنوند.»^۵

صالحی شامی پس از ذکر این نظریه ام‌المؤمنین عایشه، از اسماعیلی و سهیلی دلیل‌هایی بر نادرستی نظر ام‌المؤمنین می‌آورد و در آخر، حدیثی از عایشه به نقل از مسند احمد روایت می‌کند؛ و بعد می‌گوید: «از این حدیث ام‌المؤمنین عایشه، این گونه فهمیده می‌شود که او پس از شنیدن احادیث صحابه در این موضوع، از نظر اولی خود عدول کرده است؛ زیرا او در هنگام وقوع داستان حضور نداشته است.»^۶ بنابر این تصریح علمای اهل سنت، ام‌المؤمنین از نظر خود برگشته است و از او احادیث دیگر در این که اموات می‌شنوند وارد شده است، ولی متأسفانه بخاری این حدیث را به عنوان خبر صحیح در صحیحش روایت کرده و حدیث دیگر نیز در مورد همین داستان باز روایت کرده که این سخن ام‌المؤمنین را نقض می‌کند و دیگران از صحابه که در زمان این داستان حضور داشته‌اند، این خبر را کامل و به این نوع روایت کرده‌اند:

ان رسول الله 6 ترك قتلى بدر ثلاثا ثم اتاهم فقام عليهم فناداهم فقال: يا أبا جهل بن هشام! يا أمية بن خلف! يا عتبة بن ربيعة! يا شيبه بن ربيعة! أليس قد وجدتم ما وعد ربكم حقا؟ فإني قد وجدت ما وعدني ربي حقا. فسمع عمر قول النبي 6 فقال: يا رسول الله! كيف يسمعون وأنى يجيبوا وقد جيفوا؛ قال: «والذى نفسى بيده ما أنتم بأسمع لما أقول منهم ولكنهم لا

۵. البداية والنهاية ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۵۷؛ سيرة النبوية ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۵۰.

۳. سبل الهدى والرشاد شامی، ج ۴، ص ۶۸۵.

يقدرُونَ أَنْ يَجِيبُوا.» ثم أمر بهم فسحبوا فَأَلْقَوْا فِي قَلْبِ بَدْرٍ؛^۷ رسول خدا 6 پس از جنگ بدر، خطاب به اجساد سران مشرکان با صدای بلند فرمودند: «ای ابو جهل! ای امیه! ای عتبہ! و... آیا وعده‌ای را که خداوند متعال به شما داده است، حق یافتید؟ همانا، من آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود، حق یافتم.» عمر بن خطاب این سخن را شنید و پرسید: ای رسول خدا، چگونه این‌ها می‌توانند بشنوند و جواب دهند، در حالی که مرده‌اند؟ رسول خدا 6 فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جان من در اختیار اوست! شما به آنچه می‌گویم، شنو! از آن‌ها نیستید؛ و آن‌ها فقط قادر به جواب‌دادن نیستند...» این حدیث را ابوطلحه، عمر بن خطاب، ابن مسعود، انس و ابن عمر روایت کرده‌اند.

حالا چگونه هر دو این خبر متناقض می‌تواند صحیح باشد که بخاری می‌گوید: من پس از استخاره و غسل و دو رکعت نماز در کعبه یقین کردم که این احادیث صحیح است و سپس در صحیحم وارد کردم! و جای تعجب است که بخاری با آن عظمت علمی و... که در شرح حالش ذکر شده است، چگونه نتوانسته است تناقض و عدم صحت یکی از این اخبار را درک کند و هر دو را بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده است.

البته اخبار عجیب دیگر نیز از عروه وارد شده است که با برخی از آن‌ها در بخش آخر کتاب آشنا خواهیم شد.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: ما جاء في عذاب القبر، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۱۳۷۰ ج ۴، ص ۱۴۶۱، ح ۳۷۵۷ و ۳۷۶۰ و ۳۸۰۲؛ صحیح مسلم، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب عرض مقعد الميت من الجنة والنار، ج ۴، ص ۲۰۳، ح ۲۸۷۴ و ۲۸۷۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶، ح ۱۸۲، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۶۱۴۵، ج ۳، ص ۱۰۴، ح ۱۲۰۳۹ و ۱۲۴۹۳ و ۱۲۸۹۶ و ۱۳۳۲۰ و ۱۳۷۹۹ و ۱۴۰۹۸، ج ۴، ص ۲۹، ح ۱۶۴۰۳ و ۱۶۴۰۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۹۹، ح ۴۷۷۸؛ ج ۱۴، ص ۴۲۳، ح ۶۵۲۵، ح ۶۴۹۸؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۱، ص ۶۶۵، ح ۲۲۲۱.

۷. حریر بن عثمان

امام بخاری در صحیحش سه حدیث از او روایت کرده است. او از تابعین اهل شام بوده و می‌گفته است: علی را دوست ندارم. او پدرانم را کشت. أحمد بن حنبل با تأکید در باره او گفته است: ثقة، ثقة، ثقة. و باز گفته است: در شام ثابت‌تر از او کسی نبود. با این که خود احمد می‌گوید: حریر صحیح الحدیث إلا أنه يحمل علی علی؛ حریر علی را دشنام می‌داد. وقال العجلی: شامی ثقة وکان يحمل علی علی؛ حریر دائم علی را سب می‌کرد. قال عمرو بن علی: کان ینتقص علیا وینال منه وکان حافظا لحديثه وقال فی موضع آخر: ثبت، شدید التحامل علی علی وقال بن عمار: یتهمونه أنه کان ینتقص علیا ویروون عنه ویحتجون به ولا یتروکونه؛ عمرو بن علی می‌گوید: علی را تنقیص می‌کرد و او را سب می‌نمود. باز می‌گوید: شدیداً به علی حمله می‌کرد. ابن عمار می‌گوید: حریر را به سب علی متهم می‌کنند و با این وجود به احادیثش احتجاج می‌کنند و او را ترک نکرده‌اند.

یزید بن هارون می‌گوید: حریر می‌گفت: ما امام خود (معاویة) را داریم و شما امام خود (علی) را. قال عمران بن ایاس: سمعت حریر بن عثمان یقول: لا أحبه قتل آبائی یعنی علیا؛ علی را دوست ندارم او پدرانم را کشت. قال إسماعیل بن عیاش: عادلته حریر بن عثمان من مصر إلى مكة فجعل یسب علیا ویلعنه؛ ابن عیاش می‌گوید: از مصر تا مکه همراه حریر سفر کردم و او در طول سفر علی را سب و لعن می‌کرد.

قال إسماعیل بن عیاش سمعت حریر بن عثمان یقول: هذا الذی یرویه الناس عن النبی 6 أنه قال لعلی: أنت منی بمنزلة هارون من موسی حق ولكن أخطأ السامع قلت: فما هو؟ فقال: إنما هو أنت منی بمنزلة قارون من موسی قلت عمن ترویه؟ قال: سمعت الولید بن عبد الملك یقوله وهو علی المنبر؛ ابن عیاش باز

می گوید: حریز می گفت: این که مردم از پیامبر ۶ روایت می کنند که به علی فرمود: تو برای من به منزله هارون بر موسی هستی حق است، ولی سامع خطا شنیده است. گفتم: پس چه بوده است؟ گفت: «تو برای من به منزله قارون برای موسی هستی»، من این را از ولید شنیدم که در منبر می گفت.^۸ تمام مطالب فوق از «تهذیب التهذیب» نقل گردید.

ابن حجر می گوید: آن حریز بن عثمان روی آن النبی ۶ لما أراد أن یركب بغلته جاء علی بن أبی طالب فحل حزام البغلة لیقع النبی ۶ قال الأزدي: من كانت هذه حاله لا یروی عنه؛ ازدی گفت: حریز روایت کرده که وقتی پیامبر ۶ خواست به استرش سوار شود، علی آمد و بند استر را کشید تا پیامبر ۶ به زمین بخورد. ازدی گفته است: کسی که حالش این باشد، از وی نباید روایت شود. ابن حجر در توجیه او می گوید: شاید این را نیز از ولید شنیده است.^۹ پس اولاً: بنابر اعتقاد ابن حجر اگر او آن را از ولید شنیده اشکال ندارد که معتقد به آن شود. ثانیاً: اگر ولید چنین سخنی را گفته پس چگونه کسی آن را نقل نکرده است! احتمالاً حریز این جا دروغ نیز گفته و بر دروغ آن را به ولید نسبت داده است.

وقال غنجار: قیل لیحیی بن صالح: لم لم تکتب عن حریز؟ فقال: کیف اکتب عن رجل صلیت معه الفجر سبع سنین فکان لا یخرج من المسجد حتی یلعن علیا سبعین مرة؛^{۱۰} یحیی بن صالح می گوید: هفت سال همراه حریز نماز صبح خواندم و او هیچ وقت از مسجد خارج نمی شد، مگر این که هفتاد بار علی را لعن کند. وقال بن حبان کان یلعن علیا بالغداة سبعین مرة وبالعشی سبعین مرة فقیل له فی ذلك فقال: هو القاطع رؤوس آبائی وأجدادی؛ ابن حبان می گوید: همیشه صبح و شام علی را

۸. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۰۷ و ۲۰۸، رقم ۴۳۶.

۹. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸ و ۴۳۶.

۱۰. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰۸، رقم ۴۳۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۲، ص ۳۴۹.

هفتاد مرتبه لعن می کرد و می گفت: زیرا علی قطع کننده سر پدران و اجداد است.^۱
 حالا این ناصبی با این حالش و آن وضع کردن احادیثش، در مکتب اهل سنت ثقه
 است و بخاری از امامان اهل بیت I در صحیحش حدیث روایت نمی کند، ولی از
 دشمنان اهل بیت صحیحش را پر کرده است. آیا این برای بخاری افتخار نیست؟!
 بخاری در شرح حال حریز او را افضل اهل شام معرفی کرده و می گوید: ابوالیمان
 گفته است: حریز همیشه مردی را دشنام می داد و سپس آن را ترك نمود.^۲ پس بنابر این،
 این، بخاری آگاه بوده که او ناصبی است. همچنین بخاری دوست ندارد مردم بدانند که
 او ناصبی است و لذا تصریح به اسم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام نکرده است.

۸. اسحاق بن سوید بن هبیره، از تابعین

امام بخاری از او يك حدیث روایت کرده است.
 قال العجلي: كان يحمل علي علي عَلَيْهِ السَّلَام وقال أبوالعرب الصقلي في الضعفاء:
 كان يحمل علي علي تحاملا شديدا وقال: لا أحب عليا؛ يعني با شدت به علی حمله
 می کرد و می گفت: علی را دوست ندارم. ابن حجر می گوید: من لم يحب الصحابة
 فليس بثقة ولا كرامة؛ هر که صحابه را دوست نداشته باشد ثقه نیست.^۳ ولی باز در
 «تقريب التهذيب» می گوید: صدوق تكلم فيه للنصب.^۴ و در مورد حریز بن عثمان قبلی
 نیز ابن حجر می گوید: ثقه، ثبت رمی به نصب شده.^۵ و این تناقض تنها از جانب ابن حجر

۱. المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۲۶۸؛ الانساب سمعانی، ج ۳، ص ۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۰۸، رقم ۴۳۶.

۲. تاريخ الكبير بخاری، ج ۳، ص ۱۰۳، شرح حال حریز بن عثمان، رقم ۳۵۶.

۳. تهذيب التهذيب، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۴۳۸.

۴. تقريب التهذيب ابن حجر، ج ۱، ص ۸۳، رقم ۳۵۸.

۵. همان، ج ۱، ص ۱۹۶، رقم ۱۱۸۸.

حجر در تاریخ به جای نمانده است، بلکه اکثر محدثین دچار چنین تناقض عجیب شده‌اند و سخنان خود را به باد بازی و فراموشی سپرده‌اند.

۹. ثور بن یزید از تابع تابعین اهل شام

امام بخاری از او پنج حدیث روایت کرده است. ابن سعد می‌گوید: کان جده قتل یوم صفین مع معاویة فکان ثور إذا ذکر علیا قال: لا أحب رجلا قتل جدي؛^۱ جد ثور همراه معاویه در صفین کشته شد و ثور هر وقت علی را یاد می‌کرد می‌گفت: دوست ندارم مردی را که جدم را کشت. با این وجود باز ابن حجر در مورد او می‌گوید: ثقة ثبت الا انه یری القدر.^۲

از جمله روایت او در صحیح بخاری حدیث در بخشیده شدن یزید است:

امام بخاری و مغفور له بودن یزید بن معاویه

عمیر بن اسود عن ام حرام: أنهما سمعت النبی 6 يقول: اول جيش من أمتی یغزون البحر قد اوجبوا. قالت أم حرام: قلت یا رسول الله، أنا فیهم؟ قال: أنت فیهم. ثم قال النبی 6: اول جيش من أمتی یغزون مدینة قیصر مغفور لهم. فقلت: أنا فیهم یا رسول الله؟ قال: لا؛^۳ ام حرام از پیامبر اکرم 6 شنیده است که می‌فرموده‌اند: اولین لشکری از امتم که به سوی بحر به جهاد می‌روند همانا برای آنها واجب گشته است. ام حرام گفت: من نیز در بین آنها خواهم بود؟ حضرت 6 فرمودند: آری. سپس پیامبر اکرم 6 فرمودند: اولین لشکری از امتم که به شهر قیصر جهاد انجام می‌دهند، بخشیده شده‌اند....

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰، رقم ۵۷.

۲. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۸۲، رقم ۸۶۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: ما قیل فی قتال الروم، ج ۳، ص ۱۰۶۹، ح ۲۹۲۴.

در این خبر چنان که ابن حجر در شرح این حدیث معنا کرده و ابن تیمیه به آن در دفاع از یزید بن معاویه استدلال کرده است^۱، بخاری برای یزید منقبتی از زبان پیامبر اکرم ۶ نقل کرده و مورد آموزش خداوند متعال قرار گرفتن یزید را بازگو کرده است؛ زیرا می‌گویند: اولین لشکری که به قیصر حمله کرده امیر آن یزید بوده است.

اولاً: امام بخاری باز دست به عمل عجیب زده؛ زیرا در این موضوع دو خبر نقل کرده که با هم همخوانی ندارند. ثانیاً: این حدیث با همین يك سند روایت شده است که در آن از غزوه مدینه قیصر و مغفور لهم، سخن به میان آمده است. و ثالثاً: این خبر که تنها با يك سند نقل شده است، در تمام اسانید آن عمیر بن الاسود و خالد بن معدان و ثور بن یزید هستند که همگی از اهل شامند. رابعاً: سه لفظ جعلی از جانب رجال اهل شام در این خبر است: ۱. ذکر مدینه قیصر. ۲. مورد آموزش قرار گرفتن آن‌ها. ۳. واجب گشتن بهشت برای اهل غزوه بحر، چنان که ابن حجر معنا کرده است و ظاهراً این غزوه را معاویه در زمان عثمان انجام داده است.^۲ خامساً: این خبر را هیچ يك از کتب مسانید و سنن و صحاح نقل نکرده‌اند و تنها حاکم و طبرانی و ابن ابی عاصم در «الآحاد والمثانی» نقل کرده‌اند.

دقت داشته باشیم که با اسانید متعدد از انس و خود ام‌حرام نقل شده است که در آن‌ها پیامبر اکرم ۶ از دو غزوه و فتح در آن که اولی غزوه بحر است خبر داده و به ام‌حرام فرموده‌اند: تو در اولی حضور خواهی داشت. و آن خبر را بخاری و دیگران با اسانید متعدد روایت کرده‌اند و در آن هیچ ذکری از این جعلیات اهل شام از قبیل، واجب شدن بهشت برای آن‌ها و مغفور لهم بودن آن‌ها، نیامده است. و همچنین متن این حدیث با آن، در سؤال و جواب بین ام‌حرام و پیامبر اکرم ۶ با هم تفاوت و اختلاف

۱. فتح الباری، ج ۶، ص ۷۴؛ منهاج السنه ابن تیمیه.

۲. فتح الباری ابن حجر، ج ۶، ص ۷۵.

دارند.^۱

فرضا اگر این عبارات از جعلیات اهل شام نباشد، باز هرگز شامل ظالمانی امثال معاویه و یزید نخواهد شد، زیرا پیامبر اکرم ۶ در حدیث اصلی که اشاره کردیم فرموده- اند: اتمم این غزوه را انجام می‌دهند. و ابن حجر بیان کرده است که در غزوه بحر (غزوه قبرس) بزرگانی مانند ابوذر و ابودردا حضور داشته‌اند.^۲ و در غزوه قسطنطنیه نیز ابوایوب و امثال او حضور داشته‌اند. همچنین در شرح حال ابوایوب انصاری در کتاب‌های «سیر اعلام النبلاء» و «الاصابه» گفته‌اند: او سال ۵۰ ه. ق. از دنیا رفته است. بنابر این، غزوه قسطنطنیه سال ۵۰ ه. ق. بوده و یزید در آن زمان ۲۰ سال داشته است، لذا بعید است که بزرگان صحابه مانند ابوایوب که حتی با معاویه مخالفت می‌کردند حاضر به امیر شدن يك چنین فرد کم عقلی و آن نیز در آن سن و سال شده باشند. بنابر این، احتمال دارد حضور و امیر بودن یزید در این غزوه، کلاً جعلی باشد، گرچه آن، هیچ منقبتی نیز نمی‌تواند برایش باشد.

۱۰. حصین بن نمیر

امام بخاری از او دو حدیث روایت کرده است.

قال بن أبي خيثمة: قلت لأبي: لم لا تكتب عن أبي محصن (حصين بن نمير)؟ قال: أتيتُه فإذا هو يحمل علي علي فلم أعد إليه؛ أبو خيثمة می‌گوید: به نزد او رفتم و دیدم که به علی حمله می‌کند برگشتم و دیگر به نزد او نرفتم.^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: الدعا بالجهاد والشهادة للرجال والنساء، ج ۳، ص ۱۰۲۷،

ح ۲۷۸۸ و ۲۷۸۹ و ۲۷۹۹ و ۲۸۰۰ و ۲۸۷۷ و ۲۸۹۴ و ۶۲۸۹ و ۷۰۰۱ و ۷۰۰۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۳۶۱ و ۴۳۵؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۵۱۸، ح ۱۹۱۲؛ وسنن ترمذی، نسائی و... .

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۷۶، رقم ۱۱۹۷۱.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۷، رقم ۶۸۲.

ابن حجر می گوید: لا باس به رمی بالنصب؛ یعنی رمی به نصب شده و او ثقه است.^۱

۱۱. سائب بن فروخ

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. او مائل به بنی امیه بود.^۲ او مبغض آل پیامبر 6 بود.^۳

۱۲. زیاد بن جبیر بن حبه

امام بخاری از او چهار حدیث با مکررات روایت کرده است.

کان زیاد بن جبیر یقع فی الحسن والحسین فقلت له: یا أبا محمد أن أبا سعید حدثنی عن النبی 6 قال: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة؛ زیاد بن جبیر امام حسن A و امام حسین A را دشنام می داد و من به او گفتم: ابوسعید از پیامبر 6 برای من حدیث نقل کرد که فرموده اند: حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند.^۴

۱۳. زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی کوفی از تابعین

امام بخاری نه حدیث از او روایت کرده است.

کان منحرفا عن اهل البيت النبي 6؛ از اهل بیت پیامبر 6 منحرف بود.^۵ ابن حجر می گوید: ثقه رمی بالنصب؛ او ثقه و از نواصب محسوب شده است.^۶

۱. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۲۴، رقم ۱۳۹۵.

۲. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۹۰.

۳. العتب الجمیل ابن عقیل، ص ۱۱۵.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۰۸، رقم ۶۵۸.

۵. همان، ج ۳، ص ۳۲۷، رقم ۶۹۳.

۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۲.

۱۴. ابوقلابه عبدالله بن زید بن عمرو از تابعین شام

بخاری بیش از ۹۳ حدیث از او روایت کرده است.

قال العجلی: کان یحمل علی علی ولم یرو عنه شیئا قط؛ به علی حمله می کرد و از او هیچ حدیثی نیز روایت نکرد.^۱ ذهبی می گوید: وهو یدلس. او تدلیس می کرد.^۲ پس مضافاً بر این که او از نواصب است مدلس نیز است و تنهاده حدیث او در «صحیح بخاری» موصول و بقیه حکم منقطع دارد؛ زیرا تمام آن ها را «معنعن» روایت کرده است.

۱۵. عبد الله بن حبیب بن ربیعہ ابو عبد الرحمن کوفی

او زمان پیامبر اکرم ۶ به دنیا آمده است و بخاری ۲۳ حدیث از او روایت کرده است که بعداً به دو حدیث او اشاره خواهد شد.

عن عطاء قال: قال رجل لابی عبد الرحمن: أنشدك الله متى أبغضت علياً أليس حين قسم قسماً بالكوفة فلم يعطك ولا أهل بيتك؟ قال: أما إذ نشدتنی الله فنعم؛^۳ یعنی مردی به او گفت: تو را به خدا سوگند می دهم بگو که چه وقت علی را دشمن داشتی و کینه او را در دل گرفتی؟ آیا پس از آن نبود که در کوفه به تو و اهلت چیزی نداد؟ گفت: اکنون که مرا به خدا سوگند دادی (حقیقت را می گویم) آری همین گونه است.

شهد مع علی صفین ثم صار عثمانياً؛^۴ یعنی ابو عبد الرحمن همراه علی در صفین حاضر شد و سپس عثمانی (ناصبی) گشت.

۱. معرفة الثقات عجلی، ج ۲، ص ۸۸۸؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۱۹۸، رقم ۳۸۸؛ سیر

اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۴۷۱، رقم ۱۷۸.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۶۹، رقم ۱۷۸.

۳. المنتخب من ذیل المذیل طبری، ص ۱۴۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷.

باز می‌گویند: تنازع أبو عبد الرحمن السلمي وكان عثمانيا وحبان بن عطية وكان علويا فقال أبو عبد الرحمن لحبان: لقد علمت الذي جرأ صاحبك على الدماء يعني عليا سمعته يقول: بعثنى النبي ﷺ والزيير فقال: «أتو روضة كذا وتجدون بها امرأة أعطها حاطب كتابا». فأتينا الروضة فقلنا: الكتاب قالت: لم يعطني فقلنا: لتخرجن أولا جردنك فأخرجت من حجزتها فأرسل إلى حاطب فقال: لا تعجل والله ما كفرت ولا ازددت للإسلام إلا حبا ولم يكن أحد من أصحابك إلا وله بمكة من يدفع الله به عن أهله وماله ولم يكن لي أحد فأحببت أن أتخذ عندهم يدا فصدقه النبي ﷺ قال عمر: دعني أضرب عنقه فإنه قد نافق فقال: «ما يدريك لعل الله اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم». فهذا الذي جرأه؛^۱ أبو عبد الرحمن که عثمانی بود با حبان بن عطية که علوی بود نزاع کردند او به حبان گفت: دانستم که چه چیز صاحبت یعنی علی را به ریختن خون مردم جسور کرده... و آن این که او از پیامبر ﷺ نقل کرده که خداوند شاید در باره اهل بدر فرموده باشد که هر چه می‌خواهید انجام دهید.

از این حدیث نیز علامت نصب و بغض او نسبت امیرالمؤمنین A به روشنی استفاده می‌شود مضافا بر این که در گذشته ثابت شد که اهل سنت از برخی نواصب به عثمانی تعبیر می‌کرده‌اند.

حالا شما توجه کنید که بخاری چنین سخنانی را روایت کرده تا نوعی تنقیص در مورد امیرالمؤمنین A را از زبان دیگران بیان کند، ولی به هیچ یک از اخبار پیامبر اکرم ﷺ در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین A اشاره ندارد تا خواننده‌اش متوجه نشود که جنگ با

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا اضطر الرجل الى النظر في شعور اهل الذمة، ج ۳، ص ۱۱۲۰، ح ۳۰۸۱، ج ۴، ص ۱۴۶۳، ح ۳۷۶۲، ج ۵، ص ۲۳۰۹، ح ۵۹۰۴، ج ۶، ص ۲۵۴۲، ح ۶۵۴۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۵۱، رقم ۳۱۳.

امیرالمؤمنین A حکمش چیست.

پس این سه خبر فوق ناصبی بودن او را ثابت می‌کند و روشن می‌شود که او به دلیل عدم تحمل عدالت امیرالمؤمنین A کینه آن حضرت را به دل گرفته و چنین سخن و اشکال را متوجه آن حضرت کرده است و گرنه با آگاهی از جنگ آن حضرت در جمل، همراه آن حضرت در صفین حاضر نمی‌شد.

همچنین نقل چنین حدیثی از تناقضات دیگر امام بخاری در صحیحش پرده بر می‌دارد؛ زیرا او چنان‌که خواهد آمد در رابطه با جنگ جمل حدیث روایت کرده است به این معنا که هرگاه دو مسلمان برای جنگ رو در روی هم قرار گیرد قاتل و مقتول در جهنم خواهد بود و در جنگ‌های جمل و صفین همراه امیرالمؤمنین A اهل بدر فراوان بودند. حالا کدام یکی از این دو صحیح است؟ این‌ها اهل جهنم هستند و یا هر چه بکنند بخشیده شده است!

نشانه دروغگویی او:

عن أبي عبد الرحمن: صمت لله ثمانين رمضان؛^۱ او می‌گوید: هشتاد رمضان را برای خدا روزه گرفتم. این سخن دروغگویی او را ثابت می‌کند؛ زیرا او از صحابه محسوب نشده است. پس در آخر حیات پیامبر اکرم 6 به دنیا آمده؛ یعنی شاید در سال دهم هجری. و گفته شده که در سال ۷۳ یا ۷۴ و یا قبل از هشتاد از دنیا رفته است،^۲ پس چگونه هشتاد رمضان را روزه گرفته است. ذهبی نیز بعد از نقل این سخن می‌گوید: ما اعتقد صام ذلك كله؛^۳ یعنی فکر و اعتراف نمی‌کنم که او آن همه را روزه گرفته باشد. با این بیان ثابت می‌شود که او حد اکثر هفتاد سال عمر کرده است، ولی می‌گوید: هشتاد

۱. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۷۵. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۸۷. تهذیب التهذیب ابن حجر،

ج ۵، ص ۱۶۱، رقم ۳۱۷. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۷۱، رقم ۹۷.

سال روزه ماه رمضان را گرفته است. البته چنان که در حدیث دوم او خواهد آمد او در حدیث پیامبر اکرم ۶ نیز تصرف کرده و معنای آن را تغییر داده است. اما دو حدیث او در صحیح بخاری:

حفر چاه و بشارت عثمان بن عفان به بهشت

۱. عن أبي إسحاق عن أبي عبد الرحمن: أن عثمان حيث حوَصِرَ أشرف عليهم وقال: أنشدكم بالله ولا أنشد إلا أصحاب النبي ۶ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ۶ قَالَ: مَنْ حَفَرَ رُومَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ. فَحَفَرْتُهَا أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ جَهَّزَ جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَلَهُ الْجَنَّةُ. فَجَهَّزْتُهُ قَالَ: فَصَدَّقُوهُ بِمَا قَالَ؛^۱ عثمان زمانی که محاصره شد به مردم گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم و من تنها از اصحاب پیامبر ۶ می‌خواهم که پاسخ دهند. مگر نمی‌دانید که پیامبر ۶ فرمود: هر که رومه را حفر کند، جایگاهش بهشت است؟ و من آن را حفر نمودم. مگر نمی‌دانید که پیامبر ۶ فرمود: هر که لشکر عسره را تجهیز کند، جایگاهش بهشت است؟ و من آن را تجهیز کردم. پس حاضرین او را تصدیق کردند.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که بخاری باز در این موضوع دچار تناقض شده؛ زیرا در جای دیگر می‌گوید: وَقَالَ عُثْمَانُ قَالَ النَّبِيُّ ۶: «مَنْ يَشْتَرِي بَثْرَ رُومَةَ فَيَكُونُ دَلْوُهُ فِيهَا كَدَلَاءِ الْمُسْلِمِينَ». فَاشْتَرَاهَا عُثْمَانُ.^۲ یعنی در این خبر می‌گوید: پیامبر ۶ فرمودند که چه کسی این چاه را (از صاحبش) می‌خرد، پس عثمان آن را خرید.

ابوعبدالرحمن دو حدیث دیگر معنعن از عثمان روایت کرده است، ولی شعبه

۱. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: اذا وقف ارضا او بئرا واشترط لنفسه مثل دلاء المسلمين، ج ۳، ص ۱۰۲۱، ح ۲۷۷۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب المساقاة، باب فی الشرب.

می‌گوید: لم یسمع من عثمان؛^۱ او از عثمان حدیث نشنیده است.

وقال ابن أبی حاتم عن أبيه: ليس ثبت رواية عن علي فقیل له: سمع من عثمان؟ قال: روی عنه ولم يذكر سماعاً؛^۲ یعنی روایتش از علی ثابت نیست و از عثمان نیز شنیدنش را ذکر نکرده است. با این بیان ابوحاتم، نوزده روایت او در صحیح بخاری منقطع و ضعیف خواهد بود؛ زیرا با حدیث فوق سه حدیث از عثمان و شانزده حدیث از امیرالمؤمنین A روایت کرده است و همه روایاتش در صحیح بخاری از عثمان معنعن و از امیرالمؤمنین A نیز اکثراً معنعن است.

از دلائل باطل بودن حدیث فوق این است که ابن بطال می‌گوید: این وهم از بعضی روایات است و معروف این است که عثمان آن چاه را خریده است، نه این که حفر کرده باشد.^۳

این خبر یعنی احتجاج عثمان و تصدیق دیگران، از همین راوی ناصبی و سیف بن عمر کذاب روایت شده است و ابن حجر نیز چندین شاهد ذکر می‌کند که عثمان این چاه را حفر نکرده است، بنابر این، باطل بودن این خبر از این طریق نیز ثابت می‌گردد و در آن خبر که وارد شده عثمان آن را خریده است پیامبر اکرم 6 فرمودند: هر که آن را بخرد بخشیده خواهد شد. البته گذشته از صحت و سقم این خبر، باید دقت داشته باشیم که سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد اهل خیر و بخشش فراوان بوده‌اند تا جایی که سعد می‌گوید: خلیفه اول و دوم به فرزندم قیس بخل می‌ورزیدند.^۴ با این وجود چگونه ممکن است که چنین موضوعی را حضرت خواسته باشند و اهل مدینه که امکاناتشان

۱. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۷، ۱۶۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۶۹ رقم ۹۷.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۱۷، ۱۶۱؛ حاشیه تهذیب الکمال، ج ۱۴، ص ۴۱۰، رقم ۳۲۲۱.

۳. فتح الباری ابن حجر، ج ۵، ص ۳۰۵.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۶، شرح حال قیس بن سعد؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۹، ص ۴۱۴ چندین خبر نقل کرده‌اند.

بیشتر از عثمان و امثالش بوده آن را بر عهده نگرفته باشند و آن هم با وجود خیر و بخشش‌های آن‌چنانی که در باره قیس بن سعد وارد شده است.

اما خبر دوم ابو عبد الرحمن

۲. عن علي عليه السلام... قال عمر: دعني أضرب عنقه فإنه قد نافق فقال النبي 6: ما يدريك لعل الله اطلع على أهل بدر فقال: اعملوا ما شئتم فقد وجبت لكم الجنة؛^۱ ... عمر بن خطاب به پیامبر اکرم 6 گفت: اجازه بده گردن این منافق را بزنم؛ همانا او نفاق پیشه کرده است. حضرت 6 فرمودند: تو چه می‌دانی، شاید خداوند به اهل بدر نظری کرد و فرمود: هر چه می‌خواهید انجام دهید، همانا بهشت برایتان واجد گشته است.

ابو عبد الرحمن سلمی این حدیث را گاه از امیرالمؤمنین عليه السلام «معنعن» روایت کرده و گاه با لفظ «قال» و گاه هم «سمعت» و گاهی هم گفته: بهشت را واجب کردم و یا شما را بخشیدم، که این خود نشانه اضطراب است. ثانیاً: این حدیث را در تمام کتاب‌ها غیر ابو عبد رحمان سلمی از امیرالمؤمنین^۲ و همچنین از عمر بن خطاب، ابن عباس و ابوهریره چنین روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم 6 فرمودند: «... اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم؛ هر عملی می‌خواهید انجام دهید همانا من شما را بخشیدم.» چنان‌که اشاره شد در تمام کتاب‌ها تنها ابو عبد الرحمن سلمی ناصبی این حدیث را با لفظ «بر شما بهشت واجب شد» روایت کرده است و دیگران حتی از امیرالمؤمنین عليه السلام نیز این حدیث را با لفظ فوق روایت کرده‌اند که بخاری باز با تناقض هر دو این لفظ را از امیرالمؤمنین عليه السلام به عنوان احادیث صحیح در صحیحش وارد کرده است.

ابن جوزی در باره این حدیث و در رد برداشت ابو عبد الرحمن سلمی می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا اضطر الرجل الى النظر في شعور اهل الذمة، و باب فضل من شهد بدر، ح ۳۹۸۳ و ۶۲۵۹ و ۶۹۳۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجهاد، باب: الجاسوس، ح ۳۰۰۷ و ۴۲۷۴ و ۴۸۹۰.

وينبغي أن يعلم أن معنى الحديث: لتكون أعمالكم المتقدمة ما كانت فقد غفرت لكم. فأما غفران ما سيأتي فلا يتضمنه لك، أترأه لو وقع من أهل بدر وحاشاهم الشرك - إذ ليسوا معصومين - أما كانوا يؤخذون به؟ فكذلك المعاصي. ثم لو قلنا: إنه يتضمن غفران ما سيأتي، فالمعنى أن مآلكم إلى الغفران؛^۱ لازم است روشن گردد که معنای حدیث چنین است: اعمال گذشته‌ی شما هر چه باشد من آن را برای شما بخشیدم، ولی این حدیث و عمل ضامن بخشش گناهانی که بعد از این مرتکب شوند نخواهد شد. فرضاً اگر اهل بدر مرتکب شرك شوند - چون آنها معصوم نیستند - به خاطر حضور در بدر مآخذ نخواهند شد!؟ و همچنین اگر مرتکب گناه شوند.

پس این برداشت غلط است که گفته شود هر بدری هر کاری بکند دیگر اشکالی ندارد؛ زیرا چنین برداشتی از این حدیث هم با روح اسلام مخالف است و هم این که این حدیث به هیچ وجه شامل هر بدری نمی‌شود؛ چون افرادی در بدر حضور داشتند که منافق بوده‌اند. در زیر با چند نمونه آشنا خواهیم شد:

۱. معتب بن قشیر: و ليس له عقب وشهد بدرا واحدا وكان منافقا وهو القائل يوم احد: لو كان لنا من الامر شيء ما قتلناها هنا وقيل انه تاب؛^۲ معتب ابن قشیر. او در بدر واحد حضور داشت و از جمله منافقین است و اوست که در جنگ احد گفت: «اگر ما حق بودیم این جا کشته نمی‌شدیم.» ابن حجر می‌گوید: گفته شده که او توبه کرده است. نگفته نماند که هیشمی و ابن حجر او را جزء کسانی نام برده‌اند که در عقبه می‌خواستند پیامبر اکرم 6 را ترور کنند.

۲. ذهبی می‌نویسد: مسطح بن أثاثه ابن عباد المهاجری البدری المذكور فی قصة

۱. صید الخاطر ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. طبقات الكبرى ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۴؛ الاستيعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الاصابه، ج ۶، ص ۱۳۸، رقم ۸۱۳۷؛ تفسیر طبری ذیل آیه مذکور.

الافک توفی سنة أربع وثلاثين؛^۱ مسطح ابن اثاثه مهاجر بدری که در داستان افک همدست بوده. (البته این داستان ونسبت مردود است که در بخش آخر کتاب مورد بررسی قرار خواهد گرفت).

۳. ثعلبة بن حاطب شهد بدرا واحدا؛^۲ ثعلبه بن حاطب در بدر واحد شرکت کرد. و نزل فيه: «ومنهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحين فلما آتاهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون»؛^۳ بعضی از آن‌ها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد؛ و از صالحان خواهیم بود، اما هنگامی که خداوند از فضل خود به آن‌ها بخشید، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند! توبه، ۷۵ و ۷۶.

در ادامه، قرآن از نفاق او خبر داده است. او کسی است که از رسول خدا ۶ خواست برایش دعا کنند تا خداوند برایش مال عطا فرماید و او زکات مالش را خواهد داد. پس از اصرار او حضرت دعا کردند و او ثروتمند شد و زکات مالش را ادا نکرد و بعد از نزول این آیه دیگر رسول خدا ۶ و خلفاء پس از آن حضرت، از او زکات را قبول نکردند.

۱۶. عبدالله بن سالم الاشعری شامی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. ابن حجر می‌گوید: رمی بالنصب؛^۴ او از نواصب محسوب شده است. عن ابی داود: كان يقول: اعان علي قتل ابی بكر وعمر وجعل

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱، ۱۸۷، رقم ۲۰؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۵۵.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۰؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۶۱، رقم ۱۸۶۷؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۴۶.

۳. تفسیر طبری، ج ۱۰ ص ۲۴۰، ح ۱۳۲۰۴ الی ۱۳۲۰۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۸، و دیگران.

۴. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۴۹۵؛ من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، ص ۵۵۶، رقم ۲۷۳۶؛ میزان الاعتدال ابن حجر، ج ۲، ص ۴۲۶، رقم ۴۳۸.

ابوداود یذمه؛^۱ ابوداود می گوید: ابن سالم همیشه می گفت: علی بر قتل ابوبکر و عمر کمک کرد و لذا ابوداود او را مذمت می کرد.

۱۷. قیس بن ابی حازم

امام بخاری ۸۴ حدیث از او روایت کرده است. او از کسانی است که زمان پیامبر اکرم ۶ مسلمان شده است. در مورد او می گویند:

كان يحمل على علي ولذلك تجنب كثير من قدماء الكوفيين الرواية عنه؛^۲ او پیوسته به علی حمله می کرد و به این جهت بسیاری از قدمای اهل کوفه از اخذ روایت او دوری و خودداری کرده اند. در توجیه این مطلب گفته اند: ولی مشهور این است که او عثمان را بر علی مقدم می داشت و... .

این توجیه، يك نوع پنهان کردن واقعیت است و واقعیت داشتن دشمنی او با امیرالمؤمنین (علیه السلام) را خبر ذیل نیز ثابت می کند.

قال الأعمش: قيل لقيس بن أبي حازم: لأي شيء أبغضت علياً؟ قال: لأني سمعته يقول: انفروا معي إلى بقية الأحزاب إلى من يقول كذب الله ورسوله ونحن نقول صدق الله ورسوله؛^۳ اعمش می گوید: به قیس گفته شد: چرا علی را دشمن می داری؟ گفت: چون شنیدم که (در باره معاویه و لشکرش در جنگ صفین) می گفت: حرکت کنید همراه من به طرف باقی مانده مشرکان بدر به سوی گروهی که می گویند: خدا و رسولش دروغ گفتند و ما می گوییم: خدا و رسولش راست گفتند.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۰۰، رقم ۳۹۲؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۲۶، رقم ۴۳۸.
 ۲. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۵۲؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۴۸، رقم ۶۹۱؛ تهذیب الکمال مزی، ج ۴۲، ص ۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.
 ۳. السنة عبدالله بن احمد، ج ۲، ص ۵۶۵، رقم ۱۳۲۳.

اصل این خبر از غیر قیس نیز روایت شده و سندهای زیاد و صحیحی دارد و سند خبر فوق نیز صحیح است.

همچنین در مورد قیس گفته‌اند: بیش از صد سال عمر کرد و عقلش را از دست داد و یحیی قطان او را منکر الحدیث نیز گفته است.^۱ یعقوب سدوسی نیز می‌گوید: اصحاب ما او را منکر الحدیث خوانده‌اند.^۲

از جمله احادیثی که بخاری از قیس روایت کرده خبر ذیل است:

عزت مسلمین با اسلام عمر بن خطاب

عن قیس بن أبی حازم عن عبد الله بن مسعود قال: ما زلنا أعزة منذ أسلم عمر؛^۳ ابن مسعود گفته است: از زمانی که عمر اسلام آورد ما عزیز شدیم. این خبر علاوه بر این که از قیس است و نمی‌شود به او اعتماد کرد، واقعیت نیز به باطل و بی‌اساس بودن آن شهادت می‌دهد؛ زیرا اولاً:

بنابر دلائل متقن در کتب اهل سنت، عمر بن خطاب سال ۹ بعثت مسلمان شده و یا کمی قبل از هجرت؛^۴ زیرا اخبار اهل سنت بیان می‌کند که اسلام و پیامبر اکرم ۶ سال‌ها قبل از مسلمان شدن عمر بن خطاب با مسلمان شدن حمزه عموی پیامبر اکرم ۶ عزیز گشته است.

می‌گویند: فلما أسلم حمزة عز به النبي ۶ و اهل اسلام وشق ذلك على

۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۴۸، رقم ۶۹۱؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۱۴؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۳۹۳، رقم ۶۹۰۸.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۴۸، ح ۳۶۸۴ و ۳۸۸۳.

۴. برای آشنائی با دلائل آن به کتاب «الصحيح من السيرة» مراجعه شود.

المشركين؛^۱ وقتی حمزه مسلمان شد به وسیله او پیامبر اکرم ۶ و دین اسلام عزیز گشت و این مطلب برای مشرکین گران تمام شد. هیشمی سند خبر خود را مرسل و رجالش را رجال صحیح خوانده است.

و حمزه ابوجهل را به خاطر آزار پیامبر اکرم ۶، در جمع مشرکین کتک زد و غرق در خونس کرد.^۲ هیشمی دو داستان در این موضوع ذکر کرده و هر دو را مرسل و رجال یکی را ثقات و دیگری را رجالش را رجال صحیح معرفی کرده است.

ابن کثیر که به راحتی خیلی از حقایق مسلم و متواتر در باره امیرالمؤمنین و ائمه را تکذیب و انکار می کند، در این موضوع می گوید: فکان حمزه ممن عز الله به الدین؛^۳ حمزه از کسانی بود که خداوند متعال اسلام را به وسیله او عزیز گردانید.

همچنین این حمزه بود که به پیامبر اکرم ۶ گفت: فاطهر یابن أخى دینک، فوالله ما أحب أن لی ما أظلمته السماء وأني على دين الاول؛ پسر برادر، دینت را آشکار بکن...^۴ ابن حجر و ذهبی در شرح حال حمزه در کتاب «سیر اعلام النبلاء» و «الاصابه» عزیز گشتن اسلام با مسلمان شدن او و به ملازمت او در نصرت پیامبر اکرم ۶ بعد از آن، تصریح کرده اند.

ثالثاً: در سیره عمر بن خطاب عکس این خبر دیده می شود؛ زیرا از کتب مکتب اهل سنت استفاده می شود که خلیفه دوم در واقع نسبت به مسلمین سخت گیر و در برابر غیر مسلمین چنین صفتی نداشته است که چند نمونه برای این دو واقعیت تلخ، ذکر می کنیم:

۱. البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷.
۲. البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۸۸؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۶۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۵.
۳. البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۵.
۴. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۲؛ سیر ابن هشام، ج ۱، ص ۳۱۲؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۴۵.

۱. فرار از جنگ احد

ام المؤمنین عایشه می گوید: ابوبکر پیوسته وقتی روز احد را یاد می کرد، می گفت: آن روز همه اش برای طلحه بود. سپس شروع می کرد به نقل کردن و می گفت: پس از فرار مردم در احد، من اول کسی بودم که به سوی پیامبر ۶ برگشتم.^۱ حاکم سه سند این خبر را صحیح دانسته است. این قرینه بر آن است که خلیفه دوم نیز جزء آنها بوده است. انس بن نضر خود را به عمر و طلحه در بین مردانی از مهاجر و انصار رسانید و گفت: چرا نشسته اید؟ گفتند: پیامبر ۶ کشته شد. گفت: حیات پس از پیامبر ۶ را چه می کنید؟ برخیزید پس شما نیز به خاطر آنچه پیامبر ۶ برای آن جان داد، بمیرید. سپس همگی به میدان جنگ برگشتند.^۲

عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش چون به این داستان اشاره کرد، گفت: پدر این (انس بن نضر) روز احد آمد، در حالی که من و ابوبکر می گفتیم: پیامبر ۶ کشته شد، او گفت: ای ابوبکر و ای عمر، چه شده است که شما را می بینم که نشسته اید؟ اگر پیامبر ۶ کشته شده است خدا زنده است و نخواهد مرد.^۳

عمر بن خطاب خطبه خواند و آیه فرار از جنگ احد را تلاوت کرد و گفت: روز احد فرار کردیم و من به بالای کوه فرار کردم...^۴ این سند در متابعات قطعاً صحیح است و تمام رجالش رجال صحیح است جز کلب بن شهاب که او رجال چهار سنن و

۱. الجهاد ابن مبارک، ص ۱۰۶، ح ۹۱؛ مسند طیالسی، ص ۳، ح ۶؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۹، ح ۴۳۱۵ و ۵۱۵۹ و ۵۶۱۰؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۷۸ و دیگران.

۲. سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۱؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۳۰۱؛ سیره ابن حبان، ج ۱، ص ۲۱۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۶؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. لباب الآداب، ص ۵۴. شرح حال این نویسنده در «سیر اعلام النبلاء»، ج ۱۸، رقم ۲۸۳ آمده است.

۴. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۳؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵؛ ح ۴۲۹۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۸.

ثقه است و او از صحابه نیز خوانده شده است.^۱

در خبر دیگر خلیفه دوم می گوید: روز احد از اطراف پیامبر ۶ متفرق شدیم (فرار کردیم) و من به بالای کوه برآمدم...^۲

در صلح حدیبیه وقتی عمر بن خطاب به پیامبر اکرم ۶ اعتراض کرد، حضرت خطاب به او فرمودند: مگر روز احد فرار خود را فراموش کردید، در حالی که من یکا يك شما را صدا می کردم؟ مگر روز احزاب را فراموش کردید...؟ مگر فلان روز را فراموش کردید؟... مسلمین گفتند: خدا و رسولش راست گفتند...^۳

بیهقی این خبر را از موسی بن عقبه و زهری از عروه با سه سند نقل کرده است و واقدی این خبر را از ابوسعید خدری از عمر بن خطاب نقل کرده است.

ابن عباس می گوید: لعلی أربع خصال هو أول عربي وعجمي صلي مع النبي ۶ وهو الذي كان لواؤه معه في كل زحف وهو الذي صبر معه يوم المهراس انهزم الناس كلهم غيره وهو الذي غسله وهو الذي أدخله قبره؛^۴ علی چهار خصال دارد؛ او اولین شخصی از عرب و عجم است که همراه پیامبر ۶ نماز خواند و اوست که در تمام جنگ ها پرچم اسلام دستش بود و اوست که در جنگ احد زمانی که همه جز او فرار کردند صبر نمود و فرار نکرد و اوست که پیامبر ۶ را

۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۰۰، رقم ۸۰۸.

۲. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰؛ و دیگران به نقل از ابن منذر؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۰، به همین معنا که، خلیفه دوم به بالای کوه فرار کرده و از آن جا برگشته است.

۳. مغازی واقدی، ص ۶۰۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۴، ص ۲۳۵، ح ۱۵۰۶، از عروه و زهری؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۱.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۳۵ شرح حال امیرالمؤمنین (علیه السلام)؛ تاریخ ابن عساکر، ۴۲، ص ۷۲ و ۷۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۰، ص ۴۸۰.

غسل داد و وارد قبر نمود.

البته ابن تیمیه ناصبی این خبر را کذب دانسته و دلیل خود را عدم به دست امیرالمؤمنین بودن پرچم در جنگ‌ها ذکر کرده، ولی به معنای این بخش از سخن ابن عباس افراد زیاد سخن گفته و در تأیید آن خبر نقل کرده‌اند که ما در این جا دیگر به آن نخواهیم پرداخت.

۲. فرار از میدان جنگ در حنین

حکم بن عتیه می‌گوید: در حنین جز چهار نفر: علی و عباس و ابوسفیان بن حارث و ابن مسعود، همه فرار کردند.^۱ شبیه این خبر از انس نیز روایت شده است و در آن ابن مسعود را نام نبرده است و سندش صحیح است و رجال سند آن را صالحی شامی ثقات دانسته و حسین سلیم در حاشیه «مسند ابویعلی» حسن دانسته و در آن انس گفته است: علی در آن روز شدیدترین آن‌ها بود که در پیش روی پیامبر ۶ می‌جنگید.^۲ سند ابن ابی‌شبهه نیز مرسل صحیح است و خبر انس آن را تقویت می‌کند.

ابوقتاده می‌گوید: ... مردم روز حنین فرار کردند و من نیز همراه آن‌ها فرار کردم. به ناگاه در بین مردم به عمر بن خطاب برخوردم و به او گفتم: به مردم چه شده است؟ گفت: کار خداست. سپس مردم به سوی پیامبر ۶ برگشتند.^۳ بخاری این خبر را با این لفظ و کامل در این جا نقل کرده است، ولی در دو مورد دیگر^۴ آن را ناقص نقل نموده و سعی کرده فرار از جنگ را به نوعی برای خواننده مشتبه سازد.

۱. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۸، ص ۵۵۲؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۳، سیره حلبی، ج ۳، ص ۱۲۳.

۲. مسند ابویعلی، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۳۶۰۶؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۸۰؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قول الله تعالى: يوم حنین، ج ۴، ص ۱۵۷۰، ح ۴۳۲۲.

۴. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب مَنْ لَمْ يُخَمَّسِ الْأَسْلَابُ، ح ۳۱۴۲ و ۴۳۲۱.

باز نقل کرده‌اند: مسلمین روز حنین فرار کردند و همراه پیامبر 6 جز ده نفر و گفته شده نه نفر باقی نماند که عبارت‌اند از: علی عليه السلام، عباس، ابوسفیان بن حارث، نوفل، ربیعہ بن حارث، عتبہ، معتب بن ابی‌لہب، فضل بن عباس و ابن زبیر و گفته شده که ایمن بن ام‌ایمن نیز فرار نکرده است.^۱

۳. فرار از یهودیان خیبر

عن علی قال: «سار النبی 6 إلى خیبر فلما أتاها بعث عمر وبعث معه الناس إلى مدینتهم او قصرهم فقاتلوهم فلم یلبثوا انهمزم عمر وأصحابه فجاءوا یجبنونه ویجبنهم؛^۲ پیامبر 6 پرچم را در روز خیبر به دست عمر دادند. آن‌گاه او به طرف دشمن روان شد. سپس از میدان فرار کرده و برگشتند، در حالی که یارانش عمر را ترسو می‌خواندند و عمر یارانش را ترسو می‌خواند. (و هر کدام دیگری را سبب فرار از جنگ می‌دانستند). این خبر را امیرالمؤمنین، ابن عباس، جابر، سلمه بن اکوع و بریده نقل کرده‌اند.»

حاکم و ذہبی سند نقل امیرالمؤمنین A را صحیح دانسته‌اند و متقی نیز آن را حسن دانسته و حاکم سند اول جابر را به شرط مسلم صحیح دانسته و سند دوم جابر را که حاکم و ذہبی در موردش سکوت کرده‌اند هیشمی سخنی در باره آن گفته که دلالت بر حسن بودن آن سند می‌کند و دو سند ثعلبی از سلمه بن اکوع بدون نزاع صحیح است و یک سند ابن عساکر از سلمه نیز در شواهد حسن است.

...امیرالمؤمنین A فرمودند: «...ای ابولیلی! مگر همراه ما در خیبر نبودی؟ گفت: آری، به خدا

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۰ و ۲۴۴ شرح حال ایمن و عباس؛ تفسیر فخر رازی، ج ۱۶، ص ۲۲.

۲. مصنف ابن ابی‌شیبہ، ج ۸، ص ۵۲۱، ح ۳۶۸۷۹ و ۳۶۸۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۰، ح ۴۳۴۰ و ۴۳۴۱ و ۴۳۴۲ با سه سند؛ تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ با سه سند؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۸۹ و ۹۳ و ۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰، ج ۹، ص ۱۲۴؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۴۶۲، ح ۳۰۱۱۹.

قسم که همراه شما بودم. فرمود: همانا پیامبر اکرم 6 ابوبکر را برای جهاد و فتح خیر فرستاد. ابوبکر همراه مردم حرکت کرد، ولی پس از اندکی خود و همراهانش پا به فرار گذاشته و از میدان فرار کردند. پیامبر اکرم 6 عمر را فرستاد و او نیز پا به فرار گذاشت. سپس پیامبر 6 فرمودند: هم اکنون پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و پیامبرش را دوست دارد. خداوند پیروزی را نصیب او می‌گرداند و او فرار نمی‌کند. سپس کسی را به سراغ من فرستاده، مرا خواستند. من آمدم در حالی که چشمانم درد می‌کرد و نمی‌توانستم چیزی را بینم. پیامبر 6 از آب دهان خود بر چشمانم مالیده و فرمودند: «خدایا، گرمی و سردی را از او دور فرما...» فرار شیخین از یهودیان خیر را امیرالمؤمنین (با دو سند)، ابن عباس، جابر، بریده، (با سه سند)، ابولیلی، ابوسعید خدری، سلمه بن اکوع و عمار روایت کرده‌اند.^۱

این لفظ را ابن ابی شیبه و بزار و برخی دیگر روایت کرده‌اند و سندش صحیح است و متقی در باره‌ی همین لفظ می‌گوید: طبری سند آن را صحیح دانسته است. بقیه به صورت: «ابوبکر و عمر پرچم را گرفتند و بدون پیروزی برگشتند» این داستان را نقل کرده‌اند. حاکم و ذهبی سه سند این خبر را و هیشمی پنج سند این خبر را صحیح دانسته‌اند و شعیب ارنؤوط و البانی نیز سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

۱. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰ و ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۶، ح ۱۱۱۳۸، ج ۵، ص ۳۵۳ و ۳۵۸، ح ۲۳۰۴۳ و ۲۳۰۸۱؛ مسند بزار، ج ۲، ح ۴۹۶، ج ۳، ص ۲۲، ح ۷۷۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۸ و ۱۸۹، ح ۸۴۰۱ تا ۸۴۰۳ و ۸۶۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹ و ۴۰، ح ۴۳۳۷ تا ۴۳۳۹؛ مسند رویانی، ج ۲، ص ۲۶۱، ح ۱۱۷۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۷؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۷۷ و ۳۵۷، ح ۵۷۸۵ و ۶۳۰۳؛ معجم الصغیر، ج ۲، ص ۶۵، ح ۷۹۰؛ معجم الاوسط، ج ۳، ص ۱۵۲، ح ۲۳۰۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۶ و ۱۳۷، ج ۳، ص ۱۱ و ۱۲؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۵؛ مسند حارث، ج ۲، ص ۴۹۹، ح ۱۳۴۶؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۷۰۸، ح ۶۹۶؛ تاریخ الکبیر، ج ۷، ص ۲۶۳، ح ۶۴۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، ج ۹، ص ۱۲۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۵.

سخت‌گیری عمر بن خطاب نسبت به مسلمین

۱. به مناسبت در این کتاب به مخالفت و کتک زدن خلیفه دوم در حضور پیامبر اکرم ۶ و همچنین بعد از رحلت آن حضرت کسانی را که برای گذشتگان خود گریه می‌کردند، اشاره کردیم که با مخالفت حضرت رو به رو می‌شد، ولی با این وجود بعد از رحلت پیامبر اکرم ۶ نیز به آن روش و کتک کاری مسلمین به خاطر گریه برای گذشتگان ادامه داد.

۲. اشاره کردیم که عمر بن خطاب مسلمین را به خاطر ادای نماز نافله بعد از عصر، کتک می‌زد و با نظر ابویوب انصاری نیز در این مورد آشنا شدیم.

۳. وقتی خلیفه اول، عمر بن خطاب را خلیفه بعد از خود تعیین نمود امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه به ابوبکر وارد شدند و گفتند: به خداوند متعال چه پاسخ خواهی داد که يك چنین شخص تندخو و غلیظ را بر مسلمین حاکم قرار دادی؟! این خبر با چندین سند روایت شده و کاملاً صحیح است و البته در برخی کتاب‌ها به جای اسم امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه، عنوان «مردم گفتند» آورده‌اند.

۴. در صحیحین وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت حضرت زهرا ۱۱ تحت فشار قرار گرفته و تصمیم گرفتند با ابوبکر صلح کنند و برای ابوبکر چنین پیام فرستادند: «بیا با هم صلح می‌کنیم، ولی تنها بیا و این سخن را به این خاطر گفت که از حضور عمر بن خطاب بدش می‌آمد.»^۲

البته نمونه‌ها در این موضوع و تندی خلیفه دوم نسبت به مسلمین فراوان است که نیاز به ذکر بیش از این نیست و این واقعیت‌ها خبر مورد بحث را انکار می‌کند و همچنین در

۱. الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۲۷۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۶، ص ۸۰ ح ۱۶۴۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۸۵ و ج ۸، ص ۵۷۴؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۶۸ و ۶۷۱.
 ۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غَزْوَةُ خَيْبَر، ح ۴۲۴۰؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبي ۶ لا نورث ما ترکنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

تاریخ نمونه‌ی عملی صحیح دیده نمی‌شود که عزت اسلام به وسیله عمر بن خطاب را در آن زمان نشان دهد.

۱۸. مالك بن مغول

بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.

قال عبد السلام بن حرب: قلت لشریک: هل لك في أخ تعوده؟ قال من؟ قلت: مالك بن مغول. قال: ليس لي بأخ من أزرى علي وعمار؛^۱ عبد السلام می‌گوید: به شریک قاضی گفتم: می‌خواهی برادری را عیادت کنی؟ شریک گفت: چه کسی است؟ گفت: مالك بن مغول. شریک گفت: کسی که به علی و عمار عیب می‌گیرد و آن دو را تحقیر می‌کند، برادر من نیست.

از این خبر استفاده می‌شود که مالك بن مغول امیرالمؤمنین عليه السلام و عمار را به تعبیر اهل سنت سب می‌کرده است، ولی با این حال هیچ یک از محدثین و رجالین اهل سنت این واقعیت را در شرح حال او ذکر نکرده‌اند و گویا این عمل او هیچ اشکالی نخواهد داشت.

۱۹. محمد بن مسلم، ابن شهاب زهری

بخاری حدود ۱۳۰۰ حدیث با مکررات از زهری روایت کرده است. ابوداود می‌گوید: تمام احادیث زهری ۲۲۰۰ است که نصف آن مسند و دوپست حدیث آن از غیر ثقة است.^۲

زهری و تدلیس

چنان‌که ذکر شد، از شروط امام بخاری در صحیحش این است که راوی مدلس نباشد.

۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۷۲، رقم ۳۶۹۷.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۹۶، رقم ۷۳۴.

حسن بن علی سقاف می‌نویسد: حافظ ابن حجر در کتاب «تعریف أهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، ص ۱۰۹، رقم ۳۶/۱۰۲» زهری را از مدلسین در طبقه‌ای سوم نام برده و قبلش در «ص ۲۳» مدلسین در این طبقه را چنین توصیف کرده است: کسانی که بسیار تدلیس کرده‌اند و ائمه به احادیث آن‌ها جز آنچه تصریح به سماع کرده‌اند، احتجاج نکرده‌اند و برخی از ائمه حدیث چنین افراد را مطلقاً رد کرده‌اند.^۱

ذهبی می‌گوید: زهری در موارد نادر تدلیس می‌کرد.^۲

عن هشام بن عروة قال: ما حدث ابن شهاب عن أبي بحدیث فيه طول إلا زاد فيه ونقص؛^۳ هشام بن عروه می‌گوید: هیچ حدیثی زهری از پدرم روایت نکرده که طولانی باشد، مگر این که در آن کم و زیاد نمود.

یحیی قطان، یحیی بن معین، علی مدیمی و شافعی گفته‌اند: مرسل زهری بدتر از مرسل غیرش است، و بی ارزش و پست و باد است.^۴

زهری و کتابت حدیث

زهری می‌گوید: کنا نکره الکتاب، حتی أكرهنا عليه الامراء، فرأيت أن لا أمنعه مسلماً؛^۵ از نوشتن (سنت و حدیث) کراهت داشتیم تا این که امرا ما را به آن اجبار کردند پس تصمیم گرفتیم مسلمی را از آن منع نکنم.

اخبار نقل کرده‌اند که زهری و صالح بن کیسان طلب علم می‌کردند و زهری ابن کیسان را به نوشتن سنن فرا خواند. پس هر چه از پیامبر ۶ رسید آن را نوشتند. سپس ابن

۱. التناقضات البانی الواضحات حسن سقاف، ج ۳، ص ۳۳۵.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۴۰، رقم ۸۱۷۱.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۸؛

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۸ و ۳۶۹؛

۵. سنن دارمی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۳۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.

شهاب گفت: بیا هر چه از صحابه رسیده را نیز بنویسیم. من گفتم: نه، آن سنت نیست و او گفت: سنت است. پس زهری نوشت و من نوشتم و او موفق شد و من ضایع شدم.^۱ در برابر این خبر باز اخبار وارد شده که می‌گویند:

زهری کتابی نداشت، جز کتاب در مورد انساب قومش.^۲ در برخی اخبار وارد شده که از زهری خواستند کتب خود را برایشان بیاورد او گفت: من کتابی جز در مورد انساب قومم و شعر ندارم.^۳

یونس بن یزید می‌گوید: به زهری گفتم: کتاب‌هایت را به نزد من بیاور. پس کتاب‌هایی را به نزد من آورد که در آن‌ها شعر بود.^۴ عیدالله بن عمر می‌گوید: نوشته‌ای را به زهری دادم و او گفت: این را از من روایت کن.^۵

باز همو می‌گوید: برای زهری کتابی آورده می‌شد که نه آن را می‌خواند و نه برای او خوانده می‌شد و گفته می‌شد: این را از تو روایت کنم؟ می‌گفت: آری، روایت کن.^۶ اوزاعی می‌گوید: زهری صحیفه‌ای به من داد و گفت: این را از من روایت کن.^۷ سفیان ثوری نیز می‌گوید: به نزد زهری رفتم و او با اخلاق سوء با من برخورد نمود. پس به او گفتم: آیا دوست داری که تو نیز به نزد مشایخ بروی و با تو همین گونه رفتار کنند! به من گفت: همین جا بمان. پس رفت و کتابی را برای من خارج کرد و گفت: این

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ح ۲۰۴۸۷؛ المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵ شرح حال زهری.

۲. المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۶۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۳.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۳۱.

۴. جامع البیان العلم ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۶۱، ح ۳۴۴.

۵. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۳۸؛

۶. تاریخ یحیی بن معین، ج ۲، ص ۳۵۶، رقم ۵۳۱۰.

۷. جامع بیان العلم ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۱۳۷۵.

را بگیر و از من روایت کن. سفیان می گوید: يك حرف هم از آن روایت نکردم.^۱ با این بیان اگر به احادیث زهری توجه شود، خیلی از آن منفردات اوست و با مسلمات فراوان مخالف است.

معمر می گوید: گمان می کردیم ما فراوان از علم زهری نوشتیم، تا این که ولید کشته شد و ناگهان کاغذ و دفاتر از خزانه ولید حمل کرده بردند و گفتند: (آن ها همه) علم زهری است.^۲

با در نظر گرفتن مجموع این اخبار روشن می شود که اولاً: زهری با اجبار این ظالمان، حدیث نوشته است. ثانیاً: او کتابی در حدیث نداشته است. ثالثاً: تنها برای فرزندان این حاکمان ظالم چیزهایی نوشته است. رابعاً: چیزی را که نمی دانسته در آن چه است، می گفته است: آن را از من روایت کنید. پس او نسبت به حدیث متساهل و بی رغبت بوده و اهمیتی برای آن قائل نبوده است.

زهری و حاکمان ظالم

قبل از ورود به دلائل نوکری ابن شهاب زهری به سلاطین بنی امیه، باید دقت داشته باشیم که محدثین اهل سنت کسانی را که با سلاطین همکاری و یا رابطه داشتند، حدیثش را ترك کرده اند که چند نمونه را در این مورد ذکر می کنیم:

۱. ابن حجر می گوید: زائده حدیث حمید طویل را به دلیل همکاری اش در برخی امور با سلاطین کنار گذاشت.^۳

۲. ابن سیرین از حمید بن هلال به دلیل این که در امور سلاطین داخل شده بود،

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۶۵؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۳۸.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۸۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۳۴، وج ۵۹، ۴۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴.

۳. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۳۹۷ و ۴۶۲.

راضی نبود.^۱

۳. شعبه و ابن علیه خالد بن مهران را جرح کرده‌اند یا به جهت دخولش به امر سلطان ویا...^۲

۴. مالك بن انس از عبدالله بن ذکوان بدش می‌آمد؛ زیرا او برای سلطان فعالیت می‌کرد.^۳ و نمونه‌های فراوان دیگر.

و این بیان‌گر آن است که این امر و عمل نزد محدثین نیز مذموم بوده است، ولی نوکری زهری به سلاطین را به هیچ وجه نمی‌توان به همکاری این افراد با سلاطین مقائسه نمود؛ زیرا او تمام عمر خود را وقف این ظالمان کرده است.

زهری از قرض به تنگ آمده بود. پس در زمان عبدالملك بن مروان به شام رفت. در اولین ملاقات خود با عبدالملك به او به عنوان خلیفه سلام داد و در آخر گفت: اگر امیرالمؤمنین A می‌خواهد با من صله رحم کند، برای من (از بیت المال) حقوق مداوم بنویسد. عبدالملك خواسته‌ای او را رد کرد و قبیصه او را به خاطر این رفتارش مذمت کرد و او را به منزلش برد و صد دینار و بغله و غلام و ده لباس داد و بار دوم وقتی به نزد عبدالملك آمدند، تأکید کرد که از عبدالملك چیزی نخواهد. عبدالملك گفت: من برای تو مخارج خانواده‌ات را نوشتم. (و در همین ملاقات همچنین از عبدالملك خواست که قرضش را ادا کند.) به قبیصه امر کرد تا اسم او به دیوان نوشته شود و به زهری گفت: دوست داری دیوانت کجا باشد. این‌جا همراه امیرالمؤمنین A یا در شهر خودت؟ گفت: ای امیرالمؤمنین، من همراه تو هستم. عبدالملك او را به عنوان اصحاب نزدیک دربارش نگه‌داشت. زهری می‌گوید: عبدالملك از دنیا رفت پس ملازم پسرش ولید بودم. سپس ملازم سلیمان و سپس ملازم عمر بن عبدالعزیز و سپس ملازم یزید بن عبدالملك بودم.

۱. همان، ص ۳۹۷.

۲. مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۸.

۳. مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۱.

سپس ملازم هشام بن عبدالملك بودم. هشام سال ۱۰۶ حج نمود و زهری نیز او را همراهی کرد. سپس هشام زهری را به تعلیم و تحدیث فرزندانش امر کرد و او همیشه همراه آنها بود و از آنها جدا نشد تا این که در مدینه از دنیا رفت.^۱

هشام بن عبدالملك سال ۱۰۶ هـ. حج نمود و زهری همراه او بود و هشام زهری را همراه فرزندانش فرستاد (نگه داشت) تا به آنها تعلیم بدهد و همراه آنها حج انجام دهد. پس زهری از آنها جدا نشد تا این که از دنیا رفت.^۲

زهری می گوید: همراه حجاج بن یوسف برای حج خارج شدیم.^۳ از خبر دیگر نیز همراهی زهری با حجاج استفاده می شود.^۴

از این اخبار استفاده می شود زهری تمام عمر خود را پس از سی سالگی در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه سپری نمود و در ظلم آنها با سکوت و رضایتش شریک گشت.
عن مكحول وذكر الزهري فقال: أي رجل هو لو لا أنه أفسد نفسه بصحبة الملوک؛^۵ علی بن حوشب می گوید: نزد مكحول زهری را یاد کردند. او گفت: چه مردی است او اگر خود را با صحبت و همنشینی ملوک فاسد نکرده بود.

احمد بن حنبل در مقام تضعیف عکرمه می گوید: وأتی خراسان يطوف علی الامراء يأخذ منهم؛ عکرمه به خراسان آمد، به امرا وارد می شد و از آنها هدایا می گرفت. ذهبی پس از نقل این سخن احمد می گوید: قبول کردن عکرمه جوایز امرا را مانع از قبول حدیثش نمی شود؛ زیرا ابن شهاب زهری در قبول جوایز امرا مشهورتر از

۱. المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۶۲۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۲۳ الی ۳۲۵ و ص ۲۹۷ و ۳۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۲۵؛ تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. تقييد العلم خطیب، ج ۱، ص ۳۳۵ ح ۲۹۵؛ عقد الفريد، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۷ شرح حال زهری رقم ۱۶۰.

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۹.

عکرمه بود و کسی هم روایت از او را به این جهت ترك نکرده است.^۱

عمر بن ردیح می گوید: کنت مع ابن شهاب الزهري نمشی فرآنی عمرو بن عبید فلقینی بعد فقال: ما لك ولمندیل الأمراء یعنی ابن شهاب؛^۲ همراه ابن شهاب راه می رفتم و مرا در آن حال عمرو بن عبید دید و گفت: تو را با مندیل و دست مال امیران چه کار. (یعنی عمرو بن عبید زهري را دست مال کاغذی بنی امیه می دانست که حاکمان ظالم ظلم خود را با وجود امثال زهري مورد توجیه قرار می دادند.)

شعبة می گوید: ... فلما قدمنا مكة مررت به وهو قاعد مع الزهري فقلت: أبا معاوية من هذا؟ قال: شرطی لبنی أمية فلما قفلنا جعل يقول: حدثنا الزهري. فقلت: و این رأیته؟ قال: الذي رأیته معی قلت: أرني الكتاب. فأخرجه فخرقته...؛^۳ چون به مکه رفتیم به هشیم عبور کردم، در حالی که او همراه زهري نشسته بود و گفتم: ای ابومعایوه، این چه کسی است؟ گفت: او شرطه و برگزیده (برای خدمت) بنی امیه است. پس وقتی برگشتیم شروع کرد به گفتن: حدیث کرد مرا زهري. گفتم: او را کجا دیدی؟ گفت: همانی که همراه من دیدی. گفتم: نوشته ات را به من نشان بده. پس آن را درآورد و پاره اش کردم. شعبه در مکتب اهل سنت امیرالمؤمنین در حدیث معرفی شده و او از زهري حدیث روایت نکرده است، چنان که داستان فوق نیز همین را تصدیق می کند و ابن حجر در «تهذیب» نیز زهري را از شیوخ شعبه ذکر نکرده است.

خارجه بن مصعب می گوید: به نزد زهري رفتم و دیدم که او شرطی و نگهبان برخی از بنی مروان است و دیدم که او سوار شد و در دستش سرنیزه است و در جلوی مردم هستند که بر دستانشان کافر کوبات، پس گفتم: خداوند قبیح قرار داده این عمل را برای عالم، لذا از او حدیث نشنیدم و برگشتم و سپس از یونس از زهري حدیثش را شنیدم.^۴

۱. همن، ج ۵، ص ۳۳۷.

۲. تاریخ بن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۷۰.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۲۲۶، رقم ۸۰.

۴. الثقات ابن حبان، ج ۸، ص ۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۵، ص ۴۰۰ و دیگران.

قال محمد بن إشكاب، كان الزهري جندياً؛^۱ زهري سرباز و نوکر حاکمان بنی

امیه بود.

سلمه بن دینار در نامه‌ای به زهري در مورد نوکری او به حاکمان بنی امیه او را چنین مورد خطاب قرار داده است: تو مال و منالی را گرفتی که از آن دهنده نیست، و به کسی نزدیک شدی که برای کسی حق را نمی‌خواهد و وقتی تو را به خود نزدیک نمود، باطل را ترك نمی‌کند. دعوت کسی را پذیرفتی که با دعوتش می‌خواهد تو را فریب دهد. (حاکمان ظالم بنی امیه) ... تو را پلی قرار دادند که به وسیله آن به خواسته‌هایشان می‌رسند. تو را قطب و محوری قرار دادند که بر اطراف باطلشان می‌چرخند و تو را به سوی گمراهی و خراب‌کاری خود دعوت‌گر و پیماینده‌ای راه خود قرار داده‌اند. به وسیله تو بر علما شك وارد می‌کنند و قلوب جهال را به خود جذب می‌کنند... چقدر ناچیز است آنچه برای تو آباد کردند در مقابل چیزی که خراب کردند (یعنی دنیای بی ارزش تو را آباد و آخرت ابدی تو را خراب کردند) و چقدر کم است آنچه به تو دادند در مقابل (دین و آخرت) آنچه از تو گرفتند...^۲

شبهه این نصیحت و سخن را که خیلی مفصل‌تر از این است امام سجاد A نیز به زهري داشته‌اند.^۳

دشمنی زهري با اهل بیت Γ

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: زهري از جمله منحرفین از علی بود. جریر بن عبدالحمید از محمد بن شبیه نقل کرده که گفته است: در مسجد مدینه شاهد بودم که عروه و زهري نشسته بودند و از علی یاد کرده و از او بدگویی می‌کردند. این خبر به علی بن حسین

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۱؛ تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۰۹.

۲. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۲۴۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۴۲؛ فیض‌القدیر، ج ۲، ص ۵۱۶.

۳. تحف العقول، ص ۲۷۵ الی ۲۸۸.

(امام سجاد A) رسید و حضرت به نزد آنها آمد و فرمود: اما تو ای عروه همانا پدرم بین خود و پدرت خداوند را حاکم قرار داد و خداوند به نفع پدرم حکم فرمود. و اما تو ای زهری، اگر در مکه بودی برایت نشان می‌دادم که قبر پدرت کجاست.^۱

کعبی می‌گوید: وقتی زهری به نزد عمر بن عبدالعزیز آمد، او را از عسکر خود خارج کرد، به خاطر این حدیثی که از او شنیده بود: «لا تناشدوا الخلفاء بالله» خلفای خدا (حاکمان بنی امیه) را مورد مناشده قرار ندهید، و به خاطر دشمنی اش با علی.^۲

زهری و کتمان فضائل اهل بیت^۸

چنان‌که آشنا شدیم زهری از سی سالگی تا زمان مرگش در خدمت حاکمان ظالم بنی امیه بوده و بنی امیه که شدیدترین دشمنان اهل بیت Γ بودند در زمانشان در تمام منابر اسلامی امیرالمؤمنین A را لعن می‌کردند که برای نمونه تنها با اشاره به يك سخن از اعتراف علما به این تاریخ ننگین بنی امیه بسنده می‌کنیم:

یاقوت حموی در مورد سجستان می‌نویسد: رهنی گفته است: بزرگ‌تر از همه‌ای این‌ها علی بن ابی‌طالب در منابر شرق و غرب لعن می‌شد، ولی در منبر سجستان جز يك مرتبه لعن نشد و مردم آن، بنی امیه را نگذاشتند چنین کاری را در شهر و منبر آنها انجام دهند و اضافه کردند که هیچ کسی در منبر آنها لعن نشود... چه شرفی بزرگ‌تر است از روی گرداندن مردم سجستان از لعن برادر رسول خدا بر منبرشان است، در حالی که او در منبرهای مکه و مدینه لعن می‌شد.^۳

۱. شرح نهج النبلاعه، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. الامام البخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۴؛ قبول الاخبار کعبی، (متوفی ۳۱۹، ج ۱، ص ۲۶۹)؛ (ذهبی کعبی را علامه و شیخ معتزله معرفی کرده است. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۳۱۳، رقم ۲۰۴.

۳. معجم البلدان حموی، ج ۳، ص ۱۹۱.

زهری حیات خود را وقف يك چنین خاندانی نمود و حال آن که پیامبر اکرم 6 بنی امیه را دشمنان اسلام معرفی فرموده و آنها را لعنت کرده‌اند. زهری خود را کاملاً تسلیم سیاست این دشمنان اسلام کرد و بنابر این با وجود این که این همه اخبار در کتب حدیثی مکتب اهل سنت از او به جای مانده است، با اعتراف اهل سنت، زهری هیچ حدیثی در فضائل اهل بیت 7 روایت نکرده است و در مقابل در مذمت اهل بیت 6 اخبار جعل کرده است.

ابن حبان از محدثین بزرگ اهل سنت می‌گوید:

از مالك و زهری در بین احادیثی که روایت کرده‌اند، هیچ حدیثی در مناقب علی در حفظ ندارم.^۱

ابوجعفر خطمی می‌گوید: زهری مردی را به قتل رسانید و من آن را به ابن عیینه گفتم و او سخن مرا تأیید کرد و گفت: همچنین در فضیلت علی هیچ حدیثی روایت نکرد و مروانی بود.^۲

جعفر بن ابراهیم جعفری می‌گوید: كنت عند الزهري أسمع منه فإذا عجوز قد وقفت عليه فقالت: يا جعفرى لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنى أمية وأخذ جوائزهم فقلت: من هذه؟ قال: أختي رقية خرفت قالت: خرفت أنت، كتمت فضائل آل محمد 6؛^۳ نزد زهری بودم و از او حدیث می‌شنیدم. پس ناگهان پیره‌زنی بر سر زهری ایستاد و گفت: ای جعفری، از او منویس. همانا او به سوی بنی امیه تمایل نمود و جوایز آنها را گرفت. گفتم: این چه کسی است؟ زهری گفت: خواهرم رقیه، دیوانه شده است. خواهرش گفت: تو دیوانه شده‌ای فضائل آل محمد 6 را کتمان نمودی.

زهری می‌گوید: به شام رفتم و بر عبدالملك وارد شدم تا به او سلام دهم. دیدم که

۱. المجروحین ابن حبان، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. الامام بخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۳؛ قبول الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۹.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۸.

او در قبه‌ای ایستاده و مردم در زیر هستند. پس سلام دادم و نشستم. گفت: ای ابن شهاب، می‌دانی صبح روزی که پسر ابی طالب کشته شد در بیت المقدس چه رخ داد؟ گفتم آری، گفت: نزد من بیا. از پشت مردم به پشت قبه رفتم. صورتش را به من گردانید و پرسید، گفتم: هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد، مگر این که زیرش خون بود. عبدالملك گفت: این را کسی از تو نشنود. زهری می‌گوید: به کسی آن را نگفتم تا وقتی که او از دنیا رفت.^۱

معمر می‌گوید: زهری هنگام مریضی‌اش از عکرمه، از ابن عباس برای من حدیث روایت کرد که پیامبر ۶ فرموده‌اند: بنی اسرائیل به دلیل سوء رأیشان نسبت انبیا و اختلاف در دیشان از برکات آسمان محروم گشتند. و این امت را دشمنی با علی از برکات آسمان محروم خواهد کرد. معمر می‌گوید: من قبل از آن نشنیدم که زهری از عکرمه حدیث نقل کند و چون از مریضی‌اش خوب شد، پشیمان گشت و به من گفت: ای یمانی این حدیث را کتمان نما و از غیر من نقل کن و همانا بنی امیه کسی را که علی را به خوبی ذکر می‌کند معذور نخواهند داشت. به او گفتم: چرا با این قوم این قدر فاصله- ات را نزدیک و حفظ کردی، در حالی که نظرات آن‌ها را شنیدی و می‌دانی! گفت: بس است ای تو، همانا این‌ها ما را در دنیایشان شریک کردند و در هوا و هوس خواهی آن‌ها ما نیز کوتاه آمدیم.^۲

مدائنی می‌گوید: واخبرنی ابن شهاب قال: قال لی خالد بن عبدالله القسری احد ولاة بنی أمیه: اکتب لی النسب فبدأت بنسب مضر فمکثت فیه ایاما ثم ایتته فقال لی: ما صنعت؟ قلت: بدأت بنسب مضر و ما اتممته. فقال: اقطعه قطعه الله مع اصولها واکتب لی السیره. فقلت له: فإنه یمر بی الشئ من سیره علی بن أبی طالب أفأذکره؟ فقال خالد: لا إلا أن تراه

۱. المعرفة والتاریخ فسوی، ج ۱، ص ۶۲۹؛ الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ح ۱۸۹؛ تاریخ ابن عساکر،

ج ۴۲، ص ۵۴۷، وج ۵۵، ص ۳۰۵.

۲. مناقب ابن مغزلی، ص ۱۴۱، ح ۱۸۶.

فی قعر الجهم؛^۱ ابن شهاب زهري به من خبر داد و گفت: خالد قسري، يکي از ولات بنی امیه (که امير المؤمنين A را سب می نمود)، به من گفت: انساب را برای من بنویس. پس من از نسب مضر شروع کردم و چند روزی از نوشتن آن خودداری کردم. سپس به نزد قسري رفتم و او به من گفت: چه کردی؟ گفتم: از نسب مضر شروع کردم و آن را تمام ننمودم. گفت: آن را قطع کن که خداوند آن را از ریشه اش قطع و نابود گرداند، برای من سیره را بنویس. به او گفتم: همانا به چیزهایی از سیره علی عبور می کنم و آیا آن را نیز بنویسم؟ خالد گفت: نه، مگر اخباری باشد که او را در قعر جهنم معرفی کند.

ذهبی می نویسد: خالد قسري (از سال ۸۹ الی ۱۰۶) از جانب ولید و سلیمان حاکم مکه بود و هشام او را (تا سال ۱۲۰ هـ) حاکم بصره و کوفه قرار داد، و او ناصبی معروف بود. او علی را دشنام می داد. فضل بن زبیر گفته است: شنیدم که قسري سخنی در مورد علی می گفت که ذکر آن جایز نیست. و برای مادرش کنیسه ای درست کرده بود که در آن به عبادت مشغول بود.^۲

خالد قسري چنان که ملاحظه می کنید، برای مادر مسیحی خود عبادتگاه درست کرده و در شرح حال او در «انساب الاشراف» اخبار عجیب در دشمنی او با امير المؤمنين A و بی دینی او فراوان نقل شده است. و حالا شما تصور کنید که زهري وقتی زیر چتر چنین افرادی حیات دینی خود را سپری می کند و در همان حال اسلام را معرفی می کند و با فرمان آن ها حرکت می نماید، از خود چه چیزها به جای خواهد گذاشت!

دروغ گویی زهري

روی الزهري عن عروة قال: كانت قد حفيت أظافير علي من كثرة ما كان يتسلق علي

۱. الاغانی ابوالفرج، ج ۵، ص ۴۵۹. شرح حال ابوالفرج در سير اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۰۱، رقم

۱۴۰؛ و شرح حال مدائنی نیز در سير اعلام النبلاء، ج ۱۰، رقم ۱۱۳ موجود است.

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۲۵ و ۴۲۹، رقم ۱۹۱.

أزواج رسول الله؛^۱ ناخون‌های علی بر اثر فراوانی این که بر همسران پیامبر ۶ می‌زد ساییده شد. ذهبی پس از نقل این خبر می‌گوید: این حکایت باطل است و شاید این از دروغ‌های نواصب باشد.

دقت داشته باشیم که حافظ ابوبکر بن ابی داود این خبر را از زهری نقل کرده و محمد بن یحیی بن منده و احمد بن علی بن جارود و محمد بن عباس اخرم شهادت داده‌اند که ابن ابی داود این خبر را از زهری نقل کرده است. اما این که ذهبی می‌گوید: این دروغ نواصب است، باید توجه داشته باشیم که ابن ابی داود، زهری و عروه همگی متهم به نصب و دشمنی با اهل بیت Γ هستند.

زهری می‌گوید: ابوبکر پس از آن که خلیفه شد، دو سال و چند روز زندگی نمود و عمر ده سال و همه را حج نمود و عثمان دوازده سال و همه را حج نمود، جز دو سال و معاویه بیست سال و دو حج انجام داد و یزید سه سال و چند ماه و عبدالملک پس از این جماعت چند ماه کم از ده سال و يك حج انجام داد و ولید يك ماه کم از ده سال و يك حج انجام داد.^۲ این خبر نیز گویاترین نمونه بر دشمنی زهری نسبت امیرالمؤمنین A و اوج نوکری او به سلاطین جور خواهد بود که او بنی امیه و یزید را از خلفای اسلام می‌داند، ولی امیرالمؤمنین A را خلیفه نمی‌داند.

۲. معمر می‌گوید: به زهری گفتم: چرا از علی بن حسین زیاد حدیث روایت نمی‌کنی؟ گفت: من زیاد با او همنشینی می‌کردم، ولی او قلیل الحدیث بود.^۳

ابن عیینه از زهری نقل کرده که گفته است: من کسی را فقیه‌تر از علی بن حسین ندیدم، ولی او قلیل الحدیث بود.^۴

۱. اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۲۱، وج ۹، ص ۹۳؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۲۶۶؛ تاریخ ابن

عساکر، ج ۲۹، ص ۸۸؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۳۳۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۲۲۹، رقم ۱۱۸.

۲. تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۵، ۲۸۷.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۳۷۶.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۸۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹، رقم ۵۲۱.

حال آن که ابن سعد می گوید: (محدثین) گفته اند: علی بن حسین ثقه مأمون و کثیر الحدیث بود.^۱ پس زهری دروغ گفته است. دروغ های دیگر زهری ضمن آشنایی با روایات او ذکر خواهد شد.

اسلام و مذمت نوکری سلاطین

در مذمت سلاطین جور احادیث فراوان است و ما گوشه ای از آن را در شرح حال ابوهریره ذکر کردیم که در برخی آن ها به مذمت بنی امیه تصریح شده است. این جا اکنون به برخی آیات و روایات دیگر در مذمت همکاری با سلاطین اشاره می کنیم. خداوند متعال به مسلمین می فرماید: «و بر ظالمان تکیه ننمایید، که موجب می شود آتش شما را فرا گیرد»^۲ مفسرین اهل سنت نیز از این آیه مذموم بودن تمایل به سلاطین را استفاده کرده و اخبار در مورد آن از صحابه و تابعین نقل کرده اند. و این آیه ای شریفه به طریق اولی شامل زهری می شود.

۱. ابوذر از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده که فرمودند: إذا بلغ بنو أبي العاص ثلاثين رجلا اتخذوا مال الله دولا ودين الله دغلا وعباد الله خولا قال حلام فأنكر ذلك علي أبي ذر فشهد علي بن أبي طالب أنني سمعت رسول الله ۶ يقول: ما أظلت الخضراء و لا أقلت الغبراء علي ذي لهجة أصدق من أبي ذر و أشهد أن رسول الله ۶ قاله؛^۳ وقتی بنی ابوالعاص به سی مرد رسید، مال خدا (بیت المال) را به ناحق تصرف می کنند و دین خدا را در فساد خود مورد استفاده قرار می دهند و بندگان خدا را عبد و غلام خود

۱. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹، رقم ۵۲۱.

۲. سوره هود، ۱۱۳.

۳. مسند ابویعلی، ج ۲، ح ۱۱۵۲ و ج ۱۱، ح ۶۵۲۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰ ح ۱۱۷۷۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۶، ح ۸۴۷۵ و ۸۴۷۶ و ۸۴۷۸ الی ۸۴۸۰؛ اتحاف الخیرة المهرة بوصیری، ج ۸، ح ۷۵۲۹ الی ۷۵۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۱ و ۲۴۱؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۲، ص ۲۴۳، ح ۷۴۴.

قرار می‌دهند. (عثمان) این حدیث را انکار نمود و امیرالمؤمنین A شهادت دادند که از پیامبر 6 شنیدند که در حق ابوذر فرمودند: آسمان سایه نیفکنده و زمین به خود جای نداده به فردی راستگوتر از ابوذر. این متن را حاکم و ذهبی به شرط مسلم صحیح دانسته‌اند و شطر اول حدیث که مورد نظر است از ابوذر، ابوسعید خدری، ابوهریره و معاویه روایت شده است و هیشمی، بوصیری، حاکم، البانی و حسین سلیم اسد سند آن را صحیح دانسته‌اند.

زهري نوکری همین افراد را که پیامبر اکرم 6 این گونه از ظلم آن‌ها خبر دادند بر عهده گرفت و خدمت به ظلم آن‌ها را اختیار نمود.

۲. عبد الله بن حارث زبیدی می‌گوید: قال رسول الله 6: سيكون بعدی سلطان الفتن علی أبوابهم کمبارک الإبل لا یعطون أحدا شیئا إلا أخذ من دینه مثله؛^۱ پیامبر اکرم 6 فرمودند: به زودی پس از من فتنه‌ی سلاطین شروع خواهد شد. مردم به در منزل آن‌ها جمع خواهند شد، ولی آن‌ها برای کسی چیزی نمی‌دهند مگر این - که به همان مقدار از او دینش را خواهند گرفت. هیشمی سند این حدیث را تضعیف کرده است، ولی سند عبدالرزاق از ابن مسعود موقوف و صحیح است.

۳. حذیفه گفت: از مواقف فتنه‌ها بر حذر باشید. گفتند: مواقف فتنه‌ها چیست؟ گفت: ابواب امرا، یکی از شما به امیر وارد می‌شود و او را به دروغ تصدیق می‌کند و چیزی در مورد او می‌گوید که دروغ نیست.^۲

۴. عن ابن عباس عن النبی 6 قال: من أتى السلطان افتن؛^۳ پیامبر اکرم 6 فرمودند: هر که

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۳۴، ح ۶۶۶۵؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۱۷، ح ۲۰۶۴۴.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۱۷، ح ۲۰۶۴۳.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۳۳۶۲ و ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ سنن ترمذی، ح ۲۳۵۷؛ سنن ابوداود، ح ۲۸۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ جامع الصغیر و زیاداته، ح ۱۱۰۶۹.

به نزد سلطان رفت مورد امتحان قرار خواهد گرفت. هیشمی دو سند ابوهریره را و البانی سند ابن عباس را صحیح دانسته‌اند.

۵. عن النبی ۶: و من لزم السلطان افتتن و ما ازداد عبد من السلطان دنوا إلا ازداد من الله بعدا؛^۱ پیامبر اکرم ۶ فرمودند: هر که ملازم سلطان بود، مورد آزمایش قرار می‌گیرد و بنده هر قدر به سلطان نزدیک شد، همان مقدار از خداوند متعال دور خواهد شد. هیشمی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۶. ابن عمر می‌گوید: پیامبر ۶ فرمود: اتقوا أبواب السلطان و حواشیها فإن أقرب الناس منها أبعدهم من الله و من أثر سلطانا على الله جعل الله الفتنة في قلبه ظاهرة باطنة وأذهب عنه الورع وتركه حيران؛^۲ از رفتن به در سلطان پرهیزید و همانا نزدیک‌ترین مردم به سلطان دورترین آن‌ها از خداوند هستند....

۷. إذا قرأ الرجل القرآن، وتفقه في الدين، ثم أتى باب السلطان تملقا إليه، وطمعا لما في يده؛ خاض بقدر خطاه في نار جهنم؛^۳ اگر انسان قرآن بخواند و در دین فقیه گردد، سپس از روی تملق و طمع بر آنچه در دست سلطان است به در سلطان برود، به مقدار قدمی که برداشته در آتش جهنم فرو خواهد رفت.

۸. امام صادق A فرمودند: الفقهاء امناء الرسل فاذا رايتم الفقهاء قد ركنوا الى السلاطين فاتهموهم؛^۴ فقها امنای پیامبران هستند و اگر دیدید که فقها به سوی سلاطین میل پیدا کردند، آن‌ها را (نسبت به دین و ایمانشان) متهم بدانید.

۱. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۵۳، ح ۲۸۶۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ احادیث صحیحه، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۲۷۲.
۲. اخبار اصفهان، ج ۲، ص ۴۲؛ كنز العمال، ج ۶، ص ۷۰، ح ۱۴۸۸۷.
۳. ذكر اخبار اصفهان ابونعیم، ج ۱، ص ۱۷۹؛ كنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۹۵، ح ۲۹۰۲۷ و ۲۹۰۶۸ و ۲۹۰۶۹.
از معاذ و ابن عمر.

۴. سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۲۶۲؛ تهذيب الكمال مزی، ج ۵، ص ۸۸.

۹. ابوسعید خدری از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده که فرمودند: یكون أمراء يغشاهم غواش و حواش من الناس يكذبون و يظلمون فمن دخل عليهم فصدقهم بكذبهم و أعانهم على ظلمهم فليس مني و لست منه و من لم يدخل عليهم و يصدقهم بكذبهم و يعينهم على ظلمهم فأنا منه بريء و هو مني بريء؛^۱ امیرانی خواهند آمد که پنهان کنندگان ظلم (بر ظلم آنها) روپوش می گزارند. به مردم دروغ می گویند و ظلم می کنند. پس هر که بر آنها وارد شود و دروغ آنها را تصدیق کند و آنها را در ظلمشان یاری کند، من از او بیزار هستم و او از من بیزار است.

این حدیث را هیشمی از حذیفه، خباب، کعب و نعمان نیز روایت کرده و سند همه را صحیح دانسته است و در حدیث کعب و حذیفه اضافه شده است: همانا به زودی امیرانی بر شما حاکم خواهند شد... کسی که آنها را تصدیق و در ظلمشان یاری کند سر حوض بر من وارد نخواهد شد. حاکم و ذهبی و شعیب ارنؤوط نیز اسانید این حدیث را صحیح دانسته‌اند و احمد در مسند از ابن عمر و ابوهریره نیز به این معنا حدیث روایت کرده است.

این تنها برخی روایات در این موضوع است که همگی همکاری و رضایت نسبت به ظلم این حاکمان ظالم را به شدت مذمت کرده است و با این وجود چگونه ممکن است به هر روایت امثال زهری اعتماد کرد و دین را از او اخذ نمود!

زهری و دلبستگی به دنیا

عمر بن عبد العزیز زهری را فرا خواند، ولی زهری کوتاهی نمود. عمر به او گفت: ای پسر شهاب اگر غیر ما (یعنی حاکمان ظالم) تو را فرا می خواند، کوتاهی نمی کردی... و من تو را بنده

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۳۱؛ ح ۱۴۴۸۱ و...؛ مسند ابن مبارک، ص ۱۶۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۷۸، ح ۲۶۳ و ۲۶۴؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۲۴۶ و ۲۴۷ و دیگران.

دنیا یافتیم.^۱

سفیان بن عیینة قال: قالوا للزهري: لو جعلت آخر عمرك تقيم بالمدينة في مسجد رسول الله ﷺ تجلس إلى عمد من عمدتها وتفتي الناس فقال: إني لو فعلت ذلك وطئ الناس عقبى ولا ينبغي لي أن أفعل ذلك حتى أزهّد في الدنيا وأرغب في الآخرة؛^۲ به زهري گفتند: کاش آخر عمرت را در مدینه می ماندی و در مسجد مدینه درس و کرسی فتوا به خود اختصاص می دادی! زهري گفت: من اگر چنین کنم، مردم پشتم راه می افتند و سزاوار نیست که من چنین کاری را انجام دهم، مگر این که از دنیا بپرهیزم و به آخرت رغبت پیدا کنم (و من نمی توانم چنین باشم). این خبر با شش سند نقل شده و دلالت می کند که زهري تنها به خاطر دنیا کار می کرده و در فکر آخرت نبوده است.

زهري و قرض

حدثنا الوليد الموقري، قال: قيل للزهري: إنهم يعيرون عليك كثرة الدين، قال: وكم ديني؟ قيل: عشرون ألف دينار، قال: ليس كثيرا وأنا ملئ لي خمسة أعين كل عين منها ثمن أربعين ألف دينار؛^۳ به زهري گفته شد: فراوانی بدهی تو را به تو عیب می گیرند. گفت: چه قدر قرض دارم؟ گفته شد: بیست هزار دينار. گفت: زیاد نیست.... الزهري، قال لهشام: اقض ديني، قال: وكم هو؟ قال: ثمانية عشر ألف دينار، قال: إني أخاف إن قضيتها عنك أن تعود، فقال: قال النبي ﷺ: «لا يلدغ المؤمن من جحر مرتين» فقضاها عنه. قال: فما مات الزهري حتى استدان مثلها. فبيعت شغب،

۱. الامام بخاری وصحيحه الجامع المختصر، ص ۳۱۱ و ۳۱۲؛ الشكوى والعتب ابومنصور ثعالبي، متوفى

۴۲۹، ص ۳۸.

۲. المعرفة والتاريخ، ج ۱، ص ۶۳۵؛ سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۲۶؛ تاريخ ابن عساكر، ج ۵۵، ص ۳۶۲.

۳. سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۰.

فقضی دینه؛^۱ زهری به هشام بن عبدالمکک گفت: قرض مرا ادا کن. هشام پرسید: چقدر است: گفت: هجده هزار دینار. گفت: من می‌ترسم که این کار را بکنم و تو باز دو مرتبه با چنین درخواست به من مراجعه کنی. زهری گفت: پیامبر ۶ فرمود: مؤمن از يك سراخ دو بار گزیده نمی‌شود. پس هشام قرضش را ادا نمود. راوی می‌گوید: زهری از دنیا نرفت، مگر این که همان مقدار را باز قرض کرد...^۲

در این خبر حتی هشام ظالم، زهری را به یاد خدا و تقوا وادار می‌کند، به جای این که او چنین کار را انجام دهد.

سعید بن عبد العزیز می‌گوید: همانا هشام بن عبدالمکک هفت هزار قرض زهری را پرداخت و سپس به زهری گفت: دیگر چنین کاری را تکرار مکن. زهری گفت: ای امیرالمؤمنین... پیامبر ۶ فرموده‌اند: مؤمن از يك سراخ دو مرتبه گزیده نمی‌شود.^۳

رجاء بن أبی سلمه می‌گوید: هشام چهار هزار دینار از بدهی زهری را پرداخت و گفت: وای بر تو ای پسر شهاب! شاید تو باز برگردی و این کار را تکرار کنی. زهری گفت: از ابن مسیب شنیدم که می‌گفت: مؤمن دو بار از يك سراخ گزیده نمی‌شود. راوی می‌گوید: پس از آن باز برای دریافت بدهی برگشت...^۴

زهری از یزید بن محمد بن مروان نیز قرض کرده بود و پانزده هزار آن باقی مانده بود که ابن شهاب در حال طواف او را دید و چاپلوسی نمود و یزید از آن درگذشت و آن را به زهری بخشید.^۵

ابراهیم بن سعد از پدرش نقل کرده که می‌گوید: همانا هشام بن عبدالمکک هشتاد هزار درهم از بدهی زهری را پرداخت نمود و شنیدم که پدرم زهری را در این مورد

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۴۲.

۲. تاریخ بن عساکر، ج ۵۵، ص ۳۷۲.

۳. همان، ج ۵۵، ص ۳۷۳.

۴. همان، ج ۵۵، ص ۳۷۴.

مذمت می کرد و به او می گفت: همانا هشام هشتاد هزار درهم از بدهی تو را پرداخت نمود و تو می دانی که پیامبر 6 در مورد قرض چه فرموده است...^۱

زهري حديث پیامبر اکرم 6 را در مورد این که مؤمن در يك چیز دو مرتبه فریب نمی خورد... ذکر می کرد، ولی به آن عمل نمی کرد؛ زیرا پیامبر اکرم 6 فرموده اند: مؤمن چنین صفاتی نخواهد داشت، نه هر کسی که مانند زهري خود را با ایمان نشان دهد و مؤمن وانمود کند.

محمد بن عمر أخبرني شيخ من أحوال الزهري من بني نفاثة من بني الدليل قال: أخدم الزهري في ليلة خمس عشرة امرأة كل خادم بثلاثين دينارا تعينه العشرة خمس عشرة؛^۲ محمد بن عمر از دایی زهري نقل کرده که گفته است: در يك شب پانزده زن به زهري خدمت کردند که به هر کدام سی دینار معین کرده بود... .

از این خبر استفاده می شود که زهري با قرض به اشرافی گری می پرداخته است و همچنین با وجود این که در زیر چتر حاکمان بود، باز ملاحظه می کنید که چقدر پست بوده است که مدام قرض می کرده و با ذلت از ظالمان درخواست پرداخت آن را می نموده است.

زهري و برخی محدثین

زهري گاه گفته است: شش سال همنشین سعید بن مسیب بودم و گاه هشت سال و گاه ده سال.^۳ حال آن که سعید بن مسیب به شدت با حاکمان ظالم بنی امیه که زهري نوکری آنها را می کرد مخالف بود و از آنها ظلم و آزار زیادی دید و زهري را به خاطر رساندن حدیثش به آنها و اخبار شخصی او مذمت و از خود طرد کرده است.

۱. المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۱، ص ۶۳۰؛ تاريخ ابن عساکر، ۵۵، ص ۳۷۴.

۲. تاريخ ابن عساکر، ۵۵، ص ۳۷۴.

۳. همان، ج ۵۵، ص ۳۱۵.

مالك می گوید: سعید بن مسیب بر زهری غضب کرد و گفت: چرا حدیث مرا به بنی مروان رساندی.^۱

سعید بن مسیب به خاطر این که زهری حدیث و اخبار او را برای عبدالملك بازگو کرده، او را از خود طرد نمود و با او سخن نگفت.^۲

در خبر دیگر زهری می گوید: در مسجد به مجلس سعید بن مسیب آمدم و خود را به او نزدیک کردم تا به او سلام دهم و او به سینه من زد و گفت: برگرد و از سلام دادن بر من خود داری نمود و من ترسیدم که او سخن گفته و از من عیب بگیرد و حاضران آن را به دیگران نقل کنند. بنابر این کنار رفته و به دنبال او بودم تا خلوت شود و چون تنها ماند به نزد او رفته و گفتم: ای ابا محمد من چه گناه کردم... پیوسته عذرخواهی می کردم، ولی هیچ حرفی با من نمی گفت تا این که وقتی به منزلش رسید و دروازه را برایش باز کردند و پایش را وارد خانه کرد، رو به من کرد و گفت: تو هستی که حدیث و اخبار مرا به بنی مروان رساندی.^۳

همچنین به سعید بن مسیب این حدیث زهری که گفته است: «لا تناشدوا الخلفاء بالله» رسید، پس گفت: لعنت خدا به ابن شهاب! مگر نشنیدی برادر خزاعه را که می گوید: خدایا من با محمد ۶ مناشده می کنم. آیا با رسول خدا ۶ مناشده می شود کرد، ولی با ولید بن عبدالملك نمی شود.^۴

سفیان از مردی از آل عمر نقل کرده که می گوید: به سعید بن مسیب گفتم: بنی امیه (حاکمان بنی امیه) را دعا و نفرین کن، سعید گفت: خدایا دینت را عزیز گردان و

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۷۵۲.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۴۱.

۳. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۵، ص ۲۹۸.

۴. الامام البخاری وصحیحه الجامع المختصر، ص ۳۱۱؛ قبول الاخبار، ج ۱، ص ۲۶۹.

اولیایت را پیروز ساز و دشمنانت را ذلیل فرما، همراه با عافیت برای امت محمد ^۶.^۱ در همین زمانی که زهری نوکری حاکمان ظالم بنی امیه را می‌کرد، کسی اگر می‌خواست همنشین سعید بن مسیب شود سعید به او تذکر می‌داد که این‌ها (حاکمان بنی امیه) مرا شلاق زدند و مردم را از همنشینی با من منع کردند.^۲ سعید بن مسیب از جانب عبدالملک بن مروان خیلی ظلم و آزار متحمل شد و مورد زجر آن‌ها قرار گرفت و زندانی نیز شد، ولی با این وجود هرگز خواسته‌ی آن‌ها را برآورده نکرد و درخواست آن‌ها را اجابت ننمود.

سعید می‌گفت: چشمانتان را با نگاه به یاوران ظالمان پر نکنید، مگر با انکار از قلبتان، تا این‌که اعمالتان از بین نرود.^۳ و منظور سعید بن مسیب از یاوران ظالمان امثال زهری و عامر شعبی هستند که یاوران حاکمان ظالم بنی امیه بودند.

سعید بن مسیب که در مکتب اهل سنت سید فقها و محدثین و علما معرفی شده، توسط عبدالملک بن مروان و دیگر حاکم بنی امیه بارها شلاق خورده و بر او ظلم شده است، ولی ابن شهاب زهری و امثال او به دامن این ظالمان پناه برده و خود را نوکر این ظالمان قرار داده‌اند بنابر این، بعید است که ابن مسیب احادیث چندانی به زهری تعلیم داده و بازگو کرده باشد.

ابوبکر بن عیاش می‌گوید: به ابو حصین عثمان بن عاصم داخل شدم در حالی که او از (حاکمان) بنی امیه مخفی شده بود و گفت: همانا بنی امیه دین من را می‌خواهند والله من دینم را به آن‌ها نمی‌دهم.^۴

شما شخصیت و جایگاه زهری را با سخن این شخصی که خود عثمانی بوده و

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸؛ به نقل از طبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۲۸.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸؛ به نقل از حلیة الاولیا، ج ۲، ص ۱۷۲.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۳۲، رقم ۸۸.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۴۱۵، رقم ۱۸۲.

چنان که در مورد حدیث غدیر اشاره شد آن کذب بزرگ را در مورد حدیث غدیر گفته و حدیث متواتر را انکار کرده است که انکار آن کفر خوانده شده است، او با این وجود خود را از بنی امیه مخفی کرده که بنی امیه می‌خواهند مرا در ظلم خود شریک کرده و دینم را از من بگیرند، ولی ابن شهاب زهری خود با اختیار به دامان بنی امیه پناه برده است که هرچه از دینش بخواهند در مقابل آباد کردن دنیایش، از او بردارند!

یحیی قطان حدیثی را از اعمش و ابراهیم از علقمه از ابن مسعود روایت کرد و شخصی گفت: اعمش مانند زهری است. یحیی گفت: من از اعمش برائت می‌جویم اگر او مانند زهری باشد زهری برای بنی امیه خدمت می‌کرد، سپس اعمش را مدح نمود و گفت: اعمش شخصی فقیر و صبور بود و خود را از سلطان کنار کشیده بود...^۱

ابوحازم سلمه بن دینار که از تابعین و رجال صحاح سته است و گفته‌اند که کسی در زمانش مثل او نبود و زهری از او حدیث روایت کرده، زهری را بسیار مذمت کرده است.^۲

باری سلیمان بن عبدالملك (از حاکمان ظالم) برای حج به مدینه آمد و زهری نیز در کنارش بود و گفت: آیا کسی هست که صحابه‌ای را درك کرده باشد؟ گفتند: آری، ابوحازم. سلیمان او را فرا خواند و گفت: این چه جفایی است که به من کردی؟ زیرا خیلی از بزرگان به زیارت ما آمدند و تو نیامدی، سلمه گفت: نه تو مرا قبل از این می‌شناختی و نه من تو را دیده‌ام، لذا من به تو جفایی نکردم. سلیمان رو به زهری کرد و گفت: شیخ بر ثواب رفت و تو خطا کردی. سپس سلیمان از سلمه پرسید: چرا ما از مرگ کراحت داریم؟ گفت: چون دنیای خود را آباد و آخرت را خراب کرده‌اید لذا از ترك آبادی برای رفتن به سوی خرابی کراحت دارید... پس از نصیحت‌های ابوحازم سلیمان به او گفت: آیا می‌خواهی همراه ما باشی تا از ما به تو (مال و مثال) برسد و از تو

۱. معرفة علوم الحديث حاکم، ج ۱، ص ۹۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۹۷، رقم ۳۸۶.

۲. شرح حال او در سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۹۶، رقم ۲۴ ملاحظه شود.

به ما؟ ابوحازم گفت: نه، سلیمان گفت: چرا؟ گفت: چون می‌ترسم که مقدار کمی بر شما میل نمایم و خداوند عذاب دنیا و آخرت را به من بپشاند. سلیمان گفت: ای ابوحازم، حاجت خود را به من عرضه کن. ابوحازم گفت: مرا داخل بهشت نما و از جهنم نجاتم ده. سلیمان گفت: این در توان من نیست، ابوحازم گفت: من حاجتی جز این ندارم... سلیمان گفت: ای ابوحازم در مورد عمل (حکومت) ما نظرت چیست؟ سلمه پس از اصرار او بر جواب، گفت: پدرانیت خلافت را از مردم غصب نمودند و با زور شمشیر آن‌را گرفتند و خیلی از مردم را کشتند و رفتند... مردی از همراهان سلیمان گفت: چه بد سخنی گفتی. ابوحازم گفت: دروغ گفتی، همانا خداوند از علما عهد گرفته که حق را برای مردم بیان کنند و آن را کتمان نمایند... سپس سلیمان به او صد دینار داد و گفت: همین مقدار باز نزد ما حق تو محفوظ است. ولی ابوحازم داستانی از حضرت موسی نقل کرد و آن را رد نمود و با استدلال بیان نمود که در هر صورت آن پول برایش حرام است. سپس گفت:... همانا بنی اسرائیل پیوسته در راه حق و هدایت بودند تا زمانی که امرا و حاکمانشان با رغبت به علم به نزد علما می‌آمدند، ولی وقتی که بر عکس شدند از چشم پروردگار سقوط کردند و به جبت و طاغوت ایمان آوردند و این گونه شد که علمائشان به نزد حاکمان می‌آمدند و در دنیای آن‌ها شریک شدند و در ظلم آن‌ها نیز شریک گشتند. زهری گفت: منظورت من هستم؟ ابوحازم گفت: منظورم تو نیستی، ولی حق همین است که شنیدی. سلیمان گفت: ای ابن شهاب آیا او را می‌شناسی؟ زهری گفت: آری، همسایه‌ام است، ولی سی سال است که يك کلمه هم با او صحبت نکرده‌ام. ابوحازم گفت: تو خدا را فراموش کردی و لذا مرا نیز فراموش کردی و اگر خدا را دوست می‌داشتی، مرا نیز دوست می‌داشتی. زهری گفت: مرا دشنام دادی! ابوحازم گفت: من تو را دشنام ندادم، ولی تو خود را دشنام دادی. مگر نمی‌دانی که همسایه به همسایه حق دارد و آن مانند حق قرابت واجب است. وقتی ابوحازم رفت، شخصی به سلیمان گفت: آیا

دوست داری که همه‌ای مردم مثل او باشند؟ گفت: نه.^۱

ذهبی می‌گوید: برخی از امرا ابوحازم را فرا خواند، در حالی که نزدش زهری، افریقی و دیگران بودند و گفت: حرف بزن ای ابوحازم. ابوحازم گفت: همانا بهترین امرا کسی است که علما را دوست داشته باشد و بدترین علما کسی است که امرا را دوست داشته باشد.^۲ بنابر این سخن ابوحازم نیز زهری بدترین علما خواهد بود.

بار دیگر سلیمان بن عبدالملک زهری را به نزد ابوحازم فرستاد تا به نزد او بیاید، ابوحازم به زهری گفت: اگر او حاجت و کاری دارد خود بیاید، اما من هیچ حاجتی به او ندارم.^۳ از این خبر استفاده می‌شود که زهری يك خادم درباری بود و هیچ احترامی نزد آن ظالمان نداشت؛ چنان که از اخبار دیگر نیز این مطلب استفاده می‌شود.

اکاذیب زهری و برخی روایات او در تنقیص اهل بیت Γ

عن الزهري قال: ما علمنا أحدا أسلم قبل زيد بن حارثة. قال عبد الرزاق ولا أعلم أحدا ذكره؛^۴ زهری می‌گوید: کسی را سراغ نداریم که قبل از زید بن حارثه اسلام آورده باشد. عبد الرزاق می‌گوید: کسی را سراغ ندارم که چنین ادعایی کرده باشد.

این سخن زهری، آشکارترین کذب است و همچنین نوکری او را به بنی امیه در انکار جایگاه واقعی امیرالمؤمنین A بیان می‌کند. دلایل کذب بودن این سخن زهری در جای خود در این کتاب بیان شده است و مضافاً بر آن باید دقت داشته باشیم که ابن

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۳۶ و ۳۷؛ حلیۃ الاولیا، ج ۱، ص ۵۰۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰۱ شرح حال ابوحازم.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۰۱ شرح حال ابوحازم.

۳. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، ص ۱۲۷.

۴. مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۲۵ و ج ۱۱، ص ۲۲۷، ح ۲۰۳۹۳؛ العلم احمد، ج ۳، ص ۴۲۶، رقم ۵۸۱۷.

عباس می گوید: زید پس از علی علیه السلام اسلام آورد و او اول کسی بود که پس از علی اسلام آورد.^۵ هیشمی سند این خبر را حسن دانسته و ابن قتیبه نیز از ابن اسحاق نقل کرده است که زید پس از امیرالمؤمنین A اسلام آورد و ابوبکر پس از زید اسلام آورد.^۶ البته این که ابوبکر پس از زید اسلام آورده باشد با اخبار دیگر مخالف است و واقعیت ندارد.

زهري و تهمة آشکار بر امیرالمؤمنین علیه السلام

عَنْ ابْنِ شَهَابٍ... أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ خَرَجَ مِنْ عِنْدِ النَّبِيِّ ^۶ فِي وَجَعِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَبَا حَسَنِ كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ^۶؟ قَالَ: أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئًا فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْعَبَّاسُ فَقَالَ: أَلَا تَرَاهُ أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ الثَّلَاثِ عَبْدُ الْعَصَا وَاللَّهُ إِنِّي لَأُرَى رَسُولَ اللَّهِ ^۶ سَيَتَوَفَّى فِي وَجَعِهِ وَإِنِّي لَأَعْرِفُ فِي وَجْهِهِ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَوْتَ فَادْهَبْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ^۶ فَنَسْأَلُهُ فِيمَنْ يَكُونُ الْأَمْرُ فَإِنْ كَانَ فِينَا عِلْمُنَا ذَلِكَ وَ إِنْ كَانَ فِي غَيْرِنَا أَمْرُنَاهُ فَأَوْصِيَ بِنَا قَالَ عَلِيٌّ: وَاللَّهِ لَئِنْ سَأَلْتَاهَا رَسُولَ اللَّهِ ^۶ فَيَمْنَعُنَا لَا يُعْطِينَاهَا النَّاسُ أَبَدًا وَإِنِّي لَا أَسْأَلُهَا رَسُولَ اللَّهِ ^۶ أَبَدًا؛^۷ عباس عموی پیامبر اکرم ^۶ به امیرالمؤمنین A زمانی که پیامبر اکرم ^۶ در آستانه رحلت قرار داشتند گفت: بیا با هم برویم و از پیامبر ^۶ سؤال کنیم که خلافت پس از آن حضرت از آن کیست و اگر از آن ما بود از آن آگاه می شویم و اگر در غیر ما بود از آن حضرت می خواهیم در مورد ما به

۵. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۷۴؛

۶. المعارف ابن قتیبه، ص ۳۷؛ البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۴ به همین معنا.

۷. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: مرض النبی ^۶ ووفاته، ج ۴، ص ۱۶۱۵، ح ۴۴۴۷، کتاب الاستئذان، باب: المعانقة وقول الرجل كيف اصبح، ج ۵، ص ۲۳۱۱، ح ۶۲۶۶؛ تاریخ الكبير بخاری، ج ۵، ص ۱۷۸، رقم ۵۶۲؛ مسند احمد.

صاحب خلافت توصیه کنند! ولی علی A گفت: به خدا سوگند اگر خلافت را از آن حضرت سؤال کنیم ما را از آن منع می کند و سپس مردم هرگز آن را به ما نخواهند داد و من هرگز آن را از پیامبر 6 سؤال نخواهم کرد. این حدیث خیلی جالب است و در شرح حال امام بخاری اشاره ای به این شده بود. اشکالات این خبر:

۱. این حدیث به ابن عباس نسبت داده شده است در حالی که ابن عباس احادیث فراوان در مورد خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین A روایت کرده است.

۲. ابن عساکر این حدیث را از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که سند آن به وجود عکرمه که به ابن عباس نسبت کذب می داده موضوع است و همچنین ابن لهیعه در سند آن است که او شیعه خوانده شده و بعید است چنین کذبی را نقل کرده باشد و همچنین حرمله بن یحیی در سند آن تضعیف شده است و ابوحاتم و فرهادانی او را تضعیف کرده اند گرچه برخی دیگر او را توثیق کرده اند. پس این سند از اصل با وجود عکرمه باطل است.

۳. پس راوی این خبر تنها زهری است و از غیر او روایت نشده است. ۴. این خبر را جز بخاری و احمد کسی روایت نکرده و در نقل احمد زهری این خبر را معنعن روایت کرده است، ولی بخاری دو سند در صحیح و تاریخش برای آن ذکر کرده و موصول قرار داده است.

۵. در این خبر به امیرالمؤمنین A نسبت داده شده که فرمود: والله اگر از پیامبر 6 در باره خلافت سؤال کنیم، خلافت را از ما منع می کند و سپس مردم هرگز آن را به ما نمی دهند.

۶. این افسانه که از نوکر بنی امیه بازگو شده با آیات و روایات فراوان مخالف است که ما این جا به برخی اخباری که تنها از ابن عباس و امیرالمؤمنین A در این موضوع رسیده است اشاره می کنیم:

۱. ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم 6 به علی A فرمودند: سزاوار نیست که من بروم، مگر این که تو خلیفه‌ای من هستی.^۸ حاکم، ذهبی و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی در اولی حسن دانسته و در دومی تصحیح حاکم و ذهبی را نقل کرده و رد نکرده است.

۲. امیرالمؤمنین A فرمود: پیامبر اکرم 6 به من فرمودند: تو را گذاشتم تا خلیفه‌ای من باشی...^۹ هیشمی می گوید: رجال این سند رجال صحیح است.

۳. بنابر روایت امیرالمؤمنین A، پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین A فرمودند: برای خودم هیچ دعایی نکردم، مگر آن که مانند آن را برای تو نیز از خدا خواستم و هر چه از خداوند خواستم قبول فرمود، مگر این که به من فرمود: پس از تو نبوت نخواهد بود.^{۱۰} ابن ابی عاصم می گوید: قاضی گفته است: در فضیلت علی حدیثی افضل از این نمی‌شناسم. چنان که روشن است، اصل این حدیث که همان حدیث منزلت است، متواتر می‌باشد و از این حدیث نیز خلافت به روشنی استفاده می‌شود.

۴. ابن عباس روایت کرده است که پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین A فرمودند: «تو، ولی و سرپرست تمام مؤمنان پس از من هستی».^{۱۱} حاکم، ذهبی، هیشمی و البانی سند این

۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۹، ح ۴۶۵۲؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸، ح ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۲۳.

۹. معجم الاوسط طبرانی، ج ۴، ص ۲۹۶، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸، ح ۳۶۴۸۸.

۱۰. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۸۵۳۳؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۸۲، ح ۱۳۱۳؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۸۸، ح ۱۳۱۳.

۱۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ص ۷۷۱، ح ۲۵۹۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۲ و ۱۷۹، ح ۸۴۰۹ و ۸۶۰۲؛ خصایص علی نسائی، ج ۲۴؛ معجم الاوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۷۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۴۳، ح ۴۶۵۲؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹،

حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۵. امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم 6 به ایشان فرمودند: پنج چیز از خداوند برای تو خواستم (پنجمی) همانا تو ولی و سرپرست مؤمنان پس از من خواهی بود.^۱ در سند این خبر طبق معمول عبدالله بن عیسی بن عمر بن علی بن ابی طالب را به خاطر روایت فضائل اهل بیت Γ متهم کرده‌اند و هیچ دلیل دیگری ندارند. بنابر این می‌توان گفت: این حدیث صحیح و یا حسن است و معنای آن به تواتر از دیگران نیز روایت شده است و محدثین اسانید آن را صحیح دانسته‌اند؛ چنان‌که از ابن عباس نیز در حدیث فوق گذشت.

۶. حدیث ثقلین: این حدیث متواتر است. مضافاً بر این، امیرالمؤمنین A و ابن عباس نیز از جمله راویان آن هستند. اما متن حدیث امیرالمؤمنین A: پیامبر اکرم 6 فرمودند: «من چیزی بین شما می‌گذارم که اگر از آن تبعیت کنید هرگز گمراه نمی‌شوید. (و آن) کتاب خدا و عترتم اهل بیت هستند.»^۲

هفت نفر این حدیث را از امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند و محاملی بنابر نقل (کنز العمال، ج ۱، ص ۳۸۰، ح ۱۶۵۰ و ج ۱۳، ص ۱۴۰، ح ۳۶۴۴۱) و ابن حجر، سیوطی و البانی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

اما حدیث ابن عباس را کتاب‌های ذیل روایت کرده‌اند.^۳ و البانی سند حدیث او را

ص ۱۱۹؛ ظلال الجنه، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۱۱۸۸.

۱. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۰۰، رقم ۳۹۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۷. لوامع العقول، ج ۳، ص ۳۲۹؛ نظم درر السمطين، ص ۱۱۹.

۲. مسند بزار، ج ۳، ص ۴۸، ح ۷۷۸؛ السنة ابن ابی عاصم، ص ۶۳۱، ح ۱۵۵۸؛ ذریة الطاهره، ص ۱۲۱؛ مشکل الآثار، ج ۴، ص ۳۰۶، ح ۱۵۱۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۹، ص ۶۴؛ المطالب العالیه، ج ۱۱، ص ۲۳۰، ح ۴۰۴۳؛ مسند علی سیوطی، ص ۱۹۲، ح ۶۰۵؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۷۶۱.

۳. السنة ابن ابی عاصم، ص ۶۳۰، ح ۱۵۵۷؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۱۷۶۱؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۲۹، ح ۳۴۹.

را صحیح دانسته است.

۷. حدیث غدیر که متواتر است و ذهبی آن را حتی تنها از امیرالمؤمنین A متواتر دانسته است^۱ و از ابن عباس نیز دارای اسانید صحیح است و امیرالمؤمنین A در موارد مختلف به این حدیث شریف احتجاج کرده‌اند، هم در روز شوری و هم در جنگ جمل با طلحه و هم در مسجد رحبه کوفه، پس از آن که برخی خلافت آن حضرت را در غیاب آن حضرت انکار کرده‌اند.

۸. زمان نزول آیه‌ای «وانذر عشیرتک الاقرین»^۲ پیامبر اکرم 6 فرمودند: «... این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست...».

این حدیث هم از امیرالمؤمنین علیه السلام (با پنج سند) و هم از ابن عباس با سند صحیح روایت شده است.^۳ طبری، اسکافی، مقدسی، هیشمی در دو مورد و خفّاجی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. احمد بن حنبل در «مسند» با دو سند و در «فضایل» با سه سند حدیث مذکور را روایت کرده است که همه اسنادش صحیح است و البانی در مورد یکی از سندهای نسائی می‌گوید: سندش خیلی خوب است، اگر جهالت ربیعہ بن ناجذ (ناجذ) نبود، ولی این خیانت و خدعه از جانب البانی است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان و عجلّی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده‌اند.^۴

۱. طرق حدیث من کنت مولاہ فعلی مولاہ ذهبی، ج ۱.

۲. شعراء، ۲۱۴.

۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹ و تفسیرش؛ تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ج ۱۶۷۷۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ج ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ج ۸۴۰۹ و ۸۴۵۱ و ۸۶۰۲؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ج ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ج ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار، ج ۴، ص ۵۶، ج ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ج ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۸، ص ۵۳۳، ج ۹، ص ۱۴۶؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ص ۴۹۳۲.

۴. تهذیب التهذیب بن حجر، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۹۸.

۹. در حدیث صحیح دیگر امیرالمؤمنین A می‌فرماید: ... به خدا سوگند همانا من برادر، ولی، ابن عم و وارث پیامبر 6 هستم. پس چه کسی می‌تواند سزاوارتر از من به آن حضرت باشد.^۱ هیشمی رجال سند این حدیث را رجال صحیح دانسته است.

۱۰. امیرالمؤمنین A در موارد مختلف از حیات خود بارها فرموده‌اند: پیامبر اکرم 6 از دنیا رفتند و من سزاوارترین مردم بر خلافت از ابوبکر و عمر بودم...^۲ این حدیث را شش نفر از امیرالمؤمنین A با اسانید متعدد در مواقع گوناگون روایت کرده‌اند و اکثر سند این خبر و تمام اسانید عبدالله و بلاذری صحیح است و همچنین به این واقعیت ابوبکر^۳، عمر^۴، عثمان^۵، ابوسفیان^۶ و دیگران نیز اعتراف و تصریح کرده‌اند که ما در کتاب «ابن تیمیه امام سلفی‌ها» مفصل اعتراف این‌ها را ذکر کردیم.

البته این ده حدیث تنها بخشی از احادیث در خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین A تنها از امیرالمؤمنین A و ابن عباس است که زهری افسانه مورد بحث را به این دو بزرگوار نسبت داده است و اگر تمام احادیث امیرالمؤمنین A و ابن عباس در این موضوع و احادیث دیگر صحابه ذکر و شمارش شود و احادیث وصی و وارث و وزیر بودن امیرالمؤمنین A مورد توجه قرار گیرد، آن وقت مسلمین انگشت حیرت خواهند گزید که چگونه بخاری چنین افسانه‌ای را در کتاب معتبر به عنوان خبر صحیح تاریخی ذکر کرده

-
۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۰؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ۶۵۲، ح ۱۱۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۶، ح ۴۶۳۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۴؛
 ۲. تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۴۷۵؛ انساب اشراف، ج ۲، ص ۴۰۲ و ج ۴، ص ۵۷؛ السنه عبدالله، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹.
 ۳. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۵۲؛ الامامه والسیاسه و... در خبر دیگر.
 ۴. محاضرات الادباء راغب، ج ۲، ص ۳۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷؛ السقیفه والفدک، ص ۵۴.
 ۵. تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۰۴۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۴ از موفقیات ابن بکار.
 ۶. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۲۸۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۱۹.

و چنین تهمت ناروا را به امیرالمؤمنین A زده است!

حدیث دیگر زهری:

ابوطالب و مرگ بدون ایمان

ابن شهاب قال: أخبرني سعيد بن المسيب عن أبيه أنه أخبره: أنه لما حضرت أبا طالب الوفاة جاءه رسول الله ﷺ فوجد عنده أبا جهل بن هشام وعبد الله بن أمية بن المغيرة قال رسول الله ﷺ لأبي طالب: يا عم قل لا إله إلا الله كلمة أشهد لك بها عند الله. فقال أبوجهل وعبد الله بن أمية يا أبا طالب أترغب عن ملة عبد المطلب فلم يزل رسول الله ﷺ يعرضها عليه ويعودان بتلك المقالة حتى قال أبوطالب آخر ما كلمهم هو على ملة عبد المطلب وأبي أن يقول لا إله إلا الله. فقال رسول الله ﷺ: أما والله لأستغفرن لك ما لم أنه عنك. فأنزل الله تعالى فيه {ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين} وأنزل الله في أبي طالب فقال لرسول الله ﷺ: {إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من يشاء}.^۱ خلاصه این حدیث این است که پیامبر ﷺ سعی کردند تا ابوطالب هنگام وفات «لا اله الا الله» بگوید و مسلمان شود، ولی ابوجهل و ابن امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از ملت عبدالمطلب روی می گردانی و آن قدر این را تکرار کردند تا این که ابوطالب گفت: ملت عبدالمطلب را اختیار کردم، پس دو آیه فوق در مورد ابوطالب نازل شد.

این حدیث از دو نفر روایت شده است: مسیب بن حزن و ابوهریره که هر دو در زمان وفات ابوطالب غیر مسلمان بودند و معلوم نیست کجا بودند و در آن زمان حضور نداشته‌اند. مضافاً بر این، حدیث مسیب تنها از طریق زهری روایت شده و او در اکثر

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: اذا قال المشرك عند الموت: لا اله الا الله، ج ۱، ص ۴۵۷،

ح ۱۳۶۰ و ۳۸۸۴ و ۴۶۷۵ و ۴۷۷۲ و ۶۶۸۱. صحیح مسلم، و... .

کتاب‌های مشهور و متقدم این حدیث را از سعید معنعن روایت کرده است. و همچنین زهری گاه این حدیث را از سعید از ابوهریره نیز معنعن نقل کرده است.^۱ و در ما بقی سند ابوهریره، ابو حازم ناصبی است که از ابوهریره این خبر را نقل کرده است.^۲ همچنین پدر سعید بن مسیب با او قهر بوده و تا مرگ با او سخن نگفته است.^۳ و مسیب بنا بر قواعد علم رجال مجهول نیز است؛ زیرا کسی جز سعید از او حدیث روایت نکرده است، واقدی و مصعب زبیری او را از طلقا خوانده‌اند، و ابن حبان او را از تابعین خوانده است.^۴ همچنین در مورد دو آیه مذکور که نزول آن را بر این داستان تطبیق کرده‌اند، در شأن نزول آن اخبار متناقض بسیار روایت کرده‌اند و حتی آن را در مورد استغفار نمودن پیامبر اکرم 6 برای والدین و یا مادرشان نیز تطبیق کرده‌اند.^۵ و حالا معلوم نیست که کدام يك از این اکاذیب را خواهند پذیرفت. هر يك از این اشکالات به تنهایی بی‌اساس بودن این حدیث را ثابت می‌کند، چه رسد به مجموع آن.

ولی واقع این است که این آیه در سوره توبه است و قطعاً سال‌ها پس از وفات ابوطالب نازل شده است و برای روشن‌تر شدن کذب این ادعا که نزول این آیه را در مورد استغفار نمودن پیامبر اکرم 6 به ابوطالب و یا مادرشان دانسته‌اند، همین کافی است که روایت کرده‌اند:

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۹۱.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰، ح ۱۴۳.

۳. المعارف ابن قتیبه، ص ۱۲۵.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۰، ص ۱۳۸، رقم ۲۹۲.

۵. تفسیر طبری، ذیل آیه شریفه؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۵۷۲، ح ۶۷۱۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۲ همراه با حاشیه‌ای شعیب ارنؤوط، فتح الباری، و دیگران.

عَنْ عَلِيٍّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا، يَسْتَغْفِرُ لِأَبَوَيْهِ وَهُمَا مُشْرِكَانِ، فَقُلْتُ: تَسْتَغْفِرُ لِأَبَوَيْكَ وَهُمَا مُشْرِكَانِ، فَقَالَ: أَلَمْ يَسْتَغْفِرْ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ؟ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ 6، فَنَزَلَتْ: مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...^۱؛ امیرالمؤمنین A شنیدند که مردی برای پدر و مادر مشرکش استغفار می کند. وقتی به او تذکر دادند، گفت: مگر ابراهیم برای پدرش استغفار ننمود. امیرالمؤمنین A داستان را به پیامبر اکرم 6 بازگو نمودند، پس این آیه نازل شد... حاکم، ذهبی و بوصیری این حدیث را صحیح دانسته اند و ترمذی، البانی، شعب ارئووط و سلیم حسین اسد حسن دانسته اند.

اگر دلائل تناقض و اکاذیب این خبر و امثال آن را به خصوص در مورد آیه منع از استغفار ذکر کنیم هم فراوان است و هم خیلی طول خواهد کشید، بنابر این ما به همین مقدار بسنده می کنیم.

دلائل دیگر بی اساسی خبر مورد بحث:

عباس به پیامبر اکرم 6 گفت: آیا برای ابوطالب امیدوار هستی؟ حضرت 6 فرمودند: هر خیری را از پروردگارم برای او آرزو دارم.^۲

ابن سعد با سندی که تمام رجالش ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز فطر بن خلیفه که غیر مسلم بقیه از او حدیث روایت کرده اند، چنین نقل کرده است: محمد حنفیه گفت: در جنگ جمل به مردی از اهل بصره حمله کردم و بر او تسلط پیدا کردم که او گفت: من بر دین ابوطالب هستم، من منظور او را متوجه شدم و او را رها نمودم.^۳

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۱ و ۱۰۸۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۱، ح ۳۱۰۱؛ سنن نسائی، ج ۴،

ص ۹۱، ح ۲۰۳۶؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۳۲۸۹ و ۴۰۲۸؛ اتحاف الخیرة المهره بوصیری، ج ۷، ص ۷۲۴۱، و کتب تفاسیر.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۵؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴۴۴۴.

۳. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۵، ص ۹۳.

پیامبر اکرم ۶ سالی را که حضرت خدیجه و ابوطالب از دنیا رفتند «عام الحزن» گذاشتند.^۱

همچنین پیامبر اکرم ۶ مگر ابوطالب را در طول ده سال که با تمام توان از آن حضرت و دین و تبلیغشان حمایت می کرد و در دشوارترین لحظات در شعب ابوطالب در کنار هم بودند، به اسلام دعوت نکرده بودند! تا نیاز به این باشد که در دم مرگ چنین کاری را انجام دهند. ابوطالب در برابر ابوجهل و دوستان مشرکش که با تمام قدرت با پیامبر اکرم ۶ مخالفت کرده و به آن حضرت ضربه وارد می کردند ایستاد و نگذاشت با آن حضرت کاری کنند که موجب ناخوشایند آن حضرت باشد، چنان که در شرح حال عمرو بن عاص به تصریح خود پیامبر اکرم ۶ در این مورد اشاره کردیم. با این حال چگونه ممکن است ابوطالب که فراوان در مدح پیامبر اکرم ۶ و حق بودن دین آن حضرت و مانند دعوت موسی بودن دعوت و دین آن حضرت و راست و صدق بودن دعوت و سخنان آن حضرت سخنان و اشعار فراوان گفته و دیگران را به نصرت و پیروی از آن حضرت فراخوانده و تشویق کرده است، به سخن دشمنان پیامبر ۶ امثال ابوجهل گوش داده باشد و از مذمت آن ها بهراسد! اگر ابوطالب از مذمت مشرکین می ترسید، در طول ده سال نیز با همان تفکر غیر خدایی نصرت آن حضرت را ترك می کرد. و این واقعیت نیز به کذب بودن این افسانه تأکید می کند. ابن حجر برخی اخباری را که دلالت بر ایمان ابوطالب می کند در «الاصابه» شرح حال ابوطالب وارد کرده و به خاطر امثال این اکاذیب زهری آن ها را رد کرده است و حال آن که این اخبار و احادیث در واقع قابل رد هستند، اما دلائل ایمان ابوطالب آن قدر فراوان است که این نوع اخبار هرگز نمی تواند کوچک ترین خدشه در آن ها وارد کند. برای شناخت جایگاه ابوطالب همان دو خبری که در شرح حال عمرو بن عاص ذکر کردیم، کفایت می کند و اهل سنت پاره ای از آن

۱. سیره مغلطای، ص ۲۶، لسان العرب، به نقل از ثعلب از ابن اعرابی، ج ۱۳، ص ۱۱۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۱؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۵۶؛ السیره النبویة دحلان، ج ۱، ص ۱۳۹؛ اسنی المطالب، ص ۲۱.

مناقب و خدمات والا و وصف نشدنی ابوطالب در دفاع از اسلام را که پیامبر اکرم⁶ پس از وفات ابوطالب از آن یاد کرده‌اند، به ابوبکر نسبت داده و آن را از مناقب وی خوانده و به آن افتخار می‌کنند، ولی در مقابل با پیروی از اخباری که دشمنان امیرالمؤمنین A به خاطر خدشه وارد کردن به جایگاه امیرالمؤمنین A جعل کرده‌اند، خدمات واقعی و به مراتب والایی را که جهت افتخار برای ابوبکر برخی از آن را در مورد وی نقل کرده‌اند، نادیده گرفته و به چنین تهمت‌ها در مورد او چنگ زده‌اند و حال آن که سیره خلیفه اول آن اخبار را که در مورد او نقل کرده‌اند، تکذیب می‌کند، ولی اخبار دفاع بی‌امان ابوطالب از مسلمات تاریخ اسلام است.

همچنین باید توجه داشته باشیم که امیرالمؤمنین عليه السلام در برخی نامه‌های خود به معاویه به این که او و پدرش در شرك به سر برده‌اند تأکید نموده و حتی در نامه‌ی فرمودند: امیه مانند هاشم نیست... و ابوسفیان مانند ابوطالب نیست.^۱ ولی در مقابل معاویه و دوستانش هرگز نتوانسته‌اند چنین مطلبی را در حق ابوطالب به رخ امیرالمؤمنین عليه السلام بکشند که این خود بهترین دلیل بر ایمان ابوطالب است. و فراوان‌اند علما از اهل سنت که بر مؤمن بودن ابوطالب تأکید کرده و برخی از آن‌ها کتاب‌ها در این مورد نوشته‌اند. کتانی در کتاب «نظم المتناثر من الحديث المتواتر» اهل توحید و نجات بودن ابوطالب و والدین و جمیع اجداد پیامبر اکرم⁶ و همچنین محبت و دفاع ابوطالب را جزء اخبار متواتر محسوب کرده است.^۲

تهمت دیگر زهری بر امیرالمؤمنین و حضرت زهرا H

الزُّهْرِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ⁶ طَرَفَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ النَّبِيِّ ⁶ لَيْلَةً فَقَالَ: أَلَا تُصَلِّيَانِ؟

۱. وقعة الصفين، ص ۴۷۱؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۳، ص ۲۶۰ و دیگران.

۲. النظم المتناثر من الحديث المتواتر، ص ۱۹۰، ح ۲۲۵ و ۲۲۶.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَنْفُسَنَا بِيَدِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا. فَأَنْصَرَفَ حِينَ قُلْنَا ذَلِكَ وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا. ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُوَلِّ يَضْرِبُ فَخِذَهُ وَهُوَ يَقُولُ: «إِنَّ الْإِنْسَانَ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا»؛^۱ یعنی پیامبر 6 امیرالمؤمنین و حضرت زهرا I را برای نماز بلند کردند، ولی آن‌ها با این بهانه که اختیار ما به دست خداست، اگر خواست ما را برای نماز شب بلند خواهد کرد، بلند نشدند و پیامبر 6 با تلاوت آیه آن‌ها را مذمت کردند.

اولاً: این حدیث نیز تنها از ابن شهاب زهری نقل شده است و از عجایب ساخته و پرداخته ذهن خود اوست؛ زیرا:

۱. زهری در این خبر گاهی می‌گوید: علی بن حسین به من خبر داد، در حالی که در نقل دیگر تمام سند بعد از خود را با «عن» نقل کرده و گاهی هم امام حسین A و امیرالمؤمنین A را نیز از سند انداخته است.

۲. در بعضی کتاب‌ها گوینده «اختیار ما در دست خداست» حضرت علی عليه السلام هستند، در حالی که در نقل طبرانی، گوینده این سخن حضرت زهرا I هستند.

۳. در بعضی نقل‌ها گویا حضرت علی عليه السلام در جواب پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند: «نه به خدا سوگند، ما به غیر از نماز واجب دیگر نمازی نمی‌خوانیم»^۲ ولی در اکثر نقل‌ها سوگند وجود ندارد. (شعیب ارنؤوط این سند را حسن دانسته است.)

۴. در بعضی نقل‌ها آمده است: حضرت یك مرتبه آمدند آن‌ها را بیدار کرده و این

۱. صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، ابواب التهجد، باب، باب تحریض النبی 6 علی صلاة اللیل، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۱۱۲۷ و ۴۷۲۴ و ۷۳۴۷ و ۷۴۶۵؛ کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب: ما روی فیمن نام اللیل اجمع حتی اصبح، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۷، ح ۷۷۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۷۷ و ۹۱ و ۱۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۴۰۴، ۱۳۱۱؛ مسند شامیین طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۵.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۳۰۲، ح ۳۶۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۲، ص ۱۷۹.

سخن را فرمودند در حالی که در بعضی نقل‌ها می‌گوید: بار اول بیدار کرده و برگشتند و خود نماز خواندند و سپس بار دوم برگشتند و این سخن را گفتند.^۱

۵. همچنین در بعضی نقل‌ها آمده است که حضرت ۶ فرمودند: برخیزید نماز بخوانید.^۲ در حالی که در نقل دیگر فرمودند: «آیا نماز نمی‌خوانید؟».

۶. در بعضی نقل‌ها پیامبر اکرم ۶ با صیغه تشبیه خطاب کردند،^۳ در حالی که در نقل دیگر با صیغه جمع خطاب کرده‌اند.^۴

۷. در بعضی نقل می‌گوید: جان و اختیار ما در دست خداست.^۵ در نقل دیگر می‌گوید: جان و اختیار ما نزد خداست.^۶

این اختلافات متن حدیثی است که راوی آن‌ها تنها زهری است و در کتاب‌هایی که در پاورقی متن حدیث ذکر کردیم، این اختلافات موجود است. اگر شما به شرح حال بخاری در کتاب‌ها مراجعه کنید، به گونه‌ای او را وصف کرده‌اند که اگر این حدیث در حق او باشد با توجه به اوصاف مذکور در مورد او، نمی‌تواند که او چنین باشد، ولی امام بخاری چنین صفتی را برازنده سرور زنان عالم و بهشت و امیرالمؤمنین H دیده که بهشت مشتاق آن حضرت است. این گونه اکاذیب را هم جایگاه اهل بیت^۸ و هم سیره عملی آن‌ها به افسانه بودن و از جعلیات نواصب بودنش گواهی می‌دهد.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵ و دیگران.

۲. سنن الکبری نسائی و....

۳. مسند احمد؛ صحیح بخاری و دیگران.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵؛ صحیح بخاری و دیگران.

۵. صحیح بخاری؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۱، ح ۷۰۵ و دیگران.

۶. ادب المفرد بخاری، ص ۲۰۵، ح ۹۵۵.

حدیث دیگر زهری در علم خلیفه دوم

ابن شهاب عن حمزة بن عبد الله بن عمر أن ابن عمر قال: سمعت رسول الله 6 قال: بينا أنا نائم أتيت بقدح لبن فشربت حتى إنني لأرى الريح يخرج في أظفاري ثم أعطيت فضلي عمر بن الخطاب. قالوا: فما أولته يا رسول الله؟ قال: العلم؛^۱ ابن عمر از پیامبر اکرم 6 شنیده است که فرموده‌اند: در حالی که خواب بودم ظرف شیری به من داده شد، پس از آن نوشیدم در حالی که دیدم از ناخن‌هایم بو خارج می‌شد. سپس باقی‌مانده شیر را به عمر دادم. سؤال شد که این خواب را به چه تأویل نمودید؟ فرمودند: به علم.

۱. این حدیث نیز تنها از زهری روایت شده است.

۲. زهری این حدیث را گاه به ابن عمر و گاه به ابوهریره و گاه به ابوسعید خدری رسانده است.

۳. این حدیث در تمام کتاب‌ها مانند مصنف عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، نسائی، احمد، ابن حبان و دارقطنی از زهری معنعن روایت شده است، ولی باز امام بخاری برخی اسانید را معنعن و برخی را موصول روایت کرده است، حال آن‌که برخی از اسانیدی را که بخاری موصول قرار داده حتی خودش نیز معنعن روایت کرده و دو سند دیگرش را دیگران معنعن روایت کرده‌اند بنابر این می‌توان گفت: زهری این حدیث را معنعن روایت کرده است. پس این حدیث از حیث سند مانند ریح و باد است و ضعیف خواهد بود؛ زیرا زهری مدلس است.

۴. این حدیث با سیره‌ای خلیفه دوم سازگار نیست. به چند نمونه از آن به طور مختصر اشاره می‌کنیم:

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: فضل العلم، ج ۱، ص ۴۳، ح ۸۲ و ۳۶۸۱ و ۷۰۰۶ و ۷۰۰۷ و ۷۰۲۷ و ۷۰۳۲؛ کتاب فضائل الصحابه، باب: فضائل عمر، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۹، ح ۲۳۹۱.

۱. ابن تیمیه می‌گوید: و همچنین عمر بن خطاب در مواضع (فراوان) به عدم آگاهی خود اعتراف می‌کرد، به مانند این که فراوان از فتواهای خود برمی‌گشت وقتی حق برایش بیان و روشن می‌شد، بر خلاف آنچه گفته شده و از صحابه از برخی سنت‌ها سؤال می‌کرد تا از آن‌ها استفاده کند و در مواضع (فراوان) می‌گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم که عمر صواب کرد یا خطا و می‌گفت: خانمی حق و صواب گفت و مرد (خلیفه دوم) خطا کرد...^۱

۲. عمر بن خطاب کراراً در مشکلات می‌گفت: اگر علی نبود من هلاک شده بودم.^۲

۳. ابن عباس و ابن مسیب گفته‌اند: عمر همیشه از مشکلاتی که برای حل آن علی نباشد به خدا پناه می‌برد.^۳ سند ابن سعد صحیح است.

۴. سعید بن مسیب می‌گوید: عمر بن خطاب همیشه می‌گفت: خدایا مرا در مشکلاتی باقی مگذار که برای حل آن علی حضور نداشته باشد.^۴ بلاذری این خبر را با دو سند نقل کرده و سندش صحیح است.

۵. مردی به نزد خلیفه دوم آمد و گفت: برای ما يك ماه و دو ماه می‌گذرد و آب پیدا نمی‌کنیم، خلیفه دوم گفت: اگر من (به جای شما) باشم نماز نمی‌خوانم تا زمانی که آب پیدا نکنم...^۵ در برخی روایات آمده است: نماز نخوان تا زمانی که آب پیدا کنی.

۱. الفتاوی الکبری ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲. تأویل المختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۱۵۲؛ فیض القدر مناوی، ج ۴، ص ۴۷۰.

۳. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۹؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ح ۱۱۰۰؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۳۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۳۴۳؛ الاصابه، ج ۴، ص ۵۶۸.

۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۵۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۲۷۶.

۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۱۹، ح ۱۸۹۰۲؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۳۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۹۱۵؛ صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۳۶۸، با چهار سند؛ صحیح بخاری، کتاب التيمم، باب اذا خاف الجنب على نفسه المرض او الموت، ج ۱، ص ۴۵ و ۸۷، ح ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۵ و ۳۴۷ و دیگران.

ابن حجر پس از نقل این خبر می گوید: این مذهب از عمر مشهور است.^۱ با این که قرآن تصریح دارد: اگر آب پیدا نکردید با خاك پاك تیمم کنید.^۲

۶. عمر بن خطاب در زمان خلافت خویش معنای «اب» در این آیه (وفاكهة و ابا) را ندانست و گفت: این تکلف است ای عمر.^۳ حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

۷. خانمی را به نزد عمر بن خطاب آوردند که در شش ماه بچه به دنیا آورده بود. خلیفه دوم خواست وی را سنگسار کند، خبر به امیرالمؤمنین A رسید، حضرت فرمود: بر او رجمی نیست. عمر علتش را سؤال کرد. امیرالمؤمنین A فرمود: قرآن می فرماید: مادران، اولاد خود را دو سال کامل شیر می دهند.^۴ و فرمود: حمل و مدت شیرخواری سی ماه است.^۵ پس شش ماه حملش و دو سال شیرخوارگی است و برای وی حد و رجمی نخواهد بود. عمر گفت: اگر علی نبود، قطعاً عمر هلاک شده بود.^۶

۸. خلیفه اول، ابوبکر در خمر چهل حد زد. سپس خلیفه دوم، عمر در صدر خلافتش چهل حد و سپس در آخر خلافتش هشتاد جلد زد و عثمان هر دو حد را جاری کرد و معاویه امر را در هشتاد قرار داد و ثابت گردانید.^۷ البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است. امیرالمؤمنین A به این عمل عمر و این که آن بر خلاف سنت پیامبر

۱. فتح الباری، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. نساء، ۴۳؛ مائده، ۶.

۳. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۳۹۹، ح ۳۸۹۷.

۴. بقره، ۲۳۳.

۵. احقاف، ۱۵.

۶. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۳۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۳۴۹، ح ۱۳۴۴۳ و ۱۳۴۴۴؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۸، ص ۳۴۲؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۱۸۲، و دیگران.

۷. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۷۲، ح ۴۴۷۷.

۶ است، تصریح فرموده‌اند.^۱ شعیب سند این خبر را صحیح دانسته است.

۹. زن دیوانه‌ای مرتکب زنا شده بود. و عمر پس از مشورت امر کرد تا رجمش کنند. امیرالمؤمنین A بر آن‌ها عبور کرد و پرسید که چه خبر است؟ گفتند: زن دیوانه زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین A فرمود: او را برگردانید. سپس به عمر گفت: مگر نمی‌دانی که قلم از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا این که خوب شود و از خواب تا بیدار شود و از بچه تا بالغ شود.^۲ حاکم، ذهبی و البانی این خبر را صحیح دانسته‌اند.

باید دقت داشته باشیم که در تاریخ از این نمونه‌ها فراوان است که عمر بن خطاب از روی عدم علم و آگاهی خواسته حکمی را صادر کند و یا کرده، و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و در مواردی دیگر صحابه از بر خلاف اسلام بودن آن خبر داده و احکام اسلام را به او بیان کرده‌اند. و چنین داستان‌ها و راهنمایی عمر بن خطاب و سؤال او از احکام از صحابگان فراوان حتی از مانند ابن عباس که خیلی فاصله‌ای سنی با خلیفه دارد، در تاریخ ثبت شده و ثابت است.

۱۰. عمر بن خطاب گفت: سه چیز است که اگر پیامبر ۶ آن‌ها را برای ما بیان کرده بود، برای من بهتر از دنیا و ما فیها بود: مسأله خلافت، کلاله و ربا.^۳ حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

۱۱. عمر بن خطاب در نماز هیچ سوره‌ای نخواند، به او گفتند: چیزی نخواندی، گفت: رکوع و سجده چگونه بود؟ گفتند: خوب بود. گفت: پس مشکلی ندارد.^۴

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۴، ح ۱۲۲۹؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۲۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب: الطلاق فی الاغلاق والکراه؛ و کتاب الحدود، باب: لا یرجم المَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ، ج ۶، ص ۲۴۹۸؛ باختصار بدون اشاره به داستان؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵، از ابن حبان وابن خزیمه و حاکم و ...

۳. مصنف بن ابی شیبه، ج ۴، ص ۴۴۸، ح ۲۲۰۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۳، ح ۳۱۸۸؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۴. الام شافعی، ج ۷، ص ۲۵۱؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۸۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۱۲۵، ح ۲۷۵۵؛ فتح الباری و ...

۱۲. این عمل از خلیفه دوم چندین مرتبه سر زده است. در داستان دیگری می‌گویند: خلیفه دوم در رکعت اول سوره نخواند و در رکعت دوم فاتحه را دو بار خواند و سجده سهو انجام داد. ابن حجر پس از صحیح خواندن این خبر می‌گوید: گویا این مذهب عمر بود.^۱ این تنها برخی نمونه در مورد علم خلیفه دوم است که حدیث ساخته و بافته‌ای زهری را نقض و انکار می‌کند و به بی‌اساس بودن آن شهادت می‌دهد. البته باید دقت داشته باشیم که در تاریخ کسی از صحابه را پیدا نمی‌کنید که مانند عمر بن خطاب در احکام خطاهای فراوان داشته باشد که حکایت از علم نداشتن وی نسبت آن احکام را داشته و فراوان صحابه او را از فتوای غیر صحیحش با تذکر و یادآوری آیات و روایت منصرف می‌کردند، ولی با این حال احادیث فراوان در علم و فضل او ساخته و بافته‌اند که سیره عملی خلیفه به بی‌اساسی آن‌ها به روشنی گواهی می‌دهد و تا حدی در این مورد افراط کرده‌اند که با سند صحیح به ابن مسعود نسبت داده‌اند که گویا گفته است:

لو أن علم عمر وضع في كفة ميزان ووضع علم أحياء الأرض في كفة لرجح علم عمر بعلمهم؛^۲ اگر علم عمر در کفه میزان قرار داده شود و علم زندگان اهل زمین در کفه دیگر، قطعاً علم عمر بر علم آن‌ها سنگینی خواهد کرد.

این سخن کذب و امثالش را در حالی نقل می‌کنند که ابن مسعود فراوان در مسائل و احکام اسلامی با عمر بن خطاب مخالفت کرده است. ابن جوزی می‌گوید:

الوجه الثامن والثلاثون قولهم إن ابن مسعود كان يأخذ بقول عمر فخلاف ابن مسعود لعمر أشهر من أن يتكلف إيراد وإنما كان يوافقه كما يوافق العالم العالم وحتى لو أخذ بقوله تقليدا لعمر فإنما ذلك في نحو أربع مسائل نعلها و كان من

۱. فتح الباری ابن حجر، ج ۳، ص ۷۱.

۲. کتاب العلم ابوخیثمه، ص ۱۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۱۶۲؛ طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۹۲، ح ۴۴۹۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۴۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۶۹.

عماله و كان عمر أمير المؤمنين و اما مخالفته له ففي نحو مائة مسألة؛^۱ وجه سی و هشتم سخن آن‌هاست (ادعای پیروان مذاهب) که می‌گویند: ابن مسعود سخن عمر را می‌گرفت. ابن جوزی می‌گوید: حق این است که مخالفت ابن مسعود با عمر مشهورتر از این است که خود را به سختی انداخته آن را انکار کنیم. همانا ابن مسعود چنان که يك عالم با عالم دیگر موافقت می‌کند با عمر تنها در چهار مسئله موافقت کرده است که آن را ذکر خواهیم کرد و از اعمال عمر نیز بود؛ اما در حدود صد مسئله ابن مسعود با عمر مخالفت کرده است. و باز ابن مسعود گفته است: «اصحاب پیامبر 6 می‌دانند که من داناترین آن‌ها به کتاب خدا هستم و اگر بدانم که کسی داناتر از من است به نزد او برای اخذ علم سفر خواهم کرد.»^۲ (چنان که در این کتاب اشاره کردیم منظور ابن مسعود در این سخن طرفداران دستگاه خلافت هستند)

با این حال چگونه ممکن است که ابن مسعود چنین کذب بزرگ را گفته باشد و همچنین ابن مسعود از جمله کسانی است که عمر بن خطاب آن‌ها را به خاطر روایت حدیث از پیامبر اکرم 6 در مدینه حبس نمود تا نتوانند برای مردم سنت پیامبر اکرم 6 را بازگو نمایند.^۳ البته این گونه اکاذیب به دیگر صحابه نیز فراوان نسبت داده شده است که بدون تردید سیره عمر بن خطاب به طور کامل بر خلاف آن اخبار بوده و تمام آن‌ها را تکذیب می‌کند.

۱. اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۲، ح ۲۴۶۲ و سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۸، ح ۷۹۹۷؛ اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷، بخاری این حدیث را تحریف کرده که در آخر کتاب اشاره خواهیم کرد.

۳. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۲۹۴، ح ۲۶۲۲۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۳، ح ۳۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۴۵؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷.

زهری و خواب دیگر پیامبر اکرم 6 در «دین» عمر بن خطاب

عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ بْنِ سَهْلٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 6: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ، وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدْيَ، وَمِنْهَا مَا دُونَ ذَلِكَ، وَعَرَضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْرُهُ». قَالُوا فَمَا أَوْلَتْ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ «الدِّينُ»^۱ زهری روایت کرده که پیامبر کرم 6 فرموده‌اند: در حالی که خواب بودم مردم را دیدم که بر من عرضه می‌شوند در حالی که پیراهن‌هایی داشتند که بعضی از آن‌ها به سینه‌هایشان هم نمی‌رسید، و عمر بر من عرضه شد در حالی که پیراهنی داشت که آن را می‌کشید (به زمین می‌رسید). مردم گفتند: آن را به چه تعبیر کردی ای رسول خدا؟ حضرت 6 فرمودند: به دین؛

اولا این حدیث و خواب را نیز تنها زهری به بار آورده و از غیر او ما آن را پیدا نکردیم. ثانیا: از کشیده شدن استفاده می‌شود که لباس او به زمین می‌رسیده است و امروزه وهابی‌ها حتی در پایین از کعبین بودن شلوار را بر خلاف سنت خوانده جائز نمی‌دانند چه رسد بر پیراهن.

ثالثا: زهری این خواب را گاه از ابوسعید خدری و گاه از بعضی اصحاب^۲ بدون ذکر اسم نقل کرده است. همچنین گاه آن را با «عن» و گاه «اخبرنی» و گاه «حدثنی» نقل کرده است. همچنین گاه می‌گوید: عمر بر من عرضه شد، گاه می‌گوید: عمر از نزد من عبور کرد.

البته زهری اخبار دیگری نیز در فضل عمر بن خطاب نقل کرده است که در آن توهین به

۱. صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب: فضائل اهل الایمان فی الاعمال؛ ح ۲۳ و ۳۶۹۱ و ۷۰۰۸ و ۷۰۰۹؛

صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۵۹، ح ۲۳۹۰، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل عمر و دیگران.

۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۳۹، ح ۲۲۸۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۲۴، ح ۲۰۳۸۵؛ مسند احمد،

ج ۵، ص ۳۷۳، ح ۲۳۲۲۰ و دیگران.

پیامبر اکرم ۶ است و بطلان آن خیلی روشن است.

حدیث دیگر زهری

شروع وحی از نگاه زهری

... ثم لم ينشب ورقة أن توفي وفتر الوحى فترة حتى حزن النبى ۶ فيما بلغنا حزنا غدا منه مرارا كى يتردى من رؤوس شواهد الجبال فكلما او فى بذروة جبل لكى يلقى منه نفسه تبدى له جبريل فقال: يا محمد إنك رسول الله حقا. فيسكن لذلك جأشه وتقر نفسه فيرجع فإذا طالت عليه فترة الوحى غدا لمثل ذلك فإذا او فى بذروة جبل تبدى له جبريل فقال له مثل ذلك؛^۱ در این حدیث می‌گویند: وحی برای پیامبر ۶ با رؤیای صادقه شروع شد و سپس خلوت را دوست داشت و در غار حراء خلوت می‌کرد و برخی شب‌ها را در آن با عبادت خدا می‌گذراند و سپس به نزد خدیجه برمی‌گشت تا این که حق در غار آمد و ملک گفت: بخوان، حضرت فرمود: من خواندن نمی‌توانم، ملک مرا فشار داد و من به حرکت درآمدم و سه مرتبه این کار را تکرار نمود و من گفتم که نمی‌توانم بخوانم و بار سوم گفت: بخوان به نام پروردگارت که آفرید... و حضرت آن را تکرار نمود، در حالی که قلبش می‌لرزید. سپس به نزد خدیجه برگشت و گفت: مرا بیچانید... و خبر را به خدیجه گفت و فرمود: بر خود می‌ترسم. خدیجه گفت: نه هرگز، خداوند تو را خوار نخواهد کرد... خدیجه آن حضرت را به نزد ورقة بن نوفل برد و ورقه پس از آگاه شدن از داستان گفت: این ناموسی است که خداوند به موسی داد کاش من زمانی که قومت تو را از دیارت خارج می‌کنند حضور داشتم

۱. صحیح بخاری، کتاب التعبير، باب: اول ما بدئ به رسول الله ۶ من الوحى الرؤيا الصالحة، ج ۶، ص ۲۵۶۱، ح ۶۹۸۲؛ ج ۱، ص ۴، ح ۳ و ج ۳، ص ۱۲۴۱، ح ۳۲۱۲، ج ۴، ح ۴۶۷۰ و ۴۶۷۲ و ۴۶۷۴.

و کمکت می‌کردم و دیری نگذشت که ورقه وفات کرد (و وحی مدتی به تأخیر افتاد تا جایی که پیامبر 6 محزون شد، بنابر آنچه به ما رسید. و مرارا اتفاق افتاد که اگر تا صبح وحی نمی‌آمد، می‌خواست خود را از بالای کوه پرت کند و هر وقت می‌خواست خود را پرت کند، جبرئیل ظاهر می‌شد و می‌گفت: ای محمد، تو رسول بر حق خدا هستی، پس آرام می‌شد و برمی‌گشت. و اگر باز وحی به تأخیر می‌افتاد و تا صبح پس از طلوع خبری نمی‌شد، به بالای کوه می‌رفت که خود را پرت کند و جبرئیل ظاهر می‌شد و مثل همان سخن را می‌گفت).

ابن حجر می‌گوید: از عبارت (وحی به تأخیر افتاد تا این که پیامبر 6 محزون شد) تا آخر، از زیادات معمر بر روایت عقیل و یونس است و عمل بخاری در این جا توهم ایجاد می‌کند که این عبارات داخل در روایت است و حمیدی بیان کرده است که این عبارات جزء حدیث نیست، ولی بخاری در نقلش آن را به روایت معمر از زهری اضافه کرده است. و عبارت «در خبری که به ما رسید» سخن زهری است، نه از حدیث.^۱ کرمانی، ابوشهبه و موسی شاهین نیز تأکید کرده‌اند که این زیاده از جانب زهری است نه عبارت حدیث و پیامبر 6 ایمان کامل و یقین مطلق داشت. چگونه ممکن است چنین اتفاق برایش پیش آید و... غلط بودن عمل بخاری را که آن را جزء حدیث وانمود کرده، بیان کرده‌اند.^۲ و دیگران نیز اعتراف کرده‌اند که این زیاده، سخن زهری است، نه عبارت حدیث. این عمل هم جایگاه امانت‌داری زهری را بیان می‌کند و هم از مقدار آگاهی بخاری حکایت دارد که چنین خرافات را نسبت پیامبر 6 روا دیده و نقل کرده است.

۱. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۳۵۹.

۲. الکوکب الدری، ج ۲۴، ص ۳۵۹؛ سیرة النبویه فی ضوء القرآن والسنة، ج ۱، ص ۲۶۵؛ فتح المنعم

شرح صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲۰. مغیره بن مقسم الضبی متوفای ۱۳۳

امام بخاری هفده حدیث از مغیره روایت کرده که دو حدیث آن از ابراهیم است. ذهبی می‌گوید: کان عثمانیا يحمل بعض الحمل علی علی. کان مغیره یدلس؛^۱ او عثمانی بود و امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می‌داد و مدلس نیز بود. قال بن حبان: کان مدلسا وقال إسماعیل القاضی: لیس بقوی فیمن لقی لأنه یدلس فکیف إذا أرسل.^۲ ضعف احمد روایتہ عن ابراهیم فقط؛^۳ خلاصه این که مغیره مدلس بوده و احمد بن حنبل احادیث او را از ابراهیم نخعی تضعیف کرده است. چنان‌که گذشت دو حدیثی که امام بخاری از مغیره روایت کرده از ابراهیم است و این حدیث او از ابراهیم و پنج حدیث دیگرش معنعن است. پس علاوه بر این که مغیره ناصبی است، ولی تنها به جهت مدلس بودنش هفت حدیث معنعنش در صحیح بخاری در ردیف احادیث ضعیف قرار خواهد گرفت.

حکم دشمنان امیرالمؤمنین A در اسلام

از آنچه گذشت روشن شد که این راویانی که بخاری این همه حدیث از آنها روایت کرده است با اعتراف محدثین اهل سنت، دشمنان اهل بیت Γ بوده‌اند، بنابر این اکنون با حکم اسلام در مورد دشمنان اهل بیت 6 آشنا خواهیم شد. قال علی: والذی فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبی الأُمّی إلی: أنه لا یحبّنی إلاّ مؤمن ولا یغضنی إلاّ منافق؛^۴ امیرالمؤمنین A فرمود: قسم به ذاتی که دانه را شکافت و انسان را

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲، رقم ۵. تاریخ الاسلام و تذکرة الحفاظ، شرح حال مغیره.

۲. تذکرة الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۴۳، رقم ۱۳۶؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۱۲، رقم ۵.

۳. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۳، رقم ۱۳۶؛ میزان اعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۱۶۵، رقم ۸۷۲۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲۵.

۴. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الدلیل علی حب الانصار و علی من الایمان و علاماته و بغضهم من

آفرید، همانا پیامبر ۶ به من عهد نمود که حتماً جز مؤمن کسی مرا دوست نخواهد داشت و کسی جز منافق مرا دشمن نخواهد داشت.

این حدیث شریف را بیش از یازده نفر صحابه از رسول خدا ۶ روایت کرده‌اند و از امیرالمؤمنین A نیز افراد زیاد این حدیث را روایت کرده‌اند. و ذهبی در مورد این حدیث گفته است: این حدیث صحیح‌تر از حدیث طبر و غدیر است.^۱

پس بنا بر تصریح این حدیث متواتر، دشمنان امیرالمؤمنین A و کسانی که آن حضرت را سب می‌کردند و... قطعاً منافق هستند و خداوند متعال در قرآن می‌رمايد:

«والله يشهد إن المنافقين لكاذبون»^۲ خداوند شهادت می‌دهد که منافقین قطعاً دروغ‌گو هستند.

با این حال انسان مؤمن و مسلمان چگونه به خود اجازه می‌دهد که از يك منافق، دین و عقیده خویش را اخذ نماید! ولی متأسفانه در مورد اهل بیت خیلی از مسلمین از این واقعیت چشم پوشیده‌اند و از چنین افرادی دین خویش را اخذ می‌کنند.

قال النبي ۶: يا علي من فارقتي فقد فارقت الله و من فارقتك يا علي فقد فارقتني؛^۳ رسول خدا ۶ فرمودند: ای علی، هر که از من جدا شود حتماً از خدا جدا شده و هر که از تو جدا شود حتماً از من جدا شده است.

علامات النفاق، ج ۱، ص ۸۶ و ۱۲۰، ح ۷۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۵ و ۱۳۵ و ۱۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶ و ۶۰۱، ح ۳۷۳۶؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۴۷، ح ۸۱۸۷، ج ۶، ص ۵۳۵، ح ۱۱۷۴۹ و ۱۱۷۵۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۷، ح ۶۹۲۴.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۱۷، ص ۱۶۹، رقم ۱۰۰ شرح حال حاکم.

۲. المنافقون، ۱.

۳. معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۲، ص ۴۲۳، ح ۱۳۵۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۳ و ۱۵۸، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۹، رقم ۲۷۷۹.

سند این حدیث بدون شك صحیح است. حاکم و هیشمی نیز سند آن را صحیح دانسته‌اند. علاوه بر این که این حدیث از ابوذر و بریده و عمر و ابوهیریه و ابن عمر روایت شده است. از این حدیث شریف استفاده می‌شود کسانی که در عمل و عقیده با امیرالمؤمنین A مخالفت کرده‌اند، در واقع با خدا و اسلام مخالفت کرده و از خدا و اسلام جدا شده‌اند. با این وجود چگونه می‌توان از چنین افراد دین و عقیده خویش را اخذ نمود. چگونه کسانی که از چنین افراد دین خویش را اخذ می‌کنند، می‌توانند در قیامت با رسول مکرم اسلام 6 رو به رو شوند و خجالت نکشند! و چه عذری خواهند داشت!.

قال رسول الله 6: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصي الله و من أطاع علياً فقد أطاعني و من عصي علياً فقد عصاني؛^۱ رسول خدا 6 فرمودند: هر که مرا اطاعت کند، در واقع خدا را اطاعت کرده و هر که مرا نافرمانی کند، خدا را نافرمانی کرده و هر که علی را اطاعت کند، در واقع مرا اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند، حتماً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین، ابوذر، حذیفه، ابوبرزه، ام سلمه، عائشه و یعلی بن مره روایت شده است. حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته‌اند و از این حدیث استفاده می‌شود که راویانی که در گذشته اسم برده شد و بخاری آن همه احادیث از آن‌ها روایت کرده بنابر این حدیث شریف حتماً خدا و پیامبر 6 را نافرمانی کرده‌اند.

قال رسول الله 6: من أذى علياً فقد أذاني؛^۲ رسول خدا 6 فرمودند: هر که علی را آزار

۱. حلیه اولیاء ابونعیم، ج ۱، ص ۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۲۱؛ من حدیث خیشمه، ج ۱، ص ۷۲؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۰۶.
 ۲. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۸۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۵، ح ۶۹۲۳؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۷۵؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۱، ح ۴۶۱۹؛ احادیث المختاره مقدسی، ج ۳، ص ۲۶۷، ح ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۹.

دهد، حتماً مرا آزار داده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین و امام حسین I، عمر، ام سلمه، جابر، سعد، عمرو بن شاش و دیگران روایت شده و حاکم، ذهبی، مقدسی و هیشمی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

قال رسول الله 6: عادی الله من عادی علیاً؛^۱ رسول خدا 6 فرمودند: خدا دشمن دارد هر کسی را که با علی دشمن است.

این حدیث از ابورافع و ابن زبیر روایت شده و البانی سند آن را صحیح دانسته است. عوف بن أبی عثمان النهدی قال: قال رجل لسلیمان: ما أشد حُبک لعلی قال: سمعت رسول الله 6 يقول: من أحب علیاً فقد أحبنی و من أبغض علیاً فقد أبغضنی؛^۲ مردی به سلمان گفت: چرا علی را خیلی دوست داری؟ گفت: شنیدم که رسول خدا 6 می‌فرمود: هر که علی را دوست دارد، حتماً مرا دوست داشته و هر که علی را دشمن بدارد، حتماً مرا دشمن داشته است.

حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند مضافاً بر این، این حدیث شریف از ام سلمه، ابن مسعود، بریده و دیگران نیز با سندهای صحیح در کتبی که در زیر ذکر خواهد شد، روایت شده و هیشمی دو سند از آن را صحیح دانست است.^۳

از این احادیث استفاده می‌شود که بدون تردید دشمنان امیرالمؤمنین A همان دشمنان خداوند متعال و اسلام هستند.

نظر رسول الله 6 إلى علی والحسن والحسين وفاطمة فقال: أنا حربٌ لمن حاربكم

۱. الاصابة ابن حجر، ج ۲، ص ۳۷۸، رقم ۲۵۶۰. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۱، ح ۳۲۸۹۹؛ جامع الصغير وزيادته البانی، ج ۲، ص ۷۴۲، ح ۷۴۱۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۱، ح ۴۶۴۸؛ جامع الصغير وزيادته البانی، ج ۱، ص ۱۰۹۱، ح ۱۰۹۰۷.

۳. معجم الكبير طبرانی، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۹۴۷ ج ۲۳، ص ۳۸۰، ح ۹۰۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷۱؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۲۹ و ۱۳۲.

و سلم لمن سالمکم؛^۱ رسول خدا ۶ با اشاره به علی و فاطمه و حسن و حسین F فرمودند: من در جنگم، با کسی که با شما بجنگد و در صلح هستم، با کسی که با شما در صلح است. این حدیث از ام سلمه، زید بن ارقم، ابوسعید خدری، ابوهریره و صحیح روایت شده است. حاکم، ذهبی و البانی سند آن را حسن دانسته‌اند و هیشمی در باره يك سند گفته است: در آن راوی است که من او را نمی‌شناسم و در سند دوم گفته است: در سند آن تلید بن سلیمان است که مورد خلاف است و بقیه رجالش رجال صحیح هستند. باید دقت داشته باشیم که موافقت ذهبی در تحسین حدیث را از تلخیص مستدرک حذف کرده‌اند؛ زیرا شعیب ارتووط در حاشیه «سیر اعلام النبلاء» ج ۳، ص ۲۵۷، شرح حال امام حسن (علیه السلام) در باره این حدیث می‌گوید: حاکم سند آن را حسن دانسته و ذهبی با او موافقت کرده است. اما این موافقت ذهبی در تلخیصی که در اختیار ما است وجود ندارد. پس وهابی‌ها آن را حذف کرده است.

قال النبی ۶: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُبَغِّضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ؛^۲ رسول خدا ۶ فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در اختیار اوست، کسی ما اهل بیت را دشمن نمی‌دارد، مگر اینکه خداوند او را وارد جهنم می‌کند. حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. البته موافقت ذهبی را از تلخیص مستدرک حذف کرده‌اند و شعیب ارتووط در «حاشیه سیر اعلام النبلاء» از موافقت ذهبی در تصحیح این خبر، خبر داده است.

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸، ح ۳۸۷۰ و ۳۹۶۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵، ح ۱۴۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۷۱۳ و ۴۷۱۴؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۴۳، ح ۲۲۴۴؛ فضائل سیده النساء ابن شاهین؛ ص ۲۹؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۴۴؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

۲. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۵، ح ۶۹۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۳، ص ۱۶۲، ح ۴۷۱۷، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۸۰۳۶؛ مسند بزار، ح ۳۳۴۸؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۹۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۳. صحیح البانی، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۸۰۳۶.

و بالاخره رسول خدا 6 در حدیث متواتر در روز غدیر خم دستان مبارک امیرالمؤمنین A را بالا برداشته فرمودند: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؛^۱ خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد. این حدیث را بیش از سی نفر از صحابه^۲ با این لفظ روایت کرده‌اند و قطعاً متواتر است و ابن عساکر آن را در جلد ۴۲ از ص ۲۰۵ تا ۲۳۶ با بیش از چهل سند روایت کرده است. این مقدار برخی از نمونه‌ها در حکم و جایگاه دشمنان اهل بیت I از دیدگاه اسلام است و همه ثابت می‌کند که دشمنان امیرالمؤمنین A حتماً دشمن اسلام و خداوند متعال هستند و اگر ما ایمان به فرموده خداوند متعال و رسول خدا 6 داریم، چگونه می‌توانیم از چنین افرادی دین و اعتقادات خویش را اخذ نماییم و این غیر ممکن است، ولی چون قانون خداوند متعال در مورد اهل بیت رسول خدا 6 در خیلی چیزها نادیده گرفته و کنار گذاشته شده است، این‌جا نیز این قوانین خداوند را از زندگی دینی خویش کنار گذاشته و خیلی از اعتقادات و دین خود را از دشمنان اسلام اخذ نموده‌ایم! پس با این بیان ثابت شد که تمام روایاتی که بخاری در صحیحش از افراد مذکور وارد کرده است، طبق قواعد مقرر در کتب حدیثی و مصطلح فاقد ارزش‌اند، مگر این‌که از غیر آن‌ها شاهی در آن مورد و موضوع وارد شده باشد.

همچنین از نظر قانون علم رجال اهل سنت، که در کتاب‌ها مذکور است نیز، این اخبار فاقد ارزش وضعیف‌اند، ولی متأسفانه اهل سنت مثل مسائل دیگر در مورد اهل بیت رسول خدا 6 کم لطفی دارند و به سادگی از سر آن می‌گذرند. در گذشته به سخن ابن حجر اشاره کردیم که گفت:

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۵ و ۱۸۹ و ۲۴۲ و ۲۶۳، ج ۴، ص ۳۷۰، ج ۵، ص ۳۶۶ و ۳۷۰ و ۴۹۸، ج ۶، ص ۵۱۰؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۵۴، ح ۸۴۷۲ و ۸۴۷۳ و ۸۴۸۳؛ الاصابه ابن حجر، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۲، ص ۴۰۸، ج ۴، ص ۱۵۹؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۰۴ الی ۱۰۸، با بیش از ۱۸ سند؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۶۸، ح ۱۲۱۴۱.

۲. کشف الخفاء عجلونی، ج ۲، ص ۲۷۴، ح ۲۵۹۱.

هر که صحابه را دوست نداشته باشد، نه ثقة است و نه ارزشی دارد.^۱ ولی با این وجود، این ادعای خود را در مورد اهل بیت^۲ فراموش می کنند و حتی احادیثی را که دشمنان اهل بیت^۳ را مذمت کرده توجیه می کنند. و البته شبیه سخن ابن حجر را دیگران از متقدمین نیز گفته اند که نیاز به ذکر آن نیست.

در آخر باید دقت داشته باشیم که افراد مذکور خارج از شرط بخاری در صحیحش نیز هستند و او بر خلاف شروط خود از افرادی که فاقد اعتقاد سالم اند حدیث روایت کرده است.

خوارج در صحیح بخاری

۱. عکرمه البربری ابو عبدالله المدنی مولی ابن عباس

امام بخاری حدود ۱۸۰ حدیث از او روایت کرده است.

شکی نیست که عکرمه از خوارج بوده است، ولی چون امام بخاری خیلی زیاد از او در صحیحش حدیث روایت کرده، لذا لازم است بیشتر با شخصیت او آشنا شد:

۱. عکرمه نزد نجده بن عامر (رأس فرقه نجدیه خوارج) شش ماه اقامت کرد. وقتی به نزد ابن عباس برگشت و سلام داد، ابن عباس گفت: همانا خبیث آمد. گفت: (چون) رأی و عقیده نجده را تبلیغ می کرد.^۲

۲. ابواسود می گوید: من اول کسی هستم که سبب رفتن عکرمه به مغرب شدم. این گونه که از مصر به مدینه آمدم. عکرمه مرا دید و از حال اهل مغرب سؤال کرد و من از جهل و ناآگاهی آنها خبر دادم. پس او به سوی آنها رفت و او اول کسی است که رأی صفریه خوارج را در مغرب پایه گذاری کرد.^۳

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۰۶، رقم ۴۳۸.

۲. مقدمه فتح الباری ابن حجر، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان

الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۰، رقم ۹.

۳. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۶۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۰، رقم ۹؛ تهذیب التهذیب،

۳. ابن بکیر می گوید: خوارج مغرب به وسیله عکرمه به خوارج مایل شدند و این عقیده را از او گرفتند.^۱
۴. عطاء بن ابی رباح می گوید: عکرمه از خوارج اباضیه بود.^۲
۵. ابن مدینی می گوید: عکرمه معتقد به عقیده خوارج بود.^۳
۶. ابن معین می گوید: مالک در «موطا» از عکرمه یاد نکرده است؛ زیرا عکرمه خارجی بود.^۴
۷. ابو مریم می گوید: عکرمه بیهسی (فرقه‌ای از خوارج) بود.^۵
۸. از احمد سؤال کرد که آیا عکرمه اباضی بود؟ احمد گفت: گفته می‌شود صفری (فرقه‌ای از خوارج) بود.^۶
۹. ابوطالب می گوید: به احمد گفتم: عکرمه چه جایگاه دارد؟ گفت: ابن سیرین از وی راضی نبود و او عقیده خوارج را داشت.^۷
۱۰. مصعب می گوید: عکرمه از خوارج بود و ادعا داشت که ابن عباس نیز از

- ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹.
۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
۳. مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۲۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹.
۶. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۱، رقم ۹. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶.
۷. مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۰، رقم ۹.

خوارج بوده است.^۱

ذهبی می گوید: این خبر بدون سند نقل شده است.^۲ ولی این سخن ذهبی غیر صحیح است؛ زیرا می توان گفت که در نقل ابن عساکر تمام سخن با همان سندی است که ذکر شده و مضافاً سلیمان بن خلف نیز آن را با سند روایت کرده است و اما ابن سعد يك خبر دیگری از مصعب در خارجی بودن عکرمه نقل کرده است. پس عکرمه چنان که ملاحظه می کنید به ابن عباس به دروغ نسبت خارجی بودن داده است.

۱۱. یعقوب الحضرمی از جدش نقل کرده که گفته است: عکرمه به درب مسجد ایستاد و گفت: در مسجد کسی جز کافر نیست و گفت: عکرمه از خوارج بود.^۳ پس با این بیان هیچ شکی در خارجی بودن عکرمه باقی نخواهد ماند.

گواهی بزرگان اهل سنت بر دروغگویی عکرمه

۱. سمعت بن عمر يقول لنافع: اتق الله ويحك يا نافع ولا تكذب علي كما كذب عكرمة علي ابن عباس؛^۴ یحیی و ابن سیرین گفته اند: از ابن عمر شنیدم که به نافع می گفت: ای نافع از خدا ترس و به من نسبت دروغ مده؛ چنان که عکرمه به ابن عباس دروغ می بندد.

ابن حجر و ذهبی سند این خبر را به وجود یحیی بکاء تضعیف کرده اند، در حالی

۱. التعديل والتجريح، ج ۳، ص ۱۱۱۵؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶. میزان الاعتدال،

ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶؛ طبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۹۳.

۲. سير اعلام النبلاء ذهبي، ج ۵، ص ۲۲، رقم ۹.

۳. تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶؛ سير اعلام

النبلاء، ج ۵، ص ۲۱ و ۲۲، رقم ۹.

۴. التعديل والتجريح، ج ۳، ص ۱۱۵۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال،

ج ۳، ص ۹۷، رقم ۵۷۱۶.

که سلیمان بن خلف این خبر را با سندش از ابن سیرین نقل کرده است که سند آن کاملاً صحیح است.

۲. عن سعید بن المسیب أنه كان يقول لغلامه برد: يا برد لا تكذب علي كما يكذب عكرمة علي بن عباس؛^۱ سعید بن مسیب همیشه به غلامش برد می گفت: ای برد، بر من دروغ میند، چنان که عکرمة به ابن عباس دروغ می بندد.

۳. هر کدام از یزید بن ابی زیاد و عبدالله بن حارث گفته اند: دخلت علی بن عبد الله بن عباس وعكرمة مقيد علی باب الحش قال: قلت: ما لهذا؟ قال: إنه يكذب علي أبي. وعند الذهبي: ان هذا الخبيث يكذب علي أبي؛^۲ بر علی بن عبدالله بن عباس وارد شدم، در حالی که عکرمة را بر درب نخلستان بسته بود. به او گفتم که مگر این چه کرده است؟ گفت: او به پدرم دروغ می بندد. در نقل ذهبی چنین گفت: این خبیث به پدرم دروغ می بندد.

ابن حبان و ابن حجر در دفاع از عکرمة می گویند: به سخن امثال ابن ابی زیاد هیچ توجه نمی شود کرد؛ زیرا او خودش مجروح است و محال است که شخص عادل به وسیله سخن مجروح مورد طعن قرار گیرد... و من سراغ ندارم که کسی عکرمة را به چیزی مذمت کرده باشد جز صفت مزاح و شوخی که در او بوده.^۳

این سخن ابن حبان دور از واقعیت است و ابن ابی زیاد تنها در سند همین يك خبر قرار دارد و مابقی صحیح هستند و الا ابن حبان و ابن حجر و ذهبی آن را بیان می کردند. اما ابن ابی زیاد از راویان صحاح سته است و بخاری مقرونا از او حدیث روایت کرده و عکرمة را خیلی ها تکذیب کرده اند، ولی ابن ابی زیاد را کسی تکذیب نکرده است^۴ تا

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶، رقم ۵۷۱۶.

۲. مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۴۰، رقم ۴۷۶.

۴. جهت آشنایی با او به سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲۹، رقم ۴۱، شرح حال یزید بن ابی زیاد مراجعه شود.

این جرح، جرح شخص عادل توسط مجروح خوانده شود.

بخاری و نسبت ازدواج بر پیامبر اکرم⁶ در حال احرام

۴. عن عطاء الخراساني: قلت لسعيد بن المسيب أن عكرمة يزعم أن رسول الله⁶ تزوج ميمونة وهو محرم،^۱ فقال: كذب مخبثان اذهب اليه فسيبه سأحدثك قدم رسول الله⁶ وهو محرم فلما حل تزوجها؛^۲ عطاء می گوید: به ابن مسیب گفتم: همانا عکرمه گمان می کند رسول خدا⁶ در حال احرام با میمونه ازدواج کرده است. سعید گفت: این خبیث (عکرمه) دروغ گفته است. برو او را سب نما، حضرت بعد از خارج شدن از احرام با میمونه ازدواج کرد.^۳ سند این خبر صحیح است.

۵. عثمان بن مرة قال: قلت للقاسم (بن محمد): إن عكرمة قال: حدثنا ابن عباس أن رسول الله⁶ نهى عن المزفت والنقير والدباء والحتم والجرار. قال: يا ابن أخي! إن عكرمة كذاب يحدث غدوة حديثا يخالفه عشيّة. وروى روح بن عبادة عن عثمان نحوه؛^۴ ابن مره به قاسم گفت: همانا عکرمه از ابن عباس روایت کرد که رسول

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب عُمَرَةُ الْقَضَاءِ، ح ۴۲۵۸ و ۴۲۵۹ و ۵۱۱۴ و ۱۸۳۷. این خبر بخاری نیز يك خبر بی اساس و بر خلاف اخبار مسلمی است که دیگران نقل کرده اند و همچنین بر خلاف نقل حتی خود ابن عباس است، ولی بخاری آن را از چندین نفر نقل کرده است که به ابن عباس نسبت داده اند.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۱۳۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴؛ رقم ۵۷۱۶.

۳. بخاری این خبر را در حالی به آن گسترده گی روایت کرده است که از خود ابن عباس و میمونه و ابورافع و خواهر میمونه و صفیه و دیگران روایت شده که رسول خدا⁶ با میمونه در خارج از احرام در مدینه ازدواج کرده اند. طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۳ تا ۱۳۵ از يك چند نفر. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳، به نقل از صحیح مسلم، ترمذی، احمد و دیگران.

۴. طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۱، ص ۱۰۶، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۸

خدا ۶ از درست کردن نیبذ در ظرف‌هایی که از چوب خرما و کدو و کوزه نهی فرمود. قاسم گفت: ای پسر برادرم، همانا عکرمة کذاب است صبح حدیثی روایت می‌کند و شب با آن مخالفت می‌کند. روح بن عباده نیز مثل این سخن قاسم را نقل کرده است.

۶. عن عكرمة: أنه كره كراء الأرض قال فذكرت ذلك لسعيد بن جبیر فقال: كذب عكرمة سمعت بن عباس يقول: إن أمثل ما أنتم صانعون استيجار الأرض البيضاء سنة بسنة؛^۱ عكرمة از كراء زمین كراهت داشت پس این موضوع را به ابن جبیر گفتم، او گفت: عكرمة دروغ گفته است، شنیدم که ابن عباس می‌گفت: از چیزهایی که می‌توان انجام داد اجاره زمین است.

البته سعید بن جبیر در موارد متعدد تصریح به دروغ‌گویی عكرمة کرده است. (سیر اعلام النبلاء، شرح حال عكرمة)

۷. قال الصلت أبوشعيب: سألت محمد بن سيرين عن عكرمة فقال: ما يسوءني أن يكون من أهل الجنة ولكنه كذاب؛^۲ ابن سيرين گفت: بدم نمی‌آید که عكرمة اهل بهشت باشد، ولی او كذاب است.

۸. عن يحيى بن سعيد الأنصاري كان (عكرمة) كذاباً؛^۳ يحيى بن سعيد گفت: عكرمة كذاب بود.

چنان که ملاحظه می‌کنید این همه بزرگان اهل سنت با صیغه مبالغه می‌گویند که

و ۲۹، رقم ۹. مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵.

۱. تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۵، رقم ۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶؛ الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۵۳؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۲۵.

۳. الضعفاء الكبير، ج ۳، ص ۳۷۳، رقم ۱۴۱۳؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۸، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

عکرمه کذاب بوده است، ولی ابن حبان می گوید: هیچ گونه مذمتی در مورد او سراغ ندارم!

وقال الأعمش عن إبراهيم: لقيت عكرمة فسألته عن البطشة الكبرى قال: يوم القيامة فقلت: ان عبد الله كان يقول: يوم بدر فأخبرني من سأل به بعد ذلك فقال: يوم بدر؛^۱ ابراهيم نخعي می گوید: از عکرمه معنای «بطشة الكبرى» را سؤال کردم، گفت: روز قیامت است. گفتم: ابن مسعود می گفت: آن، روز بدر است. پس از آن، کسی که از عکرمه سؤال کرده به من خبر داد که عکرمه روز بدر می گفت.

عبد الرحمن قال: حدث عكرمة بحديث فقال: سمعت بن عباس يقول: كذا وكذا قال: فقلت: يا غلام هات الدواة فقال: أعجبك قلت: نعم قال: تريد أن تكتبه؟ قلت: نعم قال: إنما قلته برأبي؛^۲ عکرمه گفت: از ابن عباس شنیدم که چنین وچنان می گفت. گفتم: ای غلام دوات بیاور. عکرمه گفت. می خواهی بنویسی؟ گفتم: آری گفت: آن را به رأی خودم گفتم.

عن الصلت بن دينار قلت لمحمد بن سيرين: إن عكرمة يؤذينا ويسمعنا ما نكره قال: فقال كلاما فيه لين أسأل الله أن يميته ويريحنا منه؛^۳ ابن دينار می گوید: به ابن سيرین گفتم: همانا عکرمه مارا آزار می دهد و سخنی از او به ما می رسد که ما از آن کراهت داریم. ابن سيرین کلام لینی در باره عکرمه گفت: از خدا می خواهم که او را بکشد و ما را از دست او نجات دهد.

۱. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۲. تاريخ ابن عساكر، ج ۴۱، ص ۱۰۷؛ سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۹، رقم ۹؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶.

۳. تاريخ ابن عساكر، ج ۴۱، ص ۱۱۴؛ تهذيب الكمال مزی، ج ۲۰، ص ۲۸۲.

سمعت أيوب يحدث عن عكرمة قال: إنما أنزل الله متشابه القرآن ليضل به؛^۱
 عكرمة گفت: خداوند آیات متشابه را تنها برای گمراه کردن مردم نازل کرده است.
 مات عكرمة وكثير عزة في يوم فشهد الناس جنازة كثير وتركوا جنازة
 عكرمة؛^۲ عكرمة وکثیر عزة در يك روز وفات کردند و مردم جنازه کثیر را تشییع
 کردند و جنازه عكرمة را ترك کردند. این خبر از ابوزناد و اهل مدینه و احمد بن حنبل
 نقل شده است.

ونقل الإسماعيلي في المدخل أن عكرمة ذكر عند أيوب من أنه لا يحسن
 الصلاة فقال أيوب: وكان يصلي؟!؛^۳ نزد ایوب سختیانی گفتند: عكرمة نمی تواند
 نمازش را صحیح بخواند. ایوب گفت: مگر عكرمة نماز می خواند؟
 پس ایوب سختیانی که از بزرگان تابعین است، گواهی می دهد که عكرمة حتی
 نماز هم نمی خوانده است.

مالك عكرمة را ثقة نمی دانست و دیگران را از اخذ حدیث او منع می کرد.^۴ و
 می گفت: کسی را نبینم که حدیث عكرمة را قبول بکند.^۵ ایوب سختیانی و ابوالاسود،
 عكرمة را کم عقل معرفی کرده اند.^۶ ابن ابی ذئب می گفت: عكرمة را دیدم و او ثقة

۱. الضعفاء الكبير عقيلي، ج ۳، ص ۳۷۴؛ تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال
 ذهبي، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
۲. الكامل في ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۲۶۷؛ تاريخ ابن عساكر؛ ج ۴، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ تهذيب
 التهذيب، ج ۷، ص ۲۴۰، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۶، رقم ۵۷۱۶. سير ذهبي.
۳. سير اعلام النبلاء ذهبي، ج ۵، ص ۲۷، رقم ۹؛ تاريخ ابن عساكر، ج ۴، ص ۱۱۷؛ تهذيب التهذيب
 ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۸، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال ذهبي، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶.
۴. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
۵. تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال ذهبي، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.
۶. تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

نبود.^۱ ابن سعد می گوید: عکرمه علم زیاد داشت و بحری از بحور بود، ولی به حدیثش احتیاج نمی شود و مردم او را جرح کرده اند.^۲

ذهبی و ابن حجر می گویند: مسلم در صحیحش تنها يك حدیث و آن نیز مقرون به دیگری از عکرمه روایت کرده است.^۳ ولی ما هیچ حدیث مقرون نیز پیدا نکردیم که مسلم از عکرمه در صحیحش روایت کرده باشد.

این سخنان که در باره عکرمه گفته شده است، بدون اشکال صحیح هستند و هر جا که اشکالی به خبری وارد شده ما به آن اشاره کردیم و در مابقی موارد ابن حجر در «مقدمه فتح الباری» و تا حدی در «تهذیب التهذیب» آن اخبار را برای دفاع از عکرمه توجیه کرده که آن توجیهات همه دور از انصاف و واقعیت است. چگونه ممکن است انسان دین خود را از کسی اخذ کند که این همه شخصیت های بزرگ تابعین در مکتب اهل سنت او را کذاب معرفی کرده اند و ابن عمر که نزد اهل سنت از فقهای صحابه محسوب می شود و ابن مسیب که سید تابعین و فقها معرفی شده، و عطاء و ابن جبیر که خود از شاگردان ابن عباس بوده اند و علی بن عبدالله به دروغگویی او شهادت داده اند؟! علاوه بر این که بنابر احادیث رسول خدا 6 عکرمه و امثالش از خوارج، از کلاب جهنم معرفی شده اند.

چند حدیث عکرمه در صحیح بخاری:

نسبت احراق زناده بر امیرالمؤمنین عليه السلام

عکرمه قال: أتى على بزنادقة فأحرقهم فبلغ ذلك ابن عباس فقال: لو كنت أنا

۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۳۷، رقم ۴۷۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۴، رقم ۵۷۱۶.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۳۲، رقم ۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۹۵، رقم ۵۷۱۶.

لم أحرقهم نهی رسول الله ﷺ: لا تعذبوا بعذاب الله. ولقتلتهم لقول رسول الله ﷺ: من بدل دینه فاقتلوه؛^۱ علی زنداقه را سوزانید و این خبر به ابن عباس رسید. پس او گفت: اگر من بودم این کار را نمی‌کردم؛ زیرا پیامبر ﷺ از آن نهی کرده و فرموده است: کسی را با عذابی که مخصوص خداست، عذاب نکنید. آن‌ها را می‌کشتم به دلیل این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: هر که دینش را تغییر دهد، او را بکشید.

این نسبت بدون شك از اکاذیب عکرمه است و غیر او آن را نقل نکرده است. البته اقوال دیگر نیز در این موضوع گفته‌اند. عمرو بن دینار ضمن شعری گفته است: امیرالمؤمنین A آن‌ها را با دود کشت. عمار دهنی که از تابعین است، گفت: لم یحرقهم ولكن حفر لهم حفائر و خرق بعضها الى بعض ثم دخن عليهم حتى ماتوا؛^۲ همچنین کل این داستان و قتل این افراد مشکوک است؛ زیرا در تاریخ نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین A این‌ها را تبعید فرمود و برخی گفته‌اند که این‌ها فرار کردند. حالا کدام يك صحت دارد!

ابن تیمیه می‌گوید: از علی وارد شده که وقتی به او خبر رسید که عبدالله بن سبأ ابوبکر و عمر را سب کرده است او را خواست تا بکشد، ولی او فرار کرد.^۳ ابن حجر نیز در شرح حال عبدالله بن سبأ با اعتماد به این اکاذیب دچار تناقض شده و می‌گوید: به گمان من علی عبدالله بن سبأ را با آتش سوزانید. سپس در دو خبر می‌گوید: ۱. علی او را تبعید نمود. ۲. علی بعد از آن که متوجه شد او ابوبکر و عمر را سب می‌کند، او را به مدائن تبعید نمود.^۴

حالا بالأخره امیرالمؤمنین عليه السلام آن‌ها را سوزاندند، و یا با دود کشتند و یا تبعید کردند و یا

۱. صحیح بخاری کتاب استتابة المرتدين باب حكم المرتد والمرتدة واستتابتهم، ج ۶ ص ۲۵۳۷ ح ۶۹۲۲ و ۳۰۱۷.

۲. مسند، حمیدی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۹، ص ۷۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۰۶.

۳. مجموع الفتاوی، ج ۲۶، ص ۴۷۴.

۴. لسان الامیزان ابن حجر، ج ۳، ص ۲۸۹، رقم ۱۲۲۵.

می‌خواستند بکشند که آن‌ها فرار کردند؟. از این اقوال و اخبار متناقض روشن می‌شود که اصل داستان جعلی است و وجود فردی به نام عبدالله بن سبأ خود مشکوک است و اکثر اخبار در باره او از سیف بن عمر است که اهل سنت او را وضاع، کذاب و زندیق خوانده‌اند و او داستان‌ها و افسانه‌های عجیب و اکاذیب فراوان ساخته است که امروزه مدعیان دروغین پیروی از قرآن و سنت با آگاهی به افسانه‌های او در فریب مسلمین پناه برده و می‌برند، و ظاهراً این شخص را برای توجیه قتل عثمان بن عفان و جنگ‌های جمل و صفین و ... به وجود آورده‌اند؛ زیرا از طریق غیر سیف بن عمر کذاب هیچ اثری در این جنگ‌ها و قیام‌ها از وجود عبدالله بن سبأ دیده نمی‌شود.

همچنین جایگاه ابن عباس و فرمانبری او از امیرالمؤمنین A حتی در جنگ‌ها معروف و ثابت است. لذا نسبت چنین سخنی به او قطعاً از اکاذیب عکرمة است.

حدیث دیگر عکرمة:

افسانه غرائق در صحیح بخاری

عکرمة عن ابن عباس: أن النبی 6 سجد بالنجم وسجد معه المسلمون والمشرکون والجن والأنس؛^۱ پیامبر 6 برای سوره نجم سجده نمود و هر که از مسلمین و مشرکین از جن و انس نیز همراه آن حضرت بودند، سجده نمودند.

این حدیث همان داستان افسانه غرائق است که بخاری با اختصار و عدم اشاره به اصل داستان، آن را روایت کرده و علمای اهل سنت نیز به افسانه بودن آن اشاره کرده‌اند که در گذشته به آن اشاره کردیم. شما ملاحظه می‌کنید که بخاری در صحیحش هفت مرتبه این افسانه را نقل کرده است، ولی به خود اجازه نداده است احادیث متواتر در فضائل اهل بیت Γ به مانند حدیث غدیر و تقلین را حتی صحیحش را بپذیرد، چه رسد از ذکر آن‌ها در صحیحش!

۱. صحیح بخاری، کتاب سجود القرآن، باب: سجود المسلمین مع المشرکین، ج ۱، ص ۳۶۴، ح ۱۰۷۱ و ۴۸۶۲.

۲. ثور بن زید

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است.

می‌گویند: کان ينسب الى رأى الخوارج؛^۱ به رأى خوارج نسبت داده می‌شد و همچنین از عکرمه حدیث روایت می‌کرد. احمد می‌گوید: کان يرى القدر کان من اهل حمص اخرجوه ونفوه منها لانه کان يرى القدر؛^۲ چون معتقد به قدر بود، او را از حمص اخراجش کردند. و بیهقی او را مجهول دانسته است.^۳

۳. داود بن حصین الاموی متوفای ۱۳۵ هـ

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

می‌گویند: ما روى عن عكرمة فمنكر؛^۴ یعنی هر چه از عکرمه روایت کرده منکر است. ابن حبان می‌گوید: کان يذهب مذهب الشراة. وقال ابن عيينة: كنا نتقى حديث داود وقال ابو حاتم: ليس بالقوى ولو لا ان مالكا روى عنه لترك حديثه؛^۵ یعنی ابن عیینة گفته است: ما از حدیث او پرهیز می‌کردیم و ابو حاتم گفته است: او قوی نیست و اگر مالك از او حدیث روایت نمی‌کرد، حدیثش ترك می‌شد. ساجی می‌گوید: منكر الحديث يتهم برأى الخوارج؛ احادیثش منکر و متهم به رأى خوارج است. عن ابن إسحاق حدثني داود بن الحصين وكان ثقة وعاب غير واحد على مالك الرواية عنه وتركه الرواية عن سعد بن إبراهيم؛^۶ ابن اسحاق می‌گوید: به مالك

۱. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۹، رقم ۵۵.

۲. علل احمد، ج ۲، ص ۵۳۷، رقم ۳۵۵۳.

۳. ميزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۳۷۳، رقم ۱۴۰۴.

۴. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵.

۵. همان، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵.

۶. تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۱۵۷، رقم ۳۴۵؛ ميزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵، رقم ۲۶۰۰.

روایتش از داود و ترکش روایت از سعد بن ابراهیم را عیب گرفته‌اند. عباس دوری می‌گوید: داود نزد من ضعیف است.^۱

۴. عمران بن حطان

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می‌گوید: از بزرگان علما، ولی او از رؤوس خوارج است.^۲ او شخصی است که در مدح ابن ملجم برای به شهادت رساندن امیرالمؤمنین A گفته است:

يا ضربة من تقى ما أراد بها إلا ليبلغ من ذى العرش رضوانا

إني لأذكره حيناً فأحسبه أو فى البرية عند الله ميزانا

أكرم بقوم بطون الطير قبرهم لم يخلطوا دينهم بغيا وعدوانا...^۳

یعنی «ضربتی که از دست مرد پرهیزکاری که در راه خشنودی خداوند عرش فرود آورد؛ من هرگاه از او یاد می‌کنم پندارم که میزان عمل او در نزد خدا از همه آفریدگان سنگین‌تر است؛ چه گرامی مردانند آن گروهی که در شکم خاک مدفون‌اند و هرگز دین خود را با ظلم و ستم و تجاوز نیامیختند؛ آفرین خدا بر آن مرد از قبیله مراد که با دست خود خون مردی را ریخت که بدترین انسان‌ها بود! او با ضربتی که شبانگاه بر فرق او وارد آورد خود را از همه گناهان گذشته پاک ساخت».

باید افتخار امثال بخاری این باشد که از چنین انسان‌ها حدیث روایت کرده و دین اخذ نموده‌اند!

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵، رقم ۲۶۰۰.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۴، رقم ۸۶؛ الاصابه، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱.

۳. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۴۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۳، ص ۴۹۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۵، رقم ۸۶؛ در حاشیه از "کامل مبرد، ج ۳، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱؛ البدایة والنهایه ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۴.

البته بعضی از بزرگان از متقدمین و متأخرین اهل سنت مانند ابوطیب طبری و محمد بن احمد طیب، عمران بن حطان و ابن ملجم را به جهت این شعر -ضمن پاسخ به این شعر-، لعن کرده‌اند.^۱ و ابن حجر می‌گوید: قاضی حسین گفته است: این که قاضی ابوطیب گفته (یعنی عمران را به جهت این شعر لعن کرده است) خطا کرده است؛ زیرا عمران بن حطان صحابی است و لعن صحابی نیز جایز نیست.^۲ (ولی این صحابی کسی را که پیامبر اکرم ۶ بدبخت‌ترین این امت معرفی کرده‌اند، مدح کند و از شهادت امیرالمؤمنین ع خوش حالی کند، و امیرالمؤمنین را بدترین مردم معرفی کند، نزد این عالم‌نماها هیچ اشکالی نخواهد داشت!)

عقیلی گفته است: به حدیث عمران بن حطان توجه نمی‌شود و او از خوارج بود. همچنین عقیلی و ابن عبدالبر با جزم گفته‌اند که او از عائشه حدیث نشنیده است و دارقطنی به بخاری به خاطر روایت حدیث از عمران عیب گرفته و گفته است: عمران به خاطر عقیده سوء و مذهب خبیثش ترك شده است.^۳

حال آن که هر دو روایت عمران در صحیح بخاری از جناب عائشه است.

ذهبی می‌گوید: لا يتابع علی حدیثه؛ از حدیث او تبعیت نمی‌شود.

۵. ولید بن کثیر مخزومی

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابوداود می‌گوید: ثقة اما انه اباضی؛ یعنی او از خوارج است. ابن سعد گفته است: ليس بذلك.^۴ ساجی نیز گفته: او

۱. حاشیه سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۱۵، رقم ۸۶.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۲۳۳، رقم ۶۸۹۱.

۳. همان، ج ۵، ص ۲۳۴، رقم ۶۸۹۱.

۴. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۲۳۵، رقم ۶۲۷۷.

۵. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۵، رقم ۹۳۹۷؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۶۳، رقم ۲۴؛ تهذیب

اباضی و از خوارج بود.^۱ ابن حجر می‌گوید: رمی برأی الخوارج؛^۲ به رای خوارج رمی شده است. ابن سعد گفته است: له احادیث و ليس بذاك.^۳ وعقيلي او را در کتاب ضعفايش وارد کرده است.^۴

حکم و جایگاه خوارج در اسلام

دقت داشته باشیم که تمام آنچه در مورد نواصب گفته شد، شامل خوارج نیز است. همچنین رسول خدا ﷺ فرموده‌اند:

۱. خوارج سگان آتش جهنم هستند.^۵ ابوامامه در نقل ترمذی می‌گوید: این سخن را هفت مرتبه از رسول خدا ﷺ شنیدم. ترمذی، حاکم، ذهبی، هیثمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و این حدیث از سه صحابه روایت شده است.

۲. باز حضرت ﷺ فرموده‌اند: خوش به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشند.^۶ این حدیث از امیرالمؤمنین A، ابوبکره، ابن عمر، عمر، عبدالله بن خطاب، ابوسعید، انس، طلق بن علی، ابن ابی اوفی و ابوامامه روایت شده است.

۳. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: خوارج را هر جا دیدید بکشید؛ زیرا به کشته آن‌ها

التهدیب ابن حجر، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰.

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰.

۲. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۸.

۳. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱۱، ص ۱۳۰، رقم ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۷، ص ۶۳، رقم

۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۳۴۵، رقم ۹۳۹۷.

۴. ضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۴، ص ۳۲۰، رقم ۱۹۲۱.

۵. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، وج ۵، ص ۲۵۰؛ سنن ترمذی، ج ۴۰۸۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱۷۴؛

المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ وج ۳، ص ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

۶. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۲۲۴؛ وج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی داود، ح ۴۷۶۶؛ معجم

الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۴۲ و دیگران.

قیامت اجر داده خواهد شد.^۱ این حدیث از امیرالمؤمنین A، ابن عمر، ابوبکره، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری و قتاده روایت شده است.

۴. باز حضرت 6 فرموده‌اند: خوارج بدترین خلق هستند و چنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود، این‌ها نیز از اسلام خارج می‌شوند.^۲ این حدیث نیز از امیرالمؤمنین A، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود، ابوسعید خدری، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکره، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از این احادیث به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی مصادر آن را ذکر کردیم.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید اولاً: بخاری بر خلاف شرطی که گذاشته، از این افراد حدیث روایت کرده است و ثانیاً: خود بخاری برخی از احادیث در مذمت خوارج را در صحیحش نقل کرده است، ولی با این وجود این همه اخبار از آن‌ها روایت کرده و به آن احادیث عمل نکرده است، که این نیز بیانگر تناقض بخاری خواهد بود.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۱۵، وج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲ وج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علاوات النبوة في الاسلام، ج ۳، ص ۱۲۲۱، ح ۳۶۱۱ وج ۴، ص ۱۹۲۷، ح ۵۰۵۷، ج ۶، ص ۲۵۳۹، ح ۶۹۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب التحريض على قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۴۶، ح ۱۰۶۶؛ سنن بن ماجه، ح ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ح ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۳۸ و ۳۱۲۳۹ و ۳۱۲۵۱.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ وج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶، وج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲، ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، کتاب الاحادیث الانبياء، باب: قول الله تعالى: والى عاد اخاهم هودا، ج ۳، ص ۱۲۱۹، ح ۳۳۴۴ و ۳۴۱۴ و ۴۰۹۴ و ۴۳۹۰ و ۴۷۷۱ و ۵۸۱۱ و ۶۵۳۲ و ۶۵۳۴ و ۶۹۹۵ و ۷۱۲۳؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، ج ۲، ص ۴۷۱، ح ۱۰۶۴ و دیگران.

فصل سوم: رجال ضعیف در صحیح بخاری

در این فصل با دو دسته از راویان آشنا خواهیم شد.

۱. راویانی که خود امام بخاری آن‌ها را تضعیف کرده است، ولی با این وجود در صحیحش از آن‌ها حدیث روایت کرده است.
۲. رجالی که دیگران تضعیف کرده‌اند.

روایاتی که امام بخاری تضعیف کرده است

بخاری در صحیح خود از افرادی حدیث روایت کرده است که خود آن‌ها را در کتب دیگرش تضعیف کرده است. این دسته از راویان نیز خارج از شرط صحیح امام بخاری هستند؛ زیرا او گفته است: از افرادی حدیث روایت می‌کند که وثاقتش مورد اتفاق باشد. اکنون با این دسته از راویان آشنا خواهیم شد.

۱. اوس بن عبد الله ربیع ابوالجوزاء بصری

بخاری يك حدیث از او و او از ابن عباس روایت کرده است.^۱ ابن حجر می‌گوید: قال البخاری: فی إسناده نظر؛^۲ قال ابن عدي وأبو الجوزاء روی عن الصحابة وأرجو أنه لا بأس به ولا يصح روايته عنهم (یعنی عن ابن عباس وعائشه و ابن مسعود و غیرهم) أنه سمع منهم وقول البخاری فی إسناده نظر یرید أنه لم

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب أقرأئتم اللات والعزی، ح ۴۸۵۹

۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۱۶، رقم ۱۵۴۰، شرح حال ابوجوزاء؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۱، ص ۱۲۴، رقم ۱۴۱.

يسمع من مثل بن مسعود وعائشة و غيرهما الا أنه ضعيف عنده؛^۱ یعنی بخاری بعد از نقل روایت از او گفته است: در اسنادش ضعف است و ابن عدی می‌گوید: روایات او از صحابه صحیح نیست و سخن بخاری: «در اسنادش اشکال است» منظورش این است که او از افرادی مانند ابن مسعود وعائشه و غیر آن دو حدیث نشنیده و او نزد بخاری ضعیف است و احادیثش مستقیم.^۲

چنان که اشاره شد بخاری از ابوجوزاء حدیثی را در صحیحش روایت کرده که او آن حدیث را از ابن عباس معنعن روایت کرده است و امام بخاری خود معتقد بوده که ابوجوزاء از ابن عباس حدیث نشنیده است، ولی با این حال در صحیحش چنین حدیثی را از او روایت کرده است.

۲. ایوب بن عائذ طائی کوفی

بخاری از او يك حدیث روایت کرده،^۳ با این که او را از ضعفاء خوانده است. ذهبی در باره ایوب بن عائذ می‌گوید: و ثقة ابوحاتم و غیره و اما أبوزرعة فسرد اسمه في كتاب الضعفاء. و كان من المرجئة قاله البخاری و آورده في الضعفاء لأرجائه. والعجب من البخاری یغمزه وقد احتج به؛^۴ ابوحاتم و غیرش او را ثقة دانسته‌اند، ولی ابوزرعه او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده و او از مرجئه بود، و این سخن بخاری است و به این دلیل بخاری او را در کتاب ضعفاء خود ذکر کرده است. تعجب است از بخاری که او را تضعیف کرده و باز از او حدیث روایت کرده است.

۱. الكامل في ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۱، ص ۴۱۱.

۲. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۳۵، رقم ۷۰۲.

۳. صحيح بخاری، کتاب المغازی، باب بَعَثُ إِبْنِ مُوسَى وَمَعَاذُ إِلَى يَمَن، ح ۴۳۴۶.

۴. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۲۸۹، رقم ۱۰۸۳؛ الضعفاء الصغير بخاری، ص ۲۲، رقم ۲۴.

۳. بشر بن شعیب حمصی (متوفای ۲۱۳ هـ. ق)

بخاری سه حدیث از او روایت کرده،^۱ با این که او را ضعیف دانسته است. امام بخاری در مورد او می‌گوید: ترکناه حیا سنة اثنتی عشرة ومائتین؛^۲ او را در حالی که زنده بود در سال ۲۱۲ ترک کردیم. قال بن أبی حاتم سئل أبی عنه فقال: ذکر لی أن أحمد بن حنبل قال له: سمعت من أبیک؟ قال: لا قال: فقرئ علیه وأنت حاضر؟ قال: لا قال: فقرأت علیه؟ قال: لا قال: فأجاز لك قال: نعم؛^۳ احمد بن حنبل از او سؤال کرد که آیا از پدرت حدیث شنیدی؟ گفت نه گفت: کسی به پدرت حدیث را گذراند و تو حاضر بودی؟ گفت نه گفت: آیا به او حدیث را گذراندی؟ گفت نه گفت: پس به تو اجازه داد گفت آری.

با این شهادت و گواهی بشر، احادیثی که در صحیح بخاری روایت کرده همه مشکل خواهد داشت؛ زیرا او در آن سه حدیث می‌گوید: «حدثنی ابی»؛ یعنی پدرم به من حدیث نقل کرد با این که می‌گوید: من از پدرم حدیث نشنیدم، مخالف خواهد بود. ابن حجر و ذهبی می‌گویند: وذكره بن حبان أيضا فی الضعفاء ونقل عن البخاری أنه قال: ترکناه وهذا خطأ نشأ عن حذف فالبخاری إنما قال: ترکناه حیا كما تقدم؛^۴ ابن حبان او را در کتاب ضعفاء وارد کرده و از بخاری نقل کرده که گفته است: ما او را ترک کردیم....

۱. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، ح ۳۹۲۷ و ۴۴۴۷ و ۶۲۶۶.

۲. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۲، ص ۸۶، رقم ۱۷۴۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۲، ص ۳۲۵، رقم ۲۷۷۰.

۳. الجرح والتعديل ابن ابی حاتم، ج ۲، ص ۳۵۹، رقم ۱۳۶۸.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۹۵، رقم ۸۲۷؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۱۸، رقم ۱۱۹۷.

۴. بشیر بن نهیک السدوسی بصری

بخاری شش حدیث^۱ از او روایت کرده است.

ابوحاتم می گوید: لا یحتج بحديثه. وقال البخاری: لم يذكر سماعا من ابی هريرة^۲؛ ابوحاتم می گوید: به او نمی توان احتجاج کرد و ترمذی از بخاری نقل کرده که گفته است: او از ابوهریره سماعش را ذکر نکرده است. یحیی بن سعید او را ترك کرده است.^۳ با این حال تمام روایات بخاری در صحیحش از ابوهریره بوده و معنعن است، ولی باز بخاری این مقدار حدیث او را از ابوهریره روایت کرده است.

۵. ثابت بن محمد از اهل کوفه متوفای ۲۱۵

بخاری ۴ حدیث از او روایت کرده^۴ با این که او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است. ذهبی می گوید: مع کون البخاری حدث عنه فی صحیحہ ذکره فی الضعفاء^۵؛ یعنی با این که بخاری در صحیحش از او حدیث روایت کرده است، ولی او را در کتاب ضعفائش ذکر کرده است.

دارقطنی در باره او می گوید: ليس بالقوی ولا يضبط وهو یخطأ فی احادیث كثيرة. وقال الحاكم: ليس بضابط وذكره البخاری فی الضعفاء؛ یعنی او قوی نیست و در احادیث کثیری خطا کرده است و بخاری او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده است.^۶

۱. صحیح بخاری، ح ۲۴۹۲ و ۲۵۰۴ و ۲۵۲۶ و ۲۵۲۷ و ۲۶۲۶ و ۵۸۶۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۱۳، رقم ۸۷۰؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۷۹، رقم ۱۴۷۶؛ میزان الاعتدال، رقم ۱۲۴۶.

۳. الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۷۹، رقم ۱۴۷۶.

۴. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: ما ینهد من دعوت الجاهلیة، ح ۳۵۱۹ و ۷۳۸۵ و ۷۴۴۲.

۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۳۶۶، رقم ۱۳۷۲.

۶. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۲، ص ۱۳، رقم ۲۱.

۶. حسن بن خلف واسطی

بخاری يك حديث از او روایت کرده است.^۱
 ذهبی می گوید: وقال أبو حاتم: شيخ. وقال ابن الجوزي: قال البخاري:
 يتكلمون فيه؛^۲ بخاری گفته است: محدثین او را جرح می کنند.

۷. حصین بن عبدالرحمن متوفای ۱۳۶

بخاری ۴۹ حدیث از او روایت کرده است.^۳
 ذهبی در باره ی او می گوید: ذكره البخاري في كتاب الضعفاء و ابن عدی
 والعقيلي؛^۴ یعنی بخاری او را در کتاب ضعیفاء ذکر کرده است و ابن عدی و عقیلی نیز
 او را در ضعیفاء ذکر کرده اند و من نیز به این جهت او را ذکر کردم والا او ثقة است. باز
 ذهبی می گوید: جای تعجب است از بخاری و عقیلی و ابن عدی که او را در کتاب جرح
 خود ذکر کرده اند.^۵

پس با این گواهی حصین، از نظر بخاری ضعیف بوده و با این وجود این همه
 حدیث از او در صحیحش روایت کرده است، علاوه بر این که خیلی ها گفته اند که او در
 آخر عمرش اختلاط پیدا کرده و احادیث را فراموش کرده است. پس او خارج از شرط
 «صحیح بخاری» از این حیث که اختلاط کرده نیز است.
 از جمله احادیث او در صحیح بخاری، حدیث ذیل است:

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الحديبية، ح ۴۱۵۹.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۴۹۴، رقم ۱۸۶۱۱.

۳. صحیح بخاری، کتاب العمل في الصلاة، باب من سمى قوما او سلم في الصلاة، ح ۱۲۰۲ و

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۵۱، رقم ۲۰۷۵.

۵. سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۴۲۳، شرح حال حصین.

امام بخاری و کتمان غربت ابوذر و تبعید او

حدثنا علي سمع هشima أخبرنا حصين عن زيد بن وهب قال: مررت بالربذة فإذا أنا بأبي ذر فقلت له: ما أنزلك منزلك هذا؟ قال: كنت بالشام فاختلفت أنا ومعاوية في {الذين يكتزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله}. قال معاوية: نزلت في أهل الكتاب فقلت: نزلت فينا وفيهم فكان بيني وبينه في ذاك وكتب إلى عثمان يشكوني فكتب إلي عثمان أن أقدم المدينة فقدمتها فكثرت على الناس حتى كأنهم لم يروني قبل ذلك فذكرت ذاك لعثمان فقال لي: إن شئت تنحيت فكنت قريبا. فذاك الذي أنزلني هذا المنزل ولو أمروا علي حبشيا لسمعت وأطعت؛^۱ ابن وهب می گوید: از ربذه عبور کردم و ابوذر را دیدم و به او گفتم: چه چیز تو را به این جا آورد؟ گفت: در شام بودم و با معاویه بر سر این آیه: «کسانی که طلا و نقره را زخیره می کنند و آن را در راه خدا انفاق نمی کنند آن ها را به عذاب دردناک بشارت بده» اختلاف کردیم. معاویه گفت: این آیه در مورد اهل کتاب است و من گفتم: در مورد ما و آن ها نازل شده است و معاویه این مطلب را به عثمان نوشت و عثمان به من نوشت که به مدینه بیا. پس من به مدینه برگشتم و مردم شروع کردند فراوان علیه من حرف زدن گویا که آن ها قبل از آن مرا ندیده بودند. این برخورد مردم را به عثمان گفتم و او گفت: اگر خواستی مردم را از این برخورد باز می دارم و نزد من خواهی بود، و این چیزی است که مرا به این جا آورد، و اگر يك فرد حبشی را نیز امیر من قرار دهند گوش می دهم و اطاعت می کنم.

در این حدیث علت کوچ کردن ابوذر غفاری به ربذه اختلاف او با مردم و انکار مردم حرکت و عملکرد او را معرفی شده است. و این خبر اولاً با اخبار مسلم در این که

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب: ما ادّی زکاته فلیس بکنز، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۱۴۰۶.

خلیفه سوم او را تبعید کرده است مخالف است و سخن ابوذر در عبارات آخر خود حدیث فوق نیز این حقیقت را تأیید می‌کند. همچنین با حدیث خود زید بن وهب که در این موضوع وارد شده نیز مخالف است. راوی این حدیث با سند فوق ابن ابی‌هاشم ضعیف است. در برخی کتاب‌های دیگر نیز این حدیث با لفظ فوق از هشیم روایت شده که او مدلس است و سفیان ثوری گفته است: از او حدیث ننویسد.^۱

خود بخاری و دیگران این حدیث را با لفظ ذیل نیز روایت کرده‌اند:

عن حصین عن زید بن وهب قال: مررت علی أبی ذر بالربذة فقلت: ما أنزلک بهذه الأرض؟ قال: کنا بالشام فقرأت: {والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب أليم}. قال معاوية: ما هذه فینا ما هذه إلا فی أهل الکتاب قال قلت: إنها لفینا وفیهم؛^۲ و این حدیث با اختصار چنین بیان می‌کند که سبب اخراج او از مدینه به ربذه مخالفت با معاویه بوده است. البته هر دو این حدیث ناقص و بر خلاف واقع است و حصین چنان‌که ملاحظه کردید از جانب حتی خود بخاری و دیگران تضعیف شده است و این اخبار از منفردات اوست.

باید توجه داشته باشیم که ذکر این نوع اخبار در واقع ظلم بزرگ بر ابوذر است؛ زیرا در آن مخفی داشتن مظلومیت ابوذر است. داستان اخراج و ربذه‌ای ابوذر خیلی مفصل‌تر از این حرف‌هاست و پیامبر اکرم ۶ از قبل این ظلم و سرگردانی او را به ابوذر مفصل بیان فرموده و خبر داده‌اند. اکنون تنها به برخی اخبار سبب تبعید ابوذر در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. اسماء بنت یزید در خبر مفصلی می‌گوید: پیامبر ۶ مفصل به ابوذر تبعید او را به شام و سپس به مدینه و باز بار دوم از مدینه خبر دادند و ابوذر وقتی به این‌جا رسید گفت:

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، رقم ۹۲۵۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: باب: قوله: والذین یکنزون الذهب والفضة، ج ۲، ص ۵۰۹، ح ۴۶۶۰؛ تفسیر مجاهد، ج ۱، ص ۲۷۷؛ مصنف بن ابی‌شبه، ج ۳، ص ۱۰۲.

اگر بار دوم خواستند مرا از مدینه اخراج کنند شمشیرم را به دست می گیرم و تا مرگ می جنگم. حضرت او را آرام کردند و فرمودند: دوست داری که راه بهتر از این را برایت نشان دهم، گفت: آری، پدر و مادرم به فدایت. حضرت^۱ فرمودند: به هر کجا تو را تبعید و اخراج کردند به همان جا برو تا این که مرا ملاقات کنی.^۱ سند این خبر صحیح است گرچه شعیب ارنؤوط و البانی این حدیث را به خاطر شهر بن حوشب تضعیف کرده اند؛ زیرا اولاً: احمد، ابن معین، عجل، بخاری، یعقوب بن شیبه، ابن عون و ابوزرعه او را توثیق کرده اند و احمد او را مدح می کرده و گفته است: شهر از اسماء احادیث خوب روایت کرده است.^۲ و این خبر را شهر از اسماء به صورت سماع روایت کرده است و هیشمی در خیلی موارد می گوید: او حسن الحدیث است. ثانیاً: طبرانی این خبر را با سند دیگر از ابوعلقمه شیبانی روایت کرده است و عبدالرزاق این خبر را با سند صحیح از طاووس، ولی در آن طاووس مرسل نقل کرده است و از ابوذر شنیده یا نه بیان نکرده است، ابن عساکر نیز با سند دیگر از ابوالاسود با دو سند روایت کرده است و شهر بن حوشب در روایت اول این خبر را از عبدالرحمن بن غنم نقل کرده است و تمام این افراد خبر را از ابوذر شنیده اند، پس خبر شهر به تنهایی صحیح است چه رسد بر این که آن این همه شواهد دارد.

۲. ودخل علیه وهو يقسم وعبدالرحمن بن عوف بين يديه وعنده كعب فأقبل عثمان على كعب فقال: يا أبا إسحاق ما تقول فيمن جمع هذا المال فكان يتصدق منه ويصل الرحم؟ قال كعب: إني لأرجوله. فغضب ورفع عليه العصا وقال: و ما تدري يا ابن اليهودية ليودن صاحب هذا المال لو كان عقارب في الدنيا تلسع السويداء من قلبه؛^۳

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۴، ح ۲۱۳۲۹، وج ۶، ص ۴۵۷، ح ۲۷۶۲۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۲۷۸۳؛ مسند شاميين، ج ۴، ص ۵۶؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۴۸؛
 ۲. تهذيب التهذيب، ج ۴، ص ۳۲۵، رقم ۶۳۵.
 ۳. تاريخ المدينة ابن شيه، ج ۳، ص ۱۰۳۷؛ حلية الاولياء، ج ۱، ص ۱۶۰؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۷.

ابوذر به حضور عثمان وارد شد در حالی که مال عبدالرحمن بن عوف را (بنابر نقل ابونعیم) تقسیم می کردند و کعب الاحبار نیز نزد او بود. عثمان رو به کعب کرد و پرسید: ای ابواسحاق، در مورد کسی که این مال را جمع کرده است و از آن اتفاق و صله رحم می کرد چه می گویی؟ کعب گفت: از برای او امیدوار هستم. ابوذر غضب نمود و عصا را بر سر کعب برداشت و گفت: از کجا می دانی ای یهودی زاده، قطعاً صاحب این مال دوست دارد (کاش) کژدم ها در دنیا به قلب او نیش زده بودند (و او این مال را نداشت و جمع نکرده بود). شعیب ارتنوط در حاشیه سیر ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته است.

در خبر دیگر عثمان به کعب گفت: عبدالرحمن از دنیا رفت و از خود مال به جای گذاشت... ابوذر کعب را با عصا زد و از پیامبر اکرم 6 حدیثی نقل کرد و به عثمان گفت: آیا تو نیز این حدیث را شنیدی؟ و او نیز آن را تصدیق کرد.^۱ شعیب در این سند، ابن لهیعه را تضعیف کرده است و حال آن که خیلی ها او را حسن الحدیث دانسته اند و در شواهد قطعاً حدیث او صحیح خواهد بود. در خبر دیگر راوی می گوید: خلیفه سوم به ابوذر اذن ورود نمی داد و مردی سبب شد تا به او اذن داد و پس از آن که ابوذر کعب را زد و از قرآن به ناحق بودن سخن او، آیاتی را ذکر نمود، عثمان به آن مردی که سبب دادن اذن ورود به ابوذر شده بود، گفت: از اذن دادن به ابوذر به خاطر این کارش کراهت داریم.^۲

۳. عن أبي ذر: أن رجلاً أتاه فقال: إن مصدقني عثمان ازدادوا علينا أنغيب عنهم بقدر ما ازدادوا علينا فقال: لا قف مالك وقل ما كان لكم من حق فخذوه و ما كان باطلا فذروه فما تعدوا عليك جعل في ميزانك يوم القيامة وعلى رأسه فتى من قریش فقال: أما نهاك أمير المؤمنين عن الفتيا فقال: أرقب أنت علي؟! فوالذي نفسي بيده لو وضعت المصمصاة ههنا ثم ظننت

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۶۳، ح ۴۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۶.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۸.

أنى منفذ كلمة سمعتها من رسول الله 6 قبل أن تحتزوا لأنفذتها؛^۱ مردی به نزد ابوذر آمد و گفت: اگر عثمان را تصدیق کنیم به ما بیش تر حق و مال می دهند آیا از آن ها عیب جوئی کنیم به همان مقداری که بر ما می افزایند. ابوذر گفت: نه، هر چه حق شماست بگیریید و هر چه به باطل به شما داده می شود کنار بگذارید و آن قیامت بر پای تو کشیده نمی شود. (تا این جا عبارت ابونعیم است) در بالای سر او جوانی از قریش بود و گفت: مگر امیرالمؤمنین A (عثمان) تو را از فتوا دادن منع نکرد! ابوذر گفت: مگر تو (جاسوس) مراقب من هستی، به خدا سوگند اگر شمشیر بر پشتم بگذارید و من بدانم که در همان حال قبل از این که شمشیر را بر من فرو برید می توانم سخنی را که از پیامبر 6 شنیده ام به هدف برسانم چنین کاری را خواهم کرد.

سند این خبر صحیح است و بخاری این حدیث را خیلی مختصر از «اگر شمشیر را بر پشتم بگذارید...» بدون ذکر طرف مقابل ابوذر در تعلیقاتش ذکر کرده است و این را می توان هم به پنهان کاری بخاری حمل نمود و هم به تناقضات صحیحش.

۴. بلاذری می گوید: (اهل سیره) گفته اند: پس از آن که عثمان به مروان و زید بن ثابت از بیت المال مبالغ زیادی را داد ابوذر شروع کرد به تلاوت این آیه شریفه «بشر الکانزین بعذاب الیم...» مروان خبر را به عثمان رسانید و عثمان غلامش را فرستاد تا ابوذر از این عمل دست کشد و ابوذر گفت: آیا عثمان مرا از تلاوت قرآن و عیب گیری از ترك امر الهی منع می کند! به خدا سوگند اگر خداوند متعال را با غضبناك کردن عثمان از خود راضی کنم برایم بهتر و محبوب تر از آن است که خداوند را به خاطر جلب رضایت عثمان به غضب آورم. عثمان از سخنان او به غضب آمد و خودداری نمود و این را در دل نگه داشت. روزی عثمان گفت: آیا به امام جاثز است که از بیت المال (برای خود)

۱. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۶۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۵۴؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۰۱، ح ۵۵۴؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۷، کتاب العلم، باب العلم قبل القول والعمل.

بردارد و هر وقت قادر شد آن را برگرداند؟ کعب الاخبار گفت: هیچ اشکالی ندارد. ابوذر گفت: ای یهودی زاده، آیا به ما دینمان را تعلیم می دهی! عثمان گفت: چه قدر مرا آزار می دهی و به اصحاب من جسارت می کنی، برو به شام (پس او را به شام تبعید نمود). در شام نیز ابوذر عرصه را به معاویه تنگ نمود (چنان که در اخبار دیگر گذشت) و عثمان به معاویه نوشت: به غلیظ ترین مرکب او را سوار کن و به نزد من بفرست و معاویه نیز فردی را امر نمود تا شب و روز او را حرکت دهد و به نزد عثمان برساند. چون ابوذر به مدینه رسید شروع کرد به اعتراض که: (عثمان) کودکان را حاکم قرار می دهد و طلقا را به خودش نزدیک کرده و... عثمان به سراغ او فرستاد که به هر سرزمینی که می خواهی ملحق شو! ابوذر گفت: به مکه، گفت: نه گفت: به بیت المقدس، گفت نه، گفت: به یکی از دو مصر، گفت: نه، ولی من تو را به ربنده روانه ات می کنم، پس او را به ربنده تبعید نمود. پیوسته ابوذر در آن جا بود تا این که از دنیا رفت.^۱

چنانچه اشاره شد بلاذری این خبر را به صورت این که اهل سیره (با اتفاق) نقل کرده اند وارد کرده است و ابن ابی الحدید نیز در مورد این خبر می گوید: جمیع اهل سیره با اختلاف طرق و اسانید، این خبر را نقل کرده اند.

۵. در این اخبار مشاهده می کنید که خلیفه مسلمین از يك یهودی که به تازگی مسلمان شده است حکم اسلام را اخذ می کند. این برخوردهای ابوذر سبب شد تا خلیفه سوم ابوذر را به شام فرستاد و در شام ابوذر به فسادکاری و ریخت و پاش بیت المال و به ثروت اندوزی معاویه اعتراض کرده و مردم را بیدار می کرد. پس معاویه به عثمان نوشت: اگر شام را می خواهی با ابوذر کاری کن که برای تو شام را خراب می کند. معاویه با امر خلیفه ابوذر را به مدینه فرستاد و باز بین خلیفه و ابوذر اختلاف شد و خلیفه سوم ابوذر را به ربنده تبعید کرد^۲ و او همان جا در غربت و تنهایی چنان که پیامبر اکرم^۶

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵ و ج ۸، ص ۲۵۶.

۲. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۳۴؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۷.

خبر داده بودند از دنیا رفت و در این خبر که از ابن مسعود است می گوید: زمانه گذشت و ابوذر را عثمان به ربنده تبعید نمود و او در تنهایی از دنیا رفت...^۱ حاکم سند این خبر را صحیح دانسته و ذهبی آن را منقطع دانسته است، حال آن که در شرح حال محمد بن کعب قرظی در تهذیب تصریح شده که او از ابن مسعود حدیث شنیده است. ابن شبه با سند مرسل صحیح از زید بن اسلم نقل کرده است که چون خلیفه سوم ابوذر را از شام احضار نمود، ابوذر به خلیفه گفت: شنیدم که پیامبر ۶ به من فرمود: چه حال خواهی داشت زمانی که تبعید می شوی. و من شروع کردم به گریه کردن...^۲ ابن حبان می گوید: عثمان ابوذر را به ربنده فرستاد.^۳

۶. یزید بن شریک می گوید: به ابوذر گفتم: چه چیز تو را به ربنده آورد؟ گفت: نصیحتم به عثمان و معاویه.^۴ سند این خبر رجالش همه ثقه اند، جز واقدی و خبر او در چنین مقام قطعاً صحیح است؛ زیرا شواهد فراوان دارد و واقعیت ها نیز آن را تأیید می کند.

۷. عن سعد قال: لما توفي أبوذر بالزبدة تذاكر علي وعبد الرحمن بن عوف فعل عثمان فقال علي: هذا عملك. فقال عبد الرحمن: إذا شئت فخذ سيفك وأخذ سيفي إنه قد خالف ما أعطاني؛^۵ چون ابوذر در ربنده از دنیا رفت علی و عبدالرحمن بن عوف در مورد فعل عثمان صحبت کردند و علی گفت: این عمل توست (زیرا عبدالرحمن عثمان را به کرسی خلافت نشانده). عبدالرحمن گفت: هر وقت خواستی شمشیرت را بگیر و من نیز شمشیرم را می گیرم، همانا عثمان با عهدهی که به من داده بود مخالفت نمود. رجال این سند همه ثقه اند، جز

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۷، شرح حال ابوذر؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۴۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۲، ح ۴۳۷۳.

۲. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۴۰.

۳. الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۵۶.

۴. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۸.

۵. همان، ج ۶، ص ۱۷۱.

واقدی که مورد خلاف است و می‌توان به صحت این سند حکم نمود؛ زیرا شواهد فراوان دارد.

۸. عبد الله بن خراش الکعبی قال: وجدت أباذر بالربذة في مظلة شعرٍ فقال: ما زال بي الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر حتى لم يترك الحق لي صديقاً... . وشيع عليّ أباذر فأراد مروان منعه منه، فضرب عليّ بسوطه بين أذني راحلته، وجرى بين عليّ وعثمان في ذلك كلام حتى قال عثمان: ما أنت بأفضل عندي منه، وتغالطا، فأنكر الناس قول عثمان ودخلوا بينهما حتى اصطلحا؛^۱ ابن خراش می‌گوید: ابوذر را در ربذه یافتیم، پس او گفت: پیوسته امر به معروف و نهی از منکر نمودم و گفتن سخن حق برای من دوستی باقی نگذاشت... علی ابوذر را (هنگام تبعیدش) بدرغه نمود و مروان خواست علی را از این عمل منع کند، علی به گوش مرکب مروان زد (و مروان را از خود راند). به این جهت بین عثمان و علی کلام رد و بدل شد و عثمان به علی گفت: تو نزد من برتر از مروان نیستی، پس بین آنها سخن به تندی کشیده شد و مردم سخن عثمان را مذمت و انکار نمودند و بین آن دو صلح کردند. رجال این سند همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز شیخ بلاذری بکر بن هیشم که ما او را نشناختیم.

۹. عن قتادة قال: تكلم أبوذر بشيٍ كرهه عثمان فكذبه فقال: ما ظننت أن أحداً يكذبني بعد قول رسول الله 6: ما أقلَّت الغبراء ولا أطبقت الخضراء على ذي لهجةٍ أصدق من أبي ذر، ثم سيره إلى الربذة، فكان أبوذر يقول: ما ترك الحق لي صديقاً؛ فلما سار إلى الربذة قال: ردني عثمان بعد الهجرة أعرابياً؛^۲ قتاده می‌گوید: ابوذر سخنی گفت که ناخوشایند عثمان بود و عثمان او را تکذیب نمود.

۱. همان، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۷.

ابوذر گفت: گمان نمی‌کردم پس از این سخن پیامبر ۶ که فرمود: آسمان سایه نیفکند و زمین بر خود جای نداده فردی را که راستگوتر از ابوذر باشد، کسی مرا تکذیب کند. سپس عثمان ابوذر را به ریزه تبعید نمود و ابوذر همیشه می‌گفت: گفتن سخن حق برای من دوستی باقی نگذاشت و چون به ریزه رفت، گفت: عثمان مرا پس از هجرت اعرابی گردانید. در سند این خبر بکر بن هیشم شیخ بلاذری را ما شناختیم و بقیه ثقه‌اند و قتاده زمان ابوذر را درک نکرده است.

۱۰. عن عبد الرحمن بن غنم قال: كنت مع أبي الدرداء فجاء رجل من قبل المدينة فسأله فأخبره: أن أبا ذر مسير (سير) إلى الربرة فقال: أبو الدرداء: إنا لله وإنا إليه راجعون لو أن أبا ذر قطع لي عضوا أو يدا ما هجته بعدما سمعت النبي ۶ يقول: ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء من رجل أصدق لهجة من أبي ذر؛^۱ عبد الرحمن بن غنم می‌گوید: همراه ابودردا بودم، پس مردی از مدینه آمد و ابودردا از او در باره اخبار مدینه سؤال کرد. او گفت: همانا ابوذر به ریزه تبعید شد. ابودردا گفت: انا لله وانا اليه راجعون (در خبر احمد ابودردا و صاحبش حدود ده مرتبه این کلام را تکرار نمودند) و ابودردا گفت: اگر ابوذر عضوی از من و یا دستم را قطع کند او را به غضب نخواهم آورد پس از آن که در مورد او از پیامبر ۶ شنیدم که می‌فرمودند: آسمان سایه نیفکند و زمین به خود جای نداده فردی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

ذهبی سند این خبر را خیلی خوب دانسته و هیشمی رجال آن را ثقه خوانده است و این خبر در نقل احمد مفصل‌تر وارد شده و در آن اختلاف بین ابوذر و معاویه و این که ابوذر را تکذیب کرده و تبعیدش نموده‌اند با صراحت بیان شده است.

۱۱. عن عبدالله بن سيدان السلمي: تناجى أبوذر وعثمان حتى ارتفعت أصواتهما ثم

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۸۷، ح ۵۴۶۷؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۷، ح ۲۱۷۷۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۳۰.

انصرف أبوذر متبسما فقالوا: مالك ولأمر المؤمنين؟ قال: سامع مطيع ولو أمرني أن آتي صنعاء أو عدن ثم استطعت أن أفعل لفعلت وأمره أن يخرج إلى الربرة؛^۱ أبوذر و عثمان سخن می گفتند تا این که صداهايشان بلند شد. سپس ابوذر با تبسم برگشت، مردم گفتند: بین تو و عثمان چه بود؟ گفت: من با گوش و جان مطیع هستم و اگر عثمان امر کند که به صنعاء و یا عدن بروم و من بتوانم قطعاً انجام خواهم داد و عثمان امر کرد تا به ریزه برود (و او نیز رفت).

سند این خبر صحیح است. در مورد عبدالله بن سیدان در این سند اختلاف شده است، عجللی و ابن حبان او را توثیق کرده اند، ابن شاهین، ابن سعد و ابن حبان او را از صحابه خوانده اند^۲ و بخاری به حدیث او که پشت سر ابوبکر نماز جمعه خوانده است و خلیفه آن نماز را قبل از نصف نهار انجام داده و... اشکال گرفته است. البانی بعد از نقل این حدیث می گوید: عبدالله بن سیدان تابعی کبیر است، ولی عدالتش معروف نیست.^۳ پس بی شک این سند صحیح است مضافاً بر این که سند ابن شبه نیز صحیح است و آن از غیر ابن سیدان است، ولی عبارت آخر را از آن حذف کرده اند.

۱۲. مالك بن اوس نیز پس از نقل داستان تبعید ابوذر به شام و... می گوید: چون به مدینه برگشت و بین ابوذر و عثمان سخنانی رد و بدل شد و ابوذر با صدای بلند آیه «بشرهم (الکافرین) بعذاب الیم» را تلاوت نمود، عثمان او را امر نمود که به ریزه خارج شود و او نیز خارج شد.^۴ رجال این سند همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز ابو عمرو بن خمّاش که ما او را نشناختیم.

۱. طبقات الکبری، ج ۴، ص ۲۲۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۷۱؛ تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۰۳۹.

۲. معرفة الثقات عجللی، ج ۲، ص ۳۳، رقم ۹۰۰؛ الثقات ابن حبان، ج ۳، ص ۲۴۷؛ الاصابه، ج ۴، ص ۱۰۸، رقم ۴۷۵۷.

۳. ارواء الغلیل البانی، ج ۳، ص ۶۱، ح ۵۹۵.

۴. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۳۷.

۱۳. إنه لما بلغ عثمان موت أبي ذر بالربذة قال: رحمه الله. فقال عمار بن ياسر: نعم فرحمه الله من كل أنفسنا قال عثمان: يا عاص أير أئيه أتراني ندمت على تسييره؟ وأمر فدفن في قفاه وقال: ألحق بمكانه فلما تهيأ للخروج جاءت بنومخزوم إلى علي فسأله أن يكلم عثمان فيه فقال له علي: يا عثمان! إتق الله فإنك سيرت رجلاً صالحاً من المسلمين فهلك في تسييرك ثم أنت الآن تريد أن تنفي نظيره وجرى بينهما كلام حتى قال عثمان: أنت أحق بالنفي منه فقال علي: رم ذلك إن شئت. واجتمع المهاجرون فقالوا: إن كنت كلما كلمك رجل سيرته ونفيته فإن هذا شيء لا يسوغ فكف عن عمار؛ چون خبر وفات ابوذر به عثمان رسید، گفت: خدا او را رحمت کند. عمار گفت: آری، خداوند از جانب همه ما او را رحمت کند. عثمان به عمار بدجوری دشنام داد و گفت: آیا گمان می کنی من از تبعید او پشیمان شدم؟ امر نمود تا عمار را کتک زدند و گفت: تو به جای او ملحق شد. وقتی عمار برای خروج آماده شد قبیله او آمدند و از علی خواستند تا با عثمان در این مورد صحبت کند و علی به عثمان گفت: ای عثمان! از خدا بترس، تو مرد صالحی از مسلمین را تبعید کردی و در تبعید تو از دنیا رفت و اکنون باز می خواهی نظیر او را تبعید کنی. بین آن دو سخنان رد و بدل شد تا این که عثمان گفت: تو سزاوارتر بر تبعید هستی. علی گفت: اگر می خواهی انجام ده. مهاجرین جمع شدند و گفتند: اگر تو بخواهی هر کسی سخنی به تو گفت او را تبعید کنی، این عملی است غیر جایز، پس عثمان از تبعید عمار دست برداشت. بلاذری در «انساب الاشراف»، ج ۲، ص ۲۷۷ «با این قول که «همچنین روایت شده است» بدون سند این خبر را نقل کرده است.

از ابن عباس نیز در «تاریخ المدینه» ابن شبه ج ۳ ص ۱۰۴۰، خبر مفصل در این موضوع که عثمان ابوذر را به شام تبعید نمود و با خواست معاویه باز از شام به مدینه امر نمود تا برگردد، نقل شده و سندش ضعیف است.

این تنها پاره ای از اخبار ابوذر و مظلومیت اوست که به افسانه بودن اخباری که بخاری روایت کرده است، گواهی می دهد و همچنین این واقعیت ها، این را که چگونه

این افراد واقعیت را پنهان نموده و آن را وارونه نشان داده و مظلومیت امثال ابوذر و ظلم بر آنها شده را مخفی می کنند، ثابت می کند.

۸. حمران بن ابان غلام عثمان بن عفان (متوفای ۷۵ ه. ق.)

امام بخاری شش حدیث از او در وضو و عدم جواز نماز بعد از عصر روایت کرده است.^۱

ذهبی می گوید: وقد ذكره ابن سعد في الطبقات فقال: لم اراهم يحتجون به وقد آورده البخاری في الضعفاء لكن ما قال ما بليته قط؛ ابن سعد گفته است: محدثین به حدیث او احتجاج نمی کنند و بخاری او را در کتاب ضعیفاء وارد کرده، ولی دلیل ضعف او را بیان نکرده است.^۲

كان عثمان وجه حمران إلى الكوفة حين شكوا الناس الوليد بن عقبة ليأتيه بحقيقة خبره فرشاه الوليد فلما قدم على عثمان كذب عن الوليد وقرظه ثم إنه لقي مروان فسأله عن الوليد فقال له: الأمر جليل فأخبر مروان عثمان بذلك فغضب على حمران وغربه إلى البصرة لكذبه إياه وأقطعه داراً؛^۳ وقتی مردم از ولید شکایت کردند عثمان حمران را به کوفه راهی کرد تا حقیقت امر را به او گزارش کند، ولی ولید به حمران رشوه داد و حمران نیز پس از برگشت به عثمان در باره ولید دروغ گفت و ولید را مدح نمود، ولی حقیقت را به مروان خبر داد و مروان به عثمان خبر داد عثمان بر حمران غضب کرد و به جهت کذبش او را به بصره تبعید کرد و منزلی برایش مهیا نمود.

پس حمران به امانت خیانت کرده، رشوه گرفته و لذا دروغ گفته است و بخاری او

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: الوضوء ثلاثاً ثلاثاً، ح ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۴ و ۵۸۷ و ۱۹۳۴ و ۳۷۶۶.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۱، ص ۶۰۴، رقم ۲۲۹۱.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۷۵؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۰۱.

را در ضعفائش وارد کرده، ولی باز در صحیحش از او حدیث روایت کرده است.

۹. زیاد بن ربیع ابو خدش حمیری

امام بخاری با این که او را تضعیف کرده، يك حدیث از او روایت کرده است.^۴ ابن حجر می گوید: وذكره بن عدی فی الكامل وروی عن الدولابی عن البخاری قال: روی عن عبد الملك بن حبيب یعنی أبا عمران الجونی فی إسناده نظر؛^۵ دولابی از بخاری نقل کرده که در حدیثی که در سندش او است گفته است: سندش ضعیف است.

عقیلی می گوید: قال آدم بن موسى: سمعت البخاری قال: حدثني زیاد بن الربیع ابو خدش فی اسناده نظر.^۶ در این خبر آدم از بخاری نقل می کند که او زیاد بن ربیع را تضعیف کرده است و عقیلی به این دلیل او را در ضعفا وارد کرده است. ابن حجر نیز به این که بخاری او را تضعیف کرده در «فتح الباری» بارها اشاره کرده است.^۷ متقی هندی نیز بعد از ذکر حدیثی که در سند آن زیاد بن ربیع است گفته: بخاری او را تضعیف کرده است.^۸

عمر بن شاهین می گوید: وليس بحجة قاله عثمان؛^۹ عثمان او را حجت نمی دانسته است.

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، ح ۴۲۰۸.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۱۵، رقم ۶۷۰؛ الكامل فی ضعفاء الرجال، ج ۳، ص ۱۹۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۸۸، رقم ۲۹۳۷.

۶. الضعفاء الكبير عقیلی، ج ۲، ص ۷۶، رقم ۵۲۳.

۷. فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۳۶۵ و ج ۱۰، ص ۴۹۵.

۸. کنز العمال، ج ۹، ص ۲۳۲، رقم ۲۵۷۹۶.

۹. تاریخ اسماء الثقات ابن شاهین، ص ۹۲، رقم ۳۹۴.

۱۰. عباد بن راشد بصری بزار

امام بخاری يك حديث از او روایت کرده،^{۱۰} در حالی که او را تضعیف کرده است. بخاری او را در کتاب ضعفاءش ذکر کرده و گفته است: تركه يحيى القطان؛^{۱۱} يحيى قطان او را ترك کرده است. قال الدورى عن ابن معين: حديثه ليس بالقوى ولكن يكتب وقال الدورقى عن ابن معين: ضعيف وقال البخارى: روى عنه عبد الرحمن وتركه يحيى القطان وقال أبوداود: ضعيف وقال النسائي: ليس بالقوى^{۱۲} قال ابن البرقى: ليس بالقوى وقال ابن حبان: كان ممن يأتى بالمناكير عن المشاهير حتى يسبق إلى القلب أنه كان المتعمد فبطل الاحتجاج به... وقد روى عن الحسن بهذا الإسناد حديثا طويلا أكثره موضوع. خلاصه این که عباد بن راشد را بخاری، ابن معین، يحيى قطان، نسائی، ابن حبان و ابن برقى تضعیف کرده‌اند.^{۱۳} عقیلی و ابن عدی نیز او را در کتاب ضعفاء خویش ذکر کرده‌اند.^{۱۴} و ذهبی می‌گوید: اما ابن حبان او را متهم (به کذب و وضع) کرده است.^{۱۵}

۱۱. عبدالرحمن بن یزید بن جابر (متوفای ۱۵۴ ه. ق.)

امام بخاری پنج حديث از او روایت کرده،^{۱۶} با این که او را تضعیف کرده است. بخاری می‌گوید: عبدالرحمن بن یزید روى عنه الوليد بن مسلم المناكير... وقالوا

۱۰. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: واذا گلقتم النساء فبلغن اجلهن، ح ۴۵۲۹.

۱۱. الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۷۹، رقم ۲۲۳.

۱۲. الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۲۱۴، رقم ۴۰۱.

۱۳. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۵، ص ۸۰، رقم ۱۵۴.

۱۴. الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۳، ص ۱۳۱، رقم ۱۱۱۶؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۳۴۰.

۱۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۵، رقم ۴۱۱۳.

۱۶. صحیح بخاری، ح ۳۴۳۵ و ۳۶۰۶ و ۷۰۸۴.

عبدالرحمن بن یزید بن جابر قال اخبرت عن مروان عن الوليد بن مسلم انه قال: لا ترووا عنه فانه كذاب؛ یعنی ولید بن مسلم از او احادیث منکر روایت کرده و ولید گفته است: از او حدیث روایت نکنید که او کذاب است.^{۱۷}

ذهبی می‌گوید: لم ار احدا ذكره في الضعفاء غير ابی عبدالله البخاری فانه ذكره في الكتاب الكبير في الضعفاء و ما ذكر له شيئا يدل على ضعفه اصلا؛^{۱۸} یعنی جز بخاری کسی را ندیدم که او را در کتاب ضعفاء ذکر کرده باشد و بخاری نیز هیچ دلیلی بر ضعفش اصلا ذکر نکرده است.

از سخن ذهبی چنین استفاده می‌شود که بخاری عبدالرحمن بن یزید را در کتاب ضعفاء کبیرش نیز ذکر کرده و اما در ضعفاء صغیرش دیدیم که بخاری کذاب بودن او را از ولید نقل کرده و این ردی است بر سخن ذهبی. فلاس نیز او را در حدیث ضعیف خوانده است.^{۱۹}

از جمله احادیثی که بخاری در صحیحش از عبدالرحمن روایت کرده حدیث ذیل است:

بخاری و همیشه بر حق بودن مردم شام

حدثنا الحمیدی، حدثنا الولید، قال: حدثني ابن جابر، قال: حدثني عمير بن هانئ أنه سمع معاوية يقول: سمعت النبي 6 يقول: لا يزال من أمتي أمة قائمة بأمر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتيهم أمر الله وهم على ذلك. قال عمير: فقال مالك بن يخامر: قال معاذ: وهم بالشأم فقال معاوية: هذا

۱۷. الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۷۴، رقم ۲۱۰.

۱۸. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، رقم ۵۰۰۷.

۱۹. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، ص ۲۶۶، رقم ۵۸۱؛ مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۸؛ میزان الاعتدال

ذهبی، ج ۲، ص ۵۹۸ و ۵۹۹، رقم ۵۰۰۷.

مالك يزعم أنه سمع معاذًا يقول: وهم بالشام؛^{۲۰} پیامبر 6 می فرمودند: پیوسته گروهی از اتمم در راه حق خواهند بود و تنها گذاشتن دیگران و مخالفت مردم با آن-ها ضرری نخواهد رسانید تا این که امر خداوند (ظهور امام عَلَيْهِ السَّلَام) فرا رسد. مالك بن یخامر گفته است: معاذ گفت که این گروه، اهل شام هستند. اصل این حدیث شریف متواتر است و با معنای ذیل در کتب روایی وارد شده است: «طایفه‌ای از اتمم پیوسته در راه حق خواهند بود و خوار نمودن و تحقیر توسط دیگران هیچ ضرری به آن‌ها نخواهد رسانید، تا این که امر خدا (ظهور امام زمان) فرا رسد.»^{۲۱}

اولاً: باید دقت داشته باشیم که این حدیث را بیش از پانزده نفر از صحابه روایت کرده‌اند و تنها کسی که بر این حدیث «اهل شام» را اضافه کرده راوی مورد بحث ما عبدالرحمن بن یزید بن جابر و مالك بن یخامر است. ثانیاً: از این جا روشن می‌شود که این اضافه از منکرات و جعلیات است و حتی خود بخاری با سند دیگر از معاویه بدون این زیاده حدیث مذکور را روایت کرده است.^{۲۲} ثالثاً: ابن کثیر چنان که اشاره شد فراوان احادیث متواتر و مسلم در رابطه با اهل بیت ^۸ را با پیروی از هوا و هوس رد و انکار می‌کند، به این حدیث بارها استدلال کرده و همچنین گفته است: معاویه به این خبر در جنگ در برابر اهل عراق (در جنگ با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام) استناد می‌کرد.^{۲۳}

۲۰. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: سؤال المشركين ان يريهم النبي 6 آية، ج ۳، ص ۱۳۳۱، ح ۳۶۴۱، ج ۶، ص ۲۷۱۴، ح ۷۴۶۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۱، ح ۱۶۹۷۴.

۲۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: سؤال المشركين ان يريهم النبي 6 آية، ج ۳، ص ۱۳۴۱، ح ۳۶۴۰، ج ۶، ص ۲۶۶۶، ح ۷۳۱۱ و ۷۴۵۹؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب قوله 6: لا تزال طائفة من امتي ظاهرين على الحق، ج ۳، ص ۱۵۲۳، ح ۱۹۲۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۴۵ و ۳۸۴ و ۴۳۶ و ج ۴، ص ۹، ج ۷، ص ۱۰، ج ۱، ص ۳۶۹ و ۴۲۹، ص ۴۳۷، ج ۵، ص ۳۴، ج ۲۶، ج ۹، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲۲. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب مَنْ يُرِدُ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ح ۷۱ و ۳۱۱۶ و ۷۳۱۲.

۲۳. البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۵.

پس چنان که ملاحظه می کنید برای ابن کثیر و معاویه جهت فریب مردم می شود به هر دروغی استناد نمود.

باید دقت داشته باشیم مالك بن یخامر که چنین نسبتی را به معاذ داده اولاً: اهل شام است و معلوم است که از نوکران معاویه بوده. ثانیاً: او پیامبر اکرم ۶ را درک نکرده، ولی سخن کذب دیگری را نیز به آن حضرت نسبت داده و چنین روایت کرده است: پیامبر ۶ فرمود: «خدا یا بر عمرو بن عاص درود بفرست، همانا او تو و پیامبرت را دوست دارد.»^{۲۴} البته اصل این حدیث نزد ابن عساکر با درود به ابوبکر، عمر، عثمان، ابوعبیده جراح شروع شده و سپس با درود به عمرو بن عاص پایان یافته است که ذهبی آن را مختصر نقل کرده است.

این دو خبر می رساند که اولاً: چگونه اهل شام برای جلب رضایت معاویه راحت حدیث وضع می کرده اند. ثانیاً: ابن عساکر و بالتبع دیگران بعد از نقل این خبر در مورد سند آن به سخن ابن عساکر اشاره کرده و گفته اند: مضافاً بر مرسل بودن این خبر، بین یزید بن ابی حبیب و ابن یخامر نیز انقطاع است. ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا: اولاً: ابن یخامر سال ۷۲ از دنیا رفته و ابن ابی حبیب راوی از او، سال ۵۳ به دنیا آمده است (پس راحت می تواند او را درک کرده باشد). ثانیاً: ابن ابی حبیب از رجال صحاح سته و ثقه است و کسی هم او را حتی مدلس نخوانده است. پس می توان گفت: گرچه در سند حدیث مورد بحث ابن جابر ضعیف است، ولی این کار، کار مالك بن یخامر بوده که نمونه ای دیگری نیز از او ثابت شده است. از جعلیات مالك بن یخامر بودن این دو خبر را سخن ابن کثیر نیز تأیید می کند که گفت: معاویه با استدلال به این حدیث ابن یخامر خود و اهل شام را در برابر جنگ با امیرالمؤمنین عليه السلام حق تلقی می کرد. پس معاویه با آگاهی بر این که این خبر جعلی است، باز در فریب مردم شام به آن استناد می کرده

۲۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۵، رقم ۱۵ شرح حال عمرو بن عاص؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۶، ص ۱۳۶؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۷۵۷، ح ۳۳۶۸۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۴۱.

است؛ زیرا او خود این حدیث را از پیامبر اکرم 6 شنیده است که حضرت چنین سخنی نفرموده‌اند.

در آینده، در بخش آشنایی با برخی روایات «صحیح بخاری» با تصریح چهار عالم و محدث اهل سنت آشنا خواهیم شد که تأکید کرده‌اند: در زمان معاویه چگونه بازار حدیث‌سازی در فضائل خلفا و صحابه راه‌انداختند که این دو نمونه نیز به وضوح واقعیت داشتن سخن آن‌ها را تأیید می‌کند.

۱۲. عطاء بن ابی مسلم خراسانی

ذهبی می‌گوید: وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی فی الضعفاء فروی له هذا؛^{۲۵} ابوزرعه عراقی نیز می‌گوید: ذکره البخاری فی الضعفاء والعجب من البخاری فی اخراجه له فی الصحيح مع ذکره فی الضعفاء؛^{۲۶} ذهبی و ابوزرعه گفته‌اند: بخاری او را در کتاب ضعفا ذکر کرده با این که از او حدیث روایت کرده است. همچنین عطاء خراسانی را سعید بن مسیب تکذیب کرده است.^{۲۷}

گفته شده حدیثی که بخاری در تفسیر سوره نوح روایت کرده است از عطاء خراسانی است، گرچه ابن حجر آن را رد کرده است.

۱۳. عمر بن الحکم بن ثوبان (متوفای ۱۱۷ ه. ق.)

بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.^{۲۸}

عقیلی می‌گوید: قال آدم بن موسی: سمعت البخاری قال: عمر بن الحکم بن

۲۵. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۵۶۴۲.

۲۶. البیان والتوضیح ابوزرعه عراقی، ص ۱۶۵، رقم ۲۴۹.

۲۷. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۷۳، رقم ۵۶۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۹۱، رقم ۳۹۵.

۲۸. صحیح بخاری، ح ۱۱۵۲ و ۱۹۳۷ و ۷۱۴۸.

ثوبان ذاهب الحديث؛^۱ ابن جوزی نیز می گوید: قال البخاری: هو ذاهب الحديث؛^۲ عقیلی و ابن جوزی گفته اند: بخاری عمر بن حکم را تضعیف کرده است.

۱۴. کهمس بن منهال بصری

بخاری يك حديث از او راویت کرده، با این که او را تضعیف کرده است. بخاری اسم او را در ضعفاء الصغیرش ذکر کرده و می گوید: كان يقال فيه القدر؛^۳ او را قدری قدری می خواندند.

ذهبی می گوید: وله حديث منكر ادخله من اجله البخاری فی كتاب الضعفاء؛^۴ الضعفاء؛^۵ او حدیث منکری روایت کرده، به همین دلیل، بخاری او را در کتاب ضعفايش داخل کرده است.

ابن حجر می گوید: ادخله البخاری فی الضعفاء فيحول عنه... وقال الساجي: كان قدريا ضعيفا لم يحدث عنه الثقات؛^۶ بخاری او را در ضعفاء داخل کرده و ساجی او را ضعیف و قدری خوانده و گفته است: افراد ثقه از او حدیث روایت نکرده اند. گرچه قدری بودن جرح نیست؛ زیرا قدری در مکتب اهل سنت بیشتر به کسانی گفته می شود که در مقابل تبلیغ جبری بودن اعمال که در زمان معاویه و بنی امیه رواج داشت ایستاده اند، ولی این راوی تضعیف نیز شده و بخاری نیز او را تضعیف کرده و با این وجود از او حدیث روایت کرده است.

۱. الضعفاء الكبير عقیلی، ج ۳، ص ۱۵۲، رقم ۱۱۳۸. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۳، ص ۱۹۱، رقم ۶۰۸۴.
۶۰۸۴.

۲. الموضوعات ابن جوزی، ج ۱، ص ۱۱۶؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۹۱، رقم ۶۰۸۴.

۳. الضعفاء الصغیر بخاری، ص ۱۰۱، رقم ۳۰۷.

۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۵، رقم ۶۹۸۲.

۵. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۴۰۴، رقم ۸۱۹.

روایت دیگر بخاری در فضل خلفای ثلاثه

حدیث ذیل را بخاری از کهمس روایت کرده است:

حدثنا مسدد، حدثنا يزيد بن زريع، حدثنا سعيد بن أبي عروبة. وقال لي خليفة: حدثنا محمد بن سواء وكهمس بن المنهال قالا: حدثنا سعيد عن قتادة عن أنس بن مالك قال: صعد النبي 6 أحدا ومعه أبوبكر وعمر وعثمان فرجف بهم فضربه برجله وقال: اثبت أحد فما عليك إلا نبى أو صديق أو شهيدان؛^۱ پیامبر 6 به کوه احد برآمد و ابوبکر، عمر و عثمان همراه آن حضرت بودند، پس کوه به آن‌ها لرزید و حضرت فرمودند: ثابت باش احد، جز نبی، صديق و دو شهيد کسی بر تو قرار نگرفته است.

این حدیث اشکالات زیادی دارد: اولاً تمام اشکالاتی که در مورد حدیث ابوموسی اشعری که در شرح حال او آشنا شدیم که در مورد بشارت خلفا به بهشت ذکر شد، بر این حدیث نیز وارد است.

ثانیاً: این حدیث با این لفظ را تنها قتاده مدلس از انس روایت کرده است. حاکم می‌گوید: قتاده با عظمت علمی‌اش مدلس بوده و هم از هر که پیش می‌آمده حدیث می‌گرفته است.^۲

ذهبی نیز می‌گوید: همانا قتاده مدلس بوده و او به این صفت معروف است... او معتقد به «قدر» بود. امید است خداوند عذر امثال او را که به وسیله تدلیس و بدعت‌گذاری تعظیم خدا را خواسته‌اند، بپذیرد... آری ما به او در بدعت و خطایش اقتدا نمی‌کنیم و برای او توبه و برگشت از آن بدعتش را آرزو می‌کنیم.^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۴۸، ح ۳۶۷۵ و ۳۶۸۶ و ۳۶۹۹.

۲. المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۱، ص ۲۳۳.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۵، ص ۲۶۹.

ابن عدی این حدیث را در کاملش وارد کرده است.^۱ در اکثر اسانید این حدیث قتاده با «عن» روایت کرده است و گاه هم می گوید: «عن قتاده ان انس حدثهم» و گاه هم «انباهم» گفته است و این نیز اضطراب در سند حدیث است. در روایت دیگر نزد مسلم ابوهیریه بر این حدیث در سند اول امیرالمؤمنین علیه السلام و طلحه و زبیر را اضافه کرده و در سند دوم بر این شش نفر سعد بن ابی وقاص را نیز افزوده است.^۲ و همچنین در این خبر، کوه «حراء» (یکی از کوه های مکه) گفته شده است نه کوه احد. این سند علاوه بر این که با حدیث انس مخالف است و خود ابوهیریه نیز مجروح است، تنها با سندی روایت شده که در تمام آن سهیم بن ابی صالح و عبدالعزیز بن محمد هستند که در مورد هر دو ضعف است: یحیی بن معین در مورد سهیل گفته است: او حجت نیست. ابوحاتم گفته است: به حدیث او نمی شود احتجاج نمود.^۳ ابن حجر نقل کرده: حافظه اش ضعیف شده و یحیی گفته است: همیشه محدثان از حدیث او پرهیز می کردند.^۴

و همچنین سعید بن زید نیز این حدیث را روایت کرده و عبدالرحمن بن عوف و خودش را نیز به آن اضافه کرده است.^۵ پس این سه لفظ حدیث مختلف بوده و با هم اختلاف و تناقض دارند و واقعیت نداشتن آن را ثابت می کنند. همچنین واقعیت تاریخی نیز این خبر را تکذیب می کند؛ زیرا قاتلین عثمان صحابه و تابعین دسته اول در رأس آن ها ام المؤمنین عائشه، طلحه، زبیر و امثال این ها بودند که سبب آن مفصل در تاریخ ذکر شده است و همچنین برخی از این افراد مانند زید، عبدالرحمن و سعد نیز بنا بر معتقدات اهل سنت، شهید نشده اند.

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۶، ص ۳۵۷.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۸۰، ح ۲۴۱۷.

۳. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، ص ۴۷۱، رقم ۲۱۸۳.

۴. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۴، ص ۲۳۱، رقم ۴۶۴.

۵. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۸۱۹۰.

۱۵. محمد بن سلیم، ابو هلال

بخاری سه حدیث از او روایت کرده است.^۱

ابن ابی حاتم گفته است: بخاری او را در ضعفا وارد کرده است. نسائی او را غیر قوی و ابن سعد تضعیف کرده است.^۲

۱۶. محمد بن یزید الحزامی کوفی

بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.^۳

ابن حجر می گوید: وإنما أشكل أمره على من أشكل كون البخاري ضعفه فكيف يخرج عنه في صحيحه والجواب عن ذلك ما ذكر بن عدي من أنه إنما استشهد به خاصة؛^۴ یعنی بخاری او را تضعیف کرده و در صحیح از او حدیث روایت کرده است.... ابو حاتم و ذهبی او را مجهول دانسته اند.^۵

۱۷. معاویه بن عبدالکریم ثقفی

بخاری يك خبر از او در تعالیق نقل کرده است،^۶ با این که او را ضعیف می دانسته

است.^۷ ابن حجر می گوید: قال ابو حاتم: لا يحتج به وادخله البخاري في الضعفاء؛^۸

۱. صحیح بخاری، کتاب اللباس، باب الجعد، ح ۵۹۱۱ و ۵۹۱۲ و ۱۲۱۹ و ۷۰۱۷.

۲. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹، ص ۱۷۳، رقم ۳۰۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل ابوبکر، ح ۳۶۷۸.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۶، رقم ۸۶۸.

۵. الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۱۲۸، رقم ۵۷۵؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۶۶، رقم ۸۳۲۷. تهذیب

التهذیب، ج ۹، ص ۴۴۶، رقم ۸۶۸.

۶. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب ۱۵: الشَّهَادَةُ عَلَى الْخَطِّ الْمَخْتُومِ.

۷. الضعفاء الصغير بخاری، ص ۱۱۲، رقم ۳۵۱.

۸. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۹۳، رقم ۳۹۴؛ میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۳۶، رقم ۸۶۲۸.

ابوحاتم گفته است: نمی‌توان به او احتجاج کرد و بخاری او را در کتاب ضعفاء داخل کرده است.

ذهبی می‌گوید: انکر ابوحاتم علی البخاری ذکره فی الضعفاء؛^۱ ابوحاتم بر بخاری به خاطر این که او را در کتاب ضعفاء داخل کرده، انکار و تقبیح کرده است.

۱۸. مقسم بن بجرت (متوفای ۱۰۱ هـ. ق.)

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده^۲ با این که او را تضعیف کرده است. ذهبی می‌گوید: ضعفه ابن حزم... والعجب ان البخاری اخرج له فی صحیحہ و ذکره فی کتاب الضعفاء؛^۳ ابن حزم او را تضعیف کرده است. تعجب است از بخاری که از او در صحیحش حدیث روایت کرده است، با این که او را در ضعفائش ذکر کرده است. قال بن سعد: کان کثیر الحدیث ضعیفا وقال الساجی: تکلم الناس فی بعض روايته... و ذکره البخاری فی الضعفاء؛^۴ ابن سعد او را ضعیف خوانده و ساجی گفته: مردم در باره بعضی از روایاتش سخن گفته‌اند و بخاری او را در کتاب ضعفائش ذکر کرده است.

روایات ضعیف با ترتیب حروف

در این بخش با راویانی آشنا می‌شویم که امام بخاری از آن‌ها در صحیحش حدیث روایت کرده و آن‌ها تضعیف شده‌اند. البته باید دقت داشته باشیم که در کتاب «الامام البخاری وصحیحہ الجامع المختصر» تألیف شیخ حسین غیب غلامی ۳۰۴ راوی

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۳۶، رقم ۸۶۲۸.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قول الله تعالی: اذ تستغيثون ربکم، ح ۳۹۵۴ و ۴۰۹۵.

۳. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۶، رقم ۸۷۴۵.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۵۶، رقم ۵۰۹.

که امام بخاری از آن‌ها حدیث روایت کرده و محدثین اهل سنت آن‌ها را تضعیف کرده‌اند، همراه با ذکر تضعیف آن‌ها اشاره شده است و اگر طبق شرط امام بخاری که در گذشته اشاره کردیم رجال «صحیح بخاری» را مورد توجه قرار دهیم تمام این ۳۰۴ نفر و خیلی راویان دیگر خارج از شرط بخاری در صحیحش خواهند بود؛ زیرا از شروط بخاری این بوده است: از افرادی حدیث روایت می‌کند که وثاقت آن‌ها مورد اتفاق باشد. لکن ما با این حال از این روش خودداری کرده و سعی کردیم تنها افرادی را در این بخش ذکر کنیم که یا اکثریت بر ضعف او حکم کرده‌اند که ترجیح در روایت آن‌ها بر ضعف است و یا دلیل خاصی بر ضعف آن‌ها وارد شده باشد. اما افرادی را که اکثریت توثیق کرده‌اند و برخی تضعیف و یا این‌که ترجیح توثیق و تصحیح احادیث آن‌ها در مقام بررسی منصفانه است، ما این‌گونه افراد را ذکر نکردیم. اکنون به جایگاه این دسته از روات با ترتیب حروف الفبا آشنا خواهیم شد:

ابراهیم ابن عبدالرحمن بن اسماعیل السکسک کوفی،

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می‌گوید: احمد او را تضعیف کرده است.^۱ و ابن حجر می‌گوید: ابراهیم بن عبدالرحمن را احمد، شعبه، یحیی قطان، نسائی، دارقطنی و عقیلی تضعیف کرده‌اند و مسلم حدیث او را به خاطر ضعفش ترك کرده است.^۲

ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق الکوفی (متوفی ۱۹۸ ه. ق.)

بخاری ۱۸ حدیث از او روایت کرده است.

ابن حجر می‌گوید: ابن معین، نسائی، جوزجانی، ابن مدینی و ابوداود او را تضعیف

۱. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، ص ۲۱۶، رقم ۱۶۳.

۲. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۱۱۲، رقم ۲۴۶.

کرده‌اند^۱ و نسائی و عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده‌اند.^۲

ابن عدی می‌گوید: ابراهیم سعدی او را ضعیف الحدیث دانسته است.^۳ ذهبی می‌گوید: ابونعیم گفته است: او از پدرش هیچ حدیثی نشنیده است.^۴

پس بنا بر شهادت ابونعیم فضل بن دکین، ابراهیم بن یوسف از پدرش یوسف بن اسحاق حدیث نشنیده است در حالی که تمام این ۱۸ حدیث را که بخاری از او در صحیحش روایت کرده او از پدرش روایت کرده است و با این حال تمام روایات او در صحیح بخاری علاوه بر ضعف او، منقطع نیز خواهد بود.

ابی بن عباس بن سهل بن سعد الساعدی

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. ذهبی می‌گوید: ضعفه قال احمد: منکر الحدیث وقال یحیی بن معین: ضعیف؛^۵ او را تضعیف کرده‌اند و احمد منکر الحدیث دانسته و یحیی ضعیف.

باز ذهبی مضافاً بر سخن سابق می‌نویسد: نسائی و دولابی او را غیر قوی خوانده‌اند.^۶ ابن حجر پس از ذکر تضعیف یحیی و دیگران می‌گوید: قال العقیلی: له أحادیث لا يتابع علی شيء منها... والذی فی کتاب محمد بن عمرو الدولابی قال البخاری: لیس بالقوی؛^۷ عقیلی گفته است: از هیچ يك از احادیث او نمی‌توان تبعیت کرد و

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۰، رقم ۲۴۶؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶، رقم ۲۵۸.

۲. الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۱۴۷، رقم ۱۶؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۱، ص ۷۱، رقم ۷۴.

۳. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۶، رقم ۲۵۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۴۹۳، رقم ۱۳۰.

۵. من له رواية فی کتب الستة ذهبی، ج ۱، ص ۲۲۸، رقم ۲۲۹.

۶. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۸، رقم ۲۷۳.

۷. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۱۶۳، رقم ۳۴۸.

بخاری نیز او را غیر قوی خوانده است. و در تقریب می گوید: فیه ضعف.^۱ و از کسی هم توثیق در مورد او وارد نشده است.

احمد بن بشیر کوفی

بخاری يك حديث از او روایت کرده است و ذهبی می گوید: قال دارالقطنی: ضعيف وقال النسائي: ليس بذاك القوي قال عثمان الدارمي: هو متروك؛^۲ وقال ابن الجارود: تغير وليس حديثه بشئ وقال العقيلي: ضعيف؛^۳ یعنی دارقطنی، دارمی، نسائی، ابن جارود و عقیلی او را تضعیف کرده اند.

احمد بن عیسی بن حسان مصری (متوفای ۲۴۳ ه. ق.)

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است. یحیی قسم یاد کرده است که او کذاب است. ابوحاتم گفته است: مردم او را جرح کرده اند و ابو زرعه به مسلم روایتش از او در صحیح را انکار کرده و گفته است: اهل مصر شك ندارند در این که او اهل دروغ بود.^۴

احمد بن (زید) یزید بن ابراهیم

بخاری يك حديث در مناقب ابوبکر^۵ از او روایت کرده است. ذهبی و ابن حجر گفته اند:

۱. تقریب التهذیب ابن حجر، ص ۱۹۶.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۵، رقم ۳۰۸.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۵، رقم ۱۶.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶، رقم ۱۱۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۲۵، رقم ۵۰۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۷۰ و ۷۱، رقم ۱۶.

۵. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوة في الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۲۳، ح ۳۶۱۵.

ابوحاتم او را تضعیف کرده است.^۱ سند این حدیثی که احمد بن زید روایت کرده، مضافاً بر ضعف او، از جهت این که راوی آن زهیر، از ابواسحاق است نیز ضعیف خواهد بود؛ زیرا چنان که در مورد ابواسحاق در جای خود بیان کردیم، او در آخر عمرش اختلاط پیدا کرده است و زهیر از ابواسحاق پس از اختلاطش حدیث روایت کرده است و لذا در شرح حال او واسرائیل گفته شده که حدیث این دو از ابواسحاق پس از اختلاط بوده و لذا ضعیف خواهد بود.

اسباط بن عبد الواحد ابویسع بصری

امام بخاری يك حدیث از او روایت کرده است. ابن حجر می نویسد: قال ابوحاتم: مجهول... وکذبہ یحیی بن معین؛^۲ ابوحاتم او را مجهول خوانده و ابن معین دروغگو خوانده است و در «تقریب التهذیب» می گوید: او ضعیف است.^۳

اسحاق بن محمد بن اسماعیل الفروی (متوفای ۲۲۶ ه. ق.)

امام بخاری شانزده حدیث از او روایت کرده است.

قال أبو حاتم: كان صدوقاً وقال مرة: يضطرب... وقال الآجری: سألت أبا داود عنه فوہاه جدا وقال: لو جاء بذاك الحديث عن مالك يحيى بن سعيد لم يحتمل له ما هو من حديث عبید الله بن عمر ولا من حديث يحيى بن سعيد ولا من حديث مالك. قال الآجری: یعنی حدیث الإفك الذى حدث به الفروى عن مالك وعبید الله بن الزهرى وقال النسائى: متروك وقال الدارقطنى: ضعيف وقد روى عنه البخارى ويوبخونه فى هذا وقال الساجى: فيه لين روى عن مالك أحاديث تفرد

۱. من له رواية فى كتب الستة ذهبى، ج ۱، ص ۲۰۴، رقم ۹۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۹، رقم

۱۲۷؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۸۲، رقم ۱۹۱.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۶، رقم ۳۹۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۳۲، رقم ۲۶۹.

بها وقال العقيلي: جاء عن مالك بأحاديث كثيرة لا يتابع عليها وقال الحاكم: عيب على محمد إخراج حديثه وقد غمزوه؛^۱ ابوحاتم او را مضطرب خوانده و ابوداود تضعیف کرده و بر او طعن زده که او حدیث افک را روایت کرده است. نسائی او را متروک خوانده و دارقطنی تضعیف کرده و گفته است: بخاری از او حدیث روایت کرده و به این جهت (محدثین) بخاری را مذمت می کنند، و حاکم نیز همین سخن را گفته است. ساجی و عقیلی گفته اند: از مالک احادیث بسیار روایت کرده که نمی توان از آن تبعیت کرد. چهار حدیث او در صحیح بخاری از مالک بن انس است.

اسماعیل بن عبد الله بن ابی اویس

او شیخ بخاری است و امام بخاری ۲۵۰ حدیث در صحیحش از او روایت کرده است. یحیی بن معین و نصر بن سلمه او را کذاب خوانده اند و یحیی او و پدرش را ضعیف و سارق حدیث معرفی کرده است. ابن ابی اویس گفته است: گاهی چون اهل مدینه بین خود اختلاف می کردند من برای حل آن، حدیث وضع می کردم. دولابی، نسائی و عقیلی او را در کتاب ضعفا وارد کرده اند و دارقطنی گفته است: او را در روایت احادیث صحیح اختیار نمی کنم. و نسائی او را به شدت تضعیف می کرده است. سیف بن محمد گفته است: ابن ابی اویس همیشه حدیث وضع می کرد.^۲

اسید بن زید جمال

امام بخاری يك حدیث از او روایت کرده و او از شیوخ بخاری است. ابن معین او را تکذیب کرده و نسائی او را متروک دانسته و ابن عدی گفته است: از هیچ يك از احادیث او نمی توان تبعیت کرد. ابن حبان می گوید: او از ثقات مناکر روایت می کند و حدیث

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۱۷، رقم ۴۶۶؛ میزان الاعتدال.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲، رقم ۵۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۳۹۲، رقم ۱۰۸.

می‌دزد. ابن حجر در «تقریب التهذیب» او را ضعیف دانسته است.^۱

اشهل بن حاتم بصری (متوفای ۲۰۸ هـ. ق.)

امام بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین او را بی‌ارزش دانسته است، ابوحاتم و ابوزرعه او را غیر قوی دانسته‌اند.^۲

ابن حبان و عجللی او را تضعیف کرده‌اند.^۳

ذهبی می‌گوید: ابوزرعه و غیرش او را تضعیف کرده و غیر قوی خوانده‌اند.^۴

جریر بن حازم ابونضر البصری

ذهبی می‌گوید: جریر از قتاده احادیث منکر دارد. عبدالله بن احمد از یحیی در باره

جریر سؤال نمود و یحیی او را مورد اعتماد خواند. عبدالله گفت: ولی او از قتاده از انس

احادیث منکر روایت کرده است. یحیی گفت: حدیث او از قتاده ضعیف است. ابراهیم

بن هشام نیز جریر را ثقه خواند یعقوب بن شبیه به او گفت: جریر از قتاده از انس

احادیث منکر روایت می‌کند. ابراهیم گفت: حدیث او از قتاده ضعیف است.^۵ البته احمد

بن حنبل و ابن عدی نیز بر این که احادیث او از قتاده منکر است، تأکید کرده‌اند.^۶

پنج حدیث جریر در صحیح بخاری از قتاده از انس است.

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۵۷، رقم ۹۸۶؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰۳.

۲. الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۴۷، رقم ۱۳۱۹.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۱۴، رقم ۶۵۵.

۴. من له رواية في كتب الستة، ج ۱، ص ۴۵۰ و ۲۵۴.

۵. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۳، رقم ۱۴۶۱.

۶. تهذیب التهذیب، ج ۲۱، ص ۶۱ و ۶۲، رقم ۱۱۱.

حسن بن بشر بن سلم همدانی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: از زهیر مناکیر روایت کرده و نسائی او را غیر قوی و ابن خراش منکر الحدیث دانسته و ساجی و ابوالعرب در ضعفا او را ذکر کرده‌اند.^۱

حسن بن ذکوان بصری

بخاری يك حدیث از او روایت کرده است.

ذهبی می‌گوید: ضعفه ابن معین، وأبوحاتم. وقال النسائي: ليس بالقوى. وقال ابن المديني: حدث يحيى عن الحسن بن ذكوان، ولم يكن عنده بالقوى. وقال ابن معين: قدرى. الاثرم: قلت لابی عبدالله: ما تقول فى الحسن بن ذكوان؟ فقال: أحاديثه أباطيل؛^۲ ابن معین و ابوحاتم او را تضعیف کرده‌اند، نسائی غیر قوی دانسته و احمد احادیث او را باطل خوانده است.

ابن حجر می‌گوید: ضعفه أحمد و ابن معین وأبوحاتم والنسائي و ابن المديني؛^۳ احمد، ابن معین، ابوحاتم و ابن مدینی او را ضعیف دانسته‌اند.

حسن بن مدرک

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده است. ذهبی می‌گوید:

كذبه أبوداود... وروى أبويعيد، عن أبي داود، قال: الحسن بن مدرک كذاب، كان يأخذ أحاديث فهد بن عوف فيقلبها على يحيى بن حماد؛^۴ ابوداود او را کذاب

۱. تعذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۲۳، رقم ۴۷۳.

۲. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۸۹، رقم ۱۸۴۴.

۳. مقدمه فتح الباری، ص ۳۹۴.

۴. میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۲۳، رقم ۱۹۴۹.

دانسته و گفته است: او احادیث فهد بن عوف را می‌گرفت و بر یحیی نسبت می‌داد. قابل ذکر است که تمام روایات ابن مدرک نزد بخاری از یحیی بن حماد است. وفهد بن عوف کسی است که هیشمی در دو مورد او را متروک و کذاب خوانده است.^۱ ابن مدینی او را کذاب و ابوزرعه او را دزد معرفی کرده‌اند.^۲ با این حال از کجا معلوم است که حسن بن مدرک این احادیثی را که بخاری در صحیحش از او روایت کرده از فهد بن عوف نگرفته باشد!.

خالد بن معدان شامی

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده که دو حدیث آن را از مقدم معنعن روایت کرده است حال آن که اسماعیلی می‌گوید: «بین او و مقدم جبیر بن نفیر است.»^۳ ابن حجر می‌گوید: «ذهبی گفته است: خالد همیشه تدلیس می‌کرد. پس قطعاً این دو حدیث او از مقدم ضعیف است.»^۴

سعید بن کثیر بن عفیر

امام بخاری ۴۵ حدیث از او روایت کرده است. ابوحاتم می‌گوید: او ثبت نبود و از کتب مردم می‌خواند و صدوق است. جوزجانی گفته است: او مغلط و غیر ثقه است و بدعت‌های متعدد داشت.^۵ نعیم و مأمون صاغر جی در حاشیه «سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۷۲» شرح حال عمرو بن عاص گفته‌اند: «و سعید بن کثیر بن عفیر گرچه از او بخاری حدیث روایت کرده است، اما غیر بخاری

۱. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۶۱ و ج ۷، ص ۲۳۸.

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۶، رقم ۶۷۸۴.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۳، رقم ۲۲۳.

۴. طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۳۱، رقم ۴۶.

۵. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۵۵، رقم ۳۲۵۷.

او را تضعیف کرده‌اند.»

عقیلی او را در ضعفا وارد کرده و می‌گوید: اصبیغ بن فرج و برادر محمد بن عمرو بن خالد در مسجد بودند که سعید بن کثیر عبور کرد اصبیغ گفت: و الله اگر پدرت و ابن بکیر نبودند قطعاً او می‌دانست که من با او چه می‌کردم.^۱

سلم بن زریر عطاردی بصری

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است.

نسائی او را غیر قوی معرفی کرده و در کتاب ضعفائش وارد کرده است.^۲
یحیی قطان و یحیی بن معین و ابوداود او را تضعیف کرده‌اند و ابن حبان نیز او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است.^۳
یحیی قطان به شدت او را تضعیف می‌کرد.^۴

سلمه بن رجاء تمیمی

بخاری يك حدیث از او روایت کرده است. نسائی و عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده‌اند.^۵ ابن جوزی بعد از نقل حدیثی می‌گوید: در سند این حدیث مجهولین وضعفاء هستند که از جمله آن‌ها سلمه بن رجاء است.^۶ یحیی بن معین و دارقطنی و ابن عدی نیز او را ضعیف و مجروح معرفی کرده‌اند.^۷

۱. الضعفاء الكبير عقیلی، ج ۲، ص ۱۱۰، رقم ۵۸۴.

۲. الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۱۸۳، رقم ۲۳۶.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۱۵، رقم ۲۲۰؛ سؤالات الآجوری، ج ۱، ص ۴۰۴، رقم ۷۹۶.

۴. التعلیل والتجریح، ج ۳، ص ۱۲۹۲، رقم ۱۳۵۸.

۵. الضعفاء والمتروکین، ص ۱۸۴، رقم ۲۴۲؛ الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۱۴۹، رقم ۶۴۹.

۶. الموضوعات ابن جوزی، ج ۳، ص ۲۱۰.

۷. تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۲۷، رقم ۲۴۸.

عاصم بن علی بن عاصم واسطی

امام بخاری نه حدیث از او روایت کرده است.

یحیی بن معین می گوید: هر عاصمی که در دنیا است ضعیف است.^۱
 یحیی بن معین او را تضعیف کرده و کذاب بن کذاب نیز معرفی کرده است
 ونسائی نیز او را تضعیف کرده است.^۲ وعقیلی او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است.^۳

عامر بن شراحیل شعبی

امام بخاری بیش از صد حدیث و فتوا از شعبی روایت کرده است.

شعبی و نصب

شعبی برای جلب رضایت حاکمان ظالم بنی امیه از امیرالمؤمنین A بدگویی می کرده است.

عن الشعبي قال: قدمنا على الحجاج البصرة وقدم عليه قراء من المدينة من أبناء المهاجرين والأنصار، فيهم أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف... ودخل الحسن آخر من دخل فقال الحجاج: مرحباً بأبي سعيد، إلي. ثم دعا بكرسي فوضع إلى جانب سريره فقعده عليه الحسن... وجعل الحجاج يذاكرهم ويسألهم إذ ذكر علي بن أبي طالب فقال منه ونلنا مقارنة له وفرقاً منه ومن شره، والحسن ساكت عاض على إبهامه، فقال: يا أبا سعيد مالي أراك ساكتاً؟ فقال: ما عسيت أن أقول؟ قال: أخبرني برأيك في أبي تراب علي؟ فقال الحسن: ... فعلي ممن هدى الله، ومن أهل الإيمان وابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم، وختنه علي ابنته، وأحب

۱. مقدمه فتح الباری، ص ۴۱۰.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۴۵، رقم ۸۱.

۳. الضعفاء الكبير عقيلي، ج ۳، ص ۳۳۷، رقم ۱۳۶۱.

الناس إليه، وصاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لن تستطيع أنت ولا أحد من الناس حظرها عليه، والحوّل بينه وبينها، وأقول: قد كانت لعلّي ذنوب، والله وحده حسيبه، والله ما أجد قولاً هو أعدل فيه من هذا. فبسر وجه الحجاج وتغير وقام عن السرير مغضباً، فدخل بيتاً خلفه، وخرجت فأخذت بيد الحسن وقلت: يا أبا سعيد أغضبت الأمير وأوغرت صدره، فقال: إليك عني يا عامر: أتيت شيطاناً من شياطين الإنس تكلم في هواه فقاربته في رأيه، ويحك يا عامر هلا اتقيت الله إذ سئلت فصدقت أو سكت فسلمت. فقلت: يا أبا سعيد قد قلتها وأنا أعلم ما فيها؛^۱ شعبي می گوید: بر حجاج وارد شدیم و او هر وقت از علی بن ابی طالب یاد می شد از وی بدگویی می کرد و ما نیز به خاطر تقرب به وی و نجات از شرش از علی بدگویی می کردیم در حالی که حسن بصری سخن نمی گفت. حجاج به حسن گفت: نظرت در باره ابوراب چیست؟ حسن آیهی را تلاوت کرد و گفت: علی از کسانی است که خدا او را هدایت کرده و او اهل ایمان پسر عم و داماد پیامبر 6 و محبوبترین مردم نزد آن حضرت است ... حجاج با شنیدن این سخنان رنگ صورتش تغییر کرد و غضب نمود بلند شد و داخل اتاقش شد. شعبي آمد و دست حسن بصری را گرفت و گفت: امیر را به غضب آوردی و قلبش را رنجاندی. حسن گفت: از من دور شو ای عامر. به نزد شیطانی از شياطين انس آمدی که از روی هوا و هوس سخن می گوید و او را در رأیش همراهی کردی، از خدا نترسیدی. شعبي گفت: هر چه گفتم با آگاهی گفتم.

یعنی او می داند که سب علی سب پیامبر اکرم 6 است و سب پیامبر اکرم 6 کفر است، پس اعتراف می کند که از لازمه‌ی سخنش آگاهی دارد.

از شعبي سخنانی در خارج ثابت شده است که او از دروغگویی خود خبر داده است.

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۴، ص ۳۱۵.

شعبی و دروغ‌گویی

۱. او می‌گوید: در جنگ جمل از مهاجر و انصار جز علی و عمار و طلحه و زبیر کسی حضور نداشت و اگر شخص پنجم را پیدا کنند پس من حتماً کذاب هستم.^۱
حال آن که این سخن او بزرگ‌ترین کذب است که جهت روشن شدن آن تنها به برخی اخبار اشاره می‌کنیم:

۱. ابن سیرین می‌گوید: سعید بن جبیر می‌گوید: «در جنگ جمل هشتصد نفر از انصار و چهارصد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند در کنار علی شرکت کردند».^۲ سند این خبر صحیح و رجال آن رجال بخاری و سنن هستند.
۲. ذهبی می‌گوید: «حبة عرنی روایت کرده که همراه علی در صفین هشتاد بدری حضور داشتند».^۳ سند این خبر نیز صحیح است. چون ابن عرنی ثقة است گرچه ذهبی او را به خاطر این سخنش جرح کرده است.

۳. مسعودی از منذر بن جارود نقل کرده است که می‌گوید: «هنگام ورود علی به بصره (برای جنگ جمل) ابویوب، خزیمه، ابوقتاده و عمار هر کدام جداگانه با حدود هزار انصار و مهاجر وارد بصره شدند».^۴

۴. ابن عساکر در ترجمه زید بن صوحان از محمد حنفیه و محمد بن مطلب وزید بن حسن نقل کرده که در لشکر امیرالمؤمنین ۷۰ بدری و ۷۰۰ نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند شرکت نمودند و...^۵ سند این خبر ضعیف است، ولی خبر قبلی آن را تأیید می‌کند.

۱. علل احمد، ج ۳، ص ۴۵، رقم ۴۰۹۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۷۰۸، ح ۲۶؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۶۱؛ منهاج السنة ابن تیمیہ، ج ۶، ص ۲۳۷.

۲. تاریخ خلیفه ابن خیاط، ص ۱۳۷، تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۵۴ با دو سند.

۳. میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۶۸۸.

۴. مروج الذهب مسعودی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۴۲.

۵. ذهبی در «تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۹» از مردی از قبیله اسلم نقل کرده است که می گوید: «ما چهار هزار از اهل مدینه همراه علی بودیم».

۶. و نیز از سدی نقل می کند که گفته است: «در جنگ جمل همراه علی ۱۳۰ بدری حضور داشتند».

۷. بلاذری روایت می کند که هفتصد نفر از انصار همراه علی از مدینه خارج شده وارد ریده شدند.^۱

همچنین در شرح حال خیلی از صحابه تصریح شده که آن‌ها در جنگ‌های امیرالمؤمنین A در رکاب آن حضرت بوده و برخی شهید شده‌اند.

۲. شعبی همیشه می گفت: حارث اعور به من حدیث گفت، شهادت می دهم که او یکی از کذابین است.^۲

ذهبی می گوید: اما سخن شعبی «حارث کذاب است» حمل بر این می شود که منظور از کذب خطا است، نه تعمد و الا پس چرا از حارث حدیث روایت می کرد در حالی که معتقد است او در دین عمدا دروغ می گوید.^۳ حالا شعبی مگر چه کسی است که سخن و عمل متناقض او این گونه توجیه گردد!

به ابواسحاق سبیعی گفتند: شعبی می گوید: حارث از کذابین است. ابواسحاق گفت: خود شعبی از کذابین است، و سپس يك مورد از کذب و سرقت او را نقل کرده است.^۴

ابن عبد البر می گوید: گمان می کنم شعبی به خاطر این که حارث را کذاب خوانده، عقوبت شد. از حارث کذب ظاهر نشده و تنها افراط حارث را در حب علی

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۳، ص ۳۰؛ البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۶۱.

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۳۵۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۵۳.

۴. تاریخ بن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۱۹.

اشکال گرفته است.^۱ (آری، نزد نوکران حاکمان بنی امیه، چه گناهی بزرگ‌تر از دوست داشتن اهل بیت ^۸ خواهد بود!)

قرطبی نیز گفته است: شعبی حارث را رمی بر کذب کرده ولی آن ارزشی ندارد؛ زیرا از حارث کذب ظاهر نشده و شعبی زیادروی حارث در حب علی و تفضیلش را بر دیگران مذمت کرده چون شعبی ابوبکر را افضل می‌دانست و اول کسی می‌دانست که مسلمان شده.^۲

بنابر این، از دو خبر فوق و همچنین از این که ابوبکر را اول کسی می‌دانسته است که مسلمان شده دروغ‌گویی متعدد شعبی ثابت می‌شود.

۳. مردم حُکم عمره را از سعید بن جبیر سؤال کردند؟ گفت: عمره مستحب است. به او گفتند: شعبی می‌گوید: عمره واجب است. سعید بن جبیر گفت: شعبی دروغ گفته است.^۳ طبری این خبر را بر عکس روایت کرده است، یعنی سعید گفت: واجب است و شعبی مستحب و سعید شعبی را تکذیب نمود.

۴. الأعمش قال: ذکر إبراهيم النخعي عند الشعبي فقال: ذاك الأعور الذي يستفتي بالليل، ويجلس يفتي الناس بالنهار. قال: فذكرت ذلك لإبراهيم فقال: ذلك الكذاب لم يسمع من مسروق شيئاً؛^۴ نزد شعبی از ابراهیم نخعی یاد کردند. شعبی گفت: او يك چشمی است که شب طلب فتوا می‌کند و روز خود فتوا می‌دهد. اعمش می‌گوید: این سخن او را به نخعی گفتم و او گفت: شعبی کذاب است؛ از مسروق هیچ حدیثی نشنیده است.

پس اخبار او از مسروق منقطع است. این در حالی است که اولاً: در «صحیح

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۷، رقم ۲۴۸.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۳۰.

۳. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۸۵؛ جامع بیان العلم وفضله، ج ۳، ص ۴۱۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۴۱۹.

۴. جامع بیان العلم وفضله ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۱۲.

بخاری» خیلی از احادیث را شعبی به صورت معنعن از مسروق روایت کرده است. ثانیاً: چنان که در گذشته ذکر شد اولین همسر پیامبر اکرم 6 که حضرت از وی خبر داده بودند که دست طولانی در صدقه دارد و قبل از دیگران به آن حضرت ملحق خواهد شد، بخاری و برخی دیگر محدثین از شعبی از مسروق از عائشه نقل کرده‌اند که آن زن سوده است و حال آن که در واقع آن زن زینب بنت جحش بوده است. و از این گواهی ابراهیم نخعی استفاده می‌شود که شعبی چنین چیزی را از مسروق نشنیده است، و به اشتباه از خود چنین چیزی را نقل کرده و به مسروق نسبت داده است.

۵. إسماعیل بن أبی خالد قال: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَحْلِفُ بِاللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ عَلِيٌّ وَمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ؛^۱ اسماعیل بن ابی خالد می‌گوید: شنیدم که شعبی به خدا سوگند یاد می‌کرد که علی داخل (قبرش) شد ولی قرآن نخواند. امام علامه، لغوی محدث احمد بن فارس مالکی متوفای ۳۹۵^۲ در بیان این کذب بزرگ شعبی می‌گوید:

وروی شَرِيكَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ: سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يَقُولُ وَيَحْلِفُ بِاللَّهِ: لَقَدْ دَخَلَ عَلِيٌّ حُفْرَتَهُ وَمَا حَفِظَ الْقُرْآنَ. وَهَذَا كَلَامٌ شَنَعَ جَدًّا فِي مَنْ يَقُولُ "سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، سَلُونِي فَمَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا أَعْلَمُ أَبْلِيلٍ نَزَلَتْ أُمُّ بَنَاهَارٍ، أُمُّ فِي سَهْلٍ أُمُّ فِي جَبَلٍ" وَرَوَى السُّدِّيُّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ رَأَى مِنَ النَّاسِ طَيْرَةً عِنْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَأَقْسَمَ أَلَّا يَضَعَ عَلَى ظَهْرِهِ رِءَاءً حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ قَالَ: فَجَلَسَ فِي بَيْتِهِ حَتَّى يَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَهُوَ أَوَّلُ مَصْحَفٍ جُمِعَ فِيهِ الْقُرْآنُ، جَمَعَهُ فِي قَلْبِهِ؛^۳ شعبی سوگند

۱. المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۱، ص ۴۸۳.

۲. این وصف از ذهبی در شرح حالش در سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۰۵، رقم ۶۵ آمده است.

۳. الصحابي في فقه اللغة - ابن فارس ص ۵۰.

یاد می‌کرد که علی از دنیا رفت، ولی قرآن را حفظ نکرد. و این سخن جدا زشت است در مورد کسی که می‌گوید: «از من سؤال کنید قبل از این که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید، هیچ آیه‌ی نیست مگر این که من می‌دانم شب نازل شده یا روز در زمین هموار نازل شده یا در کوه» و سدی از عبدخیر عن علی A روایت کرده که او مردم را دید هنگام رحمت پیامبر 6 حدس گمان‌ها را دید و سوگند یاد مرد مه ردایش را بر پشتش نگذارد تا این که قرآن را جمع کند پس در منزلش نشست تا قرآن را جمع نمود، و آن اولین مصحفی است که در آن قرآن جمع شد، قرآن را در قلبش نیز جمع نمود.

حاکم نیشابوری در مقدمه کتاب «فضائل فاطمة الزهراء» سبب تألیف آن کتاب را چنین بیان می‌کند: در مجلسی حاضر شدم که در آن بزرگان از فقها و قضات و ائمه حضور داشتند و در آن نشست از امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب یاد شد و یکی از اعیان فقها گفت: علی حافظ قرآن نبود و شعبی به این تصریح کرده است. گفتم: صحابه‌ی که به این امر داناتر از شعبی بودند شهادت داده‌اند که علی حافظ قرآن بود و این ابو‌عبدالرحمن عبدالله بن حبیب سلمی سید قراء از تابعین است که قرآن را بر علی گزرانده. گفت: شعبی آگاه‌تر به حال علی از غیرش است. گفتم: شعبی از علی حدیث نشنیده و تنها او را دیده است و سپس با علاقه و طمع به دنیا به طرف دشمنان علی متمایل شد ... سپس در جلسه‌ی دیگری شخصی گفت: در صحیح بخاری روایت شده که بهترین دختر پیامبر 6 زینب است...^۱

۶. عن الشعبي قال: جمع القرآن على عهد رسول الله 6 ستة نفر من الأنصار: أبي بن كعب وزيد بن ثابت ومعاذ بن جبل وأبو الدرداء وسعد بن عبيد وأبو زيد، ومجمع بن جارية قد أخذه إلا سورتين أو ثلاثة. قال: ولم يجمعه أحد من الخلفاء

۱. باید دقت داشته باشیم که در شرح حال شعبی از دارقطنی نیز نقل شده که شعبی جز يك حدیث

چیزی از امیرالمؤمنین A نشنیده است. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۶۰، رقم ۱۱۰.

من أصحاب مُحَمَّد 6 غیر عثمان؛^۱ شعبی گفته است: در زمان پیامبر 6 شش نفر از انصار قرآن را جمع کردند... و از خلفا کسی جز عثمان قرآن را جمع نکرد.

۷. عن الشعبي قال مات أبو بكر و عمر و علي و لم يجمعوا القرآن؛^۲ باز شعبی گفته است: ابوبکر و عمر و علی از دنیا رفتند، ولی قرآن را جمع نکردند.

البته باید دقت داشته باشیم که محمد بن سرین، حسن بصری، و برخی افراد دیگر نیز تصریح دارند که ابوبکر و عمر قرآن را جمع نکرده‌اند و عمر بن خطاب می‌خواسته جمع کند، ولی قبل از محقق شدن هدفش از دنیا رفته است.^۳

و شعبی پا را فراتر گذاشته و گفته است: قرآن را کسی از خلفا جز عثمان ختم و حفظ نکرد.^۴

خبر فسوی و ابن ابی شیبہ از شعبی صحیح است بدون بررسی سندهای ابن عساکر. این پاره‌ی از دروغ‌ها است و از این گونه دروغ‌ها متأسفانه از افرادی که ثقة شناخته شده‌اند فراوان در تاریخ ثبت شده است.

در اخبار فراوان ثابت شده که امیرالمؤمنین عليه السلام پس از رحلت پیامبر اکرم 6 تمام قرآن را همراه با شأن نزول و بیان ناسخ و منسوخ جمع کرده‌اند.

ابن سیرین می‌گوید: من خیلی گشتم که این کتاب را پیدا کنم، ولی پیدا نکردم و اگر به دست می‌آوردم علم در آن بود.^۵

۱. المعرفة والتاريخ فسوی، ج ۱، ص ۴۸۶.

۲. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰۱۳۸.

۳. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱۱ و ۲۹۴؛ کنز العمال، ج ۲، ح ۴۷۵۸، و ج ۱۲، ح ۳۵۸۳۴. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰۱۳۸.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۵. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۱۹۷؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۷؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۹۷۴؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۳۳۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۶۱.

ابن سیرین به عکرمه ناصبی گفت: آیا قرآن را (در زمان خلفا) همان گونه‌ای که علی جمع کرده بود با ترتیب نزول جمع کردند؟ عکرمه گفت: اگر انس و جن با هم جمع شوند تا کتابی مانند مصحف (قرآن) علی را جمع کنند نخواهند توانست.^۱

وأخرج ابن أخته عن ابن سيرين أنه (علي) كتب في مصحفه الناسخ والمنسوخ وأن ابن سيرين قال فطلبت ذلك الكتاب وكتبت فيه إلى المدينة فلم أقدر عليه؛^۲ ابن سيرين گفته است: علی در قرآنش ناسخ و منسوخ را نیز نوشته بود، من آن کتاب را طلب کردم و برای پیدا کردن آن به مدینه نامه نوشتم، ولی به آن دست‌رسی پیدا نکردم.

عن علي قال: لما قبض رسول الله ﷺ أقسمت أو حلفت أن لا أضع ردائي عن ظهري حتى أجمع ما بين اللوحين فما وضعت ردائي حتى جمعت القرآن؛^۳ امير المؤمنين عليه السلام فرمودند: چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفتند سوگند یاد کردم که عبایم را بر پشتم نگذارم تا این - که قرآن را بین دو لوح جمع کنم و عبایم را بر پشتم نگذاشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

این خبر از مسلمات است، ولی در کتاب‌های دیگر برخی برای تأیید عقیده‌ای خود مطالبی را بر آن اضافه کرده‌اند که اخبار مسلم دیگر آن را تکذیب می‌کند.

قال ابن حجر: وقد ورد عن علي أنه جمع القرآن على ترتيب النزول عقب موت النبي أخرجه ابن أبي داود؛^۴ ابن حجر می‌گوید: از علی روایت شده که او پس از رحلت پیامبر ﷺ قرآن را با ترتیب نزولش جمع کرد.

امت اسلامی باید از خود سؤال کند که این قرآن کجاست! و چه سبب شد که از این قرآن

۱. الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۷۵۱؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۲. الاتقان سیوطی، ج ۱، ص ۱۶۲، ح ۷۵۲؛ مناهل العرفان، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۲۲، رقم ۱۱؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۱، ۳۶۴۷۳.

۴. فتح الباری، ج ۹، ص ۳۴ و ۴۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۹۵، ح ۱۸۳؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۳۵.

محروم گشت!

البته باید توجه داشته باشیم؛ قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع کردند هیچ فرقی با قرآن حاضر از جهت شمار آیات و سور ندارد و تنها فرقی در این است که «شأن نزول» و «ترتیب نزول» و «ناسخ و منسوخ» در مورد تمام آیات بیان شده است. اگر آن در دسترس مردم بود دیگر کسی نمی توانست به دلخواه خویش قرآن را معنا و تفسیر کند و نزول آیات را در مورد هر که دوست دارد تطبیق سازد.

نوکری شعبی بر بنی امیه و حجاج بن یوسف سقفی

قبل از این با نمونه‌ای از نوکری شعبی آشنا شدیم.

۱. شعبی به نزد عبدالملک بن مروان وارد شد که شخصی نزد او بود، گفت: ای امیرالمؤمنین A این شخص کیست؟ گفت: ولید بن عبدالملک است. شعبی شعری در مدح ولید و این که او آینده‌ی نیکویی دارد سرود.^۱

۲. شعبی می گوید: عبدالملک بن مروان از حجاج بن یوسف خواست تا مردی را از نزد خودش که علامه است به نزد او بفرستد، پس حجاج مرا فرا خواند و به نزد عبدالملک فرستاد و من به شام رفتم...^۲ از این خبر استفاده می شود که شعبی در کنار حجاج بوده و خود را در خدمت او قرار داده است.

پس او از خادمین به دستگاه خلافت بنی امیه بود و عبدالملک ماموریت‌های دیگر نیز به او واگذار می کرد.^۳

۳. شعبی می گوید: پیوسته نزد حجاج بهترین موقعیت را داشتم تا این که ابن اشعث قیام کرد و من نیز به او ملحق شدم سپس نزد حجاج با ذلت از این که ابن اشعث را

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۲۸۴.

۲. المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۳۲۰.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۲۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۵، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

همراهی نمود، توبه کرد و او نیز قبول کرد و دو باره بر خدمت خود به حجاج و بنی امیه ادامه داد.^۱

۴. سلیمان تیمی می گوید: هر کسی را که بر حجاج خروج کرده بود، به نزد او می آوردند. حجاج می گفت: آیا اقرار و اعتراف می کنی که با خروجت بر من کافر شدی؟! اگر پاسخ مثبت داده و به کفر خود حکم می کرد وی را آزاد می نمود و گرنه گردنش را می زد. وقتی از سعید بن جبیر سؤال کرد او گفت: نه، کافر نشدم، پس گردن او را زد.^۲ از این خبر استفاده می شود که، پس شعبی از ترس حجاج به کفر خود نیز حکم کرده و لذا حجاج او را بخشیده است که از متن این خبر نیز استفاده می شود؛ زیرا سلیمان می گوید: شعبی تقیه را جائز می دانست، ولی سعید نه. یعنی او می خواهد بگوید که شعبی از روی تقیه به کفر خود حکم نمود!

و این نوکری و همکاری شعبی با حجاج در حالی است که ذهبی در مورد حجاج می گوید: خداوند در ۹۵ سالگی او را هلاک نمود، او ظالم، جبار و ناصبی خبیث بود و خیلی آدم می کشت... او را دوست نداریم بلکه برای خدا او را دشمن داریم و این از محکم ترین بعد ایمان است.^۳ و شعبی در کنار يك چنین شخصی با سکوت و تأیید اعمال و رفتار او زیسته و با صراحت می گوید: پیوسته نزد حجاج بهترین موقعیت را داشتم...

الشعبی می گفت: ليتني انفلت من علمي كفافاً لا لي ولا علي؛^۴ کاش از علمم نجات پیدا می کردم و آن نه به نفعم بود و نه بر ضررم.

شعبی گفته است: لقد أتى علي زمان و ما من مجلس أحب إلي من أن أجلس فيه من هذا المسجد، ولكناسة اليوم أجلس عليها أحب إلي من أن أجلس في هذا

۱. تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۸۵، رقم ۷۶.

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۸، شرح حال سعید بن جبیر.

۳. سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۴۳، شرح رقم ۱۱۷.

۴. المعرفة والتاريخ، ج ۱، ص ۳۲۰.

المسجد. قال: وكان يقول إذا مر عليهم: ما يقول هؤلاء المعانقة او قال بنوا أستها. شك قبيصة؟ ما قالوا لك برأيهم قبل عليه، و ما حدثوك عن أصحاب محمد 6 فخذ به؛^۱ همانا بر من زمانی آمد که نشستن در هر جایی بهتر است برای من از نشستن در این مسجد. و امروز نشستن برای من در این کنیسه قطعاً محبوب تر است از این که در این مسجد بنشینم....

شعبی در مدح زیاد بن ابی می گوید: لم أسمع متكلما قط يكثر ويطيل إلا تمنيت أن يسكت مخافة أن يسيء، إلا زياداً فإنه كان لا يزداد كلاماً إلا ازداد إحساناً؛^۲ کسی را ندیدم که زیاد سخن بگوید، مگر این که آرزو می کردم که سکوت کند از خوف این که سخنان بد بگوید، مگر زیاد بن ابی، همانا او هر قدر بسیار سخن گوید همان قدر به سخنان خویش افزوده می شد.

زیاد کسی است که امیرالمؤمنین A را به امر معاویه لعن می کرد و مردم را نیز به این کار و بیزاری جستن از امیرالمؤمنین A امر می نمود و از پی شیعیان آن حضرت بود و هر جا آن ها را پیدا می کرد به قتل می رساند.^۳

شعبی از چنین افرادی مدح کرده و این نیز بیانگر میزان معرفت و دینداری اوست.

عبد الله بن صالح ابوصالح جهنی

ذهبی می نویسد: بخاری به نسبت کامل او تصریح نکرده و از او با تدلیس حدیث

۱. المعرفة والتاريخ، ج ۱، ص ۳۱۹.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۱۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۶۷.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶، رقم ۱۱۲ شرح حال زیاد بن ابی. همچنین بنابر حدیث پیامبر اکرم 6 که ذهبی نیز در همین شرح حال نقل کرده است، بهشت به او و معاویه حرام است و آن دو اهل جهنم معرفی شده اند؛ زیرا معاویه او را به پدرش ابوسفیان نسبت داد و او نیز قبول نمود.

روایت کرده است.^۱

وقال أحمد بن محمد: سمعت أحمد بن صالح يقول: متهم ليس بشئ. قال صالح جزرة: كان ابن معين يوثقه، وهو عندي يكذب في الحديث. وقال النسائي: ليس ثقة. وقال ابن المديني: ضربت على حديثه و ما أروى عنه شيئا. وقال عبدالله ابن أحمد سألت أبي عنه فقال: كان أول أمره متماسكا ثم فسد بآخره وليس هو بشئ قال: وسمعت أبي ذكره يو ما فذمه وكرهه؛^۲ يعني ابن صالح او را متهم و بی ارزش دانسته است، صالح جزره او را اهل دروغ خوانده است، نسائي غير ثقة دانسته و ابن مديني او را ضعيف خوانده و احمد نیز او را بی ارزش دانسته و مذمت کرده است.

نسائي و عقيلي او را در کتاب ضعفاء وارد کرده‌اند.^۳ ذهبی بیش از ده حدیث منکر او را نقل کرده است.

از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث زیر است:

جز ابوبکر همه مرا تکذیب کردند، و تناقض دیگر بخاری

حدثنا عبد الله... سمعت أبا الدرداء يقول: كانت بين أبي بكر وعمر محاورة فأغضب أبوبكر عمر فانصرف عنه عمر مغضبا فاتبعه أبوبكر يسأله أن يستغفر له فلم يفعل حتى أغلق بابه في وجهه فأقبل أبوبكر إلى رسول الله 6. فقال أبو الدرداء: ونحن عنده فقال رسول الله 6: أما صاحبكم هذا فقد غامر. قال: وندم عمر على ما كان منه فأقبل حتى سلم وجلس إلى النبي 6 وقص على

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۲، رقم ۴۳۸۴.

۲. تذييب التهذيب، ج ۵، ص ۲۲۵، رقم ۴۴۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۴۱، رقم ۴۳۸۴.

۳. الضعفاء والمتروكين، ص ۲۰۱، رقم ۳۳۴؛ الضعفاء الكبير، ج ۲، ص ۲۲۷، رقم ۸۲۶.

رسول الله 6 الخبر. قال أبو الدرداء: وغضب رسول الله 6 وجعل أبو بكر يقول: والله يا رسول الله لأننا كنت أظلم. فقال رسول الله 6: هل أنتم تاركون لي صاحبي هل أنتم تاركون لي صاحبي إني قلت: يا أيها الناس إني رسول الله إليكم جميعاً فقلتم: كذبت وقال أبو بكر: صدقت؛^۱ بين أبو بكر و عمر سخنی پیش آمد و ابو بكر عمر را به غضب آورد و عمر غضبناك شد و از نزد ابو بكر رفت. ابو بكر او را دنبال کرد و از او کراراً بخشش خواست تا این که عمر وارد منزلش شد و درب منزل را به روی ابو بكر بست و بخشش او را قبول نکرد. پس ابو بكر به نزد پیامبر 6 آمد و حضرت فرمودند: این صاحبان به کار خیر سبقت گرفته است. عمر از این که بخشش ابو بكر را نپذیرفت پشیمان شد و آمد و سلام داد و در کنار پیامبر 6 نشست و داستان را به آن حضرت بازگو کرد. حضرت غضبناك شدند. ابو بكر شروع کرد به گفتن این که: ای رسول خدا، من ظالم تر از عمر در این داستان بودم. پیامبر 6 فرمودند: آیا شما صاحبم را برای من ترك می کنید یا نه، همانا من گفتم: ای مردم! من فرستاده خداوند به سوی شما هستم و شما گفتید: دروغ گفتی و ابو بكر گفت: راست گفتی.

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید داستان مذکور را عمر بن خطاب به پیامبر اکرم 6 بازگو کرده است.

این عبد الله را می توان گفت که با گواهی ذهبی همین ابن صالح است. علاوه بر او این سند ضعیف های دیگر نیز دارد:

اما سلیمان: او کسی بود که اگر کسی حدیث وضع کند و به او بدهد متوجه آن نمی شد. ابوداود گفته است: او اهل خطا است. ذهبی با سند صحیح حدیثی از او

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً، ج ۴، ص ۷۰۱، ح ۴۶۴۰.

روایت کرده و گفته است: با صحیح بودن سندش حدیث منکر است و در قلب بر صحت آن شك است.^۱ عقلی او را در ضعفانش وارد کرده است.^۲ او نیز اهل شام است.

اما موسی بن هارون: ابن حبان می گوید: گاه خطا می کرد.^۳
اما ولید: ابومسهر می گوید: الولید مدلس ربما دلس عن الكذابين؛^۴ ولید مدلس است و گاهی هم از کذابین تدلیس کرده است.

ابن حجر می گوید: وثاقتش مورد اتفاق است، ولی فراوانی تدلیس او را بر او عیب گرفته اند. دارقطنی گفته است: ولید احادیثی را که از اوزاعی از شیوخ ضعفاء اوزاعی نزدش بود، آن را با حذف ضعفاء از شیوخ ثقه اوزاعی روایت می کرد. ابوداود گفته است: ولید از مالك ده حدیث روایت کرده که هیچ اصلی ندارد.^۵ ذهبی نمونه هایی ذکر می کند که او به راحتی از افراد زیادی مثل اوزاعی، ابن جریج و یحیی با تدلیس حدیث روایت می کرده است. او نیز اهل شام است.

اما عبدالله بن علاء: ذهبی می گوید: قال ابن حزم: ضعفه یحیی و غیره؛^۶ یحیی و غیرش او را تضعیف کرده اند و او نیز اهل شام است.
از آن چه گذشت روشن شد که این سند همه روایتش شامی و متشکل از ضعفا و مدلسین هستند.

اما سند دوم صحیح بخاری در مورد این داستان، بین ابوبکر و عمر:

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۳، رقم ۳۴۸۷.

۲. الضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۱۲۸، رقم ۶۱۸.

۳. تهذیب التهذیب ۱۰۳۳۵، رقم ۶۶۸.

۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۷، رقم ۹۴۰۵.

۵. مقدمة فتح الباری ص ۴۵۰.

۶. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۶۳، رقم ۴۴۶۶.

حدثني هشام بن عمار حدثنا صدقة بن خالد حدثنا زيد بن واقد عن بسر بن عبيد الله عن عائذ الله أبي إدريس عن أبي الدرداء قال: كنت جالسا عند النبي 6 إذ أقبل أبو بكر آخذا بطرف ثوبه حتى أبدى عن ركبته فقال النبي 6: أما صاحبكم فقد غامر. فسلم وقال إني كان بيني وبين ابن الخطاب شيء فأسرعت إليه ثم ندمت فسألته أن يغفر لي فأبى علي فأقبلت إليك فقال: يغفر الله لك يا أبا بكر. ثلاثا ثم إن عمر ندم فأتى منزل أبي بكر فسأل أثم أبو بكر فقالوا: لا فأتى إلى النبي 6 فسلم فجعل وجه النبي 6 يتمعر حتى أشفق أبو بكر فجثا على ركبتيه فقال: يا رسول الله والله أنا كنت أظلم مرتين فقال النبي 6: إن الله بعثنى إليكم فقلتم: كذبت وقال أبو بكر: صدق. وواساني بنفسه وماله فهل أنتم تاركوا لي صاحبي. مرتين فما أودى بعدها؛^۱ خلاصه این که بین خلیفه اول و دوم، ابوبکر و عمر بگو مگو و اختلاف می شود و ابوبکر با عمر تند برخورد می کند و سپس عذر خواهی می کند، ولی عمر نمی پذیرد و ابوبکر داستان را برای پیامبر 6 بازگو می کند و حضرت سه مرتبه به او می فرمایند: خداوند تو را خواهد بخشید. سپس عمر پشیمان می شود و به منزل ابوبکر می رود که به او می گویند: ابوبکر نیست، عمر به نزد پیامبر 6 می رود و به آن حضرت سلام می دهد، و چهره حضرت (از روی غضب) لحظه به لحظه دگرگون می شود. ابوبکر با مشاهده این صحنه از روی دلسوزی به عمر، دو زانو می ایستد و می گوید: ای رسول خدا، والله من ظالم تر بر او بودم. حضرت 6 فرمودند: خداوند مرا به سوی شما مبعوث فرمود، شما گفتید: دروغ می گویی و ابوبکر گفت: راست می گویی، او با

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه، باب قول النبي 6: لو كنت متخذًا خليلا، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۱؛ مسند شاميين، ج ۳، ص ۹۵، ح ۷۷۰، ج ۴، ص ۲۹، ح ۱۱۶۸؛ المعجم الكبير طبرانی، ج ۱۱، ص ۶، ح ۱۳۲۰۲؛ مجمع الزوائد هيثمي، ج ۹، ص ۴۴

مال و جانش مرا یاری کرد پس آیا شما صاحبم را برای من می گذارید! پس از آن، دیگر ابوبکر آزار ندید.

در این خبر، داستان را ابوبکر به پیامبر اکرم 6 رسانده است، و همچنین عمر ابتدا به منزل ابوبکر رفته است، و همچنین با مال و جانش نیز کمک کردن ابوبکر پیامبر اکرم 6 را در این خبر اضافه شده است.

پس این دو خبر بخاری متناقض اند؛ زیرا يك مرتبه می گوید: داستان را عمر بن خطاب به پیامبر اکرم 6 بازگو نمود و در خبر دیگر می گوید: داستان را ابوبکر به پیامبر اکرم 6 بازگو نمود و تناقضات دیگر.

همچنین قبل از بحث در مورد این سند، باید توجه داشته باشیم که اولاً: ابن کثیر بعد از نقل این حدیث می گوید: این مثل يك نص است در این که ابوبکر اول کسی بوده که اسلام آورده است.^۱ بنابر این، برای یقین کردن بر کذب بودن این خبر، دربر داشتن آن، چنین مطلب بی اساس را، کفایت می کند. ثانیاً: مگر خلیفه اول چه وقت مسلمان شده است که، همه پیامبر اکرم 6 را تکذیب کرده اند جز او. و این خود روشن ترین دلیل بر کذب بودن این خبر است؛ زیرا چنان که در بخش «بررسی برخی احادیث «صحیح بخاری» خواهد آمد، ابوبکر سال ها بعد و پس از پنجاه نفر مسلمان شده است. ثالثاً: پیامبر اکرم 6 این سخنان را «مرا تصدیق کرد زمانی که مردم تکذیب کردند و با مالش یاری ام نمود و...» را در مورد حضرت ام المؤمنین خدیجه کبری I فرموده اند آن زمانی که ام المؤمنین عائشه به آن حضرت گفت: چرا این قدر این عجزه را که سال هاست از دنیا رفته و خداوند به تو بهتر از آن را عطا فرمود، یاد می کنی. حضرت شدیداً از این سخن عائشه غضبناک شدند و فرمودند: بهتر از او را به من نداد و...^۲ ولی

۱. البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸ و ۱۵۰ و ۱۵۴؛ ذریة الطاهره، ص ۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۸؛ البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۱۵۸.

باز بخاری همین حدیث را نیز به این شکل ناقص نقل کرده و به این مقدار بسنده کرده است: عائشه گفت: خداوند بهتر از آن را به تو داد.^۱ و چنین وانمود کرده است که گویا حضرت 6 با سکوت سخن ام‌المؤمنین عائشه و بالتبع برتری او بر خدیجه را تصدیق کرده باشند. این هم امانت‌داری بخاری است و البته بخاری این خبر را از طریق ناصبی مجروح یعنی عروه چنین ناقص روایت کرده است، ولی احمد در مسند از طریق مسروق و دولابی از طریق عبدالله البهی این خبر را کامل از ام‌المؤمنین عائشه روایت کرده‌اند که هر دو سند را شعیب در حاشیه مسند احمد و سیر ذهبی حسن و اصل خبر را صحیح دانسته است. به هر حال چنان‌که ملاحظه می‌کنید عین این منقبت حضرت ام‌المؤمنین خدیجه I را برای خلیفه اول نقل کرده‌اند و البته در تاریخ از این نمونه‌ها فراوان است. گرچه در مورد اسلام ابوبکر دروغ‌ها گفته شده، ولی با این حال احادیث متواتر حتی از پیامبر اکرم 6 و تأکید صحابه و تابعین بر این که امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از هر کسی ایمان آورده‌اند، بی‌اساسی این دروغ‌ها را روشن می‌کند و این واقعیت به روشنی دروغ و بی‌اساسی این دو حدیث متناقض مورد بحث را نیز ثابت می‌کند چه رسد بر این که افراد فراوان قبل از ابوبکر مسلمان شده‌اند.

اما رجال سند حدیث مورد بحث: هشام بن عمار:

ذهبی در مورد او می‌گوید: صدوق زیاد احادیث روایت می‌کند احادیث منکر هم دارد. ابوحاتم گفته است: وقتی پیر شد تغییر نمود.^۲ ابوحاتم می‌گوید: او سخن قیس را به پیامبر 6 نسبت داده است. ابوداود گفته است: ۴۰۰ حدیث روایت کرده که اصلی ندارند. صالح جزره گفته است: در برابر نقل حدیث درهم می‌گرفت. احمد گفته است: طیارش کم عقل است، و هشام گفته است: لفظ جبریل و محمد 6 بر قرآن مخلوق است و

۱. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: تزویج النبی 6 خدیجة وفضلها I، ج ۳، ص ۱۳۸۹، ح

۳۸۲۱.

۲. الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۶۶، رقم ۲۵۵.

احمد در این مورد گفته است: خدا او را بکشد کرایسی جرئت نکرد جبریل و محمد⁶ را ذکر کند او جهمی است، اگر پشت سر او نماز خواندید اعاده کنید.^۱

بنابر این پس هشام جهمی است که بخاری آن‌ها را کافر و بدتر از یهود و نصاری خوانده است.

تمام راویان این سند نیز اهل شام هستند و راوی اصلی عائذالله بن عبیدالله، قاضی عبدالملك بن مروان نیز بوده است، و این بیانگر آن است که او نسبت بنی امیه خوش خدمت بوده است، ولی شرح حال او را خیلی مختصر ذکر کرده‌اند و حال او در زمان معاویه و جنگ صفین را بازگو نکرده‌اند.

متن سوم این داستان:

... عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ... عَنْ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نَالَ مِنْ عُمَرَ شَيْئًا ثُمَّ قَالَ: اِسْتَغْفِرْ لِي يَا أَخِي فَغَضِبَ عُمَرُ فَقَالَ ذَلِكَ مَرَاتٍ فَغَضِبَ عُمَرُ فَذَكَرَ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ وَانْتَهَوْا إِلَيْهِ وَجَلَسُوا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَسْأَلُكَ أَخُوكَ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لَهُ فَلَا تَفْعَلْ فَقَالَ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا مِنْ مَرَّةٍ يَسْأَلُنِي إِلَّا وَأَنَا أَسْتَغْفِرُ لَهُ وَ مَا مِنْ خَلْقٍ اللَّهُ أَحَبَّ إِلَيَّ بَعْدَكَ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا مِنْ أَحَدٍ بَعْدَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُؤْذُونِي فِي صَاحِبِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَنِي بِالْهُدَى وَدِينَ الْحَقِّ فَقُلْتُمْ كَذِبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقْتَ وَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ سَمَاهُ صَاحِبًا لَاتَّخَذْتَهُ خَلِيلًا وَلَكِنْ اخُوَّةُ اللَّهِ أَلَا فَسَدُوا كُلَّ خَوْخَةٍ إِلَّا خَوْخَةَ ابْنِ أَبِي قَحَافَةَ؛^۲ این خبر نیز همان داستان برخورد ابوبکر و عمر و... است، ولی عبارتش تا حدودی فرق دارد و آن را طبرانی در معجم و هیشمی از او از ابن عمر روایت کرده‌اند و هیشمی گفته است: رجالش رجال

۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۴، ص ۳۰۲، رقم ۹۲۳۴.

۲. المعجم الكبير، ج ۱۱، ص ۶، ح ۱۳۲۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۴۴.

صحیح است.

در این خبر چند لفظ دیگر اضافه شده است: ۱. ابوبکر و عمر با هم به نزد پیامبر ۶ رفتند، ۲. پیامبر اکرم ۶ به عمر تذکر دادند، ۳. عمر گفت: هر باری که از من طلب بخشش کرد من برای او طلب بخشش کردم، ۴. عمر گفت: کسی پس از شما محبوب‌تر به من از ابوبکر نیست، ۵. ابوبکر نیز چنین سخنی را در مورد عمر گفت، ۶. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: مرا در مورد صاحبم آزار ندهید، ۷. اگر خداوند او را صاحب من نخوانده بود، من او را خلیلم قرار می‌دادم، ۸. تمام دريچه‌ها به جز دريچه‌ای ابوبکر بر مسجد را ببندید.

این خبر بر اضطراب و تناقض این داستان می‌افزاید.

اما سند این خبر:

عبد الرحمن بن عبدالله بن عمر: یحیی و ابن عدی او را ضعیف خوانده‌اند. احمد گفته است: حدیثش هیچ ارزشی ندارد، حدیثش را پاره کردیم، ابتدا از او حدیث شنیدم، سپس او را ترك کردیم. قاضی مدینه بود، و کذاب بود، احادیثش را از دیر زمان پاره کردیم. بخاری او را ضعیف خوانده و نسائی متروک الحدیث دانسته است.^۱ سپس ابن عدی احادیث متعدد از منکرات او را ذکر کرده و از جمله حدیث مورد بحث ما را ذکر کرده و گفته است: وهذا لم يروه عن عبيد الله وعن عبدالله جميعا غير عبد الرحمن بن عبد الله العمري؛ یعنی این خبر را از عبيد الله و عبدالله با هم کسی جز عبدالرحمن عمری روایت نکرده است. و در آخر می‌گوید: تمام روایاتش یا از جهت متن و یا از حیث سند منکر است. ذهبی در مورد او می‌گوید: هالك.^۲

أبوزرعة او را متروک الحدیث دانسته و أبوحاتم گفته است: همیشه دروغ می‌گفت

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال ابن عدی، ج ۴، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۵۹۶، رقم ۴۹۰۰.

و او متروك است. و دیگران نیز او را تضعیف کرده‌اند.^۱ از این سخنان مورد اتفاق بودن کذاب، وضاع و ضعیف بودن او روشن و ثابت می‌شود.

پس این حدیث با این سند از جعلیات عبدالرحمن بن عبدالله است و تصحیح هیشمی غلط است. اما در مورد خلیل بودن ابوبکر و سد ابواب و خوখে بعدا صحبت خواهیم نمود.

اما چند کلام در مورد اسانید بخاری: اولاً: این حدیث چنان که مشاهده می‌شود الفاظش با هم فرق دارند و متن طبرانی در مسند نیز فرق‌هایی با این دو متن داشت که ذکر شد و این حدیث همان گونه که اشاره شد تمام رواتش شامی‌اند و غیر اهل شام آن را روایت نکرده‌اند.

با وجود ضعف اسانید و وجود مدلسین در اسناد آن‌ها که تدلیس برادر کذب و بدتر از زنا معرفی شده است و واقعیت نیز همین است، و با وجود مخالف بودن معانی آن با واقعیت‌ها علاوه بر این همه، اهل سنت در شرح حال بسر بن ارطاة می‌گویند: صحابه بودن او مورد خلاف است. اهل مدینه گفته‌اند که او از صحابه نیست، ولی اهل شام از او از رسول خدا ۶ حدیث روایت می‌کنند.^۲

توجه داشته باشیم که اهل شام از بسر دو حدیث با سند صحیح روایت کرده‌اند و او در آن روایات می‌گوید: سمعت النبی...^۳ با وجود این که بسر می‌گوید: «سمعت النبی» ولی اهل سنت آن‌را از نسبت‌های اهل شام دانسته و در صحابه بودن او تشکیك وارد کرده‌اند و او را در کتب ضعفاء خویش وارد کرده و مذمت کرده‌اند.^۴ و از این روش ثابت می‌شود که محدثان اهل سنت اهل شام را گرچه در کتبشان ثقه معرفی

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۶، ص ۱۹۳ و ۱۹۴، رقم ۴۳۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۰۹، رقم ۶۵؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۲۱، رقم ۶۴۲.

۳. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۵؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۴۴۰۸.

۴. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۲، ص ۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۰۹، رقم ۱۱۶۸.

کرده‌اند، متهم دانسته یقین دارند که آن‌ها این خبر را جعل کرده‌اند بنابر این با وجود صحت سند به آن عمل نکرده و عملاً رد کرده‌اند حال آن‌که آن دو حدیث وی، یکی اخلاقی و دیگری فقهی است. در حدیث مورد بحث ما نیز این حقیقت حاکم و روشن است؛ زیرا این حدیث را تنها مدلسان و ضعفای اهل شام روایت کرده‌اند و هشام بن عمار را احمد متهم به جهمی بودن کرده و جهمی‌ها را بخاری بدتر از یهود و نصاری دانسته و اهل سنت تکفیر نیز کرده‌اند. با این بیان روشن می‌شود این حدیث حتی با شرط خود بخاری نیز صحیح نخواهد بود چه رسد بر این‌که با واقعیت‌های مسلم و متواتر مخالف نیز است.

عبدالله بن عبیده بن نشیط

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: نمی‌توان به موسی و برادرش خود را مشغول کرد. ابن معین گفته است: او برادر موسی است و غیر برادرش از او حدیث روایت نکرده است و آن دو ضعیف‌اند. و باز گفته است: او هیچ ارزشی ندارد. و ابن عدی گفته است: ضعف از حدیثش پیداست. ابن حبان او را منکر الحدیث دانسته و گفته است: غیر از برادرش موسی کسی از او حدیث روایت نکرده است و موسی ارزش ندارد، ولی نمی‌دانم بلاء از کدام یکی است.^۱

عبدالله بن مثنی انصاری بصری

امام بخاری یازده حدیث از او روایت کرده است.

ابوداود گفته است: حدیث او را نقل نمی‌کنم. ساجی گفته: در او ضعف بود و او صاحب حدیث نبود. ازدی گفته است: احادیث منکر روایت کرده است. عقیلی او را در

۱. تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۲۷۱، رقم ۵۲۸.

ضعفا ذکر کرده و او را ضعیف و منکر الحدیث خوانده است. ابن معین او را بی ارزش دانسته و نسائی غیر قوی و دارقطنی ضعیف معرفی کرده است.^۱ از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

جمع آوری قرآن و تناقض آشکار دیگر

عن أنس بن مالك قال: مات النبي ﷺ ولم يجمع القرآن غير أربعة أبوالدرداء ومعاذ بن جبل وزيد بن ثابت وأبوزيد. قال: ونحن ورثناه؛^۲ یعنی پیامبر ۶ از دنیا رفت و جز چهار نفر: ابودرداء، معاذ، زید بن ثابت و ابوزید کسی قرآن را جمع نکرده بود.

بخاری در خبر دیگر چنین روایت کرده است:

قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: جَمَعَ الْقُرْآنَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ أَرْبَعَةٌ، كُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ أَبِيٌّ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَبُوزَيْدٌ، وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ. قُلْتُ لَأَنَسٍ مَنْ أَبُوزَيْدٍ قَالَ أَحَدُ عُمُوْمَتِي؛^۳ انس گفته است: در زمان پیامبر ۶ چهار نفر قرآن را جمع کردند: ابی بن کعب، معاذ بن جبل، ابوزید و زید بن ثابت.

این دو حدیث با هم تناقض آشکار دارند؛ زیرا در حدیث اول می گوید: جز این چهار نفر در زمان پیامبر اکرم ۶ کسی قرآن را جمع نکردند، ولی در حدیث دوم ابودرداء را حذف کرده و به جای وی ابی بن کعب را اضافه کرده است. ابوطیب در جواب حدیث اول انس گفته است: از طریق متواتر ثابت شده است که

۱. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۹۹، رقم ۴۵۹۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۳۳۸، ح ۶۵۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: کان جبریل یعرض القرآن علی النبی ۶، ج ۴، ص ۱۹۱۳، ح ۵۰۰۴ و ۵۰۰۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: مناقب زید بن ثابت، ح ۳۸۱۰، فضائل القرآن، باب: کان جبریل یعرض القرآن علی النبی ۶، ج ۴، ص ۱۹۱۳، ح ۵۰۰۳.

عثمان و علی و تمیم داری و... قرآن را جمع کرده‌اند^۱ و ابن حجر نیز در شرح این حدیث افراد زیادی از صحابه را ذکر می‌کند که حافظ قرآن بوده‌اند.^۲ قرطبی، عینی، سندی، زرکشی و سیوطی از ابوعبید، ماوردی و شیخ نقل کرده‌اند که هر کدام با بیان و دلیل به باطل بودن این سخن انس تأکید کرده‌اند.^۳ سیوطی همچنین می‌گوید: جماعتی از امامان این حدیث انس را انکار کرده‌اند...^۴

از این سخنان، باطل بودن این دو حدیث روشن می‌شود و بدون این نیز این سخن و ادعا، خیلی عجیب بوده و مسلمات تاریخ آن را تکذیب می‌کند. البته اخباری که این دو خبر را نقض کرده و به باطل بودن آن دو تصریح می‌کند فراوان است.

عبد الحمید بن عبدالله اصبحی

بخاری ۴۳ حدیث از او روایت کرده است.

قال النسائي: ضعيف.^۵ قال الازدي: كان يضع الحديث^۶ وقال ابن حزم: يتكلمون فيه؛ نسائي او را تضعیف کرده و ازدی او را وضع کننده حدیث معرفی کرده و ابن حزم گفته است: او را جرح کرده‌اند. از جمله روایات او در «صحیح بخاری» حدیث ذیل است:

۱. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۶.

۲. فتح الباری، ج ۹، ص ۴۲.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۵۷؛ حاشیه السندی علی صحیح البخاری، ج ۳، ص ۸۵؛ البرهان زرکشی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ عمدة القاري، ج ۲۰، ص ۲۷؛ الاتقان سیوطی، ۱، ص ۷۲-۷۳.

۴. الاتقان سیوطی، ۱، ص ۷۲-۷۳.

۵. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۷، رقم ۲۳۹.

۶. تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۵۵۵.

نسبت بى عدالتى به پيامبر اكرم 6

حدثنا إسماعيل قال: حدثني أخى عن سليمان عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة أن نساء رسول الله 6 كن حزينين فحزب فيه عائشة وحفصة وسودة والحزب الآخر أم سلمة وسائر نساء رسول الله 6 وكان المسلمون قد علموا حب رسول الله 6 عائشة فإذا كانت عند أحدهم هدية يريد أن يهديها إلى رسول الله 6 أخرها حتى إذا كان رسول الله 6 فى بيت عائشة بعث صاحب الهدية إلى رسول الله 6 فى بيت عائشة فكلم حزب أم سلمة فقلن لها: كلمي رسول الله 6 يكلم الناس فيقول: من أراد أن يهدي رسول الله 6 هدية فليهدا إليه حيث كان من بيوت نسائه فكلمته أم سلمة بما قلن فلم يقل لها شيئاً فسألنها فقالت: ما قال لى شيئاً فقلن لها: فكلميه قالت: فكلمته حين دار إليها أيضاً فلم يقل لها شيئاً فسألنها فقالت: ما قال لى شيئاً فقلن لها: كلميه حتى يكلمك فدار إليها فكلمته فقال لها: لا تؤذيني فى عائشة فإن الوحي لم يأتني وأنا فى ثوب امرأة إلا عائشة. قالت: فقالت: أتوب إلى الله من أذاك يا رسول الله ثم إنهن دعون فاطمة بنت رسول الله 6 فأرسلت إلى رسول الله 6 تقول: إن نساءك ينشدنك الله العدل فى بنت أبى بكر فكلمته فقال: يا بنية ألا تحبين ما أحب. قالت: بلى فرجعت إليهن فأخبرتهن فقلن: ارجعى إليه فأبت أن ترجع فأرسلن زينب بنت جحش فأتته فأغلظت وقالت: إن نساءك ينشدنك الله العدل فى بنت ابن أبى قحافة فرفعت صوتها حتى تناولت عائشة وهى قاعدة فسبته حتى إن رسول الله 6 لينظر إلى عائشة هل تكلم قال: فتكلمت عائشة ترد على زينب حتى أسكتتها قالت: فنظر النبى 6 إلى عائشة وقال: إنها بنت

أبی بکر؛^۱ همسران پیامبر ۶ دو حزب بودند: یکی عائشه، حفصه و سوده، دیگری ام سلمه و بقیه زنان. مردم دریافته بودند که پیامبر ۶ عائشه را دوست دارند. لذا اگر کسی هدیه‌ای برای آن حضرت داشت آن را نگه می‌داشت و در نوبت عائشه برای آن حضرت می‌برد. حزب ام سلمه به او گفتند: به پیامبر ۶ بگو تا به مردم بگوید: هر که هدیه‌ای دارد آن را زمانی که حضرت در منزل هر کدام از همسرانش که هستند بدهد، ام سلمه با پیامبر ۶ صحبت کرد، ولی حضرت به او هیچ پاسخی ندادند. زن‌ها اصرار کردند و ام سلمه سه بار با حضرت کراراً صحبت کرد و حضرت بار سوم فرمودند: مرا در مورد عائشه آزار مده، همانا وحی بر من نازل نشد که من در رختخواب یکی از همسرانم به جز عائشه باشم. ام سلمه گفت: به سوی خدا توبه می‌کنم از این که شما را آزار دهم ای رسول خدا. سپس همسران پیامبر ۶ فاطمه دختر آن حضرت ۶ را خواستند و به سوی آن حضرت فرستادند تا بگوید: همانا همسرانت تو را به خدا سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوبکر عدالت را رعایت کنی. حضرت ۶ به فاطمه I فرمودند: مگر دوست نداری آنچه را که من دوست دارم؟ او گفت: آری، دوست دارم و خبر را به زنان رسانید و زن‌ها دو مرتبه او را برگرداندند (در خبر مسلم به او به تندی گفتند: تو نتوانستی ما را بی نیاز کنی، به نزد آن حضرت برگرد و...)، ولی او قبول نکرد. پس زن‌ها زینب بنت جحش را فرستادند. زینب آمد و با تندی برخورد نمود و گفت: همانا همسرانت تو را به خدا سوگند می‌دهند که در مورد دختر ابوبکر عدالت را رعایت کنی، و صدایش را بلند نمود و عائشه را سب و دشنام نمود. حضرت به عائشه نگاه می‌کردند که آیا او پاسخ دشنام زینب را می‌دهد یا نه. پس عائشه شروع کرد به رد کردن سخن زینب تا این که زینب را ساکت نمود.

۱. صحیح بخاری، کتاب الهبة، باب: من اهدی الی صاحبه، ج ۲، ص ۲۱۱، ح ۲۵۸۱؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب في فضل عائشة، ج ۴، ص ۱۸۹۱، ح ۲۴۴۲؛ ادب المفرد بخاری، ص ۱۲۳، ح ۵۵۹؛ سنن الکبری نسائی....

پیامبر 6 به عائشه نگاه کرد و فرمود: او دختر ابوبکر است.

در سند این حدیث اضافه بر عبدالحمید برادرش اسماعیل نیز هست که او سارق و کذاب نیز بوده است و در گذشته با او آشنا شدیم. این حدیث به این شکل تنها از اسماعیل و عبدالحمید روایت شده و اما قسمت دوم حدیث را که حضرت زهرا I واسطه شده‌اند، مسلم در صحیحش از زهری روایت کرده است و جالب است که در آن می‌گوید: «فاطمه اذن ورود خواست در حالی که آن حضرت همراه من در بستر من خوابیده بود، پس اذن ورود داد و در واسطه اول نیز گویا پیامبر 6 به ام‌سلمه سخنی به همین معنا را گفته‌اند که وحی بر من نیامد که من در لباس و بستر کسی باشم مگر عائشه... و بار سوم زینب بنت جحش آمد در حالی که حضرت 6 در همان حالی بودند که فاطمه I وارد شد.

پس اولاً: هر دو سند این حدیث ضعیف است، ثانیاً: سؤال این است: آیا شخص عادی در حضور دختر خود همراه همسرش در بستر خواهد خوابید که ما این نسبت را به رسول خدا 6 می‌دهیم؟ (البته در اخبار دیگر نیز چنین نسبت‌ها به آن حضرت داده شده است). ثالثاً: در این خبر همسران پیامبر اکرم 6 گویا تأکید دارند بر این که حضرت عدالت را رعایت نمی‌کنند و آن حضرت را به خدا سوگند می‌دهند که عدالت را رعایت کنند و حال آن‌که چنین سخنان و رعایت نکردن عدالت را منافقین به پیامبر اکرم 6 نسبت می‌دادند، ولی در این خبر برای درست کردن يك فضیلت برای ام‌المؤمنین عائشه چنین نسبت‌های ناروا را به پیامبر اکرم 6 و دیگر مادران مؤمنین داده‌اند. متأسفانه در خیلی از احادیثی که برای ام‌المؤمنین عائشه و خلفا در آن منقبت بیان کرده‌اند بدون توجه، در مقابل پیامبر اکرم 6 را تنقیص کرده‌اند که متأسفانه نمونه‌های بسیاری در تاریخ ثبت شده است و این يك نمونه از آن‌هاست. در این خبر حتی تا حدی پیامبر اکرم 6 را در حق مادران مؤمنین بی‌توجه جلوه داده‌اند که پس از آن همه تأکید آن‌ها نیز گویا حضرت هیچ توجهی به خواسته‌های آن‌ها نکرده‌اند، بلکه بر بقا در بی

عدالتی تأکید ورزیده‌اند.

آیا پیامبر اکرم 6 اسلام را چنین معرفی کرده و مسلمین را این گونه ارشاد نموده‌اند! چرا دروغ‌بافان در مقام درست کردن مناقب، در مقابل پیامبر اکرم 6 را تنقیص نموده‌اند؟! چه دلائلی بهتر از این، در شناخت بی‌اساسی این نوع اخبار می‌تواند وجود داشته باشد!

عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار

امام بخاری نوزده حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین گفته است: او ضعف دارد، ابوحاتم او را لین خوانده و گفته است: به او وحدیثش نمی‌توان استدلال کرد. ابن عدی گفته است: برخی احادیثش منکر هستند و از آن تبعیت نمی‌شود و او از آن دسته ضعیفایی است که حدیثشان نوشته می‌شود. دارقطنی گفته است: بخاری در مورد او با دیگران مخالفت کرده و او متروک واقع نشده است.^۲ عقیلی او را در کتاب ضعفاء وارد کرده است.^۳

عبد الرحمن بن عبد الملك بن شيبه حزامی.

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

قال ابن ابی داود: ضعیف وقال ابن حبان: ربما خالف وقال ابواحمد الحاكم: ليس بالمتین عندهم؛^۴ ابن ابی داود او را ضعیف خوانده و ابواحمد حاکم غیر متین دانسته و ابن حبان گفته است: گاه خطا کرده است. و از کسی هم توثیق در مورد او ذکر نشده است.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۱۸۷، رقم ۴۲۲.

۳. الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۲، ص ۳۳۹، رقم ۹۳۶.

۴. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۰۱، رقم ۴۵۰.

عبد الرحمن بن أبی نمر بجلی

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

یحیی بن معین می گوید: ابن ابی نمر در روایتش از زهری ضعیف است.^۵ حال آن که هر دو حدیث او در صحیح بخاری از زهری است. ذهبی می گوید: یحیی او را تضعیف کرده و ابوحاتم و غیرش گفته اند: او قوی نیست.^۶ عقیلی نیز او را در کتاب (ضعفاء الکبیر، ج ۲، ص ۳۴۹، رقم ۹۵۰) وارد کرده است. ابن عدی نیز می گوید: او در زهری ضعیف است... او از جمله ضعیفایی است که حدیثش نوشته می شود.^۷ همچنین او از اهل شام است و تنها ولید بن مسلم از او حدیث روایت کرده است.

عبدالمکمل بن عمیر

بخاری ۵۳ حدیث از او روایت کرده است.

احمد گفته است: عبدالمکمل مضطرب الحدیث جدا مع قلة روايته ما أرى له خمسمائة حدیث وقد غلط فی كثير منها وقال إسحاق بن منصور: ضعفه أحمد جدا عن ابن معین: مخلط وقال العجلی: روی أكثر من مائة حدیث تغیر حفظه قبل موته. ابن حبان می گوید: وکان مدلساً؛ احمد گفته است: با وجود قلت روایتش او جدا مضطرب الحدیث است و گمان نمی کنم که ۵۰۰ حدیث داشته باشد و همانا در بسیاری از آنها خطا کرده است. ابن منصور می گوید: احمد جدا او را تضعیف کرده و ابن معین مخلط خوانده و عجلی گفته است: بیش از صد حدیث روایت کرد و حافظه اش تغیر

۵. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۲۵۷، رقم ۵۶۵.

۶. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹۵، رقم ۴۹۹۴؛ من له رواية فی کتب الستة، ج ۱، ص ۶۴۷، رقم ۳۳۳۲.

۷. الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۴، ص ۲۹۲.

نمود. ابوحاتم می گوید: عبد الملك بن عمير لم يوصف بالحفظ؛^۸ او حافظ نیست. شعبه از او راضی نبود و ابوحاتم گفته است: او حافظ نبود و حافظه اش تغییر کرد.^۹ ابن عجمی و ابن حجر او را مشهور و معروف به تدلیس معرفی کرده اند.^{۱۰} با وجود ضعف جدی که ابن عمیر دارد مضافاً ۴۳ حدیث او در صحیح بخاری «معنعن» است که حکم منقطع و ضعیف را تنها به جهت مدلس بودنش دارد.

عتاب بن بشیر الجزری

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. احمد گفته است: ابن مهدی در آخر او را ترك کرده و احمد نیز او را ترك کرده است. ابن سعد و نسائی او را تضعیف کرده اند.^{۱۱}

عثمان بن فرقد بصری

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. ابوحاتم می گوید: حدیث منکری روایت کرده است. دارقطنی گفته است: با ثقات مخالفت می کند و ازدی گفته است: یتکلمون فیه.^{۱۲} او را تنها ابن حبان توثیق کرده است.

عثمان بن الهیثم بصری

امام بخاری ده حدیث از او روایت کرده است. احمد او را غیر ثبت معرفی کرده و از او حدیث روایت نکرده است. دارقطنی گفته

۸. تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۶۵، رقم ۷۶۵.

۹. میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۶۰، رقم ۵۲۳۵.

۱۰. طبقات المدلسین ابن حجر، ص ۴۱، رقم ۸۴؛ التبيين لاسماء المدلسين، ص ۳۹، رقم ۴۷.

۱۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۸۳، رقم ۱۹۲.

۱۲. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۱۳۴، رقم ۲۹۶.

است: كثير الخطأ.^{۱۳} ابن هيثم را نیز تنها ابن حبان توثیق کرده است.

علی بن ابی هاشم بغدادی

او شیخ بخاری است و بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابوحاتم گفته است: او را صدوق می‌دانم و مردم او را ترك کرده‌اند؛ زیرا در مورد قرآن متوقف بود. ابوحاتم از او حدیث نوشت، ولی از او حدیث روایت نکرد. ابن معین او را ضعیف می‌دانست و او همراه ابن ابی‌دؤاد بود و هر سخن پست و زشتی را می‌گفت. ازدی گفته است: او جداً ضعیف است.^{۱۴} چنان‌که ملاحظه می‌کنید کل مطلبی که ابن حجر نقل کرده همین است و کسی او را توثیق نکرده است.

عمرو بن ابی سلمه دمشقی

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. یحیی بن معین و ساجی او را ضعیف خوانده‌اند و ابوحاتم گفته است: به حدیث او احتجاج نمی‌شود و عقیلی گفته: در حدیثش وهم است.^{۱۵}

عمرو بن ابی عمرو

امام بخاری یازده حدیث از او روایت کرده است. ابوداود و نسائی گفته‌اند: او قوی نیست. یحیی گفته است: به حدیث او احتجاج نمی‌شود، یحیی بن معین و یحیی قطان و دارمی او را تضعیف کرده‌اند. جوزجانی گفته

۱۳. همان، ج ۷، ص ۱۴۳، رقم ۳۱۳.

۱۴. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۴۴، رقم ۶۳۶.

۱۵. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۹، رقم ۷۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۲، رقم ۶۳۷۹.

است: حدیث او مضطرب است.^{۱۶}

عمرو بن عبید بن باب بصری

امام بخاری با ابهام يك حدیث از او روایت کرده است.

یونس و حماد و ابن عون و عوف گفته‌اند: کان عمرو یکذب؛^{۱۷} عمرو همیشه دروغ می‌گفت. خلاصه این که عمرو بن عبید با اتفاق ضعیف است و این افراد او را تکذیب نیز کرده‌اند. اما حدیثی که بخاری از او روایت کرده است:

قاتل و مقتول در جمل اهل جهنم‌اند

حدثنا عبد الله بن عبد الوهاب حدثنا حماد عن رجل لم يسمه عن الحسن قال: خرجت بسلاحى لىالى الفتنة فاستقبلنى أبوبكره فقال: أين تريد؟ قلت: أريد نصرة ابن عم رسول الله 6. قال: قال رسول الله 6: إذا تواجه المسلمان بسيفيهما فكلاهما من أهل النار. قيل: فهذا القاتل فما بال المقتول؟ قال: إنه أراد قتل صاحبه. قال حماد بن زيد: فذكرت هذا الحديث لأيوب ويونس بن عبید وأنا أريد أن يحدثانى به فقالا: إنما روى هذا الحديث الحسن عن الأحنف بن قيس عن أبى بكره.^{۱۸} اصل این حدیث به این شکل است: احنف بن قیس به یاری امیرالمؤمنین A می‌رفت و ابوبکره گفت: رسول خدا 6 فرمودند: هرگاه دو مسلمان با شمشیر مقابل هم قرار گیرند هر دو اهل جهنم هستند....

۱۶. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۸۲، رقم ۶۴۱۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۷۳؛ رقم ۱۲۲.

۱۷. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۶۴، رقم ۱۰۸.

۱۸. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب: اذا التقى المسلمان بسيفيهما، ج ۶، ص ۲۵۹۴، ح ۷۰۸۳، ج ۱، ص ۲۰، ح ۳۱، ج ۶، ص ۲۵۲۰، ح ۶۸۷۵؛ صحیح مسلم، کتاب الفتن و اشراط الساعة، باب اذا تواجه المسلمان بسيفيهما، ج ۴، ص ۲۲۱۳، ح ۲۸۸۸.

این سند به وجود مردی که بخاری او را نام نبرده و او عمرو است، ضعیف خواهد بود و ابن حجر نیز در تهذیب اعتراف کرده است که راوی مبهم در این سند عمرو است و مخاطب در این حدیث احنف است نه حسن بصری. بخاری این حدیث را در جای دیگر از دیگران روایت کرده است و در آن دو مورد، به جای: «پسر عم پیامبر ۶» به «هذا الرجل» تعبیر کرده است در حالی که مسلم با همان سند با تعبیر «پسر عم پیامبر ۶» روایت کرده است.

این حدیث از ابوموسی نیز در «مسند احمد» و برخی کتب دیگر روایت شده و بزار گفته است: این حدیث را کسی جز ابوبکره روایت نکرده است.^{۱۹} (یعنی حسن بصری به اشتباه گاه آن را به ابوموسی نسبت داده است.)

قبل از هر چیز باید توجه داشته باشیم که گرچه جاعلان این حدیث و بخاری این حدیث را در مقام طعن بر امیرالمؤمنین A نقل و راه انداخته‌اند، ولی آن‌ها توجه نکرده‌اند که با این اکاذیب تمام صحابه و در رأس آن‌ها ام‌المؤمنین عائشه، زبیر، طلحه و صدها صحابه‌ای دیگر را که در جنگ‌های جمل و صفین حضور داشته‌اند، به اهل جهنم بودنشان فتوا داده‌اند و این است اعتقاد به عدالت مزعوم جمیع صحابه.

ابن حجر در مقام توجیه این حدیث می‌گوید: در «مسند بزار» با زیاده و بیان مراد وارد شده و آن این که چون برای دنیا با هم بجنگند قاتل و مقتول در جهنم خواهند بود.^{۲۰} ولی اولاً: این عبارت در مسند بزار وجود ندارد و ثانیاً: مقامی که طرف آن‌را در مورد آن بیان کرده این زیاده مزعوم را رد می‌کند. ثالثاً: فرضاً آن را قبول کنیم باز عمل بخاری را که آن را به جنگ امیرالمؤمنین عليه السلام تطبیق کرده، نمی‌توان با آن توجیه نمود. باید توجه داشته باشیم که تمام اسانید این حدیث از حسن بصری است و در تمام آن، او حدیث را معنعن روایت کرده است. او این حدیث را گاه از احنف و گاه از

۱۹. مسند بزار، ج ۸، ص ۴۷۹، ح ۳۰۷۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۷.

۲۰. فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۲۷.

ابوبکره و گاه از ابوموسی نقل کرده است و حسن بصری را ابن عجمی مشهور به تدلیس خوانده است و ابن حبان نیز مدلس دانسته و ابن عجمی و ابن حجر در طبقات المدلسین او را وارد کرده‌اند. همچنین او از هر که پیش می‌آمده حدیث می‌گرفته است و با تدلیس از دیگران حدیث روایت می‌کرده است. ابن سعد گفته است: ارسال او حجت نیست. دارقطنی گفته است: در ارسال او ضعف است. ابن مدینی و بزار گفته‌اند: حسن از ابوموسی حدیث نشنیده است، ابوحاتم و ابوزرعه گفته‌اند: حسن حتی ابوموسی را ندیده است.^۱ با این وصف تمام اسانید این حدیث ضعیف است و آن با آیه‌ای قرآن نیز مخالف مخالف است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بينهما فان بغت إحداهما على الاخرى فقاتلوا التي تبغي حتى تفيئ إلى أمر الله...»^۲ در این آیه خداوند متعال به جنگ با سرکشان امر فرموده است. خداوند خود به جنگ امر فرموده و سپس هر که امثال امر پروردگار کند او را به جهنم خواهد افکند!^۳

همچنین این حدیث با احادیث فراوان و عمل خود ابوبکره و احنف نیز مخالف است: احنف که به حسب ظاهر ابوبکره این حدیث را به او گفته و او را از یاری امیرالمؤمنین A باز داشته است، از جمله امیران لشکر امیرالمؤمنین A در جنگ صفین بود.^۴ اگر احنف که خود از صحابه محسوب شده است، این حدیث را شنیده بود، به آن عمل می‌کرد.

۱. ابوبکره برای شرکت در این جنگ، به لشکر جمل ملحق شده است. او می‌گوید:
عن الحسن عن أبي بكره قال: عصمني الله بشيء سمعته من رسول الله 6 لما

۱. تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۲۳۱ الى ۲۳۶، رقم ۴۸۸؛ التبيين لاسماء المدلسين، ص ۲۰، رقم ۱۲؛

طبقات المدلسين، ص ۲۹، رقم ۴۰.

۲. حجرات، ۹.

۳. تاريخ الاسلام ذهبي، ج ۱، ص ۴۶۶؛ سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۸۶، رقم ۲۹.

هلك كسرى قال: من استخلفوا؟ قالوا: ابنته فقال النبي 6: لن يفلح قوم ولو أمرهم امرأة قال: فلما قدمت عائشة تعنى البصرة ذكرت قول رسول الله 6 فعصمني الله به؛^۱ خداوند با چیزی که از رسول خدا 6 شنیده بودم مرا حفظ فرمود. زمانی که کسری وفات کرد، حضرت 6 فرمود: چه کسی را رهبر خود قرار دادند؟ گفتند: دخترش را. فرمودند: هرگز رستگار نمی شود قومی که امورش را زن بر عهده گیرد. ابوبکره گفت: چون عائشه به بصره آمد، (ودیدم که فرمانده واقعی لشکر اوست.) به یاد این حدیث آمدم و خداوند متعال مرا حفظ فرمود (و خود را از آن‌ها دور کردم).

سند این حدیث را ترمذی و ذهبی در «تلخیص مستدرک» و البانی صحیح دانسته‌اند و این حدیث از دیگران نیز روایت شده است. از این حدیث استفاده می شود که ابوبکره به لشکر جمل ملحق شد وقتی مشاهده نمود اداره امور بر عهده ام‌المؤمنین عائشه است به جهت این حدیث شریف کنار رفت. پس حدیث مورد بحث بعدها به وجود آمده و دشمنان امیرالمؤمنین A آن را جعل کرده‌اند. در این جا مهم این است که امام بخاری این خبر جعلی را در مقام طعن بر جنگ‌های امیرالمؤمنین A در صحیحش روایت کرده است و حال آن که این حدیث را قطعاً ابوبکره نمی شناخته است چه رسد بر این که آن را روایت کرده باشد و اگر می شناخت به آن استدلال می کرد و ابتدا به لشکر ام‌المؤمنین ملحق نمی شد.

باید توجه داشته باشیم که در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین A دستورات پیامبر اکرم 6 فراوان است و برخی از آن‌ها متواتر هستند، ولی بخاری هیچ کدام از آن احادیث را چشمش ندیده و گوشش نشنیده و لذا به نقل این گونه اخبار که نواصب را خوش حال می کند پناه برده است.

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۲۷؛ ۲۲۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۸، ح ۴۶۰۸.

در زیر با برخی احادیث در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا می‌شویم.

نصوص اسلامی در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

رسول خدا ۶ فرمودند:

۱. إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يقاتل على تأويله كما قاتلتُ على تنزيله قال: فقام أبو بكر وعمر، فقال: لا ولكن خاصف النعل وعلى يخصف نعله (وعند احمد والحاكم) فاتينا فبشرناه فلم يرفع به رأسه كأنه قد كان سمعه من رسول الله ۶؛^۱ همانا در بین شما کسی است که برای تأویل قرآن (با مسلمانان متخلف) می‌جنگد چنان که من برای تنزیل قرآن جنگیدم. ابوبکر و عمر هر کدام پشت سر هم بلند شدند و گفتند: آن شخص ما هستید؟ حضرت فرمودند: نه، لکن آن فرد کسی است که کفش را وصله می‌کند و علی مشغول وصله کردن کفش پیامبر اکرم ۶ بود. (در نقل احمد و حاکم و ابن عساکر با اسانید مختلف چنین اضافه شده است): پس ما به نزد علی رفتیم و به او بشارت دادیم، ولی او با شنیدن این خبر حتی سر خود را بلند هم نکرد و گویا که این خبر را از قبل از پیامبر ۶ شنیده بود.

این حدیث را امیرالمؤمنین A، ابودر، ابوسعید خدری، عبدالرحمن بن بشیر و اخضر بن ابی - اخضر روایت کرده‌اند. هیشمی و شعیب ارنؤوط در حاشیه احمد هر کدام سه سند از این حدیث را و حاکم، ذهبی و البانی نیز سند آن را صحیح دانسته‌اند.

این حدیث مضافاً به آنچه اشاره کردیم حدیث بخاری از ابوبکر را از اصل نیز تکذیب می‌کند؛ زیرا جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام برای تأویل قرآن، با مسلمین خواهد بود.

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸ و ۸۲ ح ۱۱۲۷۶ و ۱۱۳۰۷ و ۱۱۷۹۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۵، ح ۶۹۳۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۸۵۴۰ و ۸۵۴۱، ج ۶، ص ۳۷۰، ح ۳۲۰۷۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲، ح ۴۶۲۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۵۱ الی ۴۵۵ با بیش از ۱۰ سند؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۴۴، ج ۹، ص ۱۳۳؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۵، ص ۴۸۶، ح ۲۴۸۷.

۲. عن أبي أيوب قال: أمرني رسول الله ﷺ بقتال الناكثين والمارقين والقاسطين مع علي؛^۱ در این حدیث که الفاظ مختلف دارد رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین A را به جنگ با اصحاب جمل و صفین و نهروان امر فرمودند و اصحاب را نیز به همراهی آن حضرت امر فرمودند. این حدیث با اسانید فراوان از امیرالمؤمنین A، ابن عباس، ابویوب، ابوسعید، امسلمه، ابورافع، عمار، ابن مسعود، سعد بن عباد و جابر روایت شده است. سه سند از هفت سند هیشمی صحیح است و خود او رجال روایت امیرالمؤمنین A را ثقات دانسته چنان که صالحی شامی نیز رجال آن را ثقات دانسته است. همچنین سند بلاذری نیز از امیرالمؤمنین A صحیح است. ابن حجر می گوید: ثابت شده که اهل جمل، صفین و نهروان بغات و ظالم بودند، و دلیل آن حدیث علی است که می فرماید: «به جنگ با ناکثین، قاسطین و مارقین امر شده ام.» و این حدیث را نسائی در «حصائص» و بزار و طبرانی روایت کرده اند...^۲

۳. امیرالمؤمنین A در روز جنگ جمل به زبیر فرمودند: «آیا به یاد داری که باری پیامبر ﷺ به تو فرمودند: «تو با من جنگ خواهی کرد و آن هنگام بر من ظلم و ستم کرده ای؟» زبیر گفت: «آری به یادم آمد، ولی فراموش کرده بودم».^۳

۱. معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، وج ۱۰، ص ۹۱، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسط، ج ۸، ص ۲۱۳، ح ۸۴۳۳، ج ۹، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۶۰۴، ج ۳، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴. ۴۶۷۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۱۷؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۷۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۷؛ تاریخ بن عساکر، ج ۲، ص ۴۲، ص ۴۶۸، الی ۴۸۲ با ۱۳ سند؛ کنز العمال، ح ۳۱۷۲۱، از طبری؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۳۸، با ۱۲ سند.

۲. تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۴۴.

۳. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۷۱۹؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۴۱، ح ۲۰۴۳۰؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۲۱، رقم ۱۶۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۴۱۲، ح ۵۵۷۳ الی ۵۵۷۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۸، ص ۴۱۰؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۴۶۵۵؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۲۶۸؛

این حدیث و مناشده امیرالمؤمنین علیه السلام را ابن عباس، ابوبکره، ابواسود دؤلی، ابن ابولیلی، ابوحرب بن ابی اسود، قیس بن ابی حازم، عبدالسلام، قتاده، حکم بن عتیبه، ابوجروه مازنی و اسود بن قیس از مردی روایت کرده‌اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را صحیح دانسته‌اند و ابن کثیر آن را محفوظ دانسته و اسانید متعدد برای آن نقل کرده است، ولی بنابر نقل‌های عقلی و ذهبی و... بخاری باز دو سند برای این حدیث شریف نقل کرده و آن را تضعیف کرده است.^۱ با این که شما ملاحظه می‌کنید این خبر را این همه افراد روایت کرده‌اند و اسانید صحیح متعدد دارد و ما سعی کردیم تنها برای هر راوی يك مصدر ذکر کنیم، ولی باز بخاری در تاریخش سعی کرده آن را ضعیف معرفی نماید!

۴. همچنین در اخبار مسلم و مستفیض با الفاظ مختلف ثابت شده که پیامبر اکرم ۶ ام‌المؤمنین عائشه را از این جنگ برحذر داشته‌اند.^۲ این خبر با اسانید مختلف از ام‌المؤمنین عائشه، ام‌سلمه، ابن عباس، ابورافع و طاووس روایت شده است، حاکم، ذهبی،

مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۵؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰۰؛ مسند ابویعلی، ج ۲، ص ۳۰، ح ۶۶۶؛ مطالب العالیه، ج ۱۲، ص ۳۹۵، ح ۴۵۲۸ الی ۴۵۳۰ و ۴۵۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۹ و ۶۰؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۲۶۵۹؛ الاصابه و تهذیب التهذیب و...

۱. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۸۸، رقم ۴۵۴۳ و ۵۲۴۹؛ ضعفاء الکبیر عقلی، ج ۳، ص ۳۵، رقم ۹۹۰ و ۱۰۲۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۵، ص ۴۳۱، رقم ۱۴۰۳.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۵۲، ح ۲۴۲۹۹، ج ۷، ص ۷۸ و ۱۴۰، ح ۲۴۶۹۸ و ۲۷۲۴۲؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۲۸۲، ح ۴۸۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۶۰ و ۲۶۵، ح ۱۹۳۶۱ و ۱۹۶۱۷، ج ۷، ص ۵۳۶، ح ۳۷۷۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۹، ج ۵، ص ۱۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۳۴، ج ۷، ص ۲۳۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۲۶، ح ۲۷۳۲؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۹۱، ح ۱۰۶۹؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۲۶، ح ۳۸۸۱؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۹۹۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۷۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۵۵؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۱، ص ۴۷۳، ح ۴۷۴.

هیشمی، ابن حجر، البانی و شعیب ارنؤوط اسانید گوناگون از آن را صحیح دانسته‌اند. و اخبار فراوان دیگر که متأسفانه چشم امام بخاری آن‌ها را ندیده است. حالا سبب چه بوده که بخاری هیچ يك از این اخبار و اخبار فراوان دیگر در این موضوع را که غیر واحد از صحابه روایت کرده‌اند، در صحیحش روایت نکرده است، ولی احادیث خلاف قرآن و مسلمات را در مقام طعن بر امیرالمؤمنین A ذکر کرده است!

در باره جنگ‌های امیرالمؤمنین عليه السلام کسی جز کافر شك نمی‌کند

و باید دقت داشته باشیم که از جابر بن عبدالله انصاری در مورد جنگ‌های امیرالمؤمنین A سؤال کردند و او در پاسخ گفت: در مورد جنگ‌های علی کسی جز کافر شك نمی‌کند.^۱ سند این خبر بدون تردید صحیح است. ذهبی این خبر را در شرح حال سوید بن سعید ذکر کرده است و حال آن‌که سوید ثقة است و مسلم در صحیحش ۵۳ حدیث از او روایت کرده است، گرچه او را تضعیف نیز کرده‌اند، ولی کتاب او را صحیح خوانده‌اند و او این حدیث را به صورت سماع روایت کرده است. البته اخبار در این موضوع فراوان است و ما در کتاب «ابن تیمیه امام سلفی‌ها» اخبار بیشتر در این موضوع را ذکر کرده‌ایم.

فضیل بن سلیمان نمیری

امام بخاری ۲۱ حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین می‌گوید: او ثقة نیست و ارزشی ندارد و حدیثش نوشته نمی‌شود. ابوداود و ابن قانع او را تضعیف کرده‌اند و ابوحاتم و نسائی گفته‌اند: او قوی نیست و ابوزرعه لین دانسته و عبدالرحمن از او حدیث روایت نمی‌کرده است. صالح جزره او را منکر الحدیث

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۴۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۵۲، رقم ۳۶۲۱.

دانسته و گفته است: از موسی بن عقبه احادیث منکر روایت کرده است.^۱ و کسی جز ابن حبان او را توثیق نکرده است و یازده حدیث او در صحیح بخاری از موسی بن عقبه است.

از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

بخاری و نسبت اکل گوشت ذبح شده برای بت بر پیامبر اکرم 6

بخاری در خبری که تهمت بزرگ بر پیامبر اکرم 6 است از ابن عمر نقل کرده که گویا پیامبر اکرم 6 قبل از بعثت از گوشتی که برای بت‌ها ذبح شده می‌خورده‌اند. ولی بخاری در خبر اول خود سعی کرده معنای این تهمت بزرگ را بر عکس قرار دهد، ولی اگر دقت شود هم نتوانسته این کار را بکند و هم دست از امانت‌داری برداشته و در متن خبر دست کاری کرده، با این که می‌توانست به راحتی این افسانه و خبر کذب را کنار بگذارد و در صحیحش وارد نکند، ولی به جای این کار خود و امانت‌داری‌اش را زیر سؤال برده است.

۱. متنی که بخاری دست کاری نموده است:

... فضیل بن سلیمان... عن سالم عن عبد الله بن عمر: أن النبی 6 لقی زید بن عمرو بن نفیل بأسفل بلدح قبل أن ينزل علی النبی 6 الوحی فقدمت إلی النبی 6 سفرة فأبى أن يأكل منها ثم قال زید: إنی لست آكل مما تذبحون علی أنصابکم ولا آكل إلا ما ذکر اسم الله علیه. و ان زید بن عمرو کان یعیب علی قریش ذبائحهم ویقول: الشاة خلقها الله وأنزل لها من السماء الماء وأنبت لها من الأرض ثم تذبحونها علی غیر اسم الله. إنکاراً لذلك وإعظاماً له؛^۲ همانا

۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۵۳، رقم ۵۳۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: حدیث زید بن عمرو بن نفیل، ج ۳، ص ۱۳۹۱، ح ۳۸۲۶، و کتاب ذبائح و الصيد، باب: ما ذبح علی النصب والاصنام، ج ۵، ص ۲۰۹۵، ح ۵۴۹۹.

پیامبر 6 زید بن عمرو را در بلدح (مکانی در نزدیک مکه) قبل از بعثت دید، پس به نزد پیامبر 6 سفره آورده شد و حضرت از خوردن آن خودداری نمود، سپس زید گفت: من از آن چه شما برای بت‌های خود ذبح می‌کنید و همچنین از چیزهایی (گوشت‌هایی) که بدون نام خدا ذبح می‌کنید، نخواهم خورد. همانا زید بر قریش ذبح کردنشان را عیب می‌گرفت و در مقام انکار عملشان می‌گفت: گوسفند را خدا آفرید، و برای وی از آسمان آب فرستاد و از زمین الف رویانید، با این حال شما آن را برای غیر خدا ذبح می‌کنید.

چنان که ملاحظه می‌کنید اولاً: بنابر این خبر مخاطب زید پیامبر اکرم 6 هستند. ثانیاً: بخاری در متن این خبر دست کاری کرده، ولی دست کاری ناقص، لذا نتوانسته ادامه خبر را تغییر دهد تا دست کاری‌اش پنهان بماند، ولی در نقل دوم از دست کاری متن خودداری کرده و واقعیت این افسانه را چنان که وارد شده، نقل کرده است:

۲. اما متن کامل این خبر کذب:

... أَخْبَرَنِي سَالِمٌ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ 6 أَنَّهُ لَقِيَ زَيْدَ بْنَ عَمْرٍو بْنَ نُفَيْلٍ بِأَسْفَلِ بَلَدْحٍ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ 6 الْوَحْيُ، فَقَدَّمَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ 6 سُفْرَةً فِيهَا لَحْمٌ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ إِنِّي لَا أَكُلُ مِمَّا تَذْبَحُونَ عَلَى أَنْصَابِكُمْ، وَلَا أَكُلُ إِلَّا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛^۱ همانا پیامبر 6 زید بن عمرو را قبل از بعثت در بلدح ملاقات کرد و رسول خدا 6 برای زید سفره آورد که در آن گوشت بود، زید از خوردن آن خودداری نمود، سپس گفت: من از چیزی (گوشتی) که شما برای بت‌های خود ذبح می‌کنید نمی‌خورم و من تنها از چیزی می‌خورم که اسم خدا را برای آن ذکر کرده باشند.

۱. صحیح بخاری، کتاب ذبائح والصيد، باب: ما ذبح على النصب والاصنام، ج ۵، ص ۲۰۹۵، ح ۵۴۹۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۶۸، ح ۵۳۶۹ و ۵۶۳۱ و ۶۱۱۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۸۱۸۹؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۸۰؛ صحیح بن حبان، ج ۱۲، ص ۴۷.

بنابر این دو خبر گویا پیامبر اکرم 6 نیز هم برای بت‌ها ذبح می‌کرده‌اند و هم از آن می‌خورده‌اند؛ زیرا خطاب زید در هر دو این خبر به پیامبر اکرم 6 است.

ذهبی بعد از نقل این حدیث، حدیث دیگری را که در سندش محمد بن عمرو بن علقمه است اهل خطا بوده و تضعیف نیز شده، از زید بن حارثه روایت کرده است، به این معنا که به همراه رسول خدا 6 گوسفندی را برای بت ذبح کرده‌اند و محققش سند آن را حسن دانسته است. سپس ذهبی از ابراهیم حربی نقل می‌کند که او در رد این حدیث گفته است: رسول خدا 6 زید را از لمس کردن بت‌ها منع کرد و خود آن حضرت نیز قبل از نبوت آن را لمس نکرد، پس چگونه راضی می‌شود که به بت گوسفند ذبح کند، این محال است.^۱ این حدیث را گرچه ذهبی با نقل این سخن رد کرده است، ولی به هر حال ثابت است که این نسبت زشت را به رسول خدا 6 داده‌اند، ولی ذهبی در مورد حدیث مورد بحث ما سکوت کرده است.

در مورد این حدیث باید دقت داشته باشیم که ابن عمر که راوی این تهمت بزرگ است اولاً: او بعد از بعثت به دنیا آمده، پس از کجا آن را دیده و شنیده است؟! ثانیاً: در تاریخ ثابت شده که او فراوان احادیث را اشتباه برداشت کرده و غلط به جامعه مسلمین منتقل کرده است و این خبر نیز قطعاً نمونه‌ای از این نوع کج‌فهمی او خواهد بود. به چند نمونه از فهم غلط ابن عمر اشاره می‌کنیم:

۱. عن عبد الله بن عمر أن رسول الله 6 قال: إن بلالا يؤذن بليل فكلوا واشربوا حتى ينادي ابن أم مكتوم؛^۲ یعنی پیامبر 6 فرموده‌اند: همانا بلال شبانه (قبل از طلوع فجر در ماه رمضان) اذان می‌گوید پس (زمانی که او اذان می‌گوید) بخورید و آشامید تا این که ابن ام

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۳۴، رقم ۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: اذان الاعمی اذا كان له من يخبره، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۶۱۷ و ۶۲۰ و ۶۲۲ و ج ۲، ص ۹۴۰، ح ۱۹۱۸ و ۲۶۵۶ و ج ۶، ص ۲۶۴۸، ح ۷۲۴۸. صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب بیان ان الدخول في الصیام يحصل بطلوع الفجر، ج ۳، ص ۱۲۸، ۱۰۹۲ با سه سند و ...

مکتوم اذان بگوید.

در مورد این حدیثی که ابن عمر به این نوع آن را به پیامبر اکرم ^۶ نسبت داده است، از ام‌المؤمنین عائشه سؤال شد و او گفت:

غلط ابن عمر (وصحیحه) إن ابن ام مکتوم ینادی بلیل فکلوا واشربوا حتی يؤذن بلال؛^۱ ابن عمر غلط کرده است. صحیح این است که ابن ام مکتوم شبانه اذان می‌گوید، بخورید و آشامید تا زمانی که بلال اذان گوید.

هیشمی و البانی در «ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۷» سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. عن الأسود بن یزید قال قلت لعائشة أم المؤمنین: أي ساعة توترین لعله قالت ما أوتر حتى يؤذنون وما يؤذنون حتى یطلع الفجر قالت وكان لرسول الله ^۶ مؤذنان بلال وعمر بن أم مکتوم فقال رسول الله ^۶ إذا أذن عمرو فکلوا واشربوا فإنه رجل ضریر البصر وإذا أذن بلال فارفعوا أیدیکم فإن بلالا لا يؤذن حتى یصبح؛^۲ پیامبر ^۶ فرمودند: وقتی ابن ام‌مکتوم اذان گفت بخورید و آشامید همانا او نابینا است و هر وقت بلال اذان گفت از خوردن دست بردارین همانا بلال تا صبح ندید اذان نمی‌گوید. شعیب ارتنوط این حدیث را بدون شرط صحیح و البانی به شرط مسلم صحیح دانسته است. أنيسة بنت خبيب قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا أذن بن أم مکتوم فکلوا واشربوا وإذا أذن بلال فلا تأکلوا ولا تشربوا؛^۳ البانی این سند را به شرط شیخین و شعیب بدون شرط صحیح دانسته‌اند.

۱. سنن بیهقی، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳ به نقل از سه صحابه؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۵۴؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۸۵. مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۴۹۲، ح ۱۸۹۱ از ابراهیم بن سعد و غیرش.
۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۸۵، ح ۲۵۵۶۱؛ مسند ابن راهویه، ج ۳، ص ۸۵۹، ح ۱۵۲۳؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱، ص ۲۱۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۶.
۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۴۳۳، ح ۲۷۴۸۰؛ سنن نسائی مجتبی، ج ۲، ص ۱۱؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱،

عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله 6: إن ابن أم مكتوم ينادي بليل فكلوا واشربوا حتى ينادي بلال؛^۱ در سند این خبر واقدی است، ولی در شواهد این سند نیز صحیح است.

چنان که روشن است و پیامبر اکرم 6 نیز به آن تصریح فرموده‌اند ابن ام مکتوم نایبنا بود، لذا نمی‌توانسته دمیدن صبح را تشخیص دهد، ولی شما ملاحظه می‌کنید که بخاری چنین خبر غلط را بدون توجه این همه به طور مکرر در صحیحش روایت کرده است و همچنین مسلم. ابن حجر نیز این واقعیت را تا حدودی مفصل بیان کرده است.

۲. عن مجاهد وعروة بن الزبير انه سأل ابن عمر: أكان رسول الله 6 يعتمر في رجب؟ قال: نعم فأخبر بذلك عائشة فقالت: يرحم الله أبا عبد الرحمن ما اعتمر رسول الله 6 عمرة الا وهي معه و ما اعتمر رسول الله 6 في رجب قط؛^۲ از ابن عمر سؤال کردند که آیا پیامبر اکرم 6 در ماه رجب عمره انجام می‌داد؟ ابن عمر گفت: آری. این خبر را به ام‌المؤمنین عائشه گفتند و او گفت: خدا ابن عمر را ببخشد. پیامبر 6 هیچ عمره‌ای انجام نداد، مگر این که من همراه آن حضرت بودم و هرگز آن حضرت در ماه رجب عمره انجام نداد. شعیب ارثووط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۳. همچنین ابن عمر و عمر بن خطاب روایت می‌کردند: میت با گریه اهلش بر او عذاب می‌شود. عائشه گفت: آن دو کاذب نیستند، ولی خطا کردند، رسول خدا 6 این

ص ۲۱۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۲۳۷.

۱. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۴، ص ۲۰۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب العمرة، باب: کم اعتمر النبی 6، ج ۲، ص ۳۶۰، ح ۱۷۷۵ و ۱۷۷۶، و کتاب المغازی، باب: عمرة القضاء، ج ۴، ص ۱۵۵۲، ح ۴۲۵۲ و ۴۲۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب الحج، باب بیان عمر النبی 6 وزمانهن، ج ۴، ص ۶۱، ح ۱۲۵۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۷۲، ح ۵۴۱۶ و ۶۱۲۶.

سخن را در مورد یهود فرمودند...^۱

۴. همچنین ابن عمر می گوید: رسول خدا ۶ فرمودند: ماه ۲۹ روز است. عائشه گفت: خدا او را پیامرزد توهم کرده است. حضرت ۶ فرمودند: ماه گاه ۲۹ روز می شود. ^۲ شعیب ارنؤوط دو سند این خبر را حسن و یکی را صحیح دانسته است. این برخی موارد از برداشت غلط ابن عمر از احادیث رسول خدا ۶ است و حدیث مورد بحث نیز تنها از او روایت شده و شأن رسول خدا ۶ بالاتر از این گونه اعمال است. در شرح حال بخاری نیز مختصری به این حدیث اشاره داشتیم و پاسخی هم آن جا ذکر شد.

فلیح بن سلیمان

امام بخاری بیش از شصت حدیث از او روایت کرده است.

ابن معین، ابوحاتم و نسائی گفته اند: او قوی نیست و ضعیف است. ابن معین فراوان او را تضعیف می کرده و تأکید بر ضعف او داشته است و گفته است: از حدیث سه نفر باید پرهیز شود که فلیح یکی از آنهاست. ابوکامل گفته است: او را متهم می دانستیم. ابوداود گفته است: به فلیح نمی شود احتجاج نمود. ابن مدینی فلیح و برادرش را ضعیف دانسته است. ^۳ طبری گفته است: و لاه المنصور علی الصدقات لانه کان أشار علیهم بحبس بنی حسن لما طلب محمد بن عبدالله بن الحسن؛ منصور خلیفه ظالم عباسی فلیح را مأمور صدقات قرار داد؛ زیرا او به منصور مشورت

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: قول النبی ۶: یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۳۷۵۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۸۱؛ کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۴۱، ح ۹۲۸؛ سنن نسائی به شرح سیوطی، ج ۴، ص ۱۸.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱، ح ۴۸۶۶ و ۵۱۸۲، ج ۶، ص ۵۱، ح ۲۴۲۹۲ و ۲۰۱۰۹؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۳۹.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۷۳، رقم ۵۵۳؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵، رقم ۶۷۸۲.

داده بود که فرزندان امام حسن A را حبس کند. نسائی وعقیلی او را در ضعفا ذکر کرده‌اند.^۱
از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

بستن درها و خلیل بودن ابوبکر

... حدثنا فلیح... عن عیید بن حنین عن بسر بن سعید عن أبی سعید الخدری قال: خطب النبی ﷺ فقال: إن الله خير عبدا بين الدنيا وبين ما عنده فاختار ما عند الله. فبکی أبوبکر فقلت فی نفسی: ما یبکی هذا الشیخ؟ إن یکن الله خیر عبدا بین الدنیا و بین ما عنده فاختار ما عند الله فكان رسول الله ﷺ هو العبد وکان أبوبکر أعلمنا قال: یا أبا بکر لا تبک إن أمن الناس علی فی صحبتہ و مالہ أبی بکر ولو کنت متخذ خلیلا من أمتی لأتخذت أبا بکر ولكن أخوة الإسلام ومودته لا یبقین فی المسجد باب إلا سد إلا باب أبی بکر؛^۲ پیامبر ﷺ خطبه خوانده و ضمن آن فرمودند: خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر نمود و آن بنده آخرت را اختیار کرد. ابوبکر با شنیدن این سخن گریه کرد و من با خودم گفتم: چرا این شیخ گریه می‌کند! خداوند بنده‌ای را بین دنیا و آخرت مخیر کرده است و آن بنده آخرت را اختیار کرده (پس این چه جای گریه دارد). (متوجه شدم که) آن بنده پیامبر ﷺ است و ابوبکر داناترین ما صحابه بود که متوجه این مطلب شد. پیامبر ﷺ فرمودند: ای ابوبکر، گریه مکن، همانا کسی که بیش از همه بر من در نفس و مالش منت دارد، ابوبکر است. اگر من کسی را خلیل می‌گرفتم، حتماً آن ابوبکر بود، ولی برادری اسلام (کافی است). در مسجد هیچ دربی باقی نماند و همه را

۱. الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۲۲۶، رقم ۴۸۶؛ الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۶۶، رقم ۱۵۲۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: الخوخة والممر فی المسجد، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴۶۶، ج ۳، ص ۳۳۷، ح ۳۶۵۴ و ۳۹۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی بکر، ج ۴، ص ۱۸۵۴، ح ۲۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۹، ح ۳۷۳۹ و ۳۷۴۰؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۱۸.

ببندید به جز درب منزل ابوبکر.

سند و متن این حدیث ضعیف و مضطرب است و متن آن واضح البطلان. دارقطنی در مورد این حدیث گفته است: این سیاق غیر محفوظ است و اختلاف فیه علی فلیح؛^۱ یعنی راوی آن تنها فلیح است.

راوی این حدیث فلیح است که او ضعیف است، ولی در بعضی اسانید به جای فلیح مالک بن انس ذکر شده است و سند آن نیز ضعیف است؛ زیرا اولاً: راوی اصلی فلیح است. ثانیاً: در سندی که مالک است، راوی از ابوسعید خدری عبید بن حنین است، حال آن که در سندهای دیگر، عبید حدیث را از بسر بن سعید روایت کرده است، ولی در سند مالک، عبید راوی از ابوسعید خدری شده است. حال آن که هیچ کسی او را جزء راویان از ابوسعید خدری نخوانده و او تنها همین يك حدیث را آن هم «معنعن» از ابوسعید خدری روایت کرده و ابن حجر در شرح حالش ابوسعید بن معلی را اسم برده که عبید از او حدیث روایت کرده است و با این حال بیان نکرده که او از ابوسعید خدری نیز حدیث شنیده باشد. پس این سند مرسل و منقطع است. در بعضی سندها، حدیث را از عبید و بسر با هم از ابوسعید خدری روایت کرده اند که راوی آن نیز فلیح است.

اما اضطراب در متن: ۱. حضرت 6 فرموده اند: ای ابوبکر گریه مکن. این لفظ تنها در همین روایت بخاری آمده و در جای دیگر وجود ندارد.

۲. راوی در دلش گفت: به این شیخ چه شده است، رسول خدا 6 از شخصی خبر می دهد... این سخن در متن های دیگر وجود ندارد.

۳. مردم گفتند: به این مرد نگاه کنید، رسول خدا 6 از شخصی خبر می دهد... در لفظ های دیگر هیچ کدام از این دو لفظ متناقض وجود ندارد.

۴. خداوند بنده ی را مخیر کرد این که از زیبایهای دنیا هر چه خواست به او بدهد... .

۱. مقدمه فتح الباری، ص ۳۴۹.

حال آن که در عبارت دیگر این سخن وجود ندارد.

۵. ابوبکر گفت: پدر و مادرمان به فدایت... و این لفظ در متنهای دیگر وجود ندارد.

۶. اگر از امتم کسی را خلیل می گرفتم... اگر کسی را غیر از پروردگارم خلیل

می گرفتم... در لفظ دیگر هیچ کدام از این دو عبارت نیست.

۷. حال آن که در روایت گذشته که بخاری از ابودردا در برخورد ابوبکر و عمر نقل

کرد در نقل طبرانی به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده بودند که فرموده‌اند: اگر خداوند ابوبکر

را صاحبم نخوانده بود، من او را خلیل قرار می دادم.

۸. در بعضی سندها گفته شده است: هیچ باب بر مسجد نماند، مگر این که بسته

شود، حال آن که در بعضی دیگر: هیچ خوچه نماند... وارد شده است.

۹. لکن اخوت و مودت اسلامی. در سند دیگر: لکن خلت اسلامی.

این اختلاف و اضطراب متن احادیثی است که تنها بخاری در صحیحش روایت

کرده است.

همچنین ترمذی این حدیث را با سند ذیل نیز روایت کرده است:

حدثنا محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب أخبرنا أبو عوانة عن عبد الملك

بن عمير عن ابن أبي المعلى عن أبيه...^۱

شعیب ارنؤوط در حاشیه «مسند احمد» سند این حدیث را به دلیل جهالت ابن

ابی المعلى ضعیف دانسته است. باید دقت داشته باشیم که متن این حدیث خیلی متفاوت

است. مضافاً بستن خوچه در آن نیست همچنین در این سند عبد الملك بن عمير تضعیف

شده است؛ چنان که شرح حالش گذشت و ابوالمعلى بن لؤذان نیز که به عنوان صحابی از

او این حدیث روایت شده، مجهول است. هیشمی پس از نقل حدیثی گفته است:

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۶۹، ح ۳۷۳۹؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۴۷۸، ح ۱۵۹۶۴، ج ۴، ص ۲۱۱،

ح ۱۷۸۸۵.

ابوالمعلی را نمی‌شناسم.^۱ راوی از او نیز تنها فرزند مجهولش است.^۲

حدیث مورد بحث با لفظ دوم ابوسعید از ابن عباس نیز روایت شده است:
عن عكرمة عن بن عباس قال: خرج رسول الله ﷺ في مرضه الذي مات فيه عاصب رأسه بخرقه فقع على المنبر ثم حمد الله عز وجل وأثنى عليه ثم قال: إنه ليس من الناس أمن على نفسه وماله من أبي بكر بن أبي قحافة ولو كنت متخذاً خليلاً لا تأخذت أبا بكر خليلاً ولكن خلة الإسلام أفضل سدوا عني كل خوخة في المسجد غير خوخة أبي بكر.^۳

در سند این حدیث عکرمه است که ابن عمر، سعید بن مسیب، علی بن عبدالله و دیگران شهادت داده‌اند که او به ابن عباس دروغ می‌بست و کسی هم جز او این حدیث را از ابن عباس روایت نکرده است. مضافاً در این روایت بر «أمن من ماله» «ونفسه» نیز اضافه شده است. همچنین در اکثر روایات عکرمه و ابن عباس تنها مسأله «خلیل و خلت» ذکر شده و باقی وجود ندارد.

همچنین در این نقل و يك نقل بخاری گویا حضرت فرموده‌اند: ابوبکر با مال و نفسش بر من منت گذاشت، و این خود به تنهایی می‌تواند باطل بودن این خبر را ثابت کند؛ زیرا پیامبر اکرم ﷺ اولی بر مؤمنین هستند و کسی بر آن حضرت منت ندارد بلکه این خداوند متعال و پیامبر اکرم ﷺ هستند که بر دیگران منت دارند.
چند نکته دیگر در مورد این حدیث قابل ذکر است:

۱. موضوع خلت: باید توجه داشته باشیم که حدیث خلت که حضرت ﷺ فرموده

۱. مجمع الزوائد هیثمی، ج ۱۰، ص ۲۰۶.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۴۰۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۲۱۸، رقم ۸۷۲۶.

۳. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: الخوخة والممر في المسجد، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۴۶۷، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۵۶ و ۳۶۵۷ و ۶۷۳۸؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۳۵، ح ۸۱۰۲؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲۴۳۲ و ۳۳۸۵.

باشند: اگر کسی را خلیل قرار می‌دادم آن ابوبکر بود، از ابوهیره و ابن مسعود و انس و عائشه و ابن زبیر نیز روایت شده و خیلی از آنها را هیشمی تضعیف کرده است^۱ و این حدیث با وجود این همه اشکالات و اضطراب در متن و سند با احادیث فراوان دیگر مخالف است:

۱. عن عبد الله قال: قال رسول الله ﷺ: «إن لكل نبي ولاية من النبيين و إن وليي منهم أبي و خليلي إبراهيم ثم قرأ «إن أولى الناس بإبراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي و الذين آمنوا و الله ولى المؤمنين»^۲ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر پیامبری ولی از بین پیامبران دارد و همانا ولی من از بین آنها پدرم و خلیلم ابراهیم است. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «همانا سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر و کسانی که ایمان آوردند، خداوند ولی مؤمنین است.»

حاکم و ذهبی به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. از ابوذر: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر پیامبری خلیل دارد، خلیل من و برادرم علی است.^۳

۳. رسول خدا ﷺ فرمودند: خلیلم از این امت او پس قرنی است.^۴ این حدیث مرسل و رجالش رجال صحاح هستند.

۴. از ابوهیره: رسول خدا ﷺ فرمودند: هر پیامبری خلیلی در امتش دارد و خلیل من عثمان است.^۵

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۴۳.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۳۱۵۱ و ۴۰۳۰ و ۴۰۳۱.

۳. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۳۴، ح ۳۳۰۸۹.

۴. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۶۳؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۷۴، ح ۳۴۰۵۵.

۵. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۵۳، ح ۳۲۵۹۸.

۵. ابن مسعود می گوید: وقتی مریضی رسول خدا ﷺ سنگین شد، گفتیم: چه کسی بر شما نماز می خواند؟ فرمودند: ... اول کسی که به من نماز می خواند خلیل جبریل و مکائیل و ... است.^۱ حاکم و ذهبی عبدالملک بن عبدالرحمن را مجهول و بقی را ثقات دانسته اند و هیشمی این حدیث را از بزار و طبرانی روایت کرده و رجال بزار را ثقات و رجال طبرانی را فیه ضعفاء گفته است و از بزار نقل کرده که گفته است: این حدیث با سندها مختلف روایت شده است.

۶. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ... الآن خلیل جبریل ﷺ از نزد من خارج شد...^۲ حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و گفته است: سلیمان بن هرم عابد از زهاد اهل شام است ولیث بن سعد از مجهولین حدیث روایت نمی کند.

۷. ام المؤمنین عائشه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: ... خلیل جبریل به من خبر داد...^۳ متقی هندی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

۸. ابوبکر پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت: ... واخلیلاه...^۴ البانی دو سند را و هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته اند و شعیب ارنؤوط دو سند این خبر را حسن دانسته است.

۹. باز ابوبکر گفته است: از خلیل پیامبر ﷺ شنیدم...^۵ این سند مرسل صحیح است. از این دو خبر به روشنی استفاده می شود که ابوبکر از حدیث خلت خبری نداشته است و این نوع احادیث بعدها وضع شده است و الا او رسول خدا ﷺ را خلیل خود نمی -

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۶۲، ح ۴۳۹۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۷۸، ح ۷۶۳۷.

۳. کنز العمال، ج ۴، ص ۴۵۶، ح ۱۱۳۶۰.

۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۱ و ۲۱۹، ح ۲۴۰۷۵ و ۲۵۸۸۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۴۴؛ مجمع

الزوائد، ج ۸، ص ۶۰۵؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۱۵۷، ح ۶۹۲.

۵. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۹۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۰، ح ۱۸۷۴۶.

خواند.

مضافاً بر این، هر يك از ابوذر بنابر نقل (مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۵۶ و ۱۴۷) «صحیح بخاری»، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۱۴۱۸) و امیرالمؤمنین A (مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۱) و سلمان (مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۹۱) و ابودردا (مسند احمد، ج ۶، ص ۴۴۰ و ۴۵۱) و زید بن ارقم (مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۰) و انس (مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۶) و ابو مسلم و میمونه (سنن کبری نسائی، ج ۷، ص ۳۱۵) و عائشه (کنز العمال، ج ۱۳، ص ۵۶، ح ۳۶۲۲۶) و اهلبان بن صیفی (مسند احمد، ج ۵، ص ۶۹) و عمر (کنز العمال، ج ۶، ص ۵۳۶، ح ۱۶۸۶۰) و ابوسعید خدری (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۱، ح ۳۱۵۹۸) و عمرو بن الحمق (کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۹۷، ح ۳۷۲۹۰) و ابودجانه (طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۵۵۷) و ابوهریره (مسند احمد، ج ۲، ص ۲۲۹ و ۲۳۳ و ۲۵۴ و ۲۵۸ و ۲۶۰ و ۲۶۵ و ۳۴۷ و ۳۶۹ تا ۵۳۹ با ۱۸ سند دیگر و «صحیح بخاری»، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۱۱۷۸) این گونه حدیث روایت کرده‌اند: قال او حدثنی او سمعت او اوصانی خلیلی رسول الله ﷺ... یعنی همه این افراد از صحابه، رسول خدا ﷺ را «خلیل» خویش تعبیر کرده‌اند که از جمله آن‌ها ابوسعید خدری و عائشه و ابوهریره و انس که حدیث مورد بحث به آن‌ها نسبت داده شده است و حتی خود ابوبکر نیز رسول خدا ﷺ را خلیل خود خوانده است.

امکان ندارد که پیامبر اکرم ﷺ فرموده باشند: اگر خلیل می‌گرفتم، آن ابوبکر بود، و یا به خدا پناه می‌برم از این که کسی را غیر از خدا خلیل بگیرم و... و با این وجود این همه صحابه بدون توجه و ارزش قائل شدن به آن، آن حضرت ﷺ را خلیل خود خطاب کرده باشند.

۲. اما مسأله سد ابواب:

به تواتر ثابت شده است و ۲۶ نفر از صحابه روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ با امر خداوند متعال تمام ابواب جز باب امیرالمؤمنین A را بر مسجد بسته‌اند.^۱ و این راویان از

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۵، ح ۱۵۱۱ و ۳۰۶۲، ج ۲، ص ۲۴، ح ۴۷۹۷، ج ۴، ص ۳۶۹، ح

صحابه این داستان را پس از رحلت رسول خدا 6 روایت کرده‌اند. اگر چنین اتفاقی در مورد ابوبکر پیش آمده بود، قطعاً به آن اشاره می‌کردند. در حدیث بستن ابواب و خوخنه جز باب ابوبکر ظاهرش این است که در آن زمان به مسجد ابواب باز بوده است، و حال آن‌که این حدیث متواتر این مطلب را تکذیب می‌کند و همچنین این امر شامل امیرالمؤمنین A نیز می‌شود و باید باب امیرالمؤمنین A را نیز بسته باشند و اگر بسته بودند این همه صحابه پس از آن حضرت این حدیث را روایت نمی‌کردند و یا هنگام روایت آن، به هر دو داستان اشاره می‌کردند و همچنین واقعیت‌های ذیل این را نیز تکذیب می‌کند.

۱. عن ابن عمر قال: قال عمر بن الخطاب او قال أبي: لقد اوتى على بن أبي طالب ثلاث خصال لان تكون لي واحدة منهن أحب إلى من حمر النعم: زوجه ابنته فولدت له، وسد الابواب إلا بابه، وأعطاه الحربه يوم خيبر؛^۱ عمر بن خطاب گفته است: همانا به علی سه خصال داده شده که اگر یکی از آن‌ها را من داشتم برایم محبوب‌تر از اسب‌های سرخ‌مو بود: ۱. پیامبر 6 دخترش را به ازدواج او درآورد و فاطمه برای او فرزند آورد. ۲. تمام درب اصحاب جز درب منزل علی را بر مسجد بست. ۳. و روز خیبر پرچم را به دست او داد.

البانی در کتاب «احادیث ضعیفه‌اش» سند این خبر را خیلی خوب دانسته و از هیشمی و ابن حجر نیز نقل کرده که آن‌ها نیز این سند و حدیث را صحیح دانسته‌اند و در «ظلال

۱۹۳۰۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۷، ح ۳۷۲۷ و ۳۷۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ ۱۳۸، ح ۸۴۲۳ الی ۸۴۲۸؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۳۱۸، ح ۵۰۶ و ۷۵۰، ج ۴، ص ۳۶، ح ۱۱۹۵؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۱ و ۴۶۳۲؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۲ و ۱۴ و ۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۲۰.

۱. مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۳۶؛ ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۵۱؛ ظلال الجنه البانی، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹.

الجنة» در هر دو مورد سند آن را خیلی خوب دانسته است.

این حدیث را با لفظهای مختلف به همین معنا از عمر بن الخطاب، امیرالمؤمنین A، ابن عباس و ابوهریره نیز روایت کرده‌اند.^۱ ابن کثیر بعد از نقل این خبر می‌گوید: همانا این خبر از عمر با چندین وجه روایت شده است.

۲. عن بن عمر قال: كنا نقول في زمن رسول الله 6: رسول الله 6 خير الناس ثم أبوبكر ثم عمر ولقد أعطى علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون لي واحدة منهن أحب الي من حمر النعم زوجه رسول الله 6 ابنته وولدت له وسد الأبواب الا بابه في المسجد وأعطاه الراية يوم خيبر.^۲ در این حدیث نیز ابن عمر شبیه سخن پدرش را گفته است که: علی سه خصال دارد که اگر یکی را ما داشته باشیم، از اسبهای سرخ موی برایمان محبوب‌تر است... و یکی از آنها بستن درها بر مسجد، جز در امیرالمؤمنین A است. هیشمی سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر حسن.

۳. عن علاء بن عرار قال: سألتُ ابن عمر وهو في مسجد رسول الله 6 عن علي وعثمان؟ فقال: أما علي فلا تسألني عنه وانظر إلى قرب منزله من رسول الله ليس في المسجد بيتٌ غير بيته واما عثمان فإنه أذنب ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان فعفا الله عنه وغفر له فأذنب فيكم فقتلتموه؛^۳ از ابن عمر در مورد امیرالمؤمنین و عثمان سؤال شد و او

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۲۰؛ البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۷۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ح ۳۶۳۷۶.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶، ح ۴۷۹۷؛ مسند ابویعلی، ح ۵۴۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۱؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵.

۳. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۳۸، ح ۸۴۹۱؛ مصنف عبدرزاق، ج ۵، ص ۴۵۰، ح ۹۷۶۶ و ۲۰۴۰۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۳۶۶، ح ۳۲۰۵۸؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۱۵؛ ثمرۃ المستطاب البانی، ج ۱، ص ۴۹۰.

گفت: اما علی، در مورد او از من سؤال مکن و نگاه کن به منزل او . در مسجد هیچ منزلی نیست به جز منزل او و اما عثمان، او در جنگ احد گناه عظیمی مرتکب شد و خداوند از او گذشت وین شما نیز گناهی مرتکب شد و شما او را کشتید.

سند ابن خبر کاملاً صحیح است و ابن حجر و البانی نیز آن را صحیح دانسته‌اند و در گذشته اشاره شد که بخاری این حدیث را در صحیحش ناقص و با حذف عباراتی از آن که بیانگر جایگاه رفیع امیرالمؤمنین A است ذکر کرده است.

پس عمر بن خطاب و فرزندش نیز از داستان بستن ابواب بر مسجد، جز باب ابوبکر و بالتبع از حدیث «خلت» هیچ خبری نداشته‌اند و این احادیث بعدها به ظهور پیوسته است. همچنین در گذشته اشاره شد که در داستانی که ابوبکر، عمر بن خطاب را ناراحت کرد و از او عذر خواهی نمود و عمر نپذیرفت، آن‌جا نیز این دو نسبت را به رسول خدا 6 داده بودند که در شرح حال عبدالله بن صالح گذشت.

سخن آخر این که ابن ابی الحدید می‌گوید:

فلما رأَت البکریة ما صنعت الشيعة وضعت لصاحبها أحاديث في مقابلة هذه الأحاديث نحو: (لو كنت متخذاً خليلاً) فإنهم وضعوه في مقابلة (حديث الإخاء). ونحو: (سد الأبواب) فإنه كان لعلی فقلبتہ البکریة إلى أبی بکر. ونحو: (إيتونی بدواة وبياض أكتب فيه لأبي بکر کتابا لا یختلف علیہ اثنان) ثم قال: (یأبی الله والمسلمون إلا أبا بکر) فإنهم وضعوه في مقابلة الحديث المروى عنه في مرضه: (إيتونی بدواة وبياض أكتب لكم ما لا تضلون بعده أبدا. فاختلفوا عنده وقال قوم منهم: لقد غلبه الوجع حسبنا کتاب الله) ونحو حديث: (أنا راض عنك فهل أنت عني راض؟) ونحو ذلك...^۱ خلاصه این که ابن ابی الحدید تصریح می‌کند که بکری‌ها احادیث «خلت» و «سد ابواب» و... را در مقابل احادیث مناقب امیرالمؤمنین A

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

وضع وجعل کرده‌اند.

کثیر بن شنظیر

امام بخاری سه حدیث از او روایت کرده است. یحیی قطان از او حدیث روایت نمی‌کرده و یحیی بن معین او را ضعیف دانسته و همچنین گفته است: هیچ ارزشی ندارد. نسائی گفته است: او قوی نیست و در کتاب خود ضعیف دانسته و ابوزرعه لین دانسته و ابن حزم گفته است: جداً ضعیف است.^۱ نسائی و عقیلی و ابن حبان او را در ضعفا وارد کرده‌اند.^۲

محمد بن حسن بن زبیر

بخاری دو حدیث از او روایت کرده است.

قال الدورى عن ابن معین: قد أدركته وليس بشئ وقال أبو حاتم: شيخ وقال يعقوب بن سفيان: محمد بن الحسن الهمداني ومحمد بن الحسن الاسدي ضعيفان وقال العقيلي: لا يتابع على حديثه. روى عنه داود بن عمرو ليس بالقوى عندهم. قال يحيى: محمد بن الحسن الذي روى عنه داود بن عمرو ليس هو الكوفي وليس حديثه بشئ. وقال الساجي: ضعيف؛^۳ ابن معین گفته است: او را درك كردم و هیچ ارزشی ندارد و یعقوب فسوی او را ضعیف دانسته و عقیلی گفته است: نمی‌شود از حدیث او تبعیت کرد و همچنین گفته: نزد محدثین او قوی نیست. و عقیلی او را در ضعفاء وارد

۱. تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۷۴، رقم ۷۴۹.

۲. الضعفاء والمتروکین نسائی، ص ۲۲۹، رقم ۵۰۸؛ الضعفاء الکبیر عقیلی، ج ۴، ص ۶، رقم ۱۵۵۸؛

المجروحین ابن حبان، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۰۳، رقم ۱۶۱.

کرده است.^۱

محمد بن أبی حفصه

امام بخاری شش حدیث با مکررات از او روایت کرده است. ذهبی گفته است: فیه شیء. ابن معین و نسائی او را تضعیف کرده‌اند و ابن عدی گفته است: او جزء ضعیف است که احادیثشان نوشته می‌شود.^۲ یحیی قطان و معاذ بن معاذ گفته‌اند: ابتدا از او حدیث نوشتم سپس حدیثش را ترك کردم.^۳ نسائی و عقیلی او را در ضعفا وارد کرده‌اند.^۴

محمد بن حکم مروزی

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابوحاتم او را مجهول دانسته است و ذهبی می‌گوید: کسی را غیر از بخاری نمی‌دانم که از او حدیث روایت کرده باشد.^۵

محمد بن زیاد بن عبیدالله بصری

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابن منده او را تضعیف کرده و ابن حبان در ثقاتش گفته است: ربما أخطأ.^۶ کسی او را توثیق نکرده است.

۱. الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۵۱، رقم ۱۶۰۲.

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۲۵، رقم ۷۴۲۹.

۳. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۰۸، رقم ۱۷۳.

۴. الضعفاء والمتروکین، ص ۲۳۵، رقم ۵۵؛ الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۱۴۲، رقم ۱۷۰۴.

۵. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۲۷، رقم ۷۴۳۸.

۶. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۴۸، رقم ۲۵۰؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۵۱، رقم ۷۵۴۵.

محمد بن طلحة الیامی

امام بخاری پنج حدیث از او روایت کرده است.
ابن معین همیشه می گفت: از حدیث سه نفر باید پرهیز شود: محمد بن طلحه و ایوب بن عتبه و فلیح. نسائی گفته است: او قوی نیست و ابن معین او را تضعیف کرده است، ابوداود و ابن حبان گفته اند: کان یخطأ و ابن سعد او را دارای احادیث منکر دانسته است. عفان می گوید: محمد بن طلحه از پدرش حدیث روایت می کرد و مردم گویا او را تکذیب می کردند؛ زیرا پدرش قدیم الموت بود، ولی کسی جرأت نداشت به او بگوید که تو دروغ می گویی.^۱ نسائی و عقیلی او را در ضعفا وارد کرده اند.^۲

محمد بن فلیح

امام بخاری هفده حدیث از او روایت کرده است.
ابن معین می گوید: فلیح و پدرش ثقه نیستند.^۳ ابن معین به ابن فلیح همیشه حمله می کرد. ابوحاتم گفته است: او قوی نیست و حدیثش مرا قانع نمی کند.^۴

محمد بن کثیر عبدی

امام بخاری ۶۴ حدیث از او روایت کرده است.
ابن ابی خيثمه می گوید: یحیی بن معین به ما گفت: از او حدیث ننویسید، او ثقه نیست.^۵ عجلی می گوید: محمد بن کثیر بصری ضعیف است.^۶ و ابن قانع نیز او را

۱. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۱۲، رقم ۳۸۱.

۲. الضعفاء والمتروکین، ص ۲۳۴، رقم ۵۴۱؛ الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۸۵، رقم ۱۶۴۱.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۵۳، رقم ۱۳۲.

۴. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰، رقم ۸۰۶۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۰، رقم ۶۶۱.

۵. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۹، رقم ۸۰۹۹.

۶. معرفة الثقات، ج ۲، ص ۲۵۱، رقم ۱۶۳۹.

تضعیف کرده است.^۱

از جمله روایات او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

برترین مردم از دیدگاه امام بخاری

حدثنا محمد بن كثير... عن محمد بن الحنفية قال: قلت لأبي: أي الناس خير بعد رسول الله ﷺ؟ قال: أبو بكر قلت: ثم من؟ قال: ثم عمر وخشيت أن يقول: عثمان، قلت: ثم أنت؟ قال: ما أنا إلا رجل من المسلمين؛^۲ محمد حنفیه از امیرالمؤمنین عليه السلام سؤال کرده است: پس از پیامبر ﷺ چه کسی برتر است؟ حضرت فرموده‌اند: ابوبکر و پس از او عمر. محمد حنفیه ترسیده است که امیرالمؤمنین عليه السلام مبادا پس از عمر عثمان بگوید و لذا گفته است: سپس تو هستی؟ حضرت فرموده‌اند: من چیزی جز يك مرد عادی از مسلمین بیش نیستم.

این حدیث مضافاً بر این که با آیات قرآن و احادیث فراوان و سخنان امیرالمؤمنین A در مورد شیخین مخالف است، هیچ سند صحیحی نیز ندارد. سند فوق به وجود محمد بن كثير ضعیف است.

در سند طبرانی منصور بن دینار ضعیف است.^۳ و او این حدیث را در يك سند از اعمش و حسن بن عمرو و جامع بن أبی‌راشد و محمد بن قیس الأسدی و أبی حصین روایت کرده است و طبرانی می‌گوید: این حدیث را از این افراد تنها منصور روایت کرده است. طبرانی در «معجم الاوسط»، ج ۳، ص ۳۸۱، ح ۳۴۵۸ و ج ۵، ص ۹۴، ح ۴۷۷۲ این حدیث را با دو سند دیگر روایت کرده که در اولی عبدالحمید بن صبیح مجهول است و

۱. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۷۱، رقم ۶۸۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: قول النبي ﷺ: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۲، ح ۳۶۷۱؛ معجم الاوسط، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۸۱۰.

۳. میزان الاعتدال ۴۱۸۴، رقم ۸۷۷۵؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۶۵، ج ۵، ص ۴۹.

ضعف‌های دیگر نیز سند دارد و در دومی علی بن سهل مجهول است مضافاً بر ضعف‌های دیگر. ابن عساکر نیز در «تاریخش، ج ۳۰، ص ۳۴۹» با چند سند این خبر را روایت کرده است که همگی ضعیف‌اند. در اولی نصر بن اسماعیل ضعیف است^۱ بدون بررسی حال روات دیگر و در سند دوم لیث بن ابی سلیمان مجهول و اگر او ابن ابی سلیم باشد ضعیف است بدون بررسی حال روات دیگر در سومی مالک بن سعیر تضعیف شده (میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۲۶، رقم ۷۰۱۸) و ابوجناب یحیی بن ابی حیه نیز ضعیف است (تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۷۷، رقم ۳۴۰) بدون بررسی حال روات دیگر. يك سند نیز نزد ابن ابی شیبه^۲ است و در سند آن سفیان ثوری است و او در تدلیس شهرت دارد و این حدیث را معنعن روایت کرده است. در این کتاب اشاره کردیم که شعبه و دیگران تدلیس را برادر کذب و بدتر از زنا خوانده‌اند.

فراوش نباید کرد که این حدیث مضافاً بر ضعف سند و اضطرات در متن، بر خلاف واقعیت بوده و با قرآن و سنت و احادیث فراوان و سخنان امیرالمؤمنین A در مورد شیخین مخالف است که در شرح حال بخاری به برخی دلائل آن اشاره کردیم.

حدیث دیگر محمد بن کثیر:

سفیان عن أبي إسحاق عن البراء قال: كنا نتحدث: أن أصحاب بدر ثلاثمائة وبضعة عشر بعدة أصحاب طالوت الذين جاوزوا معه النهر و ما جاوز معه إلا مؤمن؛^۳ گویا براء گفته است: همیشه ما می‌گفتیم که اصحاب بدر ۳۱۳ نفر بودند، به عدد اصحاب طالوت که همراه او از دریا عبور کردند و کسی جز مؤمن همراه او عبور نکرد. (یعنی بدری‌ها همه مؤمن بودند).

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۵۵، رقم ۹۰۵۷.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۵۰، ح ۳۱۹۴۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: عدة اصحاب بدر، ج ۴، ص ۱۴۵۷، ح ۳۹۵۷ و ۳۹۵۸ و ۳۹۵۹؛

مصنف ابن ابی شیبه؛ تفسیر طبری، ج ۲، ص ۸۳۹.

در این سند مضافاً بر ابن کثیر راوی این حدیث، سفیان ثوری مدلس این حدیث را معنعن از ابواسحاق مدلس و او نیز معنعن از براء روایت کرده‌اند و حدیث به این معنا است که تمام اهل بدر مؤمن بوده‌اند و در لفظ طبری مسلم گفته شده است، حال آن که واقعیت این را تکذیب می‌کند که چند نمونه ذکر می‌کنیم:

معتب بن قشیر در بدر و احد حضور داشت.^۱

در مورد او می‌گویند: کان منافقا وهو القائل يوم احد: لو كان لنا من الامر شيء ما قتلنا ها هنا وقيل انه تاب؛^۲ یعنی معتب که از اهل بدر است منافق بوده است و قرآن نیز بر نفاق او تصریح دارد.

ابن فرحان می‌گوید: الحارث بن سويد بن صامت عده ابن حزم من المتهمين بالنفاق شهد بدرا وقتل المجذب (عمدا) وقتله النبي 6 به وقالوا ايضا ارتد ونزل فيه آیه؛^۳ حارث بن سويد را ابن حزم از متهمین به نفاق خوانده است و او اهل بدر بوده است و همچنین گفته‌اند که او مرتد شده و در موردش آیه نازل شده است.

مسطح بن أثاثه المهاجری البدری المذكور فی قصة الافك؛^۴ یعنی مسطح مهاجری بدری، از کسانی است که به ام‌المؤمنین عائشه (نابار روایات اهل سنت) تهمت زنا وارد کردند. این برخی نمونه‌ها است و البته افراد زیاد دیگر نیز هستند که در بدر حضور داشتند و اهل سنت آن‌ها را متهم به گمراهی و فسق و نفاق نموده و لعن نموده‌اند که از جمله آن‌ها فروه بن عمرو، عمرو بن حمق، قیس بن سعد، جله بن عمرو ساعدی، تمیم بن عمرو، طلحه و زبیر هستند که همگی از قاتلین و محاصره‌کنندگان عثمان بن عفان بوده‌اند.

۱. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۴۶۴؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۱؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الاصابه

ابن حجر، ج ۶، ص ۱۳۸، رقم ۸۱۳۷.

۲. الاصابه، ج ۶، رقم ۸۱۳۷؛ تفسیر طبری، ذیل آیه و... .

۳. الاصابه، ج ۱، ص ۶۷۲، رقم ۱۴۲۵؛ الصحبة والصحابة ابن فرحان، ص ۱۸۲.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۸۷، رقم ۲۰؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۵۵.

همچنین بخاری در روایت دیگر از رفاعه بن رافع چنین نقل کرده است:

جاء جبریل إلى النبي 6 فقال: ما تعدون أهل بدر فيكم؟ قال: من أفضل المسلمين. أو كلمة نحوها قال: وكذلك من شهد بدرا من الملائكة؛^۱ جبریل از پیامبر 6 سؤال کرد که اهل بدر چه موقعیت نزد شما دارند؟ حضرت 6 فرمودند: بهترین مسلمین اند. جبریل گفت: ملائکه‌ای که در بدر شرکت کردند نیز چنین خوانده می‌شوند.

از این دو حدیث فوق نیز تناقض امام بخاری در صحیحش ظاهر می‌شود؛ زیرا در جنگ‌های جمل و صفین خیلی از اهل بدر جنگیدند، کشتند و کشته شدند که بخاری در این مورد حدیثی در مورد اهل جهنم بودن آن‌ها روایت کرده که به آن اشاره شد و این دو با هم تناقض دارند.

معاذ بن رفاعه بن رافع

ابن معین او را ضعیف دانسته و از دی گفته است: به حدیث او احتجاج نمی‌شود.^۲ و کسی جز ابن حبان او را توثیق نکرده است.

بخاری دو حدیث از او در فضل اصحاب بدر روایت کرده است. شکی نیست که اهل بدر دارای فضل اند، ولی باید توجه داشته باشیم که همه حاضرین به دلایل خاص از این فضل برخوردار نیستند. همچنین باید دقت داشته باشیم که در بین اهل بدر با تصریح قرآن کریم افرادی بوده‌اند که پس از آن که حق برایشان بیان شد با پیامبر اکرم 6 مجادله می‌کردند که به جنگ نروند و چنان کراحت داشته‌اند که گویی آن‌ها به طرف مرگ برده می‌شوند. خداوند متعال می‌فرماید: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَ انْ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ. يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: شهود الملائكة بدرا، ج ۴، ص ۱۴۶۷، ح ۳۹۹۲ و ۳۹۹۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷۲، رقم ۳۵۵.

الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ؛^۱ همان گونه که خدا تو را به حق از خانه (به سوی میدان بدر) بیرون فرستاد، در حالی که گروهی از مؤمنان ناخشنود بودند (ولی سرانجامش پیروزی بود. ناخشنودی عده‌ای از چگونگی تقسیم غنائم بدر نیز چنین است)؛ آن‌ها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ (وچنان ترس و وحشت آن‌ها را فرا گرفته بود، که) گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن‌را (مرگ را) با چشم خود می‌نگرند.

معاذ بن هشام بصری

امام بخاری هفت حدیث از او روایت کرده است.

قال الميموني عن أحمد كان في كتاب أبيه ليس المعاصي من القدر قال: فحج فقال الحميدي: لا تسمعوا من هذا القدرى شيئا. وقال الدورى عن ابن معين: صدوق وليس بحجة. وقال الآجرى: قلت لابی داود: معاذ بن هشام عندك حجة؟ قال: أكره ان اقول شيئا، كان يحيى (قطان) لا يرضاه وقال ابن عدى ولمعاذ عن أبيه عن قتادة حديث كثير وله عن غير أبيه أحاديث صالحة وهو ربما يغلط فى الشئ بعد الشئ وأرجو أنه صدوق؛^۲ حمیدی گفته است: از این قدری حدیث نشنوید، ابن معین گفته است: او صدوق است، ولی حجت نیست، یحیی قطان از او راضی نبوده است. ابن عدی گفته است: از پدرش از قتاده احادیث فراوان دارد (که ضعیف است) و از غیر پدرش احادیث صالح دارد و گاه خطا می‌کرد. احمد بن حنبل او را مذمت کرده که او معاصی را از قدر الهی نمی‌دانسته است. (در گذشته اشاره کردیم که قدری از منظر اهل سنت چیست و این نیز يك نمونه از دلائل آن است).
از جمله احادیث او در صحیح بخاری حدیث ذیل است:

۱. انفال، ۵ و ۶.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۷۷، رقم ۳۷۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۷۲، رقم ۱۱۹.

نسبت عجیب دیگر بر پیامبر اکرم 6

عن قتادة قال: حدثنا أنس بن مالك قال: كان النبي 6 يدور على نسائه في الساعة الواحدة من الليل والنهار وهن إحدى عشرة. قال: قلت لأنس: أو كان يطيقه؟ قال: كنا نتحدث أنه أعطى قوة ثلاثين؛^۱ یعنی پیامبر 6 همیشه در يك ساعت از شب و یا روز به یازده همسرش دور می‌زد، پرسید که مگر توانش را داشت؟ انس گفت: ما می‌گفتیم که آن حضرت به سی زن قدرت دارد. این حدیث نیز از احادیث عجیب است. گویا پیامبر اکرم 6 تمام همشان این چیزها بوده و اصحاب نیز سخنان این بوده که آن حضرت قدرت چند زن را در يك ساعت و یا روز و شب دارد!

در اکثر قریب به اتفاق کتب حدیثی اهل سنت این خبر وارد شده و اختلافات زیادی در متنش وجود دارد. در متن احمد و... قید شده که با يك غسل این عمل انجام می‌شده است.

در اکثر روایات حدیث با «کان یطوف و یدور» وارد شده است، یعنی این روش و عمل همیشگی آن حضرت به زعم این افراد بوده است. گاه نه زن و گاه یازده زن و گاه دوازده زن گفته‌اند.

همچنین وارد شده که در يك ساعت از شبانه روز با همه این زن‌ها عمل انجام می‌گرفته است، در يك شب انجام می‌گرفته و در کل شب انجام می‌گرفته است.

ابن حبان در توجیه اختلاف حدیث می‌گوید: یازده زن در ابتدای قدوم حضرت به مدینه است و نه زن در آخر هجرت؛ زیرا این عمل خیلی زیاد تکرار شده، نه يك بار. ابن حجر در رد سخن ابن حبان در «فتح الباری» گفته است: رسول خدا 6 در بدو ورود تنها

۱. صحیح بخاری، کتاب الغسل، باب: اذا جامع ثم عاد ومن دار علی نسائه فی غسل واحد، ج ۱، ص ۱۰۵، ح ۲۶۸ و ۲۸۴ و ۵۰۶۸ و ۵۲۱۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۱۰؛ کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۳۱۶.

يك همسر داشته‌اند و... و از سخنان دیگر ابن حجر استفاده می‌شود که در يك زمان واحد عدد ازواج آن حضرت 6 هیچ وقت به نه نفر نرسیده است. پس این سخنان پس از حیات آن حضرت با در نظر گرفتن مجموع همسران آن حضرت راه اندازی شده است و حالا به چه هدف والله اعلم! در کتب مکتب اهل بیت ^۸ نیز به این معنا که حضرت 6 اگر می‌خواستند قدرت چنین کاری را داشتند، حدیث وارد شده است نه این که به چنین کاری خود را مشغول کرده باشند.

موسی بن مسعود نهدی

امام بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. احمد او را بی‌ارزش دانسته و ترمذی و بندار او را تضعیف کرده‌اند و ابن خزیمه گفته: لا احتج به. عمرو بن علی گفته: لا یرو عنه من یبصر الحدیث؛ یعنی هر که حدیث را می‌شناسد از او حدیث روایت نمی‌کند. ابواحمد حاکم گفته است: او نزد محدثین قوی نیست. دارقطنی او را کثیر الوهم دانسته و ابن قانع گفته است: در او ضعف است.^۱

میمون بن سیاه

امام بخاری دو حدیث از او روایت کرده است. ابن معین و یعقوب بن سفیان و ابوداود او را تضعیف کرده‌اند و ابن حبان گفته است: او از افراد مشهور احادیث منکر روایت می‌کند، به منفرات او احتجاج نمی‌شود.^۲

ولید بن مسلم شامی مولی بنی امیه

امام بخاری ۴۵ حدیث از او روایت کرده است و شش حدیث او از اوزاعی معنعن است و ۲۵ حدیث او در «صحیح بخاری» از اوزاعی است.

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۲۱، رقم ۸۹۲۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۳۰، رقم ۶۵۷.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۴۷، رقم ۶۹۹.

ابومسهر گفته است: ولید مدلس است و گاه هم از کذابین تدلیس کرده است. ذهبی می گوید: ولید اگر «عن ابن جریج یا عن اوزاعی» گفت، غیر معتمد است. ابوداود گفته است: او از مالک ده حدیث روایت کرده که هیچ اصلی ندارد. ولید حدیث ابوسفر را که کذاب بوده از زبان اوزاعی روایت می کرده است. همچنین اگر اوزاعی حدیثی را از ضعفا روایت کرده، ولید ضعفا را از سند انداخته و به سند، افراد ثقه را از خود اضافه می کرده است.^۱

و این بارزترین دروغ و فریب و بازی با احادیث اسلامی است که متأسفانه بین راویان ثقه در شرح حالشان فراوان به چنین صفات برخورد می شود و این افرادی که چنین صفات را دارند و فراوان نیز هستند و ثقه معرفی شده اند، چه کار حاضر نیستند انجام بدهند!

هشام بن حجیر مکی

امام بخاری يك حدیث از او روایت کرده است. ابن معین و احمد با تأکید او را تضعیف کرده اند و یحیی قطان نیز گفته است: حدیث او را کنار گذارید.^۲ از یحیی حدیث هشام را خواستند او آن را بازگو نکرد و از او راضی نیز نبود. احمد او را ضعیف دانست.^۳

یحیی بن أبی زکریا

بخاری چهار حدیث از او روایت کرده است. ابن معین می گوید: او را نمی شناسم. ابوحاتم گفته است: او مشهور نیست. ابوداود

۱. میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۴۸، رقم ۹۴۰۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۳۲، رقم ۷۴؛ علل احمد، ج ۱، ص ۴۰۲، رقم ۸۲۴.

۳. الضعفاء الکبیر، ج ۴، ص ۳۳۷، رقم ۱۹۴۳؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۱۱۱.

او را تضعیف کرده و ابن حبان گفته است: روایت از او جائز نیست.^۱ کسی هم او را توثیق نکرده است.

یحیی بن عبدالله بن بکیر

امام بخاری حدود ۲۲۰ حدیث از او روایت کرده است.

ابوحاتم گفته است: حدیث او نوشته می‌شود، ولی به آن احتجاج نمی‌شود. نسائی گفته است: او ضعیف است. بار دیگر گفته: او ثقه نیست. یحیی بن معین می‌گوید: اهل مصر مرا در مورد او سؤال کردند، گفتم: او ارزشی ندارد. بخاری می‌گوید: من از احادیثی که او از اهل حجاز روایت می‌کند پرهیز دارم.^۲ نسائی او را در کتاب ضعفاءش وارد کرده است.^۳ ابن حجر می‌گوید: در سماعش از مالک جرح کرده‌اند.^۴ شش حدیث او در صحیح بخاری از مالک است.

یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق السبعی

بخاری هجده حدیث از او روایت کرده است.

عقیلی او را در ضعفاء وارد کرده^۵ و تمام روایاتش را بخاری از طریق پسرش ابراهیم بن یوسف روایت کرده است و حال آن که پسرش نیز هم ضعیف است و هم از پدرش حدیث نشنیده است. یوسف بن اسحاق به يك راوی مجهول می‌ماند، ذهبی و ابن حجر هیچ توثیقی از کسی در مورد او ذکر نکرده‌اند و ذهبی گفته است: قال ابن عینه:

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۸۵، رقم ۳۵۲.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۰۸، رقم ۳۸۸.

۳. الضعفاء والمتروکین، ص ۲۴۸، رقم ۶۲۴.

۴. تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

۵. الضعفاء عقیلی، ج ۴، ص ۴۵۱، رقم ۲۰۸۰.

لم یکن فی ولد ابی اسحاق احفظ منه؛^۱ یعنی در اولاد ابواسحاق کسی حافظ‌تر از او نبود. و ابوحاتم گفته است: یکتب حدیثه؛^۲ حدیثش نوشته می‌شود.

ابوهریره، عبد الرحمن بن صخر

بخاری ۱۱۲۲ حدیث با مکررات از ابوهریره روایت کرده است و بدون مکررات ۴۴۶ حدیث. پس يك پنجم احادیث صحیح بخاری از ابوهریره است. قبل از ورود به بحث در مورد ابوهریره قابل ذکر است که یکی از علمای وهابی به نام عثمان خمیس کتابی به نام «ترجمة ابی هریره» در دفاع از ابوهریره نوشته و گویا به اشکالات در مورد ابوهریره پاسخ داده است، ولی واقع این است که او به اشکالات اساسی در مورد ابوهریره اشاره نکرده تا بتواند به راحتی خواننده‌اش را فریب دهد و همچنین دیگر حامیان ابوهریره که ما در جای خود اشاره خواهیم کرد.

ابوهریره متهم نزد صحابه

ابن قتیبه می‌گوید: چون روایات ابوهریره پخش شد و مثل آن از دیگر بزرگان صحابه سابقین روایت نمی‌شد صحابه او را متهم کردند و بر او انکار نمودند و گفتند: چگونه تو به تنهایی شنیدی! چه کسی آن را همراه تو شنید؟ و عائشه شدیدترین آن‌ها در انکار بر ابوهریره بود.^۳

ابن قتیبه و نظام گفته‌اند: فلما سمع علی أبا هريرة يقول: خلیلی وسمعت وقال خلیلی وکان سیء الرأي فیه قال: متی کان خلیلک؛^۴ چون امیرالمؤمنین A شنیدند

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۲۸، رقم ۱۱.

۲. الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۲۱۷، رقم ۹۰۹.

۳. تأویل مختلف الحديث، ج ۱، ص ۳۸.

۴. تأویل مختلف الحديث، ج ۱، ص ۲۲ و ۴۱.

که ابوهریره می‌گوید: خلیلم گفت، از خلیلم شنیدم، به ابوهریره فرمودند: چه وقت رسول خدا 6 خلیل تو بود. ابن قتیه تأکید می‌کند: علی نسبت ابوهریره بدین بود. (او را متهم می‌دانست).

این عین عبارت ابن قتیه است و قبلش در ص ۲۲، از نظام آن را نقل کرده و این‌جا خود این سخن را گفته و آن را توجیه کرده است. دیگران نیز این انکار امیرالمؤمنین A بر ابوهریره را نقل کرده‌اند.^۱

عثمان بن عفان به ابوهریره و کعب الاحبار پیام فرستاد و آن دو را تهدید کرد و گفت: بسیار حدیث روایت کردید! اگر از روایت حدیث خودداری نکنید، به سرزمین دوس و میمون تبعیدتان می‌کنم.^۲

عمر بن خطاب نیز ابوهریره را چنین تهدید کرده است.^۳

نظام در مورد ابوهریره می‌گوید: کذب عمر و عثمان و علی و عائشة رضوان الله علیهم؛^۴ عمر، عثمان، علی و عایشه ابوهریره را تکذیب کرده‌اند.

ابن قتیه در جای دیگر در مقام بیان طعن بر اهل حدیث می‌نویسد: اهل حدیث به حدیث ابوهریره که هیچ صحابه‌ای در آن مورد با او موافقت نکرده، احتجاج می‌کنند با این‌که: کذب عمر و عثمان و علی و عائشة؛^۵ عمر، عثمان، علی و عایشه ابوهریره را تکذیب کرده‌اند.

امیرالمؤمنین A در مورد ابوهریره فرمودند: «ألا اکذب الناس علی رسول الله 6 أبوهریره

۱. المحصول فی علم الاصول، ج ۴، ۳۲۸؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۴۷؛ اوصانی خلیلی، ج ۱، ص ۲؛

دراسة حول شخصية ابی هریره، (الجواهر الہریریة من کلام خیر البریة)، ج ۱، ص ۷.

۲. المحدث الفاصل، ص ۵۵۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰؛ البداية والنهاية، ج ۴، ۱۰۶.

۴. تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۲؛

۵. تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۰؛

الدوسی؛^۱ آگاه باشید که دروغگوترین مردم به رسول خدا 6 ابوهیره است.» (از سخنان فوق عثمان خمیس تنها به این سخن اشاره کرده و آن را تکذیب کرده است.)

ابوجعفر اسکافی از اعمش چنین نقل کرده است: در عام جماعت (پس از صلح امام حسن A) ابوهیره همراه معاویه به عراق آمد و وارد مسجد کوفه شد. چون زیادی مردم را دید، به پا ایستاد و چندین بار به پیشانی اش زد و گفت: ای اهل عراق، آیا گمان می کنید من به خدا و پیامبر 6 نسبت دروغ می دهم و خودم را در آتش می سوزانم! به خدا سوگند از پیامبر 6 شنیدم که می فرمود: هر پیامبری حرمی دارد و حرم من مدینه است، پس هر که در مدینه حدیثی ایجاد کند، لعنت خدا و ملائکه و مردم بر او باد. من خدا را شاهد می گیرم که علی در مدینه دگرگونی ایجاد کرد. چون این خبر به معاویه رسید او را اکرام نمود و حکومت مدینه را در اختیار او قرار داد.^۲ و این نیز يك نمونه از دروغ های بزرگ ابوهیره است که سبب رسیدن او به حکومت مدینه شده است.

مصطفی صادق رافعی گفته است: عمر، عثمان، علی و عائشة همیشه احادیث ابوهیره را انکار می کردند و او را متهم می نمودند و ابوهیره اولین راوی در اسلام است که متهم شده و عائشه شدیدترین آن ها در انکار بر وی بود.^۳

ابن حجر می گوید: ترمذی با سند صحیح از عائشه چنین نقل کرده است: حدث فی النهی عن المشی بالخف الواحد فبلغ عائشة ذلك فمشت بخف واحد وقالت: لا خالفن أبا هريرة؛^۴ به عائشه نقل حدیث ابوهیره در نهی از راه رفتن با يك كفش رسید، پس عائشه با يك كفش راه رفت و گفت: این به خاطر مخالفت با ابوهیره است.

عن أبي حسان الأعرج أن رجلين دخلا على عائشة فقالا: إن أبا هريرة يحدث عن رسول الله 6 أنه قال: إنما الطيرة في المرأة والدابة والدار فطارت شفقاً ثم

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷.

۳. تاریخ آداب العرب، ج ۱، ص ۲۸۲.

۴. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۴۲؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۶۲؛ تأویل مختلف الحدیث، ص ۲۲.

قالت: كذب والذي أنزل القرآن على أبي القاسم من حدث بهذا عن رسول الله 6 إنما قال رسول الله 6: كان أهل الجاهلية يقولون: إن الطيرة في الدابة والمرأة والدار ثم قرأت: ما أصاب من مصيبة في الأرض ولا في أنفسكم إلا في كتاب من قبل أن نبرأها؛^۱ دو مرد به نزد ام المؤمنین عائشه داخل شدند و گفتند: همانا ابوهریره از پیامبر اکرم 6 روایت می کند که حضرت فرموده اند: فال بد در زن و مرکب است. عائشه از روی تعجب و غضب از جای بلند شد و سپس گفت: قسم به خدایی که قرآن را به پیامبر 6 نازل فرموده است، دروغ گفته هر که چنین سخنی را از پیامبر 6 روایت کرده است، بلکه پیامبر 6 تنها فرمودند: اهل جاهلیت می گفتند: فال بد در زن و مرکب و منزل است، سپس عائشه این آیه را تلاوت نمود: «هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما پیش نمی آید مگر این که آن ها را قبل از اینکه زمین را بآفرینیم در لوح محفوظ ثبت کردیم»

سند این حدیث را هیشمی و شعیب ارثووط صحیح دانسته اند و در این حدیث چنان که ملاحظه می کنید بنابر نقل ابن قتیبه، ام المؤمنین قسم جلاله یاد می کند که ابوهریره دروغ می گوید.

طاووس می گوید: به ابن عمر گفتند: ابوهریره می گوید: وتر حتمی نیست، خواستید بخوانید و خواستید ترك کنید. ابن عمر گفت: ابوهریره دروغ گفته است، همانا مردی به حضور رسول خدا 6 آمد و از نماز شب سؤال کرد، حضرت فرمودند: دو رکعت دو رکعت است و اگر ترسیدی که صبح می شود يك رکعت بخوان.^۲ سند این خبر صحیح است.

باید دقت داشته باشیم که از امیرالمؤمنین A و ابن عباس و ابن مسعود و دیگران نیز

۱. تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه، ص ۹۸؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۵۰، ح ۲۵۲۰۹ و ۲۵۱۳۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۴.

۲. جامع بیان العلم و فضله ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۴۱۳، ح ۱۱۱۷۳.

با سند صحیح روایت شده است که وتر حتمی نیست و سنت است،^۱ و این هم از میزان فقه و درک ابن عمر حکایت دارد، ولی مهم این است که ابن عمر ابوهیره را اهل کذب می‌دانسته و همچنین عدالت صحابه‌ای را که امروزه اهل سنت به آن معتقداند، صحابه قبول نداشته‌اند. (به هیچ یک از این اخبار نیز عثمان خمیس اشاره نکرده است.)

عروة بن الزبیر بن العوام قال: قال لی أبی الزبیر: ادنی من هذا الیمانی یعنی أباهريرة فانه یكثر الحدیث عن رسول الله 6، قال: فأدنیته منه فجعل أبهريرة یحدث وجعل الزبیر یقول: صدق کذب صدق کذب قال: قلت: یا أبة ما قولك صدق کذب قال: یا بنی أما أن یكون سمع هذه الأحادیث من رسول الله 6 فلا أشك ولكن منها ما یضعه علی مواضعه ومنها ما وضعه علی غیر مواضعه؛^۲ در این حدیث چون احادیث ابوهیره را به زبیر عرضه کردند، گفت: دروغ گفته و راست گفته و گفت: بدون تردید این‌ها را از پیامبر 6 شنیده است، ولی بعضی از آن‌ها را به غیر جای خود قرار می‌دهد. زبیر به این نوع ابوهیره را تکذیب کرده است.

عثمان خمیس در مورد این خبر می‌گوید: این داستان را صاحب «عقد الفرید» نقل کرده و او متهم به رفض است و اصلاً سند را نیز نقل نمی‌کند. عثمان خمیس در این جا دو دروغ گفته است: ۱. صاحب «عقد الفرید» رافضی (یعنی شیعه) است. زیرا او بر رد مکتب اهل بیت^۸ کتاب و مطالب گفته است و هرگز شیعه نیست. ۲. این خبر را تنها او نقل کرده است. زیرا ملاحظه کردید که این خبر را دیگران نیز با سند نقل کرده‌اند.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۶ ح ۶۵۲؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۶ ح ۴۵۳ و ۴۵۴؛ صحیح ابن خزیمه،

ج ۲، ص ۱۳۶ ح ۱۰۶۷.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۵۶؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۰۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۶۰ به نقل از ابن ابی خثیمه.

اعتراف ابوهریره بر متهم بودنش

عَنْ أَبِي رَزِينٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيْنَا أَبُو هُرَيْرَةَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى جَبْهَتِهِ فَقَالَ: أَلَا إِنَّكُمْ تَحَدِّثُونَ أَنِّي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِتَهْتَدُوا وَأَضِلَّ أَلَا إِنِّي أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِذَا انْقَطَعَ شِسْعُ أَحَدِكُمْ فَلَا يَمْشِ فِي الْأُخْرَى حَتَّى يُصْلِحَهَا»^۱ ابورزین می‌گوید: ابوهریره به ما خارج شد و با دستش به پیشانی‌اش زد و گفت: آگاه باشید، شما می‌گویید که من به رسول خدا ﷺ نسبت دروغ می‌دهم تا شما هدایت شوید و من گمراه شوم. شهادت می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: اگر بند یکی از کفش‌های شما پاره شود، با دومی راه نروید تا این که آن را اصلاحش کنید.

چندین حدیث دیگر نیز از خود ابوهریره با الفاظ مختلف روایت شده که در آن‌ها نیز انکار صحابه و تابعین وارد شده است که به متن آن در آینده اشاره خواهد شد. از حدیث فوق و امثال آن استفاده می‌شود که صحابه و تابعین ابوهریره را تکذیب و متهم می‌کرده‌اند. اما ادامه حدیثش همانی است که ام‌المؤمنین عایشه با شنیدن آن با تکذیب عملی او با او مخالفت نمود.

تا این جا با افرادی که ابوهریره را تکذیب کرده‌اند آشنا شدیم و اکنون با اخباری آشنا می‌شویم که ابوهریره خود تکذیب این افراد را عملاً تأیید کرده است.

ابوهریره و نسبت سخن خود به پیامبر اکرم ﷺ

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنْ أَفْضَلَ الصَّدَقَةِ مَا تَرَكَ غَنِيٌّ وَالْيَدِ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى وَابْدَأْ بِمَنْ تَعُولُ. تَقُولُ أَمْرًا تَكُنْ: أَطْعَمْنِي وَإِلَّا طَلَقْنِي وَيَقُولُ خَادِمُكَ: أَطْعَمْنِي وَإِلَّا فَبِعْنِي وَيَقُولُ وَلَدُكَ: إِلَى مَنْ تَكَلَّنِي. قَالُوا: يَا أَبَا

۱. صحیح مسلم، کتاب اللباس والزینة، باب استحباب لبس النعل فی الیمنی، ج ۳، ص ۱۶۶۰، ح ۲۰۹۸.

هریره، هذا شيء قاله رسول الله 6 أم هذا من كيسك؟ قال: بل هذا من كيسي؛^۱ بهترین صدقه آن است که ثروتمند بدهد و دست بالا بهتر از دست زیر است، صدقه را از کسی شروع کن که تحت تکفل توست. همسرت می‌گوید: مرا بخوران و الا طلاقم بده، خادمتم می‌گوید: مرا بخوران و الا بفروش، فرزندت می‌گوید: مرا به چه کسی و امی‌گزاری. مردم گفتند: ای ابوهریره، این چیزی است که از پیامبر 6 شنیدی و یا از جیب خودت است؟ ابوهریره گفت: بلکه این از جیب خودم است.

در این حدیث نیز روشن است که هم مردم در احادیث او شك داشتند و هم او سخن خود را به رسول خدا 6 نسبت داد. هنگامی که متوجه شد مورد اتهام قرار گرفته، اعتراف کرد که این سخن از جیب خودش است، ولی ابتدا به دروغ آن را به پیامبر اکرم 6 نسبت داد.

ابوهریره و نسبت اخبار یهود به پیامبر اکرم 6

۱. ابوهریره می‌گوید: سمعت رسول الله 6 يحكي عن موسى على المنبر قال: وقع في نفس موسى هل ينال الله؟ فأرسل الله تعالى إليه ملكاً فأرّقه ثلاثاً وأعطاه قارورتين في كل يد قارورة وأمره أن يحتفظ بهما فجعل ينال ونكاد يده تلتقيان ثم يستيقظ فيحبس إحدى القارورتين عن الأخرى حتى نام نومه فاصطفقت يده فانكسرت القارورتان؛^۲ از پیامبر 6 شنیدم که در منبر می‌فرمود: موسی با خود گفت که آیا خداوند می‌خواهد...! حسین سلیم اسد در حاشیه مسند ابویعلی رجال این خبر را ثقات دانسته است. ذهبی این حدیث را در شرح حال امیه بن شبل نقل کرده و از منکرات او دانسته است، حال آن که اولاً: او را

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۵۲، ح ۷۴۲۳؛ صحیح بخاری، کتاب النفقات، باب: وجوب النفقة على

الاهل والعيال، ج ۵، ص ۲۰۴۸، ح ۳۵۵۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ۳۸۴، ح ۹۲۰۹.

۲. مسند ابویعلی، ج ۱۲، ۲۱، ح ۶۶۹؛ تفسیر طبری، ج ۳، ص ۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۸۳.

کسی تضعیف نکرده و منکر الحدیث نیز نخوانده است. ثانیاً: ابن معین، ابن مدینی و ابن حبان او را توثیق کرده‌اند.^۱ پس این اعترافی است از ذهبی بر این که این حدیث منکر است و شأن حضرت موسی بالاتر از این گونه اکاذیب است، ولی ذهبی بدون دلیل شخص دیگر را در مورد آن متهم کرده است.

ابن کثیر در باره حدیث فوق می‌گوید: «... این حدیث از رسول خدا 6 نیست، بلکه از اسرائیلیات است...»^۲ پس ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته، ولی می‌گوید: از پیامبر 6 شنیدم و به این راحتی اخبار یهود را به رسول خدا 6 نسبت می‌دهد.

۲. عن أبي هريرة عن النبي 6 قال: أرسل ملك الموت إلى موسى H فلما جاءه صكه ففقأ عينه فرجع إلى ربه فقال: أرسلتني إلى عبد لا يريد الموت فرد الله عليه عينه وقال: ارجع فقل له: يضع يده على متن ثور فله بكل ما غطت به يده بكل شعرة سنة. قال: أي رب ثم ماذا؟ قال: ثم الموت. قال: فالآن فسأل الله أن يدنيه من الأرض المقدسة رمية بحجر. قال: قال رسول الله 6: فلو كنت ثم لأريتكم قبره إلى جانب الطريق عند الكثيب الأحمر؛^۳ در این حدیث ابوهریره به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است که ملک الموت برای قبض روح به سوی موسی فرستاده شد، وقتی به نزد موسی رسید موسی او را زد، پس چشمانش کور گشت، پس فرشته به نزد پروردگار برگشت و گفت: مرا به نزد بنده‌ی فرستادی که نمی-

۱. میزان الاعتدال، ج ۱، رقم ۱۰۳۲؛ الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۰۲، رقم ۱۱۲۱؛ الثقات ابن حبان؛ ج ۸، ص ۱۲۳؛ من له رواية في مسند احمد، ص ۳۴، رقم ۴۹.

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۶۸؛ البداية والنهاية، ج ۱، ص ۳۴۱.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۷۴، ح ۲۰۵۳۰؛ صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب: من احب الدفن في الارض المقدسة، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۱۳۳۹ و ج ۳، ص ۱۲۵۰، ح ۳۴۰۷؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴، ص ۱۸۴۲، ح ۲۳۷۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۶۹، ح ۷۶۳۴ و ۱۰۹۱۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۱۱۶، ح ۶۲۲۴.

خواهد بمیرد... ملك الموت عیانا برای قبض ارواح می آمد و پس از این اتفاق پنهانی برای قبض ارواح می آید.

البته باید دقت داشته باشیم که کور شدن چشم ملك الموت را بخاری در صحیحش حذف کرده و دیگران آن را ذکر کرده اند و عیانا آمدن ملك الموت تا زمان کور کردن حضرت موسی و پس از آن مخفیانه شدن آمدن او نیز با سند صحیح در روایت دوم احمد و حاکم در «مستدرک، حدیث شماره ۴۱۰۷» وارد شده است.

دقت داشته باشیم که این حدیث را ابوهریره به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده است، ولی بخاری و مسلم و احمد در حدیث اولش آن را از طریق عبدالرزاق موقوف نقل کرده اند، حال آن که عبدالرزاق در مصنف آن را مرفوع روایت کرده است. احمد در سند دوم با سند صحیح دیگر از طریق غیر عبدالرزاق و ابن حبان و ابن کثیر در تاریخش نیز حدیث را مرفوع روایت کرده اند و آخر حدیث که همه یکسان نقل کرده اند نیز ثابت می کند که ابوهریره حدیث را مرفوع روایت کرده و آن را به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده است.

ثعالبی^۱ این حدیث را از اساطیر اولین خواننده و گفته است: در اساطیر و افسانه‌ی اولین چنین وارد شده است. سپس این داستان را نقل کرده است.^۲

در این که این حدیث از اساطیر است هیچ شکی نیست، اما این که يك شخصیت برجسته اهل سنت بر افسانه بودن آن تصریح کرده است، دارای ارزش است و به احتمال زیاد این سخن را نیز ابوهریره از کعب الاحبار گرفته و به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده است.

۳. عن أبي هريرة عن رسول الله ۶ قال: ان يأجوج ومأجوج لیحفرون السد کل یوم حتی إذا کادوا یخرقونه یرون شعاع الشمس قال الذی علیهم: ارجعوا

۱. ثعالبی، ابومنصور عبدالملك بن محمد متوفای ۴۳۰ ه. ق. است، ذهبی و دیگران او را علامه و از امامان لغت و ادب و اخباری ناظم و ناثر معرفی کرده اند؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۴۳۷، رقم ۲۹۲؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۶۳؛ المعجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۸۹.

۲. ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ج ۱، ص ۱۵.

فستحفرونه غدا فيعودون إليه كأشد ما كان حتى إذا بلغت مدتهم وأراد الله عزوجل ان يبعثهم إلى الناس ويخرجون على الناس فينشفون المياه ويتحصن الناس منهم في حصونهم فيرمون بسهامهم إلى السماء فترجع وعليها كهية الدم فيقولون قهرنا أهل الأرض وعلونا أهل السماء فبيعت الله عليهم نغفا في أقفائهم فيقتلهم بها فقال رسول الله 6: والذي نفس محمد بيده ان دواب الأرض لتسمن وتشكر شكرا من لحومهم ودمائهم؛^۱ ابوهريه به پیامبر اکرم 6 چنین خبری را نسبت داده است که گویا حضرت فرموده‌اند: یأجوج ومأجوج هر روز سد را حفر می‌کنند وقتی به شعاع خورشید نزدیک می‌شوند و می‌رسند، مسؤول یأجوج ومأجوج به آن‌ها می‌گوید: برگردید (برای استراحت) فردا برای ادامه آن برمی‌گردید. روز بعد با قدرت بیشتر از این، برای کندن این سد برمی‌گردند تا این که زمان برگزیدن آن‌ها به سوی مردم از جانب خداوند متعال فرا می‌رسد و آن‌ها به سوی مردم خارج می‌شوند، پس آب‌ها را خشک می‌کنند و مردم در قصرهای خود مخفی می‌شوند. یأجوج ومأجوج به طرف آسمان تیر می‌اندازند و آن تیرها برمی‌گردد به گونه‌ای که گویا خونین شده باشد، پس می‌گویند: بر اهل زمین پیروز شدیم و بر اهل آسمان برتری پیدا کردم. پس خداوند متعال به سوی آن‌ها کرمی را از پشت گردنشان می‌فرستد و آن‌ها را به وسیله آن به قتل می‌رساند. پیامبر 6 فرمودند: قسم به ذاتی که جان محمد 6 در اختیار قدرت اوست، همانا جنبندگان زمین با خوردن گوشت و خون یأجوج ومأجوج چاق می‌شوند و به این جهت خداوند متعال را سپاس می‌گویند.

ترمذی، حاکم، ذهبی، بوصیری، البانی و شعیب ارنؤوط سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۱۰۶۴۰. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۴، ح ۴۰۸۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۳۱۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۸۵۰۱.

ابن کثیر بعد از نقل خبر فوق می گوید: «لعل أباهریرة تلقاه من كعب فإنه كان كثيرا ما يجالسه ويحدثه فحدث به أبوهريرة فتوهم بعض الرواة عنه أنه مرفوع فرفعه...»^۱ شاید ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است؛ زیرا او بسیار با کعب می نشست و کعب به او اخبار نقل می کرد و ابوهریره نیز این جا سخن او را نقل کرده، ولی برخی راویان گمان کرده اند که مرفوع است و آن را به رسول خدا ﷺ نسبت داده اند.»

ابن کثیر خواسته ابوهریره را تبرئه کند، حال آن که این ابوهریره بوده است که کعب الاحبار را امام و پیشوای خود اتخاذ کرده و سخنان او را در ردیف احادیث رسول خدا ﷺ قرار می داده و این بزرگ ترین جرح و عیب ابوهریره خواهد بود، لذا توهم از راوی نیست، بلکه از خود ابوهریره است؛ زیرا چنین اخبار از ابوهریره فراوان رسیده است و او از جانب صحابه و تابعین مورد اتهام قرار گرفته است، نه راویان از او. مهم این است که در مورد این خبر نیز ابن کثیر اعتراف می کند که این خبر از اخبار اسرائیلیات است و ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است. و از روایت محدثین استفاده می شود که ابوهریره آن را به رسول اکرم ﷺ نسبت داده است، نه راویان دیگر.

آری، اگر چنین اخبار يك مورد و دو مورد بود، ممکن بود چنین احتمال داده شود، ولی ملاحظه می کنید که ابوهریره فراوان اخبار یهود را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده و از زبان مبارك آن حضرت روایت کرده است.

۴. باز ابوهریره می گوید: أخذ رسول الله ﷺ بيدي فقال: خلق الله التربة يوم السبت وخلق فيها الجبال يوم الأحد وخلق الشجر يوم الاثنين وخلق المكروه يوم الثلاثاء وخلق النور يوم الأربعاء وبث فيها الدواب يوم الخميس وخلق آدم بعد العصر يوم الجمعة في آخر الخلق من آخر ساعة من ساعات الجمعة فيما بين العصر إلى الليل؛^۲ در این حدیث ابوهریره می گوید: پیامبر ﷺ از دستم گرفت و فرمودند: خداوند تربت (زمین) را روز شنبه

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۱۱.

۲. صحیح مسلم، کتاب صفة القيامة والجنة والنار، باب ابتداء الخلق وخلق آدم، ج ۴، ص ۲۱۴۹، ح ۲۷۸۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۳۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۸۳۲۳.

آفرید، کوه را یکشنبه، درخت را دوشنبه، مکروه را سه‌شنبه و نور را چهارشنبه و جنبنده‌ها را پنج‌شنبه و آدم را پس از همه‌ی مخلوقات بعد از عصر جمعه آفرید.

این حدیث ابوهریره با صریح آیات قرآن نیز مخالف است؛^۱ زیرا خداوند متعال تصریح فرموده است که زمین و آسمان و هر چه بین آنهاست را در شش روز آفریده است،^۲ و همچنین قرآن می‌فرماید: زمین را خداوند در دو روز آفرید،^۳ و ابوهریره می‌گوید: زمین در روز شنبه و عالم در هفت روز آفریده شده است.

مضافاً بر این، ابن کثیر می‌گوید: بخاری، ابن مدینی و بیهقی بر این حدیث طعن زده‌اند و بخاری در تاریخش^۴ نقل کرده است که این خبر از کعب الاحبار صحیح است. سپس ابن کثیر می‌گوید: فکان هذا الحديث مما تلقاه ابوهريره عن كعب عن صحفه؛^۵ این حدیث از اخباری است که ابوهریره آن را از مصحف کعب الاحبار دریافت کرده و گرفته است.

پس با تصریح و اعتراف این افراد ابوهریره این سخن را از کعب الاحبار گرفته و به این راحتی آن را به رسول خدا^۶ نسبت داده است.

دقت داشته باشیم که دو عالم بزرگ و هابی ابن باز و عثمین نیز اعتراف کرده‌اند که این خبر از اسرائیلیات است و ابوهریره آن را از کعب الاحبار گرفته است.

۵. عن أبي هريرة: أن رسول الله ﷺ قال: نزل نبي من الأنبياء تحت شجرة فلدغته نملة فأمر بجهازه فأخرج من تحتها ثم أمر ببיתה فأحرق بالنار فأوحى

۱. این کثیر نیز بر مخالف قرآن بودن این حدیث ابوهریره اعتراف و تصریح کرده است. البدایه والنهایه، ج ۱، ص ۱۸.

۲. اعراف؛ ۵۴، یونس، ۲؛ هود، ۷؛ فرقان، ۵۹؛ سجده، ۴؛ ق؛ ۳۸، حدید، ۴.

۳. فصلت، ۹.

۴. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۴۱۳، رقم ۱۳۱۷.

۵. البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۸.

الله إليه فهلا نملة واحدة؛^۱ ابوهیره به پیامبر ۶ نسبت داده که گویا فرموده‌اند: پیامبری از پیامبران به زیر درخت فرود آمد، پس مورچه‌ای او را گاز گرفت، آن پیامبر امر کرد آن را درآوردند و خانه آن را همراه مورچه‌ها آتش زدند، پس خداوند به وی وحی فرمود که چرا يك مورچه را نکشتی! در خبر دیگر ابوهیره می‌گوید:

سمعت رسول الله ۶ يقول: قرصت نملة نبيا من الأنبياء فأمر بقرية النمل فأحرقت فأوحى الله إليه أن قرصتك نملة أحرقت أمة من الأمم تسبح؛^۲ از رسول خدا ۶ شنیدم که می‌فرمود: مورچه پیامبری را گاز گرفت پس آن پیامبر امر نمود تا قریه مورچه را آتش زدند، پس خداوند متعال به وی وحی نمود که تو را يك مورچه گاز گرفت، ولی تو امتی از امت‌ها را که (خداوند متعال را) تسبیح می‌گفتند سوزاندی.

این خبر را از ابوهیره شش یا هفت نفر از تابعین روایت کرده‌اند و باید تصور کرد که آیا يك انسان عادی چنین عملی را انجام می‌دهد؟! آری، گاهی شنیده می‌شود افراد خردسال و نابالغ به چنین کارهایی دست می‌زنند و بزرگسالان اگر با آن مواجه شوند جلوی آن را می‌گیرند، ولی متأسفانه چنین اعمال ناپسند را که حاکی از قساوت قلب است، به پیامبران خدا نسبت داده‌اند. همچنین، مگر این خبر چه پیامی برای مسلمین دارد که بخاری کراراً آن را در صحیحش روایت کرده است! باید توجه داشته باشیم که پیامبر اکرم ۶ در احادیث متعدد آتش زدن به قریه

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: خمس من الدواب فواسق يقتلن في الحرم، ج ۳، ص ۱۲۰۶، ح ۳۳۱۹؛ صحیح مسلم، کتاب السلام، باب النهي عن قتل النمل، ج ۴، ص ۱۷۵۹، ح ۲۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۸۱۱۵ و ۹۸۰۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، ۱۵۳ - باب: ج ۳، ص ۱۰۹۹، ح ۳۰۱۹؛ صحیح مسلم، کتاب السلام، باب النهي عن قتل النمل، ج ۴، ص ۱۷۵۹، ح ۲۲۴۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۰۲، ح ۹۲۱۸.

مورچه را نهی فرموده‌اند و همچنین سوزاندن هر موجودی را نیز، مگر جهت قصاص. این گونه اخبار از افراد مختلف با اسانید مختلف و صحیح روایت شده است.^۱

۶. أن عبد الله الداناج قال: سمعت (شهدت) أبا سلمة بن عبد الرحمن بن خالد بن عبد الله القسري في هذا المسجد مسجد الكوفة وجاء الحسن فجلس إليه فحدث فقال: حدثنا أبوهريرة أن رسول الله 6 قال: «إن الشمس والقمر ثوران مكوران في النار يوم القيامة» فقال الحسن: و ما ذنبهما؟ فقال: أحدثك عن رسول الله فسكت. قالوا: قد صدق الحسن ما ذنبهما؛^۲ به حسن بصری از ابوهریره حدیث نقل کردند که به پیامبر اکرم 6 نسبت داده که فرموده‌اند: خورشید و ماه را قیامت به صورت دو ثور بر جهنم می‌افکنند. حسن گفت: به چه گناه. راوی گفت: من حدیث پیامبر 6 را به تو بازگو می‌کنم. پس حسن سکوت کرد. مردمی که حاضر بودند گفتند: حسن راست می‌گوید، به چه گناه؟ ابن قتیه سپس این حدیث را توجیه کرده است. بخاری این خبر را چنان که ابن کثیر نیز گفته با اختصار روایت کرده و (فی النار) را از حدیث حذف کرده است.

چنان که در زیر خواهد آمد، این خبر را نیز ابوهریره از کعب الاحبار گرفته و به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است.

عن عكرمة قال: بينا ابن عباس ذات يوم جالس إذ جاءه رجل فقال: يا ابن عباس سمعت العجب من كعب الحبر يذكر في الشمس والقمر قال: وكان متكئا فاحتفز ثم قال: و ما ذاك؟ قال زعم أنه يجاء بالشمس والقمر يوم القيامة كأنهما ثوران عقيران فيقذفان في جهنم قال عكرمة: فطارت من ابن عباس

۱. مسند ابن مبارک، ص ۱۲۱؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۴۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۲۵۵ و....

۲. تأویل مختلف الحدیث، ص ۹۵؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۸ به نقل از مسند بزار؛ صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صِفَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، ح ۳۲۰۰.

شفة ووقعت أخرى غضبا ثم قال: كذب كعب كذب كعب ثلاث مرات بل هذه يهودية يريد ادخالها في الاسلام، الله أجل وأكرم من أن يعذب على طاعته، ألم تسمع قول الله تبارك وتعالى (وسخر لكم الشمس والقمر دائبين) إنما يعنى دؤوبهما في الطاعة فكيف يعذب عبد ين ىنى عليهما إنهما دائبان في طاعته قاتل الله هذا الحبر وقبح خبريته، ما أجرأه على الله وأعظم فريته على هذين العبدین المطيعین لله، قال ثم استرجع مرارا وأخذ عويدا من الارض فجعل ينكته في الارض فظل كذلك ما شاء الله ثم إنه رفع رأسه ورمى بالعويد فقال ألا أحدثكم بما سمعت من رسول الله 6 يقول في الشمس والقمر...^۱ عكرمه می گوید: ما نشسته بودیم که مردی به نزد ابن عباس آمد و گفت: ای پسر عباس، از کعب الاحبار سخن عجیبی شنیدم که در باره خورشید و ماه می گفت. ابن عباس که تکیه داده بود، قامتش را راست کرد و گفت: چه است؟ می گوید: آن دو را روز قیامت به صورت دو ثور می آورند و به جهنم می اندازند. موی ابن عباس با شنیدن آن ایستاد و دو چندان به غضب آمد و سه مرتبه گفت: کعب دروغ گفته است، این یهودی می خواهد (دروغ های خود را) وارد اسلام کند... خداوند این یهودی را بکشد... سپس در فضل خورشید و ماه به آیه و حدیث اشاره نمود.

حالا چنین خبر بی اساس چه پیام دارد که بخاری با تحریف و تصرف آن را در صحیحش وارد کرده، این خود امر عجیب است.

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۴۴.

ابوهریره و نسبت مخالفت حضرت ابراهیم با امر خداوند متعال

عن أبي هريرة عن النبي 6 قال: يَلْقَى إِبْرَاهِيمُ أَبَاهُ أَرْزَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَعَلَى وَجْهِ أَرْزَ قَتْرَةً وَغَبْرَةً، فَيَقُولُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَا تَعْصِنِي فَيَقُولُ أَبُوهُ فَالْيَوْمَ لَا أَغْصِيكَ. فَيَقُولُ إِبْرَاهِيمُ يَا رَبِّ، إِنَّكَ وَعَدْتَنِي أَنْ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ، فَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى مِنْ أَبِي الْأَبْعَدِ. فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ، ثُمَّ يُقَالُ يَا إِبْرَاهِيمُ مَا تَحْتَ رِجْلَيْكَ فَيَنْظُرُ فَإِذَا هُوَ بِذِيخٍ مُلْتَطِحٍ، فَيُؤْخَذُ بِقَوَائِمِهِ فَيُلْقَى فِي النَّارِ؛^۱ ابراهیم قیامت با پدرش آزر ملاقات می کند در حالی که چهره‌ای سیاه و غبار آلود است، پس به او می گوید: مگر من به تو نگفتم که مرا نافرمانی مکن. آزر می گوید: امروز تو را نافرمانی نمی کنم، ابراهیم می گوید: خدایا تو به من وعده دادی که قیامت مرا خار نگردانی، چه خاری سخت تر از دور بودن پدرم است. پس خداوند متعال می فرماید: من بهشت را بر کفار حرام گردانیدم. سپس آزر را به جهنم می افکند.

ابن حجر می گوید: اسماعیلی این حدیث را از اصل مشکل دانسته و بر آن طعن وارد کرده و گفته است: این حدیث نمی تواند صحیح باشد؛ زیرا ابراهیم عالم بر این بود که خداوند خلف وعده نمی کند، پس چگونه بلایی را که شامل پدرش شده خاری برای خود می داند با این که به آن علم دارد. ابن حجر در ادامه می گوید: غیر اسماعیلی گفته است: این خبر با ظاهر آیه قرآن مخالف است که خداوند متعال می فرماید: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ اللَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ»^۲ یعنی وقتی حضرت ابراهیم متوجه شدند که آزر دشمن خداست، از او بیزارى جستند.

۱. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا، ح ۳۳۵۰ و ۴۷۶۸ و ۴۷۶۹.

۲. فتح الباری، ج ۸ ص ۳۸۴.

همین که محدثین اهل سنت بر باطل بودن این خبر تصریح کرده‌اند در باره آن کفایت می‌کند به خصوص که این خبر با صریح آیه قرآن مخالف است.

نسبت‌های بی‌اساس ابوهریره بر پیامبر اکرم 6

عن عبد الرحمن بن عتاب قال: كان أبوهريرة يقول: قال رسول الله 6: من أصبح جنباً فلا صوم له قال: فارسلي مروان بن الحكم أنا ورجل آخر إلى عائشة وأم سلمة نسألهم عن الجنب يصبح في رمضان قبل أن يغتسل قال: فقالت احداهما: قد كان رسول الله 6 يصبح جنباً ثم يغتسل ويتم صيام يومه قال وقالت الاخرى: كان يصبح جنباً من غير أن يحتلم ثم يتم صومه قال: فرجعا فاخبرا مروان بذلك فقال لعبد الرحمن: أخبر أبا هريرة بما قالنا، فحدثه أبي فتلون وجه أبي هريرة وقال: هكذا حدثني الفضل بن العباس^۱. فقال أبوهريرة كذا كنت أحسب وكذا كنت أظن قال: فقال له مروان: باطن وباحسب تفتي الناس^۲؛ ابوهریره می‌گفت: رسول خدا 6 فرمود: هر که صبح کند در حالی که جنب است، نمی‌تواند روزه بگیرد. چون تحقیق شد ام‌سلمه و عایشه چنین نسبت را رد و انکار کردند، ابوهریره گفت: من چنین گمان می‌کردم. در روایتی گفت: فضل بن عباس (که در آن زمان از دنیا رفته بود) به من چنین خبر داد، در خبر سوم گفت: مخبری به من چنین خبر داد. مروان گفت: با گمان می‌کند، فکر می‌کنم به مردم فتوا می‌دهی!^۳

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، ابوهریره این حدیث را ابتدا به پیامبر اکرم 6 نسبت می‌دهد و سپس به فضل و همچنین به مخبری و گاه هم می‌گوید: چنین گمان می‌کردم و گاه هم حدیث را

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۲۶۶۷۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۸، ص ۲۷۰، ح ۳۴۹۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب الصوم، باب: الصائم یصبح جنباً، ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶؛ صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب صحة الصوم من طلع علیه الفجر وهو جنب، ج ۲، ص ۷۷۹، ح ۱۱۰۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۸۴، ح ۲۵۵۴۸.

۳. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹.

موقوف بازگو کرده است. از این حدیث به روشنی استفاده می‌شود که ابوهریره راحت به پیامبر اکرم ۶ سخنان دیگران را نسبت می‌داده است. اصل در این بحث این است که ابوهریره مطلبی را که از پیامبر اکرم ۶ نشنیده است به آن حضرت نسبت می‌داده است، و اما این که در این اخبار گفته‌اند: پیامبر اکرم ۶ جنب از خواب بلند می‌شد، این از نظر ما منکر است و حاشا رسول الله ۶ از چنین نسبت‌ها.

وقال بشر بن سعيد: «اتقوا الله وتحفظوا من الحديث فوالله لقد رأيتنا نجالس أباهريرة فيحدث عن رسول الله ۶ ويحدثنا عن كعب الأخبار ثم يقوم فأسمع بعض من كان معنا يجعل حديث رسول الله ۶ عن كعب و حديث كعب عن رسول الله ۶؛^۱ یعنی ابوهریره با کعب الاخبار می‌نشست و از او اخبار دریافت می‌کرد و برای مردم نقل و روایت نیز می‌نمود و مردم آن را به اشتباه به پیامبر ۶ نسبت می‌دادند.

شعیب ارنؤوط در حاشیه‌ی «سیر ذهبی» سند این خبر را صحیح دانسته است.

البته این نوع اخبار برای توجیه احادیث ابوهریره خواهد بود و برخی از این نسبت‌های نادرست ابوهریره را چندین نفر از تابعین از او نقل کرده‌اند. آیا تمام آن‌ها اشتباه کرده‌اند؟ این بعید است؛ زیرا ابوهریره متهم از جانب صحابه و تابعین است نه روات از او. همچنین اگر ابوهریره با دعای رسول خدا ۶ هیچ حدیثی را فراموش نکرده و احادیث فراوان را با پهن کردن ردا و جمع کردن آن فرا گرفته بود (چنان که خواهد آمد)، پس چه نیازی به سخن کعب الاخبار داشت که سخنان او را در کنار احادیث رسول خدا ۶ به مردم منتقل می‌کرد! کعب الاخبار آیا نیازمند به اخبار الهی بود و یا اسلام نیازمند به این که يك يهود تازه مسلمان بیاید و از اخبار الهی مسلمین را آگاه سازد که ابوهریره خود را به اخبار او نیازمند کرده است! و این که ابوهریره از کعب الاخبار دریافت می‌کرده است، بیانگر این است که او از اخبار و احادیث پیامبر اکرم ۶ دور و ناآگاه بوده و الا او به کعب اسلام تعلیم می‌داد، نه کعب به او.

۱. البدایة والنهایة ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۰۹؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۶.

عن أبي هريرة قال: قال رسول الله 6: من غسل ميتاً فليغتسل و من حملة فليتوضأ؛^۱ هر که مرده را غسل دهد پس خود نیز غسل کند و هر که مرده را حمل نمود، پس وضو بگیرد.

ترمذی، بیهقی و دیگران گفته‌اند: این خبر موقوف است و احمد، ابن مدینی و ذهلی گفته‌اند: در این باب حدیث ثابتی وجود ندارد.^۲

البانی و شعب ارئووط سند این خبر را از ابوهریره صحیح دانسته‌اند و چهار نفر از تابعین آن را از او روایت کرده‌اند و در تمام آن‌ها ابوهریره این خبر را مرفوع روایت کرده و به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است. محدثان مذکور با حکمشان بر موقوف بودن آن، عدم اعتماد خود را بر ابوهریره بیان کرده‌اند.

و این در حالی است که پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند:

عن ابن عباس قال: قال رسول الله 6: ليس عليكم في غسل ميتكم غسل إذا غسلتموه فإن ميتكم ليس بنجس فحسبكم أن تغسلوا أيديكم؛^۳ به خاطر غسل دادن مرده بر شما غسل لازم نمی‌آید، همانا میت شما نجس نیست، پس کفایت می‌کند که دستان خود را بشویید.

حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و ابن حجر در حاشیه موطأ حسن دانسته است و حدیث ابوهریره با این حدیث نیز مخالف است گرچه در سند آن عکرمه کذاب است. همچنین وقتی این حدیث ابوهریره به عایشه رسید آن را انکار کرده و گفت: مگر

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۷۰ ح ۱۴۶۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸، ح ۹۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۳، ص ۴۳۵، ح ۱۱۶۱؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۰، ح ۷۷۵۷ و ۹۵۹۹ و ۹۸۶۲ و ۱۰۱۱۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۱۱۱۵۲.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۱۸؛ المجموع نووی، ج ۵، ص ۱۸۵.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۵۴۳، ح ۱۴۲۴؛ حاشیه موطأ، ج ۲، ص ۸۴، ح ۳۰۳.

مردگان مسلمین نجس هستند!^۱

یادآور می‌شویم که هیچ يك از این اخبار را عثمان خمیس ذکر نکرده است.

عدم اعتماد تابعین به ابوهریره

شعبه می‌گفت: ابوهریره همیشه تدلیس می‌کرد.^۲ حال آن‌که خود شعبه تدلیس را برادر دروغ دروغ و بدتر از زنا دانسته است.^۳

قال یزید بن ہارون سمعت شعبۃ یقول: أبوہریرۃ کان یدلس أی یروی ما سمعہ من کعب و ما سمعہ من رسول اللہ 6 ولا یمیز هذا من هذا. کان شعبۃ یشیر بهذا إلی حدیثہ من أصبح جنبا فلا صیام له فانه لما حوقق علیہ قال أخبرنیہ مخبر ولم أسمعہ من رسول اللہ 6. وقد قال ما قالہ إبراہیم طائفۃ من الکوفیین والجمہور علی خلافہم؛ ۴ یزید بن ہارون می‌گوید: از شعبه شنیدم که می‌گفت: ابوهریره مدلس بود؛ یعنی آنچه را که از کعب و پیامبر اکرم 6 شنیده بود، بدون تمیز روایت می‌کرد (یعنی حدیث پیامبر اکرم 6 را به کعب نسبت می‌داد و سخن کعب را به پیامبر اکرم 6). ابن کثیر می‌گوید: شعبه در این مورد به این حدیث ابوهریره «هر که صبح کند در حالی که جنب است نمی‌تواند روزه بگیرد» اشاره می‌کرد که چون تحقیق و بازخواست شد گفت: مخبری این را به من خبر داد و آن را از رسول خدا 6 شنیدم. سپس ابن کثیر می‌گوید: همانا این سخن ابراهیم را (که هر حدیث ابوهریره را نمی‌گرفتند) گروهی از اهل کوفه نیز گفته‌اند و جمہور بر خلاف آن است.

۱. حاشیه موطأ مالک، ج ۲، ص ۸۴، ذیل حدیث ۳۰۳، به نقل از «عین الاصابہ فی استدراکات عائشہ علی الصحابہ سیوطی».

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۸؛ الاصابہ ابن حجر، ج ۱، ص ۶۷.

۳. الکفایہ فی علم الروایہ خطیب، ص ۳۹۳؛ الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۱، ص ۳۳.

۴. البدایہ والنہایہ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹.

پس شعبه که در مکتب اهل سنت، امیرالمؤمنین در حدیث است، شهادت می‌دهد و تصریح می‌کند که این ابوهریره بوده که سخنان کعب الاحبار و احادیث پیامبر اکرم ۶ را بدون تمیز روایت می‌کرده و سخنان کعب را به پیامبر اکرم ۶ نسبت می‌داده است، نه راویان دیگر.

اعمش می‌گوید: هر حدیثی را که می‌شنیدم به ابراهیم نخعی عرضه می‌کردم. روزی احادیثی از ابوصالح از ابوهریره را نزد او برده، به او عرضه کردم. او گفت: از حدیث ابوهریره مرا بگزار، همانا آن‌ها بسیاری از احادیث ابوهریره را ترك کرده بودند.^۱ باز اعمش می‌گوید: ابراهیم نخعی حدیث شناس بود و من احادیث را به او عرضه می‌کردم. حدیثی را که از ابوصالح از ابوهریره بود، به نزد او بردم. او گفت: (مشایخش) چیزهایی از احادیث ابوهریره را قبول نکرده، کنار می‌گذاشتند.^۲

مغیره از ابراهیم نخعی نقل کرده که گفته است: اصحاب ما شماری از احادیث ابوهریره را قبول نداشتند.^۳

اعمش نیز می‌گوید: چیزهایی از احادیث ابوهریره را کنار می‌گذاشتند. سفیان ثوری از منصور، از ابراهیم نقل کرده که گفته است: از احادیث ابوهریره جز حدیثی را که در مورد بهشت و جهنم است، قبول نمی‌کردند.^۴

چنان‌که ابراهیم نخعی شهادت می‌دهد، اصحاب بزرگ او مانند مسروق، علقمه و اسود بن یزید که زمان پیامبر اکرم ۶ را نیز درك کرده‌اند و بخاری و مسلم فراوان از آن‌ها حدیث روایت کرده‌اند، از ابوهریره در کتب سته و «مسند احمد» هیچ حدیثی روایت نکرده‌اند و همچنین شریح قاضی نیز که زمان پیامبر اکرم ۶ را درك کرده است علی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

۲. علل احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۱۲۲.

۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۸؛ البدایة والنهایه ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۹ و ۱۱۸.

الظاهر در این کتب تنها يك حديث اخلاقی از ابوهریره روایت کرده و آن را نیز به ام المؤمنین عایشه عرضه کرده است و همام بن حارث نیز از دیگر شیوخ نخعی است که هیچ حدیثی از ابوهریره روایت نکرده است. ابن حجر نیز در شرح حال این افراد در «تهذیب التهذیب» ابوهریره را از مشایخ این‌ها ذکر نکرده است، جز شریح.

ابوحنیفه امام حنفی‌ها می‌گوید: من از همه‌ی صحابه تقلید می‌کنم، جز انس و ابوهریره و سمره.^۱ سپس علتش را نیز بیان کرده است.

ابوحنیفه در جواب ابویوسف گفت: کل صحابه عادل‌اند، جز چند نفر و از جمله آن‌ها ابوهریره و انس است.^۲

آمدی می‌گوید: همانا صحابه بر ابوهریره کثرت روایتش را انکار کردند حتی عایشه گفت: خداوند ابوهریره را ببخشد همانا مرد طرد شده در حدیث مه‌راس بود.^۳ ابوالفتح موصلی می‌گوید: و اما رواية أبي هريرة فشك فيها قوم لكثرتها؛^۴ مسلمین به احادیث ابوهریره به خاطر کثرتش شك کردند.

رشید رضا مصری می‌گوید: اگر عمر عمرش طولانی می‌شد تا اینکه ابوهریره وفات می‌کرد، این همه احادیث فراوان به ما نمی‌رسید. مجلة المنار، ج ۱۰، ص ۸۵۱.

همو می‌گوید: این سخن محدثان: مراسیل صحابه حجت است، تو را مغرور نکنند... اگر ثابت شد اینکه مثلاً ابوهریره از کعب الاحبار حدیث روایت می‌کرد، پس بسیاری از احادیثش مراسیل است و واجب است در تمام حدیث غریب او که تصریح به سماع از رسول خدا 6 نکرده است،

۱. المحيط، ج ۸، ص ۴۰۹؛ مرآة الاصول شرح مرقاة الوصول مخطوط؛ مختصر المؤمل، ص ۳۱ و ۳۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

۳. الاحکام آمدی، ج ۲، ص ۷۵.

۴. المثل السائر فی أدب الكاتب والشاعر، ابوالفتح موصلی، ص ۱۴۱ (از نویسنده این کتاب به امام، مفتی و فقیه تعبیر شده است و او متوفای ۵۴۲ ه. ق. و شافعی مذهب است که شرح حالش در کتاب «سیر اعلام النبلاء، ج ۲۰، ص ۱۱۸، رقم ۷۲» وارد شده است.

شك کرد و اگر از اسرائیلیات و به معنای آن بود محتمل است که آن را از کعب روایت کرده و این احتمال علت مانعه از نسبت دادن آن سخن به رسول خدا ﷺ است.^۱

ابوریه از رشید رضا این گونه نقل کرده است: اکثر احادیث مرفوع که از ابوریره روایت شده است، او آن را از رسول خدا ﷺ شنیده است.^۲

انکار ام‌المؤمنین عائشه بر ابوریره

عن عائشة انها دعت ابا هريرة فقالت له: يا ابا هريرة ما هذه الاحاديث التي تبلغنا انك تحدث بها عن النبي! هل سمعت الا ما سمعنا وهل رأيت الا ما رأينا! قال: يا اماه انه كان يشغلك عن رسول الله المرأة والمكحلة والتصنع لرسول الله واني والله ما كان يشغلني عنه شيء؛^۳ ام‌المؤمنین عایشه ابوریره را خواست و گفت: ای ابوریره، این احادیث چیست که به ما می‌رسد که توان را از پیامبر ﷺ روایت می‌کنی! مگر چیزی جز همانی که ما شنیدیم را شنیدی و دیدی! ابوریره گفت: ای مادر، تو را (از شنیدن احادیث) از پیامبر ﷺ زینت دادن خود برای آن حضرت باز می‌داشت، ولی مرا چیزی از آن حضرت مشغول نمی‌کرد.

حاکم، ذهبی و ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته‌اند. ولی پاسخ ام‌المؤمنین را در این خبر ذکر نکرده‌اند. اشاره کردیم که بزرگان تابعین مانند مسروق، علقمه، اسود که فراوان از ام‌المؤمنین عائشه حدیث روایت کرده و از شاگردان او محسوب می‌شوند، از ابوریره هیچ حدیثی روایت نکرده‌اند و همچنین عروه که صحاح سته بیش از هزار حدیث از او روایت کرده‌اند تنها دو حدیث از ابوریره روایت کرده و قاسم بن محمد نیز يك حدیث از او در کتب سته روایت کرده است، ممکن است این عمل و عدم اخذ روایت از ابوریره با ارشاد عائشه باشد.

۱. مقالات وفوائد حدیثية من مجلة المنار، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲. شيخ المضيره، ص ۱۵۰؛ مجلة المنار، ج ۱۹، ص ۹۷.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۰۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۴؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۶۱.

عن عائشة أنها قالت: ألا يعجبك أبو(هريره) فلان جاء فجلس إلى جانب حجرتي يحدث عن رسول الله ﷺ يسمعي ذلك وكنت أسبح فقام قبل أن أقضي سبحتي ولو أدر كته لرددت عليه إن رسول الله ﷺ لم يكن يسرد الحديث كسر دكم؛^۱ ام المؤمنین عائشه می گوید: آیا تعجب نمی کنی از ابوهریره که آمد و کنار حجره (منزل) من نشست و شروع کرد به نقل حدیث از پیامبر ﷺ و صدایش را بلند می کرد که من بشنوم و من مشغول نماز بودم و قبل از این که نمازم را تمام کنم بلند شد و رفت. اگر من او را درك می کردم قطعاً پاسخش را می دادم که همانا پیامبر ﷺ مانند شما زیاد حدیث بازگو نمی کرد.

در این خبر چنان که ملاحظه می کنید بخاری اسم ابوهریره را مبهم گذاشته است و حال آن که مسلم و احمد و دیگران آن را ذکر کرده اند. البته از این نمونه ها در «صحیح بخاری» فراوان است که در فصل آخر به برخی از چنین نمونه ها و پنهانکاری بخاری در صحیحش آشنا خواهیم شد.

عروه می گوید: ابوهریره کنار حجره عایشه نشست در حالی که او نماز می خواند شروع کرد به گفتن: بشنو ای صاحب حجره. وقتی عایشه نماز را تمام کرد گفت: آیا تعجب نمی کنی از ابوهریره و حدیثش. اگر رسول خدا ﷺ حدیث می گفت شمارنده اگر می خواست آن را بشمارد می شمارید.^۲

البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است.

عثمان خمیس به هیچ يك از سخنان فوق نیز اشاره نکرده است.

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: صفة النبي، ج ۳، ص ۱۳۰۷، ح ۳۵۶۸؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابوهریره، ج ۴، ص ۱۹۴۰، ح ۲۴۹۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸، ح ۲۴۹۰۹ و ۲۵۲۷۹، و دیگران.

۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۳۶۵۴.

وهب عن اخيه سمع اباهريرة يقول: ما من أصحاب النبي أحد أكثر حديثاً مني إلا ما كان من عبد الله بن عمرو انه كان يكتب ولا أكتب؛^۱ ابوهريره می گفت: هیچ يك از اصحاب پیامبر ۶ بیشتر از من حدیث نمی دانست، مگر عبدالله بن عمرو؛ زیرا او حدیث را می نوشت و من نمی نوشتم.

حال آن که ذهبی می گوید: مسند ابوهریره ۵۳۷۴ حدیث است^۲ باز می گوید: مسند عبد الله بن عمرو به هفت صد حدیث می رسد.^۳

از این جا روشن می شود که احتمالاً ابوهریره در ابتدا، احادیثی را که از رسول خدا ۶ شنیده است، روایت می کرده و آن کمتر از حدیث عبد الله بوده است و بعدها در زمان معاویه برای جلب رضایت او، بر این احادیث از کیس خود و سخنان کعب الاحبار را اضافه کرده و به آن حضرت نسبت داده تا حدیثش به این تعداد رسیده است.

همچنین خبر زیر نیز این مطلب را تأیید می کند:

قيل لعلي ما لك أكثر أصحاب رسول الله ۶ حديثاً؟ فقال: إني كنت اذا سألته أنبأني واذا سكت ابتدأني؛^۴ به امیرالمؤمنین گفته شد: چگونه تو از همه صحابه بیشتر حدیث می دانی؟ حضرت فرمودند: چون همیشه هر وقت من از رسول خدا ۶ سؤال می کردم مرا آگاه می ساختند و هر وقت سکوت می کردم خود آن حضرت شروع می کردند به آموختن و آگاه ساختن من. سند این حدیث کاملاً صحیح است و بخش دوم حدیث با سندهای مختلف در کتاب های دیگر نیز وارد شده است.^۵ باید توجه داشته باشیم که با این وجود، اهل سنت از امیرالمؤمنین تنها

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: کتابه العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۴۹۲؛ صحیح ابن حبان؛ مسند احمد....

۲. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۳۲.

۳. همان، ج ۳، ص ۸۰، رقم ۱۷.

۴. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۵۱.

۵. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۴۰، ح ۳۷۲۹؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵،

حدود ۵۰۰ حدیث روایت کرده‌اند که بخشی از آن‌ها ضعیف است. این در حالی است که امیرالمؤمنین علیه السلام بنابر حدیث متواتر مکتب اهل سنت اعلم این امت هستند چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «علی داناترین این امت است».

شعیب ارنؤوط در حاشیه‌ی سیر ذهبی در مورد سخن ابوهریره می‌گوید: این در حالی است که احادیث مروی از عبد الله بن عمرو چندین برابر کمتر از احادیث مروی موجود از ابوهریره است. سپس توجیه علما را ذکر کرده و از جمله گفته است: رابعها: أن عبد الله كان قد ظفر في الشام بحمل جمل من كتب أهل الكتاب، فكان ينظر فيها ويحدث منها، فتجنب الأخذ عنه لذلك كثير من أئمة التابعين؛^۱ اگر این توجیه درست باشد حال ابوهریره نیز چنین است و با اعتراف علمای اهل سنت ابوهریره نیز بسیار با کعب الاحبار می‌نشسته و سخنان او را بدون تمیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌داده است و همچنین خلق بسیاری از عبد الله نیز حدیث روایت کرده‌اند. عثمان خمیس نیز توجیه فوق را کرده است. همچنین در مورد اخبار زیادی چنان که ملاحظه کردید علما و محدثین اهل سنت اعتراف کرده‌اند که ابوهریره آن را از کعب گرفته و آن افسانه و از اسرائیلیات است، ولی چنین چیزی در مورد اخبار و احادیث عبد الله بن عمرو گفته نشده است، پس این صفت در ابوهریره و اخبار او بارزتر خواهد بود.

توجه داشته باشیم که ابوهریره سال ۵۷ ه. ق وفات کرده است، ولی عبد الله بن عمرو سال ۶۳ یا ۶۵ و با این حال احادیث ابوهریره بیش از هشت برابر احادیث عبد الله است.

ابوهریره مؤذن بحرین

تمام این اخبار و کثرت روایت ابوهریره در حالی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوهریره را همراه علاء بن حضرمی در ذی‌قعدة سال هشتم به بحرین فرستادند و او مؤذن علاء بود

ص ۱۴۲، ح ۸۵۰۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، ح ۴۶۳۰ و ترمذی، حاکم، ذهبی و شعیب ارنؤوط در حاشیه «سیر ذهبی، ج ۱، ص ۴۵۱ و ج ۲، ص ۳۸۸» سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.
۱. حاشیه‌ی سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۹.

و علاء در زمان ابوبکر و عمر نیز والی بحرین شد.^۱ و چون علاء از دنیا رفت عمر بن خطاب به جای او ابوهریره را به بحرین والی قرار داد.^۲ از این اخبار استفاده می‌شود که ابوهریره همراه علاء بن حضرمی بود و او می‌گوید: از علاء سه چیز دیدم و همیشه به خاطر آن او را دوست دارم و خلیفه دوم نیز در زمان خود وقتی علاء بن حضرمی را به بحرین فرستاد باز ابوهریره را همراه او به بحرین روانه کرد.^۳

این را که ابوهریره همراه علاء به بحرین رفته هم سائب بن یزید بن علاء نقل کرده است و هم خود ابوهریره و ذهبی، ابن حجر، و صالحی شامی آن را همچون يك خبر مسلم تاریخی نقل کرده‌اند. از این جا روشن می‌شود که ابوهریره کمتر از دو سال همراه رسول خدا ﷺ بوده یعنی از محرم سال هفت تا ذی قعده‌ی سال هشت.

این که ابوهریره در بحرین مؤذن علاء بن حضرمی بوده نیز از مسلمات است و از ابن سیرین، ابوسلمه، ابودلان و ولید بن رباح نیز با سندهای صحیح روایت شده است.^۴ اگر ابوهریره مدت کمی همراه علاء و مؤذن او بود، مؤذن علاء بودن او در بحرین زبان زد نمی‌شد، لذا او مدت طولانی در بحرین بوده تا به این عنوان شهرت یافته است.

با این حال ابوهریره خود را خیلی بزرگ و آگاه به همه‌ی علم اهل مدینه خوانده و در ضمن آن می‌گوید: ... آری سال هفتم در خیبر به نزد رسول خدا ﷺ آمدم و همراه آن حضرت ماندم و تا زمانی که آن حضرت وفات کرد همراه ایشان در منزل همسرانش دور می‌زدم و به او خدمت می‌کردم، پشتش نماز می‌خواندم و همراهش حج و جهاد

۱. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۶۴، ج ۴، ص ۳۶۰؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۴۵ ج ۷، شرح حال ابوهریره؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۳، رقم ۵۱.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۶۵.

۴. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۲، ص ۳۱۵ و ۲۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۹۶؛ الاوسط ابن المنذر، ج ۶، ص ۱۷۳؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۲۲، ح ۲۲۱۹۵.

می‌کردم و والله داناترین مردم به حدیث آن حضرت بودم، مهاجر و انصار ملازمت من نسبت به آن حضرت را می‌دانستند و از من حدیث آن حضرت را سؤال می‌کردند که بین آنها عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر بودند و والله هر حدیثی که در مدینه بود برای من مخفی نبود...^۱

این سخنان نیز به روشنی دروغ‌گویی ابوهریره را ثابت می‌کند؛ زیرا سند این خبر صحیح است گرچه در آن واقدی است، زیرا اهل سنت و وهابی‌ها با استناد به معنای این سخن ابوهریره آن را در کتاب‌های خود تکرار می‌کنند.

عبدالله بن عبدالعزيز بن علی الناصر می‌گوید: ابوهریره در سال هفتم هجری در فاصله خیبر و حدیبیه در سی سالگی مسلمان شد، او سپس همراه پیامبر ۶ از خیبر به مدینه رفت و در صفه اقامت گزید. او همواره با پیامبر ۶ بود و هر کجا پیامبر ۶ می‌رفت ابوهریره هم همراه او به آنجا می‌رفت، و اغلب غذا را با پیامبر ۶ صرف می‌کرد.^۲

چنان‌که ملاحظه می‌کنید به این راحتی به دروغ‌های بزرگ ابوهریره استدلال می‌کنند و آن را در کتابی که در مقام دفاع از ابوهریره نوشته‌اند، به این راحتی ذکر می‌کنند. پس بدون شك این سخنان از ابوهریره است و به روشنی سخنان بی‌اساس او را ثابت می‌کند؛ زیرا او حتی می‌گوید: همیشه همراه پیامبر ۶ بودم. آیا او در مدینه مؤذن علاء حضر می‌بود و برای مردم بحرین اذان می‌گفت؟! بی‌اساس بودن این سخنان ابوهریره برای ذهبی نیز ثابت بوده و لذا این سخنان ابوهریره را که «عمر و علی و... از من حدیث سؤال می‌کردند» را حذف کرده است تا خواننده به دروغ بودن آن پی نبرد.

همکاری ابوهریره با معاویه

طبری و دیگران چنین نقل کرده‌اند: معاویه در سال چهل بسر بن ارطاة را با سه هزار

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۵؛ البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۱۶؛ الاصابه، ج ۷، ص ۳۵۹.

۲. دلیل و برهان در تبریّی ابوهریره از بهتان، ص ۳۶؛ به نقل از کتاب «السنة ومكانتها في التشريع الاسلامي، مصطفى سباعي. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۱۲.

لشکر به حجاز فرستاد. وقتی او وارد مدینه شد ابویوب انصاری که حاکم مدینه از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام بود به کوفه به نزد حضرت فرار نمود. او با ترساندن مردم مدینه با زور از آنها برای معاویه بیعت گرفت و به بنی سلمه گفت: شما نه در امان هستید و نه بیعت شما را قبول خواهیم کرد تا زمانی که جابر بن عبدالله را به نزد من نیاورید. جابر به ام سلمه (همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) وارد شد و گفت: این بیعت، بیعت ضلالت است و حالا من چه کنم؟ ام سلمه گفت: من فرزندانم را امر کردم تا بیعت کنند و تو نیز بیعت بکن و از ریخته شدن خون خود و قبیلهات جلوگیری نما. سپس بسر به مکه رفت و همین کار را کرد و سپس به یمن رفت و عبیدالله بن عباس که حاکم یمن بود به کوفه فرار نمود و دو کودک عبیدالله را بسر به طور فجیع ذبح نمود و افراد دیگری را نیز کشت و در این مسیرش خیلی از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را به قتل رسانید.^۱ وقتی خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید هر کدام از جاریه بن قدامه و وهب بن مسعود را با دو هزار لشکر به طرف او فرستادند. جاریه بن قدامه به نجران رسید و تعدادی از شیعیان عثمان (معاویه) را به قتل رسانید و بسر همراه لشکرش فرار کرد. جاریه به مکه رفت و سپس به مدینه آمد و از آنها برای امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفت. ابوهریره که در مدینه حاکم و امام مسجد (از طرف معاویه و بسر) بود از جاریه فرار کرد. جاریه گفت: به خدا سوگند، اگر اباسنور (ابوهریره) را می گرفتم گردنش را می زدم. در نقل بلاذری وارد شده که معاویه به بسر گفت: مردم مدینه را بترسان تا گمان کنند که تو آنها را خواهی کشت و از آنها بیعت بگیر هر که در فرمان علی است اگر بیعت نکرد او را بکش. بسر بعد از انجام این کارها ابوهریره را (حاکم و) امام مسجد مدینه قرار داد و منازل افرادی از مردم مدینه را که از او فرار کردند، آتش زد.^۲

۱. ابن کثیر می گوید: این خبر نزد اهل مغازی و سیره مشهور است.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۱۰۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۰۰؛

البدایه و النهایه، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۰، ص ۱۵۳؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۱۴۱

باید دقت داشته باشیم که، اولاً: جاریه بن قدامه که می‌خواست ابوهریره را به قتل برساند، از صحابه پیامبر اکرم 6 بوده است^۱ و بعید هم نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام به قتل ابوهریره امر فرموده باشند. همچنین جاریه با کسی از اهل مدینه برخورد تند نداشت و تنها ابوهریره از او فرار نمود و او نیز آن سخن را در حق وی گفت.

ثانیاً: در این اخبار وارد شده که جاریه در نجران هر کسی را گرفت که امیرالمؤمنین علیه السلام را از خلافت خلع کرده بود، وی را به قتل رسانید، پس ابوهریره نیز از این دسته باید بوده باشد.

ثالثاً: در حالی که بسر با وارد کردن وحشت بر مؤمنین و جابر و... از آنها بیعت برای معاویه می‌گیرد، ابوهریره را امام مسجد قرار می‌دهد. پس خیلی روشن بوده که ابوهریره وفادار به معاویه و دور از بیعت و اطاعت امیرالمؤمنین 6 بوده است.

رابعاً: مؤمنین و جابر و... از بیعت ضلالت و از ظلم معاویه خون‌آشام فرار کردند، ولی ابوهریره از عدالت امیرالمؤمنین علیه السلام فرار می‌کرد و با افتخار تا دم مرگ بیعت ضلالت را بر گردن داشته است.

همچنین ابوهریره در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار معاویه بود و در دو مورد نیز بعد از جنگ جمل نامه‌رسان معاویه بوده که نامه‌ی او را به امیرالمؤمنین علیه السلام آورده تا قاتلین عثمان را تسلیم معاویه کنند و ...^۲

مکحول می‌گوید: مردم برای شبی از شب‌ها با هم قرار گذاشتند و در قبه‌ای از قبه‌های معاویه جمع شدند و بین آنها ابوهریره نیز بود و تا صبح برای مردم از پیامبر 6

با اختصار؛ الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۳۰۰؛ الاصابه، سیر ذهبی. از ابن کثیر به بعد، این خبر را مختصر نقل کرده‌اند.

۱. الاصابه، ج ۱، ص ۵۰۰، رقم ۱۰۵۱ و دیگران.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۶۴.

حدیث روایت کرد.^۱

روشن است که در زمان معاویه در منابر اسلامی امیرالمؤمنین A را با امر او لعن می کردند و همچنین روایت مناقب آن حضرت ممنوع بود و با این حال ابوهریره در کنار او برای مردم حدیث روایت می کرده است.

در خبری چنین وارد شده است: عباد بن صامت مشاهده کرد که عمال معاویه با امر او در بازار شراب می فروشند و چون عباد متوجه شد که آن خمر است اجازه نداد فروخته شود. ابوهریره آن زمان در شام بود و معاویه به او گفت: نمی شود برادرت عباد را از ما بازداری؟! روزها بازار ما را فساد می کند و شب ها در مسجد می نشیند و آبروی ما را شتم می کند و عیب ما را بازگو می کند. پس ابوهریره به نزد عباد رفت و گفت: ای عباد، تو را با معاویه چه کار؟ با او و کارش کار نداشته باش. عباد گفت: تو همراه ما نبودی زمانی که ما به سمع و طاعت و امر به معروف و نهی از منکر و این که در راه خدا از ملامت ملامت کننده نهراسیم، بیعت کردیم! پس ابوهریره سکوت کرد و معاویه به عثمان از دست عباد شکایت نمود.^۲ رجال سند این خبر رجال صحاح سته هستند جز اسماعیل بن عبید و پدرش که از رجال «ادب المفرد» و سنن هستند و شعیب ارنؤوط سند این خبر را حسن دانسته است.

البته این خبر ادامه دارد، ولی ذهبی جهت پنهان کردن بی دینی معاویه بنابر حدیث پیامبر اکرم 6، ادامه خبر را حذف کرده است و همچنین ابن عساکر در ادامه، اخبار فراوانی از مخالفت های عباد با معاویه را در تاریخش نقل کرده است.

سعید بن مسیب می گوید: کان أبوهريرة إذا أعطاه معاوية سكت، فإذا أمسك

۱. کتاب العلم ابوخیثمه، ص ۱۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۹۹.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۰، رقم ۱ شرح حال عباد بن صامت؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۶، ص ۱۹۸.

عنه، تکلم؛^۱ ابوهریره همیشه روشش این بود که اگر معاویه به او هدایا بدهد (در برابر خلاف‌های وی) سکوت می‌کرد و اگر چیزی نمی‌داد شکایت می‌کرد.

رجال این خبر همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز علاء بن عبدالجبار که از رجال بخاری و سه سنن دیگر است، و از سیره معاویه این نیز خیلی روشن است که او بدون خوش خدمتی ابوهریره به خواسته‌ای معاویه، به وی بخشش و عطا نخواهد کرد. و حالا شما بین عباد بن صامت و ابوهریره مقایسه کنید.

از این خبر همچنین استفاده می‌شود، این که ابوهریره زمانی که خواستند امام حسن علیه السلام را نزد پیامبر اکرم ۶ دفن کنند و مروان نگذاشت و ابوهریره اعتراض نمود، قطعا در چنین شرایط بوده که شاید در آن زمان ابوهریره از مروان چیزی خواسته و مروان به او نداده و لذا در این داستان اعتراض کرده است. لذا استدلال به این داستان در مقام این که ابوهریره از اهل بیت^۸ دفاع می‌کرده، درست نیست؛ زیرا ابوهریره به خاطر خودش چنین اعتراضی را کرده نه برای اسلام و اهل بیت^۸ و این واقعیت را سخن ابن مسیب ثابت می‌کند. همچنین اگر ابوهریره اهل حق و دفاع از آن بود، نه مروان او را امین خود قرار می‌داد و نه معاویه، چنان که خواهد آمد؛ زیرا این دو ابوهریره را حاکم مدینه و جانشین خود در حکومت بر مدینه قرار داده‌اند، و همچنین نه جاریه بن قدامه می‌خواست او را به قتل برساند.

ابن حجر می‌گوید: ابوهریره در زمان معاویه بارها امیر مدینه شد.^۲ محمد بن زیاد می‌گوید: معاویه همواره روشش این بود که به حکومت مدینه ابوهریره را می‌فرستاد و هر وقت بر وی غضب می‌کرد مروان را به جای او می‌فرستاد و او را عزل می‌نمود. مقداری از زمان می‌گذشت که باز مروان را عزل می‌کرد و ابوهریره را می‌فرستاد.^۳

۱. معرفة الثقات عجل، ج ۱، ص ۴۰۵، رقم ۶۱۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۵.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۲، شرح حال ابوهریره رقم ۸۷۷۳.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۳، شرح حال ابوهریره؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

شعیب ارنؤوط رجال سند این خبر را ثقات معرفی کرده است. از این خبر استفاده می‌شود که ابوهیره در زمان حکومت معاویه بیشتر اوقات در شام به سر می‌برده تا خواسته‌های او را برآورده کند، وقتی او را به حکومت مدینه انتخاب کرده و پس از آن که معاویه بر او غضب کرده و او را عزل می‌کرده، باز از مدینه به حضور او برمی‌گشته است.

ابورافع می‌گوید: مروان گاهی ابوهیره را جانشین خود در مدینه قرار می‌داد.^۱ وقتی به مکه رفت ابوهیره را به جای خود قرار داد.^۲ ذهبی نیز می‌گوید: ابوهیره گاه نائب مروان در مدینه نیز بوده است.^۳ حالا شما توجه کنید حال کسی که با رضایت به سیره چنین افراد فاسد و ناصبی با آن‌ها همکاری می‌کرده، و سعی نیز داشته تا دیگران را از مخالفت با آن‌ها در تخلفاتشان از احکام اسلامی، منصرف کند، چه خواهد بود و چگونه انسان‌هایی می‌توانند با چنین افراد همکاری و همراهی داشته باشند و آن‌ها نیز بر وی اعتماد داشته و او را امین خود قرار داده‌اند!

نهی عمر بن خطاب از نقل حدیث و متهم بودن ابوهیره نزد وی

ابوهیره می‌گوید: حدیث من به عمر رسید. مرا احضار کرد و گفت: آیا در منزل فلانی همراه ما با پیامبر ۶ حضور داشتی؟ گفتم: متوجه شدم که چرا سؤال می‌کنی. عمر گفت: چرا؟ گفت: همانا رسول خدا ۶ آن روز فرمود: هر که عمداً به من دروغ بست جایگاهش را در جهنم آماده سازد. عمر گفت: اگر چنین نیست برو و حدیث نقل کن.^۴

محقق مسند ابن راهویه گفته است: این سند ضعیف است، ولی این داستان از طرق

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۷۲.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۹۷، ح ۸۷۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۴، شرح حال ابوهیره.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۴، شرح حال ابوهیره.

۴. مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۴۳؛

دیگر ثابت است.

از این حدیث اولاً به روشنی استفاده می‌شود که عمر بن خطاب ابوهیره را متهم به جعل حدیث می‌دانسته است. ثانیاً: این که خلیفه دوم گفته باشد: اگر چنین نیست برو روایت کن. بدون شك کذب است و برای توجیه احادیث ابوهیره به حدیث اضافه شده است؛ زیرا آن با مسلمات تاریخ که حتی از خود ابوهیره روایت شده که عمر بن خطاب به او اجازه نقل حدیث نمی‌داد، مخالف است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. ابوهیره می‌گوید:

أفإن كنت محدثكم بهذه الأحادیث وعمر حى أما والله إذا لألفيت المخففة
ستبأشر ظهري؛^۱ گمان می‌کنید اگر عمر زنده بود من می‌توانستم این احادیث را
برای شما بازگو کنم، به خدا سوگند اگر چنین می‌کردم (تازیانه عمر) به پشتم
می‌خورد. سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحاح سته هستند.

۲. باز ابوهیره می‌گوید:

إنی أحدثكم أحادیث لو حدثت بها زمن عمر لضربنى بالدرة، وفى رواية:
لشج رأسي؛^۲ همانا من احادیثی به شما نقل می‌کنم که اگر آن را زمان عمر نقل
می‌کردم قطعاً عمر مرا با تازیانه می‌زد. ذهبی در تأیید این خبر می‌گوید: عمر
این گونه بود.

۳. عمر بن خطاب به ابوهیره گفت: «لتتركن الحديث عن رسول الله⁶ او
لألحقنك بأرض دوس»^۳ یا روایت حدیث از پیامبر⁶ را ترك می‌کنی و یا تو را به

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۲۶۲، ح ۲۰۴۹۶؛ جامع معمر، ج ۳، ص ۳۰۳، ح ۱۱۰۹؛ البداية والنهاية،
و....

۲. سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۰۱.

۳. تاريخ المدینه ابن شبة، ج ۳، ص ۸۰۰؛ تاريخ ابن عساکر، ج ۵۰، ص ۱۷۲؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲،
ص ۶۰۰؛ البداية والنهاية، ج ۴، ۱۰۶. كنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۹۱، ح ۲۹۴۷۲.

سرزمین دوس تبعید می‌کنم.» شعیب از نژاد در حاشیه سیر ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته است.

۴. عن أبي هريرة، قال: ما كنا نستطيع أن نقول: قال رسول الله ﷺ، حتى قبض عمر. قال ابوسلمة: فسألته بم؟ قال: كنا نخاف الشياطين واما بیده الی ظهره؛^۱ ابوهیره می‌گوید: ما نمی‌توانستیم بگوییم که پیامبر ﷺ فرمود (جرئت روایت حدیث از پیامبر ﷺ را نداشتیم) تا این که عمر از دنیا رفت. ابوسلمه سؤال کرد که چرا؟ ابوهیره به پشتش اشاره کرد و گفت: از تازیانه‌ی (عمر بن خطاب) می‌ترسیدیم.»

عثمان خمیس به هیچ يك اخبار و اقوال فوق نیز اشاره نکرده به جز خبر کثرت روایات ابوهیره.

همچنین عثمان خمیس نقل کرده است که عمر بن خطاب ابوهیره را با دره زد و گفت: تو به پیامبر ﷺ نسبت دروغ می‌دهی. (ص ۱۹). او این سخن را بدون دلیل تکذیب کرده و از جمله گفته است: عمر ابوهیره را از نقل حدیث منع نکرده است؛ زیرا او را امیر و حاکم (بحرین) قرار داده بود. حال آن که اولاً: اخبار فوق ادعای عثمان خمیس را تکذیب می‌کند و ثانیاً: امیر قرار دادن او نمی‌تواند دلیل عدم منع از روایت باشد؛ زیرا عمر بن خطاب به منافقین نیز مقام می‌داد؛ چنان که می‌گوید:

۱. قال عمر بن الخطاب: «نستعين بقوة المنافق وإثمه عليه»؛^۲ از قوه‌ای منافق کمک می‌گیرم و گناهش بر خودش است.

۲. أن حذيفة قال لعمر: إنك تستعين بالرجل الفاجر! فقال عمر: إني لاستعمله

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۴۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۲.
۲. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۷، ۲۶۹، ح ۱۲۰؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۶۱۴؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۹، ص ۳۶.

لاستعين بقوته ثم أكون على قفائه؛^۱ حذیفه به عمر گفت: تو از مرد فاجر کمک می‌گیری. عمر گفت: به فاجر مأموریت می‌دهم و از او کمک می‌گیرم و سپس از پشتش خواهم بود.

پس امیر قرار دادن خلیفه دوم نمی‌تواند دلیل بر تأیید و پاک بودن آن طرف باشد.

همچنین عمر بن خطاب به اهل شوری گفته است:

۳. لا تختلفوا فإنكم إن اختلفتم جاءكم معاوية من الشام وعبد الله بن أبي ربيعة من اليمن فلا يريان لكم فضلا لسابقتكم ان هذا الامر لا يصلح للطلاق ولا لابناء الطلقاء؛^۲ با هم اختلاف نکنید و اگر اختلاف کردید معاویه از شام و ابن ابی ربیعہ از یمن می‌آیند که به سابقه‌ای شما فضلی قائل نیستند، و به این امر (به خلافت) طلقا و فرزندان طلقا صلاحیت ندارند.

در خبر دیگر می‌گوید:

۴. عن عمر قال: هذا الأمر في أهل بدر ما بقي منهم أحد ثم في أهل أحد ما بقي منهم أحد وفي كذا وكذا وليس فيها لطلق ولا لولد طليق ولا لمسلمة الفتح شيء؛^۳ امر خلافت در اهل بدر و سپس در اهل احد و... و در آن برای آزادشده در فتح مکه و نه فرزند آزادشده در آن و کسی که در فتح مکه مسلمان شده است، نصیبی نخواهد بود.

این در حالی است که عمر بن خطاب حکومت شام را همراه با خلیفه اول به یزید بن ابی سفیان دادند و او از طلقا و از مسلمة فتح است و پس از یزید خلیفه دوم حکومت

۱. غریب الحدیث حربی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ النهایه فی غریب الحدیث ابن اثیر، ج ۴، ص ۹۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۷۱، ح ۱۴۳۳۸.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۰۵، ج ۴، ص ۷۰، رقم ۴۶۸۹؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۷۳۵، ح ۱۴۲۵۷.

۳. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۳، ص ۳۴۲؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۸۱، ح ۳۶۰۴۷.

شام را به معاویه داد که او نیز از طلقاست.

تا این جا با دیدگاه صحابه و تابعین و محدثین در مورد ابوهریره آشنا شدیم، اکنون به برخی اخبار او که بی اساسی آن ها خیلی روشن است اشاره می کنیم تا برای حق جویان بیشتر روشن گردد که بدون شك به هر حدیث ابوهریره نمی شود اعتماد کرد.

ابوهریره مبلغ آیات براءت

۱. ابوهریره می گوید: بعثنی أبوبکر فیمن یؤذن یوم النحر بمنی لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عریان ویوم الحج الأكبر یوم النحر؛^۱ ابوبکر مرا همراه افرادی برای تبلیغ فرستاد تا بگوئیم: پس از این سال مشرك حج نخواهد کرد و کسی نمی تواند عریان کعبه را طواف کند و روز حج اکبر روز قربان است.

باز ابوهریره می گوید: بعثنی أبوبکر فی تلك الحجة فی المؤذنین بعثهم یوم النحر یؤذنون بمنی أن لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عریان قال حمید: ثم أردف النبی 6 بعلی بن أبی طالب فأمره أن یؤذن ببراءة. قال أبوهریره فأذن معنا علی فی أهل منی یوم النحر ببراءة و ان لا یحج بعد العام مشرك ولا یطوف بالبيت عریان؛^۲ در این دو حدیث ابوهریره خود را از مبلغین آیات براءت برای مشرکین از جانب ابوبکر معرفی کرده است. بنابر این حدیث ابوهریره، حضرت علی A هیچ نقشی در تبلیغ آیات براءت نداشتند و این عمل اهمیتی هم نداشت لذا حتی خود ابوبکر نیز امتثال نکرد، بلکه دیگران آن را انجام دادند و از وحی خداوند بر این که باید این مأموریت را خودت و یا شخصی از

۱. صحیح بخاری، کتاب الجزية والموادعة، باب: کیف ینذ الی اهل العهد، ج ۲، ص ۵۸۶، ح ۳۱۷۷،

ج ۳، ص ۱۱۶۰، ح ۳۰۰۶، ج ۴، ص ۱۵۸۶ ح ۴۱۰۵.

۲. صحیح بخاری، کتال الصلاة، باب: ما یستر من العورة، ج ۱، ص ۳۴۴، ح ۳۶۹ و ۱۶۲۲، و ج ۴،

ص ۱۷۱۹، ح ۴۶۵۵ و ۴۶۵۶ و ۴۳۸۰.

خودت انجام دهد و گرفتن تأمریت ابلاغ برائت از ابوبکر نیز هیچ خبری در این احادیث ابوهریره نیست. همچنین می‌گوید: علی در منی همراه ما برائت را ابلاغ کرد.

این حدیث ابوهریره که بخاری بارها آن را تکرار آورده است، با دلائل مختلف ساخته ذهن خود ابوهریره است؛ زیرا اولاً: با حدیث دیگر ابوهریره مخالف است که می‌گوید:

كنت في البعث الذين بعثهم رسول الله ﷺ مع علي ببراءة إلى مكة...^۱ ابوهریره می‌گوید: زمانی که پیامبر ﷺ علی را با برائت فرستاد من همراه آن گروه بودم... سند این خبر نیز صحیح است، حاکم، ذهبی و البانی نیز آن را صحیح دانسته‌اند و این حدیث ابوهریره دلالت می‌کند که ابوبکر در آن سفر حضور نداشته است و همچنین از این خبر استفاده می‌شود که فرمانده آن گروه امیرالمؤمنین عليه السلام بوده‌اند. ثانیاً حدیث او با احادیث دیگر صحابه و هم با حدیثی که در زیر ذکر خواهد شد مخالف است. اما برخی تناقضات حدیث ابوهریره:

۱. در تمام روایات بخاری ابوهریره می‌گوید: ابوبکر مرا همراه دیگران فرستاد.
۲. در برخی روایات می‌گوید: من مؤذن علی بودم زمانی که پیامبر ﷺ او را با برائت به مکه فرستاد و چنین ندا دادم...^۲
۳. جزء کسانی بودم که پیامبر ﷺ آن‌ها را با برائت همراه ابوبکر فرستاد. (مسند ابن راهویه ج ۱، ص ۴۷۷ و دیگران).
۴. همراه علی بودم زمانی که پیامبر ﷺ او را برای برائت فرستاد.
۵. ابوهریره در تمام روایاتش می‌گوید: هر که با پیامبر ﷺ عهدی دارد مدت‌ش چهار ماه است.

۱. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۲، ص ۴۰۷، ح ۳۹۴۹؛ الاموال ابوعبید، ج ۱، ص ۴۳۱، ح ۴۰۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰، ۳۲۷۵؛ صحیح وضعیف سنن نسائی البانی، ج ۷، ص ۳۰، ح ۲۹۵۸.
 ۲. الاموال ابوعبید، ج ۱، ص ۴۳۰، ح ۴۰۱؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۱۶۹.

حال آن که این سخنان هم با قرآن مخالف است و هم با احادیث دیگران، بلکه مدت چهار ماه برای کسانی بوده است که عهده با پیامبر اکرم ﷺ نداشته‌اند.

۶. همراه علی بودم هر وقت صدایش می‌گرفت مرا امر می‌کرد و من ندا می‌دادم. (تعظیم قدر صلاة مروزی، ج ۲، ح ۶۶۸). همچنین ابلاغ آیات وظیفه حضرت علی عليه السلام بود و این نیز تنها ابوهیره است که می‌گوید: از جانب ابوبکر مأمور به ابلاغ شده و در هیچ روایتی چنین چیز وارد نشده است، بلکه روایات بیان کرده‌اند که امیرالمؤمنین A آیات را ابلاغ فرموده و کسی را برای آن نفرستاده است.

همچنین چنان که اشاره شد ابوهیره در بحرین بود و هیچ دلیلی جز همین روایت او وجود ندارد که او از بحرین برگشته باشد.

ثانیا: از چندین صحابه با سندهای صحیح روایت شده که رسول خدا ﷺ ابوبکر را برگرداندند:

۱. عن أبي بكر: أن النبي ﷺ بعثه ببراءة لأهل مكة لا يحج بعد العام مشرك ولا يطوف بالبيت عريان ولا يدخل الجنة إلا نفس مسلمة من كان بينه وبين رسول الله ﷺ (عهد) مدة فأجله إلى مدته والله {بريء من المشركين ورسوله} قال فسار بها ثلاثا ثم قال لعلي عنه ألحقه فرد علي أبابكر وبلغها أنت قال ففعل قال فلما قدم علي النبي ﷺ أبوبكر بكى قال يا رسول الله حدث في شيء قال ما حدث فيك إلا خير ولكن أمرت أن لا يبلغه إلا أنا أو رجل مني؛ از ابوبکر نقل شده که می‌گوید: پیامبر ﷺ او را با آیات براءت به مکه فرستادند تا به آن‌ها ابلاغ کند که پس از این سال مشرکین حق حج ندارند و نمی‌توانند عریان طواف کنند و وارد بهشت نمی‌شود جز مسلمان و هر که بین او و پیامبر ﷺ عهده باشد زمانش تا مدت معین شده است. خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند. سپس پیامبر ﷺ به علی فرمودند: خود را به ابوبکر برسان و او را به نزد من برگردان و آیات را تو ابلاغ نما. پس علی این کار را انجام داد و چون

ابوبکر به نزد پیامبر ۶ برگشت گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد من چیزی شده؟ حضرت ۶ فرمودند: نه، جز خیر، ولی امر شدم که آن را ابلاغ نکند مگر خودم و یا مردی از خودم. ۱۰ هیشمی رجال این سند را ثقات دانسته و شعیب ارنؤوط رجال سند را رجال شیخین دانسته جز زید بن یثیع و او تابعی ثقه است چنان که ابن حجر نیز در «تقریب» به آن تصریح کرده است.

۲. عن علي أن رسول الله ۶ بعث ببراءة إلى أهل مكة مع أبي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ الكتاب فامض به إلى أهل مكة قال فلحقته فأخذت الكتاب منه فانصرف أبو بكر وهو كئيب فقال يا رسول الله أنزل في شيء قال لا إني أمرت أن أبلغه أنا أو رجل من أهل بيتي؛^۲ اميرالمؤمنين A فرمودند: همانا پیامبر ۶ ابوبکر را با براءة به مکه فرستاد سپس علی را به دنبالش فرستاد و به او فرمود: نامه را از ابوبکر بگیر و به طرف اهل مکه برو. پس من خود را به او رسانیدم و نامه را از او گرفتم پس او برگشت در حالی که ناراحت و شکسته شده و گفت: ای رسول خدا، در مورد من چیزی نازل شد؟ فرمودند: نه مگر این که من امر شدم خودم یا مردی از اهل بیتم این وظیفه را انجام دهد.

این سند صحیح است و از امیرالمؤمنین A با همین لفظ دیگران نیز با سند دیگر که حسن است، این خبر را از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده‌اند.^۳

۳. عن عبد الله بن الأرقم، قال: أتينا المدينة أنا وأناس من أهل الكوفة، فلقينا

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۱۰۰، ح ۹۸؛ علل دارقطنی، ج ۱، ص ۲۷۴، ح ۶۷،

با ۳ سند؛ مجمع الزوائد هیمی، ج ۳، ص ۲۳۹.

۲. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۱؛ خصائص نسائی، ص ۹۲، ح ۷۶؛ مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۱، ح ۳۰۵۲؛ الاموال قاسم، ج ۱، ص ۳۱، ح ۴۰۲؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۹.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۲۹۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۹۴؛ کنز العمال ج ۲، ح ۴۴۰۰، از ابوشیخ و ابن مردویه.

سعد بن أبي وقاص، فقال: كونوا عراقيين، كونوا عراقيين، قال: وكنت من أقرب القوم إليه، فسأل عن علي، قال: كيف رأيتموه، هل سمعتموه يذكركم؟ قلنا: لا. أما باسمك فلا، ولكننا سمعناه يقول: اتقوا فتنة الأخنس، فقال: أسماني؟ قلنا: لا. فقال: إن الخنس كثير، ولكن لا أزال أحبه بعد ثلاث سمعتهن من رسول الله 6: إن رسول الله 6 بعث أبا بكر بالبراءة، ثم بعث عليا، فأخذها منه، فرجع أبو بكر كابتا فقال: يا رسول الله، فقال: «لا يؤدي عني إلا رجل مني» قال: وسدت أبواب الناس التي كانت تلي المسجد غير باب علي، فقال العباس: يا رسول الله، سددت أبوابنا وتركت باب علي وهو أحدثنا؟ فقال: «إني لم أسكنكم، ولا سددت أبوابكم، ولكنني أمرت بذلك»؛ ۱ عبدالله بن الارقم (يا رقيم) می گوید: با مردانی از اهل کوفه به مدینه آمدم و با سعد بن ابی-وقاص برخوردیم. من نزدیک ترین فرد به او بودم و او از علی پرسید و گفت: علی را چگونه دیدید و آیا شنیدید که مرا یاد کند؟ گفتیم: اما با اسمت نه، ولی از او شنیدیم که می فرمود: از فتنه ای اخنس پرهیزید. گفت: آیا مرا نام برد؟ گفتیم: نه. گفت: اخنس بسیار است و من پیوسته او را دوست دارم از زمانی که سه چیز در مورد او از پیامبر 6 شنیدم. همانا پیامبر 6 ابوبکر را با آیات برائت فرستاد. سپس علی را به دنبال او فرستاد و علی مأموریت را از او گرفت و ابوبکر ناراحت و شکسته حال برگشت. پیامبر 6 فرمودند: از طرف من کسی (مأموریت) را انجام نمی دهد مگر مردی از اهل و همه درب ها را بر مسجد بست جز درب منزل علی و در مقام پاسخ به شکایات فرمود: من کاری نکردم، بلکه به چیزی امر شدم و به آن عمل کردم و در غزوه تبوك فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی

۱. السنة بن أبي عاصم، ص ۵۹۵، ح ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵؛ ظلال الجنة البانی، ج ۲، ص ۴۱۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۹، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۹.

باشی مگر این که تو پیامبر 6 نیستی؟

این حدیث با چندین سند روایت شده و لفظ مذکور از ابن ابی عاصم است و هر دو سند ابن ابی عاصم صحیح است و نسائی مختصر داستان براءت و برگشتن ابوبکر را نقل کرده است. و ابن عساکر شبیه این داستان را مفصل تر از حارث بن مالک با سند حسن روایت کرده است.

۴. عن أنس بن مالك: أن رسول الله 6 بعث ببراءة مع أبي بكر إلى أهل مكة قال

ثم دعاه فبعث بها عليا قال لا يبلغها إلا رجل من أهلي؛^۱ أنس می گوید: همانا پیامبر 6 ابوبکر را همراه آیات براءت به مکه روانه نمود سپس او را فرا خواند و علی را فرستاد و فرمود: این آیات را جز خودم و یا فردی از اهل بیتم نباید ابلاغ کند.

مقدسی این حدیث را با دو سند روایت کرده و هر دو را صحیح دانسته است، و ابن حجر و البانی سند آن را حسن دانسته اند.

۵. جميع بن عمير می گوید: عبد الله بن عمر به من گفت: همانا پیامبر 6 ابوبکر و عمر را با آیات براءت فرستاد. وقتی به فلان جا رسیدند سواره ای را دیدند و او علی بود و گفت: ای ابوبکر، نامه ای را که با خود داری به من بده. گفت: به من چه شده ای علی؟ فرمود: والله من جز خیر چیزی نمی دانم. پس ابوبکر به نزد پیامبر 6 برگشت و گفت: ای رسول خدا، به من چه شده است؟ حضرت 6 فرمودند: خیر، ولی امر شدم که جز خودم یا مردی از اهل بیتم

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۶؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۸۳، ح ۱۳۲۳۷ و ۱۴۰۵۱؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۲۸، ح ۸۴۶۰؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۷، ص ۱۲۸، ح ۳۰۱۵؛ احادیث المختاره، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲۱۷۵ و ۲۱۷۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۲۰؛ صحیح وضعیف سنن ترمذی البانی، ج ۷، ص ۹۰، ح ۳۰۹۰.

کسی از طرف من ابلاغ نکند.^۱ این حدیث را طحاوی با دو سند روایت کرده و سند این حدیث نیز صحیح است؛ زیرا جمیع بن عمیر که در این سند مورد خلاف است، از تابعین بوده و توثیق شده و زمان پیامبر اکرم ۶ را نیز درک کرده است، گرچه او را متهم نیز کرده‌اند، ولی در شواهد قطعاً حدیثش صحیح است. حاکم و ذهبی این سند را به خاطر ذکر عمر بن خطاب در آن شاذ دانسته‌اند و در بقیه با اخبار دیگران سازگار است.

۶. از ابن عباس نیز به همین معنا حدیث روایت شده است.^۲ از ابن عباس مقسم و سعید بن جبیر روایت کرده‌اند و در روایت سعید بن جبیر نزد بلاذری تصریح دارد که ابوبکر برگشته است. در روایت مقسم نزد طبری و مروزی با دو سند یعنی راوی از حکم سفیان و اعمش هستند و معنای آن چنین است که ابوبکر در حج شرکت نکرده است، ولی ترمذی از سفیان از حکم روایت کرده است که ابوبکر نیز همراه امیرالمؤمنین علیه السلام در حج شرکت کرده که حدیث دو نفر بر يك نفر ترجیح دارد مضافاً علل دیگر نیز دارد که با آن دلایل نیز نمی‌توان حدیثی را که با این سند از منفردات حکم است قبول نمود.

در حدیث دیگر زید بن یثیع می‌گوید: از علی سؤال کردیم که برای انجام چه اموری به حج فرستاده شدی؟ فرمود: به انجام چهار چیز: این که به بهشت جز مؤمن کسی وارد نخواهد شد، کسی عریان نمی‌تواند طواف کند، کافر و مؤمن در بیت الله پس از این سال با هم جمع نمی‌شوند و هر که با پیامبر ۶ عهده داشته باشد مدتش تا زمان مقرر است. و هر که عهده نداشته باشد پس مدتش چهار ماه است.^۳ ترمذی، حاکم،

۱. مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۴، ح ۳۰۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۳، ح ۴۳۷۴.

۲. تعظیم قدر الصلاة، ج ۲، ص ۶۲۲، ح ۶۷۲؛ تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۸۴؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹.

۳. مسند حمیدی، ص ۵۷ ح ۵۳؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۲۲، ح ۸۷۱ و ۳۰۹۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۴۳۷۶.

ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و خلیفه در تاریخش (ص ۱۳) این حدیث را از حارث از امیرالمؤمنین A نقل کرده است. و این خبر نیز به باطل بودن حدیث ابوهریره دلالت می‌کند.

این همه اخبار دلالت دارد که حدیث ابوهریره که بخاری کراراً آن را نقل کرده بی‌اساس است و حتی احادیث خود او به تنهایی متناقض بوده و دلالت به باطل بودن دیگری می‌کند، ولی باز بخاری احادیث این همه صحابه را در این موضوع ندیده گرفته و سخن بی‌اساس ابوهریره را کراراً در صحیحش تکرار کرده است.

ابوهریره و آیه‌ای انذار

قام رسول الله ۶ حين أنزل الله عز وجل: «وأنذر عشيرتك الأقربين». قال: يا معشر قريش اشتروا أنفسكم لا أغني عنكم من الله شيئاً يا بني مناف لا أغني عنكم من الله شيئاً يا عباس بن عبد المطلب لا أغني عنك من الله شيئاً و يا صفية عمة رسول الله ۶ لا أغني عنك من الله شيئاً و يا فاطمة بنت محمد سليمان ما شئت من مالي لا أغني عنك من الله شيئاً^۱ یعنی وقتی آیه «نزدیکان خود را انذار کن» نازل شد پیامبر ۶ فرمودند: ای گروه قریش جان خود را بخرید که چیزی شما را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند، ای بنی عبدمناف... ای بنی عباس... یا صفیه، عمه رسول خدا ۶... ای فاطمه، دختر رسول خدا، هر چه از مال من می‌خواهی سؤال بکن، ولی بدان که آن تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند.

این حدیث ابوهریره و افراد دیگر که به این معنا روایت کرده‌اند، در متن حدیثشان نیز اختلاف و تناقض زیاد است و تمام کسانی که چنین حدیثی را به مناسبت نزول «انذر عشیرتک الاقربین» روایت کرده‌اند، زمان قصه و نزول آیه را درک نکرده‌اند. ما تنها به چند نکته از آثار جعلی

۱. صحیح بخاری، کتاب الوصایا، باب: هل یدخل النساء وولد فی الاقارب، ج ۳، ص ۱۰۱۲، ح ۲۷۵۳ و ۳۵۲۷، ج ۴، ص ۱۷۸۷، ح ۴۴۹۳؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۶، ح ۱۶۷۷.

بودن این خبر اشاره می‌کنیم:

۱. در این حدیث و احادیث دیگر ابوهریره، گفته شده است که حضرت قریش و قبیله‌های دیگر را نیز انذار کردند و این مخالف قرآن است و قرآن انذار اقرین را خواسته است نه همه‌ی قریش را.

۲. در این حدیث گویا پیامبر اکرم ۶ به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خطاب فرموده‌اند حال آن که بنابر اخبار مورد اتفاق مکتب اهل بیت ^۸ حضرت فاطمه دو سال پس از نزول این آیه متولد شده‌اند و بنابر سخن واقدی پنج سال قبل از بعثت و بنابر خبر عیدالله بن محمد هاشمی دو سال قبل از نزول این آیه حضرت زهرا متولد شده‌اند. ^۱ ذهبی گفته است: فاطمه علیها السلام ۲۴ یا ۲۵ سال عمر کرد. ^۲ تمام این اقوال نیز حدیث ابوهریره را تکذیب می‌کند؛ زیرا چگونه حضرت به کسی که به ولادت نرسیده و یا حد اکثر هشت سال داشته است چنین خطابی کرده‌اند! همچنین ابوهریره گاه اسم حضرت فاطمه را ذکر نکرده و گاه «مال من تو را بی‌نیاز نمی‌کند» ذکر کرده، و گاه «جان خودت را نجات بده» آورده است. این اختلافات در متن روایت، تنها در مورد حضرت زهرا علیها السلام است.

۳. ابوهریره هفده سال پس از نزول این آیه به جهان اسلام قدم گذاشت و زمان نزول آیه در مکه نبود.

۴. این حدیث و امثال آن که همه از افراد غایب روایت شده با حدیث صحیحی که از تنها شاهد نزول این آیه روایت شده، مخالف است که در زیر با آن آشنا خواهیم شد:

عن علی بن ابی طالب قال: لما نزل قول الله تعالى «وأُنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» من السنة الثالثة من البعثة دعا رسول الله عَشِيرَتَهُ إِلَى دَارِ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ وَ بَعْدَ أَنْ أَكَلُوا وَ شَرَبُوا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ۶: أَيُّكُمْ يُوَازِنُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ وَارِثِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ. فَأَحْجَمَ الْقَوْمُ؟ فَقَالَ عَلِيٌّ: أَنَا يَا

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۲۶۲، رقم ۱۱۵۸۷.

۲. سير اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۱۲۱، رقم ۱۸.

نبی الله وحين قالها لثالث مرّة وعلى يقول: أنا يا نبی الله. أخذ رسول الله 6 برقبة على وقال: إنّ هذا أخى ووصّی وخليفتی فيكم فاسمعوا له وأطيعوا. فقام القوم يضحكون ويقولون لأبى طالب: قد أمرک أن تسمع لإبنک وتطيع^۱ وقتی آیه: «(ای محمد) نزدیکان و خویشاوندان خود را بیم ده» در سال سوّم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم 6 خویشاوندان خود را به منزل عمویش ابوطالب دعوت نمودند. و بعد از میل طعام به آن‌ها فرمودند: «کدام يك از شما حاضر است در این راه (در تبلیغ دین) با من همکاری کند و پشتیبانم شود تا برادر، وارث، وصی و خلیفه من در بین شما باشد؟» همه از آن حضرت روی گرداندند به جز علی که از جا بلند شد و گفت: «من ای رسول خدا، در این کار شما را پشتیبانی می‌کنم.» سپس پیامبر 6 فرمودند: «این علی برادر، وصی و خلیفه من در بین شماست. پس به او گوش بدهید و از او اطاعت کنید.» حاضرین با شنیدن این سخن در حالی که می‌خندیدند با مسخره به ابوطالب گفتند: «تو را امر کرد که به فرزندت گوش دهی و از او اطاعت کنی.» آن‌گاه بلند شدند و رفتند.

این حدیث را چهار نفر با چندین سند از امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند، ثعلبی آن را از براء بن عازب و ابن عساکر از ابورافع و ابوبکر و بقیه از امیرالمؤمنین A روایت

۱. تفسیر بغوی، ج ۶، ص ۱۳۱؛ تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۱، ص ۳۷، ح ۱۶۷۷۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۸، ص ۴۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹ و ۳۳۰، ح ۸۸۳ و ۱۳۸۱ و ۳۰۷۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۸۴۵۱؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۳۰۰ و ۴۴۸، ح ۴۵۵ و ۷۶۶؛ شرح معانی الآثار، ج ۳، ص ۲۸۴، ح ۴۹۸۰؛ تهذیب الآثار طبری، ج ۴، ص ۵۶، ح ۱۵۰۰ یا ۱۳۶۷؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۴۷؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴؛ علل داقطنی، ج ۳، ص ۷۵، ح ۲۹۳؛ احادیث المختاره مقدسی، ج ۲، ص ۲۱۶ و ۳۱۹، ح ۴۴۸ و ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۳۳، و ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۷، تا ۵۰ با پنج سند؛ احادیث ضعیفه البانی، ج ۱، ح ۴۹۳۲.

کرده‌اند. هیشمی دو سند این حدیث را صحیح دانسته است و طبری و مقدسی و اسکافی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی از سیوطی نقل کرده که طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. البانی نیز که يك شخص متناقض است در تضعیف اسانید این حدیث سعی کرده و نهایتاً در مقابل کثرت سند تسلیم شده و به معنای آن خدشه وارد کرده است و به سندهای براء و ابورافع و ابوبکر اشاره نکرده و در مورد سند نسائی آن را از احمد نقل کرده و گفته است: اسنادش خیلی خوب است اگر جهالت ربیعہ بن ناجد (ناجد) نبود. این سخن البانی خیانت و خدعه است؛ زیرا ربیعہ را ابن حبان و عجللی و ابن حجر در «تقریب» توثیق کرده‌اند^۱ و تنها ذهبی به خاطر همین حدیث او را «لا یکاد يعرف» گفته و این حدیث را از منکرات او خوانده است.^۲

ابن عباس نیز ضمن بیان ده منقبت امیرالمؤمنین A به این داستان نیز اشاره و تصریح کرده است^۳ که حاکم، ذهبی، هیشمی و البانی ضمن حدیث قبلی در ضعیف‌اش سند حدیث ابن عباس را صحیح دانسته‌اند. باید دقت داشته باشیم که ابن عباس نیز یکی از آن چهار نفری است که این حدیث را از امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند.

با این بیان روشن شد هر که در این موضوع حدیثی روایت کرده است، در زمان نزول این آیه‌ی شریفه که سال سوم بعثت نازل شده حضور نداشته است و تنها کسی که حضور داشته و شاهد بوده امیرالمؤمنین A هستند که شأن نزول آیه را بر خلاف روایات بی‌اساس دیگران معرفی کرده‌اند و دیگران نیز بر آن تصریح کرده‌اند، ولی باز بخاری نه این که حدیث حق را کنار گذاشته و باطل را روایت کرده است، بلکه به يك سند حدیث امیرالمؤمنین A در تاریخش اشاره کرده و

۱. تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۲۷، رقم ۴۹۸؛ تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۴۵، رقم ۲۷۵۸.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳۰۶۲؛ خصائص نسائی، ص ۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۴۶۲۲؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۱۱۳.

آن را تضعیف نیز کرده است.^۱

منتقبت ابوهریره

در کتب اسلامی ابوهریره برای خود فضائل مختلف نقل کرده که روایانش تنها خودش است و کسی جز او از آن‌ها خبر نداده است، ولی با این حال تناقضات روایاتش بی‌اساس بودن آن را روشن می‌کند. مهم‌ترین آن‌ها حدیثی است که او ادعا کرده پیامبر اکرم ﷺ به طور اعجاز کاری کردند تا او هیچ حدیثی را فراموش نکند. او این حدیث را در توجیه احادیث کثیرش راه انداخته است، ولی نتوانسته آثار جعل را در این کارش پنهان سازد که اکنون با این روایاتش آشنا می‌شویم.

۱. أن أبا هريرة قال: إنكم تقولون: إن أبا هريرة يكثر الحديث عن رسول الله ﷺ وتقولون: ما بال المهاجرين والأنصار لا يحدثون عن رسول الله ﷺ بمثل حديث أبي هريرة و إن إخواني من المهاجرين كان يشغلهم صفق بالأسواق وكنت ألزم رسول الله ﷺ على ملء بطني فأشهد إذا غابوا وأحفظ إذا نسوا وكان يشغل إخواني من الأنصار عمل أموالهم وكنت امرأ مسكينا من مساكين الصفة أعي حين ينسون وقد قال رسول الله ﷺ في حديث يحدثه: إنه لن يبسط أحد ثوبه حتى أقضى مقالتى هذه ثم يجمع إليه ثوبه إلا وعى ما أقول. فبسطت نمرة على حتى إذا قضى رسول الله ﷺ مقالته جمعتها إلى صدري فما نسيت من مقالة رسول الله ﷺ تلك من شيء: فبسطت نمرة ليس علي ثوب غيرها حتى قضى النبي ﷺ مقالته ثم جمعتها إلى صدري فوالذي بعثه بالحق ما نسيت من مقالته تلك إلى يومى هذا؛^۲ ابوهریره گفت: همانا شما

۱. تاریخ الكبير بخاری، ج ۶، ص ۳۲، رقم ۱۵۹۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب: ما جاء في قول الله تعالى، ج ۲، ص ۷۲۱، ح ۲۰۴۷ و ۲۳۵۰؛ ج ۱، ص ۵۵، ح ۱۱۸، ج ۶، ص ۲۶۷۷؛ ح ۶۹۲۱؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی هریره، ج ۴، ص ۱۹۳۹، ح ۲۴۹۲.

می‌گویید که ابوهریره بسیار از پیامبر 6 حدیث نقل می‌کند و می‌گویید: چه شده که مهاجرین و انصار به مانند ابوهریره از پیامبر 6 حدیث روایت نمی‌کنند. همانا برادرانم از مهاجرین را خرید و فروش در بازار به خود مشغول می‌کرد، ولی من به خاطر پر کردن شکم ملازم پیامبر بودم، زمان غیبت آن‌ها من حاضر بودم، وقتی آن‌ها فراموش کردند من در حفظ نگه می‌داشتم. اما برادرانم از انصار را عمل در اموالشان مشغول کرده بود و من مرد مسکینی از مساکین صغه بودم، فرا می‌گرفتم زمانی که آن‌ها فراموش کردند، پیامبر 6 در سخنرانی فرمود: هیچ يك از شما لباسش را پهن نمی‌کند تا این که سخن من به آخر رسد و لباسش را بر خودش جمع کند، مگر این که فرا خواهد گرفت هر آنچه را که می‌گویم و فراموش نمی‌کند هر آنچه را که از من شنید. پس من چنین کردم و هیچ سخنی را که آن حضرت در آن سخنرانی فرمودند را فراموش نکردم.

در خبر اول که در پاورقی آدرس داده شده و متن فوق از همان است ابوهریره اضافه کرده است: لباسم را پهن کردم در حالی که جز همان يك لباس، لباس دیگری نداشتم تا این که پیامبر 6 سخنش را تمام کرد... قسم به خدا از آن سخنان حضرت تا به حال هیچ چیزی را فراموش نکردم.

این خبر را اعرج و ابن مسیب و ابوسلمه با این دو لفظ از ابوهریره روایت کرده‌اند. بنابر این حدیث، ابوهریره که تنها همان يك پیراهن را داشته و آن را پهن کرده است، پس در طول مجلس بین مردم برهنه نشسته است! و همچنین این جا می‌گوید: تنها سخنانی را که حضرت در این مجلس ایراد فرمودند فراموش نکردم.

در حدیث دیگر می‌گوید:

۲. عن الحسن عن أبي هريرة: أن رسول الله 6 قال: من يأخذ مما فرض الله ورسوله كلمة أو ثنتين أو ثلاثا أو أربعا أو خمسا فصرهن في طرف ثوبه فيتعلمهن؟ قال: فنشرت ثوبی و رسول الله 6 يحدث ثم ضمته فأرجو أن لا

أَكُونُ نَسِيتَ حَدِيثًا مِمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؛^۱ پیامبر ۶ فرمودند: چه کسی يك كلمه و يا دو و يا سه و يا چهار و يا پنج كلمه از آنچه را كه خدا و پیامبرش واجب کرده- اند می گیرد (حفظ می کند و یاد می گیرد) و در لباسش آن را جمع می کند و فراموش می گیرد؟ ابوهریره می گوید: پس من لباسم را پهن کردم و پیامبر ۶ حدیث می گفت، سپس آن را جمع کرده و به خود چسباندم، امیدوارم كه حدیثی را از آن حضرت فراموش نکرده باشم.

حسین سلیم اسد رجال سند این حدیث را ثقات دانسته است.

۳. وعن أبي سلمة قال: جاء أبوهريرة فسلم على النبي ﷺ يعودته في شكواه، فأذن له فدخل عليه فسلم وهو قائم فوجد النبي ﷺ متسانداً إلى على وقد قال على بيده على صدره ضامه إليه والنبي ﷺ باسط رجله، فقال النبي ﷺ: ادن يا أبا هريرة. فدنا ثم قال: ادن فدنا، ثم قال: ادن فدنا، حتى مَسَّ أطراف أصابع أبي هريرة أطراف أصابع النبي ﷺ ثم قال له: اجلس يا أبا هريرة. فجلس، فقيل له: أدن مني طرف ثوبك. فمد أبوهريرة ثوبه فأمسك بيده وأدناه من وجه النبي ﷺ فقال له رسول الله ﷺ: اوصيك يا أباهريرة بخصال لا تدعهن ما بقيت. قال: نعم، اوص بما شئت. قال: اوصيك بالغسل يوم الجمعة، والبكور إليها، ولا تلغ ولا تله، او صيك بثلاثة أيام من كل شهر فإنه صوم الدهر، و اوصيك بركعتي الفجر لا تدعهما و ان صليت الليل كله فإن فيهما الرغائب. قالها ثلاثاً. ضم إليك ثوبك. فضم ثوبه إلى صدره، فقال: يا رسول الله، بأبي أنت وأمي، أسر هذا أم أعلنه؟ قال: بل أعلنه يا أبا هريرة. قالها ثلاثاً؛^۲ در این حدیث

۱. مسند ابویعلی، ج ۱۱، ص ۱۰۳، ۶۲۲۹.

۲. زوائد بوضیری، ج ۲، ص ۸۱ ح ۱۴۸۳؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۵۷.

ابوهریره زمان بیماری رسول خدا 6 آمد که در محضر آن حضرت 6، امیرالمؤمنین A حضور داشت، و حضرت او را به خود نزدیک کرده و فرموده‌اند: یک طرف لباس را به من نزدیک کن و او یک طرف لباسش را به چهره آن حضرت نزدیک کرد و حضرت به سه چیز او را وصیت کرده‌اند سپس فرموده‌اند: پیراهنت را جمع کن و او پیراهنش را به سینه‌اش چسبانده است و حضرت اجازه‌ی بازگو کردن آن را نیز به او داده‌اند. (این سند به وجود سلیمان بن داود یمامی ضعیف است.)

۴. عن سعيد المقبري عن أبي هريرة قال: قلت: يا رسول الله 6، إني أسمع منك حديث كثيرا أنساه؟ قال: أبسط رداءك، فبسطته قال: فغرف بيديه ثم قال: ضمه، فضممته فما نسيت شيئا بعده؛^۱ ابوهریره به پیامبر 6 گفت: من از شما حدیث بسیار می‌شنوم و آن را فراموش می‌کنم، حضرت فرمودند: ردائ را پهن کن و من پهن کردم، حضرت با دو دستانش آن را برداشت سپس فرمود: ردائ را بگیر و من آن را گرفتم و هیچ چیزی را پس از آن فراموش نکردم. ولی جای دیگر می‌گوید:

۵. عن سعيد المقبري عن أبي هريرة قال: قلت: يا رسول الله، أسمع منك أشياء فلا أحفظها قال: أبسط رداءك فبسطت فحدثت حديثا كثيرا فما نسيت شيئا حدثني به؛^۲ ای رسول خدا، من از شما چیزهایی می‌شنوم که نمی‌توانم حفظ کنم، حضرت فرمودند: ردائ را پهن کن و من پهن کردم و حضرت احادیث بسیاری گفت پس هیچ چیزی را که به من بازگو فرمود فراموش نکردم. ترمذی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۶. عن أبي الطفيل عن أبي هريرة قال: شكوت إلى رسول الله 6 سوء الحفظ

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: حفظ العلم، ج ۱، ص ۵۶، ح ۱۱۹، وج ۳، ص ۱۳۳۳، ح ۳۴۴۸.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۸۴، ح ۳۸۳۵.

فقال: افتح كساءك قال: ففتحته قال: ضمه فما نسيت بعد شيئا زاد ابن المقرئ سمعته: ^۱ ابوهريره می گوید: از سوء حفظ به پیامبر ۶ شکایت کردم حضرت فرمودند: لباس را باز کن پس من لباسم را باز کردم، فرمودند: جمع کن، پس از آن چیزی را فراموش نکردم. سند این حدیث صحیح است و حسین سلیم اسد نیز این سند را قوی دانسته است. پس در این خبر مجرد پهن کردن ابوهریره و دعا بود نه نقل حدیث.

در حدیث دیگر می گوید:

۷. عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۶: ابْسُطْ ثَوْبَكَ، فَبَسَطْتُهُ، فَحَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ۶ عَامَّةَ النَّهَارِ، ثُمَّ تَفَلَ فِي ثَوْبِي، ثُمَّ ضَمَمْتُ ثَوْبِي إِلَى بَطْنِي، فَمَا نَسِيتُ شَيْئًا بَعْدُ؛ ^۲ رسول خدا ۶ فرمود: پیراهنت را پهن کن و من پهن کردم و حضرت تمام روز برای من حدیث گفت سپس بر پیراهنم آب دهان انداخت، سپس من پیراهنم را به شکمم جمع کردم و گرفتم و پس از آن چیزی را فراموش نکردم. سند این حدیث حسن است.

در حدیث دیگر ابوهریره می گوید:

۸. سعيد بن أبي هند عن أبي هريرة أن رسول الله ۶ قال: ألا تسألني من هذه الغنائم التي يسألني أصحابك؟ فقلت: أسألك أن تعلمني مما علمك الله قال: فنزعت نمرة على ظهري فبسطتها بيني وبينه حتى كأني أنظر إلى القمل يدب عليها فحدثني حتى إذا استوعبت حديثه قال: اجمعها فصرها إليك فأصبحت لا أسقط حرفا مما حدثني؛ ^۳ پیامبر ۶ فرمودند: آیا تو نیز مانند اصحاب از من این

۱. مسند أبویعلی، ج ۱۱، ص ۸۸ ح ۶۲۱۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۲.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۶۲؛ معجم الکبیر طبرانی، ج ۱۹، ص ۱۳۸ ح ۳۲۷؛ تاریخ ابن

عساکر، ج ۶۷، ص ۳۳۲ با سه سند؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۳۶۲.

۳. حلیة الاولیا ابونعیم، ج ۱، ص ۳۸۱.

غنائم را درخواست نمی‌کنی؟ گفتیم: از شما علمی را که خداوند برای شما تعلیم داده است درخواست می‌کنم. پس پارچه‌ای را که بر پشتم بود بین خود و آن حضرت پهن کردم تا جایی که گویا می‌دیدم شپش‌ها بر روی آن می‌خزیدند. پس حضرت بر من حدیث بازگو فرمود و چون تمام حدیثش را شنیدم و فراگرفتم فرمود: پارچه را جمع کن و آن را گره بزن. پس من صبح کردم در حالی که يك حرف از حدیثی را که حضرت به من بازگو نمود جا نگذاشته بودم. سند این حدیث نیز صحیح است.

این حدیث به يك نوع دیگر نیز نقل شده است:

عن قیس المدنی أن رجلاً جاء زید بن ثابت فسأل عن شيء، فقال له زید: عليك بأبي هريرة، فيينا أنا وأبوهريرة وفلان في المسجد ندعوونذكر ربنا عز وجل إذ خرج إلينا رسول الله ﷺ حتى جلس إلينا فسكتنا فقال: عودوا للذي كنتم فيه. فقال زید: فدعوت أنا وصاحبي قبل أبي هريرة، وجعل النبي ﷺ يؤمن على دعائنا، ثم دعا أبوهريرة فقال: اللهم إني سئلك بمثل ما سئلك صاحبائي، وأسألك علماً لا ينسى. فقال النبي ﷺ: «سبقكما بها الغلام الدوسي»^۱ مردی به نزد زید بن ثابت آمد و از او مطلبی پرسید و او آن مرد را به ابوهریره حواله نمود. من، ابوهریره و فلانی در مسجد دعا و یاد خدا می‌کردیم که پیامبر ﷺ به سوی ما خارج شد و نزد ما نشست. پس ما سکوت کردیم. پیامبر ﷺ فرمود: به ذکر خود برگردید. زید گفت: من و صاحبم پیش از ابوهریره دعا کردیم و پیامبر ﷺ نیز شروع کرد به آمین گفتن بر دعای ما، سپس ابوهریره دعا کرد و گفت: خدایا من از تو همان چیزهایی را می‌خواهم که دو صاحبم آن را خواستند و از تو علمی می‌خواهم که فراموش

۱. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۳، ص ۴۴۰، ح ۵۸۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۸۲، ح ۶۱۵۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۳۶۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۰ شرح حال ابوهریره.

نشود. پیامبر 6 فرمودند: جوان دوسی بر شما دو نفر پیشی گرفت.

سند این خبر ضعیف است؛ زیرا اولاً: ذهبی در تلخیص و سیر سند این خبر را به خاطر حماد بن شعیب ضعیف دانسته است. ثانیاً: راوی اصلی این خبر قیس مدنی است (نه محمد بن قیس بن مخرمه). هیشمی پس از نقل این حدیث می گوید: قیس مدنی قصه سرای عمر بن عبدالعزیز بوده و کسی غیر از پسرش از او حدیث روایت نکرده است. پس او مجهول است و کسی شرح حال برای او ذکر نکرده است. و فضل بن العلاء نیز کثیر الوهم است.^۱ این حدیث را حاکم و ابن عساکر از محمد بن قیس بن مخرمه بدون واسطه روایت کرده‌اند و ذهبی نیز هر دو سند را بدون واسطه از او روایت کرده است. ولی قطعاً راوی این سند که همان حماد بن شعیب است که با اتفاق ضعیف است، در این که محمد بن قیس را فرزند مخرمه خوانده، توهّم و خطا کرده، زیرا در تمام سندها راوی از محمد بن قیس اسماعیل بن امیه است، و حال آن که اسماعیل از محمد بن قیس مدنی حدیث روایت کرده نه از محمد بن قیس بن مخرمه که خود صحابی بوده و اسماعیل از هیچ صحابی حدیث روایت نکرده و بین این دو فاصله زیاد است.^۲ به احتمال زیاد محمد بن قیس مدنی این خبر را گاه مرسل نقل کرده که راوی با توهّم آن را به محمد بن قیس بن مخرمه نسبت داده است. اما محمد بن قیس مدنی روایتش از ابوهریره مرسل گفته شده چه رسد به زید بن ثابت. پس بنابر این، راوی اصلی این خبر همان قیس مدنی مجهول است و در هر صورت سند آن ضعیف است و ابن حجر محمد بن قیس مدنی را قصه سرای عمر بن عبدالعزیز معرفی کرده است. با این وجود ابن حجر یا خود را به تجاهل زده و یا بدون توجه به واقعیت در این سند، سند آن را خیلی خوب معرفی کرده است.

۱. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۸، ص ۲۵۴، رقم ۵۲۰ شرح حال محمد بن قیس مدنی؛ و ج ۱،

ص ۲۴۷، رقم ۶۷۹ شرح حال اسماعیل بن امیه.

۲. تقریب التهذیب؛ تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۶۷، رقم ۶۷۹.

پس چنان که ملاحظه شد، این ادعا را ابوهریره به هشت نوع بازگو کرده و با این عمل و روش خود این را که این قصه‌ها ساخته و پرداخته ذهن خودش است برای امت اسلامی خیلی روشن نموده است به این دلیل که اولاً: اگر چنین اتفاق‌ها رخ داده بود دیگران نیز آن را روایت می‌کردند. ثانیاً: صحابه و تابعین او را متهم کرده‌اند. ثالثاً: اگر پیامبر اکرم 6 در حق او چنین دعا کرده بودند، او به دامن کعب الاحبار تازه مسلمان یهودی پناه نمی‌برد و نیاز به راهنمای او و به اخبار وی پیدا نمی‌کرد. رابعاً: این اخبار با هم تناقضات آشکار دارند و تناقض خود به تنهایی دلیل بر بی‌اساسی خبر است.

پیامبر 6 برای ابوهریره دعا کردند پس گناه او چیست

امروزه مدافعان ابوهریره در کتاب‌های خود می‌نویسند: پیامبر 6 به گمان شیعه در حق علی دعا کردند که علم و احادیث را فراموش نکند و او فراموش نکرد و همچنین در حق ابن عباس و ابوهریره نیز دعا کردند، پس اگر شامل دعای پیامبر 6 شده‌اند، گناه این‌ها چیست. اولاً: دعای پیامبر اکرم 6 را وهابی‌ها از کتب مکتب اهل بیت نقل می‌کنند و می‌گویند: به گمان شیعه. ثانیاً: دعا در حق ابوهریره را نیز از «بحار الانوار» نقل می‌کنند تا مردم را فریب دهند که شیعه نیز آن را روایت کرده است و حال آن‌که «بحار الانوار» همان خبر کتب اهل سنت و خود ابوهریره را به مناسبت ذکر کرده است. ثالثاً: با این سخن به ظاهر زیبا، امیرالمؤمنین و ابن عباس را نیز در ردیف ابوهریره قرار داده به راحتی می‌خواهند مردم را فریب دهند که، پس عیب و گناه این‌ها چیست.

پاسخ این سخن مردم فریبانه را با ذکر دو خبر خواهیم داد:

توجه داشته باشیم که پیامبر اکرم 6 فرمودند:

۱. «ای علی، همانا خداوند متعال بر من دستور داده است که تو را به خودم نزدیک کرده و برای تو علم یاد بدهم تا از علم پر بشوی». آنگاه این آیه نازل شد: «آن را تنها گوش‌های شنوا دریابد». و پیامبر 6 فرمودند: «تو هستی (ای علی) این گوش شنوا از برای

علم من»^۱

این حدیث در کتب اهل سنت (نه شیعه) از امیرالمؤمنین A، ابن عباس، جابر، ابورافع، انس، بریده، ابن مرّه اسلمی، اصیغ بن نباته و مکحول روایت شده است.^۲ البته در چندین مورد دیگر نیز پیامبر اکرم 6 در حق امیرالمؤمنین ۱۱ دعا کرده‌اند که دیگر نیاز به ذکر آن‌ها نیست.

۲. پیامبر اکرم 6 در حق ابن عباس فرمودند: خدایا او را در دین فقیه قرار ده و بر او علم تأویل عطا فرما.^۳

این حدیث با الفاظ مختلف از ابن عباس و عمر بن خطاب روایت شده و اسانید فراوان دارد که ما تنها برخی را ذکر کردیم و در شرح حال ابن عباس در «تاریخ الاسلام» ذهبی از طلحه و زبیر نیز به این معنا سخنانی ذکر شده است.

در مورد امیرالمؤمنین ۱۱ و علم آن حضرت به مناسبت در این کتاب اخباری را ذکر کردیم، اما در مورد ابن عباس باید توجه داشته باشیم که طاووس^۴ می‌گوید: با هفتاد و یا هشتاد نفر از صحابه همنشین شدم و دیدم که هرگاه با ابن عباس در مسأله‌ی اختلاف می‌کردند از جای خود بلند نمی‌شدند، مگر این که می‌گفتند: ابن عباس راست

۱. الحاقه، ایه ۱۲.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۳۶۳؛ تفسیر طبری، ج ۲۹، ص ۶۸ (با سه سند)؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۷؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۰، ص ۲۸؛ تفسیر کشاف؛ اسباب النزول واحدی، ص ۲۹۴؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ص ۳۶۱ تا ۳۷۹ (به ۲۲ سند)؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۳۱؛ تفسیر رازی؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۸، ص ۲۶۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۴۱ (با ۴ سند)؛ تفسیر آلوسی؛ در المنثور، ج ۶، ص ۲۶۰ (با ۳ سند)؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۸، ص ۳۴۹، ج ۴۱، ص ۴۵۵، ج ۴۲، ص ۳۶۱، ج ۴۸، ص ۲۱۷؛ کنز العمال، ج ۳۶۴۲۶ و ۳۶۵۲۵ و ۳۶۵۳۶.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۳۹۷ و صحیح بخاری، ح ۱۴۳ و ۷۵، ۳۷۵۶، ۷۲۷۰؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۷۷ و هیشمی رجال سند را رجال صحیح دانسته است.

گفت و حق همان نظر و سخن ابن عباس است.

عمر بن خطاب به ابن عباس گفت: تو علمی را می‌دانی که ما آن را نمی‌دانیم.^۱ پس از آشنایی با این اخبار پاسخ فریب کاری حامیان ابوهریره روشن خواهد شد و آن این که این احادیث و احادیث فراوان دیگر در مورد اهل بیت^۸ و دیگر صحابه را بسیاری از صحابه با اسانید متعدد روایت کرده‌اند، ولی حدیث مورد بحث در باره ابوهریره تنها از خود او و آن نیز با آن همه تناقضات، روایت شده است.

چرا اخبار فضائل دیگر صحابه را نه تنها خود آن صحابه بلکه دیگران نیز روایت کرده‌اند، ولی وقتی نوبت به ابوهریره رسیده همه متهم به سرگرمی بازار و مشاغل زندگی شده‌اند! چرا اخبار مناقب ابوهریره و مادرش را تنها او روایت کرده است؟! بنابر این، این واقعیت به اضافه‌ی مخالفت صحابه و تابعین و متهم کردن او توسط آن‌ها و نقل روایات بی‌اساس و اخبار بنی اسرائیل با نسبت دادن آن به اسلام و پیامبر اکرم^۶ و پناه بردنش به علم و اخبار کعب الاحبار و همکاری و همراهی او با فاسدانی مانند معاویه و مروان و یاری نکردنش امیرالمؤمنین^{علیه السلام} را، همگی دلالت به بی‌اساسی این اخبار او دارند.

اما در مورد این بهانه و توجیه دور از واقع که صحابه را متهم می‌کنند که همگی زمان ملازمت ابوهریره پیامبر اکرم^۶ را مشغول بازار و مکحله و کشاورزی بوده‌اند، باید دقت داشته باشیم که متأسفانه ابوهریره این احادیث متناقض را به گونه‌ای نقل کرده که گویا آن‌ها را حضرت در حضور صحابه ایراد فرموده‌اند.

همچنین دقت داشته باشیم که امروزه وهابی‌ها برخی از روایات کتب مکتب اهل بیت^۸ را بدون نظر به اسانید آن، متناقض دانسته و تناقض را نشانه کذب آن خبر می‌دانند و این حکم ظالمانه‌ای آن‌ها که بین روایات صحیح و غیر صحیح تفکیک نمی‌کنند، قطعاً شامل این روایات ابوهریره خواهد شد؛ زیرا چنان که ملاحظه کردید اکثر آن‌ها از حیث سند صحیح است و همچنین راوی تمام آن‌ها تنها ابوهریره است.

۱. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۲، ص ۹۳، شرح حال ابن عباس و ذهبی سند آن را صحیح دانسته است.

یادآور می‌شویم که هیچ يك از این اخبار را نیز عثمان خمیس ذکر نکرده است.

ابوهریره و تهمت کافر گشتن عرب پس از پیامبر اکرم ۶

عن أبي هريرة قال: لما توفي رسول الله ۶ واستخلف أبو بكر بعده وكفر من كفر قال قال عمر بن الخطاب: يا أبا بكر كيف تقاتل الناس وقد قال رسول الله ۶ أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله فمن قال لا إله إلا الله فقد عصم مني ماله ونفسه وحسابه على الله عز وجل قال أبو بكر: لأقاتلن من فرق بين الصلاة والزكاة أن الزكاة حق المال والله لو منعوني عناقا كانوا يؤدونها إلى رسول الله ۶ لقاتلتهم على منعها فقال عمر: والله ما هو إلا أن رأيت أن الله قد شرح صدر أبي بكر بالقتال فعرفت أنه الحق؛^۱ ابوهریره می‌گوید: چون پیامبر ۶ از دنیا رفت و ابوبکر خلیفه شد، گروهی از عرب کافر شدند، عمر بن خطاب گفت: ای ابوبکر، چگونه با مردم (با مسلمین) می‌جنگی و حال آن که پیامبر ۶ فرمود: امر شدم با مردم بجنگم تا زمانی که لا اله الا الله بگویند، پس هر که لا اله الا الله گفت مال و جانش در امان است و حسابش با خداست! ابوبکر گفت: قطعاً خواهم جنگید با کسی که بین نماز و زکات جدای می‌اندازد، همانا زکات حق مال است ...

اولاً دقت داشته باشیم که بخاری باز از این خبر عبارت «هر که بین نماز و زکات فرق گذارد...» را حذف کرده است. ثانیاً: واقعیت و سخن عمر بن خطاب و ابوبکر بر کذب و تهمت بودن سخن ابوهریره شهادت می‌دهد و بیان می‌کند که آن‌ها کافر نشدند

۱. صحیح مسلم، ح ۱۳۳، کتاب الایمان، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله محمد رسول الله. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۹، ح ۱۱۷ و ۳۳۵؛ صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ح ۱۳۹۹ و ۱۴۵۷ و ۶۹۲۴ و ۷۲۸۴.

بلکه مسلمان بودند و ابوهریره به دروغ چنین تهمت را زده، ولی جالب است که باز بدون توجه سخن خلیفه اول و دوم را همراه با تهمت خود نقل کرده است.

همچنین باید توجه داشته باشیم که بعد از رحلت پیامبر اکرم ۶ کسی زکات را انکار نکرد، بلکه چون می دانستند که امیرالمؤمنین علیه السلام جانشین پیامبر اکرم ۶ هستند لذا وقتی خلافت را ابوبکر گرفت از پرداختن زکات به او خودداری کردند. این واقعیت را اخبار فراوان تأیید می کند که به برخی آن‌ها اشاره می کنیم:

کان عمر یقول: لئن أكون سألت النبي ۶ عن ثلاث أحب إلي من حمر النعم: عن الخليفة بعده وعن قوم قالوا: نقر بالزكاة من أموالنا ولا نؤديها إليك أيحل قتالهم؟ وعن الكلاله؛^۱ محمد بن طلحه می گوید: عمر بن خطاب همیشه می گفت: اگر سه چیز را از پیامبر ۶ سؤال کرده بودم برایم از شترهای سرخ موهم محبوب تر بود: از خلیفه بعد از آن حضرت و از قومی که می گویند: زکات را قبول داریم، ولی آن‌را به تو نمی دهیم، آیا جنگ با او مجاز است؟ و از کلاله. حاکم این خبر را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته و ابن کثیر نیز تصحیح او را نقل کرده و آن را رد نکرده است و ذهبی گفته است: محمد بن طلحه عمر بن خطاب را درک نکرده. به هر حال واقعیت نیز خبر فوق را تأیید می کند.

حسن بصری و ابن سیرین نیز گفته اند: آن‌ها گفتند: ای ابوبکر ما زکات را ادا می کنیم، ولی آن را به تو نمی دهیم. ابوبکر گفت: نه والله تا این که زکات را من بگیرم چنان که پیامبر ۶ می گرفت.^۲

همچنین مالک بن نویره زکات قومش را که جمع کرده بود پس از رحلت پیامبر اکرم ۶ به آن‌ها برگرداند و ضمن شعری گفت: بدون خوف اموال خود را بگیرید، پس اگر کسی که مستحق خلافت است بر مسند خلافت نشست او را اطاعت خواهیم کرد و

۱. مصنف عبد رزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۲، ح ۱۹۱۸۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۲، ح ۳۱۸۶؛

تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

۲. أحكام القرآن جصاص، ج ۳، ص ۱۰۷

می‌گوییم: دین دین محمد^۶ است.^۱

همچنین وقتی خالد با فریب مالک بن نویره و اصحابش را کشت و با همسر مالک ازدواج نمود قبلش مالک گفت: من در دین اسلام هستم نه چیزی را تغییر دادم و نه دگرگونی ایجاد کردم، ابوقتاده و ابن عمر به آن شهادت دادند خالد به آن‌ها امان داد، ولی چون مشغول نماز شدند بعد از آن گردن او را زد و سرش را زیر آتش غذا گذاشت. عمر بن خطاب به ابوبکر گفت: خالد زنا کرده، پس او را رجم بکن! ابوبکر گفت: او را رجم نخواهم کرد او تأویل کرده و خطا نموده. عمر گفت: او مسلمانی را کشته پس او را به قتل برسان. ابوبکر گفت: تأویل کرده و خطا نموده. عمر گفت: پس او را عزل و برکنار بکن، ولی ابوبکر باز قبول نکرد.^۲ همچنین نقل کرده‌اند که خالد همسر مالک بن نویره را دید که خیلی زیبا است و مالک به همسرش گفت: تو مرا کشتی (یعنی به طمع تو خالد مرا خواهد کشت).^۳ زبیر بن بکار نقل کرده که ابوبکر خالد را امر نمود که از همسر مالک جدا شود و عمر در امر مالک با خالد به تندی برخورد نمود.^۴

در نقل ابوقتاده بعد از امان دادن با فریب آن‌ها را گرفت و گردنشان را زد. وقتی خبر به عمر رسید نزد ابوبکر در باره خالد زیاد سخن گفت، سپس گفت: دشمن خدا به مرد مسلمان تجاوز کرده و او را کشته است، سپس بر همسرش وارد شده است. خالد آمد و داخل مسجد شد در حالی که بر سر عمامه داشت و تیر گذاشته بود، پس عمر به سوی او بلند شد و تیرها را از سرش گرفت، سپس گفت: مرد مسلمانی را کشتی سپس به

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۰، شرح حال رقم ۷۷۱۲.

۲. کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۵.

۳. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۱، شرح حال مالک بن نویره رقم ۷۷۱۲.

۴. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ الاصابه ابن حجر، ج ۵، ص ۵۶۰، شرح حال مالک بن نویره رقم ۷۷۱۲.

همسرش تجاوز کردی. به خدا سوگند قطعا تو را رجم خواهم نمود. خالد حرفی نزد^۱ ابوقتاده سوگند یاد کرد که پس از آن در هیچ جنگی که خالد است شرکت نکند؛ زیرا او مالک و اصحابش را به خاطر همسرش و به خاطر دنیا به قتل رسانید.^۲ سند این خبر صحیح است.

البته خالد شبیه این عمل را در زمان پیامبر اکرم^۶ نیز مرتکب شد که پیامبر اکرم^۶ با تأکید فرمودند: خدایا من از عمل خالد به تو پناه می‌برم و از آن براءت می‌جویم، سپس دیه آن‌ها را پرداخت نمودند.^۳ این اخبار ثابت می‌کند که خیلی از این کشتار با بهانه و تهمت صورت گرفته و افرادی از صحابه چون ابوبکر را خلیفه برحق نمی‌دانستند از دادن زکات به او خودداری کردند که به آن‌ها تهمت کافر و مرتد شدن زده شد.

ابوهریره و جعل مناقب برای عثمان بن عفان

ابوهریره می‌گوید: دخلت علی رقیة بنت رسول الله^۶ امرأة عثمان ویدها مشط فقالت: خرج رسول الله^۶ من عندي أنفا رجلت رأسه فقال لي: كيف تجدین أبا عبد الله قلت: بخير قال: أكرميه فإنه من أشبه أصحابي بي خلقا؛^۴ به رقیه دختر پیامبر^۶ و همسر عثمان داخل شدم و او گفت: پیامبر^۶ هم اکنون از نزد من خارج شد و به من گفت: عثمان را چگونه یافتی؟ گفتم: فرد خوبی است. حضرت^۶

۱. الثقات ابن حبان، ج ۲، ص ۱۶۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۴ و ج ۳، ص ۳۴۳؛ تاریخ بن کثیر، ج ۶، ص ۳۵۵؛ تاریخ خلیفه بن خیاط ص ۶۸.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۵ ح ۱۸۷۲۲.

۳. فتح الباری، ج ۸، ص ۴۶؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب بَغْثِ النَّبِيِّ^۶ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ، ح ۴۳۳۹ و ۷۱۸۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۱۷۵ ح ۱۸۷۲۱ و دیگران.

۴. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ۱۲۹، رقم ۳۸۸؛ المعرفة والتاریخ فسوی، ص ۴۱۵؛ ذریة الطاهرة دولابی، ص ۵۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲ ح ۶۸۵۴ و ۶۸۵۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۸۱ و دیگران.

فرمودند: عثمان را اکرام بکن همانا او شبیه‌ترین اصحابم در خلق بر من است. این خبر را محمد بن عبدالله بن مطلب، وهب بن منبه و مطلب بن عبدالله از ابوهریره روایت کرده‌اند، حاکم و ذهبی گفته‌اند: این حدیث صحیح السند و منکر المتن است و حاکم گفته است: رقیه سال سوم هجرت از دنیا رفت و ابوهریره پس از فتح خیبر (چهار سال بعد از آن) مسلمان شد. بخاری نیز همین سخن حاکم را گفته است، ولی عیب را متوجه محمد بن عبدالله راوی از ابوهریره کرده است، و حال آن‌که ملاحظه می‌کنید که سه نفر از تابعین این خبر را از ابوهریره نقل کرده‌اند. بخاری در «تاریخ صغیرش، ج ۱، ص ۴۳» اضافه کرده است: شناخته نشده که محمد بن عبدالله از ابوهریره حدیث شنیده باشد.

اولاً: ملاحظه می‌کنید که ابوهریره به این راحتی حدیث وضع می‌کند. ثانیاً: مدائنی^۱، اسکافی^۲ و ابن ابی‌الحدید^۳ گفته‌اند: معاویه افرادی از صحابه و تابعین را گماشت تا در فضائل عثمان بن عفان و سپس خلفا حدیث وضع کنند و هر حدیثی که در مورد حضرت علی علیه السلام وارد شده است مانند آن را در باره خلفا وضع کنند که از جمله ابوهریره را ذکر کرده‌اند. این خبر و امثال آن، سخن این بزرگان اهل سنت را تأیید می‌کند. ثالثاً: چنان‌که ملاحظه می‌کنید بخاری در مقابل این خبری که از ابوهریره صحیح و ثابت است، سعی کرده از ابوهریره دفاع کند بدون در نظر گرفتن اسانید صحیح دیگر، ولی ابو حاتم چنین اشکالی را به محمد بن عبدالله وارد نکرده است. مهم این است که حضرت امام بخاری چنان‌که ذکر شد در يك روش دوگانه و عمل متناقض وقتی از ابو حصین عثمانی ناصبی سخن کذبی را در رد حدیث متواتر غدیر نقل کرد با سکوت آن را تأیید می‌کند، ولی در دفاع از ابوهریره دروغ او را به گردن دیگران

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

۳. همان، ج ۱۱، ص ۴۹.

می‌اندازد.

حدیث دیگر او در فضل عثمان

ثنا أبوأمنّا أبوحسنّة قال: شهدت أبا هريرة وعثمان محصور في الدار واستأذنته في الكلام فقال أبوهريرة: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنها ستكون اختلاف وفتنة قال: قلنا: يا رسول الله، فما تأمرنا قال: عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان؛^۱ أبوهريرة زماني که عثمان محاصره بود گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همانا به زودی فتنه و اختلاف خواهد شد. گفتیم (گفته شد): ای رسول خدا، آن زمان ما چه بکنیم، ما را به چه امر می‌کنی. حضرت فرمود: بر شما باد بر امیر (بر امین، در نقل احمد) و اصحابش و به عثمان اشاره نمود. حاکم و ذهبی در هر دو مورد و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و شعيب ارنؤوط سند آن را حسن دانسته است.

این حدیث نیز بدون شك با دلائل فراوان از جعلیات است؛ زیرا اولاً: خیلی از صحابه در باره خبر پیامبر اکرم ﷺ از وقوع فتنه حدیث روایت کرده‌اند و هیچ يك چنین مطلب کذب را در حدیث اضافه نکرده است و این خبر را حتی روایات دیگر خود ابوهریره نیز تکذیب می‌کند.

ثانياً: چنان‌که اشاره شد در این حدیث ابوهریره گاه گفته است: همراه امیر و گاه گفته: همراه امین. و همچنین می‌گوید: گفتیم و در خبر دیگر: گفته شد. ثالثاً: در این حدیث اضافه کرده است که گویا حضرت ﷺ فرموده‌اند: همراه عثمان و اصحابش باشید. این در حالی است که اصحاب عثمان در آن زمان يك دسته افراد فاسق

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۴، ح ۸۵۲۲؛ مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۴۹۱؛ السنة ابن ابی عاصم، ص ۵۷۳، ح ۱۲۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۵، ح ۴۵۴۱ و ۸۳۳۵؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۸، ص ۱۹۵، ح ۳۱۸۸.

و بی‌دین و مرتد گشته‌ای مانند مروان، ولید، ابن ابی‌سرح و کعب الاحبار و بنی‌امیه بودند که احادیث مسلم آن‌ها را دشمن اسلام معرفی کرده است. آیا پیامبر اکرم ﷺ اصحاب و مردم را به همراهی این گونه انسان‌ها امر فرموده‌اند؟
 رابعا: چرا ابوهریره به این خبرش عمل نکرد و حتی در تشییع جنازه عثمان که تنها چهار نفر از مسلمة فتح با ترس و وحشت آن هم در قبرستان یهود دفن کردند،^۱ شرکت نکرد و از این امر سرپیچی نمود؟

همچنین در باره این که عثمان چرا کشته شد و چه کسانی او را کشتند اخبار فراوان و ثابت است که در رأس قاتلان او ام‌المؤمنین عائشه، طلحه و زبیر و دیگر بزرگان از صحابه و تابعین بودند و در مقابل نیز هیچ يك صحابی معروف همراه و طرفدار او نبود جز سه نفر که جایگاهی در بین مسلمین نداشتند که عبارتند از ابن عمر، زید بن ثابت و عبدالله بن سلام.

در مورد داستان عثمان بن عفان تنها به چند خبر اشاره می‌کنیم:
 عن عمرو بن الحمق: عن رسول الله ﷺ أنه قال: ستكون فتنة أسلم الناس فيها او قال لخير الناس فيها الجند الغربي فلذلك قدمت مصر؛^۲ عمرو بن حمق می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: به زودی فتنه خواهد شد سالم‌ترین و یا بهترین مردم در آن فتنه لشکر غربی هستند و من به این خاطر به مصر آمدم.
 حاکم و ذهبی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و سند ابن شبهه غیر از سند حاکم است. (پس بنابر تصریح این حدیث، اهل مصر که از مخالفان عثمان بودند، بر حق بودند.)

۱. تاریخ المدینه ابن شبهه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۷۸؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۸؛ الاصابه، ج ۶، ص ۳۸۲، رقم ۸۸۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۹۵.
 ۲. تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۱۱۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۹۵، ح ۸۳۸۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۵۱۵ شرح حال عمرو بن حمق، رقم ۵۸۳۴.

عمرو بن حنظل صحابی، از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و از جمله قاتلین عثمان است.^۱ اما مردم مصر: عثمان بن عفان برادر رضاعی خود عبدالله بن ابی سرح را که در زمان پیامبر اکرم ۶ از مکه به مدینه هجرت نمود و سپس مرتد گشت و گفت: به من نیز وحی نازل می‌شود و... و قرآن در باره ارتدادش نازل شد،^۲ حاکم مصر قرار داد. مردم مصر از ظلم و نااهلی وی به بزرگان صحابه شکایت کردند. عثمان بعد از وساطت امیرالمؤمنین علیه السلام و... وعده رسیدگی و برکناری ابن ابی سرح را داد، ولی مروان عثمان را از تصمیمش منصرف نمود و در نامه‌ای به قتل فجیع سران اهل مصر حکم صادر کرد و... و این نامه به دست لشکر مصر رسید آن‌ها نامه را به مدینه آوردند و عثمان از آن نامه اظهار بی‌اطلاعی کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: پس این کار مروان است و مردم می‌خواهند مروان را به آن‌ها تحویل دهی، ولی عثمان قبول نکرد و حتی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: این کار تو است. تا بالاخره آن‌ها همراه مردم مدینه و... علیه عثمان قیام کردند و او را پس از محاصره طولانی کشتند.^۳

چون داستان قتل عثمان و جایگاه صحابه در برابر او مفصل است ما به همین مقدار اکتفا کرده و در کتاب «مرجعیت اهل بیت و جایگاه خلفا» با واقعیت آن آشنا خواهیم شد تا جایگاه این گونه اخبار که در فضائل عثمان وضع شده بیشتر روشن گردد؛ زیرا این حدیث مورد بحث از غیر ابوهریره نیز به نوعی نقل شده است.

۱. طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۵۳؛ الاصابه ابن حجر، شرح حال عمرو بن حنظل.

۲. به تفسیر طبری و دیگران ذیل آیه ۹۳ سوره انعام مراجعه شود.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۲۶ و ۶۹ و ۹۵ و ج ۶، ص ۲۱۷؛ معارف ابن قتیبه، ص ۸۴؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۱۷۳ الی ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۸۵.

ابوهریره و نسبت نسیان و کذب به پیامبر اکرم ۶

عن أبي هريرة قال: صلى بنا رسول الله ۶ إحدى صلاتي العشي. قال ابن سيرين سماها أبوهريرة ولكن نسيت أنا. قال فضلى بنا ركعتين ثم سلم فقام إلى خشبة معروضة في المسجد فاتكأ عليها كأنه غضبان ووضع يده اليمنى على اليسرى وشبك بين أصابعه ووضع خده الأيمن على ظهر كفه اليسرى وخرجت السرعان من أبواب المسجد فقالوا: قصرت الصلاة؟ وفي القوم أبوبكر وعمر فهابا أن يكلماه وفي القوم رجل فى يديه طول يقال له ذواليدنين قال يا رسول الله أنسيت أم قصرت الصلاة؟ قال (لم أنس ولم تقصر). فقال (أكما يقول ذواليدنين). فقالوا: نعم فتقدم فضلى ما ترك ثم سلم ثم كبر وسجد مثل سجوده أو أطول ثم رفع رأسه وكبر ثم كبر وسجد مثل سجوده أو أطول ثم رفع رأسه وكبر. فربما سألوه ثم سلم؟ فيقول نبئت أن عمران بن حصين قال ثم سلم؛^۱ در این حدیث ابوهریره می گوید: پیامبر ۶ برای ما نماز ظهر یا عصر را دو رکعت خواند و گویا که غضبناک باشد به چوبی که در مسجد بود تکیه زد. من با سرعت خارج شدم و اصحاب گفتند: نماز قصر خوانده شد. ابوبکر و عمر نیز حاضر بودند و از سخن گفتن با آن حضرت کندی کردند. در بین مردم مردی به نام ذویدین بود و او گفت: ای رسول خدا، آیا فراموش کردی یا نماز را قصر خواندی؟ حضرت ۶ فرمودند: نه فراموش کردم و نه قصر خواندم. سپس از مردم سؤال کردند و آنها سخن ذویدین را تصدیق کردند و حضرت دو رکعت دیگر خوانده، سلام دادند.

این داستان را احمد در مسندش از شعیب بن مطیر از پدرش از ذویدین روایت

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: تشبیه الاصابع فی المسجد وغیره، ج ۱، ص ۱۸۲، ح ۴۸۲ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۹ و ج ۵، ص ۲۹۴۹، ح ۶۰۵۱، و ج ۶، ص ۲۴۴۸، ح ۷۲۵۰.

کرده است و شعیب ارتزوط و هیشمی سند آن را به خاطر معدی بن سلیمان تضعیف کرده‌اند و شعیب و پدرش نیز ضعیف و مجهول هستند.^۱ همچنین این حدیث را چند نفر از تابعین که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، مرسل نیز روایت کرده‌اند. و این خبر هیچ سند صحیحی از غیر ابوهریره ندارد.

ذوالیدین که ابوهریره ادعای درك زمان او را در این داستان کرده است، همان دوشمالین است و او در جنگ بدر شهید شده است.^۲ پس با این بیان روشن می‌شود ابوهریره ادعا کرده کسی را که چهار سال قبل از اسلام او از دنیا رفته است، دیده و در آن زمان مسلمان بوده است و این گونه به راحتی به رسول خدا ﷺ نسبت دروغ‌گویی داده است زیرا می‌گوید: حضرت ﷺ فرمودند: نه فراموش کردم و نه قصر خواندم! در این داستان نیز آثار دروغ‌گویی ابوهریره روشن است؛ زیرا مضافاً بر این که چنین نسبت بر پیامبر اکرم ﷺ توهین بزرگ است، در حدیث صحیح و مسلم نیز که حتی خود ابوهریره نیز آن را روایت کرده پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

۱. انی لا أقول الا حقا. قالوا: یا رسول الله، إنك تداعبنا قال: إني لا أقول إلا

حقاً؛^۳ من جز حق، سخنی نمی‌گویم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، همانا شما با

ما شوخی می‌کنی، فرمودند: من چیزی جز حق نمی‌گویم.

این حدیث از ابوهریره، ابن عباس، ابن عمر و انس بن مالک روایت شده و ترمذی، ذهبی بنابر نقل صالحی شامی، هیشمی، البانی و شعیب ارتزوط سند ابوهریره را صحیح و حسن دانسته‌اند و البانی در «صحیح جامع الصغیر، ج ۱، ص ۱۲۳، ح ۲۴۹۴» حدیث ابن عمر و انس را صحیح دانسته است.

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۷۷، ح ۱۶۷۵۳؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۲، ص ۱۵۱.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۳۱۵، رقم ۵۲۶۳.

۳. ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۱۹۹۰؛ مسند احمد،

ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۸۴۶۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۵ از ابن عباس؛ صحیح البانی، ح ۱۷۲۶.

۲. أن عبد الله بن عمرو حدثهم: أنه قال: يا رسول الله، أكتب ما أسمع منك؟ قال: نعم قلت: عند الغضب و عند الرضا؟ قال: نعم إنه لا ينبغي لي أن أقول عند الرضا والغضب إلا حقاً؛^۱ عبدالله بن عمرو به پیامبر اکرم ۶ گفت: ای رسول خدا، هر چه از شما می‌شنوم آن را بنویسم؟ حضرت فرمودند: آری، عبدالله گفت: در حال غضب و رضا؟ حضرت ۶ فرمودند: آری، همانا برای من سزاوار نیست که در حالت غضب و رضا چیزی جز حق بگویم (در خبر دیگر فرمودند: در تمام آن حالت‌ها جز حق چیزی نمی‌گویم).

این حدیث را از عبدالله بن عمرو مجاهد، شعیب بن محمد و یوسف بن ماهک روایت کرده‌اند، و حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط در چند مورد سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و در دو نقل اول احمد و ابوداود و نقل دوم حاکم، پیامبر اکرم ۶ فرمودند: «سوگند به آن ذاتی که جانم در اختیار اوست، از این دهان و زبان جز حق خارج نمی‌شود».

این احادیث مسلم که با معصوم بودم پیامبر اکرم ۶ نیز سازگار است حدیث مورد بحث را تکذیب می‌کند و همچنین معصوم بودن حضرت ۶.

برترین انبیا ^ در نقل ابوهیره

ابوهیره در حدیثی نقل کرده است که بین يك مسلمان و یهودی اختلافی می‌شود و در نتیجه چون خبر به پیامبر اکرم ۶ رسید از جمله فرمودند: لا أقول إن أحداً أفضل من يونس بن متى؛^۲ من نمی‌گویم که کسی برتر از یونس بن متى است.

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۲، ح ۶۵۱۰ و ۶۸۰۲ و ۶۹۳۰ و ۷۰۲۰؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۲۶۴۲۸؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۳۶۴۶؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۳۵۸ و ۳۵۹، ج ۳، ص ۶۰۶، ح ۶۲۴۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب: قول الله تعالى: وان يونس لمن المرسلين، ج ۳،

در حدیث دیگر ابوهریره پا را فراتر گذاشته و همه‌ای امت اسلامی را به دروغ‌گویی متهم کرده و چنین روایت کرده است:

عن النبی ۶ قال: من قال أنا خير من یونس بن متی فقد کذب؛^۱ هر که بگوید من برتر از یونس بن متی هستم قطعاً دروغ گفته است. این حدیث را دو نفر از ابوهریره روایت کرده‌اند و ترمذی، حاکم، ذهبی، البانی و شعبی نیز مضافاً بر بخاری سند آن را صحیح دانسته‌اند.

در شرح این حدیث گفته‌اند: أخبر بخلاف الحقيقة والمراد أن الأنبياء Γ من حيث كونهم أنبياء فهم في منزلة واحدة من الخيرية؛ یعنی حضرت ۶ در این حدیث بر خلاف واقع سخن گفت و مقصد این است که انبیا از جهت پیامبر بودن در بهتر بودن برابرند. این شارح می‌گوید: حق این است که پیامبر ۶ برترین بشر است، ولی در این جا بر خلاف حقیقت سخن گفته است.

این حدیث ابوهریره تمام امت اسلامی و حتی خود پیامبر اکرم ۶ را دروغ‌گو معرفی کرده و به امت اسلامی این اتهام را وارد کرده است که بر این دروغ‌گویی خود اصرار داشته و دارند و آن تا قیامت نیز استمرار خواهد داشت. شما در مورد این حدیث توجه می‌کنید که شارح آن، پیامبر اکرم ۶ را متهم کرده است که آن حضرت بر خلاف واقع سخن گفته‌اند، یعنی این بزرگواران به راحتی به پیامبر اکرم ۶ نسبت تناقض‌گویی داده‌اند.

و حال آن‌که این دو حدیث ابوهریره با مسلم‌ات اسلام و اتفاق امت اسلامی و احادیث فراوان مخالف است.

ص ۱۲۵۲، ح ۳۴۱۵؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴، ص ۱۸۴۳، ح ۲۳۷۳؛

سنن الکبریٰ نسائی، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۱۴۵۸؛

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: انا او حینا الیک كما او حینا الی نوح، ج ۴، ص ۱۶۸۱

و ۱۸۰۸، ح ۴۶۰۴ و ۴۸۰۵؛ مسند احمد، ح ۹۸۲۰؛ سنن ترمذی؛ سنن ابن ماجه و

پیامبر اکرم 6 فرمودند: من سید فرزندان آدم هستم.^۱

این حدیث متواتر است و از ابوبکر، ابن مسعود، جابر، ابن عباس، ابوسعید، واثله، ابن سلام، امام حسن و امام حسین H، حذیفه، عایشه، انس و دیگران با اسانید متعدد روایت شده، و این حدیث متواتر، بر دروغ بودن حدیث ابوهریره تصریح دارد.

ابوهریره در حدیث دیگر می گوید: بین فردی از مسلمین و یهودی اختلاف شد و مسلمان، یهودی را سیلی می زند، پیامبر 6 از شنیدن این داستان غضبناک شده، می فرماید: بین انبیا برتری و تفضیل نکنید، همانا من اول کسی هستم که سر از قبر بلند می کنم و می بینم که موسی عرش را گرفته و...^۲ این حدیث ابوهریره متنش مضطرب است و مضافاً با حدیث متواتر دیگر که در آن پیامبر اکرم 6 فرمودند: «من سرور فرزندان آدم هستم و به آن فخر نمی کنم و من اول کسی هستم که برانگیخته می شوم و به این فخر نمی کنم و من اولین شافع و مشفع هستم»^۳ مخالف است. این حدیث از خود ابوهریره و ابوسعید، ابن عباس، ابن مسعود، انس، جابر، ابوبکر، عبدالله بن سلام، واثله، ابن عمر، حسن و... روایت شده است.

و حضرت جبرئیل در حدیثی به پیامبر اکرم 6 فرمود: تو اول کسی هستی که

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا 6 علی جمیع الخلائق، ج ۴، ص ۱۹۸۲، ح ۲۲۷۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۳۱۶۷۶ و ۳۱۷۲۸ و ۳۱۹۴۹؛ سنن ترمذی، ح ۳۱۴۸؛ سنن ابن ماجه، ح ۴۳۰۸؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۳۵۳؛ مسند احمد، ح ۱۵ و ۲۵۴۶ و ۱۰۹۸۵ و ۱۱۰۰۰ و ۲۳۳۴۳؛ مسند بزار، ج ۱، ص ۱۴۹؛ مسند ابویعلی، ح ۴۳۰۵ و ۷۴۹۳؛ صحیح ابن حبان، ح ۶۴۷۵ و ۶۴۷۸ و ۶۵۸۶؛ ۲. صحیح بخاری، کتاب الخصومات، باب: ما یذکر فی الاشخاص والملازمة، ح ۲۴۱۱، و کتاب احادیث الانبیاء، باب قوله: ان یونس لمن المرسلین، ج ۳، ص ۱۲۵۲، ح ۳۴۱۴ و ۳۴۰۸ و ۴۸۱۳ و ۶۵۱۷ و ۶۵۱۸ و ۷۴۲۸؛ صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب من فضائل موسی، ج ۴، ص ۱۸۴۳، ح ۲۳۷۳؛ سنن الکبری نسائی، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۱۴۵۸؛

۳. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب تفضیل نبینا 6 علی جمیع الخلائق، ج ۴، ص ۱۹۸۲، ح ۲۲۷۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ح ۳۱۷۲۸ و ۳۵۸۴۹ و ۳۵۹۸۴ و صحیح ابن حبان، ح ۶۲۴۲ و ۶۴۷۶ و ۶۴۷۸ و دیگران.

برانگخته خواهی شد.^۱

حدیث اول را احتمالاً ابوهریره از کعب الاحبار گرفته است. البته این حدیث را بخاری و دیگران از ابوسعید خدری نیز روایت کرده‌اند، ولی راوی از ابوسعید تنها یحیی بن عماره است که این حدیث را از ابوسعید معنعن روایت کرده و همچنین ابن حجر در تهذیب در پنج خط شرح حال او را مختصر نقل کرده و مزی نیز لذا روشن نیست او کیست چه وقت متولد شده و چه وقت از دنیا رفته و در واقع ابوسعید را درک کرده یا نه هیچ چیز بیان نشده است، ولی از ابوهریره چهار نفر یعنی ابن مسیب، اعرج، ابوسلمه و عامر شعبی این حدیث را روایت کرده‌اند.

باز ابوهریره از پیامبر اکرم ۶ چنین حدیث روایت کرده است:

سمعت النبی ۶ یقول: من رأى فی المنام فسیرانی فی الیقظة ولا یتمثل الشیطان بی؛^۲ هر که مرا در خواب دید، به زودی مرا در بیداری خواهد دید و شیطان به صورت من در نخواهد آمد. چهار نفر از تابعین این حدیث را از ابوهریره با این لفظ روایت کرده‌اند.

حال آن که دیگران و همچنین خود ابوهریره این حدیث را این گونه روایت کرده‌اند: قال رسول الله ۶: من رأى فی المنام فقد رأى فان الشیطان لا یتمثل بصورتی؛^۳ هر که مرا در خواب دید حتماً خود مرا دیده است و شیطان به صورت من نخواهد درآمد. این حدیث از انس، ابن مسعود، جابر، ابوقتاده، ابوسعید خدری، ابومالک، ابن

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ح ۳۱۸۲۸؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۵۲۴۶؛

۲. صحیح بخاری، کتاب التعبير، باب: من رأى النبی ۶ فی المنام، ج ۶، ص ۲۵۶۷، ح ۶۹۹۲؛ مسند طیالسی، ص ۳۱۷؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۳۰۶.

۳. صحیح بخاری، کتاب التعبير، باب: من رأى النبی ۶ فی المنام، ج ۶، ص ۲۵۶۸، ح ۶۵۹۳؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۸۵، ح ۳۹۰۱ الی ۳۹۰۵؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۲۳۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۳۸۴، ح ۷۶۲۹.

عباس، ابوهریره و دیگران روایت شده است، ولی ابوهریره چنان که ملاحظه کردید معنای حدیث را گاهی به آن شکل تغییر داده که آن را چنان که اشاره شد چهار نفر از او با آن لفظ روایت کرده‌اند.

طواف حضرت سلیمان بر زنان

۱. عن عبد الرحمن بن هرمز قال: سمعت أبا هريرة: عن رسول الله 6 قال: قال سليمان بن داود عليهما السلام: لأطوفن الليلة على مائة امرأة أو تسع وتسعين كلهن يأتي بفارس يجاهد في سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله. فلم يقل إن شاء الله، فلم يحمل منهن إلا امرأة واحدة جاءت بشق رجل. والذي نفس محمد بيده لو قال إن شاء الله لجاهدوا في سبيل الله فرسانا أجمعون؛^۱ ابوهریره می‌گوید: پیامبر 6 فرمود: سلیمان بن داود گفت: قطعاً این شب به صد و یا نود و نه همسرم همبستر می‌شوم و هر کدام از آن‌ها فرزندی برایم می‌آورند که در راه خدا جهاد می‌کنند. شخصی که همراهش بود به سلیمان گفت: «ان شاء الله» بگو! ولی سلیمان «ان شاء الله» نگفت و تنها یکی از زن‌ها حامله شد و فرزند وی نیز ناقص به بار آمد. قسم به خدا اگر «ان شاء الله» می‌گفت قطعاً چنین می‌شد و همگی در راه خدا جهاد می‌کردند.

۲. عن الأعرج عن أبي هريرة عن النبي 6 قال: قال سليمان بن داود: لأطوفن الليلة على سبعين امرأة تحمل كل امرأة فارسا يجاهد في سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله فلم يقل ولم تحمل شيئاً إلا واحداً ساقطاً أحد شقيه. فقال النبي 6: لو قالها لجاهدوا في سبيل الله.^۲ در این حدیث ابوهریره از زبان

۱. صحیح بخاری، کتاب السیر والجهاد، باب: من طلب الولد للجهاد، ج ۳، ص ۱۰۳۸، ح ۲۸۱۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب قول الله تعالی: ووهبنا لداود سليمان نعم العبد انه او اب، ج ۳، ص ۱۲۶۰، ح ۳۴۲۴.

پیامبر اکرم 6 این حدیث را چنین نقل کرده است: این شب با هفتاد همسر همبستر می‌شوم....

۳. عن طاوس عن أبي هريرة قال: قال سليمان بن داود H: لأطوفن الليلة بمائة امرأة تلد كل امرأة غلاما يقاتل في سبيل الله. فقال له الملك: قل: إن شاء الله. فلم يقل ونسي فأطاف بهن ولم تلد منهن إلا امرأة نصف إنسان. قال النبي 6: لو قال إن شاء الله لم يحنث وكان أرجى لحاجته.^۱ در این خبر می‌گوید: به صد زن... و گفتن «ان شاء الله» را فراموش کرد....

۴. عن عبد الرحمن الأعرج عن أبي هريرة قال رسول الله 6: قال سليمان: لأطوفن الليلة على تسعين امرأة كلهن تأتي بفارس يجاهد في سبيل الله فقال له صاحبه: قل إن شاء الله فلم يقل إن شاء الله فطاف عليهن جميعا فلم تحمل منهن إلا امرأة واحدة جاءت بشق رجل وإيم الذي نفس محمد بيده لو قال: إن شاء الله، لجاهدوا في سبيل الله فرسانا أجمعون؛^۲ در این خبر ابوهریره می‌گوید: این شب با نود زن همبستر می‌شوم....

۵. عن محمد عن أبي هريرة: أن نبى الله سليمان A كان له ستون امرأة فقال: لأطوفن الليلة على نساءي فلتحملن كل امرأة فارسا يقاتل في سبيل الله فطاف على نساءه فما ولدت منهن إلا امرأة ولدت شق غلام. قال نبى الله 6: لو كان سليمان استثنى لحملت كل امرأة منهن فولدت فارسا يقاتل في سبيل الله.^۳ در نقل دیگر می‌گوید: سلیمان شصت زن داشت و گفت: این شب به همسرانم همبستر می‌شوم....

۱. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: قول الرجل: لا طوفن الليلة على نساءي، ج ۵، ص ۲۰۷، ح ۵۲۴۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب الايمان والنذور، باب: كيف كانت يمين النبي 6، ج ۶، ص ۲۴۷۰، ح ۶۶۳۹.

۳. صحیح بخاری، کتاب التوحيد، باب: في مشيئة والارادة، ج ۶، ص ۲۷۱۷، ح ۷۴۶۹.

ملاحظه می کنید که امام بخاری این حدیث را با این پنج لفظ از ابوهریره روایت کرده است. اولاً: در این يك حدیث که راوی آن نیز يك نفر است این همه تناقض است. ثانیاً: چگونه ممکن است که پیامبر خدا «ان شاء الله» نگوید و به او تذکر دهند و باز آن را ترك کند. ثالثاً: در يك عبارت اضافه کرده اند که سلیمان گفتن «ان شاء الله» را فراموش کرد. این عبارت را نیز در يك سند جهت توجیه بر حدیث اضافه کرده اند. همچنین بالاخره کدام يك از این الفاظ صحیح است؟ و حضرت سلیمان چند زن داشته اند؟ و به چند زن طواف کنم گفته اند؟ همچنین چه کسی به حضرت سلیمان تذکر داد؟ صاحبش و یا ملك! و چگونه امام بخاری این همه را بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده است؟! همچنین این تنها ابوهریره است که روایت کرده است حضرت سلیمان شصت و تا صد زن داشته اند و این سخن او نیز با احادیث دیگر صحابه و امامان معصوم در مکتب اهل بیت^۸ نیز مخالف است؛ زیرا وارد شده که فرموده اند: حضرت سلیمان هزار زن داشته اند.^۱ ولی این تنها ابوهریره است که نسبت طواف به آنها و باردار شدن و «ان شاء الله» نگفتن را نیز با آن همه تناقضات در تعداد همسران حضرت سلیمان A، به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است.

ابوهریره و حدیث اطاعت از امیران

أَنَّ الْأَعْرَجَ حَدَّثَهُ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: ... مِنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مِنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ يَطِيعُ الْأَمِيرَ فَقَدْ أَطَاعَنِي وَ مَنْ يَعِصُ الْأَمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي وَإِنَّمَا الْإِمَامُ جَنَّةٌ يُقَاتِلُ مِنْ وَرَائِهِ وَيَتَّقِي بِهِ فَإِنْ أَمَرَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَعَدَلَ فَإِنْ لَهُ بِذَلِكَ أَجْرًا وَ إِنْ قَالَ بَغْيًا فَإِنْ عَلَيْهِ مِنْهُ؛^۲ ابوهریره از

۱. طبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۰۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۴۴، ح ۴۱۴۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۲، ص ۲۷۱؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۳۳۱؛ کافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۹۲.
۲. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: یقاتل من وراء الامام ویتقی به، ج ۳، ص ۱۰۸۰، ح ۲۹۵۷.

رسول خدا 6 شنیده است که مدام می فرموده اند: هر که از من اطاعت کند قطعاً از خداوند متعال اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند قطعاً خداوند را نافرمانی کرده است و هر که از امیر اطاعت کرد قطعاً مرا اطاعت کرده و هر که امیر را نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است... .

این حدیث را اولاً: تنها ابوهریره روایت کرده است. ثانیاً: اگر این حدیث عام و در خصوص هر امیری معنا شود چنان که از آن همین گونه برداشت شده است، هم با آیات قرآن و هم با احادیث مسلم دیگر و سیره مسلمین متعارض است.

قبل از هر چه توجه داشته باشیم که صحابه و تابعین چنین حدیثی را نمی شناخته اند که بر یزید بن معاویه خروج کردند و همه ای مسلمین نیز امام حسین A و اصحاب آن حضرت و کشته شدگان حره را شهید می دانند و اکثر محدثین حامی قیام زید شهید و نفس زکیه و... بودند که با این روش و عمل خود، به بی اساس بودن و بر خلاف معارف اسلامی بودن حدیث ابوهریره تصریح کرده اند.

احادیث فراوانی بر خلاف این حدیث ابوهریره از افراد زیادی حتی از خود ابوهریره روایت شده است، ولی این حدیث ابوهریره که مورد بحث است مورد سوء استفاده افراد مغرضی مانند ابن تیمیه قرار گرفته است. ابن تیمیه با چنگ زدن به این حدیث به امیرالمؤمنین عليه السلام و حضرت زهرا عليها السلام I اهانت های عجیب کرده است که جای ذکر و بحث در مورد سخنان ظالمانه ای این دشمن اهل بیت ^۸ جای خود را دارد که ما در این نوشتار متعرض آن نمی شویم، ولی بنابر این، برای روشن شدن بی اساسی آن به چند حدیث اشاره می کنیم، ولی قبل از پرداختن به این بحث به يك حدیث دیگر بخاری اشاره می کنیم که آن نیز قریب به معنای حدیث مورد بحث است:

وج ۶، ص ۲۶۱۱، ح ۷۱۳۷؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء في غير معصية وتحريمها في معصية، ج ۳، ص ۱۳۶۶، ح ۱۸۳۶؛ و دیگران.

عن ابن عباس: عن النبي ﷺ قال: من كره من أميره شيئا فليصبر فإنه من خرج من السلطان شبرا مات ميتة جاهلية؛^۱ هر که از (برخورد و رفتار) امیرش کراهت داشته باشد، پس صبر کند، و همانا هر که از اطاعت سلطان يك وجب خارج شود (و در آن حال بمیرد) به مرگ مردم زمان جاهلیت (کافر) مرده است.

قبل از آشنایی با احادیثی که این دو حدیث و امثال آن را نقض می‌کند، باید اشاره کنیم که این گونه احادیث در واقع در مورد امامان و جانشینان بر حق پیامبر اکرم ﷺ صادر شده است که به غیر آنها و به سلاطین جور آن را تطبیق کرده‌اند که پس از ذکر احادیث ناقض این دو حدیث، به دلائل این سخن نیز اشاره خواهیم کرد. اما این که این حدیث با این لفظ به ابن عباس نسبت داده شده است باید بدانیم که آن، با سیره ابن عباس مخالف است؛ زیرا ابن عباس همراه با محمد حنفیه به ابن زبیر بیعت نکردند و از جماعت او خود را کنار کشیدند. همچنین باید در جریان این حقیقت باشیم که «جماعت» آن دسته و گروهی هستند که همراه و پیرو حق باشند گرچه تعدادشان کم و حتی يك نفر باشد.^۲

اما احادیث:

۱. عباده بن صامت می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ از امرا یاد کرد و فرمود: افرادی بر شما

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب: قوله ﷺ: سترون بعدی امورا تتكرونها، ج ۶، ص ۲۵۸۸، ح ۷۰۵۳؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين عند ظهور الفتن، ج ۳، ص ۱۴۷۷، ح ۱۸۴۹.

۲. كنز العمال، ج ۱، ص ۵۷۴، ح ۱۶۴۴ و ج ۱۶، ص ۱۹۳، ح ۴۲۲۱۶ از امیرالمؤمنین A و حضرت در خبر دوم فرمودند: «اهل جماعة من و پیروان من هستند که بر حق‌اند گرچه کم باشند و اهل فرقه مخالفان من و مخالفان پیروانم هستند.» معانی الاخبار، ج ۲، ص ۱۵۴ به نقل از امام صادق A و امیرالمؤمنین A و رسول خدا ﷺ. امالی شیخ طوسی، ص ۳۴۹، ح ۷۲۰ از ابن مسعود، او جماعت را اهل حق دانسته گرچه يك نفر باشد. نصاب الكافية، ص ۲۱۹ به نقل از سفیان ثوری که او نیز جماعت را اهل حق دانسته گرچه يك نفر باشد.

امیر خواهند شد که اگر از آنها اطاعت کنید شما را وارد جهنم می‌کنند و اگر نافرمانی کنید، شما را می‌کشند. شخصی گفت: آنها را برای ما نام ببر ای رسول خدا، شاید ما به صورتشان خاك بپاشیم. حضرت 6 فرمودند: شاید آنها به صورت تو خاك ریزند و چشم‌ت را کور کنند.^۱

۲. پیامبر اکرم 6 فرمودند:... آگاه باشید همانا قرآن و سلطان به زودی از هم جدا می‌شوند. آگاه باشید به زودی امیرانی خواهید داشت که بر نفع خود قضاوت می‌کنند و اگر آنها را نافرمانی کنید، شما را خواهند کشت و اگر اطاعت کنید گمراه خواهند کرد. گفتند: چه بکنیم ای رسول خدا، فرمودند: کاری را کنید که اصحاب عیسی کردند... موت در طاعت خداوند متعال برتر از زندگی در معصیت خداوند است.^۲

این حدیث از معاذ، حذیفه و ابن مسعود روایت شده و صالحی شامی سند خود را صحیح دانسته است و هیشمی نیز رجال خود را ثقة دانسته است.

۳. ابن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرم 6 فرمودند: به زودی پس از من امیرانی خواهند آمد که به سخن خود عمل نمی‌کنند و عملی را انجام می‌دهند که خود بر دیگران آن را انکار می‌کنند، پس هر که با آنها با دست و زبان و قلبش جهاد کند، مؤمن است و در غیر این صورت به اندازه خردل هم ایمان نخواهد داشت.^۳

این حدیث را دو نفر از تابعین از ابن مسعود روایت کرده‌اند و شعب ابی‌نؤوط هر

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۵، ص ۲۳۸ و گفته است: در سند آن سنید است که احمد او را تضعیف و ابن حبان و ابوحاتم رازی توثیق کرده‌اند و بقیه ثقة‌اند.

۲. معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۲۷ و ۲۳۸؛ کنز العمال، ج ۱، ح ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۱۳۶ با دوسند؛ فیض القدر مناوی، ج ۳، ص ۸۱۴؛ در المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب بیان کون النهی عن المنکر من الایمان، ج ۱، ص ۶۹، ح ۵۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱۷۷، ج ۱۴، ص ۷۲، ح ۶۱۹۳، و دیگران.

دو سند ابن حبان را قوی و خیلی خوب دانسته است.

۴. ام المؤمنین ام سلمه می گوید: رسول خدا ۶ می فرمودند: به زودی امیرانی خواهند آمد که می شناسید و انکار می کنید. پس هر که بر آنها (عملشان) را انکار کند، سالم ماند و هر که بد بدارد، از عهده خود دور کرده است، ولی هر که راضی باشد و پیروی کند! گفته شد: با آنها نجنگیم ای رسول خدا؟ حضرت ۶ فرمودند: نه، مادامی که نماز می خوانند.^۱

سند این حدیث را ترمذی، البانی و شعب ابی نفوس صحیح دانسته اند.

۵. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: من برای امتم از چیزی نمی ترسم جز از پیشوایان گمراه کننده، همانا وقتی شمشیر در امتم کشیده شود تا قیامت از بینشان برداشته نخواهد شد.^۲ این حدیث را شداد و ثوبان و عمر بن خطاب از رسول خدا ۶ روایت کرده اند و ترمذی، حاکم، ذهبی، البانی و هیثمی دو سند این حدیث را صحیح دانسته اند. (توجه کنید که متأسفانه خلیفه سوم عثمان بن عفان با روش های عجیب خود و همچنین با مسلط کردن بنی امیه بر سر مسلمین، سبب شد تا شمشیر کشیده شود و...)

۶. ابوذر می گوید: همراه رسول خدا ۶ راه می رفتم و حضرت فرمودند: برای امتم از غیر دجال می ترسم و سه بار این سخن را تکرار فرمودند، من گفتم: ای رسول خدا، این غیر دجال چه است که شما از آن بیشتر بر امت خویش می ترسید؟ حضرت ۶ فرمودند: پیشوایان گمراه کننده.^۳

حدیث ابوذر را شعب ابی نفوس در حاشیه «مسند احمد» صحیح دانسته و سند های دیگر را که در آن حضرت ۶ فرموده اند: من تنها از پیشوایان گمراه کننده برای امتم می -

۱. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۲۹، ح ۲۲۶۵. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۵، ح ۲۶۵۷۱ و دیگران.

۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۴، ح ۲۲۲۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۱، ح ۴۵۷۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۳۹، وج ۷، ص ۲۲۱.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۲۱۳۳۵ و ۲۲۴۴۷ و ۲۲۴۴۸ و ۲۲۵۰۵.

ترسم همه را صحیح دانسته است و به این معنا از امیرالمؤمنین A و کعب بن عجره و جابر و ابودردا و ابوامامه و ابوعور نیز حدیث روایت شده است.

۷. ابوهریره می گوید: پیامبر 6 فرمودند: هلاك و فساد اتم بر دست این قشر (غلامان احمق) از قریش است. مردم گفتند: ما را به چه امر می فرمایید، فرمودند: اگر مردم از آن‌ها جدا می شدند.^۱ در برخی از این روایات ابوهریره به مروان می گوید: اگر بخواهم می توانم اسم ببرم که این‌ها بنی فلا و بنی فلان (بنی امیه و بنی عباس) هستند. چنان که در گذشته اشاره شد قطعاً ابوهریره از جمله کسانی خواهد بود که با این قشر همکاری نمود و او، هم امیر مدینه از جانب معاویه بود و هم نائب مروان در غیابش. پس ملاحظه می کنید که ابوهریره هم به این حدیثی که خودش روایت کرده عمل نکرده است و هم به احادیث فراوان دیگر در مورد اهل بیت I به مانند: «جنگ با اهل بیت^۸ جنگ با پیامبر اکرم 6 است» و

مضافاً بر این احادیث، در شرح حال ابن شهاب زهری نیز احادیثی در این موضوع ذکر کردیم که از جمله پیامبر اکرم 6 فرموده اند: انسان هر مقدار به سلطان نزدیک شود، به همان مقدار از خداوند متعال دور خواهد شد.^۲ و جالب است که این حدیث نیز از ابوهریره با سند صحیح روایت شده است.

از احادیث فوق روشن شد که حضرت به شدت امت خود را از این امیران برحذر می داشته اند، پس چگونه ممکن است که اطاعت از آنان را در ردیف اطاعت از خود قرار داده و خارج شدن از اطاعت آن‌ها را مساوی با مرگ جاهلی که کفر است، خوانده باشند؟! این گونه احادیث قطعاً در مورد اطاعت و جدا نشدن از خلفای بر حق آن

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوة في الاسلام، ج ۳، ص ۱۳۱۹، ح ۳۶۰۵ و ۳۶۰۵ و ۷۰۵۸؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۷۸۵۸ و ۸۰۲۰ و ۸۲۸۷ و ۸۳۲۹ و ۱۰۹۴۰.

۲. سنن ابی داود، ج ۱، ص ۶۵۳، ح ۲۸۶۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۸۸۲۳ و ۹۶۸۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۴۶؛ احادیث صحیحه، ج ۳، ص ۳۴۶، ح ۱۲۷۲.

حضرت صادر شده است که بعدها آن را برای جذب مردم و فرمانبرداری از معاویه و امثال او به امیران ظالم تطبیق نموده‌اند؛ زیرا:

ابوهریره در روایت دیگر می‌گوید: أن رسول الله 6 قال: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من أطاع أميري فقد أطاعني و من عصي أميري فقد عصاني؛^۱ پیامبر اکرم 6 فرمودند: هر که از من اطاعت کند قطعاً خداوند متعال را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی کند خداوند متعال را نافرمانی کرده است و هر که از امیر من اطاعت کند قطعاً مرا اطاعت کرده است و هر که امیر مرا نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث را با این لفظ دو نفر از ابوهریره روایت کرده‌اند و ابن سعد آن را در طبقاتش^۲ از غالب بن عبدالله از رسول خدا 6 روایت کرده است. بنابر این، پس پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند: اطاعت از جانشینان بر حق من اطاعت از من است و نافرمانی از آن‌ها نافرمانی از من است، ولی شما توجه می‌کنید که همین يك حدیث را ابوهریره چگونه به دو نوع به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است.

در حدیث صحیح دیگر این گونه وارد شده است:

قال رسول الله 6: من أطاعني فقد أطاع الله و من عصاني فقد عصى الله و من أطاع علياً فقد أطاعني و من عصى علياً فقد عصاني؛^۳ پیامبر اکرم 6 فرمودند: هر که از من

۱. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب: قول الله تعالى: اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم، ج ۶، ص ۲۶۱۱، ح ۷۱۳۷؛ صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء، ج ۳، ص ۱۴۶۶، ح ۱۸۳۵ و دیگران.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱ و ۱۲۸، ح ۴۶۱۷ و ۴۶۱۸؛ من حدیث خیمه، ج ۱، ص ۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۷۰ و ۳۰۶ با سه سند؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۴۶، ح ۶۹ و ۱۵۵؛ فرائد السمطين، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱۴۲؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۲۸۱.

اطاعت کند قطعاً خداوند متعال را اطاعت کرده است و هر که مرا نافرمانی که خداوند متعال را نافرمانی کرده است، و هر که از علی اطاعت کند قطعاً از من اطاعت کرده و هر که علی را نافرمانی کند قطعاً مرا نافرمانی کرده است.

این حدیث از امیرالمؤمنین A، ابوذر، حذیفه، یعلی بن مره، ابوبرزه، ام سلمه و عایشه در کتب مذکور روایت شده است، حاکم و ذهبی سند آن را صحیح دانسته‌اند و این حدیث سند صحیح دیگر نیز دارد. از این حدیث واقعیت امر روشن می‌گردد که اطاعت و عصیان خلفای راستین پیامبر اکرم 6 که اهل بیت Γ هستند، اطاعت و نافرمانی رسول خدا 6 است، نه دیگر ظالمان که پیامبر اکرم 6 به برائت از آنان امر فرموده‌اند. دقت داشته باشیم که احادیث فراوان دیگر به معنای حدیث فوق با سندهای صحیح در مورد امیرالمؤمنین A و اهل بیت Γ روایت شده است که این واقعیت را تأیید می‌کند.

و در حدیث دیگر پیامبر اکرم 6 فرمودند:

یا علی من فارقني فقد فارق الله و من فارقك يا علي فقد فارقني؛^۱ ای علی، هر که از من جدا شود، قطعاً از خدا جدا شده است و هر که از تو جدا شود، قطعاً از من جدا شده است. این حدیث از ابوذر، عمر بن خطاب، ابوهریره، ابن عمر و بریده روایت شده است و حاکم و هیثمی سند آن را صحیح دانسته‌اند.

و همچنین پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین [^] فرمودند: «من در جنگ هستم، با هر کسی که با شما بجنگد و در صلح هستم، با هر کسی که با شما در صلح است.»^۲ این حدیث را ابوهریره، زید بن ارقم،

۱. معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹۶، ح ۱۳۵۵۹؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۷، ص ۳۳۳، رقم ۱۴۳۱؛ معجم الاوسط، ج ۶، ص ۱۶۲، ح ۶۰۸۵؛ مسند بزّار، ج ۹، ص ۴۵۵، ح ۴۰۶۶؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۵۷۰، ح ۹۶۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۴ و ۱۴۲، ح ۴۶۲۴ و ۴۷۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۳۵. میزان الاعتدال، ج ۲، رقم ۲۷۷۹؛ کنز العمال، ح ۳۲۹۷۴ الی ۳۲۹۷۶.

۲. مسند احمد، ج ۲ ص ۴۴۲، ح ۹۶۹۷؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۴۸ و ۳۶۰، ح ۳۸۷۰ و ۳۸۷۱ و ۳۹۶۲؛

ام سلمه، ابوسعید خدری و صحیح روایت کرده‌اند، حاکم، ذهبی و البانی سند آن را حسن دانسته‌اند و هیشمی دو سند ذکر کرده و در یکی گفته است: در سندش کسی است که من او را نمی‌شناسم. و در سند دیگری تلید است که او مورد خلاف است بقیه را رجال صحیح دانسته است.

از این احادیث و امثال آن به روشنی به دست می‌آید که پیامبر اکرم ۶ اطاعت و جدا نشدن از جانشینان بر حق خود را که امامان اهل بیت ^۸ هستند از امت اسلامی خواسته و نافرمانی از آن‌ها را نافرمانی از اسلام و جدا شدن از آن‌ها را جدا شدن از اسلام معرفی کرده‌اند، نه از ظالمان را که قرآن کریم نیز عاقبت تکیه بر ظالمان را، وارد شدن به جهنم معرفی کرده است.

با وجود این همه احادیث متناقض و تصریح خود محدثین اهل سنت و حتی ابن کثیر و قرطبی و ثعالبی بر این که ابوهیره اخبار اسرائیلیات را از کعب الاحبار اخذ کرده و آن را به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده است، باز ذهبی در شرح حال ابوهیره می‌گوید: ابوهیره دارای حفظ وثیق بود و ما نمی‌دانیم که او حتی در يك حدیث خطا کرده باشد.^۱

ابوهیره، اسلام و اهل بیت

عثمان خمیس به عنوان افتخار ابوهیره اشاره می‌کند که او در فتنه (یعنی جنگ‌های امیرالمؤمنین A) وارد نشد و در جمل و صفین نیز حضور پیدا نکرد.

امالی محاملی، ج ۲، ص ۳۶، ح ۵۱۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹، ح ۴۷۱۳ و ۴۷۱۴؛ فضائل فاطمه ابن شاهین، ص ۱۸، ح ۱۵ و ۱۶؛ معجم الشیوخ ابن جمیع، ج ۱، ص ۸۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۵۲۱۸۱؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۴، ح ۲۲۴۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۱۵۷؛ احادیث صحیحه البانی، ح ۱۴۶۲؛ جامع الصغیر و زیاداته البانی، ج ۱، ص ۲۳۵، ح ۲۳۴۲.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۲، ص ۶۲۱.

در حالی که چنان که اشاره شد پیامبر اکرم 6 به امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین ^۸ فرمودند: «من در جنگ هستم با هر کسی که با شما در جنگ است و در صلح هستم با هر کسی که با شما در صلح است.»

چنان که در گذشته اشاره شد، ابوهریره این حدیث را روایت کرده و حاکم و ذهبی سند روایت او را حسن دانسته‌اند، ولی او با این وجود به آن عمل نکرده است.

از اخباری که در داستان بسر بن اوطات اشاره شد، استفاده می‌شود که ابوهریره حتی با امیرالمؤمنین عليه السلام بیعت نیز نکرده است.

همچنین پیامبر اکرم 6 امیرالمؤمنین A و صحابه را به جنگ با لشکر جمل، صفین و نهروان امر فرمودند^۱ و این حدیث شریف را ده نفر از امیرالمؤمنین با بیش از بیست سند روایت کرده‌اند و همچنین این حدیث از ابن عباس، ابویوب انصاری (با شش سند)، ابوسعید خدری، ام سلمه (با دو سند)، عمار (با چهار سند)، ابورافع، سعد بن عباد، ابن مسعود (با چهار سند) و جابر بن عبد الله روایت شده است و هیشمی با هفت سند این حدیث را روایت کرده که سه سند آن صحیح است و خود او راویان سند حدیثی را که از امیرالمؤمنین A روایت شده است رجال صحیح و یکی را ثقه دانسته است.

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۶ و ۳۲۳؛ معجم الکبیر، ج ۴، ص ۱۶۵، ح ۹۴۳۴؛ مسند بزار، ج ۲۱۳، ح ۸۴۳۳، ج ۹، ص ۹۱ و ۹۲، ح ۱۰۰۵۳ و ۱۰۰۵۴؛ معجم الاوسطی، ج ۸، ص ۱۷۲، ح ۴۰۴۹، ج ۱۰، ص ۲۶، ح ۷۷۴؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۵۱۹، ج ۳، ص ۱۹۴، ح ۱۶۲۳؛ مسند شاشی، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۲۱۵، ح ۶۰۴؛ ج ۳، ص ۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۴۴؛ السنة ابن ابی عاصم، ص ۴۲۵، ح ۹۰۷؛ علل دار قطنی، ج ۵، ص ۱۴۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۰، ح ۴۶۷۴ و ۴۶۷۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۰۱؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۸۶، ج ۶، ص ۲۳۵، ج ۷، ص ۲۳۴ و ۲۳۸ و ۲۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ص ۴۲، و ۴۶۸ تا ۴۸۲ (با بیش از ۱۵ سند)؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۹۲، ح ۳۱۵۴۲ و ۳۱۵۴۳، ج ۱۲، ص ۱۱۳، ح ۳۶۳۶۸؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۸۴، ح ۲۲۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۱۰، ح ۸۳؛ البدایة و النهایه، ج ۷، ص ۳۳۸ (با بیش از ۱۰ سند)؛ در المنثور، ج ۹، ص ۹۸.

همچنین ۱. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: خوارج سگان آتش جهنم هستند.^۱ ترمذی، حاکم، ذهبی، هیثمی، البانی و شعیب سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. باز حضرت ۶ فرموده‌اند: خوشا به حال کسی که خوارج را بکشد و یا خوارج او را بکشد.^۲ این حدیث از امیرالمؤمنین، ابوبکره، ابن عمر، عمر، عبدالله بن خباب، ابوسعید و انس، طلق بن علی، ابن ابی‌اوفی و ابوامامه روایت شده است.

۳. خوارج را هر جا دیدید آن‌ها را بکشید و به کشته آن‌ها اجر داده خواهد شد.^۳ این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عمر، ابوبکره، عمر، ابن مسعود، ابوسعید خدری، ابوبرزه، انس، عبدالله بن عمرو، ابوزید انصاری و قتاده روایت شده است.

۴. خوارج بدترین خلق هستند و چنان‌که تیر از کمان خارج می‌شود این‌ها نیز از اسلام خارج می‌شوند.^۴ این حدیث از امیرالمؤمنین، ابن عمر، ابن عباس، ابن مسعود،

۱. سنن ابن ماجه، ح ۱۷۴؛ سنن ترمذی، ح ۴۰۸۶؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۵۵ و ۳۸۵، وج ۵، ص ۲۵۰؛ المستدرک علی الصحیحین حاکم، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۲۶۵۴ و ۲۶۵۵؛ وج ۳، ص ۳، ح ۶۶۰، ح ۶۴۳۱.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۲۲۴؛ وج ۴، ص ۳۵۷؛ سنن ابی‌داود، ح ۴۷۶۶؛ معجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۲۱ و ۲۶۷؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۳۰ و ۲۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۱۲۴۲ و دیگران.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۱؛ وج ۲، ص ۸۴؛ وج ۳، ص ۱۵، وج ۴، ص ۴۲۱ و ۴۲۲؛ وج ۵، ص ۳۶؛ صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: علامات النبوة فی الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۳۶۱۱ و ۶، ص ۱۱۵؛ وج ۸، ص ۵۲، ح ۵۰۵۷ و ۶۹۳۰؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب التحریض علی قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۳۶، ح ۱۰۶۶؛ سنن ابن ماجه، ح ۱۷۵؛ مصنف عبدالرزاق، ح ۱۸۶۶۹؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۸ و ۲۳۰.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ و ۱۵۶ و ۴۰۴؛ وج ۳، ص ۵ و ۱۸۳ و ۳۵۳ و ۴۸۶، وج ۴، ص ۱۴۵ و ۴۲۲، ج ۵، ص ۴۲ و ۱۷۶؛ صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب: قول الله تعالی: والی عاد اخاهم هودا، ج ۴، ص ۱۰۸ و ۱۷۹، ح ۳۳۴۴ و ۳۶۱۰ و ۴۳۵۱ و ۴۶۶۷ و ۵۰۵۷ و ۶۱۶۳ و ۶۹۳۱ و ۶۹۳۳ و ۷۴۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الزکاة، باب التحریض علی قتل الخوارج، ج ۲، ص ۷۴۱، ح ۱۰۶۴ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۸ و ۱۸۱۲ و دیگران.

ابوسعید، انس، جابر، سهل بن حنیف، عقبه بن عامر، ابوبرزه، ابوبکره، ابوذر و دیگران روایت شده است.

هر کدام از سه حدیث آخر به تنهایی متواتر است و ما تنها برخی از مصادر را ذکر کردیم، ولی با وجود این همه اخبار مسلم، ابوهریره حتی در جنگ با خوارج نیز امیرالمؤمنین A را یاری نکرد.

یزید بن عبدالرحمن می گوید: ابوهریره وارد مسجد شد و ما اطرافش جمع شدیم پس جوانی به سوی او بلند شد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا از پیامبر 6 شنیدی که می فرمود: هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست، خدایا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که او را دشمن دارد؟ ابوهریره گفت: آری، شنیدم. جوان گفت: من از تو برائت می جویم و شهادت می دهم همانا تو با دوست خدا دشمنی کردی و دشمن خدا (معاویه) را دوست گرفتی...^۱ این خبر از یزید بن عبدالرحمن با سه سند روایت شده و هیشمی رجال يك سند را ثقات دانسته و یکی از سه سند ابن کثیر که از طبری نقل کرده صحیح است، و ابن ابی الحدید آن را از عمر بن عبدالغفار روایت کرده، ولی غیر ابن ابی شیبه و ابن ابی الحدید بقیه سخن آخر جوان را که گفت: «تو با دوست خدا دشمنی کردی و دشمن خدا (معاویه) را دوست گرفتی»، حذف کرده اند.

حدیث فوق هر دو فقره اش متواتر است و ابوهریره از جمله روات آن نیز است. این است جایگاه دینی و ایمانی ابوهریره که برای این همه احادیث متواتر و مسلم پیامبر اکرم 6 هیچ ارزشی قائل نشده است، ولی وهابی ها با افتخار از کسانی که امیرالمؤمنین A را در صفین و جمل یاری نکرده اند یاد می کنند و با نادیده گرفتن و یا انکار آیات و اخبار در مورد این دو جنگ به امیرالمؤمنین عليه السلام طعن نیز زده اند غافل از

۱. مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۹، ح ۲۹؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۱، ص ۳۰۷؛ البدایة والنهاية، ج ۵، ص ۲۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۶ به نقل از بزار و طبرانی و ...؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۸.

این که این افراد امیرالمؤمنین A را در جنگ با خوارج نیز یاری نکردند و در تمام این موارد حق را خار نمودند که ابوهریره از بدترین های این هاست؛ چون بالأخره به دامان معاویه پناهنده شد و در ظلم های وی شریک گشت.

اما باید دقت داشته باشیم که وهابی ها مضافا بر این در توجیه عدم یاری ابوهریره امیرالمؤمنین عليه السلام را می گویند: ابوهریره حدیث روایت کرده که پیامبر 6 فرمودند: به زودی فتنه پیش خواهد آمد و در آن شخص خوابیده بهتر از نشسته است و نشسته بهتر از ایستاده است و... .

در مورد این حدیث باید اشاره کنیم که اولاً: عمار یاسر به ابوموسی اشعری گفت: یاد داری که پیامبر اکرم 6 به شخص تو نه به عموم مردم فرمودند: به زودی فتنه پیش می آید پس تو ای ابوموسی در آن خوابیده باشی بهتر از این است که نشسته باشی و نشسته باشی بهتر از این است که ایستاده باشی... . ابوموسی از حضور او خارج شد (و از ناراحتی با شنیدن این حدیث، سخنی نگرفت و رفت)...^۱. این مطلب را عمار و سويد بن غفله به ابوموسی بازگو نموده و تذکر داده اند.

بنابر این حدیث شریف، پیامبر اکرم 6 به ابوموسی اشعری که حق را خار نمود و مردم را از یاری امیرالمؤمنین عليه السلام باز داشت، تذکر داده اند که او در این امر دخالت نکند بر نفعش است؛ زیرا دید کافی ندارد.

در گذشته اشاره شد که ابوهریره بر خلاف این حدیثش، به پیامبر اکرم 6 نسبت داده بود که گویا فرموده باشند: وقتی فتنه پیش آمد با عثمان و اصحابش باشید. ولی در این حدیث این گونه نقل کرده و در برخی نقل های دیگرش هیچ يك از این دو را ندارد. همچنین روایت ابوهریره نمی تواند دلیل بر عمل او باشد؛ زیرا ابوهریره حدیث غدیر و حدیث «جنگ با اهل بیت جنگ با پیامبر 6 است» و... را روایت کرده، ولی به

۱. مصنف بن ابی شیبه، ج ۷، ص ۴۹۹، ح ۲۹؛ مسند ابویعلی، ج ۳، ص ۲۰۴، ح ۱۶۳۶؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۴۶؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۵۰.

آن‌ها عمل نکرده است. مضافاً بر این در احادیث اسلامی از ابوذر، ابن عباس، ابورافع و ابن ابولیلی در باره فتنه روایت شده است که پیامبر اکرم ۶ فرموده‌اند: به زودی فتنه خواهد شد وقتی آن فتنه پیش آمد بر شما باد که به قرآن و علی پناه ببرید...^۱ این حدیث را اخبار مسلم و فراوان تأیید می‌کند، ولی ابوهریره از نقل این گونه اخبار روی گردانده و چنان که گذشت طبق دلخواش اخبار بی‌اساس راه انداخته است.

بر فرض که این امر پیامبر اکرم ۶ را عام بدانیم، ولی آن هرگز شامل جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌شود؛ زیرا پیامبر اکرم ۶ در احادیث خاص فراوان به همراهی و یاری امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام سه جنگی که به آن حضرت تحمیل شد، امر فرموده‌اند. پس قطعاً هر که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ‌هایشان همراهی نکرد از امر قرآن و سنت مسلم پیامبر اکرم ۶ نافرمانی کرده است، هرچند دروغ‌هایی را در توجیه عمل آن‌ها راه بیندازند.

در آخر باید توجه داشته باشیم که عبدالله بن عبدالعزیز در کتاب «دلیل و برهان در تبرئه‌ی ابوهریره از بهتان» ص ۱۴۳ می‌گوید: ابوهریره از دیدگاه همه فرقه‌ها ثقه و مورد اعتماد است و فقط کینه‌توزان و هواپرستان و اهل بدعت که رأی و نظریه‌اشان اعتباری ندارد او را ثقه نمی‌دانند، و بدعت‌گذارانی چون نظام و اسکافی و ابن ابی‌الحدید و غیره هستند که از او انتقاد می‌کنند!

پس بنابر این سخن، تمام صحابه و تابعین و علمای اهل سنت مانند ابوحنیفه و... که نظرات آن‌ها را در باره ابوهریره و روایاتش ذکر کردیم، اهل بدعت بوده‌اند. همچنین وهابی‌ها که با این سخن خود، همین افراد مانند شعبه، اعمش، ابراهیم نخعی و اصحابش مانند مسروق و... را که ابوهریره را مدلس خوانده و احادیث او را جز در باره بهشت و جهنم قبول نداشته‌اند، اهل بدعت خوانده‌اند، دین خود را از همین افراد اخذ می‌کنند؛ زیرا احادیث این افراد در کتب سته به خصوص در صحیحین پر است و تنها بخاری و

۱. نساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۲؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۵۶۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲؛ ص ۴۲.

مسلم هر کدام از شعبه بن حجاج که ابوهریره را مدلس خوانده است، حدود ۸۰۰ حدیث روایت کرده‌اند، چه رسد بر ام‌المؤمنین عائشه و امیرالمؤمنین عليه السلام و... همچنین توجه داشته باشیم همین شعبه که ابوهریره را مدلس خوانده خود تدلیس را بدتر از زنا و برادر کذب معرفی کرده است. گرچه در باره سخنان این محدثین و صحابه و تابعین در باره ابوهریره توجیهاتی را وهابی‌ها ذکر کرده و خود و مردم را فریب دهند، ولی این واقعیت با آن توجیهات تغییر نخواهد کرد. گرچه ما در نوشتار آن‌ها ندیدیم که این نظرات را ذکر کرده و در باره آن نظر داده باشند؛ زیرا سعیشان بر این است که این واقعیت‌ها را از مردم پنهان داشته و اتهام را تنها متوجه نظام، اسکافی و ابن ابی‌الحدید کنند تا خواننده گمان کند که مطالب دیگری در باره ابوهریره در کتب اسلامی وارد نشده است! و حال آن‌که این سه، تنها نظرات دیگران را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند نه این‌که نظرات شخصی خود را مطرح کرده باشند. اگر حامیان ابوهریره واقعا معتقدند که ابوهریره چنین جایگاه بزرگی دارد، پس چرا نظرات صحابه و تابعین و محدثان برزگشان را در باره ابوهریره، ذکر و بازگو نموده و معنای آن را برای مسلمین و خوانندگان کتبشان تشریح نمی‌کنند؟

سپس این نویسنده وهابی می‌گوید:

کتاب‌های رجال شیعه همچون الفهرست و رجال الطوسی و رجال النجاشی اثر شیخ نجاشی و رجال الکشی که طوسی آن را مرتب کرده و آن را «اختیار معرفة الرجال» نامیده و رجال الغضائری و دیگر کتاب‌هایی که در طراز کتاب‌های مذکور هستند چون رجال العلامة الحلی و رجال ابن داود حلی م سنه ۶۴۷ هـ ابوهریره را ثقه قرار داده‌اند، و ابن داود حلی در مورد ابوهریره می‌گوید: عبدالله ابوهریره معروف است او از اصحاب پیامبر بود^۱، و به صراحت ابن داود ابوهریره را می‌ستاید و او را در زمره گروه اولی که

۱. رجال ابن داود حلی القسم الاول، ص ۱۱۶، ترجمه ش ۸۳۳.

آنها را ستوده است قرار داده است. من همه این کتاب‌ها را ورق زده‌ام اما در هیچ جایی ندیده‌ام که ابوهریره را دروغگو شمرده باشند.

گرچه ما در مقام پاسخ بر سخنان بی‌اساس وهابی‌ها نیستیم، ولی چون این دروغ‌ها اثر خواهد گذاشت مختصر اشاره می‌کنیم: اولاً: در هیچ يك از کتاب‌هایی که این نویسنده ذکر کرد شرح حالی برای ابوهریره ذکر نشده و تنها شیخ طوسی او را جزء اصحاب پیامبر اکرم 6 وارد کرده بدون شرح حال. ثانیاً: در کتاب ابن داود حلی که او شرح حال شماره ۸۳۳ را ذکر کرده تنها گفته شده: عبدالله ابوهریره. و ما دو چاپ این کتاب را نگاه کردیم و هیچ شرحی در باره او ذکر نشده است. همچنین این ابوهریره، عبدالله بن سلام از اصحاب امام صادق و امام کاظم است چنان که در کتاب‌های دیگر ذکر شده است. در کتاب رجال سید علی برجردی و آقای خوئی ابوهریره به عنوان عامی مذهب ذکر شده و از امام صادق عليه السلام حدیث وارد کرده‌اند که او را از جمله کسانی نام برده‌اند که به پیامبر اکرم 6 دروغ می‌بسته‌اند. پس بنابر این، این نویسنده محترم و دیگر دوستانش که امروزه با اقتباس از هم این سخنان را در کتاب‌های خود می‌نویسند، با آگاهی با این سبک دروغ گفتن را جهت فریب مردم به کار گرفته‌اند.

فصل چهارم: بررسی برخی روایات «صحیح بخاری»

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که در زمان بنی امیه با امر معاویه احادیث فراوان در فضل خلفا و صحابه جعل و ساخته شده است و این واقعیت تلخ چیزی است که بزرگان اهل سنت بر آن اعتراف کرده‌اند. اکنون قبل از شروع به بررسی برخی روایات «صحیح بخاری» با نظر این بزرگان آشنا خواهیم شد.

جعل احادیث در زمان معاویه و بنی امیه

۱. سألت الزهري: من كاتب الكتاب يومئذ؟ فضحك وقال: هو علي، ولو سألت هؤلاء -يعني بني أمية- لقالوا: هو عثمان؛^۱ معمر از زهری سؤال کرد که صلح حدیبیه را چه کسی نوشت؟ او خندید و گفت: علی نوشت، ولی اگر از (حاکمان) بنی امیه سؤال کنی می‌گویند: عثمان آن را نوشت.

رجال این سند ثقه و از رجال صحاح سته هستند و از این خبر استفاده می‌شود که بنی امیه راحت دروغ گفته و نسبت‌های بی‌اساس به پیامبر اکرم 6 می‌داده‌اند، ولی با این وجود دقت داشته باشیم که زهری که خود به این واقعیت اعتراف می‌کند، خود را کاملاً در خدمت این دروغ‌بافان قرار داده بود.

۲. مدائنی که در قرن دوم می‌زیسته است در کتاب «الاحداث» می‌گوید: معاویه پس از صلح با امام حسن عليه السلام نامه‌ای به عمالش نوشت که حرمت برداشته شد (جان و مال و

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۴۳، ح ۹۷۲۱؛ اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ج ۵،

ص ۸۶، ح ۴۵۹۱ به نقل از ابن‌راهویه.

عرضش حلال است) از هر کسی که در فضائل ابوتراب (امیرالمؤمنین علیه السلام) و اهل بیتش چیزی روایت کند. خطبا در تمام روی زمین و تمام منابر شروع کردند به لعن علی و برائت از او و سب علی و اهل بیتش. در آن زمان اهل کوفه به جهت کثرت شیعه علی در آن، تحت شدیدترین فشار قرار گرفت. معاویه بر آنها زیاد بن سمیه را حاکم قرار داد و بصره را نیز به او داد. زیاد شیعه‌ها را هر جا بودند گرفت و کشت و ترسانید و دست و پاهایشان را قطع کرد و چشم‌ها را درآورد و آنها را به دار زد تا اینکه در کوفه شیعه‌ای معروفی باقی نماند. معاویه به عمالش در تمام آفاق نوشت: شهادت هیچ يك از شیعه‌ای علی و اهل بیتش مورد قبول قرار نگیرد و به آنها نوشت: به شیعه‌ای عثمان و محبان و اهل ولایتش و کسانی که فضائل و مناقب عثمان را نقل می‌کنند توجه کنید و آنها را به خود نزدیک کنید و اکرامشان نمایید و هر که از آنها در مورد عثمان حدیث روایت می‌کند، نامش و نام پدر و عشیره‌اش را به من بنویسید. این کار را کردند و فراوان در فضائل عثمان حدیث نقل کردند و معاویه نیز در مقابل برای آنها هدایا می‌فرستاد و هر که يك فضیلتی هم در مورد عثمان نقل می‌کرد، عمال معاویه وی را اکرام و به خود نزدیک می‌کردند و هیچ کسی از آنها را رد نمی‌کردند و این روش در همه شهرها به اوج رسید. سپس معاویه به عمالش نوشت: همانا حدیث در فضائل عثمان بسیار شد و در همه شهرها پخش گشت. پس وقتی این نامه‌ای من به شما رسید مردم را به روایت حدیث در فضائل صحابه و خلفای اولین فرا خوانید و هیچ خبری را ترك نکنید که مسلمین در فضل علی روایت کرده باشند، مگر این که همان خبر را در مورد صحابه‌ای دیگر نقل کنید و برای من بیاورید و همانا این عمل برای من محبوب‌تر و روشن‌کننده‌تر برای چشمان من است در مقابل حجت ابوتراب و شیعه‌اش و سخت‌تر است برای آنها از مناقب عثمان و فضائلش... (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴).

مدائنی ابوالحسن علی بن محمد، متولد ۱۲۲ هجری است. ذهبی در مورد او می‌گوید: علامه، حافظ و صادق، دارای کتاب‌هاست. (علم و آگاهی‌اش) در مورد سیره

و مغازی و انساب و روزگار عرب عجیب بود و اسنادش عالی است. یحیی بن معین با تأکید گفته است: او ثقه، ثقه، ثقه است. او بنی امیه را لعن می کرد. ذهبی داستان جالبی در مورد اهل شام از او نقل کرده است و بسیاری از کتاب‌های او را نام برده و گفته است: کتاب‌های او مفقود شده‌اند.^۲ (آری این گونه کتاب‌های کسانی را که حقایق را ذکر می کنند، از بین می برند تا مردم در گمراهی باقی بمانند و به حق پی نبرند).

برخی از این واقعیت‌ها را که مدائنی به آن تصریح کرده دیگران نیز گفته‌اند:

امام حسن علیه السلام شنیدند که زیاد بن ابی (حاکم معاویه بر کوفه و بصره) شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را در بصره دنبال می کند و آن‌ها را به قتل می رسانید، پس حضرت او را نفرین نمودند. گفته شده: او اهل کوفه را جمع نمود که به آن‌ها برائت از امیرالمؤمنین علیه السلام را عرضه کند که همان روز دچار طاعون شد و مرد.^۳ سند این خبر صحیح است.

۳. ابوجعفر اسکافی می گوید: معاویه گروهی از صحابه و تابعین مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره و عروه را گماشت تا در طعن بر علی احادیث قبیح وضع کنند و در مقابل برایشان هدایا می فرستاد و ترغیب می کرد. معاویه بر سمره صد هزار درهم داد تا حدیثی وضع کند که آیه‌ای «... وهو الد الخصام واذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها» در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و آیه‌ای «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله» در مورد ابن ملجم نازل شده است.^۴

اسکافی، محمد بن عبدالله، اهل سمرقند بوده است. ذهبی در مورد او می گوید: علامه‌ای متکلم و در زکات و هشیاری و وسعت معرفت شگفت‌انگیز بود. این‌ها همه همراه با دین داری و خود داری و پاکیزگی بود. او از متکلمین و یکی از ائمه‌ای معتزله

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۰۰، رقم ۱۱۳.

۳. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۶، رقم ۱۱۲.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۲ و ۶۴.

است.^۵ برخی او را متوفی ۲۰۴ و برخی ۲۲۰ و برخی ۲۴۰ گفته‌اند.

۴. (روی) ابن عرفة المعروف بنفطويه وهو من اكابر المحدثين واعلامهم في تاريخه: وقال ان اكثر الاحاديث الموضوعة في فضائل الصحابة افتعلت في ايام بني امية تقريبا اليهم بما يظنون انهم يرغمون به انوف بني هاشم؛^۶ ابن عرفة در تاریخش می‌گوید: همانا اکثر روایات ساخته شده در فضائل صحابه در زمان بنی امیه برای تقرب به آن‌ها راه‌اندازی شد، به این گمان که با این عمل به اهل بیت پیامبر ۶ می‌توانند بتازند.

ابن عرفة، ابراهيم بن محمد نفطويه است که سال ۳۲۳ از دنیا رفته است. ذهبی در باره او می‌گوید: امام و حافظ و نحوی علامه اخباری، صاحب کتاب‌ها و از جمله کتاب‌هایش کتاب «تاریخ الخلفاء» در دو جلد است.^۷

۵. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: بکریه در مورد صاحبشان، (ابوبکر) در مقابل فضائل علی احادیث «اگر کسی را خلیل بگیرم ابوبکر است» را، در مقابل حدیث عهد برادری ساختند و حدیث «کاغذ و قلم بیاورید تا در مورد ابوبکر چیزی بنویسم تا دو نفر هم در مورد او اختلاف نکنند» را در مقابل حدیث «کاغذ و قلم بیاورید چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید» وضع کردند و همچنین حدیث «من از تو راضی هستم، آیا تو نیز از من راضی هستی؟» را در مورد ابوبکر وضع کردند.^۸

ذهبی در باره ابن ابی‌الحدید و برادرش می‌گوید: از بزرگان فضلا و ارباب کلام و نظم و نثر و بلاغت بودند و موفق (برادرش) در عقیده بهتر از عزالدین (صاحب شرح نهج البلاغه) بود و عزالدین معتزلی بود. ولی ابن کثیر می‌گوید: عزالدین در فضیلت و ادب

۵. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۵۰، رقم ۱۸۲؛ الاعلام زرکلی، ج ۶، ص ۲۲۱.

۶. النصائح الکافیة محمد بن عقیل شافعی، ص ۹۹؛ فجر الاسلام احمد امین مصری، ص ۲۱۳.

۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۷۵، رقم شرح حال ۴۲.

۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۹.

برتر از برادرش موفق الدین بود گرچه موفق الدین نیز فاضل و بارع بود.^۹ ولی ابن کثیر به خاطر این که ابن ابی حدید برخی واقعیت‌ها را بازگو کرده است، به دروغ او را متهم به شیعه و آن هم شیعه غالی بودن کرده است، ولی ذهبی چنین نسبت کذب را به او نداده است.

در گذشته با احادیثی آشنا شدیم و اکنون با توجه به این اعترافات بزرگان و محدثین اهل سنت، با برخی دیگر از احادیث «صحیح بخاری» آشنا خواهیم شد.

اول کسی که اسلام آورد

بخاری چنین حدیثی روایت کرده است:

إسماعیل بن مجالد حدثنا بیان بن بشر عن وبرة قال: سمعت عمارا يقول: رأيت رسول الله ﷺ و ما معه إلا خمسة أعبد و امرأتان و أبوبكر؛^{۱۰} به عمار نسبت داده‌اند که همیشه می‌گفته است: پیامبر اکرم ﷺ را دیدم که همراه او کسی جز پنج عبد و دو زن و ابوبکر ایمان نیاورده بودند. ابن حجر می‌گوید: پنج عبد عبارت‌اند از: بلال، زید بن حارثه، عامر بن فهیره، ابوفکیه و یاسر و دو زن خدیجه و سمیه هستند.^{۱۱}

باید دقت داشته باشیم که این خبر تنها با همین يك سند روایت شده و آنرا نیز تنها بخاری نقل کرده است. ذهبی نیز می‌گوید: این حدیث غریب (با واقعیت ناسازگار)

۹. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۳، ص ۳۷۲، شرح رقم ۲۶۵؛ البداية والنهاية، ج ۱۳، ص ۲۳۳.

۱۰. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي ﷺ: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۸، ح ۳۶۶۰ و ۳۸۵۷.

۱۱. مقدمه فتح الباری، ص ۲۹۷.

است و از بیان (اسم راوی) کسی جز اسماعیل آنرا روایت نکرده و آنرا کسی جز بخاری روایت نکرده است.^۱

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که عمار^۲ پس از علنی شدن دعوت پیامبر اکرم ۶ بعد از سال سوم بعثت مسلمان شده که قبل از آن حدود چهل نفر مسلمان شده بوده‌اند و همچنین ابوبکر، لذا کذب محض بودن این خبر از این جهت نیز ثابت می‌شود و سخن ذهبی نیز به این واقعیت تصریح دارد.

مضافاً بر این، این حدیث را احادیث فراوان تکذیب می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

سمعت سعید بن المسیب يقول: سمعت سعد بن أبي وقاص يقول: ما أسلم أحد إلا في اليوم الذي أسلمت فيه ولقد مكثت سبعة أيام وإني لثلث الإسلام؛^۳ الإسلام؛^۳ سعد بن أبي وقاص می‌گفته است: کسی اسلام نیاورد مگر در آن روزی که من اسلام آوردم و همانا من هفت روز ماندم در حالی که من سوم فردی بودم که اسلام آورد.

ابن حجر در مورد این خبر می‌گوید: منظورش از دو نفر قبل از خود خدیجه و ابوبکر است و یا پیامبر ۶ و ابوبکر. و همچنین ابن حجر گفته است: سعد بن ابی وقاص بنابر علم خود سخن گفته است.^۴ یعنی هرچه دلشان خواسته است گفته‌اند و دیگران نیز آن را دین و عقیده‌ای خود قرار داده‌اند. اما این که ابن حجر گفت: منظور از دو نفر قبل از خودش ابوبکر و خدیجه بوده‌اند. این سخن را به این خاطر گفته است که احادیث

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۲۸، رقم ۸۴.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۹، شرح حال عمار.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب سعد بن ابی وقاص، ج ۳، ص ۱۳۶۴، ح ۳۷۲۷ و ۴۷۲۶ و ۳۸۵۸.

۴. فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۶۷.

وضع کرده‌اند که گویا سعد بن ابی وقاص، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، ابوذر، عمار و خالد بن سعید با دست ابوبکر مسلمان شده‌اند و حال آن‌که اولاً: اخبار ثابت وجود دارد که هر کدام از این افراد با دعوت پیامبر اکرم ﷺ مسلمان شده‌اند و خیلی از این‌ها قبل از ابوبکر مسلمان شده‌اند. ثانیاً: ابوبکر نتوانسته تنها فرزند خود عبدالرحمن و پدرش ابوقحافه را مسلمان کند چه رسد به دیگران و این دو در روز فتح مکه مسلمان شدند و عبدالرحمن در جنگ بدر همراه مشرکین با مسلمین جنگید.

همچنین اولاً: باید توجه داشته باشیم که این دو خبر بخاری متناقض‌اند، چگونه او ادعا کرده است اخبار صحیحی را که بین خود و خداوند متعال حجت قرار داده در کتابش ذکر کرده است، و وارد چنین تناقض شده است. ثانیاً: واقعیت‌ها شهادت می‌دهد و ثابت می‌کند که هر دو این خبر کذب و بی‌اساس هستند که ما پس از اشاره به خبر دیگری که در این موضوع راه‌اندازی شده که حتی ناقض دو خبر فوق نیز است به دلایل بی‌اساسی کل این سه خبر اشاره خواهیم نمود.

ابوامامه به عمرو بن عبسه گفت: به چه چیز ادعا می‌کنی که تو چهارمین نفری هستی که اسلام آوردند؟ گفت: به مکه به نزد پیامبر ﷺ آمدم و پس از سؤال و جواب پرسیدم: چه کسی به شما اسلام آورده است؟ فرمودند: حر و عبد یعنی ابوبکر و بلال...^۱

چنان‌که ملاحظه می‌کنید هر که برای خود چنین اخباری را نقل کرده است. حالا کدام يك از این سه خبر متناقض می‌تواند صحیح باشد! و البته برخی افراد دیگر نیز خود را سومین کسی که اسلام آورده، معرفی کرده‌اند.

بررسی این روایات:

۱. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب اسلام عمرو بن عبسة، ج ۱، ص ۵۶۹، ح ۸۳۲؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۱۱۴، ح ۱۷۰۶۰ و ۱۷۰۵۹ و ۱۷۰۶۷ و ۱۷۰۶۹ و ۱۹۴۵۲ و ۱۹۴۵۳ و ۱۹۴۵۳ و دیگران.

۱. اما خبر عمار از حیث سند: راوی آن اسماعیل بن مجالد است و کسی غیر از او این حدیث را روایت نکرده است. نسائی، عجل، جوزجانی و عقیلی او را تضعیف کرده‌اند و دارقطنی گفته است: شکی نیست که او ضعیف است و ازدی گفته است: او حجت نیست. احمد و بخاری او را صدوق دانسته‌اند و ابن معین و عثمان بن ابی‌شیه ثقه دانسته‌اند^۱ و ابن حجر در «تقریب، ج ۱، ص ۹۸» او را صدوق و اهل خطا معرفی کرده است. چنین فردی را هرگز به منفرداتش نمی‌شود احتجاج نمود، حال آن‌که مضافاً بر ضعف او، این حدیث او را، هم واقعیت‌های متواتر اسلامی تکذیب می‌کند و هم او از بیان بن بشر که این خبر را روایت کرده است، ثابت نیست که او را درک کرده و از او حدیث شنیده باشد؛ زیرا: اولاً: خطیب نیز پس از نقل این حدیث در شرح حال ابن مجالد نقل کرده است: در این حدیث علامت سماع وجود ندارد.^۲ ثالثاً: او هر حدیثی را که از بیان بن بشر روایت کرده معنعن است و تنها بخاری در روایت اولش حدیث مورد بحث را از طریق احمد بن ابی‌الطیب به صورت سماع روایت کرده است، حال آن‌که ابن ابی‌طیب را ابوحاتم تضعیف کرده و ابن حجر گفته است: او غلط‌ها دارد و به همین سبب او را ابوحاتم تضعیف کرده است و در صحیح بخاری از او تنها يك حدیث و آن هم در متابعات نقل کرده است.^۳ پس اصل، حدیث ابن معین است و در آن ابن مجالد حدیث را معنعن روایت کرده است. پس با این بیان قطعاً سند این حدیث ضعیف خواهد بود و سخن گذشته ذهنی نیز به ضعف این خبر گواه خواهد بود.

همچنین چنان‌که اشاره شد از مسلمات تاریخ این است که عمار بعد از علنی شدن دعوت پس از حدود چهل نفر مسلمان شده.^۴ با این وجود چگونه این کذب بزرگ را به

۱. تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۸۵، رقم ۵۸۸.

۲. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۴۴ رقم ۳۲۸۱.

۳. تقریب التهذیب ابن حجر، ج ۱، ص ۳۷.

۴. البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹.

عمار نسبت داده‌اند. البته در مورد سابقین بر اسلام دروغ‌های فراوان گفته‌اند برای مثال صاحب «البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۲۹» می‌گوید: ام‌المؤمنین عائشه از کسانی است که در سه سال مخفی بودن دعوت، اسلام آورد. و نووی می‌گوید: ام‌المؤمنین عائشه نفر هفدهم بوده که اسلام آورده.^۱ و حال آن‌که ام‌المؤمنین عائشه سال پنجم بعثت به دنیا آمده است و تنها در سه سال مخفی بودن دعوت حدود چهل نفر مسمان شده‌اند. البته از این نمونه دروغ‌ها فراوان است.

اما کذب بودن خبر سعد بن ابی‌وقاص خیلی روشن است و ابن حجر و ابن کثیر نیز در تاریخش آن‌را مشکل دانسته و در توجیه آن سرگردان شده‌اند. همچنین ملاحظه کردید که ابن حجر منظور از دو نفر قبل از سعد را خدیجه و ابوبکر و یا پیامبر اکرم^۶ و ابوبکر معرفی کرد. (پس امیرالمؤمنین، زید، ابوذر کجا بوده‌اند.) به هر حال احادیث متواتر که اولین اسلام آوردگان را خدیجه I و امیرالمؤمنین A و زید بن حارثه معرفی کرده‌اند این خبر را تکذیب می‌کند.^۲ همچنین سعد بن ابی‌وقاص گفته است: ابوبکر پس از پنجاه نفر مسلمان شد.^۳ و ابن اسحاق ابوبکر را از اسلام آوردگان پس از زید بن حارثه ذکر کرده و سعد بن ابی‌وقاص را پس از عثمان، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و طلحه ذکر کرده است.^۴ از مسلمات تاریخ این است که خیلی‌ها قبل از ابوبکر مسلمان شده‌اند،^۵ همچنین خود سعد بن ابی‌وقاص ضمن پاسخ به کسی که امیرالمؤمنین A را

۱. تهذیب الاسماء واللغات، ج ۳، ص ۲۴۷، شرح حال رقم ۱۱۸۰.

۲. الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۲۰۲، رقم ۲۱۷۲.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۰؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۲۹.

۴. المعارف ابن قتیبه، ص ۳۷؛ البدء والتاریخ مقدسی، ج ۱، ص ۲۲۹. تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۳۴ به همین معنا.

۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۴۹، ح ۵۰۸۶؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ البدء والتاریخ، ج ۱، ص ۲۸۸، ویا ج ۵، ص ۹۶.

سب می نمود گفت: مگر علی نبود که قبل از همه اسلام آورد، مگر او نبود که قبل از همه همراه پیامبر ۶ نماز خواند و داناترین و زاهدترین مردم بود...^۱ حاکم سند این خبر را صحیح دانسته است و ذهبی آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است (شاید حاکم نیز به شرط شیخین صحیح دانسته و ناسخ خطا کرده باشند).

همچنین ابن اسحاق گفته است: عمار پس از سی و چند نفر مسلمان شد.^۲ و از اخبار مسلم تاریخ استفاده می شود که عمار و پدر و مادرش همزمان مسلمان شده اند^۳ و صاحب کتاب «البدء والتاریخ» سابقین به اسلام را ذکر کرده و هیچ اشاره به یاسر و سمیه و آن سه عبد مزعوم دیگر نکرده است و حال آن که ابن حجر احتمال می دهد یکی از پنج عبدی که عمار گفته است، خود عمار باشد. همچنین ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: منظور عمار در این جا کسانی هستند که اسلام خود را ظاهر کرده بودند و الا در آن زمان افراد زیادی مسلمان شده بودند، ولی از نزدیکان خود اسلامشان را مخفی می کردند.^۴ اولاً: این توجیه ابن حجر خود بیانگر بی اساس بودن حدیث مورد بحث است. ثانیاً: چنان که در مورد حدیث سعد اشاره کردیم و آن جا نیز ابن حجر همین توجیه را کرد، ولی این سخن او را واقعیت ها و حدیث عفیف و ابن مسعود تکذیب می کند که به زودی خواهد آمد.

اما حدیث عمرو بن عبسه: تمام دلائل مذکور در بالا و اخبار زیر آن را نیز تکذیب می کند و همچنین ملاحظه می کنید که ابوامامه نیز به سخن او شك کرده است که در

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۵۷۱، ح ۶۱۲۱.

۲. البدء والتاریخ مقدسی، ج ۱، ص ۲۲۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۸، رقم ۸۴.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۷، رقم ۸۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۵۷، رقم ۶۶۵؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۵۰۰، رقم ۹۲۳۰.

۴. فتح الباری ابن حجر، ج ۷، ص ۱۷.

کتاب‌های دیگر شك داشتن و متهم نمودن ابوامامه عمرو بن عبسه را به روشنی تصریح شده است.

اما بی‌اساس بودن این سه حدیث از حیث معنا:

۱. پیامبر اکرم ۶ به دخترشان فاطمه زهرا I فرمودند: أما ترضين أني زوجتك أقدم أمتي سلما وأكثرهم علما وأعظمهم حلما؛ آیا راضی نیستی که تو را به همسری کسی درآوردم که اول کسی از اتم است که اسلام آورد. علمش از همه آنها بیشتر و در دباری از تمام آنها بردبارتر است.^۱

این حدیث را امیرالمؤمنین A، سلمان، ابن عباس، عایشه، اسماء، انس، فاطمه زهرا I، عمر، جابر، بریده، ابوسعید خدری، ابویوب انصاری، براء، ابوهریره، معقل بن یسار و ابواسحاق سیعی روایت کرده‌اند.

هیثمی این حدیث را با سه لفظ و سند روایت کرده و همه را صحیح دانسته است و غزالی در «احیاء علوم الدین، ج ۳، ص ۲۷۳» و عراقی در «تخریج احادیث احیاء ج ۷، ص ۴۱۶»، و فتنی در «تذکرة الموضوعات، ص ۱۷۸» نیز سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند. متقی بعد از نقل حدیث از امیرالمؤمنین عليه السلام نیز گفته است: طبری سند این حدیث را صحیح دانسته است. سند ابن ابی شیبه و عبدالرزاق از ابواسحاق مرسل صحیح است و دولابی و ابن عساکر این حدیث را از ابواسحاق از حارث و او از امیرالمؤمنین A

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶، ح ۲۰۳۲۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۵۰۵، ح ۶۸، ج ۶، ص ۳۷۴، ح ۳۲۱۳۱؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۴، ص ۴۹۰، ح ۹۷۸۳؛ معجم الکبیر، ج ۱، ص ۹۴، ح ۱۵۶، ج ۲۰، ص ۲۳۰، ح ۵۳۸؛ الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۴۲، ح ۱۶۹؛ ذریة الطاهرة، ص ۹۹، ح ۸۶؛ موسوعة اقوال دارقطنی، ج ۲، ص ۷۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۲ و ۱۳۳ با اسانید زیاد از هشت صحابه؛ المتفق والمفترق، ج ۲، ص ۱۷؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۱. مناقب خوارزمی، ص ۱۱۲، ح ۱۲۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۱۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۵، ح ۳۲۹۲۴ الی ۳۲۹۲۷ ج ۱۳، ص ۱۱۴، ح ۳۶۳۷۰ و ۲۶۴۲۳. منابع المودة، ج ۳، ص ۳۸۹.

و همچنین از ابواسحاق از انس موصول روایت کرده‌اند. و چنان‌که ملاحظه می‌کنید این حدیث به تنهایی بدون شك متواتر است و در بی‌اساس بودن آن سه خبر و امثالش، حتی همین يك حدیث متواتر به تنهایی کفایت می‌کند.

از این نوع احادیث بسیار است که در آن پیامبر اکرم 6 امیر المؤمنین A را اول کسی که اسلام آورده و نماز خوانده است، معرفی فرموده‌اند.^۱

۲. پیامبر اکرم 6 ضمن حدیث طولانی به امیر المؤمنین A فرمودند: تو قبل از هر مؤمن همراه من ایمان آوردی و قبل از هر مسلمان اسلام آوردی.^۲ این حدیث از طریق ابن عباس از عمر بن خطاب با دو سند روایت شده است و عین این حدیث را متقی از ابوسعید خدری نیز روایت کرده است.^۳

۳. پیامبر اکرم 6 فرمودند: علی اول کسی است که به من ایمان آورد و مرا تصدیق نمود.^۴

۴. قال رسول الله 6: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ صَلَّتْ عَلَيَّ وَعَلَىٰ عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ

يُصَلِّ مَعِيَ أَحَدٌ غَيْرُهُ؛^۵ پیامبر اکرم 6 فرمودند: همانا ملائکه بر من و علی هفت سال درود

فرستادند و آن به این خاطر بود که کسی جز علی با من نماز نمی‌خواند.

این حدیث از امیر المؤمنین A، ابن عباس، ابویوب انصاری، أبوذر و انس روایت شده است.

۱. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۵۸ و ۱۶۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۳، ح ۳۶۳۹۲، به نقل از الکنی حاکم، اللقباب شیرازی وابن نجار؛ سبل الهدی والرشاد شامی، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

۳. کنز العمال متقی هندی، ج ۱۱، ص ۶۱۷، ح ۳۲۹۹۵.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۶.

۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۶ و ۳۹ الفردس دیلمی، ح ۵۳۳۱؛ با پنج سند؛ اسد الغابه ابن اثیر، ج ۱، ص ۸۴؛ شواهد التنزیل حسکانی، ج ۲، ح ۸۱۸ و ۸۱۹؛ مناقب ابن مغازلی، ص ۱۴، ح ۱۷ و ۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ح ۳۲۹۸۹.

۵. امیرالمؤمنین A فرموده‌اند: ما أعرفُ أحداً من هذه الأمة عبد الله بعد نبیها غیري عبدتُ الله قبل أن يعبدہ أحدٌ من هذه الأمة بسبع سنين؛^۱ کسی را از این امت نمی‌شناسم که غیر از من پس از پیامبر اکرم 6 خدا را عبادت کرده باشد و قبل از این که کسی از این امت خدا را عبادت کند من هفت سال خدا را عبادت کردم. هیشمی سند این حدیث را حسن دانسته است.

۶. در حدیث دیگر امیرالمؤمنین A فرمودند: أنا عبد الله وأخو رسول الله وأنا صديقُ الأكبر لا يقولها بعدي إلا كاذب مفر صليتُ قبل الناس بسبع سنين؛^۲ من بنده خدا و برادر رسول خدا 6 هستم و من صدیق اکبر هستم و این سخن را پس از من جز کذاب مفر نخواهد گفت و من هفت سال قبل از مردم نماز خواندم.

محمد فؤاد عبدالباقی در حاشیه سنن ابن ماجه می‌گوید: در زوائد (بوصیری) گفته است: این سند صحیح و رجالش ثقة‌اند و حاکم آن‌را به شرط شیخین صحیح دانسته است. فتنی در رد سخن ابن جوزی که این حدیث را موضوع دانسته است، می‌گوید: حاکم به شرط شیخین این حدیث را صحیح دانسته است. (تذکره الموضوعات، ص ۹۶). از این دو گواهی فوق استفاده می‌شود که تصحیح حاکم را از مستدرک حذف کرده‌اند. همچنین ذهبی در «میزان» این حدیث را با سند صحیح دیگر مختصر نقل کرده است.

این حدیث را به این معنا با اسانید مختلف زاذان؛ حبت عرنی، عبدالله بن ابی‌هذیل، عباد بن عبدالله، حکیم مولی زاذان و عبدالله بن نجی از امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند.

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۶؛ مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۴۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۶؛ مسند بزار، ح ۷۵۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۰، ح ۴۵۸۴ و ۴۵۸۵؛ مسند طرابلسی، ص ۱۹۰، ۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱۲۰؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۷، ح ۸۳۹۵؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۶، ص ۳۶۸، ح ۳۲۰۸۴؛ السنه ابن ابی‌عاصم، ص ۵۸۴، ح ۱۳۲۴؛ میزان الاعتدال ذهبی؛ ج ۱، ص ۴۳۳، رقم ۱۶۱۳.

۷. عقیف می‌گوید: در جاهلیت به مکه آمدم و به عباس وارد شدم. سپس به کعبه نظر می‌کردم. جوانی آمد و شروع به نماز کرد سپس غلامی آمد و سمت راست او قرار گرفت و سپس خانمی آمد و پشت آن‌ها قرار گرفت... عباس گفت: این‌ها محمد ﷺ، علی و خدیجه هستند و او به من گفت که پروردگار زمین و آسمان‌ها او را به این دین امر فرموده است. والله جز این سه نفر کسی در روی زمین پیرو این دین نیست. عقیف می‌گوید: اگر آن روز خداوند اسلام را به من کرامت می‌فرمود من سوم مسلمان همراه با علی (از مردان) بودم.^۱

حاکم، ذهبی و هیشمی سند حدیث عقیف را صحیح دانسته‌اند و هیشمی عین این داستان را از ابن مسعود نیز روایت کرده است که در سندش اختلاف است.

۸. عن حبة العرنی قال: سمعت علیاً یخطب فضحک ضحکاً ما رأیته ضحکاً وهو علی المنبر قال: لقد رأیتني أصلي مع رسول الله ﷺ فاطلع أبي علينا وأنا أصلي مع رسول الله ﷺ فقال لي: أي بني ما کتتما تصنعان؟ قلت: کنا نصلي. فقال أبوطالب: (والله) لا تعلوني استي أبدأ. قال: وابنه یضحک من قول أبيه ثم قال: والله لقد رأیتني صليت مع رسول الله ﷺ قبل الناس حججاً؛^۲ أمير المؤمنين ضمن خطبه در منبر فرمود: همراه پیامبر ﷺ نماز می‌خواندم که پدرم ما را دید و گفت: فرزندم، چه کار می‌کردید؟ گفتم: نماز می‌خواندیم. ابوطالب (بنابر نقل زید)

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۱۷۸۷؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۱۰۶، ح ۸۳۹۴؛ طبقات الکبریٰ، ج ۸، ص ۱۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۲۰۱، ح ۴۸۴۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۲۲۲.

۲. اتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشره بوصیری، ج ۷، ص ۷۹، ح ۶۶۷۸؛ مسند زید بن علی، ص ۴۰۵؛ مسند طرابلسی، ص ۲۶؛ امالی محاملی، ص ۱۹۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۳۰۲.

گفت: به عملی که انجام می‌دهید باسی نیست. سپس حضرت فرمود: به خدا سوگند سال‌ها قبل از مردم همراه پیامبر 6 نماز می‌خواندم. بوضیری این خبر را از مسند طرابلسی نقل کرده و سندش را حسن خوانده، و صالحی شامی آن را از احمد نقل کرده و زید شهید این خبر را با سند صحیح از پدرش از امام حسین از امیرالمؤمنین H روایت کرده است و در آن بیان شده که این داستان قبل از اظهار اسلام بوده است.

دقت داشته باشیم که این دو خبر صحیح و مسلم آن سخنانی را که ابن حجر و امثالش در مقام توجیه اکاذبی که در ابتدای این بحث اشاره کردیم، استفاده کرده‌اند و امیرالمؤمنین A را از کسانی خوانده‌اند که ایمان خود را از ترس پدرش مخفی نگه داشته است، تکذیب می‌کند و بی‌اساسی آن توجیهات را روشن تر می‌سازد.

۹. امیرالمؤمنین A در ضمن خطبه خود در منبر فرمودند: عن ابی فاطمه حدیثی معاذة العدو قال: سمعت علیا یخطب علی المنبر وهو یقول: انا الصدیق الاکبر امنت قبل أن یؤمن ابوبکر وأسلمت قبل أن یسلم؛^۱ من صدیق اکبرم، ایمان آوردم قبل از این که ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از این که ابوبکر اسلام آورد. رجال این سند ثقة‌اند، ولی بخاری بنابر عادتش پس از نقل این حدیث در مورد ابوفاطمه سلیمان بن عبدالله گفته است: فیه نظر و دانسته نشده که او از معاذ حدیث شنیده باشد. و این در حالی است که در متن نقل «الآحاد والمثانی»، او تصریح کرده و گفته است: «معاذ به من حدیث نقل نمود.» از این حدیث استفاده می‌شود که در همان زمان، این ادعاها را برخی مطرح کرده‌اند و امیرالمؤمنین A برای بیان بی‌اساسی آن این گونه تصریح فرموده‌اند.

۱. الآحاد والمثانی، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۱۸۶؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷ و ج ۲، ص ۳۷۹؛ المعارف ابن قتیبه، ص ۷۳؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۴، ص ۲۱، رقم ۱۸۳۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۱۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۶۴، ح ۳۶۴۹۸.

۱۰. امیرالمؤمنین A در دو حدیث جداگانه فرمودند: من اول کسی هستم که اسلام آورد^۱ و اول کسی هستم که همراه پیامبر اکرم 6 نماز خواندم.^۲ سند هر دو حدیث صحیح است. و از ابن عباس، زید بن ارقم، و دیگران نیز در کتاب‌های «مسند احمد» و «سنن الکبری» نسائی احادیث صحیح به این دو معنای فوق وارد شده است و محدثین اسانید فراوان از این اخبار را صحیح دانسته‌اند.^۳

۱۱. سلمان می‌گوید: اول کسی که از این امت قیامت بر پیامبر اکرم 6 وارد می‌شود اول کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابی‌طالب است.^۴ هیشمی رجال این خبر را ثقات دانسته است و این حدیث دارای اسانید بسیار است و مرفوع نیز روایت شده که البانی سعی کرده است مرفوع آن را تضعیف کند و نقل کرده است که سیوطی مرفوع بودن این حدیث را تقویت کرده است.^۵ و همچنین ابن عبدالبر پس از نقل این خبر از سلمان می‌گوید: این خبر از سلمان مرفوع نیز روایت شده و مرفوع آن اولی است...^۶

۱۲. ابورافع می‌گوید: اول مردی که اسلام آورد، علی است. «مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ و ۲۲۰» و رجالش را رجال صحیح دانسته است.

۱. امالی محاملی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ مسند ابن جعد، ج ۱، ص ۸۷؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۱ و دیگران.

۲. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۸، ص ۴۳؛ المعارف، ص ۳۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۳ و می‌گوید: رجال این سند رجال صحیح هستند جز حبه و او توثیق شده است.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۳، ح ۳۵۴۲ و ج ۴، ص ۳۶۸، ح ۱۹۳۰۰ و ۱۹۳۰۳ و ۱۹۳۲۲ و ۱۹۳۲۵؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۰۵، ح ۸۳۹۱ الی ۸۳۹۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۶، ح ۳۸۱۷ و ۳۸۱۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۲۲.

۴. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۷، ص ۵۰۳ و ج ۸، ص ۳۵۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲، و دیگران.

۵. احادیث ضعیفه البانی، ج ۱۳، ص ۷۴۹، ح ۶۳۳۶.

۶. الاستیعاب ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۳۳۵، شرح حال امیرالمؤمنین A.

۱۳ و ۱۴. بریده ومالك بن حویرث گفته‌اند: اول کسی که از مردان اسلام آورد، علی است. «مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۰.» هیشمی رجال هر دو را با وجود ضعفش توثیق شده معرفی کرده است.

۱۵. ابن عبدالبر چنین نقل کرده است: از محمد بن کعب قرظی سؤال شد: علی اول اسلام آورد، یا ابوبکر؟ او گفت: سبحان الله، علی اول کسی از آن دو است که اسلام آورد، ولی این موضوع به دلیل این که ابوبکر اسلامش را اظهار نمود، ولی علی مخفی داشت، مشتبّه شده است. شکی نیست که علی نزد ما اول شخصی از آن دو است که اسلام آورد.^۱

باید دقت داشته باشیم که این توجیه را خیلی نیز کرده و می‌کنند، ولی واقعیت‌های فراوان آن را تکذیب می‌کند که برخی از دلایل آن را ذکر کردیم. از این خبر استفاده می‌شود که به خاطر وجود اکاذیب چنین توجیهات از همان زمان تابعین شروع شده است؛ زیرا محمد بن کعب از تابعین است و لذا این سخنش بدون دلیل و غیر قابل قبول است.

۱۶. ابن عبدالبر می‌گوید: وروی عن سلمان وأبي ذر والمقداد وخباب وجابر وأبي سعيد الخدري وزيد بن الأرقم أن علي بن أبي طالب أول من أسلم وفضله هؤلاء على غيره؛^۲ از سلمان، ابوذر، مقداد، جابر، خباب، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده است که علی اول کسی است که اسلام آورد و این‌ها علی را بر دیگر صحابه برتری داده و افضل می‌دانسته‌اند.

۱۷. همو می‌گوید: «وقد اجمعوا انه (علي) أول من صلى قبلتين...»^۳ (محدثین ویا...) اجماع کرده‌اند بر این که علی اول شخصی است که بر دو قبله نماز خوانده است.

۱. الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۳۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۴؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۸.

۲. الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۳۵، شرح حال امیرالمؤمنین A.

۳. الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۳۷، تهذيب التهذيب، ج ۷، ص ۲۹۶، رقم ۵۶۶.

۱۸. باز همو می گوید: وقال ابن شهاب وعبد الله بن محمد بن عقيل وقتادة وأبو إسحاق: أول من أسلم من الرجال علي. واتفقوا على أن خديجة أول من آمن بالله ورسوله وصدقه فيما جاء به ثم علي بعدها؛^۱ ابن شهاب، ابن عقيل، قتاده و ابواسحاق گفته اند: اول کسی که از مردان اسلام آورد علی است و (امت یا محدثین) اتفاق کرده اند که خدیجه قبل از همه به خدا و رسولش ایمان آورد و سپس پس از او علی.

این تنها برخی نمونه ها از اخبار متواتر اسلام امیرالمؤمنین A است و در سخن و احتجاجات صحابه بر مخالفان آن حضرت فراوان بر این واقعیت تصریح شده است که ما به هیچ يك از آن اخبار اشاره نکردیم و همچنین احادیث فراوان دیگر در این موضوع از پیامبر اکرم 6 وارد شده که دیگر نیاز به ذکر آنها نیست. حالا خواننده عزیز از خود سؤال کنند که چرا بخاری به هیچ يك از این احادیث اسلام امیرالمؤمنین عليه السلام که از مسلمات تاریخ اسلام است، اشاره نکرده و آنها را در صحیحش ذکر نکرده است؟!

امیرالمؤمنین عليه السلام و خواستگاری دختر ابوجهل

ان المسور بن مخرمة قال: إن عليا خطب بنت أبي جهل فسمعت بذلك فاطمة فأنت رسول الله 6 فقالت: يزعم قومك أنك لا تغضب لبناتك وهذا علي ناكح بنت أبي جهل. فقام رسول الله 6 فسمعتة حين تشهد يقول: أما بعد أنكحت أبا العاص بن الربيع فحدثني وصدقني و ان فاطمة بضعة مني وإني أكره أن يسوءها والله لا تجتمع بنت رسول الله 6 وبنت عدو الله عند رجل واحد. فترك علي الخطبة؛^۲ مسور بن مخرمه می گوید: علی دختر ابوجهل را خواستگاری نمود

۱. الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: ذکر اصحاب النبي 6، ج ۳، ص ۱۳۶۴، ح ۳۷۲۹ و ح ۹۲۶، ۳۱۱۰، ۳۷۱۴، ۳۷۶۷، ۵۲۳۰، ۵۲۷۸.

و آن را فاطمه شنید و به نزد پیامبر 6 رفت و گفت: قومت گمان می کنند که تو به خاطر دخترانت غضب نمی کنی و این علی می خواهد با دختر ابوجهل ازدواج کند. پس پیامبر اکرم 6 بلند شد و من شنیدم که می فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است و من کراهت دارد که به او بدی برسد. والله دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد يك مرد جمع نخواهند شد، پس علی خاسگاری را ترك نمود.

این حدیث در کتاب های زیر با اختلافاتی که اشاره خواهیم کرد روایت شده است.^۱ این حدیث ساخته و پرداخته ذهن برخی از روات است و متن حدیث نیز به ساخته بودن این خبر به روشنی دلالت می کند.

دلائل بی اساس بودن این خبر:

۱. این حدیث از مسور بن مخرمه که در زمان رحلت پیامبر اکرم 6 تنها هشت سال داشته، مشهور است.^۲ و در زمانی که این خاسگاری را در نظر گرفته اند او شش سال داشته است. والبتة از برخی دیگر نیز این خبر نقل شده است که یا سندش ضعیف است و یا منقطع که شاید برگرفته از مسور باشد.

مسور در این خبر چند گونه سخن را به پیامبر اکرم 6 نسبت داده است:

۱. فاطمه از من است و من دوست ندارم که او دچار مشکل شود.
۲. من تنها از این می ترسم که آنها (خاندان ابوجهل) دخترم را دچار مشکل کنند.
۳. من می ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود.
۴. بنی مغیره از من اجازه خواستند که دخترشان را به ازدواج علی درآورند و من چنین اجازه نمی دهم، نمی دهم، نمی دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد و با

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل فاطمة بنت النبی 6، ج ۱، ص ۵۶۹، ح ۲۴۴۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۰۷ و ۴۰۸؛ معجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۱۹ و ۲۰؛ مسند ابویعلی، ج ۱۳، ص ۱۳۶.

۲. فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۲۶۹.

دختر آنها ازدواج کند.

۵. اجازه نمی‌دهم مگر اینکه پسر ابوطالب دوست داشته باشد دخترم را طلاق دهد.

۶. علی علیه السلام خواستگاری نمود واهلش گفتند: ما به بالای فاطمه دخترمان را به تو نمی‌دهیم.

۷. فاطمه پاره تن من است من بدم می‌آید از هر چه او بدش بیاید.

۸. هرچه فاطمه را آزار دهد مرا آزار داده است.

۹. هر که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.

۱۰. دختر رسول خدا ﷺ و دختر دشمن خدا نزد يك مرد هرگز جمع نمی‌شوند.

۱۱. هیچ مسلمانی دختر دشمن خدا را به بالای دختر رسول خدا ﷺ نمی‌گیرد.

۱۲. فاطمه آمد و به پیامبر ﷺ گفت: الف: قومت می‌گویند تو به خاطر دخترانت غضب نمی‌کنی. ب: قومت گمان می‌کنند تو... .

۱۳. خاندان دختر از پیامبر اکرم ﷺ اجازه وخواستگاری کردند که علی با دخترشان

ازدواج کند. ب: علی از پیامبر اکرم ﷺ اجازه خواست که با دختر آنها ازدواج کند.

۱۴. فاطمه I خبر را به پیامبر اکرم ﷺ رسانید. ب: خبر به پیامبر ﷺ رسید.

تمام این اختلافات تنها از يك خبری است که از مسور در کتاب‌های مذکور وارد شده است.

۱۵. در این حدیث نسبت تناقض‌گویی به پیامبر اکرم ﷺ داده شده است؛ زیرا

می‌گویند: پیامبر ﷺ فرمودند: من حلالی را حرام نمی‌کنم و حرامی را حلال نمی‌کنم. با این که می‌گویند: حضرت ﷺ فرمودند: پسر ابوطالب نمی‌تواند با وی ازدواج کند مگر این که دخترم را طلاق دهد. با این که خداوند متعال ازدواج با چهار زن را حلال و جائز قرار داده است. پس چنان که در فضائلی که برای خلفا درست کرده‌اند و در آنها بدون توجه به روح اسلام به پیامبر اکرم ﷺ توهین کرده‌اند در این جا نیز چنین کاری را کرده‌اند.

مضافاً بر این مسور می گوید: وقتی پیامبر 6 این سخنان را می فرمود من محتلم بودم. یعنی او به بلاغت رسیده بوده است. عجب است که او مدعی است در شش سالگی به بلاغت رسیده است. و این خود نیز بهترین دلیل بر کذب و دروغ بودن این خبر است؛ زیرا چون او این خبر را پس از بلوغ بازگو کرده است، با توجه به آن چنین سخنی را گفته است، بدون این که به ذهنش خطور کند که او يك كودك بوده است.

عکرمه نیز این خبر را به ابن عباس نسبت داده است که هیشمی سند آن را ضعیف دانسته است.^۱ هیشمی به خاطر عبید الله بن تمام سند آن را تضعیف کرده است، در حالی که عکرمه کذاب است و به ابن عباس دروغ می بافته و همچنین دشمن امیرالمؤمنین و اهل بیت 7 و از خوارج بوده است. علاوه بر اینکه متن خبر او با حدیث مسور مخالف است.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم 6 حتی بسیار می شد که تخلفات شرعی افراد را بین مردم بازگو نمی کردند، و حتی وقتی منافقین و امثال آنها پیامبر اکرم 6 را آزار می دادند و سخنان قبیح در مورد آن حضرت و اهل بیت شان می گفتند حضرت در منبر اسم آنها را یاد نمی کردند بلکه می فرمودند: به برخی چه شده است که چنین وچنان می گویند و... بنابر این چگونه ممکن است چنین مسأله شخصی را که حلال و جایز نیز است در مسجد بازگو فرموده باشند؟! این حدیث در واقع طعنی است بر رسول خدا 6 و فاطمه زهرا و امیرالمؤمنین H.

همچنین مسور از یاران نزدیک مروان بود که همیشه در خطبه های نماز جمعه امیرالمؤمنین A را لعن می کرد.^۲ و مسور هرگاه از معاویه یاد می شد، برایش صلوات می -

۱. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۰۳.

۲. علل احمد، ج ۳، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸۱؛ تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب علی بن ابی طالب، ح ۳۷۰۳؛ صحیح مسلم. البته بخاری و مسلم این خبر را با تحریف و تصرف نقل کرده اند.

فرستاد.^۱ و شما خواننده عزیز با شخصیت معاویه آشنا شدید.

یکی از مطالب دیگری که ظاهر زیبا و باطن باطل دارد این است که در این حدیث به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده که فرموده‌اند: دختر رسول خدا ۶ و دختر دشمن خدا هرگز با هم جمع نمی‌شوند. عجب! این سخن را نیز در حدیث بافته‌ای خود جا داده است؛ زیرا ظاهر فرینده دارد، حال آن که بالاتر از دختر رسول خدا خود پیامبر اکرم ۶ با دختر دشمن خدا در یک خانه جمع شدند و با ام‌حبیبه که پدرش ابوسفیان سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود ازدواج کردند. اگر خود دختر مسلمان است بر عکس، اسلام تشویق می‌کند که مسلمین او را به نکاح خود درآورند و از شر مشرکین دورش کنند، ولی مسور خواسته از این طریق نیز سخن بافته‌ای خود را واقعی جلوه دهد. همچنین این که گویا حضرت فرموده‌اند: می‌ترسم که دخترم در دینش دچار مشکل شود. چه کسی مگر به خاطر ازدواج همسرش با خانم دیگر در دینش دچار مشکل شده است که کذابین آن را به حضرت زهرا نسبت داده‌اند و آیا مقدار ایمان و معرفت سرور زنان عالم و بهشت و این امت I، تا این حد ضعیف بوده است!

مطلب دیگر این که به پیامبر اکرم ۶ در این حدیث نسبت داده است که گویا حضرت فرموده‌اند: «مگر این که پسر ابوطالب دخترم را طلاق دهد.»

باید دقت داشته باشیم که ازدواج امیرالمؤمنین و حضرت زهرا H يك ازدواج آسمانی بوده و با امر خداوند متعال صورت گرفته است، با این وجود چگونه ممکن است که پیامبر اکرم ۶ در مورد وصلتی که با امر پروردگار متعال صورت گرفته چنین سخنی فرموده باشند!

علاء بن احمر می‌گوید: ابوبکر و عمر^۱ به ترتیب پشت سر هم از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اکرم ۶ به آن‌ها فرمودند: من در باره فاطمه منتظر امر پروردگار متعال

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۵۸، ص ۱۶۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۵۱، ح ۲۵.

هستم و به این گونه به آن دو جواب رد دادند، سپس علی خواستگاری نمود و فاطمه را به علی دادند.^۲ این خبر از بریده، انس و علباء روایت شده و سند روایت ابن سعد از علباء صحیح و ظاهراً مرسل است و روایت بریده نزد ابن شاهین روایتش ثقات اند جز محمد بن حمید که مورد خلاف است و یحیی، احمد، ابوداود و... او را ثقه دانسته اند و او تضعیف نیز شده است و حدیث انس نزد هیشمی نیز آن دو را تقویت می کند. در حدیث دیگر پیامبر اکرم ۶ فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ؛^۳ همانا خداوند متعال مرا امر فرمود که فاطمه را به ازدواج علی درآورم.

این حدیث در کتاب های مذکور از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام، ابن مسعود، انس، جابر و ابوهریره روایت شده است و هیشمی، صالحی شامی و مناوی رجال سند ابن مسعود را ثقه دانسته اند و از ابن مسعود و انس این حدیث با چندین سند روایت شده است.

حالا سؤال این است که چرا بخاری این گونه احادیث را که این همه صحابه روایت کرده اند، در صحیحش روایت نکرده و هر جا افرادی که در قلوبشان مرضی است خبری را در طعن بر اهل بیت^۴ نقل کرده باشند آن را در صحیحش وارد کرده است؟!

و همچنین چگونه بخاری توجه نکرده است بر این که مسور بن مخرمه که در زمان رحلت جان سوز پیامبر اکرم ۶ تنها هشت سال داشته، چگونه اولاً: در کودکی به بلاغت رسیده است و ثانیاً: چرا

۱. باید دقت داشته باشیم که خواستگاری ابوبکر و عمر از حضرت زهرا از مسلمات است که محدثان دیگر مانند نسائی و ابن حبان و... نیز آن را روایت کرده اند و امثال البانی سندش را صحیح دانسته اند.
 ۲. فضائل سيدة النساء عمر بن شاهین، ص ۳۹ و ۴۴، ح ۳۶؛ طبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۳. معجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۵۶، ح ۱۰۳۰۵ و ج ۲۲، ص ۴۰۸، ح ۱۰۲۰ الی ۱۰۲۲؛ حلیة الاولیا، ج ۵، ص ۹۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۴ الی ۲۰۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۷، ص ۱۴ و ج ۴۲، ص ۱۲۵ و ۱۲۹، سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۳۸؛ مناقب خوارزمی، ص ۳۴۲، ح ۳۶۳.

غیر از او از بزرگسالان صحابه این خبر را نفهمیده‌اند؛ زیرا در برخی اخبار مسور می‌گوید: پیامبر 6 بالای منبر رفت و این سخنان را گفت!^۱

در حدیث معروف دیگر چنین وارد شده است:

پیامبر اکرم 6 خالد بن ولید و امیرالمؤمنین علیه السلام را هر کدام را با لشکر جداگانه روانه یمن کردند و فرمودند: اگر دو لشکر با هم جمع شد، علی فرمانده کل خواهد بود. دو لشکر با هم جمع شد و جنگی پیش آمد و مسلمین پیروز شدند و به غنائم و اسیرانی صاحب شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام کنیزی را از اسرا به عنوان خمس تصرف فرمود و با وی همبستر شد. خالد از این داستان ناراحت شد و بریده را با شکایت از علم امیرالمؤمنین علیه السلام به نزد پیامبر اکرم 6 فرستاد و پیامبر اکرم 6 نسبت به شکایت بریده غضبناک شدند و فرمودند: از علی شکایت مکن همانا علی مولای شما پس از من است و همانا حق علی از خمس بیشتر از این‌هاست.^۱ حاکم، ذهبی، البانی و شعیب ارنؤوط هر دو سند احمد را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند و این حدیث از امیرالمؤمنین علیه السلام و بریده روایت شده و چنان‌که در فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شده، این حدیث دارای اسانید فراوان است. و همچنین چنان‌که در شرح حال و فصل «تصرفات امام بخاری» اشاره شد، بخاری این حدیث را ناقص روایت کرده است.^۲

این حدیث از دو جهت به کذب بودن خبر مسور گواهی می‌دهد.

۱. داستان فوق از جهت زمانی در آخر عمر پیامبر اکرم 6 اتفاق افتاده است و اگر خبر مسور صحت داشت قطعاً امیرالمؤمنین علیه السلام احتمال می‌دادند که شاید از گرفتن کنیز و به خصوص رابطه جنسی با وی پیامبر اکرم 6 و حضرت زهرا I ناراحت شوند و از چنین عملی قطعاً پرهیز می‌کردند و این‌که بدون هیچ درنگی چنین عملی را انجام داده‌اند خود بر بی‌اساسی خبر مسور

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۸، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۶۲ و ۲۳۰۷۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۵۸۹ و ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۷ و ۱۲۸؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲؛ صحیح البانی، ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۱۷۵۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

گواهی می‌دهد.

۲. سکوت پیامبر اکرم ۶ و حضرت فاطمه I و بلکه تأیید عمل امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب پیامبر اکرم علیه السلام نیز بهترین دلیل به کذب بودن داستان ساخته و پرداخته‌ای خواستگاری امیرالمؤمنین علیه السلام از دختر ابوجهل است.

در آخر باید به نقش زهری نیز در مورد این خبر اشاره کنیم که زهری این خبر را به امام سجاد علیه السلام نسبت داده است. از متن گفت و گویی که زهری شنیدن آن را از امام سجاد علیه السلام بازگو کرده خود به بی‌اساسی آن دلالت می‌کند؛ زیرا هیچ مناسبتی بین موضوعی که مسور در مورد آن با امام سجاد سخن به میان آورده با مطرح کردن این خبر وجود ندارد.^۱ ولی گذشته از این زهری گاه می‌گوید: علی بن حسین به من خبر داد و گاه می‌گوید: مرا حدیث کرد و گاه می‌گوید: فردی از علی بن حسین به من خبر داد^۲ و گاه از امام سجاد این خبر را معنعن نقل کرده است.^۳ همچنین مگر این خبر چه پیامی داشته است که امام سجاد علیه السلام آن را به فردی که با تمام وجود، عمر خود را صرف نوکری بنی امیه کرده و امیرالمؤمنین علیه السلام را دشنام می‌داده است، بازگو کنند!

ابوبکر و امامت نماز

كُنَّا عِنْدَ عَائِشَةَ فَذَكَرْنَا الْمُوَظَّةَ عَلَى الصَّلَاةِ وَالتَّعْظِيمَ لَهَا، قَالَتْ لَمَّا مَرَضَ رَسُولُ اللَّهِ ۶ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَحَضَرَتِ الصَّلَاةَ فَأُذِّنَ، فَقَالَ «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ» فَقِيلَ لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ أَسِيفٌ، إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، وَأَعَادَ فَأَعَادُوا لَهُ، فَأَعَادَ الثَّلَاثَةَ فَقَالَ «إِنْ كُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ». فَخَرَجَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى، فَوَجَدَ النَّبِيَّ ۶ مِنْ نَفْسِهِ خَفَةً، فَخَرَجَ يُهَادِي بَيْنَ رَجُلَيْنِ كَأَنِّي أَنْظَرُ رَجُلَيْهِ تَخُطَّانِ مِنَ الْوَجَعِ،

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: ما ذکر من درع النبي ۶، ح ۳۱۱۰.

۲. مسند الشاميين طبرانی، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۳۰۰۶.

۳. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۲۱؛ مشکل الآثار طحاوی، ج ۱۱، ص ۱۴۸، ح ۴۳۶۰.

فَأَرَادَ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَتَأَخَّرَ، فَأَوْ مَا إِلَيْهِ النَّبِيُّ ۖ 6 أَنْ مَكَانَكَ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ. قِيلَ لِلْأَعْمَشِ وَكَانَ النَّبِيُّ ۖ 6 يُصَلِّي وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ بِرَأْسِهِ نَعَمْ؛^۱ در نزد عائشه بودیم و در باره مواظبت و تعظیم نماز سخن گفتیم عائشه گفت: وقتی پیامبر 6 مریض شد مریضی که در اثر آن از دنیا رفت، وقت نماز شد و اذان گفته شد. پیامبر 6 فرمود: ابوبکر را گزرانید تا برای مردم نماز بخواند. به آن حضرت گفته شد (عائشه گفت) (حفصه گفت) (خود ابوبکر به عمر گفت): ابوبکر مرد رقیق القلبی است اگر به جای تو بر نماز بایستد نمی تواند برای مردم نماز بخواند. پیامبر 6 سخن خود را تکرار کرد و مردم نیز حرف خود را تکرار کردند. پس حضرت بار سوم تکرار کرد و فرمود: همانا شما زن ها همان زنانی هستید که برای یوسف (پیامبر) نقشه کشیدند (تا او را به گناه وادار کنند)، ابوبکر را گزرانید تا به مردم نماز بخواند. پس ابوبکر خارج شد و نماز را خواند. (وقتی ابوبکر نماز را شروع کرد پیامبر 6^۲) حال خود را خوب تشخیص داد و (برای نماز) خارج شد در حالی که بین دو مرد با تکیه بر آنها راه می رفت و گویا من نگاه می کردم که پاهای آن حضرت بر اثر شدت مریضی به زمین کشیده می شد. ابوبکر خواست خود را به عقب گیرد، ولی حضرت به او اشاره کرد که در جای خود بمان سپس حضرت را آوردند، و در کنار ابوبکر نشست. ابوبکر با نماز پیامبر 6 نماز می خواند و مردم با نماز ابوبکر (پیامبر 6 به مردم نماز خواند و ابوبکر مکبر شد و تکبیر می گفت تا مردم متوجه به رکوع و سجده رفتن پیامبر 6 شوند^۳).

۱. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۶۶۴، کتاب الأذان، باب: حد المریض ان یشهد جماعة، وح ۱۹۸، ۶۶۵، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۶، ۷۵۸۸، ۳۰۹۹، ۳۳۸۴، ۴۴۴۲، ۴۴۴۵، ۵۷۱۴، ۷۳۰۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۴۱۸، کتاب الصلاة، باب استخلاف الامام اذا عرض له عذر. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الرجل یأتم بالامام ویأتم الناس بالامام، ح ۷۱۳.

۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۴۱۸، کتاب الصلاة، باب استخلاف الامام اذا عرض له عذر. صحیح

باید دقت داشته باشیم که آخر حدیث در اسانید دیگر همان گونه‌ای وارد شده که در ترجمه ذکر کردیم و هیچ ربطی به اعمش ندارد.

دلائل فراوان ثابت می‌کند که پیامبر اکرم ۶ ابوبکر را به امامت نماز امر نکرده‌اند و از متن خود این حدیث نیز این واقعیت استفاده می‌شود. ما ابتدا به اضطراب و تناقضات و موارد دیگر متن حدیث اشاره می‌کنیم و سپس به دلائل دیگر بی‌اساسی امثال این خبر اشاره خواهیم کرد.

۱. در برخی از این روایت ام‌المؤمنین عائشه می‌گوید: پیامبر ۶ (بدون این که کسی را به خواندن نماز امر کنند) شخصا خارج شدند و به مردم نماز و خطبه خواندند.^۱

همچنین ام‌المؤمنین می‌گوید:

۱. پیامبر ۶ از زنانشان اجازه خواستند تا در مدت مریضی در منزل عائشه باشند.
۲. پیامبر ۶ می‌فرمودند: من فردا کجا هستم، من فردا کجا هستم با حرص بر منزل عائشه. وقتی روز من شد دیگر سکوت کردند و آن سخن را نگفتند.
۳. می‌فرمودند: من فردا کجا هستم... و روز عائشه را می‌خواستند، پس همسران آن حضرت اجازه دادند که هر جا خواستند همان جا باشند و حضرت به منزل عائشه آمدند.
۴. پیامبر ۶ فرمودند: مرا به منزل عائشه منتقل کنید. وقتی من فهمیدم خانه را جارو کردم و متکه گذاشتم و آماده کردم در حالی که خادم نداشتم.^۲ سند این حدیث صحیح است.

باز ام‌المؤمنین عائشه می‌گوید:

۱. به پیامبر ۶ گفتم: ابوبکر رقیق القلب است... .

بخاری.

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الغسل والوضوء فی المخبض، ح ۱۹۸ و کتاب الطب، باب ۲۲ بدون عنوان، ح ۵۷۱۴.

۲. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۰.

۲. هر باری که پیامبر ۶ تکرار کرد من نیز تکرار می کردم و بار سوم فرمود: شما زنان صاحب یوسف هستید.

۳. به پیامبر ۶ گفته شد: ابوبکر رقیق القلب است... .

۴. افراد مجهول بعد از امر مکرر حضرت دو باره اصرار کردند حضرت ۶ بار سوم به آنها فرمود: شما زنان صاحب یوسف هستید.

۵. من (عائشه) دو بار تکرار کردم و بار دوم حضرت فرمود: ابوبکر را امر کن به نماز بگزر. (در حالی که در اخبار دیگر فرموده اند: ابوبکر را امر کنید).

۶. گفتم: اگر ابوبکر به جای تو قرار گیرد از گریه مردم متوجه صدای او نمی شوند. پس به حفصه گفتم که به حضرت بگو ابوبکر رقیق القلب است عمر را امر کن به نماز بگذرد. حفصه نیز بازگو نمود و حضرت فرمود: ساکت باش، قطعاً شما همان زنان صاحب یوسف هستید.

۷. بدون این حرف ها وقتی پیامبر اکرم ۶ متوجه شدند که مردم نماز نخوانده اند و منتظر آن حضرت هستند، فردی را فرستادند به سوی ابوبکر تا به مردم نماز بخواند.

باز ام المؤمنین می گوید:

۱. گفتم که ابوبکر مرد رقیق القلب است اگر جای شما قرار گیرد به سبب گریه نمی تواند صدای خود را به مردم برساند.

۲. ... اگر مکان شما قرار گیرد گریه می کند و به سبب گریه نمی تواند قرائت کند.

۳. ... اگر در جای شما قرار گیرد نمی تواند به مردم نماز گزارد.

۴. ... اگر قرائت کند گریه بر او غلبه می کند.

۵. ... هر وقت مکان شما قرار گیرد رقیق می شود.

۶. فردی که حضرت وی را به سوی ابوبکر فرستاده بودند گفت: چون ابوبکر مرد رقیق القلب بود به عمر گفت: تو به مردم نماز بخوان.

ام المؤمنین عائشه می گوید:

۱. پیامبر 6 به من فرمود: ابوبکر را امر بکن به مردم نماز بخواند.
 ۲. فرمود: ابوبکر را امر کنید نماز بخواند.
 ۳. به بلال فرمودند: ابوبکر را امر بکن نماز بخواند.
 ۴. حضرت 6 شخصا به سراغ ابوبکر فرستادند تا به مردم نماز بخواند.
 ۵. وقتی به ابوبکر گفتند که به مردم نماز بخوان او به مسجد آمد (و چون او رقیق القلب بود) به عمر گفت: تو به مردم نماز بخوان، ولی عمر گفت: تو سزاوارتر هستی.
 ۶. بدون این که چنین پیشنهادی را به عمر بکند خود آمد و نماز را شروع کرد.
- مطلب قابل توجه دیگر این است که در این احادیث با این که همه يك حدیث بیش نیست گاه گفته شده است: پیامبر 6 وقتی ابوبکر همان نماز را شروع کرد، برای نماز خارج شدند و خود آن را بر عهده گرفتند. ولی در برخی از این اخبار گفته شده: ابوبکر در طول مدت مریضی پیامبر اکرم 6 نماز را بر عهده داشت تا این که حضرت خود را سبک حس کردند و خارج شدند.
- این جا دو سخن بی اساس وجود دارد که در واقع يك نوع فریب مردم در آن است:
۱. پیامبر 6 خود را سبک (حالش را خوب تشخیص داد) و به نماز خارج شد. این سخن را آن حالتی که با آن حالت حضرت به نماز خارج شده اند تکذیب می کند. وقتی حضرت قادر نیستند بر پای خود بایستند چگونه حالشان خوب شده است؟! و این يك توجیه بی اساس است. ۲. در طول مریضی پیامبر اکرم 6 بر عهده ابوبکر بودن امامت نماز. این را نیز متن حدیث تکذیب می کند.
- تمام این اختلافاتی که ذکر شد، تنها از متن حدیث صحیح بخاری است جز آن مواردی که ما مصدر آن را ذکر کردیم.
- دلایل این که پیامبر اکرم 6 ابوبکر را برای نماز امر نکرده اند:
۱. در خود این احادیث وارد شده، پیامبر اکرم 6 در حالی که ابوبکر نماز را شروع کرده بود با وجود آن مریضی شدیدی که حتی قادر نبودند روی پای خود بایستند و راه

بروند، با کمک امیرالمؤمنین و فضل بن عباس شخصا به نماز خارج شدند و در حال نشسته امامت آن نماز را بر عهده گرفتند. اگر حضرت 6 ابوبکر را برای خواندن نماز امر فرموده بودند قطعا هرگز با آن حال پس از آن که متوجه امام شدن ابوبکر شدند، به نماز خارج نمی شدند. اگر پیامبر اکرم 6 برای تسلی دادن مسلمین خارج شده بودند امامت نماز را بر عهده نمی گرفتند و در کنار دیگر صحابه می نشستند و اقتدا می کردند چنان که در طول حیات مبارکشان به برخی از صحابه اقتدا کرده اند.^۱ لذا این گونه توجیهات جهت فریب مردم است.

۲. چرا پیامبر اکرم 6 ام المؤمنین عائشه و حفصه را به زنانی تشبیه کردند که علیه حضرت یوسف عليه السلام دست به دست هم داده بودند تا منحرف و آلوده اش کنند. آیا حضرت به خاطر چنین پیشنهاد ساده همسران، آنها را به چنین امر بزرگ وصف نمودند؟! هرگز پیامبر اکرم 6 به خاطر آن پیشنهاد، آنها را چنین توصیف نکرده اند. سبب واقعی آن در حدیث صحیح دیگر خواهد آمد.

۱. حفصه گفت: عمر را امر کنید به مردم نماز بخواند، پس او را امر کردند به نماز ایستاد...^۲

۲. بلال پیامبر اکرم 6 را به نماز فرا خواند، حضرت فرمودند: يك نفر را امام قرار دهید و نماز بخوانید. عبدالله بن زمعه خارج شد و ناگهان با عمر رو به رو شد و به او گفت: ای عمر، بلند شو و به مردم نماز بخوان پس او بلند شد و نماز را شروع کرد.^۳ حاکم و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

۳. پیامبر 6 به سراغ ابوبکر فرستادند تا به مردم نماز بخواند، ولی ابوبکر چون مرد

۱. صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب المسح علی الناصیة والعمامة، ح ۲۷۴؛ مسند احمد و دیگران.

۲. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۳۲؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۰۵، ح ۴۶۶۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۴۳، ح ۶۷۰۳.

رقیق القلب بود به عمر گفت: ای عمر به مردم نماز بخوان. عمر به او گفت: تو سزاوارتر هستی...^۱

۴. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: ابوبکر را امر کنید با مردم نماز را بخواند. عائشه گفت: ابوبکر رقیق القلب است لذا عمر را امر کنید. حضرت ﷺ فرمودند: عمر را امر کنید نماز را بخواند. عمر گفت: با وجود ابوبکر من پیش نخواهم گذاشت.^۲ سند این خبر حسن است.

۵. پیامبر ﷺ به من (عائشه) فرمودند: به سراغ ابوبکر بفرست تا امامت نماز را بر عهده بگیرد. پس برای او پیام را رساندم و او به من پیام فرستاد که: من شیخ بزرگ سال هستم و از قرار گرفتن در مکان پیامبر ﷺ ضعیف هستم، ولی به پیامبر ﷺ اشاره کن تا عمر را به نماز امر کند و برای راضی کردن آن حضرت از حفصه کمک بگیر. عائشه این کار را کرد و حضرت ﷺ فرمودند: شما زنهای صاحبان یوسف هستید، به سراغ ابوبکر بفرست.^۳ (سند این حدیث صحیح است).

۵. در حدیث صحیح دیگر چنین وارد شده است:

عن ابن عباس قال: لما مرض رسول الله ﷺ مرضه الذي مات فيه كان في بيت عائشة فقال: ادعوا لي عليا. قالت عائشة: يا رسول الله ندعو لك أبا بكر؟ قال: ادعوه. قالت حفصة: يا رسول الله ندعو لك عمر؟ قال: ادعوه. قالت أم الفضل: يا رسول الله ندعو لك العباس؟ قال: نعم. فلما اجتمعوا رفع رسول الله ﷺ رأسه فلم ير عليا فسكت. فقال عمر: قوموا عن رسول الله. ثم جاء بلال يؤذنه بالصلاة فقال: مروا أبا بكر فليصل بالناس. فقالت عائشة: يا رسول الله إن أبا بكر رجل رقيق حصر ومتى لا يراك يبكي والناس ييكون فلو أمرت عمر

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ لِيُؤْتَمَّ بِهِ، ح ۶۸۷.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۳۳.

۳. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۴۰.

یصلی بالناس؟ فخرج أبوبکر فصلی بالناس فوجد رسول الله ﷺ من نفسه خفة فخرج يهادي بين رجلين ورجلاه تخطان في الأرض فلما رآه الناس سبّحوا بأبي بكر فذهب ليستأخر فأو ما إليه النبي أي مكانك. فجاء رسول الله ﷺ فجلس عن يمينه وقام أبوبکر وكان أبوبکر يأتّم بالنبي والناس يأتّمون بأبي بكر. قال ابن عباس: وأخذ رسول الله ﷺ من القراءة من حيث كان بلغ أبوبکر؛ ابن عباس می گوید: زمانی که پیامبر ﷺ مریض شدند آن مریضی که بر اثر آن از دنیا رفتند در منزل عائشه بودند و فرمودند: علی را به نزد من فرا خوانید. عائشه گفت: ای رسول خدا، ابوبکر را به نزد تو فرا می خوانیم، حفصه گفت: ای رسول خدا، عمر را به نزد شما فرا می خوانیم و ام الفضل گفت: عباس را فرا می خوانیم و حضرت گویا فرموده اند: فرا خوانید. وقتی این سه نفر حاضر شدند پیامبر اکرم ﷺ سر مبارک را بلند کردند و دیدند که علی حضور ندارد، پس سکوت کردند و چیزی نفرمودند. عمر گفت: از نزد پیامبر ﷺ برخیزید (و خارج شوید). سپس در ادامه همان حدیث مورد بحث وارد شده است. شعیب ارنؤوط سند این حدیث را صحیح و البانی حسن دانسته است.

۶. ارقم بن شرحبیل می گوید:

عن الارقم بن شرحبیل قال سألت ابن عباس اوصی رسول الله ﷺ؟ قال لا قلت فكيف كان ذلك قال قال رسول الله ﷺ ابعثوا إلى علي فادعوه فقال عائشة لو بعثت إلى أبي بكر وقالت حفصة لو بعثت إلى عمر فاجتمعوا عنده جميعا فقال رسول الله ﷺ: انصرفوا فان تك لي حاجة أبعث إليکم فانصرفوا وقال رسول الله ﷺ: آن الصلاة قيل نعم قال

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۹۱؛ ح ۱۲۳۵؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۱، ص ۴۰۵؛ تاریخ بن عساکر، ج ۸، ص ۱۸.

فأمرُوا أبا بكر ليصلي بالناس فقالت عائشة انه رجل رقيق فمر عمر فقال مروا عمر فقال عمر ما كنت لاتقدم وأبو بكر شاهد فتقدم أبو بكر ووجد رسول الله خفة فخرج فلما سمع أبو بكر حركته تأخر فجذب رسول الله ثوبه فأقامه مكانه وقعد رسول الله فقراً من حيث انتهى أبو بكر؛^۱ آیا رسول خدا ۶ وصیت فرمود. ابن عباس گفت: نه. او گفت: چگونه ممکن است. ابن عباس گفت: رسول خدا ۶ فرمودند: کسی را به سوی علی بفرستید و او را فرا خوانید. عایشه گفت: کاش به سراغ ابوبکر کسی را می فرستادی و حفصه گفت: کاش به سراغ عمر کسی را می فرستادی. پس ابوبکر و عمر حاضر شدند پیامبر اکرم ۶ به آن ها فرمودند: برگردید اگر حاجتی به شما داشته باشم به سراغتان خواهم فرستاد و آن ها برگشتند. سپس حضرت سوال کردند که وقت نماز شد؟ گفتند: آری، فرمودند: ابوبکر را امر کنید به مردم نماز بخواند.... این سند حسن است و قبلی این را تأیید می کند.

۷. ام المؤمنین عائشه می گوید:

عن إبراهيم عن علقمة والأسود عن عائشة قالت: قال رسول الله ۶ وهو في بيتها لما حضره الموت: ادعوا لي حبيبي فدعوت له أبا بكر فنظر إليه ثم وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي فدعوا له عمر فلما نظر إليه وضع رأسه ثم قال: ادعوا لي حبيبي فقلت: ويلكم ادعوا له علي بن أبي طالب فوالله ما يريد غيره فلما راه أفرد الثوب الذي كان عليه ثم أدخله فيه فلم يزل يحتضنه حتى قبض ويده عليه؛ ۲ پیامبر ۶ زمان رحلت خود فرمودند: حبییم را به حضور من فرا خوانید، پس من ابوبکر را صدا کردم و حضرت به ابوبکر نگاه کرد و سرش را گذاشت و باز فرمود: حبییم را صدا کنید پس عمر را صدا کردند، حضرت وقتی عمر را دید سرش را گذاشت و گفت: حبییم را صدا کنید، من گفتم: وای بر شما،

۱. تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۳۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۳۳.

۲. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۹۳؛ مناقب ابن مردویه، ح ۴۴؛ مناقب خارزمی، ص ۶۸ ح ۴۱.

علی را فرا خوانید به خدا سوگند آن حضرت جز علی کسی را نمی‌خواهد پس وقتی علی را دید او را به خود نزدیک نمود و پیوسته به آن حالت بود تا از دنیا رفت. از این سه حدیث به روشنی استفاده می‌شود که اولاً: بخش اول و مطلبی اصلی که پیامبر اکرم 6 به سبب آن ام‌المؤمنین عائشه و حفصه را به زنان صاحب یوسف تشبیه کرده‌اند در روایت بخاری و دیگران حذف شده است. ثانیاً: پیامبر اکرم 6 امیرالمؤمنین عليه السلام را خواسته و فرا خوانده‌اند نه ابوبکر را.

۸. پیامبر اکرم 6 در آن زمان ابوبکر را همراه دیگران در لشکر اسامه بن زید قرار داده بودند و می‌بایست آن‌ها برای جهاد به سوی روم حرکت می‌کردند.^۱ و این نیز این واقعیت را کاملاً تأیید می‌کند که پیامبر اکرم 6 ابوبکر را امر به امامت نماز ننموده‌اند. در کتاب‌های مذکور در پاورقی وجود ابوبکر در لشکر اسامه از ابن عمر و عروه هر کدام با دو سند صحیح و از ابن عباس نقل شده و ابن حجر نیز آن را تأیید کرده است و کسی با سند معتبر خلاف آن را نقل نکرده است.

۹. ابن ابی‌الحدید از استادش نقل کرده است که امیرالمؤمنین A فرموده‌اند: ام‌المؤمنین عائشه به ابوبکر گفت تا نماز بگزارد نه پیامبر اکرم 6.^۲

همچنین پیامبر اکرم 6 چنان‌که در شرح حال عمرو ملاحظه کردید عمرو بن عاص را که در سال هشتم هجری مسلمان شده بود، به ابوبکر و عمر امیر قرار دادند و آن‌ها

۱. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۶، ص ۳۹۲، ح ۳۲۳۰۵، ج ۷، ص ۴۱۵، ح ۳۶۹۸۰؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۴۹، ج ۴، ص ۶۶ و ۶۸ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۶۹ و ۲۰۸؛ صفوة الصفوة ابن جوزی، ج ۱، ص ۵۲۱؛ الوفی باحوال المصطفی‌ابن جوزی، ص ۷۷۶، ح ۱۳۳۲؛ المنتظم ابن جوزی، ج ۲، ص ۱۸۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۵ از واقدی، ابن اسحاق و...؛ الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۸، ص ۶۰ و ۶۲ و ۶۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۱؛ اصعاف مبتأ برجال الموطأ سیوطی، ص ۱۴؛ کنز العمال، ح ۳۰۲۶۴؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۶، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۹۷.

حتی زمانی که او جنب بود، پشت سر او نماز می خواندند.^۱ و همچنین اسامه را که خوردسال بود و هفده سال داشت امیر آن دو قرار دادند و موارد دیگر. ولی در مقابل پیامبر اکرم ۶ کسی را با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت امیر قرار نداده اند.

در حدیثی این گونه وارد شده است:

ابْنُ عُمَرَ أَخْبَرَهُ قَالَ كَانَ كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ يَوْمَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ اصْحَابِ النَّبِيِّ ۶ فِي مَسْجِدِ قُبَاءٍ، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَزَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رِيْعَةَ؛^۲ سالم در مسجد قبا امامت نماز بر مهاجرین و انصار را بر عهده داشت که در بین آن ها ابوبکر و عمر و... نیز بودند.

همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت به ابوبکر بیعت نکردند و این واقعیت مسلم تاریخ دو مطلب را ثابت می کند: ۱. پیامبر اکرم ۶ ابوبکر را به خواندن نماز امر فرموده اند و الا امیرالمؤمنین علیه السلام با او بیعت می کردند. ۲. این که به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده اند که فرموده باشند: «پیامبر ۶ ابوبکر را به نماز امر فرمودند و...» از اکاذیبی است که مانند آن را فراوان به آن حضرت نسبت داده اند.

داستان افک

داستان افک از جمله اخباری است که بخاری آن را ۲۹ بار در صحیحش^۳ تکرار کرده است و در مورد این داستان مطالب عجیب و غریب فراوان در کتاب ها وارد شده

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۴، شرح حال عمرو بن عاص.

۲. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب اسْتِئْضَاءِ الْمَوَالِیِ اسْتِعْمَالِهِمْ، ح ۷۱۷۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۸ شرح حال سالم؛ الاصابه، ج ۳، ص ۱۲، شرح حال سالم.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: حدیث الافک، ج ۴، ص ۱۵۱۷، ح ۴۱۴۱ و ح ۲۴۵۳، ۲۴۹۴، ۲۵۱۸، ۲۵۴۲، ۲۷۲۳، ۳۲۰۸، ۳۳۳۸، ۳۸۰۱، ۳۹۱۰، ۳۹۱۴، ۳۹۱۵، ۳۹۱۳، ۴۴۱۴، ۴۴۷۲، ۴۴۷۳، ۴۴۷۴، ۴۴۷۷، ۴۴۷۸، ۴۴۷۹، ۴۵۵۰، ۵۷۹۸، ۶۲۸۵، ۶۳۰۱، ۶۹۳۵، ۶۹۳۶، ۷۰۶۱، ۷۱۰۶.

است. چون اصل این داستان در «صحیح بخاری» و کتب دیگر خیلی مفصل و طولانی است ما از ذکر متن کامل آن خودداری کرده و در ضمن بررسی به مطالب مهم آن اشاره خواهیم کرد. در این داستان به پیامبر اکرم ۶ و اکثر صحابه توهین‌های عجیب شده و در واقع تمام آن‌ها افراد دور از فکر و اندیشه معرفی شده‌اند.

۱. در زمان این داستان، ام‌المؤمنین عائشه دوازده سال داشته است.^۱

۲. داستان افک و نزول آیه تیمم و داستان عبدالله بن ابی منافق همه در غزوه بنی مصطلق اتفاق افتاده است.^۲

۳. داستان غزوه بنی مصطلق را واقدی در «مغازی، ج ۱، ص ۴۰۶ و ۴۹۷» از عمر بن خطاب، طبری در «تاریخ، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۴» از زید و عائشه و عاصم بن عمر بن قتاده، و ابن هشام در «سیره، ج ۳، ص ۷۵۷» از عائشه و عاصم و عبدالله بن ابی‌بکر، و عمر بن شبه در «تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۴۹ و ۳۷۳ و ۳۷۴» از زهری و عمر مولی عفره و از لیث نقل کرده‌اند و در نقل هیچ یک از این افراد اشاره‌ای به داستان افک و نزول آیه‌ی تیمم در این غزوه نشده است و داستان افک در خبر دیگر تنها از ام‌المؤمنین عائشه نقل شده است.

۴. در غزوه بنی مصطلق ام‌المؤمنین ام‌سلمه نیز حضور داشته است، ولی چون وجود ام‌سلمه در این سفر، بی‌اساس بودن داستان افک را روشن خواهد نمود، لذا در اکثر کتاب‌ها به این واقعیت اشاره نشده است. شافعی در کتاب «الام، ج ۷، ص ۳۷۱» و واقدی در «مغازی، ج ۱، ص ۴۰۷» از عمر بن خطاب که داستان غزوه بنی مصطلق را نقل کرده است، می‌گوید: همراه پیامبر ۶ در این غزوه از همسران آن حضرت ام‌سلمه و عائشه همراه بودند. و ذهبی در «سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۶۰» تصریح می‌کند که در

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۴۶، رقم ۱۱۵.

۲. طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۶۵.

قرعه‌کشی اسم ام سلمه و عائشه خارج شد. ابن سعد در «طبقات الكبرى، ج ۲، ص ۶۴» و صالحی شامی در «سبل الهدی والرشاد، ج ۴، ص ۳۴۵» به صورت يك خبر مسلم ذکر کرده‌اند که در این غزوه عائشه و ام سلمه همراه پیامبر اکرم^۶ بودند و این شبهه در «تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۲۳» با دو سند از طریق عروه و علقمه بن وقاص از ام‌المؤمنین عائشه نقل کرده که، سهم ام سلمه و عائشه خارج شد: عن عائشة قالت: غزا رسول الله^۶ غزوة بني المصطلق... بلغنا: أن النبي^۶ ساهم بين نسائه في غزوة بني المصطلق أيتها تخرج معه فخرج سهم عائشة و أم سلمة فخرج بهما معه. (سؤال این جاست که اولاً: چرا محدثین وجود ام سلمه در این غزوه را مخفی کرده و بازگو ننموده‌اند. ثانیاً: با وجود ام سلمه چگونه ممکن است عائشه از لشکر جا بماند و کسی يك شب و نصف روز متوجه آن نشود.)

۵. ابن اثیر گفته است: داستان افك، شعبان سال ششم اتفاق افتاد و ابن اسحاق نیز همین سخن را گفته است.^۱ بخاری در حاشیه صحیحش ج ۳، ص ۱۲۹۶، ذیل حدیث ۳۳۳۰ نیز همین مطلب را ذکر کرده است. و باز بخاری در باب «غزوه بنی مصطلق و آن غزوه مریسیع است» می‌گوید: ابن اسحاق گفته است: غزوه بنی مصطلق سال ششم بود، موسی بن عقبه گفته است: سال چهارم بود. زهری گفته است: داستان افك در غزوه مریسیع بود.^۲

می‌گویند: داستان افك در غزوه مریسیع (بنی مصطلق) سال پنج هجری بود و عائشه آن زمان دوازده سال داشت و ابن اسحاق و واقدی و غیر واحد گفته‌اند: داستان افك در غزوه مریسیع واقع شد. ذهبی پس از نقل این اقوال می‌گوید: لکن صحیح این است که

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۹۲؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۹.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غَزْوَةُ بَنِي الْمُصْطَلِقِ مِنْ خُرَاعَةَ وَهِيَ غَزْوَةُ الْمُرَيْسِيعِ، ج ۴، ص ۱۵۱۵.

این داستان سال ششم اتفاق افتاد.^۱

ولی اکثر محدثان مانند بخاری، مسلم، احمد و... در متن حدیث به این که این داستان در کدام غزوه بوده است نیز، هیچ اشاره‌ی نکرده‌اند؛ زیرا ظاهراً درک کرده‌اند که اگر بیان شود آثار تناقض در آن برای خواننده خیلی روشن خواهد شد.

۶. ۱: ام المؤمنین عائشه می‌گوید: ... فاستيقظت باسترجاعه حين عرفني فخمريت وجهي بجلبابي و والله ما يكلمني كلمة ولا سمعت منه كلمة غير استرجاعه حتى أناخ راحلته فوطئ على يدها فركبته فانطلق يقود بي الراحلة؛^۲ ... من خواب بودم و با استرجاع صفوان از خواب بیدار شدم و والله صفوان هیچ حرفی با من نگفت و هیچ حرفی از او نشنیدم غیر از استرجاع

۶. ۲: فلما رأني قال: إنا لله وإنا إليه راجعون، ظعينة رسول الله 6 فقال: ما خلفك يرحمك الله؟ قالت: فما كلمته...؛ صفوان به نزد من آمد و چون مرا دید «انا لله» را خواند و گفت: خدا تو را رحمت کند چه سبب شد که جا ماندی، ولی من حرفی نزد من... وقتی رسیدیم اهل افك سخنشان را گفتند.^۳

۶. ۳: ... فنادی بها: أيها النائم - وهو يحسبني رجلاً - فرفعت رأسي فاسترجع، ثم أناخ بعيره فعقل يديّه جميعاً، ثم قال يا أمّه إذا استويت عليه فأذنيني، فلما استويت عليه أذنته فأخذ برأس الجمل، ولم يكلمني حتى جاء بي إلى رسول الله 6 بعدما ارتفع النهار، فقال عبد الله بن أبيّ بن سلول: ما تخلّفت إلا لكذا وكذا، وأعانه على قوله مسطح بن أثاثه وحسان بن ثابت وامرأة أخرى؛ صفوان ندا داد و گمان

۱. سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۳؛ صحيح مسلم، كتاب التوبة، باب في حديث الافك وقبول توبة القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ صحيح بخاری، كتاب التفسير، باب: لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم، ح ۴۷۵۰.

۳. سيره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۸؛ تاريخ المدينة ابن شبه، ج ۱، ص ۳۳۳.

می کرد که من مرد هستم و استرجاع خواند و شترش را خوابانید و گفت: ای مادر، چون سوار شدی به من اذن حرکت بده و من نیز چون سوار شدم به او اذن دادم و از آن به بعد با من هیچ حرفی نزد تا این که مرا به پیامبر ۶ رسانید پس از آن که روز شده بود. عبدالله بن ابی گفت: عقب نماند مگر برای این و آن، مسطح، حسان و خانمی او را یاری کردند... و دو نفر از اصحاب یکی زید بن حارثه و دومی ابویوب انصاری وقتی این تهمت را می شنیدند می گفتند: سبحان الله این بهتان بزرگ است.^۱ (توجه داشته باشیم که بنابر این خبر، ام المؤمنین از همان ابتدا تهمت ابن ابی را شنیده است.)

۶. ۴: وكان صفوان بن المعطل السلمي صاحب رسول الله ۶ تخلف تلك الليلة عن العسكر حتى أصبح. قالت: فمر بي فرآني فاسترجع وأعظم مكاني حين رآني وحدي وقد كنت أعرفه ويعرفني قبل أن يضرب علينا الحجاب. قالت: فسألني عن أمري فسترت وجهي عنه بجلبابي وأخبرته بأمرى فقرب بعيره فوطئ على ذراعه فولاني قفاه حتى ركبت وسويت ثيابي ثم بعته فأقبل يسير بي حتى دخلنا المدينة نصف النهار أو نحوه... إن مسطحا وفلانا وفلانة فيمن استزلهم الشيطان من المنافقين يجتمعون في بيت عبد الله بن أبي بن سلول يتحدثون عنك وعن صفوان بن المعطل يرمونك به؛ صفوان صاحب پیامبر ۶ بود و آن شب از لشکر جا ماند تا صبح و به من عبور کرد و چون مرا دید، استرجاع خواند و جایگاه مرا بزرگ خواند... و از من در مورد تخلفم سؤال کرد، من چهره ام را پوشاندم و از امر خود به او خبر دادم... به مدینه نصف روز وارد شدیم و ام مسطح به من خبر داد که مسطح و فلان و فلانه که شیطان گمراهشان کرده همراه منافقین در منزل عبدالله بن ابی جمع می شوند و از تو و صفوان سخن می گویند و تو را به زنا رمی می کنند...^۲ هیشمی می گوید: رجال این سند

۱. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۳۱۹ و ۳۳۹ با دو سند صحیح؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۸۷.

۲. مجمع الزوائد هیشمی، ج ۹، ص ۲۳۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۵۵.

رجال صحیح هستند. (در این جا مطلب منکر و بی اساس این است که عبدالله بن ابی در داستان غزوه بنی مصطلق به اوج ذلت و خواری رسید و آیه‌ی: «لئن رجعنا الى المدينة لیخرجن الأعز منها الاذل» در این غزوه از زبان وی نازل شد و حتی پسرش از پیامبر اکرم ۶ اذن خواست تا پدرش را خود بکشد، ولی حضرت این اجازه را به او ندادند و زمانی که به مدینه برگشتند، عبدالله فرزند ابن ابی در ورودی مدینه جلوی پدرش را گرفت و گفت: اجازه نمی‌دهم که وارد مدینه شوی، تا این که بگویی: تو ذلیل هستی و پیامبر ۶ عزیز است و چون خبر به پیامبر اکرم ۶ رسید، حضرت به فرزند ابن ابی فرمودند: بگذار وارد شود.^۱ با این حال چگونه ممکن است مسلمین سخن او را شایع کرده و در منزل او جمع شده باشند... همچنین رسیدن آن‌ها به لشکر اسلام صبح بود و یا نصف روز، در مدینه بود و یا قبل از رسیدن به مدینه و تناقضات آشکار در مورد سخن گفتن و نگفتن صفوان و ام‌المؤمنین در این اخبار را ملاحظه کردید.

۷. پیامبر اکرم ۶ دو مرد از اصحابش که از اهلش نیز بودند علی بن ابی طالب و اسامه بن زید را فرا خواند و فرمود: در مورد عائشه نظرتان چیست؟ علی گفت: زن بسیار است و خداوند آن‌ها را برای تو حلال قرار داده است، پس طلاق بده و با غیر او ازدواج بکن و اگر در مورد او از ام‌مسطح سؤال کنی تو را تصدیق خواهد کرد. اسامه گفت: در مورد اهل بیت جز خیر چیزی نمی‌دانم، مردم سخن بسیار می‌گویند و دروغ می‌گویند و اگر از ام‌مسطح سؤال کنی به تو خبر می‌دهد و اگر همان گونه‌ای است که مردم می‌گویند به تو خبر خواهد داد، پس ام‌مسطح از پاکی عائشه خبر داد. سپس حضرت به منبر نشست و فرمود: چه کسی در برابر کسی که مرا در مورد اهل بیت آزار می‌دهد، مرا یاری و بی‌نیاز می‌کند؟ والله مردم در مورد مردی سخن می‌گویند که به منزل من وارد نشد مگر همراه من و من مسافرت نکردم مگر این که او همراه من بود. ام‌مسطح، مسطح را سب نمود و

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۲؛ تفسیر طبری، ج ۲۸، ص ۱۴۸، و اصل این داستان حتی تنها در صحیح بخاری از جابر، زید بن ارقم و عمر بن خطاب نقل شده است.

عائشه گفت: سبحان الله، مردی از مهاجرین را که اهل بدر است سب کردی و او فرزند تو است. ام‌مسطح گفت: مگر نمی‌دانی که او در مورد تو چه گفته است؟ عائشه گفت: در مورد من چه گفت؟ گفت: در مورد تو چنین و چنان گفت، ولی تو نمی‌دانی، عائشه با شنیدن این خبر شروع کرد به گریه... پیامبر 6 به آن‌ها وارد شد و فرمود: ای عائشه، اگر کاری را که مردم می‌گویند انجام دادی به من خبر بده تا از خداوند برای استغفار کنم...^۱ (۱). حال آن‌که در اخبار دیگر خانمی که از او سؤال شد بریره بوده است نه ام‌مسطح،^۲ همچنین ام‌المؤمنین این تهمت را از ابتدا از زبان عبدالله بن ابی شنیده بود چنان‌که گذشت.^۳ چگونه به اسامه که بچه دوازده ساله بود مرد گفته‌اند و چرا از او که حتی غیر بالغ است مشورت خواسته‌اند!^۴ در مورد صفوان گفته‌اند: او اندکی قبل از این غزوه مسلمان شد و این اولین مسافرت او بوده،^۵ پس با این حال چگونه همیشه همراه آن حضرت وارد منزل ایشان می‌شده و در همه سفرها همراه آن حضرت بوده است؟!)

۸. پیامبر اکرم 6 در منبر فرمودند: **أَمَّا بَعْدُ أَشِيرُوا عَلَيَّ فِي أَنَاثِ أَهْلِي، وَإِنَّمَا اللَّهُ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي مِنْ سُوءٍ، وَأَبْنُوهُمْ بِمَنْ وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَطُّ، وَلَا يَدْخُلُ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا وَأَنَا حَاضِرٌ، وَلَا غَبْتُ فِي سَفَرٍ إِلَّا غَابَ مَعِيَ؛**^۶ به من بگوئید در مورد مردانی که به اهل تهمت زدند، والله من در مورد اهل هرگز بدی ندیدم و (صفوان) به منزل من هیچ‌گاه وارد نشد، مگر این که من حاضر بودم و به سفر نرفتم، مگر این که او نیز همراه من بود. (پس بنابر این تصریح که در نقل قبلی نیز بود، صفوان همراه آن حضرت بوده و از لشکر عقب نمانده است. همچنین به این توهین به پیامبر اکرم 6 در این اخبار توجه کنید که در تمام کتاب‌ها آمده است: پیامبر اکرم 6 فرمودند: والله اهلیم پاکیزه است و جز نیکی من از آن‌ها چیزی ندیدم. ولی پس از آن به عائشه فرموده‌اند:

۱. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۳۲۰ و ۳۲۱. برخی از این اخبار در صحیح بخاری نیز است.

۲. الاصابه، ج ۳، ص ۴۴۰، شرح حال صفوان رقم ۴۰۹۳؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۵۴۶، رقم ۱۱۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه، ج ۴، ص ۱۷۸۰، ح ۴۷۵۷.

اگر چنین کاری را کردی توبه کن و به من بگو برای استغفار کنم.) کدام يك از این دو سخن متناقض صحت دارد! چگونه چنین نسبت‌های ناروا به پیامبر اکرم 6 داده شده است!

۹. ۱. كَانَ مَسَاءَ ذَلِكَ الْيَوْمِ خَرَجْتُ لِبَعْضِ حَاجَتِي وَمَعِيَ أُمُّ مِسْطَحٍ... فَقَالَتْ تَعَسَ مِسْطَحٌ، فَقُلْتُ لَهَا تَسْبِيْنُ ابْنِكَ... فَاتْتَهَرْتُهَا، فَقَالَتْ وَاللَّهِ مَا أَسْبُهُ إِلَّا فِيكَ. فَقُلْتُ فِي أَيِّ شَأْنِي قَالَتْ فَبَقَرْتُ لِي الْحَدِيثَ فَقُلْتُ وَقَدْ كَانَ هَذَا قَالَتْ نَعَمْ وَاللَّهِ، فَرَجَعْتُ إِلَى بَيْتِي كَأَنَّ الَّذِي خَرَجْتُ لَهُ لَا أَجِدُ مِنْهُ قَلِيلاً وَلَا كَثِيراً، وَوَعَيْتُ فَقُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ 6 أَرْسِلْنِي إِلَى بَيْتِ أَبِي. فَأَرْسَلَ مَعِيَ الْغُلَامَ، فَدَخَلْتُ الدَّارَ فَوَجَدْتُ أُمَّ رُومَانَ فِي السُّفْلِ وَأَبَا بَكْرٍ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ. فَقَالَتْ أُمِّي مَا جَاءَ بِكَ يَا بُنَيْتُ فَأَخْبَرْتُهَا وَذَكَرْتُ لَهَا الْحَدِيثَ، وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مِثْلَ مَا بَلَغَ مِنِّي، فَقَالَتْ: يَا بُنَيْتُ خَفَضِي عَلَيْكَ الشَّانَ، فَإِنَّهُ وَاللَّهِ، لَقَلَّمَا كَانَتْ امْرَأَةٌ حَسَنَاءُ عِنْدَ رَجُلٍ يُحِبُّهَا، لَهَا ضَرَاكِرُ، إِلَّا حَسَدْنَهَا وَقِيلَ فِيهَا. وَإِذَا هُوَ لَمْ يَبْلُغْ مِنْهَا مَا بَلَغَ مِنِّي، قُلْتُ وَقَدْ عَلِمَ بِهِ أَبِي قَالَتْ نَعَمْ. قُلْتُ وَ رَسُولُ اللَّهِ 6 قَالَتْ نَعَمْ وَ رَسُولُ اللَّهِ 6 وَاسْتَعْبَرْتُ وَبَكَيْتُ، فَسَمِعَ أَبُو بَكْرٍ صَوْتِي وَهُوَ فَوْقَ الْبَيْتِ يَقْرَأُ، فَنَزَلَ فَقَالَ لَأُمِّي مَا شَأْنُهَا قَالَتْ بَلَغَهَا الَّذِي ذَكَرَ مِنْ شَأْنِهَا. فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، قَالَ أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ أَيُّ بُنَيْتُ إِلَّا رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِكَ، فَرَجَعْتُ وَلَقَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ 6 بَيْتِي، فَسَأَلَ عَنِّي خَادِمَتِي فَقَالَتْ لَا وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا عَيْبًا... وَاتْتَهَرَهَا بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: اصْدُقِي رَسُولَ اللَّهِ 6 حَتَّى أَسْقُطُوا لَهَا بِهِ فَقَالَتْ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهَا إِلَّا مَا يَعْلَمُ الصَّائِغُ عَلَى تَبْرِ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ. وَبَلَغَ الْأَمْرُ إِلَى ذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي قِيلَ لَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَاللَّهِ مَا كَشَفْتُ كَنْفَ اثْنِي قَطُّ قَالَتْ وَأَصْبَحَ أَبُو آيٍ عِنْدِي، فَلَمْ يَزَالَا حَتَّى دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ 6 وَقَدْ صَلَّى الْعَصْرَ، ثُمَّ دَخَلَ وَقَدْ اكْتَفَنِي أَبُو آيٍ عَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ «أَمَّا بَعْدُ يَا عَائِشَةُ، إِنَّ كُنْتَ قَارَفْتَ سُوءًا أَوْ ظَلَمْتَ، فَتَوْبِي إِلَى

اللَّهُ، فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ مِنْ عِبَادِهِ». قَالَتْ وَقَدْ جَاءَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فِيهِ جَالِسَةً بِالْبَابِ فَقُلْتُ أَلَا تَسْتَحْيِي مِنْ هَذِهِ الْمَرْأَةِ أَنْ تَذْكُرَ شَيْئًا. فَوَعِظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَالْتَفَتْتُ إِلَى أَبِي فَقُلْتُ أَجِبْهُ. قَالَ فَمَاذَا أَقُولُ فَالْتَفَتْتُ إِلَى أُمِّي فَقُلْتُ أَجِيبِيهِ. فَقَالَتْ أَقُولُ مَاذَا فَلَمَّا لَمْ يُجِيبَاهُ تَشَهَّدْتُ فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأَثْنَيْتُ عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قُلْتُ: أَمَّا بَعْدُ فَوَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي لَمْ أَفْعَلْ. وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَشْهَدُ إِنِّي لَصَادِقَةٌ، مَا ذَاكَ بِنَافِعِي عِنْدَكُمْ، لَقَدْ تَكَلَّمْتُمْ بِهِ وَأَشْرَبْتُهُ قُلُوبُكُمْ، وَ إِنْ قُلْتُ إِنِّي فَعَلْتُ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ، لَتَقُولَنَّ قَدْ بَاءَتْ بِهِ عَلَى نَفْسِهَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَجِدُ لِي وَلَكُمْ مَثَلًا -وَالْتَمَسْتُ اسْمَ يَعْقُوبَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ- إِلَّا أَبَايُوسُفَ حِينَ قَالَ (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) وَأُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ سَاعَتِهِ فَسَكَنَّا، فَرَفَعَ عَنْهُ وَإِنِّي لَا تَبِينُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ وَهُوَ يَمْسَحُ جَبِينَهُ وَيَقُولُ «أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ، فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ بَرَاءَتَكَ». قَالَتْ وَكُنْتُ أَشَدَّ مَا كُنْتُ غَضَبًا فَقَالَ لِي أَبَوَايَ قُومِي إِلَيْهِ. فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَا أَقُومُ إِلَيْهِ، وَلَا أَحْمَدُهُ وَلَا أَحْمَدُكُمْ، وَلَكِنْ أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي أَنْزَلَ بَرَاءَتِي، لَقَدْ سَمِعْتُمُوهُ، فَمَا أَنْكَرْتُمُوهُ وَلَا غَيَّرْتُمُوهُ، وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَقُولُ أَمَّا زَيْنَبُ ابْنَةُ جَحْشٍ فَعَصَمَهَا اللَّهُ بِدِينِهَا، فَلَمْ تَقُلْ إِلَّا خَيْرًا؛^۱ پس از آن که ام‌مسطح این داستان را به عائشه خبر داد، او از پیامبر ﷺ اجازه خواست تا به منزل پدرش برود و حضرت او را همراه غلامی به منزل پدرش راهی کرد. وقتی داستان را به مادرش گفت متوجه شد که مادرش به آن مقداری که او آگاه شده آگاه نشده است مادرش گفت که این تهمت از روی حسد است... ابوبکر او را به خدا سوگند داد که به منزلش برگردد و او برگشت. پیامبر اکرم ﷺ به منزلش آمد و از خادم عائشه در مورد او سؤال نمود و او گفت: والله من

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: إِنْ الذِّينَ يَحْبُونَ أَنْ تُشِيعَ الْفَاحِشَةُ، ج ۴، ص ۱۷۸۰، ح ۴۷۵۷، صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب في حديث الافك وقبول توبة القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۹، ح ۲۴۳۶۲؛ مسند ابن راهويه، ج ۲، ص ۶۰۵؛

عیبی در او ندیده‌ام، پس یکی از اصحاب پیامبر 6 بر سر خادم فریاد زد (و او را تهدید نمود) و گفت: پیامبر 6 را تصدیق بکن و او گفت: سبحان الله من جز خوبی از او چیزی ندیده‌ام. این خبر به آن مرد (صفوان) رسید و او گفت: سبحان الله، والله تا به حال با هیچ زنی جماع نکردم (یعنی با زنی حتی با همسرش علاقه جنسی نکرده است؛ زیرا آلت مردانگی او کار نمی‌کرده است). پدر و مادرم نزد من صبح کردند و پیوسته نزد من بودند و مرا به آغوش خود گرفته بودند تا این که پیامبر 6 بر من وارد شد و فرمود: ای عائشه، اگر گناه کردی و یا ظلم نمودی توبه کن، همانا خداوند توبه عبادش را می‌پذیرد. خانمی از انصار دم درب منزل نشسته بود و من (به پیامبر 6) گفتم: آیا از این خانم شرم نمی‌کنی که چنین سخنی می‌گویی، پس حضرت موعظه کرد و من به پدرم گفتم: پاسخ او را بده. گفت: من چه بگویم. به مادرم گفتم: پاسخش را بده. گفت: چه بگویم. وقتی آن‌ها پاسخ او را ندادند من شهادت دادم و خدا را حمد و ثنا نمودم، سپس گفتم: والله اگر به شما بگویم که من چنین کاری را نکرده‌ام خدا شاهد است که نکردم من صادق هستم، ولی آن نزد شما برای من نفعی ندارد. (شما سخن مرا باور نمی‌کنید). همانا شما

این تهمت را می‌گویید و آن در قلبتان جای گرفته است (در نقل صحیح مسلم: و تصدیقش کردید)، اگر من بگویم: همانا من چنین کاری را کردم خدا می‌داند که من نکردم و شما قطعاً خواهید گفت: با این اعترافش خودش را هلاک کرد و من، به خدا سوگند برای خود و شما چیزی جز این قول یعقوب را پیدا نمی‌کنم که بگویم آن‌جا که فرمود: «فصبر جميل والله المستعان علی ما تصفون». در همان لحظه به پیامبر 6 وحی نازل شد و من سرور و شادی را در چهره آن حضرت مشاهده کردم در حالی که آن حضرت پیشانی خود را با دستانش می‌مالید، گفت: بشارت باد به تو ای عائشه، همانا خداوند برائت را نازل فرمود. من خیلی غضبناک بودم، پدر و مادرم گفتند: به سوی پیامبر 6 برو (و از او تشکر کن)، من گفتم: به سوی او نمی‌روم و او و شما دو را حمد نمی‌گویم، ولی خدا را

حمد می گویم که برائتم را نازل فرمود شما این سخن (تهمت افک) را شنیدید، ولی آن را انکار نکردید و تغییر نیز ندادید و عائشه می گفت: زینب بنت جحش را نیز خداوند حفظ کرد و چیزی جز خیر نگفت... (بنابر این الفاظ، پیامبر اکرم 6 و ابوبکر و خانش یقین داشته اند که عائشه مرتکب چنین گناهی شده است، حال آن که می گویند: حضرت سوگند یاد کردند که از عائشه جز نیکی نمی دانند و... همچنین در مورد حالت نزول وحی نیز تناقضات فراوان است...)

۹. ۲. ... ورجعت علی أبوی أبي بکر، وأمّ رومان فقلت: أما اتقیتما الله فی و ما وصلتما رحمی؟ قال النبی 6 الذي قال، وتحدث الناس بالذي تحدثوا به ولم تعلماني، فأخبر رسول الله 6، قالت: أي بنية، والله لقلما أحب رجل قطّ امرأته إلا قالوا لها نحو الذي قالوا لك، أي بنية ارجعي إلى بيتك حتى نأتيك فيه، فرجعت وارتكبني صالب من حمى، فجاء أبواي دخلا وجاء رسول الله 6 حتى جلس على سريري وجاهي، فقالا أي بينة، إن كنت صنعت ما قال الناس فاستغفري الله، و إن لم تكوني صنعتيه فأخبري رسول الله بعذرک، قلت: ما أجد لي ولكم إلا كأبي يوسف (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) قالت: فالتمست اسم يعقوب فما قدرت، أو فلم أقدر عليه، فشخص بصر رسول الله إلى السقف، وكان إذا نزل عليه وجد قال الله: (إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا) فوالذي هو أكرمہ، وأنزل عليه الكتاب ما زال يضحك حتى إني لأنظر إلى نواجذه سرورا، ثم مسح عن وجهه، فقال: يا عائشة أبشري، قد أنزل الله عذرک "قلت: بحمد الله لا بحمدك، ولا بحمد أصحابك؛^۲ ولی در نقل طبری چنین وارد شده است: وقتی ام مسطح خبر را گفت ام المؤمنین (بدون درنگ و اذن گرفتن از حضرت 6) به نزد والدینش آمد و آنها را مذمت نمود و گفت: آیا از خدا نمی ترسید، پیامبر 6 این سخن را گفته و مردم نیز، ولی

۲. مسند ابن راهویه، ج ۲، ص ۵۵۶؛ تفسیر طبری، ج ۱۸، ص ۱۲۶.

شما به من خبر ندادید. امرومان گفت: ... دخترم به منزلت برگرد تا ما نیز بیاییم. من برگشتم پس والدینم آمدند و پیامبر ﷺ نیز آمدند، پس ابوبکر و امرومان گفتند: ای دخترم، اگر کاری را که مردم می‌گویند مرتکب شده باشی استغفار نما و اگر نکرده باشی به پیامبر ﷺ عذر خود را بیان کن. من گفتم: برای شما و خودم چیزی را پیدا نمی‌کنم جز سخن پدر یوسف، (سعی نمود و نام یعقوب را به یاد نیاورد) که فرمود: «فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون». نگاه پیامبر ﷺ متوجه سقف شد و هر وقت وحی نازل می‌شد چنین می‌کرد، پس پیوسته تبسم می‌کرد و از چهره‌اش سرور را مشاهده می‌کردم، سپس به چهره‌اش دست کشید و فرمود: ای عائشه، بشارت باد تو را که خداوند عذرت را نازل فرمود... .

رجال سند ابن راهویه همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز یحیی بن عبدالرحمن که از رجال سته به جز بخاری است. شما ملاحظه می‌کنید که این دو خبر چقدر با هم تناقض آشکار دارد. ۱. عائشه از پیامبر ﷺ اذن گرفت و به منزل پدرش رفت. ۲. بدون اذن مستقیم به منزل پدرش رفت. ۳. پیامبر ﷺ به عائشه فرمودند: توبه بکن. ۴. ابوبکر و امرومان گفتند تا توبه کند (در نقل طبری). ۵. ابوبکر گفت تا توبه کند (در نقل ابن راهویه). ۶. عائشه ابوبکر و امرومان را مذمت نمود. ۷. در نقل دیگر کاملاً متفاوت است. ۸. ابوبکر عائشه را قسم داد که به منزلش برگردد. ۹. امرومان به عائشه گفت که به منزلش برگردد. و تناقضات دیگر.

۱۰. فقالت: إنه طار عليك كذا وكذا فخررت مغشية علي فبلغ أم رومان أمي فلما بلغها أن عائشة بلغها الأمر أتتني فحملتني فذهبت بي إلى بيتها فبلغ رسول الله ﷺ أن عائشة قد بلغها الخبر فجاء إليها فدخل عليها وجلس عندها وقال: يا عائشة إن الله قد وسع التوبة. فازددت شرا إلى ما بي فبينا نحن كذلك إذ جاء أبو بكر فدخل علي فقال: يا رسول الله ما تنظرن بهذه التي قد خاتتك وفضحتني؟ قالت: فازددت شرا إلى شر قالت: فأرسل إلى علي فقال: ...يا

أَسَامَةُ مَا تَرَى فِي عَائِشَةَ؟... قَالَ: إِنِّي أَرَى أَنَّ تَسْكُتُ عَنْهَا حَتَّى يَحْدُثَ اللَّهُ إِلَيْكَ فِيهَا قَالَتْ: فَمَا كَانَ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى نَزَلَ الْوَحْيُ فَلَمَّا نَزَلَ جَعَلْنَا نَرَى فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ السُّرُورَ وَجَاءَ عَذْرَاهَا مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ ثُمَّ أَبْشِرِي يَا عَائِشَةُ قَدْ أَتَاكَ اللَّهُ بِعَذْرِكَ. فَقُلْتُ: بَغِيرَ حَمْدِكَ وَحَمْدِ صَاحِبِكَ؛^۳ وَفَتَى امْصُطَحْ خَبَرَ رَأَيْتُ مِنْكَ كُفْتَ، مِنْ أَزْهَوِشَ رَفْتُمْ وَبِهِ زَمِينٌ خُورِدُمْ وَچُونِ مَادَرُمُ مَتَوَجَّهَ شَدَّ كَمَا مِنْ أَزْ خَبَرِ آگَاهُ شَدَّ هَامُ بِهِ نَزْدُ مِنْ آمَدُ وَ مَرَا بِهِ مَنَزَلُشَ بَرَدُ. پيامبر ﷺ فهميد كه به عائشه خبر رسیده است، به نزد عائشه رفت و فرمود: ای عائشه، خداوند میدان توبه را وسیع قرار داده است. عائشه می گوید: با شنیدن این سخن به ناراحتی ام افزوده شد و ما در همان حال بودیم كه ابوبكر آمد و بر من وارد شد و گفت: ای رسول خدا، در مورد این (عائشه) كه به تو خیانت کرده و مرا شرمنده کرده است، منتظر چه هستی. ناراحتی من باز بیشتر شد. حضرت به نزد علی فرستاد و فرمود: به من خبر بده نظرت در مورد عائشه چیست؟ گفت: خداوند زنان بسیار قرار داده است، خادمش بریره را فرا خوان و از او سؤال كن شاید از امر او با خبر شده باشد... از اسامه سؤال كرد و او گفت: در مورد او سكوت كن تا خداوند در مورد او سخن گوید. عائشه گفت: اندكي از آن نگذشت كه وحی نازل شد و سرور و شادی در چهره ی پيامبر ﷺ دیده شد و فرمود: ای عائشه، بشارت باد تو را كه خداوند عذرت را نازل فرمود. عائشه گفت: به غیر حمد تو و صاحبیت. این سند صحیح است. (تناقض دیگر در این خبر این كه می گوید: ۱. در خبر گذشته گفت: پس از شنیدن خبر، از حضرت اذن گرفتم تا به منزل پدرم بروم، ولی این جا می گوید: پس از آن كه من آگاه شدم، مادرم آمد و مرا برد. و در خبر قبلی گفته بود:

۳. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۳۲۴؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۲۳۰؛ معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۲۷۱؛ معجم الكبير، ج ۲۳، ص ۱۱۷.

بدون اذن، مستقیم به منزل پدرم رفتم. ۲. همچنین در خبر قبلی داستان و نزول آیه در منزل پیامبر اکرم ۶ بود، ولی در این خبر داستان و نزول وحی در منزل ابوبکر بوده است. ۳. همچنین نزول وحی این جا يك صورت دیگر به خود می گیرد و ابوبکر که زمان تشریف پیامبر اکرم ۶ نزد عائشه بود، در این خبر می گوید که او حضور نداشته و بعد از آن حضرت آمده است.

همچنین ابوبکر از پیامبر اکرم ۶ تعجب می کند که چرا دخترش را که به آن حضرت خیانت کرده است، طلاق نمی دهد و یا حد جاری نمی کند و... .

۱۱. عن عائشة أنه لما نزل عذرها قبل أبوبكر رأسها فقالت: ألا عذرتني؟ فقال: أي سماء تظلني وأي أرض تقلني إن قلت ما لا أعلم؛ چون عذر عائشه نازل شد ابوبکر سرش را بوسید، پس عائشه گفت: عذر مرا پذیرفتی؟ ابوبکر گفت: کدام آسمان بر من سایه می افکند و کدام زمین مرا به خود جای می دهد من چیزی گفتم که در موردش علم نداشتم. هیشمی این خبر را از بزار نقل کرده و رجالش را رجال صحیح دانسته است.

۱۲. أمُّ رُومَانَ قَالَتْ: بَيْنَا أَنَا قَاعِدَةٌ أَنَا وَعَائِشَةُ إِذْ وَلَجَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَتْ: فَعَلَ اللَّهُ بِفُلَانٍ وَفَعَلَ. فَقَالَتْ أُمُّ رُومَانَ وَمَا ذَاكَ قَالَتْ ابْنِي فِيمَنْ حَدَّثَ الْحَدِيثَ. قَالَتْ وَمَا ذَاكَ قَالَتْ كَذًا وَكَذَا. قَالَتْ عَائِشَةُ سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ۶ قَالَتْ نَعَمْ. قَالَتْ وَأَبُو بَكْرٍ قَالَتْ نَعَمْ. فَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا، فَمَا أَفَاقَتْ إِلَّا وَعَلَيْهَا حُمَّى بِنَافِضٍ، فَطَرَحَتْ عَلَيْهَا ثِيَابَهَا فَغَطَّيْتُهَا. فَجَاءَ النَّبِيُّ ۶ فَقَالَ «مَا شَأْنُ هَذِهِ». قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتُهَا الْحُمَّى بِنَافِضٍ. قَالَ «فَلَعَلَّ فِي حَدِيثٍ تُحَدِّثُ بِهِ». قَالَتْ نَعَمْ. فَقَعَدَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ وَاللَّهِ لَئِنْ حَلَفْتُ لَا تُصَدِّقُونِي، وَلَئِنْ قُلْتُ لَا تَعَذِّرُونِي، مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَيْعَقُوبَ وَبَنِيهِ، وَاللَّهِ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ، قَالَتْ وَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ

۴. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۴۰؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۳۶۶، از طبری و ابوعوانه.

شَيْئًا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عُذْرَهَا - قَالَتْ - بِحَمْدِ اللَّهِ لَا بِحَمْدِ أَحَدٍ وَلَا بِحَمْدِكَ؛^۵ امرومان می گوید: من و عائشه ایستاده بودیم که خانمی از انصار آمد و گفت: خداوند به فلانی چنین کند. امرومان گفت: مگر چه خبر است؟ گفت: فرزندم با کسانی که سخن گفتند، سخن گفت و به عائشه تهمت زد. عائشه گفت: پیامبر ۶ این را شنید؟ گفت: آری، ابوبکر شنید؟ گفت، آری. پس عائشه از هوش رفت و به زمین خورد... پیامبر ۶ آمد و فرمود: به این چه شده است؟ به آن حضرت خبر را گفتند. عائشه نشست و گفت: به خدا سوگند، اگر قسم بخورم، باز مرا تصدیق نمی کنید. مثل من و شما مانند یعقوب و فرزندان او است که فرمود: «والله المستعان على ما تصفون». گفت: پیامبر ۶ برگشت و سخنی نگفت. پس خداوند عذر عائشه را نازل فرمود. وقتی عذرش نازل شد پیامبر ۶ به او خبر داد.

تناقض این جا نیز روشن است: ام مسطح خبر را در حالی که همراه عائشه برای گردش برآمده بودند به ام المؤمنین داده بود، ولی این جا کاملاً خبر تغییر کرده است و همچنین باز در این خبر تأکید می کند که پیامبر ۶ و ابوبکر به وقوع این داستان کاملاً باور داشته اند. جالب است که چرا گفته شده است: اگر من سوگند هم یاد کنم باز شما به بی گناهی من باور نمی کنید...! حالا بالاخره ام المؤمنین عائشه از این تهمت چه وقت آگاه شد: ۱. وقتی که به لشکر رسیدند. ۲. وقتی به گردش برآمدند، ام مسطح خبر را به او گفت و او مستقیم به منزل والدینش رفت. ۳. بار دیگر ام مسطح خبر را به او گفت و او از هوش رفت و مادرش آگاه شد و او را به منزلش آورد. ۴. با مادرش نشسته بود که ام مسطح به نزد آنها آمد و خبر را به آن دو رسانید و او از هوش رفت. ۵. ام مسطح خبر را به او داد و او برگشت و از پیامبر اکرم ۶ اذن گرفت تا به خانه ی پدر و مادرش برود و اجازه دادند سپس رفت!؟

۵. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: حدیث الافک، ج ۴، ص ۱۵۲۲، ح ۴۱۴۳؛ مسند احمد، ج ۶،

۱۲. ... فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَرِيرَةَ لِيَسْأَلَهَا؛ قَالَتْ: فَقَامَ إِلَيْهَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَضَرَبَهَا ضَرْبًا شَدِيدًا وَيَقُولُ أَصْدُقِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَتْ: فَتَقُولُ: وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا وَ مَا كُنْتُ أُعِيبُ عَلَى عَائِشَةَ شَيْئًا...؛^۶ پیامبر ﷺ علی و اسامه را فرا خواند و با آن‌ها مشورت نمود. اسامه مرا مدح نمود و سپس گفت: ای رسول خدا، اهلت هستند و ما از آن‌ها جز خیر نمی‌دانیم و این کذب و باطل است. ولی علی گفت: زن بسیار است و می‌توانی زن دیگر بگیری، پس از جاریه سؤال کن و او تو را تصدیق خواهد کرد. پیامبر اکرم ﷺ بریره را خواست تا از او سؤال کند. عائشه می‌گوید: پس علی به طرف بریره بلند شد و به شدت او را کتک زد و می‌گفت: پیامبر ﷺ را تصدیق بکن. بریره گفت: من عیبی در عائشه ندیدم... . (این خبر خود یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های کذب و افسانه بودن این داستان را می‌رساند. مگر بریره که بود، و او از کجا می‌دانست که از او سؤال کنند، چرا او را کتک زدند و او باید چه چیزی را تصدیق می‌کرد! مگر او در این سفر همراه ام‌المؤمنین بود که خبر داشته باشد! نه، هدف در این خبر نشان دادن چهره خشن و غیر دینی از امیرالمؤمنین A است. همچنین بریره سال‌ها پس از آن که وقوع این داستان را در آن در نظر گرفته‌اند خادم عائشه شده است و سال ششم او در مکه و خادم عباس عموی پیامبر اکرم ﷺ بوده است، نه در مدینه بوده و نه خادم عائشه، چنان که خواهد آمد.)

همچنین دقت داشته باشیم که در یکی از اخبار فوق وقتی پیامبر اکرم ﷺ از اسامه در مورد عائشه سؤال کردند او به آن حضرت گفت: در این مورد کاری انجام مده و منتظر وحی خدا باش. توجه کنید که بچه دوازده ساله به پیامبر اکرم ﷺ خط نشان می‌دهد، ولی آن حضرت نمی‌دانند چه بکنند! چرا در این خبر حد اقل نگفته‌اند که

۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۳۵۸؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۳۳ با دو سند و صحیح؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۷، با دو سند و همان سند ابن شبه از شیخ ابن حمید؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۸۵؛ سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۰۸.

پیامبر ۶ با زید بن حارثه پدر اسامه مشورت نمود، تا گفتارشان کمی به حقیقت نزدیک شود!^۷

۱۳. ۱: وخرج رسول الله ۶ قال وانزل الله عذرهما فرجع رسول الله ۶ معه أبو بكر فدخل فقال: يا عائشة ان الله عز وجل قد انزل عذرك؛ امرومان می گوید:... پیامبر ۶ خارج شد (و رفت) پس عذر عائشه نازل شد. پیامبر ۶ همراه ابوبکر برگشت و به عائشه خبر داد که خداوند متعال عذرت را نازل فرمود.^۸

شعیب ارتنوط سند این خبر را صحیح دانسته است.

۱۳. ۲: فَقَعَدَتْ عَائِشَةُ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَئِنْ حَلَفْتُ لَا تُصَدِّقُونِي، وَلَئِنْ قُلْتُ لَا تَعْذِرُونِي، مَتَلَى وَمَثَلَكُمْ كَيْعَقُوبَ وَبَنِيهِ، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ، قَالَتْ: وَأَنْصَرَفَ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَذْرَهَا؛ پس از آن که عائشه گفت: اگر سوگند یاد کنم باز باور نخواهید کرد و... پیامبر ۶ برگشت و چیزی نگفت، پس خداوند عذرش را نازل فرمود.^۹

۱۳. ۳: فوالله ما رام مجلسه ولا خرج أحد من أهل البيت حتى أنزل عليه الوحي...؛^{۱۰} ام المؤمنین عائشه می گوید: به خدا سوگند پیامبر ۶ مجلسش را ترك نکرد و کسی هم از آن جا خارج نشد تا این که به آن حضرت وحی نازل شد... .

فوالله ما قام رسول الله ۶ ولا خرج أحد من أهل البيت حتى نزل عليه الوحي؛^{۱۱} به خدا سوگند پیامبر ۶ از جایش بلند نشد و کسی از اهل منزل از خانه خارج نشد مگر

۷. مسند احمد، ج ۶، ۳۶۷، ح ۲۷۱۱۶؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۸۲.

۸. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: حدیث الافک، ج ۴، ص ۱۵۲۲، ح ۴۱۴۳.

۹. صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: تعدیل النساء بعضهن بعضا، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۲۶۶۱؛ صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب فی حدیث الافک وقبول توبة القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۳۱؛ تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۱۶.

۱۰. مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۴۶؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ۱۰۵؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۵۸.

این که به آن حضرت وحی نازل شد.

۱۳. ۴. قالت: فبینا رسول الله ﷺ مع أصحابه ووجهه كأنما ذيب عليه الزرنيخ حتى نزل عليه الوحي وكان إذا أوحى إليه لم يطرف فعرف أصحابه أنه يوحى إليه وجعلوا ينظرون إلى وجهه وهو يتهلل ويسفر فلما قضى الوحي قال: (أبشر يا أبا بكر قد أنزل الله عذر ابنتك وبراءتها) فانطلق إليها فبشرها قالت: وقرأ عليه ما نزل في قالت: وأقبل أبو بكر مسرعا يكاد أن ينكب قالت: فقلت بحمد الله لا بحمد صاحبك الذي جئت من عنده فجاء رسول الله ﷺ فجلس عند رأسي فأخذ بكفي فانتزعت يدي منه فضربني أبو بكر وقال: أتنزعين كفك من رسول الله؟ أو برسول الله تفعلين هذا؟ فضحك رسول الله ﷺ؛^{۱۱} پیامبر ﷺ نزد اصحاب بودند که آیه نازل شد، پس حضرت فرمودند: ای ابوبکر، تورا بشارت باد که خداوند متعال عذر و براءت دخترت را نازل فرمود، پس به نزد او برو و او را بشارت بده. ابوبکر با عجله آمد، پس من گفتم: با عنایت خدا نه عنایت صاحبیت که از نزدش آمدی. پیامبر ﷺ آمد و بالای سر من نشست و از دست من گرفت و من دستم را از دست او جدا کردم، پس ابوبکر مرا زد و گفت: آیا دستت را از پیامبر ﷺ جدا می کنی؟ آیا با پیامبر ﷺ چنین می کنی؟ پس پیامبر ﷺ خندید. رجال این سند نیز همه ثقه اند جز ابوسعید بقال که هیشمی می گوید: او ضعیف است و توثیق نیز شده است.

بالآخره وحی در حضور ام المؤمنین در منزل ابوبکر نازل شد و یا پس از آن که حضرت و همچنین ابوبکر رفته بودند! این نیز خیلی تناقض روشن است. همچنین وحی پس از مشورت با امیر المؤمنین و اسامه و سخن بریره نازل شد و یا پس از گفت و گو با عائشه، در منزل ابوبکر در حضور چهار نفر یعنی پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر، امرومان و

۱۱. معجم الكبير طبرانی، ج ۲۳، ص ۱۲۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۳۱.

ام المؤمنین عائشه نازل شد و یا در منزل خود پیامبر ۶ و... تناقضات دیگر که در گذشته اشاره شد.

۱۴. اما این که گفته شده: خبر را از مادرم سؤال کردم و... امرومان در زمانی که این داستان را برای آن زمان در نظر گرفته‌اند ظاهراً از دنیا رفته بوده است. در سال ۴ یا ۵ یا ۶ مرده بود. «الاصابه ابن حجر، ج ۸، ص ۳۹۲» به نقل از «طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷۶» و ابو عمر و خطیب؛ و ابن اثیر در «اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۸۳»؛ و مزی در «تهذیب الکمال، ج ۳۵، ص ۳۵۸» و اقدی و زبیر بن بکار نیز چنین گفته‌اند.

حدیث مسروق از امرومان صحیح نیست؛ زیرا مسروق پس از رحلت پیامبر اکرم ۶ به مدینه آمده است و امرومان در آن زمان مرده بود.

شیبانی در «الجمع بین رجال الصحیحین، ج ۲، ص ۵۱۶» می‌گوید: به بخاری عیب گرفته‌اند که حدیث مسروق از امرومان (در باره داستان افک) را در صحیحش نقل کرده است؛ زیرا بدون خلاف امرومان در زمان حیات پیامبر اکرم ۶ از دنیا رفته بود.

ابن عبدالبر در شرح حال امرومان گفته است: روایت مسروق از امرومان مرسل است و شاید آن را از عائشه شنیده است. زرکشی نیز گفته است: بخاری حدیث افک را از امرومان از روایت مسروق نقل کرده است، ولی مسروق او را ملاقات نکرده است. و گفته شده است: عن مسروق حدیثی امرومان، و این وهم و خطا است. خطیب گفته است: مسروق از امرومان چیزی نشنیده است، جای تعجب است که این واقعیت چگونه برای بخاری پنهان مانده است و همانا مسلم این واقعیت را خوب درک کرده است.^{۱۲}

۱۵. الذی تولى كبره حسان بن ثابت ومسطح بن ائاثه؛ کسی که تهمت را زد، حسان و مسطح هستند.^{۱۳}

۱۲. مقدمه فتح الباری، ص ۳۷۱.

۱۳. معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳۸.

الذي تولى كبره وذلك حسان واصحابه الذين قالوا ما قالوا؛ کسی که تهمت را زد حسان و اصحابش بودند.^{۱۴}

وكان ممن تولى كبره حسان بن ثابت ومسطح بن أثاثه وحمنة بنت جحش في آخرين لا يسمون وكان يتحدث به عند عبد الله بن أبي وذيعة؛^{۱۵} در این خبر می‌گوید: حسان و ... این خبر را بین مردم پخش و شایع می‌کردند. سند این خبر صحیح است.

حال آن‌که در اخبار دیگر می‌گویند: تهمت‌زننده عبدالله بن ابی بوده است. و این نیز از تناقضات این خبر است.

۱۶. وكانت عائشة تقول: لقد سئل عن ابن المعطل فوجدوه رجلا حصورا ما يأتي النساء ثم قتل بعد ذلك شهيدا؛^{۱۶} ام‌المؤمنین پیوسته می‌گفت: از صفوان سؤال شد و متوجه شدند که او آلت مردانگی‌اش کار نمی‌کند و با زنان همبستر نمی‌شود.... قبلا معنای این سخن از «صحیح بخاری» نیز نقل شد و سبب این که چنین نسبت چرا به صفوان داده شده است، بعدا در اصل داستان افک که در مورد ام‌المؤمنین ماریه قبطیه وارد شده است، بیان و روشن خواهد شد.

این در حالی است که ابن حجر می‌گوید: ابوداود از ابوسعید خدری با سند صحیح روایت کرده است: همسر صفوان به نزد پیامبر ۶ آمد و گفت: ای رسول خدا، صفوان مرا می‌زند (چون خانم صفوان بدون اذن او روزه مستحبی می‌داشت و حال آن‌که صفوان می‌خواست با او همبستر شود و به این علت نمی‌توانست و او را کتک می‌زد که روزه

۱۴. تاریخ المدینه ابن شیه، ج ۳، ص ۷۷۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۹.

۱۵. تاریخ المدینه ابن شیه، ج ۱، ص ۲۲۵ و ۳۲۴؛ مسند ابویعلی، ج ۸، ص ۳۳۷، ح ۴۹۳۱؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۳۴۳.

۱۶. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۴۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۷۰؛ سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۷۷۳.

ندارد و به پیامبر 6 نیز گفت: من مرد جوان هستم و نمی‌توانم صبر کنم و حضرت به این مناسبت فرمودند: زن حق ندارد بدون اذن شوهرش روزه مستحبی بگیرد.^{۱۷}

پس صفوان هیچ مشکلی نداشته و این داستان را چون از داستان اصلی اقتباس کرده‌اند، لذا چنین مطلبی را نیز به آن اضافه کرده‌اند.

۱۷. اما در مورد بریره:

ذهبی می‌گوید: بریره پس از فتح مکه به مدینه آمد.^{۱۸} سپس می‌گوید: اما جاریه‌ی که در داستان افک آمده است، غیر بریره است. (حال آن‌که در اکثر کتب تصریح شده که آن جاریه همین بریره بوده است^{۱۹}).

ابن قیم می‌گوید: بریره را عائشه پس از فتح مکه خرید.^{۲۰}

وجود بریره در این داستان دلیل بزرگ دیگری بر بی‌اساس بودن این داستان است.

وجود سعد بن معاذ در این داستان:

۱۸. ... پیامبر اکرم 6 پس از مشورت با امیرالمؤمنین A و اسامه و شنیدن سخن بریره در منبر به مردم فرمودند (حال آن‌که چنان‌که ملاحظه کردید پس از مشورت با این‌ها بنابر برخی اخبار بلافاصله آیه براءت از افک نازل شد): ای مسلمین، چه کسی مرا یاری می‌کند ... سعد بن معاذ بلند شد و گفت: من یاری می‌کنم ای رسول خدا، اگر از اوس باشد

۱۷. مسند احمد، ج ۳، ص ۸۰ ح ۱۱۷۷۶؛ سنن ابی‌داود، ح ۲۴۵۹؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۳۵۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۰۲ ح ۱۵۹۴؛ سلسله احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۱۷۱ ح ۲۱۷۲، سند این خبر را حاکم، البانی و شعب ابی‌داود به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. این حدیث بدون ذکر داستان صفوان از ابن عباس و ابوهریره نیز روایت شده است.

۱۸. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۰۳، رقم ۵۴.

۱۹. صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: ما جاء في البينة على المدعى، ج ۲، ص ۹۳۲ ح ۲۶۳۷ و ۲۶۶۱ ج ۴، ص ۱۵۱۸ ح ۴۱۴۱ و ۴۷۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب التوبة، باب في حديث الافك وقبول توبة القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹ ح ۲۷۷۰ و دیگران.

۲۰. فتح الباری، ج ۸، ص ۳۵۸.

گردنش را خواهیم زد و اگر از برادرانمان خزرچ باشد هر امری در موردش فرمودی اجرا می‌کنیم. سعد بن عبادہ که سید خزرچ بود و پیش از آن مردی صالح بود و در این زمان تعصب جاهلی بر او پیروز گشت، بلند شد و به سعد بن معاذ گفت: به خدا سوگند دروغ گفتی، تو او را نخواهی کشت و قدرت کشتنش را هم نداری. پس اسید بن حضیر پسر عم سعد بن معاذ بلند شد و به سعد بن عبادہ گفت: به خدا سوگند تو دروغ گفتی، حتماً ما او را خواهیم کشت، همانا تو منافق هستی که از منافقین دفاع می‌کنی، نزدیک بود بین این دو قبیله جنگ برپا شود و پیامبر ۶ بالأخره آن‌ها را آرام نمودند...^{۲۱}

در این خبر صحبت از سعد بن معاذ مطرح شده است که قبل از غزوه بنی مصطلق از دنیا رفته است و همچنین به سعد بن عبادہ تهمت زده شده است که او از منافقین دفاع کرده و خودش نیز منافق است و سعد بن معاذ را تکذیب کرده است و ...

اولاً: سعد بن معاذ سال پنجم هجری، يك ماه پس از داستان بنی قریظه و جنگ خندق به اتفاق از دنیا رفته است.^{۲۲} ثانیاً: چگونه ممکن است که بزرگان دو قبیله به این راحتی یکدیگر را به کذب و نفاق متهم کنند و چرا ابن عبادہ از منافقین دفاع خواهد کرد؟! در مورد این دو که سرور قوم خود بودند خیلی مدح وارد شده است. در این خبر چهره سعد بن عبادہ خدشه‌دار جلوه داده شده است؛ زیرا به احتمال زیاد این داستان پس از بیعت نکردن او با خلیفه اول و دوم راه انداخته شده است.

۱۹. در قسمت آخر حدیث می‌گوید: وقتی برائت ام‌المؤمنین عائشه نازل شد ابوبکر در مورد مسطح گفت: والله دیگر بر او انفاق نخواهم کرد و آیه نازل شد... این خبر نیز چند تناقض و اشکال دارد: ۱. مسطح فامیل ابوبکر و فقیر بود، لذا ابوبکر به او انفاق

۲۱. صحیح بخاری، کتاب الشهادات، باب: تعدیل النساء بعضهن بعضاً، ج ۲، ص ۹۴۲، ح ۲۶۶۱ و ۴۱۴۱ و ۴۷۵۰؛ صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب فی حدیث الافک و قبول توبه القاذف، ج ۴، ص ۲۱۲۹، ح ۲۷۷۰.

۲۲. الاصابه ابن حجر، ج ۳، ص ۷۰، رقم ۳۲۱۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۸۱، رقم ۵۶.

می‌کرد.^{۲۳} ۲. مسطح یتیمی بود در دامن ابوبکر.^{۲۴} این خبر نیز دارای اسانید متعدد از ام‌المؤمنین عائشه و از تابعین است و سند ابن شبه رجالش ثقات از رجال صحاح سته هستند. اولاً: این تناقض است. ثانياً: مسطح آن زمانی که این قصه را برای آن در نظر گرفته‌اند ۲۸ سال داشته، پس به چنین فردی یتیم گفته نمی‌شود. ۳. ابوبکر گویا مسطح را با این تصمیم خواسته مجازات کند و حال آن‌که خود ابوبکر بنابر اخبار صحیح مکتب اهل سنت که آشنا شدیم جرمش کمتر از مسطح نبود، پس چگونه چنین تصمیم گرفته است! اگر مسطح چنین جرمی را مرتکب شده چندان سخت نیست، ولی ارتکاب آن از جانب ابوبکر که پدر عائشه است خیلی شدید خواهد بود؛ زیرا او پیامبر اکرم^۶ را حتی تحریک کرده است که چرا بر دخترش که به آن حضرت خیانت کرده، حد جاری نمی‌کند و یا طلاق نمی‌دهد و مطالب دیگری که ذکر شد!

از آن‌چه گذشت روشن شد: بنابر این داستان، پیامبر اکرم^۶ و اکثر صحابه به جز اسامه که دوازده سال داشت، زید بن حارثه، ابویوب، بریره و زینب همه باور داشته‌اند که ام‌المؤمنین که دوازده سال داشت چنین کاری را کرده است.

پیامبر اکرم^۶ با اسامه‌ای دوازده ساله مشورت کرده‌اند حال آن‌که بچه‌ای دوازده ساله درک نمی‌کند که زنا چیست.

چرا حضرت با بزرگان صحابه و یا با پدر اسامه مشورت نکرده و با اسامه کوچک مشورت کرده‌اند!

چگونه اکثر جامعه‌ی اسلامی و در رأس آن‌ها پیامبر اکرم^۶ باور کرده‌اند که دختر دوازده ساله چنین کاری را کرده است!

وقتی ام‌المؤمنین ام‌سلمه در این سفر حضور داشته است، چگونه ممکن است

۲۳. صحیح بخاری، صحیح مسلم، و... .

۲۴. تاریخ المدینه، ج ۱، ص ۳۲۷؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۰۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰؛ تفسیر طبری، ج ۱۸،

ص ۱۳۸؛ در المنثور، ج ۵، ص ۳۱.

ام‌المؤمنین عائشه از قافله جا بماند و کسی متوجه نشود!
چگونه حتی پدر و مادر عائشه به حد اسامه کوچک و دوازده ساله دختر خود را
نشناخته‌اند که به خیانت او یقین کرده‌اند.

چگونه و به چه دلیل بریره سزاوار کتک خوردن بوده است. چرا و به چه هدف چنین
رفتار ناروا را به امیرالمؤمنین A نسبت داده‌اند؟!

این داستان را چه کسی درست کرده است که این همه تناقض و توهین را در آن
جای داده و متوجه آن نشده است! چگونه پیامبر اکرم 6 که سوگند یاد می‌کنند از عائشه
جز خوبی ندیده‌اند، باز یقین داشته‌اند که عائشه چنین کاری را کرده است! چرا اگر
عائشه سوگند هم یاد کند پیامبر اکرم 6 و ابوبکر و امرومان باز به سخن او باور نمی-
کرده‌اند! چگونه مسلمین به سخن ابن ابی منافق باور کرده و حرف او را شایع
کرده‌اند و در منزل او جمع می‌شده‌اند، در حالی که او در این غزوه و پس از آن در اوج
ذلت قرار گرفت. چرا محدثین به وجود ام‌سلمه و غزوه‌ای که این داستان به حسب ظاهر
در آن رخ داده است، تصریح نکرده‌اند!

البته تناقضات فراوان دیگر در متن اخبار وجود دارد که ما تنها برخی را ذکر کردیم
و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

اما اصل داستان افک و آیات قرآن

عن عائشة قالت: أهديت مارية إلى رسول الله 6 ومعها ابن عم لها قالت: فوقع
عليها وقعة فاستمرت حاملا قالت: فعزلها عند ابن عمها قالت: فقال أهل الإفك
والزور: من حاجته إلى الولد ادعى ولد غيره وكانت أمه قليلة اللبن فابتاعت له
ضائنة لبون فكان يغذي بلبنها فحسن عليه لحمه قالت عائشة: فدخل به على النبي
ذات يوم فقال: كيف ترين فقلت: من غذي بلحم الضأن يحسن لحمه قال: ولا
الشبه قالت: فحملني ما يحمل النساء من الغيرة أن قلت: ما أرى شيئا قالت: وبلغ

رسول الله ﷺ ما يقول الناس فقال لعلي: خذ هذا السيف فانطلق فاضرب عنق ابن عم مارية حيث وجدته قالت: فانطلق فإذا هو في حائط على نخلة يخترق رطباً قال: فلما نظر إلى علي ومعه السيف استقبلته رعدة قال: فسقطت الخرفة فإذا هو لم يخلق الله عز وجل له ما للرجال شيء ممسوح؛^{۲۵} أم المؤمنين عائشة می گوید: وقتی ماریه را به پیامبر ﷺ دادند همراه او پسر عمش نیز حاضر بود. ماریه از پیامبر ﷺ حامله شد و اهل افك گفتند: چون پیامبر ﷺ نیاز به فرزند دارد، فرزند فرد دیگر را مال خودش می خواند... خبر افك به پیامبر ﷺ رسید. حضرت به علی فرمود: این شمشیر را بگیر و برو گردن پسر عم ماریه را هرجا پیدا کردی بزن. علی رفت و او را در حالی پیدا کرد که بالای درخت خرما می چید. چون به علی نگاه کرد و دید که همراه او شمشیر است لرزه و ترس او را فرا گرفت و خرما از دستش افتاد ناگهان مشخص شد که او آلت مردانه گی ندارد.

حاکم و ذهبی در مورد سند این خبر سکوت کرده اند و رجال این سند ثقه اند جز سلیمان بن ارقم و او ضعیف است، ولی معنای این خبر ثابت است.

علي بن أبي طالب قال: أكثر على مارية أم إبراهيم في قبطي ابن عم لها يزورها ويختلف إليها فقال رسول الله ﷺ: فخذ هذا السيف فانطلق فإن وجدته عندها فاقتله قال: قلت: يا رسول الله، أكون في أمرك إن أرسلتني كالسكة المحممة لا يثني شيء حتى أمضي لما أمرتني به أم الشاهد يرى ما لا يرى الغائب قال رسول الله ﷺ: الشاهد يرى ما لا يرى الغائب فأقبلت متوشحاً بالسيف فوجدته عندها فاخترطت السيف فلما رأيته عرفني عرفاً أريده فأتى نخلاً فرقي فيها ثم رمى بنفسه على قفاه ثم سال برجله فإذا به أجب أمسح ما له مما للرجال قليل ولا كثير فأتيت رسول الله ﷺ فأخبرته فقال: الحمد لله الذي صرف

۲۵. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۱، ح ۶۸۲۱.

عنا أهل البيت؛^{۲۶} امیرالمؤمنین ۶ می گوید: در مورد ماریه مادر ابراهیم و پسر عم قبطی او مردم بسیار تهمت وارد کردند؛ زیرا که پسر عمش به زیارت و بازدید ماریه می رفت. پیامبر اکرم ۶ به من فرمود: این شمشیر را بگیر و اگر او را نزد ماریه یافتی بکش. من گفتم: امر شما را بدون چون و چرا اجرا کنم و یا شاهد چیزی را می بیند که غائب نمی بیند. حضرت فرمودند: شاهد چیزی را می بیند که غائب نمی بیند. پس من شمشیر را برهنه کرده و حرکت نمودم و او را در نزد ماریه یافتم، وقتی مرا دید متوجه شد که من او را می خواهم، پس به درختی پناه برد و سپس خود را از آن انداخت و من دیدم که او آلت مردانه ندارد، خبر را به پیامبر ۶ رساندم و حضرت فرمود: حمد خدا را که تهمت و خیانت را از ما اهل بیت برگردانید.

متقی هندی گفته است: ابن حجر سند این خبر را حسن دانسته است.

عن انس ان رجلا كان يتهم بام ولد رسول الله فقال رسول الله ۶ لعلی: اذهب فاضرب عنقه فاتاه علی فإذا هو فی رکی یتبرد فیها فقال له علی: اخرج فناوله یده فاخرجه فإذا هو محبوب لیس له ذکر فكف علی عنه ثم اتی النبی ۶ فقال: یا رسول الله، انه لمحبوب ما له ذکر؛^{۲۷} انس می گوید: مردی به مادر فرزند پیامبر ۶ متهم بود. حضرت به علی فرمودند: برو و گردن او را بزن. علی به سراغ وی رفت و او را در چاهی پیدا کرد و با دستش او را بیرون کشید و دید که او آلت مردانگی ندارد، برگشت و به پیامبر ۶ خبر داد.

این خبر را از انس ثابت بنانی و زهری نقل کرده اند و چنان که ملاحظه کردید این خبر از امیرالمؤمنین A و ام المؤمنین عائشه و انس و عبدالله بن عمرو بنابر نقل «الاصابه»

۲۶. تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۲۳۶؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۸، ص ۲۱۵، با دوسند؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۱، ص ۱۷۷ رقم ۵۳۸ با دو سند؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۵۹۳ به نقل از بزار وابن جریر و...
 ۲۷. صحیح مسلم، کتاب التوبه، باب براءة حرم النبی ۶ من الریبة، ج ۴، ص ۲۱۳۹، ح ۲۷۷۱؛ مسند احمد ج ۳، ص ۲۸۱، ح ۱۴۰۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ح ۶۸۲۴.

روایت شده است و از مسلمات است. همچنین ملاحظه می کنید که آلت مردانه نداشتن صفوان نیز از این خبر اقتباس شده است. گرچه در کتب اهل سنت به نزول آیات افک در مورد ماریه قبطیه تصریح نشده است، ولی واقعیت به آن شهادت می دهد و در کتب مکتب اهل بیت Γ از امیرالمؤمنین A و اهل بیت Γ تصریح شده است که آیات سوره نور در مورد این داستان و برائت ام المؤمنین ماریه نازل شده است.^۱

نزول آیه ای تیمم

۱. عن عائشة أنها قالت: خرجنا مع رسول الله ﷺ في بعض أسفاره حتى إذا كنا بالبيداء أو بذات الجيش انقطع عقد لي فأقام رسول الله ﷺ على التماسه وأقام الناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء فأتى الناس أبابكر فقالوا: ألا ترى ما صنعت عائشة أقامت برسول الله ﷺ وبالناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء؟ فجاء أبوبكر و رسول الله ﷺ واضع رأسه على فخذي قد نام فقال: حبست رسول الله ﷺ والناس وليسوا على ماء وليس معهم ماء قالت: فعاتبني وقال ما شاء الله أن يقول وجعل يطعنني بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك إلا مكان رسول الله ﷺ على فخذي فنام رسول الله ﷺ حتى أصبح على غير ماء فأنزل الله آية التيمم فتيمموا فقال أسيد بن الحضير: ما هي بأول بركتكم يا آل أبي بكر فقالت عائشة: فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقد تحته؛^۲ همراه پیامبر ﷺ در برخی از سفرهای آن حضرت خارج شدیم و چون به بیدا یا ذات الجیش رسیدیم گردنبد من گم شد، پس پیامبر ﷺ جهت جست و جوی آن توقف کردند و مردم نیز همراه آن حضرت توقف نمودند در حالی که همراه خود آب

۱. تفسیر قمی؛ ج ۲، ص ۹۹؛ تفسیر طبرسی، ج ۹، ص ۲۲۰ و دیگران.

۲. صحیح بخاری، کتاب التیمم، ۱ - باب: ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۳۳۴ و ۳۳۶، ۳۶۷۲، ۳۷۷۳، ۴۵۸۳، ۴۶۰۷، ۴۶۰۸، ۴۶۰۷، ۵۱۶۴، ۵۲۵۰، ۵۸۸۲، ۶۸۴۴، ۶۸۴۵.

نداشتند. مردم به نزد ابوبکر آمدند و گفتند: مگر عائشه را نمی‌بینی که پیامبر ۶ و مردم را در حالی که آب ندارند نگه داشته؟ ابوبکر به نزد آمد در حالی که پیامبر ۶ سرش را به پای من گذاشته و خوابیده بود، گفت: پیامبر ۶ و مردم را نگه داشتی در حالی که همراه آن‌ها آب نیست، پس مرا مذمت نمود و هر چه خواست گفت در حالی که با دستش مرا می‌زد، ولی من حرکت نکردم به این جهت که پیامبر ۶ در فخذ من خوابیده بود. پس پیامبر ۶ خوابید تا این که صبح نمود در حالی که آب نداشت، پس خداوند آیه‌ای تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم نمودند و اسید بن حضیر گفت: این اولین برکت شما نیست ای خاندان ابوبکر و عائشه گفت: پس مرکبی را که من در آن بودم حرکت دادیم و گردنبند را در زیر آن پیدا کردیم.

بنابر این خبر آیه نازل شد و تیمم نمودند و نماز خواندند و همچنین گردنبند را از زیر مرکب پس از نزول آیه و حرکت دادن مرکب پیدا کردند چنان که در داستان افک نیز گردنبند را به همین شکل پیدا کردند.

۲. هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة: أنها استعارت من أسماء قلادة فهلكت فبعث رسول الله ۶ رجلا فوجدها فأدرکتهم الصلاة وليس معهم ماء فصلوا فشكوا ذلك إلى رسول الله ۶ فأُنزل الله آية التيمم فقال أسيد بن حضير لعائشة: جزاك الله خيرا فوالله ما نزل بك أمر تکرهينه إلا جعل الله ذلك لك وللمسلمين فيه خيرا؛^۱ ام‌المؤمنین عائشه گردنبند اسماء را به امانت گرفت و آن گم شد پس پیامبر ۶ مردی را برای پیدا کردن آن فرستاد و آن مرد آن را پیدا کرد. موقع نماز شد در حالی که آب نداشتند پس بدون وضو نماز خواندند. از این داستان بر پیامبر ۶ شکایت کردند پس خداوند متعال آیه‌ای تیمم را نازل فرمود و اسید بن حضیر به

۱. صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: اذا لم يجد ماء ولا ترابا، ج ۱، ص ۱۲۸ ح ۳۳۶.

عائشه گفت: هیچ امری برای تو پیش نیامد که از آن کراهت داشته باشی، مگر این - که خداوند آن را برای تو و مسلمین خیر قرار داد. در این خبر چنان که ملاحظه می کنید، آیه پس از نماز خواندن بدون وضو آن يك مرد و همچنین پس از پیدا کردن گردنبند نازل شده است.

۳. هشام عن أبيه عن عائشة قالت: هلكت قلادة لأسماء فبعث النبي ﷺ في طلبها رجالا فحضرت الصلاة وليسوا على وضوء ولم يجدوا ماء فصلوا وهم على غير وضوء فأنزل الله يعني آية التيمم؛^۱ عروه از ام المؤمنین چنین روایت کرده است: گردنبندی که مال اسماء بود گم شد پس پیامبر ﷺ مردانی را برای پیدا کردن آن فرستاد پس زمان نماز فرا رسید در حالی که آنها نه وضو داشتند و نه آب پیدا کردند، پس بدون وضو نماز خواندند سپس خداوند آیه ای تیمم را نازل فرمود. در این خبر بر خلاف حدیث قبلی جمعی را حضرت برای پیدا کردن گردنبند فرستادند.

۴. هشام عن أبيه عن عائشة: أنها استعارت من أسماء قلادة فهلكت فأرسل رسول الله ﷺ ناسا من أصحابه في طلبها فأدركتهم الصلاة فصلوا بغير وضوء فلما أتوا النبي ﷺ شكوا ذلك إليه فنزلت آية التيمم فقال أسيد بن حضير: جزاك الله خيرا فوالله ما نزل بك أمر قط إلا جعل الله لك منه مخرجا وجعل للمسلمين فيه بركة؛^۲ در این حدیث از عروه این عبارت به عبارت فوق اضافه شده است: مردانی را برای پیدا کردن آن فرستادند... واسید بن حضیر گفت: خدا به تو جزای خیر بدهد، والله هیچ اتفاقی در مورد تو پیش نیامد مگر این که خداوند برای تو از آن راه خروجی قرار داد و برای مسلمین به سبب آن برکت قرار داد.

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله «وان كنتم مرضى او على سفر، ج ۴، ص ۱۶۷۴، ح ۴۵۸۳.

۲. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: استعارة الثياب للعروس وغيرها، ج ۵، ص ۱۹۸۱، ح ۵۱۶۴

و ۳۷۷۳؛ صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۷۹، ح ۳۶۷.

۵. هشام عن عروة عن عائشة قالت: بعث رسول الله ۶، أسيد بن حضير، وأناسا معه، يطلبون قلادة كانت لعائشة نسيتهما في منزل نزلته، فحضرت الصلاة، وليسوا على وضوء، ولم يجدوا ماء، فصلوا بغير وضوء، فذكروا ذلك لرسول الله ۶، فنزلت آية التيمم. فقال لها أسيد: جزاك الله خيرا. فوالله ما نزل بك أمر قط تكرهينه إلا جعل الله لك وللمسلمين فيه خيرا؛^۱ باز عروه چنین روایت می‌کند: پیامبر ۶ اسید و مردانی را همراه او برای پیدا کردن گردنبند عائشه فرستاد که آن را در منزلی که فرود آمده بودند فراموش کرده و جای گذاشته بود پس وقت نماز رسید و... . البانی و شعيب ارنؤوط در حاشیه «سير ذهبي، ج ۱۱، ص ۴۶۸» سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

بنابر این خبر گردنبند فراموش شده بود نه این که گم شده باشد.

۶. ابن الزبير عن عائشة قالت: أقبلنا مع رسول الله ۶ حتى إذا كنا بتربان بلد بينه وبين المدينة بريد وأميال، وهو بلد لأماء به وذلك من السحر، انسلت قلادة من عنقي، ف وقعت، فحبس علي رسول الله ۶ لالتماسها حتى طلع الفجر، وليس مع القوم ماء. فلقيت من أبي ما الله به عليم من التعنيف والتأفيف. وقال: في كل سفر للمسلمين منك عنا وبلاء. فأنزل الله الرخصة في التيمم، فتيمم القوم، وصلوا. قالت: يقول أبي حين جاء من الله من الرخصة للمسلمين: والله ما علمت يا بنية إنك لمباركة! ماذا جعل الله للمسلمين في حبسك إياهم من البركة واليسر؛^۲ ابن زبير از ام‌المؤمنین چنین نقل کرده است: همراه پیامبر ۶ آمدیم چون به شهر تربان که بین آن و مدینه چند میل مانده بود و آن زمان سحری (صبح) بود، گردنبند از گردنم به طور ناگهانی گم شد پس پیامبر ۶ به خاطر من جهت پیدا

۱. سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۳۲۳.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۲، ح ۲۶۳۸۴.

کردن آن توقف نمود تا این که فجر طلوع نمود و مردم آب نداشتند و من از پدرم خدا می‌داند که چه قدر سرزنش دیدم و پدرم گفت: در هر سفری به سبب تو برای مسلمین بلاء و سختی می‌رسد. پس خداوند آیه‌ای تیمم را نازل فرمود و مردم تیمم نمودند و نماز خواندند، وقتی آیه‌ای تیمم نازل شد پدرم (کرارا) می‌گفت: به خدا سوگند من نمی‌دانستم ای دختر که تو مبارك هستی، خداوند چه برکت و راحتی برای مسلمین به سبب این نگه‌داری تو قرار داد. اسناد این خبر صحیح است و شعیب ارنؤوط سند آن را حسن دانسته است.

در این حدیث تناقضات و آثار روشن متعدد موجود است که به بی‌اساسی این داستان گواهی می‌دهند:

۱. چنان‌که در مورد حدیث افك اشاره شد این داستان نیز گویا در غزوه بنی مصطلق اتفاق افتاده است.^۱ چگونه ممکن است که يك گردن‌بند در يك سفر دو مرتبه مفقود گردد و چنین اتفاقات پیش آید و کسی جز ام‌المؤمنین آن را نقل نکند!
۲. به خاطر این که آثار کذب در این داستان برای خواننده روشن نگردد در این داستان نیز محدثین، به غزوه‌ای که در آن این اتفاق را در نظر گرفته‌اند تصریح نکرده‌اند!
۳. از این روایات استفاده می‌شود که گروهی از صحابه شبانه به جست و جوی گردن‌بند فرستاده شده و شبانه مشغول این کار شده‌اند؛ زیرا می‌گویند: پیامبر ۶ خابیده بود و صبح از خواب بلند شد در حالی که آب نداشت و ...
۴. گردن‌بند گم شد. ۵. گردن‌بند را از روی فراموشی در منزلی جای گذاشته بود.
۶. گردن‌بند را پیدا کردند. ۷. گردن‌بند پس از نزول آیه وقتی خواستند حرکت کنند از زیر مرکب پیدا شد (چنان‌که در داستان افك نیز چنین نقل کرده‌اند).

۱. مغازی واقدی، ج ۲، ص ۴۲۶؛ طبقات ابن سعد.

۸. آب نبود آیه تیمم نازل شد تیمم کردند و سپس نماز خواندند. ۹. پس از پیدا کردن گردن‌بند چون آب و وضو نداشتند بدون وضو نماز خواندند و به پیامبر اکرم ۶ از آن وضع شکایت کردند، سپس آیه تیمم نازل شد.

۱۰. اسید مبارک بودن وجود ام‌المؤمنین برای مسلمین را بازگو نمود. ۱۱. ابوبکر آن را بازگو نمود. ۱۲. بنابر روایت طبری، مردم این سخن را گفتند.^۱

۱۳. ام‌المؤمنین باید کل شب را نخابیده و یا در حالت نشسته و بدون تحرك خابیده باشد. ۱۴. ام‌المؤمنین ام‌سلمه آن شب کجا بود و در چه حال!

۱۵. آیا گردن‌بند آن‌قدر ارزش داشت که استعاره شود و برای پیدا کردن آن مردانی وقت تلف کنند!

۱۶. چگونه چنین داستانی از دیگر حاضرین مخفی مانده است و یا نزد آن‌ها فاقد اهمیت بوده است که آن را بازگو نکرده‌اند.

مضافاً بر این اشکالات و تناقضات، اخبار دیگر نیز در مورد نزول آیه‌ای تیمم وارد شده است که با خبر فوق تفاوت دارد:

۱. الأسلع قال: كنت أخدم النبي ۶ وأرحل له قال: فقال لي ذات ليلة: يا أسلع قم فارحل لي فقلت: يا نبي الله أصابني جنابة فسكت ساعة وأتاه جبريل A بأية الصعيد قال: فدعاني النبي ۶ فأراني كيف أمسح فمسحت ورحلت له وصليت فلما انتهى إلى الماء قال لي: قم يا أسلع فاغتسل؛^۲ اسلع می‌گوید: به پیامبر ۶ خدمت می‌کردم و چون می‌خواستند سفر کنند مرکب آن حضرت را آماده می‌کردم. آن شب حضرت به من فرمودند: ای اسلع بلند شو و مرکبم را آماده ساز. من گفتم: ای رسول خدا به من جنابت رسیده، پس حضرت مقداری سکوت اختیار

۱. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۴۹.

۲. طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۶۵؛ معانی الآثار، ج ۱، ص ۱۱۳؛ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۵۰؛ تفسیر ثعلبی، ج ۳، ص ۴۳۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۲۱۲؛ رقم ۱۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۲۶۱ و ۲۶۲.

کردند و جبرئیل به آن حضرت آیه‌ای تیمم را نازل فرمود، پس حضرت به من کیفیت تیمم را نشان دادند و من تیمم نمودم و نماز خواندم پس وقتی حضرت به آب رسیدند به من فرمودند: ای اسلح بلند شو و غسل نما.

این حدیث با سه سند روایت شده و سند ثعلبی صحیح است.

۲. عن إبراهيم... قال: أصاب أصحاب رسول الله ﷺ جراحة ففشت فيهم، ثم ابتلوا بالجنابة، فشكوا ذلك إلى النبي ﷺ، فنزلت: «وإن كنتم مرضى أو على سفر أو جاء أحد منكم من الغائط»، الآية كلها؛^۱ إبراهيم نخعی می گوید: اصحاب پیامبر ﷺ گرفتار جراحت شدند و در همان حال جنب شدند، پس از حال خود به رسول خدا ﷺ شکایت کردند، پس آیه تیمم نازل شد. این سند مرسل و راویانش ثقه هستند جز محمد بن جابر و او صدوق است.

در حدیث معروفی چنین وارد شده است:

۳. عن شقيق قال: كنت جالسا مع عبد الله وأبي موسى الأشعري فقال له أبو موسى لو أن رجلا أجنب فلم يجد الماء شهرا أما كان يتيمم ويصلي. فكيف تصنعون بهذه الآية في سورة المائدة {فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا}. فقال عبد الله لو رخص لهم فبهذا لأوشكوا إذا برد عليهم الماء أن يتيمموا الصعيد. قلت وإنما كرههم هذا لذا؟ قال نعم. فقال أبو موسى ألم تسمع قول عمار لعمر بعثني رسول الله ﷺ في حاجة فأجنب فلم أجد الماء فتمرغت في الصعيد كما تمرغ الدابة فذكرت ذلك للنبي ﷺ فقال: إنما يكفيك أن تصنع هكذا. فضرب بكفه ضربة على الأرض ثم نفضها ثم مسح بها ظهر كفه بشماله أو ظهر شماله بكفه ثم مسح بها وجهه. فقال عبد الله: أفلم تر عمر لم يقنع

۱. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۴۹.

بقول عمار؛^۱ شقیق می گوید: همراه ابن مسعود و ابوموسی نشسته بودم ابن مسعود که تیمم را جائز نمی دانست ابوموسی به او گفت: اگر مردی يك ماه هم آب پیدا نکرد نباید تیمم کند و نماز خواند! با این آیه چه می کنید که خداوند در سوره مائده می فرماید: «پس اگر آب پیدا نکردید با خاك پاك تیمم کنید». ابن مسعود به او گفت: اگر به مردم این عمل اجازه داده شود پس هر وقت آب سرد شد آن‌ها به تیمم اکتفا می کنند. ابوموسی گفت: مگر سخن عمار را نشنیدی که به عمر (که در صورت عدم وجود آب نماز نخوانید گفته بود) گفت: پیامبر 6 مرا (همراه تو) به حاجتی (به غزوه‌ای) فرستاد و من (ما) جنب شدم (شدیم) من خود را به خاك پرت کرده و مانند جنبیده خود را به خاك مالیدم (ولی تو این کار را نکردی) و آن را به پیامبر 6 بازگو نمودم و حضرت فرمودند: کافی بود که کف دستت را به زمین می زدی و به صورت و پشت دست راست و دست چپ کف دستانت را می مالیدی (حضرت 6 عملاً این دستور را نشان دادند). ابن مسعود به ابوموسی گفت: مگر ندیدی که عمر به این سخن عمار قانع نشد.

از این خبر نیز بی اساس بودن حدیث مورد بحث استفاده می شود؛ زیرا: اگر این داستان قبل از سال ششم و غزوه‌ای مریسیع باشد که باطل بودن نازل شدن آیه‌ای تیمم در داستان مورد بحث در آن غزوه، خیلی روشن بوده و جای بحث و بیان بیشتر نخواهد بود، و اما اگر فرض شود که داستان عمار پس از غزوه مریسیع اتفاق افتاده باشد باز به بی اساس بودن حدیث مورد بحث دلالت می کند؛ زیرا اگر چنین داستان بزرگ اتفاق افتاده بود و مسلمین با چنین مضیقه رو در رو شده بودند، قطعاً با حکم تیمم آشنا شده بودند و

۱. صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: التیمم ضربه، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۳۴۷؛ صحیح مسلم، کتاب الحیض، باب التیمم، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۳۶۸؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۱۸۳؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۴، ح ۱۸۳۵۴.

عدم اطلاع سابقین از صحابه مانند عمار، ابن مسعود و عمر بن خطاب از آن داستان، خود نیز گواه بر این است که چنین اتفاقی پیش نیامده است.

حکم «بسم الله» و تناقض دیگر بخاری

عن انس قال: صليت مع (خلف) (ان) النبي 6 وأبي بكر وعمر (كانوا يفتتحون) وعثمان فكانوا يستفتحون بالحمد لله رب العالمين لا يذكرون «بسم الله الرحمن الرحيم» في أول القراءة ولا في آخرها؛^۱ گویا انس گفته است: با رسول خدا 6 و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم و آن‌ها نماز را با «الحمد لله رب العالمين» شروع می‌کردند و «بسم الله الرحمن الرحيم» را نمی‌گفتند.

اخبار فراوان و حتی متواتر گواهی می‌دهند که این حدیث قطعاً موضوع و بی‌اساس است و با احادیث فراوانی که هم از خود انس وارد شده مخالف است و هم با احادیث دیگر صحابه و همچنین از حیث سند نیز این حدیث ضعیف است؛ زیرا راوی آن تنها قتاده است و او مدلس است و این حدیث را از انس «معنعن» روایت کرده که حکم منقطع و ضعیف را دارد. همچنین آثار وضع از این‌جا نیز روشن است که در این خبر اسم امیرالمؤمنین عليه السلام ذکر نشده است و از این استفاده می‌شود که این خبر را دشمنان آن حضرت وضع کرده‌اند.

البته قبل از بررسی این حدیث باید بدانیم که بخاری در این موضوع نیز باز در صحیحش دچار تناقض دیگر شده و چنین حدیثی نیز روایت کرده است:

عن قتادة قال: سأل أنس كيف كانت قراءة النبي 6؟ فقال: كانت مدا ثم قرأ {بسم الله الرحمن الرحيم} يمد ببسم الله ويمد بالرحمن ويمد بالرحيم؛^۲ قتاده

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب: ما يقول بعد التكبير، ج ۱، ص ۱۵۹، ح ۷۴۳؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب حجة من قال لا يجهر بالبسملة، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۳۹۹ و

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب: مد القراءة، ج ۴، ص ۱۹۲۵، ح ۵۰۴۶؛ المجموع نووی،

می گوید: از انس سؤال شد که قرائت پیامبر 6 چگونه بود؟ انس گفت: حضرت 6 کشیده قرائت می کردند و سپس «بسم الله الرحمن الرحيم» را خواند «بسم الله» را می کشید و «الرحمن» را می کشید و «الرحيم» را می کشید.

پس امام بخاری در این جا نیز دچار تناقض آشکار شده است. یادآور می شویم، تمام مصادری که غیر از «صحیح بخاری» در پاورقی برای این حدیث ذکر کردیم این حدیث را در ضمن احادیث جهر به «بسم الله» در نماز، ذکر کرده اند و همچنین یا به آن در این موضوع استدلال کرده اند و یا به مورد استدلال قرار گرفتن آن تصریح کرده اند.

هم اکنون قبل از اشاره به احادیثی از انس بن مالك که بر بی اساسی خبر قتاده که مورد بحث ماست، شهادت می دهند، نظر علمای اهل سنت را در بی اساسی و اضطراب آن خبر قتاده ذکر می کنیم:

نوی در مورد این حدیث انس می گوید: ابو محمد مقدسی گفته است که احادیث انس پنج گونه تأویل و کلام در باره آن است: آنچه که ابن عبدالبر اختیار کرده که «استدلال به این احادیث جائز نیست به خاطر اضطراب و اختلاف الفاظ روایات از انس همراه با اختلاف معانی آن؛ زیرا يك مرتبه می گوید: نماز را با الحمد لله رب العالمين شروع می کردند، يك مرتبه می گوید: «بسم الله را بلند نمی گفتند» باز می گوید «من نشنیدم که آن را بخوانند» و يك مرتبه می گوید «آن را نمی خواندند» يك مرتبه وقتی از او در این باره پرسیدند گفت «پیر شدم و فراموش کردم» پس به این نتیجه می رسم که این احادیث با هم اختلاف دارند و نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد و همه آنها سقوط می کنند. احمد بن حنبل نیز همان گونه که خطابی در «معالم السنن» نقل کرده است، در مورد حدیث رافع بن خدیج در باره مزارعه به خاطر اضطرابش همین

ج ۳، ص ۳۴۷؛ البدایه والنهایه ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۶۳؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۱۷؛ نیل الاوطار، ج ۲، ص ۲۳۴؛ عون المعبود، ج ۴، ص ۲۳۸.

حکم را کرده است.^۱

فخر رازی پس از نقل حدیث انس و جواب بر آن، می‌گوید: همچنین در این حدیث انس يك تهمت دیگری است و آن این که علی عليه السلام همیشه در بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» زیاده روی می‌کرد پس وقتی حکومت به دست بنی امیه رسید خیلی سعی و زیاده روی کردند در منع از با صدای بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» و مقصود آن‌ها از بین بردن و باطل کردن آثار علی عليه السلام بود. شاید انس از بنی امیه ترسید و به این خاطر سخنانش مضطرب است. و اگر ما در چیزی هم شك کنیم در این شك نخواهیم کرد که هرگاه بین سخن امثال انس و ابن مغفل و بین سخن علی بن ابی طالب عليه السلام اختلافی واقع شد که او تا آخر عمر بر آن سخن باقی ماند، به درستی که پیروی از سخن علی برتر و اولاتر است... و هر که علی را در دینش امام و پیشوا قرار دهد حتماً در دینش به عروت الوثقا چنگ زده است.^۲

پس بنابر این تصریح فخر رازی، باید گفت که بنی امیه به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین عليه السلام چنین حدیثی را راه‌اندازی کرده‌اند. برای روشن شدن این مدعا يك نمونه از دشمنی و مخالفت معاویه با سنت مسلم پیامبر اکرم ص به خاطر دشمنی با امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب عليه السلام را ذکر خواهیم کرد:

معاویه و ترك سنت پیامبر ص به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین عليه السلام

عن سعيد بن جبیر قال: كان ابن عباس بعرفة فقال: يا سعيد! مالي لا أسمع الناس يلبون؟ فقلت: يخافون معاوية. فخرج ابن عباس من فسطاطه فقال: لييك ألهم لييك، و ان رغم أنف معاوية، اللهم عنهم فقد تركوا السنة من بغض علي عليه السلام. (وقال السندي في تعليق سنن النسائي: من بغض علي عليه السلام)

۱. المجموع نووی، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۱، ص ۱۰۵ و ۱۰۷.

أَيُّ لَأَجَلٍ بَغْضِهِ، أَيُّ وَهُوَ كَانَ يَتَّقِيهِ بِالْسِّنِّ فَهَؤُلَاءِ تَرْكُوهَا بَغْضًا لَهُ؛^۱ سعيد ابن جبیر می گوید: ابن عباس در عرفه بود و گفت: ای سعید! چه شده که مردم تلبیه نمی گویند؟ گفتم: از معاویه می ترسند. پس ابن عباس از چادرش خارج شد و گفت: «لَبِّكَ اللَّهُمَّ لَبِّكَ...» گرچه بنی معاویه به زمین مالیده شود. خدایا آن‌ها را لعنت کن همانا به خاطر دشمنی با علی عليه السلام سنت رسول خدا ۶ را ترك کردند.

سند این حدیث صحیح است، حاکم و ذهبی نیز به شرط شیخین سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند، ولی در برخی چاپ‌ها تصحیح ذهبی را حذف کرده‌اند.

سندی در شرح این حدیث می گوید: علی (صلوات الله علیه) همیشه پایبند و مقید به سنت رسول خدا ۶ بود و این‌ها به خاطر دشمنی با او این سنت را ترك کردند.^۲

عن ابن عباس قال: لعن الله فلانا إنه كان ينهى عن التلبية في هذا اليوم يعني يوم عرفة، لأن عليا كان يلبي فيه؛^۳ ابن عباس گفت: خداوند فلانی (معاویه) را لعنت کند که او در این روز یعنی روز عرفة از تلبیه نهی می کرد به خاطر این که علی عليه السلام در این روز تلبیه می گفت.

عن سعيد بن جبیر قال: أتيت ابن عباس بعرفة وهو يأكل رمانا فقال: أفطر رسول الله ۶ بعرفة وبعثت إليه أم الفضل بلبن فشربه. وقال: لعن الله فلانا عمدوا إلى أعظم أيام الحج فمحووا زينتته، وإنما زينة الحج التلبية؛^۴ سعيد ابن جبیر می گوید: در عرفه به نزد ابن عباس رفتم در حالی که او انار می خورد و گفت: رسول خدا ۶

۱. صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶۰؛ سنن نسائی المجتبى، ج ۵، ص ۲۵۳؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۲، ص ۴۱۹، ح ۳۹۹۳؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۴۶۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱ ص ۶۳۶، ح ۱۷۰۶.

۲. حاشیة السندی علی النسائی، ج ۵، ص ۲۵۳.

۳. کنز العمال، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۱۲۴۲۸ از ابن جریر.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۱۸۷۰ و ۳۳۷۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۴، ص ۲۷۳.

در عرفه افطار کرد. و ام الفضل به او شیر فرستاد پس آن را نوشید. سپس ابن عباس گفت: خدا فلانی را لعنت کند؛ زیرا زینت بزرگترین روز حج را از بین بردند و همانا تنها زینت حج تلبیه است. شعیب ارتنوط در هر دو مورد سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

ابن کثیر با سند صحیح نقل کرده است که: معاویه تلبیه می گفت پس وقتی به او خبر دادند که علی 6 این عمل را انجام می داد او آن را ترك نمود.^۱ از این گونه سیره بنی امیه و تصریح فخر رازی و ترك «بسم الله» در نماز توسط معاویه در مدینه که به زودی خواهد آمد، ثابت می شود که چنین حدیثی را آن ها راه اندازی کرده اند و این اخبار نیز چنین چیزی را تأیید می کند.

اخبار انس در جهر به «بسم الله الرحمن الرحيم»

باید دقت داشته باشیم که در مورد با صدای بلند خواندن «بسم الله» در نماز اخبار فراوان و در حد تواتر از افراد فراوان از صحابه و تابعین وارد شده است حتی در مذمت ترك خواندن «بسم الله» با صدای بلند نیز اخبار جالب وارد شده است که مجال ذکر آن ها در این نوشتار نیست؛ زیرا ذکر خود آن اخبار در این موضوع، نیاز به رساله مستقلی دارد. بنابر این ما در این جا تنها به اخباری که در مورد لزوم با صدای بلند خواندن «بسم الله» تنها از انس بن مالك وارد شده است همراه با سیره ای عملی انس بن مالك ذکر می کنیم تا جایگاه واقعی حدیثی که بخاری در صحیحش وارد کرده است، روشن گردد.

۱. انس می گوید: بینا رسول الله 6 ذات یوم بین اظهرنا اذ اغفی اغفائة ثم رفع رأسه متبسما فقلنا: ما أضحكك يا رسول الله؟ قال: أنزلت عليّ آئفا سورة،

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۳۹؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۵۹، ص ۱۳۸.

فقرأ: بسم الله الرحمن الرحيم انا أعطيناك الكوثر...^۱ روزی ما در محضر رسول خدا 6 بودیم که حضرت تبسمی کردند و در بیان سبب آن فرمودند: هم اکنون آیه‌ای به من نازل شد سپس قرائت نمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر...». رجال این سند رجال صحیح است و شعب آن را به شرط مسلم صحیح دانسته است.

باز انس می‌گوید:

۲. صلیت خلف رسول الله 6 وأبي بكر وعمر وعثمان وعلي فكلهم كانوا يجهرون بقراءة بسم الله الرحمن الرحيم؛^۲ از پشت رسول خدا 6 ابوبکر و عمر و عثمان و علی عليه السلام نماز خواندم و هر کدام از آنها بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می‌خواندند.

حاکم پس از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث را برای احادیث قبلی شاهد آوردم و این اخباری که ذکر کردیم با حدیث قتاده معارض است و در این باب (در باب با صدای بلند خواندن بسم الرحمن الرحيم) از عثمان، علی عليه السلام، طلحة، جابر، عبد الله بن عمر، حکم بن عمیر، نعمان بن بشیر، سمرة بن جندب، بریده اسلمی و عائشة بنت صدیق احادیث باقی ماند که همه آن نزد من حاضر است، ولی برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آنها خودداری کردم.

ذهبی در تلخیص بر حاکم به خاطر این حدیث حمله کرده و بدون دلیل می‌گوید: آیا مؤلف حیا نکرده که این خبر موضوع را نقل کرده است، من شهادت می‌دهم به خدا و برای خدا که این حدیث کذب است. حافظ عراقی می‌گوید: ذهبی دلیلش را بر موضوع و کذب بودن این حدیث بیان نکرده است و اگر به خاطر مخالفتش با حدیث

۱. سنن الکبریٰ النسائی، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۹۷۷، ج ۶، ص ۵۲۳ ح ۱۱۷۰۲؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۱۸۲،

ح ۷۸۴؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۰۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۱۲.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۹، ح ۸۵۵؛ کنز العمال، ج ۸، ص ۱۱۸، ح ۲۲۱۷۵.

موطأ (و بخاری) باشد که از انس خلاف این را نقل کرده، بر فرضی که این خبر را مردود بدانیم نهایت چیزی که ممکن است این خبر شاذ است و نمی‌شود حکم به موضوع و کذب بودن آن کرد. و سپس می‌گوید: امام شافعی در باره حدیثی که مالک در موطأ روایت کرده (حدیث مورد بحث که بخاری نیز روایت کرده) گفته است: هشت نفر از حفاظی که خود مالک با آنها ملاقات داشته در این حدیث با او مخالفت کرده‌اند مانند سفیان بن عیینه و... و هشت نفر اولی هستند بر حفظ از يك نفر. سپس حافظ عراقی با بحث، صحیح بودن این حدیث حاکم را ثابت کرده است.^۱

باز انس چنین روایت کرده است:

۳. سمعت رسول الله ﷺ يجهر بيسم الله الرحمن الرحيم؛^۲ شنیدم که رسول خدا ﷺ بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می‌خواند.
- حاکم و ذهبی گفته‌اند: راویان این سند همه ثقه هستند.
۴. باز انس می‌گوید: كان النبي ﷺ يجهر بقراءة بيسم الله الرحمن الرحيم؛^۳ همیشه رسول خدا ﷺ بسم الله الرحمن الرحيم را با صدای بلند می‌خواند.
- نووی می‌گوید: دارقطنی سند این حدیث را صحیح دانسته است.
۵. عن انس قال: ان النبي ﷺ كان يجهر بسم الله الرحمن الرحيم في الفريضة؛^۴ باز انس می‌گوید: همانا رسول خدا ﷺ همیشه بسم الله الرحمن الرحيم را در نمازهای واجب با صدای بلند می‌خواند.
- از اشکالاتی که ابن حجر به این حدیث آخر وارد کرده استفاده می‌شود که سند آن

۱. المستخرج على المستدرک العراقي، ص ۴۹.

۲. سنن الدارقطني، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المستدرک على الصحيحين، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۸۵۳؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۳۵۰؛

۳. سنن الدارقطني، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المجموع نووی، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۱، ص ۴۸، ح ۹۱.

صحیح است چه رسد برای شاهد قرار دادن آن.

۶. عن محمد بن السري العسقلاني قال: صليت خلف المعتمر بن سليمان ما لا أحصي صلاة الصبح والمغرب فكان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم قبل فاتحة الكتاب وبعدها (للسورة) وسمعت المعتمر يقول: ما آلو أن أقتدي بصلاة أبي، وقال أبي: ما آلو أن أقتدي بصلاة أنس بن مالك. وقال أنس: ما آلو أن أقتدي بصلاة رسول الله ۶؛^۱ محمد ابن سری می گوید: از پشت سر معتمر بن سلیمان آن قدر نماز صبح و مغرب خواندم که نمی توان حساب کرد و او همیشه بسم الله الرحمن الرحيم را قبل از فاتحه و بعد از آن (برای سوره) با صدای بلند می خواند و شنیدن که می گفت: کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز پدرم کنم و پدرم گفت که کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز انس بن مالک کنم و انس گفت که کوتاهی نمی کنم از این که اقتدا به نماز رسول خدا ۶ بکنم. حاکم و ذهبی راویان این سند را نیز ثقات دانسته اند.

این حدیث به روشنی ثابت می کند که انس بن مالک خود عملاً «بسم الله الرحمن الرحيم» را در نمازهایش با صدای بلند می خوانده و این خبر نیز بی اساس بودن حدیث اول را ثابت می کند.

۷. ابن قدامة نقل می کند: وعن انس انه صلى وجهر ببسم الله الرحمن الرحيم وقال: اقتدي بصلاة رسول الله ۶؛^۲ ابن قدامة حنبلی می گوید: انس ابن مالک «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند می خواند و می گفت: به نماز رسول خدا ۶ اقتدا می کنم.

۸. عن أنس بن مالك قال: صلى معاوية بالمدينة صلاة فجهر فيها بالقراءة فقرأ

۱. سنن الدارقطنی، ج ۱، ص ۳۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۸۵۴؛ المجموع، ج ۳، ص ۳۵۰

۲. المغنی ابن قدامة، ج ۱، ص ۵۲۱.

بسم الله الرحمن الرحيم لأم القرآن ولم يقرأ بها للسورة التي بعدها حتى قضى تلك القراءة، ولم يكبر حين يهوي حتى قضى تلك الصلاة، فلما سلم ناداه من سمع ذلك من المهاجرين والانصار من كل مكان: يا معاوية؟ أسرقت الصلاة أم نسيت؟ فلما صلى بعد ذلك قرأ بسم الله الرحمن الرحيم للسورة التي بعد أم القرآن وكبر حين يهوي ساجدا؛^۱ معاوية در مدینه نماز جهری خواند و در آن «بسم الله الرحمن الرحيم» را قبل از فاتحه خواند، ولی بعد از آن برای سوره بعدی «بسم الله» را نخواند و هم تکبیرها را نیز ترك کرد وقتی نماز را تمام کرد مهاجرین و انصاری که متوجه آن شدند از هر طرف فریاد زدند که ای معاویه، آیا نماز را دزدیدی یا فراموش کردی؟ پس وقتی بعد از آن نماز خواند «بسم الله الرحمن الرحيم» را برای سوره بعد از فاتحه نیز خواند و تکبیرات را نیز انجام داد. (امام شافعی می گوید: همان نماز را اعاده نمود).

این حدیث را دو نفر از انس روایت کرده اند، حاکم و ذهبی سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته اند و دارقطنی نیز راویان آن را ثقه دانسته است. از آنچه گذشت جایگاه ایمانی ذهبی روشن گشت؛ زیرا ملاحظه کردید که او بدون دلیل در رد یکی از احادیث انس چگونه قسم یاد کرد و حال آن که این همه احادیث دیگر او را که معنای آن را ثابت می کند، صحیح دانست و همچنین ذهبی در این موضوع احادیث دیگری را نیز از ابن عباس بر صحتش تصریح کرده است. حاکم به خاطر این که احادیث فراوان و صحیح در لزوم خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» با صدای بلند وجود دارد و با آنها آشنا است لذا بدون تعصب به این واقعیت تصریح کرده و به این نتیجه رسیده که حدیث اول انس که می گوید: آنها «بسم الله» را

۱. الأم شافعی، ج ۱ ص ۱۳۰؛ کتاب المسند الشافعی، ص ۳۶؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۶۱۸؛ الثقات ابن حبان، ج ۵، ص ۵۰؛ سنن الدار القطنی، ج ۱، ص ۳۰۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۵۷، ح ۸۵۱؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۴۹.

نمی‌خواندند، مخالف این اخبار و سیره عملی خود انس است، لذا به عدم صحت آن یقین کرده است و لذا در باره قتاده و آن حدیثش که آن را از انس نقل کرده است، پس از نقل حدیث قبلی می‌گوید: قتاده با عظمت علمی‌اش مدلس بوده و هم از هر که پیش می‌آمده، حدیث می‌گرفته است و گرچه حدیث قتاده را در صحیح (بخاری و مسلم) وارد کرده‌اند به درستی که بر ضد آن احادیث دیگر وجود دارد که یکی از آن‌ها همین حدیثی است که ما ذکر کردیم. پس از نظر حاکم نیز حدیث اول انس که می‌گوید رسول خدا ﷺ و ابوبکر و... «بسم الله» را نمی‌خواندند مردود است و ذهبی نیز در مقابل اشکالاتی که حاکم به حدیث انس وارد کرده است نتوانسته چیزی بگوید، پس اشکالات حاکم را منطقی و حق دانسته و لذا سکوت اختیار کرده است.

خود ذهبی نیز در باره قتاده در شرح حالش می‌گوید: فانه مدلس و معروف بذلك... کان یری القدر لعل الله یعذر امثاله ممن تدلس ببدعة یرید بها تعظیم الباری... نعم ولا نقتد به فی بدعته وخطئه ونرجوله التوبة من ذلك؛^۱ همانا قتاده مدلس بوده و او به این صفت معروف است... او معتقد به قدر بود، شاید خداوند عذر امثال او را که به وسیله تدلس به بدعتش تعظیم و تنزیع خدا را می‌خواستند، بپذیرد... آری ما به او در بدعت و خطایش اقتدا نمی‌کنیم و برای او توبه و برگشت از آن بدعتش را آرزو می‌کنیم.

ابن شهاب زهری که خود نوکر بنی امیه بود، می‌گوید: از سنت‌های نماز خواندن «بسم الله» است و اول کسی که بسم الله را مخفی و پنهان خواند عمرو بن سعید بن عاص بود.^۲ از این اخبار به روشنی ثابت می‌شود که ترك «بسم الله الرحمن الرحيم» از بدعت‌های معاویه و بنی امیه بوده است، و این روش آن‌ها بود که هر جا می‌دیدند امیرالمؤمنین عليه السلام

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۶۹.

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۸ به نقل از بیهقی.

عملی را انجام می‌دهد همه‌ای سعی خود را به خرج می‌دادند تا با سیره آن حضرت مخالفت نکنند. و از این خبر می‌توان استفاده کرد که معاویه در شام «بسم الله» را ترك می‌کرده و زمانی که به مدینه آمد و به همان روشش عمل کرد صحابه او را دزد معرفی کردند.

و از این روش صحابه نیز استفاده می‌شود که خواندن «بسم الله» با صدای بلند در نمازها در هر دو سوره بین آنها معمول و متواتر بوده است، والا کسی نمی‌توانست به معاویه اعتراض کند و هم او نیز به آنها نتوانست بگوید که این سنت است و من با رای خودم این کار را نکردم، بلکه وقتی دو باره نماز خواند آن بدعتش را کنار گذاشت و نماز را همراه با «بسم الله» خواند و همچنین اگر حدیث اول انس (که رسول خدا ۶ و... بسم الله را نمی‌خواندند) درست بود او نمی‌گذاشت که صحابه به این روش معاویه اعتراض کنند، بلکه به آنها می‌فهماند که این سنت رسول خدا ۶ است و یا لا اقل اگر آن سخن از او صحیح بود بعد از نقل این خبر روشن می‌ساخت که عمل معاویه بدعت یا خلاف سنت نبوده، بلکه پیروی از سنت بود.

دقت داشته باشیم که ما برای روشن شدن بی‌اساسی روایت بخاری از قتاده، تنها به ذکر احادیث انس بن مالك در این موضوع بسنده کردیم والا چنان‌که اشاره شد در این موضوع از تعداد زیادی صحابه با اسانید فراوان در تأیید این احادیثی که ذکر کردیم اخبار وارد شده است و در مقابل نیز هیچ حدیث صحیح دیگری از هیچ يك صحابه وجود ندارد که گفته باشد: پیامبر اکرم ۶ «بسم الرحمن الرحيم» را نخوانده‌اند و یا مخفی و پنهان می‌خوانده‌اند.

با این وجود، سؤال این است که چرا بخاری این همه احادیث صحیح را کنار گذاشته و به يك حدیث بی‌اساس که حتی بنابر شرط خودش ضعیف بوده است، پناه برده است؛ زیرا چنان‌که در شروط بخاری گذشت او گفته است: از مدلسین حدیث روایت نمی‌کند و حال آن‌که این حدیث از تنها يك شخص مدلس و آن نیز «معنعن»

روایت شده است که در ردیف اخبار ضعیف قرار خواهد گرفت.

نزول آیه «اولی الامر»

عن ابن جریج عن... عن ابن عباس: أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم. قال نزلت في عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي إذ بعثه النبي 6 في سرية؛^۱ ابن عباس گفته است: آیه اولی الامر در مورد عبدالله بن حذافه نازل شد زمانی که پیامبر 6 او را با لشکر به جهاد فرستاده بودند.

اولاً: راوی این خبر تنها عبدالملک بن جریج است و او این حدیث را معنعن روایت کرده است بنابر این، این حدیث با معنعن ابن جریج منقطع و ضعیف خواهد بود؛ زیرا او مدلس است. ثانیاً: چنان که خواهد آمد، داستانی که در این سریه اتفاق افتاده نزول این آیه در این سریه را رد می کند. ثالثاً: ابن حجر و ذهبی از بخاری نقل کرده اند که حدیث عبدالله بن حذافه از پیامبر اکرم 6 مرسل است (یعنی او زمان پیامبر اکرم 6 را درک نکرده است).^۲

ابن حجر در شرح حال عبدالله بن حذافه می گوید: در صحیح وارد شده که پیامبر 6 او را برای سریه ای امیر قرار داد و او به لشکریان امر کرد تا آتش روشن کرده و خود را به آن بیفکنند و نزدیک بود این کار را بکنند و در نهایت از آن خود داری کردند و چون خبر به پیامبر 6 رسید فرمودند: همانا طاعت تنها در معروف است.^۳ خود بخاری در باب سریه عبدالله بن حذافه و علقمه بن محرز از امیرالمؤمنین A

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله: «أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم»، ج ۴،

ص ۱۶۷۴، ح ۴۵۸۴؛ سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۴۴۲، ح ۷۸۱۷.

۲. الاصابه، ج ۴، ص ۵۰، رقم ۴۶۴۱؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

۳. الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۵۰، رقم ۴۶۴۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۶۲، رقم ۳۱۹؛ سیر اعلام

النبلاء، ج ۲، ص ۱۲ و ۱۳.

چنین نقل کرده است:

بعث النبی ۶ سرية فاستعمل عليها رجلا من الأنصار وأمرهم أن يطيعوه فغضب فقال: أليس أمركم النبی ۶ أن تطيعوني؟ قالوا: بلى، قال: فاجمعوا لی حطباً فجمعوا فقال: اوقدوا ناراً فأوقدوها فقال: ادخلوها فهموا وجعل بعضهم يمسك بعضها ويقولون: فررنا إلى النبی ۶ من النار فما زالوا حتى خمدت النار فسكن غضبه فبلغ النبی ۶ فقال: لو دخلوها ما خرجوا منها إلى يوم القيامة. الطاعة في المعروف؛^۴ پیامبر ۶ سريه‌ی را تجهيز فرمود و مردی از انصار را امير آن قرار داد و امر فرمود که از وی اطاعت شود. آن امير غضب کرد و گفت: مگر پیامبر ۶ امر نفرمود که از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری، گفت: هیزم جمع کنید، پس جمع کردند، گفت: آتش روشن کنید، کردند، گفت: وارد آتش شوید، خواستند وارد شوند، ولی برخی از آن‌ها دیگری را از دخول بر آن منع می کردند و می گفتند: از آتش (جهنم) به سوی پیامبر ۶ فرار کردیم پیوسته بر این حال بودند تا این که آتش و غضب امير خاموش شد. خبر به پیامبر ۶ رسید و حضرت فرمودند: اگر داخل آتش می شدند تا قیامت از آن خارج نمی شدند، همانا طاعت در معروف است.

در نقل احمد پیامبر اکرم ۶ فرمودند: اگر داخل می شدند آمر و مأمور با هم داخل جهنم می شدند.^۵ شعیب ارنؤوط سند این حدیث را صحیح دانسته است.

با این حال اولاً: چگونه ممکن است که خداوند متعال این آیه‌ای شریفه را در مورد او (در این سريه) نازل فرموده باشد. ثانیاً: از این اخبار ثابت می شود نزول آیه «اولی الامر» در این سريه، بی اساس است و از ابن عباس در مورد این آیه مطالب نقیض این نیز

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: سرية عبدالله بن حذافة، ج ۴، ص ۱۵۷۷، ح ۴۳۴۰، و ج ۶،

ص ۲۶۱۲، ح ۷۱۴۵ و ۷۲۵۷.

۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۶۶، ح ۲۰۶۷۸؛

نقل شده است مانند: منظور از اولی الامر اهل فقه و دین و اهل طاعت خداوند هستند که به مردم دینشان را آموزش می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و خداوند طاعت آن‌ها را واجب قرار داده است.^۶ جابر نیز چنین سخنی را گفته است.^۷ و ابن جریج همچنین گفته است: این آیه در مورد طلحه بن عثمان نازل شده است.^۸ و باز روایت کرده‌اند که گویا این آیه در سریه‌ای در مورد خالد بن ولید و عمار که با هم نزاع داشتند نازل شده است.^۹ و البته نظرات متناقض فراوان در مورد «اولی الامر» دارند که نیاز به ذکر آن‌ها نیست. ثالثاً: چنان‌که ابن حجر و ذهبی نیز تصریح کرده‌اند بخاری عبدالله بن حذافه را از صحابه نمی‌داند و در شرح حال او گفته است: حدیثش صحیح نیست، مرسل است.^{۱۰} با این وجود چگونه این اخبار را در صحیحش وارد کرده است، خیلی امر عجیب است. از نظر ما ابن حذافه از صحابه است و حتی گفته شده که او در بدر نیز حضور داشته است، ولی اخبار مذکور ثابت می‌کند که آیه در این سریه نازل نشده است و همچنین این‌که وقتی امام بخاری ابن حذافه را از صحابه نمی‌داند چگونه این اخبار را در مورد او نقل کرده است! و این نیز یک نوع تناقض واضح بخاری و صحیحش است.

مطلب مهم این است که این آیه‌ای شریفه دلالت بر این می‌کند که اولی الامر باید معصوم باشند؛ زیرا امر بر اطاعت از اولی الامر مطلق است چنان‌که از پیامبر اکرم^۶ مطلق است و یک امر بیش نیست، لذا اطاعت از پیامبر اکرم^۶ در این آیه را مطلق و از اولی الامر را مقید قرار دادن بر خلاف آیه و واقعیت خواهد بود، ولی باید دقت داشته باشیم که امروزه وهابی‌ها می‌گویند: اطاعت از خدا و پیامبر^۶ در این آیه مطلق است، ولی

۶. المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۴۲۳؛

۷. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۶۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۱، ح ۴۲۳.

۸. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۲۰۲، ذیل آیه.

۹. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۲۰۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۳۰.

۱۰. تاریخ الکبیر بخاری، ج ۵، ص ۸، رقم ۱۴.

اطاعت از اولی الامر مقید است. دلیل آن‌ها به مقید بودن اطاعت از اولی الامر حدیث زیر است که پیامبر اکرم ۶ فرموده‌اند:

لا طاعة لمخلوق في معصية الله عز وجل؛^{۱۱} یعنی در گناه و نافرمانی خداوند از مخلوق اطاعت نباید کرد.^{۱۲}

این حدیث را چندین نفر از صحابه روایت کرده‌اند و بدون شك صحیح است، ولی مشکل در درك و فهم این حدیث است.

باید دقت داشته باشیم که این حدیث هیچ ربطی با «اولی الامر» ندارد و از پیامبر اکرم ۶ نیز چنین چیزی نرسیده است و اطاعت از «اولی الامر» در آیه‌ای شریفه مطلق است و از آیه استفاده می‌شود که «اولی الامر» باید معصوم باشند و به این واقعیت فخر رازی نیز در تفسیرش ذیل این آیه‌ای شریفه اعتراف کرده است که آیه دلالت می‌کند بر این که «اولی الامر» باید معصوم باشند. اما در مورد این که با استدلال به این حدیث اطاعت از «اولی الامر» را مقید خوانده‌اند، این امر عجیب و سخن دور از واقع و باطلی بیش نیست و بیشتر جهت فریب مردم است؛ زیرا اگر با استدلال به این حدیث اطاعت از «اولی الامر» را مقید بدانیم و این حدیث به این مطلب دلالت کند، پس می‌توان آن را دلیل قرار داد بر مقید بودن اطاعت از پیامبر اکرم ۶ نیز؛ زیرا حدیث می‌فرماید: در معصیت خالق نباید از مخلوق اطاعت کرد و پیامبر اکرم ۶ نیز مخلوق هستند پس اطاعت از آن حضرت نیز بنابر این حدیث مقید خواهد شد. آری، واقع این است که اطاعت از «اولی الامر» نیز مطلق است و این حدیث ربطی به این آیه و «اولی الامر» ندارد. برای نمونه به چند خبر توجه خواننده را جلب می‌کنیم:

وعن جابر قال: مر علی رسول الله ۶ رجل فقالوا فيه وأثنوا عليه فقال: من يقتله؟ فقال أبوبکر: أنا. فذهب فوجده قد خط على نفسه خطة وهو يصلي فيها

۱۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۱۰۶۵ و ۱۰۹۵ و ۳۸۸۹ و ۲۰۶۷۲ و ۲۰۶۷۳ و دیگران.

۱۲. هذه عقیدتنا، ص ۳۱؛ رد شبهات حول عصمة النبي، و دیگران.

فلما رآه على ذلك الحال رجع ولم يقتله فقال النبي 6: من يقتله؟ فقال عمر: أنا. فذهب فرآه في خطه قائما يصلي فرجع ولم يقتله. فقال رسول الله 6: من له -او من يقتله-؟ فقال علي: أنا. فقال رسول الله 6: أنت ولا أراك تدركه. فانطلق فرآه قد ذهب؛^{۱۳} جابر می گوید: مردی از نزد پیامبر اکرم 6 عبور کرد پس مردم او را مدح و ستایش کردند، پیامبر اکرم 6 فرمودند: چه کسی او را به قتل می-رساند؟ ابوبکر گفت: من، و برای کشتن وی رفت و دید که او جایی را انتخاب کرده و در آن نماز می خواند و چون وی را در آن حال دید برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم 6 فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟ عمر گفت: من، پس رفت و دید که او داخل آن خطی که کشیده مشغول نماز است پس برگشت و او را نکشت. پیامبر اکرم 6 باز فرمودند: چه کسی او را به قتل خواهد رساند؟ علی عليه السلام گفت: من، حضرت 6 فرمودند: تو، ولی گمان نمی کنم که او را درک و پیدا کنی. علی عليه السلام رفت و دید که او رفته است. هیشمی رجال این سند را رجال صحیح دانسته است.

عن أبي سعيد الخدري: إن أبا بكر جاء إلى رسول الله 6 فقال: يا رسول الله! إني مررت بوادي كذا وكذا فإذا رجل متخشع حسن الهيئة يصلي. فقال له رسول الله 6: إذهب إليه فاقتله. قال: فذهب إليه أبوبكر فلما رآه على تلك الحالة كره أن يقتله فجاء إلى رسول الله 6 فقال النبي 6 لعمر: إذهب إليه فاقتله. قال فذهب عمر فرآه على تلك الحال التي رآه أبوبكر فكره أن يقتله فرجع فقال: يا رسول الله! إني رأيته متخشعا فكرهت أن أقتله قال النبي 6: يا علي إذهب فاقتله. فذهب علي فلم يره فرجع فقال: يا رسول الله! إني لم أره. فقال النبي 6: إن هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من

۱۳. مسند ابویعلی، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۲۲۱۵؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.

الدین كما یمرق السهم من الرمية ثم لا یعودون فیہ حتی یعود السهم فی فوقه فاقتلوهم هم شر البریة؛ ۱۴ ابوسعید خدری می گوید: همانا ابوبکر به نزد پیامبر ۶ آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من از فلان وادی عبور کردم و مردی را دیدم که با خشوع و هیئت نیکو مشغول نماز بود. پیامبر اکرم ۶ به ابوبکر فرمودند: به نزد آن مرد برو و او را به قتل برسان، پس ابوبکر به سراغ آن مرد رفت و چون دید که آن مرد در همان حالت قبلی (با خشوع مشغول نماز است) از کشتن او کراهت نمود و به نزد پیامبر ۶ برگشت. پیامبر اکرم ۶ به عمر فرمودند: برو و آن مرد را بکش. عمر رفت و او را در همان حالتی دید که ابوبکر دیده بود و برگشت و گفت: ای رسول خدا، همانا من او را دیدم که با خشوع مشغول نماز است و کراهت داشتم از این که او را بکشم. پیامبر اکرم ۶ به علی علیه السلام فرمودند: برو و آن مرد را به قتل برسان، پس علی علیه السلام رفت و آن مرد را ندید و پیدا نکرد و برگشت و گفت: ای رسول خدا، من او را ندیدم. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: همانا این مرد و اصحابش قرآن می خوانند، ولی قرآن از حنجره اشان پایین نمی رود، و از دین خارج می شوند چنان که تیر از کمان خارج می شود و به دین بر نمی گردند مگر این که تیر به کمان برگردد، پس آن ها را بکشید و بدانید که آن ها بدترین خلق هستند. هیشمی، ابن حجر و البانی در حاشیه «السنه ابن ابی عاصم» سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

مضافاً بر این، حدیث به این معنا از ابوبکره ^{۱۵} و انس بن مالک ^{۱۶} نیز روایت شده است و سند حدیث ابوبکره را هیشمی، البانی و شعیب ارنؤوط صحیح دانسته اند و سند حدیث انس را هیشمی با وجود لین در اسناد صحیح دانسته است.

۱۴. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۵؛ تاریخ الکبیر بخاری، ج ۹، ص ۳۰، رقم ۲۶۲؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ مجمع الزوائد هیشمی، ج ۶، ص ۲۲۷.
 ۱۵. مسند احمد، ج ۵، ص ۴۲، ح ۲۰۴۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۵؛ السنه ابن ابی عاصم، ص ۴۴۳، ح ۹۴۸.

این احادیث شاهد مثال بر این است که، آیا کسی می‌تواند با استدلال به حدیث «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» از امتثال این امر پیامبر اکرم 6 خود داری کند و یا نافرمانی خود را به وجود این حدیث موجه نماید. هرگز چنین چیزی نخواهد بود بنابر این منظور از «اولی الامر» در آیه‌ای شریفه، معصومین هستند و اطاعتشان مطلق است و هیچ قیدی وجود ندارد. و باید بدانیم که منظور از «اولی الامر» به دلیل حدیث متواتر «ثقلین» و حدیث «دوازده خلیفه» که جانشینان بر حق پیامبر اکرم 6 هستند کسی جز امامان اهل بیت^۸ نمی‌تواند باشد که عبارتند از امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} و امام حسن، امام حسین، امام سجاد، امام باقر، امام صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد، امام هادی، امام حسن عسکری و امام زمان حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین.

البته در احادیث کتب اهل سنت از امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، ابن عباس، جابر، امام باقر، مجاهد و امام صادق روایات وارد شده است که منظور از اولی الامر امیرالمؤمنین^{علیه السلام} و ائمه معصومین هستند.^{۱۷}

برخی گمان می‌کنند خداوند متعال بر رجوع به «اولی الامر» در حال نزاع امر نفرموده است و این را نیز گاه دلیل بر معصوم نبودن و مطلق نبودن اطاعت از «اولی الامر» قرار داده‌اند و حال آن که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا؛ هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد،

۱۶. مسند ابویعلی، ج ۱، ص ۹۰، ح ۹۰۷ و ۱۴۳؛ سنن دارقطنی، ج ۲، ص ۴۱؛ مجمع الزوائد؛ ج ۶، ص ۲۲۷ با دوسند؛ الاصابه ابن حجر، ج ۲، ص ۳۴۱، رقم ۲۴۵۲.

۱۷. تفسیر الراز؛ مناقب ابن مردیه، ح ۳۳۷ و ۳۳۸؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۲۰۲ الی ۲۰۴؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۲۵۰؛ یتابع الموده قندوزی حنفی، ج ۱، ص ۳۴۱ به نقل از تفسیر مجاهد.

(بدون تحقیق) آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و اولی الامر بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز شمار کمی، همگی از شیطان پیروی می‌کردید (و گمراه می‌شدید) (نساء، ۸۳).

پس خداوند متعال به رجوع بر «اولی الامر» در زمان اختلاف و... امر فرموده است همان گونه که بر رجوع به پیامبر اکرم 6 امر فرموده است.

قربای پیامبر 6 خود آن حضرت و یا تمام مشرکین قریش هستند

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) فَقَالَ سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ: قُرْبَى آلِ مُحَمَّدٍ 6 فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَجَلْتُ إِنَّ النَّبِيَّ 6 لَمْ يَكُنْ بَطْنٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا كَانَ لَهُ فِيهِمْ قَرَابَةٌ فَقَالَ: إِلَّا أَنْ تَصِلُوا مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْقَرَابَةِ؛^{۱۸} از ابن عباس در باره این آیه «مگر مودت حق القربی» سؤال شد. سعید بن جبیر گفت: آل و خاندان پیامبر 6 منظور است. ابن عباس گفت: عجله کردی، هیچ قریشی نیست مگر این که پیامبر 6 با وی قرابت داشت و معنای آیه این است: «ای قریش قرابتی که بین من و شما هست آن را حفظ کنید و وصل نگه دارید».

مشرکین و قریش در فکر قتل و نابودی پیامبر اکرم 6 بودند و آیا معقول است که خداوند متعال و پیامبر اکرم 6 از آن‌ها بخواهند و برای آن‌ها حکم صادر کنند که شما مودت پیامبر را حفظ کنید. آیا از کسانی که اسلام، قرآن و پیامبر اکرم 6 را قبول ندارند می‌شود چنین درخواستی نمود؟! آیا پاسخ آن‌ها چیزی جز به استهزا گرفتن آن حضرت در برابر این درخواست خواهد بود؟! در قرآن خداوند متعال از مشرکین هیچ جا نخواست که نماز بخوانند و یا روزه بگیرند، زکات بدهند؛ زیرا تا زمانی که آن‌ها ایمان

۱۸. صحیح بخاری، کتاب التفسیر؛ باب قوله (إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)، ح ۴۸۱۸ و ۳۴۹۷.

نیاورده‌اند چنین درخواست و امر بر آن‌ها معنا نخواهد داشت. در مورد بحث ما نیز همین واقعیت حاکم است.

پس این نیز یکی دیگر از اخبار عجیب صحیح بخاری است. قرآن می‌فرماید مودت نزدیکان پیامبر ۶ را حفظ کنید و حالا يك فرد مریضی پیدا می‌شود و يك دروغ را به ابن عباس نسبت می‌دهد و ما نیز آن را اعتقاد خود قرار می‌دهیم!

دلائل فراوان ثابت می‌کند که، هم این معنا باطل است و هم این نسبت به ابن عباس که به ترتیب دلائل آن را ذکر می‌کنیم.

باید بدانیم که این خبر موقوف است و در داخل خود تناقضات زیادی دارد و با تناقضات فراوان زیر وارد شده است: ۱. هیچ گروه از گروه‌های قریش نبود مگر این که پیامبر ۶ را به دنیا آورد. ۲. در مقابل دعوت‌م تنها قرابت مرا حفظ کنید. ۳. قرابت مرا شناسید و مرا تکذیب نکنید. ۴. مرا با آن‌چه برای شما آوردم تصدیق کنید. ۵. مودت خدا را داشته باشید و با اطاعت به او نزدیک شوید. ۶. پیامبر ۶ با همه گروه‌های قریش قرابت داشت. ۷. به خاطر قرابتی که بین من و شما هست مرا دوست داشته باشید. ۸. (آزار) مردم را از من منع کنید. ۹. وقتی قریش تکذیب کرده و از بیعت سر باز زدند فرمود: ای قوم اگر نمی‌خواهید با من بیعت کنید پس قرابت مرا حفظ کنید، همانا غیر شما از عرب به حفظ و نصرت من اولی از شما نیست. چنان‌که اشاره شد این خبر با وجود این همه تناقضات تنها موقوف و به صورت تفسیر آیه به ابن عباس نسبت داده شده و هیچ سند مرفوع ندارد و از پیامبر اکرم ۶ نقل نشده است. ۱۹ دقت داشته باشیم که ابن عباس در زمان هجرت تنها سه سال داشته است و از غیر او از صحابه این مطلب نقل نشده و این نیز خود شاهد بر کذب بودن این خبر و نسبت آن به ابن عباس است.

این همه در حالی است که این گونه اخبار با قرآن و اخبار فراوان دیگر که این آیه را هم مدنی و هم در وجوب مودت اهل بیت معرفی کرده مخالف است:

۱۹. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۱ و ۳۲. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴.

اولاً: مصطفی دیب البغا استاد جامعه دمشق در حاشیه صحیح بخاری در شرح این خبر می گوید: «المودة في القربى» تودون اهل قرابتي ولا تؤذونهم. والمراد بقرايته صلى الله عليه (وآله) وسلم بنو هاشم وبنو المطلب الذين نصروه وكانوا معه قبل أن يسلموا وبعد أن أسلموا؛^{۲۰} منظور از این آیه این است: نزدیکان مرا دوست داشته باشید و آن‌ها را آزار ندهید. منظور از نزدیکان پیامبر ۶ بنی هاشم و بنی مطلب هستند که آن حضرت را یاری کردند و قبل و بعد از مسلمان شدن همراه آن حضرت بودند.

این شارح سپس در ذیل نقل دوم بخاری می گوید: مراد ابن عباس أن المقصود بالقربى في الآية جميع قریش لا بنو هاشم وبنو المطلب كما يتبادر إلى الذهن وهم الذين عناهم سعيد بن جبیر بقوله قريبي آل محمد صلى الله عليه (وآله) وسلم.^{۲۱} نظر ابن عباس این است که منظور از «قربى-نزدیکان» در آیه تمام قریش هستند نه بنی هاشم و بنی مطلب چنان که (از ظاهر و صریح آیه) این گونه به ذهن می رسد و سعید بن جبیر نیز منظور از قریبی در آیه را با این سخنش که گفت: آل محمد ۶ هستند، اهل بیت معرفی نمود.

این هم اعتراف بر این واقعیت است که ظاهر صریح آیه دلالت بر مودت اهل بیت می کند. ولی بنابر این نسبت بی اساسی که به ابن عباس داده اند باید گفت که پس گویا قرآن به امت اسلامی فرموده است که کل قریش (مشرکین) را دوست داشته باشند و یا این که این آیه هیچ ربطی بر مسلمین ندارد! البته طحاوی بعد از نقل این گونه اخبار تصریح می کند که کل قریش ذی قربای پیامبر ۶ هستند.^{۲۲}

۲۰. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۲۸۹، ح ۳۳۰۶، چاپ دار ابن کثیر، الیمامة-بیروت، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۷.

۲۱. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۱۹، ح ۴۵۴۱، چاپ قبل.

۲۲. شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳، ص ۲۸۶.

امت اسلامی از ظاهر صریح این آیه شریفه وجوب مودت اهل بیت پیامبر اکرم ۶ را استفاده کرده و فراوان بر این واقعیت تأکید کرده و این آیه را در باب فضائل اهل بیت وارد کرده‌اند و اخبار فراوان نیز در این خصوص وارد شده است، ولی جای تعجب است که چرا بخاری هر جا اخباری در باره اهل بیت ^۸ است آن را کنار گذاشته و اخبار خلاف صریح قرآن را در آن موضوع در صحیحش وارد کرده است!

۱. بغوی (در پاورقی تفسیرش)، قرطبی و شوکانی از ابن عباس و قتاده، و آلوسی از مقاتل نقل کرده‌اند که سوره شوری مکی است جز چهار آیه و این آیه‌ی شریفه را نیز یکی از آن چهار آیه و مدنی دانسته‌اند.^۱ پس با این وجود چگونه این سخن کذب را به ابن عباس نسبت داده‌اند!

۲. لما نزلت: (قل لا أسألكم عليه أجراً إلا المودة في القربى)؛ قالوا: يا رسول الله! ومن قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي، وفاطمة، وابناهما؛^۲ وابناهما؛^۲ وقتی آیه‌ای مودت نازل شد سؤال کردند که ای رسول خدا، این نزدیکان شما که مودت آن‌ها برای ما واجب گذشته، چه کسانی هستند؟ حضرت ۶ فرمودند:

۱. تفسیر بغوی، ج ۷، ص ۱۸۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۱؛ روح المعانی آلوسی، ج ۲۵، ص ۱۰؛ تفسیر خازن، ج ۴، ص ۴۹؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۴، ص ۵۲۸.

۲. فضائل الصحابه احمد، ج ۲، ص ۶۶۹، ح ۱۱۴۱؛ نواسخ القرآن ابن جوزی، ص ۲۲۰ ضحاک از ابن عباس. زاد المسیر ابن جوزی، ج ۷، ص ۷۹؛ تفسیر طبری، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۸؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۲؛ تفاسیر بغوی، واحدی، نسفی، فخر رازی، بیضاوی، الکشاف زمخشری، ج ۶، ص ۱۹۱؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۴، ص ۵۳۶؛ در المنثور، ج ۴، ص ۷ مجاهد و سعید از ابن عباس؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۱۰۳ و ۱۶۸؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷، ح ۲۶۴۱، ج ۱۱، ص ۴۴۴، ح ۱۲۲۵۹؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵ و ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ ذریة الطاهره دولابی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۱۲۱؛ ذخائر العقبی، ص ۱۳۸ با دو سند؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۳۰۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۱ و ۲۲؛ شواهد التنزیل، ح ۸۲۲ الی ۸۲۹ با ۸ سند؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۳۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

«این‌ها علی، فاطمه و فرزندان‌شان هستند» آلوسی بعد از نقل این حدیث می‌گوید: جماعتی از اهل بیت نیز به این معنا حدیث روایت کرده‌اند.^۱

این حدیث از ابن عباس روایت شده است. این حدیث را از حسین اشقر چهار نفر روایت کرده‌اند. حسین اشقر صدوق است و این حدیث را از قیس بن ربیع روایت کرده و او نیز صدوق است و بقیه ثقه هستند. ابن حجر هیتمی نیز بعد از نقل این حدیث با در نظر داشتند حسین اشقر گفته است: در سند آن شیعه‌ی غالی است، ولی او صدوق است. همچنین چنان‌که در پاورقی ذکر کردیم این حدیث را از ابن عباس ضحاک با دو سند و مجاهد و سعید بن جبیر نیز روایت کرده‌اند. پس این سند حسن است و اخبار دیگر نیز آن را تقویت می‌کند.

۳. أبو بکر محمد بن الحسن (حسین) الآجری بمكة حدثنا علي بن عبد العزيز البغوي حدثنا أبو عبيد القاسم بن سلام حدثنا حجاج بن منهال حدثنا حماد بن سلمة عن ثابت عن أنس بن مالك. قال حماد: وحدثني قتادة عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس ان رسول الله 6 لما قدم المدينة كانت تنوبه نواب وحقوق وقدم الغرباء عليه وليس في يده سعة لذلك فقالت الانصار: إن هذا الرجل قد هداكم الله على يديه وهو ابن اختكم تنوبه نواب وحقوق وليس في يده لذلك سعة فاجمعوا له من أموالكم ما لا يضركم فتأتونه به فيستعين به على ما ينوبه من الحقوق فجمعوا له ثمان مائة دينار ثم أتوه فقالوا له: يا رسول الله إنك ابن اختنا وقد هداك الله على يدك تنوبك نواب وحقوق وليست بيدك لها سعة فرأينا أن نجتمع من أموالنا طائفة فنأتيك به فتستعين به على ما ينوبك وهو ذا. فنزل (قل لا أسألكم عليه أجرا) يعني لا أطلب منكم على الايمان والقرآن جعلاً ولا

۱. تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳.

رزقا (إلا المودة في القربى) یعنی إلا أن تحبوني وتحبوا أهل بيتي وقرابتي؛^۱ ابن عباس می گوید: وقتی پیامبر ۶ به مدینه آمدند مشکلات و حقوق و افراد غریب به حضور آن حضرت می آمدند در حالی که آن حضرت برای حل مشکلات مردم توان مالی نداشتند، پس انصار گفتند: خداوند به وسیله پیامبر ۶ ما را هدایت فرمود و آن حضرت پسر خواهر شماس و هر روز مشکلات بر آن حضرت روی می آورد و ایشان توان برطرف کردن آن را ندارند، بنابر این مقداری از اموال خود را جمع کنید و به آن حضرت بدهید تا به وسیله آن، حضرت مشکلات را برطرف کند. پس ۸۰۰ دینار جمع کردند و به حضور آن حضرت آوردند و گفتند: ای رسول خدا، شما پسر خواهر ما هستید، مشکلات و حقوق به شما روی آورده و شما هم شرایط برطرف کردن آن را ندارید، ما تصمیم گرفتیم مقداری از اموال خود را در اختیار شما بگذاریم تا به وسیله آن این مشکلات را برطرف کنید. پس این آیه نازل شد «بگـو، مـن از شما برای رسـالتم اجر نمی خواهم جز مودت اهل بیتم» یعنی من در برابر ایمان شما به اسلام و قرآن پاداشی نمی خواهم جز این که محبت من و اهل بیتم را داشته باشید.

این حدیث به این معنا را از ابن عباس سعید بن جبیر از دو طریق، مقسم، ابوصالح و کلبی روایت کرده اند و همچنین از طریق انس بن مالک نیز حدیث فوق روایت شده. سند و متن فوق، روایت حسکانی است و تمام راویان هر دو سند انس و ابن عباس ثقه و متقدمین رجال هر دو سند از رجال صحاح سته هستند و تنها ما در سند آن علی بن حسین فسوی را نشناختیم. اما سند طبری از طریق مقسم تمام رجالش رجال صحاح سته هستند و در مورد یزید بن ابی زیاد اختلاف است و او نیز از رجال سته محسوب می شود.

۱. معجم الاوسط، ج ۴، ص ۱۵۹ و ج ۶، ص ۴۹؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۷؛ تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۰؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۰، ح ۸۳۵ و ۸۳۶. تفسیر فخر رازی، ج ۱۳، ص ۴۳۰.

اما در طریق دوم سعید بن جبیر نزد طبرانی هیشمی شیخ طبرانی علی بن سعید بن بشیر را لین و بقیه رجال آن را ثقات داشته است. در سند ابوصالح نزد حسانی نوفل بن داود را ما نشناختیم. فخر رازی و ابن حجر در «فتح الباری» این خبر را از طریق کلبی از ابن عباس روایت کرده‌اند. پس این حدیث با این اسانید به تنهایی با این همه طرقش با تقویت هم کاملاً صحیح خواهد بود.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید این خبر نیز تصریح دارد که این آیه شریفه در مدینه نازل شده و هیچ ربطی با قریش و مشرکین نخواهد داشت.

سیوطی از ابونعیم و دیلمی این گونه نقل کرده است:

۴. وأخرج أبو نعیم والدیلمی من طریق مجاهد عن ابن عباس قال: قال رسول الله ۶: «لا أسالکم علیہ أجرة الا المودة فی القربی» ان تحفظونی فی اهل یتسی وتودوهم بی؛^۱ مجاهد از ابن عباس روایت کرده که پیامبر اکرم ۶ آیه مودت را تلاوت کردند و فرمودند: این که مرا در باره اهل یتیم حفظ کنید و مودت آن‌ها را به خاطر من داشته باشید.

۵. أبی مالک عن ابن عباس فی قوله: {وَمَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا} قال: المودة لآل محمد ۶؛ ابومالک از ابن عباس نقل کرده که در باره ادامه آیه مودت که خداوند متعال می‌فرماید: «هر که عمل خیری انجام دهد ما به خوبی‌اش می‌افزاییم» گفت: منظور از عمل خوب در این آیه مودت اهل بیت است.^۲ سه نفر این حدیث را از حکم بن ظهیر روایت کرده‌اند، ولی حکم ضعیف است و اخبار گذشته و آینده، این خبر را تقویت می‌کند.

۱. در المثنور سیوطی، ج ۶، ص ۷.

۲. تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۶. تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۱۴، ح ۸۴۷ الی ۸۵۰؛ در المثنور، ج ۶، ص ۷ به نقل از ابن ابی حاتم.

۶. عن علي قال: فينا في آل حم آية، لا يحفظ مودتنا إلا كل مؤمن ثم قرأ «قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى»؛^۱ اميرالمؤمنين عليه السلام فرمودند: «در حق ما آیهی است در سوره آل حم، مودت ما را کسی جز مؤمن حفظ نمی کند و سپس آیه مودت را خواندند و فرمودند: این آیه در حق ما نازل شده است».

در سند ابونعیم ابوصباح عبدالغفور انصاری ضعیف است و احمد حنبل گفته: او حدیث می ساخته است. در شرح حالش آورده اند که از پیامبر اکرم ص چنین حدیث روایت کرده است: «خوشا به حال اهل سنت و جماعت که اهل قرآن و ذکر هستند»^۲ و او حدیثی نیز در گذاشتن دست روی دست در حال نماز جعل کرده و به امیرالمؤمنین A نسبت داده است. پس از این جا استفاده می شود که او در تقویت مذهب اهل سنت حدیث می ساخته و حدیث مورد بحث ربطی به او ندارد؛ زیرا از دیگران نیز شواهد فراوان دارد. البته ما به سند ابوشیخ دسترسی نداشتیم.

۷. خطب الحسن بن علي الناس حين قتل علي ... قال: و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال تبارك و تعالی لنبيه صلى الله عليه و (وآله) سلم: {قل لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى و من يقترب حسنة نزد له فيها حسنا} فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت؛^۳ امام حسن

۱. ذکر اخبار اصبهان ابونعیم، ج ۲، ص ۱۶۵. صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۷ به نقل از ابوشیخ و... جواهر العقدین، ج ۲، ص ۲۳۸ از کتال الثواب ابوشیخ؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۲۹۰، ح ۴۰۳۰ از ابن مردویه و ابن عساکر. تفسیر آلوسی، ج ۱۸، ص ۲۶۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۰۵، ح ۸۳۸.
۲. الکامل فی ضعف الرجال، ج ۵، ص ۳۲۹؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۴۱، ر ۵۱۵۰؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۳، ر ۱۲۸.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱۷۱۹ و ۱۷۲۰؛ ذریعة الطاهره، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۸ و ۷۹، ح ۱۲۱ و ۱۳۱ و ۱۳۲؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۳۷۲، ح ۳۲۰۹۴ و ۲۱۰۵، ج ۷، ص ۴۹۹ و ۵۰۲، ح ۴۷؛ سنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲، ح ۸۴۰۸؛ خصائص نسائی، ح ۲۳؛ مسند بزار، ج ۴، ص ۱۷۹، ح ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱؛

عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از شهادت امیرالمؤمنین عَلَیْهِ السَّلَامُ خطبه خواندند و ضمن آن فرمودند: ... «من از خاندانی هستم که خداوند در قرآن مودت و محبت ما را برای هر مسلمانی واجب گردانیده است؛ آن جا که به پیامبرش فرمود: «بگو (ای محمد 6 به امت خویش که) من از شما در برابر این کار (یعنی رسالت) چیزی جز اینکه نسبت به «القربی» مودت و دوستی نمایید طلب نمی‌نمایم و هر که عمل خیر انجام دهد در خیرش می‌افزاییم» همانا انجام عمل خیر داشتن مودت و محبت ما اهل بیت است.

دقت داشته باشیم که اصل این خطبه امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ متواتر است و بیش از ده نفر آن را روایت کرده‌اند، ولی این عبارت مورد بحث، چون در آخر خطبه آن حضرت آمده در نقل بعضی که آن را مختصر نقل کرده‌اند نیامده است. اما عبارت مورد بحث را از امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ ابوطفیل صحابی، امام سجاد، جعفر بن حبان و زید شهید کامل نقل کرده‌اند، هیشمی و ابن حجر هیثمی آن را حسن دانسته‌اند و سند حاکم نیز حسن و یا صحیح است. البانی به سند حاکم دو اشکال وارد کرده است: ۱. حسن بن محمد علوی را ذهبی به وضع حدیث «علی خیر البشر» متهم کرده. ۲. علی بن جعفر (برادر امام کاظم عَلَیْهِ السَّلَامُ) را کسی توثیق نکرده بلکه ترمذی به ضعیف بودن وی اشاره کرده آن جا که حدیث او را غریب خوانده و ابن حجر او را مقبول دانسته است.^۱

پاسخ: متهم کردن ذهبی شیخ حاکم را از تناقضات ذهبی و ثبوت دشمنی او با

المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۴۸۰۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۴۶؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۶۴؛ معجم الاوسط، ج ۲، ص ۳۳۶، ح ۲۱۵۵، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۸۴۶۹؛ فضائل الصحابه احمد، ج ۱، ص ۵۴۸، ح ۹۲۲، ج ۲، ص ۵۹۵ و ۶۰۰، ح ۱۰۱۳ و ۱۰۲۶؛ معجم الکبیر، ج ۳، ص ۸۰، ح ۲۷۱۷ تا ۲۷۲۵؛ مسند ابو یعلی، ج ۱۲، ص ۱۲۵، ح ۶۷۵۸؛ الثقات، ج ۲، ص ۳۰۴ و صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۸۳، ح ۶۹۳۶؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۵، ح ۲، ص ۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۳۸ و ۳۹؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۸. صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۸۷.

۱. احادیث صحیحہ البانی، ج ۵، ص ۴۹۶، ح ۲۴۹۶، بعد از اعتراف بر معتبر بودن اصل خطبه امام حسن عَلَیْهِ السَّلَامُ در صحیحہ اش.

فضائل اهل بیت ^۸ است؛ زیرا اولاً: هیچ دلیلی بر متهم بودن او ذکر نکرده جز روایت حدیث در فضائل اهل بیت ^۸ و حال آن که حدیث «علی خیر البشر» اسانید زیادی دارد و همچنین از جابر بن عبدالله ثابت است. ثانیاً: ذهبی با این عمل دچار تناقض آشکار شده؛ زیرا در دو مورد در تلخیص مستدرک حدیث شیخ حاکم حسن بن محمد علوی را صحیح دانسته است.^۱ پس این حکم ذهبی در باره شیخ حاکم از روی تعصب بوده و دور از انصاف است و ارزش منطقی نخواهد داشت.

اما علی بن جعفر: اولاً: ابن حجر مضافاً بر این که او را مقبول دانسته قبلش می گوید: از بزرگان طبقه دهم است. ثانیاً: در سه چاپ سنن ترمذی و حتی در آن چاپی که همراه حاشیه البانی است ترمذی سند حدیث علی بن جعفر را حسن غریب گفته نه غریب تنها، ولی البانی از ذهبی نقل کرده که گفته است: ترمذی حدیث او را نه صحیح دانسته و نه حسن. البانی با سکوت این حرف دروغ را تأیید کرده تا بتواند در تضعیف این حدیث از این طریق خواننده کتابش را فریب دهد، زیرا خود البانی در جای دیگر به تحسین ترمذی اعتراف و اشاره کرده است. ثالثاً: علی بن جعفر چنان که ابن حجر نیز در «تقریب» اعتراف و تصریح کرده شخصیت برجسته‌ای است که نیاز به معرفی کسی نخواهد داشت.

البته باید دقت داشته باشیم که البانی متناقض به ابن حجر هیتمی به خاطر حسن دانستن حدیث امام حسن علیه السلام حمله کرده و با این وجود به حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام که ابن حجر از ابوشیخ نقل کرده هیچ اشاره نکرده است!

۸. عمرو بن عاص نیز در نامه خود به معاویه این آیه را ضمن آیات فضائل

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۸، ح ۴۸۲۲ و ۴۹۳۶ و در دو مورد نیز سکوت کرده و حدیث او را تضعیف نکرده است و تنها حدیث مورد بحث را بدون دلیل غیر صحیح دانسته است.

امیرالمؤمنین عليه السلام برای او نوشته است.^۱

۹. جابر بن عبدالله می گوید: اعرابی به حضور پیامبر اکرم ص آمد و گفت: برای من اسلام را عرضه بدار. حضرت بر او شهادتین را عرضه کردند. او گفت: اجری هم از من می خواهی؟ فرمودند: نه، جز مودت فی القربی. گفت: قربای من و یا قربای تو؟ فرمودند: قربای من. گفت: دستت را بده با تو بیعت کنم، لعنت خدا بر کسی که تو و اقربایت را دوست نداشته باشد. حضرت نیز آمین گفتند.^۲ راویان سند ابونعیم ثقه هستند جز یحیی بن العلاء قاضی ری که از اصحاب امام صادق عليه السلام است و نجاشی او را ثقه دانسته، ولی اهل سنت او را تضعیف کرده اند و احمد رمی بر کذب و وضع حدیث کرده با این که از او در مسندش حدیث روایت کرده و عبدالرزاق نیز در مصنف و دیگران فراوان از او حدیث روایت کرده اند.

۱۰. عن عبد الله قال: كنا مع رسول الله ص في مسير، فهتف به أعرابي بصوت جهوري: يا محمد فقال رسول الله ص: «يا هناء» فقال: يا محمد ما تقول في رجل يحب القوم ولم يعمل بعملهم؟ قال: «المرء مع من أحب» قال: يا محمد، إلى من تدعو؟ قال: «إلى شهادة أن لا إله إلا الله وأني رسول الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة وصوم رمضان وحج البيت» قال: فهل تطلب على هذا أجرا؟ قال: «لا، إلا المودة في القربى» قال: أقربائي يا محمد أم اقرباؤك؟ قال: «بل اقربائي» قال: هات يدك حتى أباعك، فلا خير فيمن يودك ولا يود اقرباءك؛^۳ ابن مسعود نیز می گوید: اعرابی با صدای بلند گفت: ... ای محمد ص به چه چیز دعوت می کنی؟ حضرت فرمودند: به شهادت بر وحدانیت خداوند متعال و پیامبری من و برپا داشتن نماز و دادن

۱. مناقب خوارزمی، ص ۲۰۰، ح ۲۴۰.

۲. حلیة الاولیاء ابونعیم، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳. مسند شاشی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۶۰۷.

زکات و روزه ماه رمضان و حج خانه خدا. اعرابی گفت: آیا برای این عمل اجر هم می-خواهی؟ فرمودند: نه «مگر مودت فی القربی». گفت: اقرбай خودم و یا اقرбай تو؟ فرمودند: بلکه اقرбай من. اعرابی گفت: دست را بده تا با تو بیعت کنم، خیری نیست در کسی که تو را دوست داشته باشد، ولی اقرбайت را دوست نداشته باشد.

دقت داشته باشیم که تمام رجال این سند ثقه هستند جز یحیی بن ثعلبه انصاری که یحیی بن معین، ابواحمد حاکم و دیگران او را یاد کرده و جرحی نکرده‌اند، ولی ذهبی در میزان الاعتدال گفته است: دارقطنی او را تضعیف کرده است. راوی از ابن ثعلبه شخص ثقه محمد بن خالد بن عثمه است و این می‌تواند معتبر بودن این سند را تقویت کند، زیرا بین این راوی و دارقطنی فاصله زیاد است، لذا نمی‌توان جرح بدون اسناد و دلیل دارقطنی را در باره او قبول کرد چون کسی غیر از او وی را تضعیف نکرده است.

۱۱. ابوامامه نیز روایت کرده که پیامبر اکرم ۶ پس از تأکید بر محبت اهل بیت

^۸ این آیه شریفه را تلاوت فرمودند.^۱ در سند این خبر فضال بن جیبر ضعیف است.

۱۲. ابودیلیم می‌گوید: «(بعد از واقعه کربلا) وقتی امام سجاد علیه السلام را به اسیری گرفتند، آوردند نزدیک دروازه دمشق (شام) نگه داشتند. مردی از اهل شام برخاست و گفت: «سپاس خدا را که شما را به قتل رسانید و ریشه‌تان را کند و فتنه را از ریشه برکند.» امام سجاد علیه السلام به او فرمودند: «آیا قرآن خوانده‌ای؟» گفت: «آری.» فرمودند: «آیا آل حم را خوانده‌ای؟» گفت: «قرآن خواندم، ولی آل حم را نخواندم.» امام فرمودند: آیا آیه‌ای «قل لا اسألكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» را نخوانده‌ای؟ گفت: «القربی» شما هستید؟ امام فرمودند: «آری.»^۲

۱۳. سعید بن جیبر، امام سجاد، اسماعیل سدی، عمرو بن شعیب نیز

۱. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۶۵ و ۳۳۵.

۲. تفسیر طبری، ج ۲۵، ص ۳۳؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۴؛ در المنثور، ج ۶، ص ۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.

گفته‌اند که منظور از این آیه دوستی و مودت اهل بیت است.^۱ ابن حجر در فتح الباری این نظریه را به صورت خبر قطعی نقل کرده و به سند آن‌ها اشکال وارد نکرده است، پس سند اخبار این افراد از نظر او صحیح بوده، زیرا او دو خبر دیگر را نیز در این موضوع ذکر کرده و بر ضعف سندش حکم کرده است.

پس چنان‌که ملاحظه می‌کنید تمام این اخبار مؤید هم هستند و همچنین مفسرین اهل سنت مانند ثعلبی، زمخشری، بغوی، آلوسی، فخر رازی و دیگران پس از روایت حدیث در ذیل آیه شریفه مودت، احادیث دیگری را نیز که دلالت بر وجوب مودت و محبت اهل بیت^۲ می‌کند برای تأیید واجب بودن مودت اهل بیت در این آیه، برای حدیث اول ابن عباس شاهد آورده و بر واجب بودن مودت و محبت اهل بیت^۳ تأکید کرده‌اند.

خطاب ابوسفیان در احد

در «صحیح بخاری» و برخی کتب دیگر زهیر و اسرائیل از ابواسحاق و او به صورت معنعن از براء حدیث روایت کرده است که گویا ابوسفیان در جنگ احد به مسلمین خطاب کرد و پرسید: آیا محمد ۶ در بین شما هست، ابوبکر هست، عمر هست و چون با امر پیامبر اکرم ۶ کسی پاسخ نداد او گفت: این‌ها کشته شدند و... ولی عمر بن خطاب نتوانست خودداری کند و گفت: دروغ گفتم ما زنده هستیم و...^۴

راوی این حدیث تنها ابواسحاق است و باید دقت داشته باشیم که ابواسحاق سبیعی مدلس بوده و همچنین اختلاط پیدا کرده است. بخاری که ۱۷۷ حدیث از او در

۱. تفسیر طبری، ذیل آیه با سند از سه نفر آن‌ها؛ تفسیر ثعلبی، ج ۱۲، ص ۵۱؛ زاد المسیر ابن جوزی، ج ۷، ص ۷۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۳۳. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۱.
۲. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: ما یکره من التنازع والاختلاف فی الحرب، ج ۳، ص ۱۱۰۵، ح ۳۰۳۹؛ کتاب المغازی، باب غزوة احد، ج ۴، ص ۱۴۸۶، ح ۴۰۴۳.

صحیحش روایت کرده است، تنها ۵۸ حدیث ابواسحاق در «صحیح بخاری» به صورت سماع است و بقیه معنعن است که حکم مرسل و ضعیف را دارد و همچنین خیلی از احادیث او در «صحیح بخاری» از زهیر و اسرائیل است که پس از اختلاط از او حدیث شنیده‌اند.

خبر فوق به این صورت را تنها اسرائیل و زهیر از ابواسحاق روایت کرده‌اند و این دو از ابواسحاق پس از اختلاط حدیث روایت کرده‌اند و لذا گفته‌اند: روایت این دو از او، لین و ضعیف است.^۱ همچنین ابواسحاق که مدلس است در تمام کتاب‌ها و در يك روایت بخاری معنعن خبر را نقل کرده است و تنها بخاری سند دوم خود را به صورت سماع نقل کرده است. و همچنین براء در آن زمان كوچك بوده و به این جهت اجازه نداده بودند که در بدر حضور پیدا کند و حالا در احد بوده یا نه با آن سن و سال والله اعلم.

گذشته از این‌ها، ابن مسعود نیز این داستان را نقل کرده است و در آن هیچ ذکری از ابوبکر و عمر نیست.^۲

مهم‌تر از همه‌ای این‌ها اولاً: خلیفه اول و دوم در احد از میدان جنگ فرار کردند. ثانیاً: در تاریخ اسلام به ویژه در زمان پیامبر اکرم ۶ ثابت نشده که این دو با کسی از کفار و مشرکین مبارزه کرده باشند و یا حتی يك نفر را به قتل رسانده باشند و یا یگان قهرمانی از خود بر جای گذاشته باشند که آن سبب شده باشد تا ابوسفیان از این‌ها حساب می‌برده باشد، ولی در زمان اسلام ظاهری ابوسفیان و پس از حیات پر برکت پیامبر اکرم ۶ عکس این مدعا ثابت شده است و این دو از ترس این که ابوسفیان علیه خلافت آن‌ها افرادی را بشورانند، جهت جلب رضایت وی فرزندش یزید و پس از وی

۱. الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۳۱، رقم ۱۲۵۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۹، رقم ۴۹۶؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۸۶، رقم ۲۹۲۱.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۴۶۳، مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۸، ص ۴۹۲.

معاویه را حاکم شام قرار داده‌اند با این که چنان که ذکر شد حکومت را برای طلقا و مسلمة الفتح حرام و غیر جائز می‌دانستند.

و این گونه اخبار که در زمان معاویه وضع شده‌اند متأسفانه خیلی فراوان هستند که هیچ همخوانی با سیره و سلوک عملی خلفا ندارد و عکس آن صفات در سیره عملی آن‌ها فراوان بوده و ثابت شده است.

نسبت ناروا به پیامبر اکرم 6 و تناقضات آشکار در موضوع بول

احادیث فراوان در کتب اهل سنت موجود است که از نظر محدثین اهل سنت از حیث سند صحیح است، و در آن‌ها به روشنی نسبت تناقض به پیامبر اکرم 6 داده شده است که نمونه‌های بسیاری را ما در این نوشتار ذکر و اشاره کردیم و موضوع مورد ذکر نیز از نمونه‌های دیگر از این نسبت‌های ناروا به پیامبر اکرم 6 می‌باشد.

بخاری چنین روایت کرده است: **عن أبي وائل عن حذيفة قال: أتى النبي 6 سباطة قوم فبال قائما ثم دعا بماء فجثته بماء فتوضأ؛^۱** یعنی به پیامبر اکرم 6 نسبت داده‌اند که آن حضرت گویا ایستاده بول کرده‌اند.

این حدیث را ابووائل شقیق بن سلمه از مغیره نیز روایت کرده است.^۲ ابن ابی‌الحدید ابووائل را از دشمنان امیرالمؤمنین A خوانده و گفته است: او عثمانی بود و علی را دشنام می‌داد و از خوارج نیز بود و پس از دعوت پی در پی امیرالمؤمنین A با توبه از رای خوارج برگشت و در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین A بود، و در مورد آن جنگ گفت: چه بد صف‌هایی بود آن صف‌ها. عاصم گفته است: ابووائل عثمانی بود و زر بن حبیش علوی بود.^۳ برخی از عبارات فوق را ذهبی نیز نقل کرده است و او همچنین نقل

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: البول قائما وقاعدا، ج ۱، ص ۹۰، ح ۲۲۴ الی ۲۲۶ و ۲۴۷۱؛

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۱، ح ۳۰۶.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۹.

کرده است: به ابووائل گفتند: عثمان برای تو محبوب تر است و یا علی؟ گفت: علی محبوب تر بود، ولی الآن عثمان محبوب تر است.^۱ این خبر نیز به نوعی ناصبی گشتن او را تأیید می کند.

اخبار مختلف این ادعا و حدیث بخاری را تکذیب می کند که با برخی از آن احادیث در ذیل آشنا خواهیم شد.

عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَائِمًا فَلَا تُصَدِّقْهُ أَنَا رَأَيْتُهُ يُبُولُ قَاعِدًا؛^۲ ام المؤمنین عائشه گفت: هر که به تو بگوید که پیامبر ﷺ ایستاده بول کرد تصدیقش مکن من آن حضرت را دیدم که نشسته بول می کرد. (در برخی روایات: بول نمی کرد مگر نشسته). البانی سند این حدیث را صحیح دانسته است و در نقل احمد عائشه گفت: پیامبر ﷺ از زمانی که به آن حضرت قرآن نازل شد، ایستاده بول نکرد.^۳ شعب ابی ذریه سند این حدیث را به شرط مسلم صحیح دانسته است.

در نقل طحاوی و ابن حبان ام المؤمنین گفته است: کسی به تو چنین حدیث نقل کند، او را تکذیب نما.^۴ و در نقل ابن سعد عائشه سوگند یاد می کند که: کسی پیامبر ﷺ را از زمانی که به آن حضرت قرآن نازل شده است، ندیده که ایستاده بول کرده باشند.^۵ سند این خبر نیز صحیح است و حاکم آن را به شرط شیخین صحیح دانسته و ذهبی سکوت کرده است.

۱. سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۴، ص ۱۶۳، شرح ۵۹؛ تهذیب التهذیب شرح حال ابووائل.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۷؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۲۵؛

۳. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۲۵۰۸۹ و ۲۵۶۳۷ و ۲۵۸۲۸.

۴. شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۶۷، ح ۶۳۱۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۲۷۸، ح

۵. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۳۸۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۶۶۰.

ترمذی پس از نقل این حدیث می‌گوید: در این موضوع از عمر و بریده و ابن حسنه نیز حدیث روایت شده است و حدیث عائشه برترین و صحیح‌ترین حدیث در این موضوع است...^۱

عُمَرُ قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبُولُ قَائِمًا فَقَالَ: يَا عُمَرُ لَا تَبْلُ قَائِمًا، فَمَا بُلْتُ قَائِمًا بَعْدُ؟^۲ عمر بن خطاب گفت: پیامبر ﷺ مرا دید که ایستاده بول می‌کنم و فرمود: ای عمر! ایستاده بول مکن، و من پس از آن ایستاده بول ننمودم. حاکم پس از نقل این حدیث می‌گوید: از ابوهریره نیز از پیامبر ﷺ در نهی از ایستاده بول نمودن، حدیث روایت شده است.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَبُولَ قَائِمًا؛^۳ جابر می‌گوید: پیامبر ﷺ از ایستاده بول کردن نهی فرمود.

ابن مسعود، ابن بریده و شعبی گفته‌اند: ایستاده بول کردن جفا است.^۴ اصل این سخن از پیامبر اکرم ﷺ نیز وارد شده است.

حالا چگونه ممکن است که انسان مسلمان این دو عمل متناقض را به پیامبر اکرم ﷺ نسبت بدهد! خیلی روشن است حدیثی را که بخاری اختیار کرده بی‌اساس است چنان‌که ام‌المؤمنین بر آن تأکید کرده و اخبار دیگران نیز سخن او را تأیید کرده است.

نسبت ناروای دیگر به پیامبر اکرم ﷺ و تناقض آشکار بخاری در موضوع تخلی عن عبد الله بن عمر قال: ارتقيت فوق ظهر بيت حفصة لبعض حاجتي فرأيت رسول الله ﷺ يقضي حاجته مستدبر القبلة مستقبل الشام؛^۱ ابن عمر گفته است: به

۱. سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۶۶۱.

۳. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۱۲ ح ۳۲۹.

۴. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱، ص ۱۱۶، ح ۱۳۲۶ الی ۱۳۲۸؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲؛

پشت منزل حفصه برای انجام حاجتم رفتم و دیدم که پیامبر ۶ رو بر شام و پشت بر قبله، قضای حاجت می‌کند.

در نقل دیگر بخاری، ابن عمر می‌گوید: لقد ظهرت ذات يوم على ظهر بيتنا فرأيت رسول الله ۶ قاعدا على لبنتين مستقبل بيت المقدس؛^۲ آن روز به پشت منزلمان رفتم و دیدم که پیامبر ۶ رو به بیت المقدس (و پشت به قبله) نشسته است (و قضای حاجت می‌کند).

در نقل مسلم ابن عمر گفته است: به پشت منزلی رفتم و دیدم که پیامبر ۶ رو به بیت المقدس (پشت به قبله) نشسته و قضای حاجت می‌کند.^۳

حالا ابن عمر بالأخره این حالت را در کجا دیده است، زمانی که پشت منزل حفصه رفت و یا زمانی که پشت منزل خودشان رفت و یا پشت منزلی رفت! این اضطراب خود نیز از دلائل بی‌اساسی خبر است مضافاً بر این که در اسلام پشت و پیش نمودن بر قبله در حالت تخلی حرام است و پیامبر اکرم ۶ از آن نهی فرموده‌اند که به يك نمونه از این احادیث اشاره می‌کنیم:

عن أبي أيوب الأنصاري قال: قال رسول الله ۶: إذا أتى أحدكم الغائط فلا تستقبل القبلة ولا يولها ظهره شرقوا او غربوا؛^۴ اگر کسی از شما خواست قضای حاجت کند رو و پشت به قبله نباید باشد.

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۴۸ و ۱۴۵ و ۲۹۳۵؛ صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب: استطابة، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲۶۶؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۲، ح ۴۶۰۶.

۲. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب من تبرز على لبنتين، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۴۵؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱، ح ۴۹۹۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب الطهارة، باب: استطابة، ج ۱، ص ۲۲۴، ح ۲۶۶.

۴. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: لا تستقبل القبلة بغائط او بول الا عند البناء، جدار او نحوه، ج ۱، ص ۶۶، ح ۱۴۴ و ۳۹۴؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۷۳۶۲ و ۱۶۰۲۷؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۸، ح ۸.

این حدیث در تمام کتاب‌ها از افراد زیاد مانند سهل بن حنیف، اسامه و ابوهریره و ... روایت شده و ترمذی پس از نقل این حدیث گفته است: در این باب از عبدالله بن حارث، معقل، ابوامامه، ابوهریره و سهل نیز حدیث وارد شده است.

از این دو حدیث نیز تناقضات بخاری در صحیحش به روشنی ثابت می‌شود و نیز این که او چگونه نسبت‌های ناروا و تناقض‌گویی را به پیامبر اکرم 6 داده است؛ زیرا او تمام این اخبار را صحیح و حجت دانسته است!

قاعده جهت توجیه تناقضات

در این جا لازم است اشاره شود که اهل سنت در علم اصول قاعده‌ای را مطرح کرده و گفته‌اند: اگر قول و فعل (رسول خدا 6) در يك موضوع بر خلاف هم باشد، قول آن حضرت بر فعلشان مقدم است. یعنی در واقع چنین عمل متناقض از پیامبر اکرم 6 صادر شده است و به این نوع حل مشکل کرده‌اند و البته این قاعده را در مورد صحابه و تابعین و محدثین و فقها نیز جاری کرده‌اند، و حال آن که چنین نظریه را قرآن کریم رد می‌کند و با مذمت کسانی که سخنی را می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟ نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که به آن عمل نمی‌کنید»^۱

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ^۲ و سخنانی می‌گویند که [به آن] عمل نمی‌کنند؟

بنابر این، چنین قاعده از نظر قرآن مردود و بی‌اساس است و پیامبر اکرم 6 هرگز بر

۱. صف ۲ و ۳.

۲. شعراء، ۲۲۶.

خلاف قول خود عمل نکرده‌اند، بلکه برخی، سخنان و یا عمل پیامبر اکرم ۶ را غلط برداشت کرده‌اند و برخی نیز دروغ‌هایی را به آن حضرت نسبت داده‌اند.

نسبت سب به پیامبر اکرم ۶ و تناقض دیگر

عن أبي هريرة: أنه سمع النبي ۶ يقول: اللهم فأَيُّما مؤمن سببته فاجعل ذلك له قرابة إليك يوم القيامة؛^۱ ابوهریره از پیامبر اکرم ۶ شنیده است که می‌فرموده‌اند: خدایا هر مؤمنی را که من سب و دشنام دادم آن را روز قیامت برای وی تقرب به سوی خودت قرار بده. در «صحیح مسلم» ابوهریره اضافه کرده است: خدایا همانا محمد ۶ بشر است، غضب می‌کند چنان‌که بشر غضب می‌کند... هر مؤمنی را که آزار دادم یا سب نمودم یا شلاق زدم، آن را برایش کفاره و... قرار بده. این خبر، هم با احادیث دیگر خود «صحیح بخاری» مخالف است و هم با آیات قرآن و احادیث فراوان دیگر که به ترتیب به برخی اخبار در مورد بی‌اساسی این تهمت بزرگ به پیامبر اکرم ۶ اشاره می‌کنیم.

۱. عبد الله قال: قال رسول الله ۶: سباب المسلم فسوق وقتاله كفر؛^۲ ابن مسعود می‌گوید: پیامبر اکرم ۶ فرمودند: سب و دشنام مسلمان (چه رسد به مؤمن) فسق است... .

۱. صحیح بخاری، کتاب الدعوات، باب: قول النبي ۶: من آذيته فاجعله له زكاة وزحمة، ج ۵، ص ۲۳۳۹، ح ۶۳۶۱؛ صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب، باب من لعنه النبي ۶ او سبه او دعا علیه وليس هو أهلا لذلك، ج ۴، ص ۲۰۰۷، ح ۲۶۰۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب الایمان، باب: خوف المؤمن من أن يحبط عمله وهو لا يشعر، ج ۱، ص ۲۷، ح ۴۸، ح ۶۰۴۴ و ۷۰۷۶.

۲. قال النبي ۶. .. و من لعن مؤمنا فهو كقتله...^۱ ثابت بن ضحاک از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده است که فرمودند: هر که مؤمنی را لعن کرد گویا که او را به قتل رسانیده است.

۳. عن أنس قال: لم يكن رسول الله ۶ فاحشا ولا لعانا ولا سبابا كان يقول لاحدنا عند المعتبة: ما له ترب جبينه؛^۲ انس می گوید: پیامبر اکرم ۶ اهل فحش و لعن و سب و دشنام نبود، هنگام عتاب و سرزنش یکی از ما می فرمود: به این چه شده به پیشانی اش خاک رسیده است!.

۴. عن عائشة: أن يهود أتوا النبي ۶ فقالوا: السام، عليكم فقالت عائشة: عليكم ولعنكم الله وغضب الله عليكم. قال: مهلا يا عائشة عليك بالرفق وإياك والعنف والفحش. قالت: اولم تسمع ما قالوا؟ قال: اولم تسمعي ما قلت؟ رددت عليهم فيستجاب لي فيهم ولا يستجاب لهم في؛^۳ عائشه می گوید: یهود به نزد پیامبر اکرم ۶ آمدند و (به جای سلام) گفتند: سام (مرگ) بر تو. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: بر شما باد. عائشه گفت: مرگ بر شما و خدا شما را لعنت کند و بر شما غضب کند. پیامبر اکرم ۶ فرمودند: ساکت باش ای عائشه، باید اهل مدارا باشی و از خشونت و فحاشی بر حذر باش....

این تنها برخی احادیث «صحیح بخاری» است که با آن خبر ابوهریره که پیامبر اکرم ۶ را به بدون علت نه به لعن و نفرین بلکه به سب و دشنام مؤمنین رمی کرده و تهمت زده است، مخالف است. پس این نیز از تناقضات بخاری در صحیحش و توهین بزرگ او به پیامبر اکرم ۶ است؛ زیرا چگونه حضرت را به نسبت های ناروا در حق

۱. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما ينهى من السباب واللعن، ج ۵، ص ۲۲۴۷، ح ۶۰۴۷ و ۶۱۰۵ و ۶۶۵۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما كان النبي فاحشا ولا متفحشا، ج ۵، ص ۲۲۴۳، ح ۶۰۳۱ و ۶۰۴۶.

۳. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما كان النبي فاحشا ولا متفحشا، ج ۵، ص ۲۲۴۳، ح ۶۰۳۰ و ۲۹۳۵ و ۶۰۲۴ و ۶۲۵۶ و ۶۳۹۵ و ۶۰۳۸ و ۶۹۲۷.

مؤمنین که در چهار حدیث فوق وارد کرده، رمی نموده است! همچنین چگونگی او فکر نکرده است که پیامبر اکرم 6 سب و دشنام مسلمین را فسق معرفی کنند و حتی از بدگویی یهود بر حذر دارند، ولی خود مؤمنین را دشنام دهند، و حال آن که دشنام در اسلام فسق است.

اما چند خبر مهم دیگر در باطل بودن نسبت ابوهریره به پیامبر اکرم 6 و امثال آن: ۱. خداوند متعال در قرآن کریم در وصف پیامبر اکرم 6 می‌فرماید: «وَأَنَّكَ لَـٰعَلِي خَلَقَ عَظِيمٌ» قلم، ۴؛ و تو دارای خلق عظیم هستی.

البته اگر با در نظر گرفتن سیره و اخلاق متعالی پیامبر اکرم 6 احادیث «صحیح بخاری» مورد بررسی قرار داده شود فراوان هستند احادیث در «صحیح بخاری» که اخلاق متعالی آن حضرت آن احادیث و اخبار را تکذیب می‌کند و جای تعجب است که ما پیامبر اکرم 6 را که خداوند متعال در قرآن «الگوی حسنه» معرفی کرده است با چه صفات عجیب و غریب که حتی خودمان از داشتن آن صفات خجالت خواهیم کشید، آن را به آن حضرت 6 نسبت می‌دهیم و باز از آن نسبت ناروا دفاع نیز می‌کنیم!

۲. عن أنس قال : خدمت رسول الله 6 عشر سنين لا والله ما سبني سبة قط ولا قال لي أف قط ولا قال لي لشيء فعلته لم فعلته ولا لشيء لم أفعله ألا فعلته؛^۱ انس می‌گوید: ده سال خادم پیامبر 6 بودم به خدا سوگند حتی يك بار مرا سب نکرد و هرگز به من اف نگفت و به کاری که انجام دادم نگفت که چرا انجام دادی و به کاری که انجام ندادم نگفت که چرا انجام ندادی.

شعیب ارنؤوط سند این حدیث را به شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته است، پس چرا بخاری این حدیث را که از شیوخش است، در صحیحش وارد نکرده است؟!

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۱۹۷، ح ۱۳۰۵۷؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۴۴۳، ح ۱۷۹۴۶؛

به این روح بزرگ و سیره متعالی پیامبر اکرم 6 دقت کنید و لذت برید و حالا شما این سیره و این روح بزرگ پیامبر اکرم 6 را با احادیث فراوانی که در آن‌ها نسبت‌های ناروا به آن حضرت داده‌اند مقایسه کنید!

۳. پیامبر اکرم 6 به زید بن ثابت دعایی تعلیم دادند و در آن فرمودند:

اللهم ما صليت من صلاة فعلی من صليت و ما لعنت من لعن فعلی من لعنت؛^۱ خدایا به جز به کسی که تو به وی درود فرستادی درود نفرستادم و لعن نیز نکردم مگر کسی را که تو لعن فرمودی. حاکم و هیشمی و منذری سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۴. عن أبي هريرة، قال رسول الله 6: انی لا اقول الا حقا. قالوا: یا رسول الله إنك تداعبنا قال: إني لا أقول إلا حقا؛^۲ پیامبر اکرم 6 فرمودند: من جز حق، سخنی نمی‌گویم. اصحاب گفتند: ای رسول خدا، همانا شما با ما شوخی می‌کنید، فرمودند: من چیزی جز حق نمی‌گویم.

ترمذی، البانی و شعب ارثووط سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البته این حدیث از ابن عباس، انس و ابن عمر نیز روایت شده است.

۵. أن عبد الله بن عمرو حدثهم: أنه قال: یا رسول الله، أكتب ما أسمع منك؟ قال: نعم قلت: عند الغضب وعند الرضا؟ قال: نعم إنه لا ينبغي لي أن أقول عند الرضا والغضب إلا حقا؛^۳ عبدالله بن عمرو به پیامبر اکرم 6 گفت: ای رسول

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۹۱، ح ۲۱۷۱۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۹۷، ح ۱۹۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۱۰، ص ۱۱۳.

۲. ادب المفرد بخاری، ج ۱، ص ۱۰۲، ح ۲۶۵؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۵۷، ح ۱۹۹۰؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۳۴۰، ح ۸۴۶۲؛ صحیح البانی، ح ۱۷۲۶.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۶۹۳۰؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۳۵۸ و ۳۵۹، ج ۳، ص ۶۰۶، ح ۶۲۴۶.

خدا، هر چه از شما می‌شنوم آن را بنویسم؟ حضرت فرمودند: آری، عبدالله گفت: در حال غضب و رضا؟ حضرت ۶ فرمودند: آری، همانا برای من سزاوار نیست که در حالت غضب و رضا چیزی جز حق بگویم.

حاکم و ذهبی دو سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و در حدیث دوم حاکم، پیامبر اکرم ۶ فرمودند: سوگند به آن ذاتی که جانم در اختیار اوست، از این دهان و زبان جز حق خارج نمی‌شود.^۱ البانی نیز سند این حدیث را صحیح دانسته است.

چنان که در این حدیث ملاحظه می‌کنید حضرت ۶ تأکید دارند که حتی در حالت غضب نیز جز حق سخنی به زبان جاری نمی‌کنند. آری، پیامبر اکرم ۶ با مشاهده نافرمانی خداوند متعال و امثال آن غضب خواهند نمود، ولی هرگز سخن ناحق از آن حضرت صادر نخواهد شد.

۶. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَجُلًا لَعَنَ الرِّيحَ عِنْدَ النَّبِيِّ ۶ فَقَالَ: لَا تَلْعَنَ الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَإِنَّهُ مِنْ لَعْنِ شَيْئَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلٍ رَجَعَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْهِ؛^۲ مردی در حضور پیامبر اکرم ۶ باد را لعن نمود، حضرت ۶ فرمودند: باد را لعن مکن همانا آن مأمور است، و همانا هر که چیزی را لعن کند که آن چیز مستحق لعن نباشد، لعنت بر خود لعن کننده بر خواهد گشت. سند این حدیث را البانی در تمام این سه کتاب و ابن حجر صحیح دانسته‌اند.

۷. ابودردا می‌گوید: پیامبر اکرم ۶ فرمودند: أَتِ الْعَبْدَ إِذَا لَعَنَ شَيْئًا صَعِدَتِ اللَّعْنَةُ إِلَى السَّمَاءِ فَتَغْلِقُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ دُونَهَا ثُمَّ تَهْبِطُ إِلَى الْأَرْضِ فَتَأْخُذُ يَمِينَهُ وَيَسْرَهُ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ مَسَاغًا رَجَعَتْ إِلَى الَّذِي لَعَنَ فَإِنْ كَانَ أَهْلًا وَإِلَّا رَجَعَتْ

۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۳۶۴۶؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۳۱۳، ح ۲۶۴۲۸؛ صححه البانی.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۲۰۴۴؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۸، ح ۴۹۰۸؛ تفسیر طبری، ج ۱۳، ص ۲۷۸؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۸۹؛ صحیح البانی، ج ۲، ص ۲۷، ح ۵۲۸.

إلى قائلها؛^۱ همانا بنده وقتی چیزی را لعن کند آن لعن به آسمان می‌رود پس درهای آسمان بر آن بسته می‌شوند، سپس آن به زمین برمی‌گردد و به راست و چپ می‌گردد و اگر کسی که لعن شده مستحق بود به وی می‌رسد والا به لعن کننده برخورد خواهد گشت.

البانی در صحیح ابوداود و جامع الصغیر سند این حدیث را صحیح و حسن دانسته و ابن حجر سند آن را خیلی خوب دانسته و گفته است: احمد (در مسند) از ابن مسعود نیز به این معنا با سند حسن حدیث روایت کرده است.

باید دقت داشته باشیم که بخاری در صحیحش حدیثی از ابوذر روایت کرده است که دارای معنای دو حدیث فوق است.^۲

۸. قال رسول الله: اياكم والفحش فإن الله ييغض الفاحش المتفحش؛^۳ پیامبر اکرم ۶

فرمودند: از فحش و دشنام برحذر باشید، همانا خداوند متعال انسان فاحش و دشنام دهنده را دشمن دارد.

این حدیث از ابودرداء، اسامه و ابوهریره روایت شده و محدثین اسانید آن را صحیح دانسته‌اند. مضافاً بر این، این حدیث با لفظ «خداوند انسان فحش دهنده را دوست ندارد» از عائشه، جابر، ابوهریره و ابن عمرو نیز در اکثر کتاب‌ها روایت شده است.

آنچه ذکر شد تنها پاره‌ای از اخبار اسلامی در مذمت سب و دشنام و حتی لعن بدون مورد است، ولی متأسفانه چنین صفات قبیح را با تناقض‌گویی آشکار به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده‌اند که جای بسا تأسف است.

۱. سنن ابوداود، ج ۲، ص ۴۵۷، ح ۴۹۰۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۳۸۷۶؛ فتح الباری، ج ۱۰،

ص ۳۸۹؛ صحیح جامع الصغیر البانی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۶۷۲.

۲. صحیح بخاری، کتاب الادب، باب: ما ينهى من السباب واللعن، ج ۵، ص ۲۲۴۷، ح ۶۰۴۵.

۳. مسند حمیدی، ج ۲، ص ۴۹۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۵۰۷.

دقت داشته باشیم که پیامبر اکرم 6 در شدیدترین حالت و در زمان‌هایی که به آن حضرت نسبت‌های ناروا داده شده است، با اخلاق متعالی و سعه صدر برخورد نموده و هیچگونه سخن ناروایی از خود اظهار نکرده‌اند که از این نمونه‌های ناگوار هم از جانب مسلمین و هم از منافقین فراوان در تاریخ ثبت شده است که ما تنها به يك نمونه آن در این جا اشاره می‌کنیم تا با عکس العمل پیامبر اکرم 6 در برابر نسبت‌های ناروایی که به آن حضرت داده شده است، آشنا شویم.

مصیبت روز خمیس

ابن عباس می‌گفت: يوم الخميس و ما يوم الخميس ثم بکی حتی خضب دمه الحصباء فقال: اشد برسول الله 6 وجعه يوم الخميس فقال: ائتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا. فتنازعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع فقالوا: هجر رسول الله 6؟ (وعندكم القرآن حسينا كتاب الله) قال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه (قوموا). وأوصى عند موته بثلاث (أخرجوا المشركين من جزيرة العرب وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم). ونسيت الثالثة (قال عبيدالله: فكان ابن عباس يقول: إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله 6 وبين أن يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم)^۱ روز پنج‌شنبه چه روز پنج‌شنبه است، سپس گریه نمود تا این که دانه‌های اشکش روانه شد، پس گفت: در روز پنج‌شنبه درد پیامبر اکرم 6 شدت گرفت و حضرت فرمودند: کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که با وجود آن هرگز گمراه نشوید. پس در حضور پیامبر اکرم 6 تنازع و اختلاف راه انداختند و حال

۱. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: كتابة العلم، ج ۱، ص ۵۴، ح ۱۱۴ و ۲۸۸۸، ۲۹۹۷، ۴۱۶۸، ۴۱۶۹، ۵۳۴۵، ۶۹۳۲؛ صحیح مسلم، کتاب الوصية، باب ترك الوصية لمن ليس له شيء يوصي فيه، ج ۳، ص ۱۲۶۷، ح ۱۶۳۷.

آن که در حضور پیامبر 6 تنازع سزاوار نیست، پس گفتند (عمر بن خطاب گفت): آیا پیامبر 6 هذیان می گوید (در نزد شما قرآن است، پس کتاب خدا مارا کفایت می کند). پیامبر اکرم 6 فرمودند: مرا به حال خودم بگذارید و آن حالی که من دارم بهتر از آن چیزی است که شما بر من نسبت می دهید (در نزد من اختلاف و بگو مگو جائز نیست بلند شوید و از نزد من خارج شوید). ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم 6 هنگام وفات به سه چیز وصیت کردند... ابن عباس همیشه می گفت: همانا مصیبت و کل مصیبت همانی بود که بین پیامبر 6 و آن چه که می خواست بنویسد با اختلاف و تنازع در حضور آن حضرت، جدایی انداختند و نگذاشتند آن مطلب نوشته شود.

شما توجه کنید، پیامبر اکرم 6 با تمام وجود تحت شدیدترین فشار و سختی جان خود را نثار کردند تا این امت و این مردم را از عذاب ابدی نجات دهند، ولی همین مردم در آخرین لحظات عمر شریف آن حضرت چنین برخورد را با آن حضرت کرده و چنین نسبت ناروا را به آن حضرت دادند، ولی پیامبر اکرم 6 باز با نرمی فرمودند: حال من بهتر از آنی است که شما به من نسبت می دهید، بلند شوید و از نزد من خارج شوید. آیا شخصیتی که اخلاق و برخوردش با کسانی که به او این گونه نسبت های ناروا را می دهند، این چنین است، دیگران را بدون سبب لعن و سب خواهد کرد! البته از این نمونه در تاریخ فراوان حتی از طرف منافقین نیز ثبت شده است و در هیچ کدام ثابت نشده است که پیامبر اکرم 6 حتی برخورد تندی از خود نشان داده باشند چه رسد بر سب و دشنام که روش انسان های پست و بی شخصیت است.

تعجب از سخن گفتن گوسفند و یا گرگ

شعیب عن الزهري قال أخبرني أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف أن أبا هريرة قال: سمعت رسول الله 6 يقول: بينما راع في غنمه عدا عليه الذئب

فأخذ منها شاة فطلبه الراعي فالتفت إليه الذئب فقال: من لها يوم السبع يوم ليس لها راع غيري؟ وبينما رجل يسوق بقرة قد حمل عليها فالتفتت إليه فكلمته فقالت: إني لم أخلق لهذا ولكني خلقت للحرث. قال الناس: سبحان الله قال النبي 6: إني أؤمن بذلك وأبوبكر وعمر بن الخطاب؛^۱ ابوهريه می گوید: از پیامبر 6 شنیدم که (همیشه) می فرمود: چوپان گوسفندان را می چرانید گرگی حمله نمود و یکی از گوسفندها را گرفت. چوپان گرگ را دنبال کرد و گرگ رو به چوپان آورد و گفت: روزی که حیوان دیگری بخواهد گوسفند تو را شکار کند جز من چه کسی از گوسفند دفاع می کند؟ در آن حال مردی گاوی را می راند در حالی که به گاو سوار شده بود. گاو به آن مرد روی کرد و با او صحبت نموده و گفت: من برای سوار شدن تو آفریده نشده ام، لکن من برای زراعت خلق شده ام. مردم (از روی تعجب) گفتند: سبحان الله (یعنی باور نکردند) پیامبر 6 فرمودند: همانا من و ابوبکر و عمر به این سخن گفتن گاو ایمان می آوریم و باور داریم. در حدیث دیگر ابوهريه می گوید:

عقيل عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب وأبي سلمة بن عبد الرحمن قالا: سمعنا أبا هريرة يقول: قال رسول الله 6: بينما راع في غنمه عدا الذئب فأخذ منها شاة فطلبها حتى استنقذها فالتفت إليه الذئب فقال له: من لها يوم السبع ليس لها راع غيري. فقال الناس: سبحان الله فقال النبي 6: إني أؤمن به وأبوبكر وعمر. و ما ثم أبوبكر وعمر؛^۲ پیامبر 6 فرمود: چوپان گوسفندان را می چرانید گرگی حمله نمود و یکی از گوسفندها را گرفت. چوپان گرگ را دنبال

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي 6: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۳۹، ح ۳۶۶۳ و ۲۳۲۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبياء، ۵۴ - باب: ج ۲، ص ۸۱۸ ح ۳۴۷۱ و ۳۶۹۰.

کرد و گوسفندش را از چنگ گرگ نجات داد. گرگ رو به چوپان آورد و گفت: روزی که حیوان دیگر گوسفند را شکار کند چه کسی از گوسفند دفاع می کند زمانی که وی نگهبانی جز من ندارد؟ مردم گفتند: سبحان الله، پیامبر 6 فرمودند: همانا من و ابوبکر و عمر به این (سخن گفتن گرگ ایمان می آوریم و باور داریم). حال آن که ابوبکر و عمر در آن زمان حضور نداشتند.

در خبر سوم می گوید: به هر دو تعجب کردند و در هر دو، حضرت این سخنان را فرمودند.^۳

چنان که ملاحظه می شود اولاً: این حدیث از دو شخص مجروح ابوهیره وزهری نقل شده است. و ثانیاً: بالأخره مردم از سخن گفتن گاو به تعجب آمدند و یا گوسفند! ثالثاً: پیامبر اکرم 6 این داستان را همیشه بازگو می فرمودند و یا يك مرتبه! رابعاً: چگونه چنین اخبار را تنها این افراد متهم و ناصبی شنیده اند و از دیگران مخفی مانده است! خامساً: سخن گفتن گاو و گوسفند را که آن را با اذن پروردگار متعال مخاطب بشنود افراد جاهل نیز چنین داستانی را اگر از کسی بشنوند می توانند باور کنند و ایمان بیاورند چه رسد بر این که گوینده آن پیامبر اکرم 6 باشند، پس چگونه صحابه از آن تعجب کرده اند. همچنین چوپان گوسفند را نجات داد یا نه! کدام يك صحیح است. گرگ انسان را می خورد! پس چگونه چوپان جرأت کرده و به گرگ جهت نجات يك گوسفند حمله کرده است! و همچنین کجا گرگ جهت محافظت و نگهداری گوسفندان انتخاب شده است که گرگ گفته باشد: روزی که دیگر حیوانات وحشی به گوسفندان حمله کنند چه کسی جز من از گوسفندان دفاع و نگهبانی خواهد کرد!

البته چنان که بارها اشاره شد گذشته از تناقضات و ضعف سند در این گونه اخبار، این اخبار و اخبار مانند آن هیچ همخوانی با سیره شیخین ندارد. مگر آن ها چه صفات

۳. صحیح بخاری، کتاب المزارعة، باب: استعمال البقر للحراثة، ج ۲، ص ۸۱۸ ح ۲۳۲۴.

والای داشته و چه کارهای شایسته‌ی از خود در حضور پیامبر اکرم 6 به جا گذاشته‌اند که حضرت چنین سخنان را در حق آن‌ها فرموده باشند!

دعوت ابوبکر از کل درهای بهشت

عن الزهري قال أخبرني حميد بن عبد الرحمن بن عوف أن أبا هريرة قال: سمعت رسول الله 6 يقول: من أنفق زوجين من شيء من الأشياء في سبيل الله دعي من أبواب يعني الجنة. يا عبد الله هذا خير فمن كان من أهل الصلاة دعي من باب الصلاة و من كان من أهل الجهاد دعي من باب الجهاد و من كان من أهل الصدقة دعي من باب الصدقة و من كان من أهل الصيام دعي من باب الصيام وباب الريان. فقال أبوبكر ما على هذا الذي يدعى من تلك الأبواب من ضرورة وقال هل يدعى منها كلها أحد يا رسول الله؟ قال: نعم وأرجو أن تكون منهم يا أبا بكر؛^۴ یعنی پیامبر اکرم 6 می‌فرموده‌اند: ...هر که از اهل نماز باشد از باب نماز به بهشت دعوت می‌شود و اهل جهاد از باب جهاد، اهل صدقه از باب صدقه، اهل صیام از باب صیام و ریان. پس ابوبکر گفت: آیا کسی از تمام این ابواب برای ورود دعوت می‌شود؟ پیامبر اکرم 6 فرموده‌اند: آری، امیدوارم که تو از جمله آن‌ها باشی.

راوی این حدیث نیز مانند حدیث قبلی تنها ابوهریره متهم از جانب صحابه و زهری مدلس و ناصبی و نوکر بنی امیه است.

در اخبار اسلامی بنابر روایت کتب مکتب اهل سنت حدیث وارد شده است که پیامبر اکرم 6 به ابوبکر فرمودند: من نمی‌دانم که شما پس از من چه دگرگونیها انجام خواهید داد! و او با شنیدن این سخن شروع کرد به گریه که، مگر ما پس از تو زنده

۴. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب قول النبي 6: لو كنت متخذًا خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۰، ح ۳۶۶۶ و ح ۱۸۹۷.

خواهیم ماند.^۵ و همچنین ابوبکر پاره تن پیامبر اکرم ۶ و یگانه یادگار آن حضرت صدیقه طاهره را با تصریح صحیحین به غضب آورد^۶ و آن حضرت تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفتند و وصیت کردند که ابوبکر در جنازه حضرتش حضور نیابد^۷ و اخبار و واقعیت‌های فراوان دیگر از این قبیل که، به بی‌اساسی این گونه اخبار شهادت می‌دهند.

ابوبکر سید صحابه و یا ابوسفیان

عن عائشة زوج النبي ۶: ...ثم تكلم أبو بكر (يوم السقيفة) فقال في كلامه: نحن الأمراء وأنتم الوزراء فقال حباب بن المنذر: لا والله لا نفعل منا أمير ومنكم أمير فقال أبو بكر: لا ولكننا الأمراء وأنتم الوزراء هم اوسط العرب دارا و أعربهم أحسابا فبايعوا عمر او أبا عبيدة بن الجراح. فقال عمر: بل نبايعك أنت فأنت سيدنا وخيرنا وأحبنا إلى رسول الله ۶ فأخذ عمر بيده فبايعه وبايعه الناس فقال قائل: قتلتم سعدا فقال عمر: قتله الله؛^۸ در این حدیث خلیفه دوم در داستان سقیفه، ابوبکر را سرور و بهترین و محبوب‌ترین صحابه بر پیامبر اکرم ۶ معرفی کرده است. این سخن با دلائل فراوان بی‌اساس است و ما دلائل بی‌اساسی آن را در شرح حال عمرو بن عاص مفصل ذکر نمودیم و همچنین با اعتراف دیگر خود عمر بن خطاب نیز تناقض دارد که او به حضرت فاطمه زهرا I گفت: والله تو

۵. موطا مالك، ج ۲، ص ۴۶۲، ح ۳۲؛ مغازی واقدی، ج ۱، ص ۱۱۷ و ۳۰۸ و ۳۱۰ از طلحه، ابن عباس و جابر به صورت: همیشه می‌گفتند.

۶. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبي ۶: لا نورث ما تركنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۷. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خيبر، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبي ۶: لا نورث ما تركنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۸. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۴۱، ح ۳۴۶۷.

محبوب‌ترین شخص به پیامبر 6 بودی، که در این کتاب به آن اشاره شد. مضافاً بر آن چه ذکر شد، به برخی اخبار دیگر در بیان باطل بودن این ادعا و امثال آن اشاره می‌کنیم:

۱. بنابر عقیده ابوبکر، سید قریش، که شامل مهاجرین و ابوبکر نیز می‌شود، ابوسفیان بود، پس چگونه ابوبکر سید صحابه شد:

أنا أبا سفیان مر علی سلمان وبلال وصهیب فی نفر فقالوا: ما أخذت سیوف الله من عنق عدو الله مأخذها. فقال أبوبکر: تقولون هذا لشیخ قریش وسیدها! ثم أتى النبی 6 فأخبره فقال: یا أبا بکر! لعلک أغضبتهم لئن كنت أغضبتهم لقد أغضبت ربک. فأتاهم أبوبکر فقال: یا إخوانه أغضبتکم؟ قالوا: لا یا أبا بکر یغفر الله لک؛^۹ ابوسفیان پدر معاویه از نزد سلمان، بلال و صهیب عبور کرد و آن‌ها گفتند: شمشیر خدا تا به حال گردن این دشمن خدا (ابوسفیان) را نگرفت. ابوبکر (که در آن‌جا بود)، گفت: در مورد شیخ و سرور قریش چنین می‌گویید! سپس به نزد پیامبر 6 رفت و داستان را به آن حضرت خبر داد و حضرت به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر! شاید تو آن‌ها را غضبناک کرده باشی، اگر آن‌ها را به غضب آورده باشی قطعاً خداوند متعال را به غضب آوردی...

اولاً: توجه کنید که پیامبر اکرم 6 در اخبار فراوان چنان‌که در این نوشتار نیز اشاره شد وقتی صحابه از امیرالمؤمنین عليه السلام شکایت و یا بدگویی می‌کردند بر آن‌ها غضب نموده و می‌فرمودند: در باره علی چنین نگوئید همانا او ولی و رهبر شما پس از من است، ولی در این خبر می‌بینید که حضرت ابوبکر را بر حذر می‌دارند که مبدا این دسته از صحابه را به غضب آورده باشد که در این صورت قطعاً خداوند متعال را به غضب آورده است. چقدر بین این دو برخورد فاصله است. ثانیاً: وقتی معرفت ابوبکر همین مقدار است که ابوسفیان را نه این‌که نشناخته است، بلکه او را سرور

۹. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل سلمان وصهیب وبلال، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۷، مسند احمد؛ ج ۵، ص ۶۴، ح ۲۰۶۵۹؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۵، ص ۷۵، ح ۸۲۷۷.

مهاجرین و حتی پیامبر اکرم ۶ می‌داند، چگونه ممکن است چنین فردی محبوب‌ترین مردم نزد پیامبر اکرم ۶ و سرور صحابه باشد! همچنین خود ابوبکر می‌گوید: ابوسفیان سرور اوست، پس چگونه خلیفه دوم او را سرور ابوسفیان خوانده است!

۲. عمر بن خطاب به اسماء بنت عمیس گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم و ما سزاوارتر از شما بر پیامبر ۶ هستیم. اسماء غضبناک شد و گفت: دروغ می‌گوئی ای عمر! ... من این سخن تو را به پیامبر ۶ خواهم رسانید. وقتی خبر را به حضرت گفت، پیامبر اکرم ۶ فرمودند: او به من سزاوارتر از شما نیست، او و اصحابش يك هجرت نمودند، ولی شما اهل سفینه دو هجرت نمودید.^۱ و این سخن پیامبر اکرم ۶ اولاً: شامل ابوبکر نیز می‌شود و ثانیاً: در اخبار دیگر نیز عمر بن خطاب تصریح دارد که زید بن حارثه و اسامه و حضرت فاطمه زهرا II محبوب‌ترین افراد به پیامبر اکرم ۶ بودند و با این وجود چگونه چنین سخن دور از واقع را گفته است!

از نزول آیه‌ی رحلت پیامبر اکرم ۶ جز ابوبکر کسی اطلاع نداشت

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ خَرَجَ وَعُمَرُ يُكَلِّمُ النَّاسَ. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى. فَقَالَ اجْلِسْ. فَأَبَى، فَتَشَهَّدَ أَبُو بَكْرٍ فَمَالَ إِلَيْهِ النَّاسُ، وَتَرَكَوا عُمَرَ فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَعْْبُدُ مُحَمَّدًا ۖ فَإِنَّ مُحَمَّدًا ۖ قَدْ مَاتَ، وَ مَنْ كَانَ يَعْْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ» إِلَى «الشَّاكِرِينَ» وَاللَّهُ لَكَآنَ النَّاسَ لَمْ يَكُونُوا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْآيَةَ حَتَّى تَلَاهَا أَبُو بَكْرٍ فَتَلَقَّاهَا مِنْهُ النَّاسُ، فَمَا يُسْمَعُ بَشَرٌ إِلَّا يَتْلُوهَا؛^۲ زهری چنین روایت کرده که ابن عباس گفته

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل جعفر بن ابی طالب واسماء بنت عمیس و اهل سفینتهم، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۳؛ صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۶، ح ۴۲۳۰.

۲. صحیح بخاری، ح ۱۲۴۲، کتاب الجنائز، باب اللُّخُولِ عَلَى الْمَيِّتِ بَعْدَ الْمَوْتِ إِذَا أُذْرِجَ فِي كَفْنِهِ، وح ۳۶۷۰ و ۴۴۵۴.

گفته است: پس از رحلت پیامبر 6 ابوبکر آمد در حالی که عمر صحبت می کرد (و رحلت پیامبر اکرم 6 را انکار کرده و مردم را تهدید می نمود که حضرت نمرده و هر که بگوید حضرت از دنیا رفته اند گردنش را می زنم). ابوبکر به عمر گفت: بنشین، ولی عمر قبول نکرد (سه مرتبه ابوبکر تکرار کرد و عمر گوش نداد، طبق روایات دیگر)، پس ابوبکر شروع به صحبت نمود که مردم عمر را ترك کردند و به سوی او متمایل شدند. ابوبکر گفت: هر کسی از شما که محمد 6 را می پرستید، پس محمد 6 مرده است، و هر که خدا را عبادت می کرد پس خدا زنده است و نخواهد مرد. خداوند (در قرآن) می فرماید: «محمد 6 فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ (و مرتد می شوید؟) و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند بزودی شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد» به خدا سوگند گویا مردم نمی دانستند که خداوند چنین آیه نازل کرده است تا این که ابوبکر آن را تلاوت نمود و مردم آن را از ابوبکر دریافت کردند، و همگی پس از آن، آن آیه را تلاوت می کردند.

در نقل دیگر بخاری زهری در ادامه می گوید: فَأَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ عُمَرَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ تَلَاهَا فَعَقَرْتُ حَتَّى مَا تُقْلِنِي رَجُلَايَ، وَحَتَّى أَهْوَيْتُ إِلَى الْأَرْضِ حِينَ سَمِعْتُهُ تَلَاهَا أَنَّ النَّبِيَّ قَدْ مَاتَ؛ سعيد بن مسيب به من خبر داد که عمر بن خطاب گفت: به خدا سوگند این آیه را پس از تلاوت ابوبکر فهمیدم (گفتم: آیا این در قرآن است؟) ...

شما توجه کنید که با چنین افسانه ها برای خلفا به خیال خود فضائل درست کرده اند. اولاً: این را که گویا کسی این آیه را قبل از تلاوت ابوبکر نمی دانسته، تنها زهری نقل کرده است و اخبار فراوان آن را تکذیب می کند.

ثانیا: قبل از این که ابوبکر برسد، دیگر صحابه این آیه را تلاوت کردند، ولی چون خلیفه دوم منتظر رسیدن ابوبکر و محقق شدن نقشه‌اشان بود، لذا به آن توجه نکرده است. عروه می‌گوید: زمانی که عمر بن خطاب مردم را تهدید می‌کرد که هر که بگوید پیامبر 6 مرده است کشته خواهد شد و... ابن ام مکتوم در آخر مسجد ایستاده و این آیه را می‌خواند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ...»^۱

با این وجود چگونه می‌تواند چنین خبری صحت داشته باشد.

ثالثا: از ابن عباس در «تفسیر طبری» و دیگر کتاب‌ها حدیث روایت شده که او در شأن نزول این آیه در جنگ احد با اشاره به نزول این آیه خبر داده است. پس این نسبت به ابن عباس کذب است.^۲

رابعا: عباس^۳ عموی پیامبر اکرم 6 و مغیره^۴ بعد از صحبت با مردم و عمر بن خطاب و سؤال از آنها هر دو جداگانه سوگند یاد نموده و تأکید کردند که پیامبر اکرم 6 از دنیا رفته‌اند، ولی باز از طرف خلیفه دوم توجه نشد.

خامسا: فراوان، از صحابه احادیث وارد شده که در جنگ احد این آیه بین آنها تلاوت می‌شد.^۵

سادسا: عمر بن خطاب نیز این آیه را در جنگ احد شنیده بود:

-
۱. دلائل النبوة بیهقی، ج ۸، ص ۳۲۵، ح ۳۱۵۷؛ السیرة النبویة ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۱؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۶۳؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱۸۷۷۵.
 ۲. تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۵۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۸۰.
 ۳. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۷۲؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۵، ح ۱۸۷۷۵؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۶۳؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۱۱۱، این خبر با دو سند روایت شده است.
 ۴. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۷؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۳۲، ح ۱۸۷۵۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹، ح ۲۵۸۸۳، شعیب ارنؤوط سند این خبر را حسن دانسته است.
 ۵. طبقات الکبری؛ در المنثور؛ تفسیر طبری و دیگر مصادر.

عن کلب قال: خطبنا عمر، وكان يقرأ على المنبر آل عمران، ويقول: إنها أحذية ثم قال: تفرقنا عن رسول الله 6 يوم أحد فصعدت الجبل، فسمعت يهوديا يقول: قتل محمد، فقلت لا أسمع أحدا يقول قتل محمد الا ضربت عنقه، فنظرت فإذا رسول الله، والناس يتراجعون إليه، فنزلت هذه الآية: «و ما محمد الا رسول» الآية^۶؛ کلب می گوید: عمر خطبه خواند و همیشه در منبر آل عمران (آیه ی فرار از جنگ) را می خواند و می گفت: این آیه در احد نازل شد. سپس گفت: از اطراف پیامبر 6 متفرق شدیم (در روایت دوم: از مشرکین فرار کردیم) (در روایت دوم: و من نیز فرار کردم) و به بالای کوه برآمدم... ناگهان پیامبر 6 را دیدم و مردم به سوی آن حضرت برمی گشتند، پس این آیه نازل گشت: «محمد 6 فقط فرستاده خداست...». این لفظ روایت ابن منذر است و روایت دوم از طبری است که در معنا يك هستند و سند طبری رجالش رجال صحیح هستند جز کلب که ثقه و از رجال سنن و بخاری در یکی از کتاب هایش است و او از صحابه نیز خوانده شده است.

سابقا: این حدیث به این معنا نیز است که گویا تمام صحابه نیز در رحلت پیامبر اکرم 6 شك داشته اند؛ زیرا می گوید: «پس از تلاوت ابوبکر همه شروع کردند به تلاوت آن» و حال آن که لزوم رحلت حضرت در اخبار فراوان و مسلم وارد شده و آن حتی از خود عمر بن خطاب نیز ثابت است.

لذا کذب بودن این خبر که صحابه با تلاوت ابوبکر از این آیه آگاه شده باشند، روشن می شود و همچنین عمر بن خطاب به خاطر نقشه ای که داشته اند و ابن ابی الحدید نیز بر آن اعتراف کرده، به این سبک رحلت پیامبر اکرم 6 را انکار نمود و این را، هم اخبار و دلائل فوق ثابت می کند و هم ده ها اخبار مسلم در صحاح و غیره که در مورد

۶. کنز العمال، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۴۲۹۰ و ۴۲۹۱؛ در المثنو، ج ۲، ص ۸۰؛ فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۳۸۸ به نقل از ابن منذر؛ تفسیر طبری، ج ۴، ص ۱۹۳.

مسلم بودن از دنیا رفتن پیامبر اکرم ۶ در بین مسلمین، وارد شده است. و همچنین نقشه داشتن شیخین از این سخن ابوبکر نیز استفاده می شود که گفت: هر که محمد ۶ را می - پرستید پس او مرد و... روشن است که وقتی کسی می خواهد برخلاف خواسته مردم نخشای خود را پیاده کند ناخودآگاه از روی شتاب و دست پاچگی سخنی می گوید که خودش هم متوجه نمی شود و هم معنایی نخواهد داشت و از این سخن چنین روحیه استفاده می شود.

آرزوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر داشتن عمل عمر بن خطاب

عن ابن أبي ملكية عن ابن عباس قال: (انه سمع ابن عباس يقول: إني لو اقف في قوم فدعوا لعمر بن الخطاب وقد وضع على سريره إذا رجل من خلفي قد وضع مرفقه على منكبي يقول: (قال: ما خلفت أحدا أحب إلي أن ألقى الله بمثل عمله منك) رحمك الله (وايم الله) إني كنت (لاظن) لأرجو أن يجعلك الله مع صاحبك لأنني كثيرا مما كنت أسمع رسول الله ۶ يقول: كنت وأبوبكر وعمر وفعلت وأبوبكر وعمر وانطلقت وأبوبكر وعمر (ذهبت انا وأبوبكر وعمر ودخلت انا وأبوبكر وعمر وخرجت انا وأبوبكر وعمر). فإن كنت لأرجو أن يجعلك الله معهما فالتفت فإذا هو علي بن أبي طالب؛^۷ به ابن عباس نسبت داده اند که گویا گفته است: من در بین مردم ایستاده بودم، پس مردم برای عمر دعا کردند (نماز جنازه خواندند) و در تختی (که او را با آن به سوی قبرش حمل می کنند) گذاشتند ناگهان مردی در پشتم پیدا شد و دستانش را بر کتف من گذاشت (و خطاب به عمر) می گفت: کسی را پس از خود نگذاشتی که محبوب تر باشد برای من که با مثل عمل او خداوند را ملاقات کنم، از تو. خدا تو را ببخشد، به

۷. صحیح بخاری، متاب فضائل الصحابة، باب قول النبي ۶: لو كنت متخذاً خليلاً، ج ۳، ص ۱۳۴۵،

ح ۳۶۷۷ و ۳۶۸۵.

خدا سوگند من گمان (آرزو) می کردم که خداوند تو را همراه دو صاحب قرار دهد؛ زیرا من فراوان از پیامبر ۶ می شنیدم که می فرمودند: همراه ابوبکر و عمر بودم، با ابوبکر و عمر چنین و چنان کاری کردیم، همراه ابوبکر و عمر رفتیم (من و ابوبکر و عمر رفتیم، من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم). من امیدوار بودم که خداوند تو را همراه دو صاحب قرار دهد. ابن عباس می گوید: و نگاه کردم دیدم که آن شخص علی بن ابی طالب است.

باید توجه داشته باشیم که، اولاً: این خبر تنها از ابن ابی ملیکه روایت شده و کسی غیر از او این خبر را نقل نکرده است، و ثانیاً: چنان که متن خبر را ملاحظه کردید در آن اضطراب واضح است که، این خود نیز یکی از نشانه‌ای بی‌اساسی خبر است، و ثالثاً: این خبر را اخبار گوناگون و فراوان تکذیب می کند که با برخی از آن‌ها پس از اشاره به اضطراب متن خبر، آشنا خواهیم شد. این خبر با اضطراب و تناقضات زیر وارد شده:

۱. مردی به من مزاحمت ایجاد کرد و دست به کتف من گذاشت، پس نگاه کردم و دیدم که او علی است، پس او برای عمر طلب بخشش نمود و سپس آن سخنان را گفت.
۱. وقتی عمر از دنیا رفت من نزد تختش بودم، پس مردی آمد و بر من مزاحمت ایجاد کرد ناگهان دیدم که او علی است، پس خودم را به خاطر او به عقب کشیدم و او به جسد نزدیک شد و سپس این سخنان را گفت...^۸

۱. علی آمد و گفت: من گمان می کردم که خداوند تو را همراه دو صاحب قرار دهد.^۹ (حاکم و ذهبی به شرط شیخین این عبارت را صحیح دانسته‌اند).

۱. مردی پیدا شد و... تمام سخنان فوق را گفت و نگاه کردم و دیدم که او علی است. (حالا کدام يك از این چهار سخن متناقض صحیح و درست است).
۲. دوست دارم خداوند را با مثل عمل او ملاقات کند.

۸. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۵.

۹. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۱، ح ۴۴۲۷.

۲. بدون این که چنین سخنی را مطرح کند فرمود: آرزو داشتم خداوند تو را همراه دو صاحب قرار می دهد. (حالا امیرالمؤمنین علیه السلام با کدام يك از این دو عبارت سخن را شروع کردند که عبارت اول در اکثر کتابها و همچنین در يك نقل بخاری وجود ندارد).

۳. آرزو داشتم خداوند تو را همراه دو صاحب قرار دهد.

۳. گمان می کردم خداوند تو را همراه دو صاحب قرار دهد.

۴. من و ابوبکر و عمر همراه بودیم، همراه انجام دادیم، همراه رفتیم.

۴. همراه رفتیم، همراه داخل شدیم و همراه خارج شدیم.

۴. همراه رفتیم، همراه آمدیم.^{۱۰} (حالا بالاخره پیامبر اکرم ۶ کدام يك از این سه را فرموده اند).

۵. از پیامبر ۶ فراوان می شنیدم که می فرمود.

۵. از پیامبر ۶ شنیدم که می فرمود.^{۱۱}

۵. گمان می کردم که از پیامبر ۶ می شنوم که می فرمود.^{۱۲} (حالا کدام يك از این عبارات متناقض و تعجب آور صحیح است).

۶. ابن ابی ملیکه گاه این حدیث را معنعن روایت کرده است و گاه گفته است: از ابن عباس شنیدم. و گاه گفته است: ابن عباس گفت.^{۱۳}

۷. ابن عباس گفت. ۷. ابن عباس همیشه می گفت.

ابن ابی ملیکه که تنها راوی این خبر است، در زمان عبدالله بن زبیر که از سرسختترین دشمنان اهل بیت ^۸ بود و در تاریخ داستانهای تکان دهنده از برخورد او با

۱۰. السنه ابن ابی عاصم، ص ۵۵۹، ح ۱۲۱۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۶.

۱۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۳۹، ح ۸۱۱۵؛ مسند ابی حنیفه ابونعیم، ص ۲۷.

۱۲. مسند ابی حنیفه ابونعیم، ص ۲۷.

۱۳. تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۱۸۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۴۵۵.

اهل بیت ^۸ ثبت شده است که مجال ذکر آنها نیست، قاضی بود، و ابن ابی‌ملیکه قاضی یک چنین شخصی بوده است. همچنین ذهبی که گاه تا پنجاه و صد صفحه در مورد یک راوی شرح حال می‌نویسد در مورد ابن ابی‌ملیکه تنها دو صفحه شرح حال نوشته و جز ذکر توثیق و زمان وفات او چیزی در مورد او ننوشته است و همچنین ابن حجر ^{۱۴} حالا علت این که او را بیشتر معرفی نکرده‌اند چه بوده است برای ما معلوم نیست. دلائل فراوان دیگر نیز بر کذب بودن این نسبت بر امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت می‌دهد که ما تنها به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن عباس روایت کرده است که عمر بن خطاب گفت:

كنت أنا وجار لي من الأنصار في بني أمية بن زيد وهي من عوالي المدينة وكنا تتناوب النزول على رسول الله ﷺ ينزل يو ما وأنزل يو ما فإذا نزلت جئته بخبر ذلك اليوم من الوحي وغيره وإذا نزل فعل مثل ذلك فنزل صاحبي الأنصاري يوم نوبته فضرب بابي ضربا شديدا فقال أثم هو؟ ففزعت فخرجت إليه فقال قد حدث أمر عظيم. قال فدخلت على حفصة فإذا هي تبكي فقلت طلقكن رسول الله ﷺ؟ قالت لا أدري ثم دخلت على النبي ﷺ فقلت وأنا قائم أطلقت نساءك؟ قال (لا). فقلت الله أكبر؛ ^{۱۵} همیشه روش من و همسایه‌ام از انصار این بود که روزی من به حضور پیامبر ﷺ شرفیاد می‌شدم و اخبار آن روز را به او می‌رساندم و روزی او می‌رفت و اخبار آن روز را به من می‌رسانید....

۲. عن عبيد الله بن عمير: أن أبا موسى الأشعري استأذن على عمر بن الخطاب فلم يؤذن له وكأنه كان مشغولا فرجع أبو موسى ففرغ عمر فقال: ألم أسمع

۱۴. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۸۸، رقم ۳۰؛ تهذيب التهذيب، ج ۵، رقم ۵۲۴.

۱۵. صحیح بخاری، کتاب العلم، باب: التناوب في العلم، ج ۱، ص ۴۶، ح ۸۹ وح ۲۴۶۸، ۴۹۱۳، ۴۹۱۴، ۴۹۱۵، ۵۱۹۱، ۵۲۱۸، ۵۸۴۳، ۷۲۵۶، ۷۲۶۳.

صوت عبد الله بن قيس ائذنوا له. قيل قد رجع فدعاه فقال: كنا نؤمر بذلك. فقال تأتيني على ذلك بالبينة فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم فقالوا: لا يشهد على هذا إلا أصغرنا أبوسعيد الخدري فذهب بأبي سعيد الخدري فقال عمر: أخفي هذا علي من أمر رسول الله 6؟ ألهاني الصفق بالأسواق. يعني الخروج إلى تجارة؛^{۱۶} ابوموسی به حضور عمر اذن ورود خواست و به او اذن داده نشد و او برگشت و گویا که عمر مشغول بود. وقتی عمر فارغ شد گفت: مگر صدای ابوموسی را نمی شنوم، به او اذن دهید. گفتند: او برگشته است. او را خواست و او گفت: به این عمل امر می شدیم. عمر گفت: برای من دلیل و شاهد بیاور (که پیامبر 6 چنین امر کرده است). ابوموسی به مجلس انصار رفت و از آن ها کمک خواست پس آن ها گفتند: ابوسعید خدری که کوچکترین فرد ما است به این مطلب شهادت می دهد، پس او ابوسعید را برد (و او شهادت داد)، پس عمر گفت: آیا این امر پیامبر 6 برای من مخفی ماند؟ مرا (از دانستن این امر) خرید و فروش در بازار به خود مشغول کرده است.

۳. بجاله بن عبدة قال: مر عمر بن الخطاب بغلام وهو يقرأ في المصحف {النبی اولى بالمؤمنین من أنفسهم وأزواجه أمهاتهم وهو أب لهم} فقال: يا غلام حکها قال: هذا مصحف أبي فذهب إليه فسأله؟ فقال: إنه كان يلهيني القرآن ويلهيك الصفق بالأسواق؛^{۱۷} عمر بن خطاب شنید که جوانی به صورت فوق آیه ای از قرآن را تلاوت کرد و چون از او خواست که آن را از مصحف پاک کند گفت: این مصحف ابی بن کعب است، پس عمر به نزد او رفت و از آن سؤال

۱۶. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۲۷، کتاب البیوع، باب: الخروج في التجارة، ح ۲۰۶۲ و ۷۳۵۳.

۱۷. سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کنز العمال، ج ۲، ص ۵۶۹، ح ۴۷۴۶؛ در المنثور، ص ۵، ص ۱۸۳ به نقل از عبدالرزاق، ابن راهویه، سعید بن منصور، ابن منذر و بیهقی.

کرد و ابی گفت: همانا مرا آموزش قرآن به خود مشغول کرده بود و تو را خرید و فروش بازار.

شعیب ارتنوط و حسین سلیم رجال این سند را در حاشیه سیر ذهبی ثقه دانسته‌اند.

۴. عن الحسن أن عمر بن الخطاب رد على أبي بن كعب قراءة آية فقال أبي: لقد سمعتها من رسول الله ﷺ وأنت يلهيك يا عمر الصفق بالبيع فقال عمر: صدقت إنما أردت أن أجربكم هل منكم من يقول الحق فلا خير في أمير لا يقال عنده الحق ولا يقوله؛^{۱۸} حسن می‌گوید: همانا عمر بن خطاب قرائت آیه‌ای را رد کرد، پس ابی به او گفت: همانا این آیه را از پیامبر ﷺ شنیدم زمانی که ای عمر تو را خرید و فروش در بقیع به خودش مشغول کرده بود. عمر گفت: راست گفتم، من تنها خواستم شما را امتحان کنم که آیا کسی از شما حق را می‌گوید، پس خیری نیست در امیری که نزد او حق گفته نشود و او نیز حق را نگوید.

۵. حبيب بن الشهيد، وعن ابن عامر الأنصاري: أن عمر بن الخطاب قرأ: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ)، فرجع «الأنصار» ولم يلحق الواو في «الذين»، فقال له زيد بن ثابت «الذين اتبعوهم بإحسان» فقال عمر: «الذين اتبعوهم بإحسان»، فقال زيد: أمير المؤمنين أعلم! فقال عمر: اتوني بأبي بن كعب. فأتاه، فسأله عن ذلك، فقال أبي: (والذين اتبعوهم بإحسان)، فقال عمر: إذا نتابع أئبًا. (وعند الثعلبي) قال له أبي بن كعب: إنما هو والأنصار والذين اتبعوهم بإحسان وإنه قد كررها مراراً ثلاثة، فقال له: إني والله لقد قرأتها على رسول الله ﷺ والذين اتبعوهم بإحسان، وإنك يومئذ شيخ تسكن ببقيع الغرق، قال: حفظتم ونسينا وتفرغتم وشغلنا وشهدتم

۱۸. كنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۶۲، ح ۳۶۷۶۶ به نقل از ابن راهویه.

و غنبا؛^{۱۹} در آیه فوق عمر بن خطاب با حذف «واو» آن را تلاوت نمود و چون بر آن تأکید نمود زید بن ثابت نیز (ظاهراً از ترس) او را تصدیق نمود سپس عمر ابی بن کعب را طلبید و او گفت: من آن را برای پیامبر ۶ با واو «والذین» تلاوت کردم زمانی که تو در بازار بقیع مشغول بودی. عمر بن خطاب گفت: شما حفظ کردید و ما فراموش نمودیم و شما خود را برای فراگیری قرآن فارغ کردید و ما خود را از فراگیری قرآن به کار دنیا مشغول کردیم و شما در حضور پیامبر ۶ حاضر بودید و ما غایب بودیم.

چنان که ملاحظه می کنید این اخبار متعدد از این حکایت دارند که عمر بن خطاب اکثر اوقات از پیامبر اکرم ۶ فاصله داشته است نه این که همراه آن حضرت بوده باشد. دسته دوم از اخبار:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام فراوان فرموده اند: پیامبر اکرم ۶ از دنیا رفتند در حالی که من سزاوارتر از ابوبکر و عمر بر خلافت بودم.^{۲۰} چنان که در گذشته ذکر شد این اخبار را افراد زیادی نقل کرده اند و دارای اسانید متعدد و صحیح است.
۲. امیرالمؤمنین ۶ با ابوبکر بیعت نکردند و این سبب شد که مردم (طرفداران خلیفه اول و دوم) پس از شهادت حضرت زهرا I از امیرالمؤمنین علیه السلام روی برتافتند و با آن حضرت قهر شدند.^{۲۱}

۱۹. تفسیر طبری، ج ۱۱، ص ۷؛ الکشف والبیان ثعلبی، ج ۵، ص ۱۸۳؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۶۹.
 ۲۰. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۷؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲ و ۴۷۵؛ انساب اشراف، ج ۲، ص ۴۰۲ و ج ۴، ص ۵۷؛ السنه عبدالله بن احمد، ج ۲ ص ۵۶۳، ح ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۳۹.
 ۲۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خیبر، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی ۶: لا نورث ما ترکنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۳. حضرت فاطمه I تنها یادگار پیامبر اکرم 6 و سرور زنان عالم و بهشت بر ابوبکر (وبالتبع بر عمر) غضب کردند و با آنها قهر زیستند و قهر از دنیا رفتند و بر دفن و جنازه‌ای آن حضرت (با وصیت خود حضرت زهرا I) خبر و اجازه داده نشدند.^۱

۴. ابوبکر و عمر، امیرالمؤمنین عليه السلام و اهل خانه آن حضرت را که برخی صحابه نیز در آن حضور داشتند تهدید کردند که اگر با ابوبکر بیعت نکنند خانه آن حضرت را آتش بزنند...^۲ این اخبار با اسانید متعدد و صحیح روایت شده است تا جایی که ابن تیمیه ناصبی در کتاب «منهاج السنه» به واقعیت این داستان اعتراف کرده و به عنوان يك خبر مسلم به آن اشاره کرده است.^۳ و اخبار فراوان دیگر از این قبیل، حدیث بخاری را که از ابن ابی ملیکه نقل کرده است، تکذیب می‌کند.

دسته سوم از اخبار: ۱. امیرالمؤمنین عليه السلام وقتی خواستند پس از شهادت حضرت زهرا I با ابوبکر صلح کنند به او پیغام فرستادند که بیا با هم صلح می‌کنیم، ولی تنها بیا؛ زیرا از حضور عمر کراهت داشتند و بدشان می‌آمد.^۴

۲. ابوبکر قبل از مرگ، عمر را خلیفه قرار داد، پس امیرالمؤمنین عليه السلام و طلحه بر او وارد شدند و گفتند: چه کسی را خلیفه قرار دادی؟ گفت: عمر را. گفتند: به

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳؛ صحیح صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبي 6: لا نورث ما تركنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

۲. مصنف ابن ابی شیبه، ج ۷، ص ۳۳۲، ح ۳۷۰۴۵؛ السنه عبدالله بن احمد، ج ۵، ص ۵۵۳، ح ۱۲۹۱؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۲۸۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۷۰، ح ۴۴۲۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳. منهاج السنه ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۲۰، ج ۸، ص ۲۹۱.

۴. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خيبر، ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۴۲۴۰ و ۴۲۴۱؛ صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب قول النبي 6: لا نورث ما تركنا فهو صدقة، ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹.

پروردگارت چه پاسخ خواهی داد (که يك چنین فرد خشن را خلیفه قرار دادی)؟^۱ گفت: شما مرا از خدا می‌ترسانید همانا من به خدا و عمر از شما داناتر هستم.^۲ این خبر را سه نفر از ام‌المؤمنین عائشه نقل کرده‌اند.

البته در رابطه با خشونت و تندخویی خلیفه دوم اخبار فراوان دیگر نیز است که ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

دسته چهارم از اخبار:

در موارد فراوان خلیفه دوم عمر بن خطاب بر خلاف احکام اسلام حکم می‌کرد، ولی قبل از این که حکمش اجرا شود صحابه آگاه شده و حکم اسلام را برای او بیان می‌کردند که در این رابطه افراد زیر از صحابه به عمر بن خطاب حکم اسلام را تعلیم داده و او را از اجرای احکام خلاف اسلام باز داشته‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. امیرالمؤمنین عليه السلام.^۳ ۲. معاذ بن جبل.^۴ ۳. زید بن ثابت.^۵ ۴. ابو عبیده بن جراح.^۶
۵. حذیفه بن یمان.^۷ ۶. عبدالله بن مسعود.^۸ ۷. ابی بن کعب.^۹ ۸. ضحاک بن سفیان.^{۱۰} ۹. شبیه

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۸۵ و ج ۸، ص ۵۷۴؛ تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۶۶۸ و ۶۷۱؛
۲. طبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۲۷۴؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۲۵۱؛ ارواء الغلیل البانی، ج ۶، ص ۸۰ ح ۱۶۴۲.
۳. سنن أبی داود، ج ۴، ص ۱۴۰، باب فی المجنون یسرق او یصیب، ح ۴۴۰۲ و ۴۳۹۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۶۸، ح ۲۳۵۱، سنن الکبری نسائی، ج ۴، ص ۳۲۴، ح ۷۳۴۷.
۴. مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۵۴، ح ۱۳۴۵۴ و ج ۱۰، ح ۱۸۵۱۱؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۵۴۳، ح ۲۸۸۱۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۵۲.
۵. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۱۰۰، ح ۱۸۵۰۹؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۱، رقم ۶۶.
۶. سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۳۲؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۴، ح ۴۰۲۳۴.
۷. فصول المهمّة ابن صباغ مالکی، ص ۳۵؛ کفاية الطالب گنجی الشافعی، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.
۸. الأمّ شافعی، ج ۷، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۳، ح ۳۰۵۱۳.
۹. مصنف عبد الرزاق، ج ۵، ص ۸۸، ح ۹۰۸۴.

بن عثمان.^{۱۰} عبدالله بن عباس.^{۱۱} عبدالرحمن بن عوف.^۴ و این تنها برخی نمونه در این رابطه است که در تاریخ نمونه‌های فراوان از غیر این افراد نیز ثبت شده است. تمام این اخبار بیان‌گر این واقعیت هستند که عمر بن خطاب از پیامبر اکرم ۶ فاصله داشته و ملازم همیشگی آن حضرت نبوده است و همچنین دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت او از اخبار فوق روشن می‌گردد و مضافاً بر این که بخاری از مسور بن مخرمه چنین روایت کرده است:

پشیمانی خلیفه دوم در دم مرگ از برخوردش با اهل بیت ^۸

وقتی عمر بن خطاب ضربت خورد در بستر مرگ درد می‌کشید و بی‌تابی می‌کرد. ابن عباس به او وارد شد و او را تعریف و تمجید نمود عمر بن خطاب در جواب گفت: جزع و بی‌تابی که در من می‌بینی این به خاطر تو و اصحابت است، به خدا سوگند اگر همه زمین طلا بشود و در اختیار من باشد قبل از این که خدا را ملاقات کند جهت نجات از عذاب خداوند آن را فدا می‌کردم.^۵

این حدیث به روشنی بیان می‌کند که عمر بن خطاب در دم مرگ اعمال و رفتار خود با اهل بیت ^۸ را مشاهده می‌کرد و به خاطر آن بی‌تابی می‌نمود و آرزو داشت همه زمین طلا بشود و در اختیار او باشد و با فدا کردن آن در راه خدا از عاقبت رفتار

۱. الام شافعی، ج ۶، ص ۸۸ باب میراث الدیة؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۲۹۲۷؛ سنن الترمذی،

ج ۴، ص ۲۷، ح ۱۴۱۵ و ۲۱۱۰.

۲. سنن أبي داود، ج ۲، ص ۲۱۵، ح ۲۰۳۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۰۴۰، ح ۳۱۱۶.

۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۱۳۴۴۹؛ در المثنو، ج ۷، ص ۴۴۲.

۴. مسند أحمد، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۱۶۵۵؛ احادیث المختاره، ج ۳، ص ۹۷، ح ۸۹۹.

۵. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: مناقب عمر بن الخطاب، ج ۳، ص ۱۳۵۰، ح ۳۶۹۲؛

علل دارقطنی، ج ۲، ص ۲۱۲، ح ۲۲۷.

خود با اهل بیت ^۸ نجات پیدا کند.

آیا با وجود این همه، امکان دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام چنین سخنی گفته باشند! امیرالمؤمنینی که خود عمر بن خطاب و دیگر صحابه همیشه حسرت این را می‌خوردند که کاش یکی از فضائل و مناقب او را داشته بودند! شما توجه کنید که چگونه اخبار و با چه سندها ساخته و به جامعه اسلامی تحویل داده‌اند!!! و چه فراوانند از این قبیل اخبار که هیچ همخوانی با روح اسلام ندارند.

غیرت عمر بن الخطاب

أن أبا هريرة قال: بينا نحن عند رسول الله 6 إذ قال: بينا أنا نائم رأيتني في الجنة فإذا امرأة تتوضأ إلى جانب قصر فقلت: لمن هذا القصر قالوا: لعمر فذكرت غيرته فوليت مدبراً. فبکی عمر وقال: أعلیک أغار يا رسول الله! ابوهریره می‌گوید: ما نزد پیامبر 6 بودیم و آن حضرت فرمودند: من خوابیده بودم و خود را در بهشت دیدم و ناگهان زنی را در جانب قصری دیدم که وضو می‌گرفت پس گفتم: این قصر از آن کیست؟ گفتند: از آن عمر است، پس غیرت عمر را به یاد آوردم و پشت نمودم و برگشتم. پس عمر گریه نمود و گفت: آیا من بر شما غیرت می‌ورزم ای رسول خدا.

این حدیث از انس، جابر و بریده نیز روایت شده است و اضطراب فراوان در لفظ هر کدام از نقل این صحابه با روایت دیگری وجود دارد. گذشته از اضطراب که خود دلیل بر بی‌اساسی خبر است، در لفظ فوق از وضو گرفتن خانمی خبر داده شده است و حال آن‌که در بهشت تکلیف نیست! همچنین در برخی روایات آمده است: زیبایی آن قصر مرا متعجب نمود. مگر ممکن است قصری و جایگاهی در بهشت بهتر از جایگاه

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: ما جاء في صفة الجنة وانها مخلوقة، ح ۳۲۴۲ و ۳۶۸۰، ۵۲۲۷،

پیامبر اکرم ۶ باشد و این نیز از نشانه‌های بی‌اساسی خبر است. در تمام این اخبار سخن از غیرت خلیفه به میان آمده است. مگر این غیرت در جنگ‌های احد، خندق، خیبر و حنین کجا بود! آن زمانی که عمرو بن عبدود مسلمین را به باد استهزا گرفت و به مبارزه طلب می‌کرد، غیرت عمر بن خطاب کجا بوده است! مگر ممکن است کسی به خاطر این که پیامبر اکرم ۶ از قصر او دیدن کنند غیرتش بگیرد و آیا به چنین چیزی غیرت گفته می‌شود!

همچنین این حدیث صریح است در این که عمر بن خطاب از زبان مبارک پیامبر اکرم ۶ شنیده است که او اهل بهشت است. و این را احادیثی که از خلیفه دوم رسیده است تکذیب می‌کند؛ زیرا چنان که در شرح حال ابوموسی اشعری ذکر کردیم عمر بن خطاب از حذیفه با زاری سؤال می‌کرد که آیا پیامبر اکرم ۶ اسم او را جزء منافقین ذکر کرده‌اند یا نه و همچنین از ام‌سلمه همسر پیامبر اکرم ۶ نیز با عجله و نگرانی سؤال کرد که آیا پیامبر ۶ اسم او را جزء کسانی که پس از مرگ آن حضرت را دیگر هرگز نخواهند دید، ذکر کرده‌اند یا نه. اگر عمر بن خطاب امثال این حدیث را از پیامبر اکرم ۶ شنیده بود، چنین سؤالاتی را هرگز از حذیفه و ام‌سلمه نمی‌نمود. این گونه اخبار از همان دسته اخباری هستند که بزرگان اهل سنت تصریح کرده‌اند و اشاره کردیم که با امر معاویه چگونه بازار حدیث‌سازی راه انداخته بودند.

فرار شیطان از عمر بن خطاب

... عن ابن شهاب قال عن ... سعد بن أبي وقاص قال: استأذن عمر علي رسول الله ۶ وعنده نساء من قریش يكلمنه ويستكثرنه عالية أصواتهن فلما استأذن عمر قمن يبتدرن الحجاب فأذن له رسول الله ۶ و رسول الله ۶ يضحك فقال عمر أضحك الله سنك. رسول الله ۶ قال: عجت من هؤلاء اللاتي كن عندي فلما سمعن صوتك ابتدرن الحجاب. قال عمر: فأنت يا رسول الله كنت

أحق أن يهين ثم قال: أي عدوات أنفسهن أتهينني ولا تهين رسول الله 6؟ قلن نعم أنت أفظ وأغلظ من رسول الله 6 قال رسول الله 6: والذي نفسي بيده ما لقيك الشيطان قط سالكا فجاء إلا سلك فجاء غير فجك؛^۱ زهری از طریق سعد بن ابی وقاص چنین روایت کرده است: عمر اذن ورود به حضور پیامبر 6 را خواست در حالی که نزد آن حضرت زنانی از قریش بودند و با صدای بلند با آن حضرت سخن می گفتند. چون آن‌ها صدای عمر را شنیدند و چون حضرت به عمر اذن دادند و او وارد شد زن‌ها از جا بلند شدند و حجاب را به خود پیچاندند. عمر وارد شد در حالی که پیامبر 6 می خندیدند و عمر گفت: خداوند تو را با خنده نگه دارد. پیامبر 6 فرمودند: من به حال این زن‌ها تعجب کردم، این‌ها نزد من (بدون حجاب) ایستاده بودند و چون صدای تو را شنیدند خود را با حجاب پوشانند. عمر گفت: تو سزاوارتر هستی ای رسول خدا به این که از تو بترسند، سپس به زن‌ها گفت: ای دشمنان جان خود، از من پروا می کنید، ولی از رسول خدا 6 نه! زن‌ها گفتند: آری؛ زیرا تو تندخو هستی. پس رسول خدا 6 فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در قبضه‌ای قدرت اوست، هرگز در گذشته شیطان با او برنخورد و رو در رو قرار نگرفت، مگر این که از راه دیگر (با دیدن تو) فرار نمود.

از عجائب روزگار این است که هر جا در حدیثی به ساحت قدسی پیامبر اکرم 6 توهین شده از افراد متهم و نوکران حاکمان بنی امیه بوده است. این خبر یکی دیگر از خبرهایی است که در آن به پیامبر اکرم 6 به راحتی توهین شده است. اولاً: دقت داشته باشیم که این خبر نیز تنها از نوکر بنی امیه و يك فرد ناصبی ابن شهاب زهری روایت شده است و هیچ کسی جز او آن را روایت نکرده است. ثانیاً: از

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس وجنوده، ج ۳، ص ۱۱۹۹، ح ۳۲۹۴ و ۳۶۸۳ و ۶۰۸۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۷۱، ح ۱۴۷۲ و ۱۵۸۱ و ۱۶۲۴؛ کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۳، ح ۲۳۹۶.

این حدیث به روشنی استفاده می‌شود که شیطان از عمر بن خطاب می‌ترسیده است، ولی از پیامبر اکرم ص نمی‌ترسیده. ثالثاً: بنابر این خبر زن‌ها در نزد پیامبر اکرم ص بدون حجاب و پوشش ایستاده و با آن حضرت صحبت می‌کرده‌اند! آیا پیامبر اکرم ص آن‌ها را از چنین عملی نهی فرمودند؟ چگونه با آن‌ها به راحتی صحبت کرده‌اند و

حالا خواننده عزیز توجه کنیم که چرا چنین اخبار تنها از زهری روایت شده است و چگونه چنین اخبار و امثال آن را جز او و امثالش که متهم هستند، کسی نقل نکرده است! البته دقت داشته باشیم که زهری این خبر را نیز در تمام کتاب‌ها معنعن روایت کرده است و تنها در مسند ابویعلی این خبر را به صورت سماع نقل کرده است و این در حالی است که در تمام این روایت راوی حدیث از او صالح بن کیسان است.

حدیث صحیح در این مورد این است که پیامبر اکرم ص در حق عمار فرمودند: (عمار) هو الذی اعاده الله علی لسان نبیه من الشیطان؛^۱ یعنی پیامبر اکرم ص فرموده- اند که خداوند متعال عمار را از وسوسه‌ای شیطان پناه داده است.

این حدیث را ابودرداء، خثیمه بن ابی سبره و ابوهریره روایت کرده‌اند و اسانید آن صحیح است. البته بیش از هر چه باید دقت داشته باشیم که این حدیث و امثال آن مخالف با سیره عملی عمر بن خطاب نیز است که این یکی از مهم‌ترین راه شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح خواهد بود. وقتی همیشه شیطان از خلیفه سوم فرار می‌کرد چه سبب شد که او از میدان جنگ‌ها کرارا فرار می‌کرد و واقعیت‌های دیگر که نیاز به ذکر آن‌ها نیست.

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: صفة ابلیس وجنوده، ج ۳، ص ۱۱۹۷، ح ۳۲۸۷، ۳۷۴۲، ۳۷۴۳، ۳۷۶۱، ۴۹۴۳، ۴۹۴۴، ۶۲۷۸؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۳۹، ح ۳۸۹۹؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۴۵۰، ح ۲۷۵۸۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۱۸.

عمر بن خطاب مُحدَّث این امت

امام بخاری حدیث روایت کرده است که عمر بن خطاب محدث این امت است. در مورد محدث اهل سنت سخنان مختلف گفته‌اند، ولی واقع این است؛ محدث کسی است که ملائکه با او در ارتباط خواهند بود، و او سخن ملائکه را می‌شنود، ولی آن‌ها را نمی‌بیند.

بخاری و دیگران این گونه روایت کرده‌اند:

ابراهیم بن سعد عن ابيه عن أبي سلمة عن أبي هريرة قال: قال رسول الله 6: لقد كان فيما كان قبلكم من الأمم ناس محدثون فإن يك في أمتي أحد فإنه عمر؛^۱ ابوهریره می‌گوید: پیامبر 6 فرمودند: همانا در امت‌های قبل از شما محدثون بودند و اگر کسی در این امت محدث باشد، آن عمر خواهد بود.

قبل از هر چه باید دقت داشته باشیم که این حدیث را سیره عمر بن خطاب تکذیب می‌کند. قبل از اشاره به چند مورد از سیره خلیفه دوم و معنای حدیث فوق، باید به چند مطلب در مورد سند این حدیث اشاره کنیم:

۱. این حدیث با يك سند یعنی از سعد بن ابراهیم از ابوسلمه گاه از ابوهریره و گاه از ام‌المؤمنین عائشه و گاه مرسل روایت شده است و غیر از این يك سند هیچ سند دیگری ندارد.

عقلی بعد از اشاره به این که آن از ابوهریره و عائشه روایت شده، از ابوهریره بودن آن را ترجیح داده و می‌گوید: این اولی است.^۲

گذشته از اضطراب سند، محتمل این است که راوی این حدیث تنها ابوهریره است

۱. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیاء، باب حدیث الغار باب ۵۴؛ ج ۳، ص ۱۲۷۹، ح ۳۴۶۹

و ۳۶۸۹؛ صحیح مسلم؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۵۵، ح ۲۴۳۳۰

۲. الضعفاء الکبیر عقلی، ج ۲، ص ۲۵۵، شرح رقم ۸۰۸.

چنان‌که عقلی نیز به آن تأکید کرده است. در روایات مسلم مکتب اهل بیت Γ وارد شده که اهل بیت Γ محدثان این امت هستند و این يك واقعیت است که نیاز به ذکر دلائل آن در این جا نیست. اما در مورد این حدیث و عمر بن خطاب باید دقت داشته باشیم که قطعاً شخصی که محدث است دارای شخصیت بزرگ علمی و معرفتی باید باشد و چنین نیز خواهد بود، ولی متأسفانه عمر بن خطاب از این میدان خیلی فاصله داشته است. به موارد زیاد از اخباری که جایگاه واقعی عمر بن خطاب را معرفی می‌کند به مناسبت در این نوشتار اشاره کردیم و هم اکنون برای شناخت بیشتر خلیفه دوم، به چند خبر دیگر اشاره می‌کنیم:

۱. عن سعيد بن مسيب ان عمر سأل رسول الله δ كيف تورث الكلاله؟ قال: او ليس قد بين الله تعالى ذلك ثم قال: و ان كان رجل يورث كلاله «النساء ۱۲» إلى آخرها، فكأن عمر لم يفهم. فأنزل الله تعالى يستفتونك قل الله يفتيكم في الكلاله «المائدة ۱۷۶» الى آخر الآية، فكأن عمر لم يفهم. فقال لحفصة: إذا رأيت رسول الله δ طيب نفس فسأليه عنها، فرأت منه طيب نفس فسألتها عنها، فقال: أبوك ذكر لك هذا، ما أرى أباك يعلمها أبداً فكان يقول: ما أراني أعلمها أبداً، وقد قال رسول الله δ ما قال: ^۱ عمر بن خطاب از پیامبر δ سؤال کرد که کلاله چگونه ارث می‌برند؟ حضرت δ فرمودند: مگر خداوند متعال آن را بیان نفرموده است؟ سپس آیه را تلاوت فرمودند: «اگر مردی بوده باشد که کلاله (برادر و خواهر) از او ارث می‌برد... تا آخر آیه» گویا عمر متوجه نشد و نفهمید. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود: «از تو (در باره ارث خواهران و برادران) سؤال می‌کنند، بگو: «خداوند، حکم کلاله

۱. زوائد بوضیری، ج ۳، ص ۱۳۸، ح ۳۰۵۱؛ در المنثور، ج ۲، ص ۷۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۳۰۶۸۸؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۹، ص ۲۸۷؛ احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۱۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

(خواهر و برادر) را برای شما بیان می‌کند: اگر مردی از دنیا برود، که فرزند نداشته باشد، تا آخر آیه.» باز عمر معنای آن را نفهمید و به حفصه گفت: هر وقت پیامبر ۶ را سر و حال دیدی معنای کلاله را سؤال بکن. حفصه از پیامبر ۶ از آن سؤال کرد و حضرت فرمودند: پدرت این را به تو گفت، پدرت هرگز آن را یاد نخواهد گرفت. عمر بن خطاب خود نیز همیشه می‌گفت: گمان نمی‌کنم که هرگز بتوانم آن را یاد بگیرم و پیامبر ۶ در برای آن گفت آن‌چه را که گفت.»

بوصیری، متقی و شیخ بنابر نقل صالحی شامی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. عن طاووس ان عمر أمر حفصة أن تسأل النبي ۶ عن الكلاله فأملهته حتى إذا لبس ثيابه فسأله فأملها عليها في كتف فقال: عمر أمرك بهذا، ما أظنه أن يفهمها أو لم تكفه آية الصيف فأنت بها عمر فقرأها (فلما قرأ) يبين الله لكم أن تضلوا قال: اللهم من بينت له فلم تبين لي؛^۱ طاووس می‌گوید: عمر حفصه را امر کرد از پیامبر ۶ معنای کلاله را سوال کند او نیز سؤال کرد و حضرت ۶ فرمودند: عمر از تو خواست تا این مسأله را از من سؤال کنی، گمان نمی‌کنم که او این مسأله را بفهمد، مگر آیه‌ای صیف او را کفایت نمی‌کند! حفصه آیه را به نزد عمر آورد و عمر آن را قرائت کرد وقتی تا این‌جا قرائت نمود «خداوند برای شما (کلاله) را بیان می‌کند تا گمراه نشوید...» گفت: خدایا به کسی که کلاله را بیان کردی او برای من آن را بیان نکرد.»

این خبر را ابن سیرین نیز با اختصار در کتاب‌های مذکور روایت کرده است و هر دو سند مرسل و صحیح است.

۳. «عن سعيد بن المسيب عن عمر انه سأل النبي ۶ كيف قسم الجد؟ قال: ما سؤالك عن ذلك يا عمر، إني أظنك تموت قبل أن تعلم ذلك، فمات قبل أن يعلم

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹۱۹۴ و ۱۹۱۹۵ و ۱۹۱۹۳؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۱، ص ۱۷۸؛

تفسیر طبری، ج ۶، ص ۶۱؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۶۰۸.

ذلك؛^۱ عمر بن خطاب از پیامبر ۶ سؤال کرد که پدر بزرگ چگونه ارث می‌برد؟ حضرت ۶ فرمودند: چرا از آن سؤال می‌کنی ای عمر، به نظر تو از دنیا خواهی رفت، ولی آن را یاد نخواهی گرفت. عمر از دنیا رفت، ولی حکم ارث پدر بزرگ را یاد نگرفت.»

رجال این خبر نیز همه ثقه هستند و هیشمی گفته است: رجال این سند رجال صحیح هستند.

۴. عن بن سيرين عن عبيدة السلماني قال: سألته عن فريضة فيها جد فقال: لقد حفظت من عمر بن الخطاب فيها مئة قضية مختلفة (كلها ينقض بعضها بعض) قال قلت: عن عمر؟ قال: عن عمر؛^۲ ابن سيرين می‌گوید: از عبیده سلمانی (که از بزرگانی است که سال فتح مکه ایمان آورده و از شاگردان ابن مسعود بوده) از واجبی که در آن حکم پدر بزرگ نیز بود سؤال کردم و او گفت: همانا از عمر در حکم پدر بزرگ صد حکم و فتوای مختلف دیدم و حفظ نمودم (در نقل ابن حجر: هر کدام از آن فتوا دیگری را نقض و باطل می‌کرد). ابن سيرين (با تعجب) گفت: از عمر؟ عبیده گفت: آری، از عمر.»

ابن حجر یکی از دو سند این خبر را صحیح دانسته و ابن حزم می‌گوید: سندی صحیح‌تر از این پیدا نمی‌شود و رجال سند ابن ابی‌شبهه که از ابواسحاق است نیز همگی از رجال صحاح سته هستند. همچنین این خبر را از عبیده سلمانی ابواسحاق سیبعی و محمد بن سيرين نقل کرده‌اند و دو نفر این خبر را از ابن سيرين روایت کرده است.

۱. معجم الكبير، ج ۴، ص ۲۹۵، ح ۴۲۴۵؛ طبقات المحدثين باصبهان، ج ۳، ص ۵۶۴؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۲۲۷؛ كنز العمال، ج ۱۱، ص ۵۸، ح ۳۰۶۱۱ و به نقل از عبدالرزاق و بیهقی و ابوشیخ در فرائض.
 ۲. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۰، ص ۲۶۱، ح ۱۹۰۴۳ و ۱۹۰۴۴، باب فرض الجد؛ مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۷، ص ۳۶۲، ح ۳۱۲۶۵؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۳۵۱ (با حذف اسم عمر روایت کرده است)؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۴۵؛ المحلی ابن حزم، ج ۲، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۱۷ و ۲۱.

۵. عن بن عمر قال: تعلم عمر سورة البقرة في اثنتي عشرة سنة فلما ختمها نحر جزورا؛^۱ ابن عمر می گوید: عمر سوره بقره را در ۱۲ سال تعلیم گرفت پس وقتی آن را تمام کرد شتری را (به شکرانه اش) ذبح نمود.

تمام راویان این سند ثقه هستند جز ابوبلال مرداس که ذهبی می گوید: دارقطنی او را لین دانسته، ولی ابوحاتم او را جرح نکرده و ابن حبان او را در ثقاتش وارد کرده و ذهبی در وصف او گفته است: امام محدث یکی از علمای کوفه. و در تاریخش نیز می گوید: او از بزرگان شیوخ کوفه است.^۲ بنابر این سند فوق نیز صحیح است.

از این اخبار به روشنی استفاده می شود که عمر بن خطاب به اندازه يك فرد عادی درك و فهم داشته است و شما توجه می کنید که او حتی حکم «کلاله» را که خداوند متعال در قرآن کریم به روشنی بیان کرده توانسته بفهمد و البته در باره کلاله عمر بن خطاب سخنان زیاد دارد و همچنین با وجود این که قرآن خود کلاله را بیان کرده، ولی عمر بن خطاب در زمان خلافتش نیز با اصرار از حذیفه سؤال می کرد که اگر پیامبر 6 معنای آن را به تو گفته است آن را به من بگو و حذیفه به تندی پاسخ می دهد و می گوید: «تواحمق هستی اگر گمان کنی که خلیفه بودنت مرا وادار می کند که من برای تو چیزی بگویم که در آن زمان (زمان نزول آیه کلاله) به تو نگفته بودم»^۳ ولی باز ملاحظه می کنید که خلیفه دوم پیامبر اکرم 6 را در این داستان مقصر می داند و به خداوند متعال از آن حضرت شکایت می کند!

دقت کنید که وقتی پیامبر اکرم 6 به عمر بن خطاب می فرماید که تو عادی ترین مسائل را هرگز نمی توانی درك کنی و همچنین حفظ يك سوره از قرآن در ۱۲ سال آن قدر عمل بزرگی

۱. شعب الایمان بیهقی، ج ۴، ص ۴۶۷، ح ۱۹۰۰؛ تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۴۰؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴،

ص ۴۸۶؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۴۱۰؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۱؛ تنویر الحوالک، ص ۲۱۶، ح ۴۷۹.

۲. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۸۲، شرح حال ۲۰۵؛ تاریخ الاسلام، شرح حال ابوهلال اشعری؛ الجرح والتعديل، ج ۹، ص ۳۵۰، شرح ۱۵۶۶؛ الثقات ابن حبان، ج ۹، ص ۱۹۹.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۰۴، ح ۱۹۱۹۳؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۱، ص ۱۷۸.

برای او است که به شکرانه‌ای آن شتر ذبح می‌کند و تنها در مسأله حکم و میراث پدر بزرگ صد نوع فتوا می‌دهد، این‌ها بیانگر این است که میزان درک و فهم و معرفت عمر بن خطاب در حد مردم عادی بوده و همچنین این‌ها خیلی پیام روشن برای حق خواهان می‌دهد که، تمام اخباری که در فضائل عمر بن خطاب وارد شده بعدها وضع شده است و حتی خود عمر بن خطاب نیز از آن‌ها خبری نداشته است که به نمونه‌هایی از آن با ذکر دلایل در این نوشتار اشاره کردیم و همچنین اخبار فوق را سیره عملی خلیفه دوم نیز با تأکید فراوان تأیید می‌کند.

بیعت به عثمان بن عفان

از موضوعاتی که امام بخاری وارونه جلوه داده مسأله بیعت به عثمان بن عفان پس از وفات خلیفه دوم است. بخاری چنین حدیث روایت کرده است:

عبدالرحمن بن عوف به اهل شوری گفت:... اجعلوا أمرکم إلى ثلاثة منکم فقال الزبیر: قد جعلت أمری إلى علي فقال طلحة: قد جعلت أمری إلى عثمان وقال سعد: قد جعلت أمری إلى عبد الرحمن بن عوف. فقال عبد الرحمن: أیکما تبرأ من هذا الأمر فنجعله إليه والله علیه والإسلام لينظرن أفضلهما فی نفسه؟ فأسکت الشیخان فقال عبد الرحمن: أفتجعلونه إلى الله علي أن لا آلو عن أفضلكم؟ قالوا: نعم فأخذ بيد أحدهما فقال: لك قرابة من رسول الله 6 والقدم فی الإسلام ما قد علمت فالله عليك لئن أمرتک لتعدلن ولئن أمرت عثمان لتسمعن ولتطیعن ثم خلا بالآخر فقال له مثل ذلك، فلما أخذ الميثاق قال: ارفع يدك يا عثمان فبايعه فبايع له علي وولج أهل الدار فبايعوه؛^۱ یعنی عبدالرحمن از امیرالمؤمنین A و عثمان عهد گرفت که اگر کار را به عهده‌ی وی گزارند بهترین

۱. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب: قصة البيعة، ج ۳، ص ۱۳۵۳، ح ۳۷۰۰ و ۱۳۹۲ و ۳۰۵۲ و ۳۱۶۲ و ۴۸۸۸ و ۷۲۰۷.

آن دو را برای خلافت برگزیند و سپس بعد از سخنانی با هر کدام دست عثمان را گرفته و به او بیعت کرده است و امیرالمؤمنین A نیز بدون درنگ بیعت کرده‌اند. این خبر را تنها بخاری و ابن سعد نقل کرده‌اند و بخاری الفاظ زیاده در این خبر را که روز شوری عبدالرحمن به امیرالمؤمنین A و عثمان چنین پیشنهاد کرده باشد و آن حضرت راضی شده و پس از بیعت او با عثمان، امیرالمؤمنین A نیز بیعت کرده باشند، تنها در يك مورد از این چند موردی که ذکر شد آورده است و این زیاده را واقعیت‌ها تکذیب می‌کند. همچنین این خبر را بخاری از عمرو بن میمون نقل کرده است و حال آن‌که در خبر عمرو بن میمون و خبر دیگران که با چندین سند طبری و ابن شبه نقل کرده‌اند واقعیت بر خلاف آنی است که بخاری در این خبر وانمود کرده است که در ذیل به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. طبری و ابن شبه با اسانید ذیل چنین روایت کرده‌اند:

۱. قال ابن شبة حدثنا محمد قال حدثنا موسى بن عقبة قال حدثنا نافع أن عبد الله بن عمر أخبره: ۲. طبري: حدثني عمر بن شبة قال حدثنا علي بن محمد عن وكيع عن الأعمش عن إبراهيم (النخعي) ۳. ومحمد بن عبد الله الأنصاري عن ابن أبي عروبة عن قتادة عن شهر بن حوشب ۴. وأبي مخنف عن يوسف بن يزيد عن ابن عباس بن سهل ۵. ومبارك بن فضالة عن عبيد الله ابن عمر ۶. ويونس بن أبي إسحاق عن عمرو بن ميمون الأودي: ... عباس به امیرالمؤمنین A گفت: در امر شوری داخل مشو. امیرالمؤمنین A فرمود: از اختلاف بدم می‌آید. عباس گفت: پس چیزی را خواهی دید که از آن کراهت داری... عمر گفت: اگر پنج نفر به يك نفر راضی شدند و يك نفر مخالفت نمود گردنش را بزنید و اگر چهار نفر به کسی اتفاق کردند و دو نفر مخالفت نمودند گردن آن دو را بزنید و اگر به دو گروه سه نفره جدا شدند عبدالله بن عمر را حکم قرار دهید و هر کدام از آن دو گروه را اختیار کرد از بین خود يك نفر را اختیار خواهند کرد و اگر به حکم عبدالله راضی نشدند پس همراه گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن است و گردن بقیه را

بزنید در صورتی که از آن چه مردم بر آن اجتماع کردند روی گردانند. از نزد عمر بن خطاب خارج شدند، امیرالمؤمنین A به همراهان خود از بنی هاشم گفت: امر خلافت به شما نخواهد رسید و چون با عباس رو به رو شد گفت: خلافت از دست ما رفت. عباس سبب این نظر امیرالمؤمنین را جویا شد حضرت فرمود: زیرا عثمان را به من قرین نمود و گفت: همراه اکثر باشید و اگر دو گروه شدید همراه عبدالرحمن باشید. سعد با پسر عمش عبدالرحمن بن عوف مخالفت نمی کند و عبدالرحمن داماد عثمان است و با هم اختلاف نمی کنند، یا عبدالرحمن عثمان را خلیفه قرار می دهد و یا عثمان عبدالرحمن را و اگر طلحه و زبیر همراه من باشند نیز باز نفعی برای من نخواهد داشت. عباس گفت: من تو را به کاری جلو نینداختم مگر این که در آن با من مخالفت کردی، پس از وفات پیامبر 6 خواستم به تو بیعت کنم، خودداری کردی، به تو گفتم که در شوری داخل مشو، داخل شدی، اکنون تنها این يك سخن مرا قبول بکن و هر چه اهل شوری بگویند قبول مکن مگر این که تو را خلیفه قرار دهند و از قوم (از اهل شوری) بر حذر باش و بدان که آن ها سعی خواهند کرد تا ما را از خلافت دور کنند. امیرالمؤمنین A فرمود: اگر با عثمان بیعت کنند مرا در راهی خواهند دید که از آن کراهت دارند... عبدالرحمن به عثمان و امیرالمؤمنین عليه السلام گفت: کدام يك از شما خودش را کنار می گیرد و به من واگزار می کند تا من برترین شما را خلیفه قرار دهم! کسی جواب نداد، عبدالرحمن گفت: من خودم را کنار می کشم. عثمان گفت: من اول کسی هستم که راضی شدم و من از پیامبر 6 شنیدم که می فرمود: امین در زمین امین در آسمان است. بقیه نیز گفتند: ما نیز راضی شدیم، ولی علی ساکت بود. عبدالرحمن گفت: ای ابوالحسن تو چه می گویی. امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود: تو متعهد بشو که حق را برتری می دهی و از هوا و هوس پیروی نمی کنی و فامل خود را خلیفه قرار نمی دهی! عبدالرحمن گفت: شما متعهد شوید که همراه من خواهید بود علیه کسی که دگرگونی ایجاد کند و این که راضی شوید بر آن کسی که من اختیار می کنم، بر من است عهد خداوند که فامل را به خاطر فامل بودنش اختیار نکنم... زبیر نصیب خود را به امیرالمؤمنین A واگزار نمود، عبدالرحمن به سعد گفت: من و تو کلاله

هستیم و تو نصیب خود را به من واگذار کن و من اختیار خواهم کرد. سعد گفت: اگر خودت را اختیار کنی چه خوب است و اگر بخواهی عثمان را اختیار کنی بدان که علی برای من محبوب تر است، ای مرد به خودت بیعت نما و ما را راحت کن و ما را سربلند نما... عبدالرحمن مسور را به سوی علی فرستاد و با او مناجات طولانی انجام داد در حالی که علی شکی نداشت که او خلیفه خواهد شد. سپس به سوی عثمان فرستاد و تا اذان صبح با او صحبت نمود... پس از نماز صبح عبدالرحمن مردم را در مسجد جمع نمود و از آن‌ها مشورت خواست، سعید بن زید گفت: ما تو را به خلافت سزاوار می‌دانیم. عبدالرحمن گفت: به من غیر از این را اشاره کنید. پس عمار گفت: اگر بخواهی که مسلمین اختلاف نکنند، به علی بیعت کن و مقدار گفت: عمار راست می‌گوید، اگر به علی بیعت کنی می‌گوییم: شنیدیم و اطاعت کردیم. ابن ابی سرح^۱ گفت: اگر بخواهی که قریش اختلاف نکند پس به عثمان بیعت کن و عبدالله بن ابی ربیع^۲ گفت: او راست گفت، اگر به عثمان بیعت کنی می‌گوییم: شنیدیم و اطاعت کردیم، پس عمار ابن ابی سرح را دشنام داد و گفت: چه وقت تو خیر خواه مسلمین بودی، پس بنی هاشم و بنی امیه^۳ سخن گفتند، سپس عمار گفت: ای مردم، همانا خداوند متعال ما را به وسیله

۱. عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان است که به مدینه هجرت نمود و قرآن را به مسخره گرفت و گفت: من نیز می‌توانم مثل آن را بیاورم و مرتد شد و به مکه فرار نمود. قرآن در مورد او و ارتدادش نازل شد و پیامبر اکرم ۶ در فتح مکه امر فرمودند که او را هر جا پیدا کردید به قتل رسانید، ولی عثمان او را مخفی نمود و چون مکه آرام شد به نزد پیامبر اکرم ۶ آورد و از آن حضرت خواست تا او را ببخشند و... .

۲. او کسی است که همراه عمرو بن عاص برای برگرداندن جعفر و اصحابش که به حبشه هجرت کرده بودند به نجاشی هدایا برد تا او را از پذیرفتن مسلمین منصرف کند (سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۲۱۵) و او از طلقا نیز است و همچنین تنها يك نفر از او حدیث روایت کرده است که بنابر این نیز او از نظر علم رجال شخص مجهول خواهد بود. (تهذیب التهذیب، ج ۵، رقم ۳۶۲).

۳. در روایات فراوان اسلامی پیامبر اکرم ۶ بنی امیه را مذمت و لعن فرموده و آن‌ها را دشمنان اسلام و اهل بیت ۱ معرفى فرموده‌اند. برای نمونه به مستدرک حاکم، ج ۳، ح ۴۷۹۶، ۴۸۱۱، و ج ۴، ح ۸۴۷۵

پیامبرش گرامی داشت و با دینش عزیزمان کرد، با این حال خلافت را از اهل بیت پیامبرتان به کجا برمی گردانید... سعد به عبدالرحمن گفت: پیش از این که فتنه شود از این امر فارغ شو،... عبدالرحمن امیرالمؤمنین A را خواند و گفت: عهد و میثاق خداوند بر توست این که به کتاب خدا و سنت پیامبر 6 و سیره خلیفه اول و دوم عمل بکنی. علی گفت: امیدوارم که عمل کنم، به حد علم و طاقتم عمل خواهم نمود. عبدالرحمن این پیشنهاد را به عثمان داد و عثمان قبول کرد (از این عبارت ثابت می شود که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام شرط او را قبول نکردند؛ گرچه آن را ناقص نقل کرده اند) پس عبدالرحمن به عثمان بیعت نمود. علی گفت: خلافت را برای عثمان در نظر گرفتی و به او بخشیدی و این اولین روزی نیست که شما در آن علیه ما تظاهر کرده باشید، پس صبر می کنیم و خداوند کمک خواهد نمود. به خدا سوگند تو خلافت را به عثمان ندادی مگر به این شرط که او آن را پس از خودش به تو برگرداند^۱ و خداوند هر روز در کمین است. عبدالرحمن گفت: ای علی، هیچ راهی (جز بیعت) نداری^۲ من با مردم مشورت کردم و دیدم که آنها از عثمان عدول نمی کنند^۳. پس علی خارج شد در حالی که می گفت: سیلغ الكتاب أجله. مقداد عبدالرحمن را به خاطر این که علی را ترك نمود مذمت کرد و سپس گفت: من ندیدم مثل آنچه را که (ظلمی را که) به اهل این خانه پس از پیامبر 6 روا

الی ۸۴۸۶ مراجعه شود. همچنین بنی امیه مبغض ترین زنده ها نزد پیامبر اکرم 6 بودند؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۲۸، ح ۸۴۸۲ حاکم و ذهبی سندش را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

۱. این تصریح امیرالمؤمنین A در زمان خلافت عثمان به واقعیت پیوست که به زودی با آن آشنا خواهیم شد.

۲. این عبارت را ابن حجر در فتح الباری در شرح حدیث مورد بحث با سند دیگر نیز ذکر کرده است.

۳. این سخن عبدالرحمن بی اساس است و در برخی روایات ذکر شده که او با معاویه، عمرو عاص و مغیره که حاکمان برخی شهرها بودند مشورت کرده است. حال آن که در همین نقل مسلم ملاحظه می کنید که صحابه بزرگی مانند عمار و مقداد چه گفتند و حتی سعد بن ابی وقاص عبدالرحمن را توصیه نمود که اگر به عثمان بخواهی بیعت کنی، علی برای من محبوب تر است، پس این سخن عبدالرحمن از خیالات است نه واقعیات.

دیده شد (به کسی چنین ظلمی شده باشد). همانا من از قریش تعجب می‌کنم، همانا قریش مردی را ترك کردند که من نمی‌گویم که کسی از او داناتر است و نه در قضاوت عادلانه، کسی به او برابر می‌شود، اما والله اگر برای یاری او یاورانی پیدا می‌کردم. عبدالرحمن گفت: ای مقدار از خدا بترس و من بر تو از فتنه می‌ترسم. مردی به مقدار گفت: خدا تو را رحمت کند، اهل این منزل (که برایشان خیلی ظلم شده) چه کسانی هستند و آن مرد کیست؟ مقدار گفت: اهل بیت بنی عبدالمطلب هستند و آن مرد علی بن ابی طالب است. علی گفت: همانا مردم به قریش نگاه می‌کنند و قریش به خانه‌اش (به اهل بیت) نگاه می‌کند و می‌گوید: اگر بنی هاشم به شما خلیفه و رهبر شوند هرگز خلافت از آن‌ها خارج نمی‌شود... طلحه پس از بیعت به عثمان، به مدینه آمد و بیعت نمود... مغیره به عبدالرحمن گفت: کار صواب کردی وقتی به عثمان بیعت کردی و به عثمان گفت: اگر عبدالرحمن به غیر تو بیعت می‌کرد ما راضی نمی‌شدیم. عبدالرحمن گفت: دروغ گفתי ای يك چشم، اگر به غیر عثمان بیعت می‌کردم به وی بیعت می‌کردی و به او نیز (چاپلوسی کرده و) همین سخن را می‌گفתי.^۱

این متن، عبارت طبری با اسانید متعدد است و متن عبارات ابن شبه نیز جز در يك مورد از سخن عباس به امیرالمؤمنین^۶ در بقیه همین است و بلاذری در (انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷) از مدائنی و او از سحیم (عامر) بن حفص برخی از این عبارات را از این جای خبر نقل کرده است: عمار گفت: ای مردم، همانا خداوند متعال ما را به وسیله پیامبرش گرامی داشت و به دینش عزیزمان کرد، با این حال خلافت را از اهل بیت پیامبران به کجا برمی‌گردانید... .

ابن سعد در «طبقات الکبری»، ج ۳، ص ۶۱ «با سند دیگر از واقدی از طریق اسلم از عمر بن خطاب این عبارت را که عمر گفت: اگر دو گروه سه نفره شدند همراه با گروهی باشید که عبدالرحمن بن عوف در آن است، نقل کرده است.

اخبار فراوان این را که این برنامه يك نقشه‌ای از قبل طراحی شده بود و این را که عبدالرحمن

۱. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۲۵؛ تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۹۲.

عمدا خلافت را به عثمان واگذار نمود، تأیید می‌کند.

۲. أن سعيد بن العاص أتى عمر يستزيده في داره التي بالبلاط وخطط أعمامه مع رسول الله ﷺ فقال عمر: صل معي الغداة وغبش ثم اذكرني حاجتك قال: ففعلت حتى إذا هو انصرف قلت: يا أمير المؤمنين حاجتي التي أمرتني أن أذكرها لك قال فوثب معي ثم قال: امض نحو دارك حتى انتهيت إليها فزادني وخط لي برجله فقلت: يا أمير المؤمنين زدني فإنه نبت لي نابتة من ولد واهل فقال: حسبك واختبئ عندك أن سيلي الامر بعدي من يصل رحمك ويقضي حاجتك قال: فمكثت خلافة عمر حتى استخلف عثمان وأخذها عن شوري ورضي فوصلني وأحسن وقضى حاجتي وأشركني في أمانته؛^۱ سعيد بن عاص (از بنی امیه) از عمر بن خطاب کمک مالی خواست و عمر به او کمکی کرد و او به عمر گفت: بیشتر کمک کن؛ زیرا من فرزندان زیاد دارم. عمر گفت: کفایت می‌کند، مقداری صبر کن به زودی پس از من کسی به خلافت می‌رسد که با تو صله رحم می‌کند و حاجت را برمی‌آورد. سعید می‌گوید: زمان خلافت عمر مانندم تا این که عثمان خلافت را از شوری گرفت و صله رحم نمود و حاجتم را برآورد و در امانتش مرا شریک نمود.

سند این خبر کاملاً صحیح است.

۳. عن حذيفة قال: قيل لعمر وهو بالمدينة: يا أمير المؤمنين، من الخليفة بعدك؟ قال: عثمان؛^۲ حذیفه می‌گوید: به عمر گفته شد: چه کسی پس از تو خلیفه است؟ گفت: عثمان. و در نقل ابن حبان حذیفه می‌گوید: من از عمر سؤال کردم...

سند ابن حبان رجالش ثقة‌اند جز عبدالملک بن عمیر که از رجال صحیحین است و ظاهراً سند

۱. طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۱؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۲۱، ص ۱۱۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ح ۳۵۸۰۶.

۲. کنز العمال، ج ۵، ص ۷۳۶، ح ۱۴۲۵۹، به نقل از کتاب «فضائل صحابه» خیثمة؛ الثقات ابن حبان،

ج ۸، ص ۶۷؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۳۹، ص ۱۸۸.

خیشمه غیر از سند ابن حبان است.

۴. عن حارثة قال: حججت مع عمر فسمعت حادي عمر يحدو: إن الأمير بعده ابن عفان. قال وسمعت الحادي يحدو في إمارة عثمان: إن الأمير بعده علي وفي الزبير خلف رضي؛^۱ حارثة می گوید: همراه عمر حج نمودم و شنیدم که ندا دهنده‌ای عمر از جانب او ندا می دهد: همانا امیر پس از عمر ابن عفان است... ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته است.

از این اخبار استفاده می شود که عمر بن خطاب نقشه بر خلافت رسیدن عثمان را طرح کرده و آن را بر عهده عبدالرحمن گذاشته بود.

۵. ابن حجر می گوید: وروينا بسند صحيح... عن المسور أن عثمان مرض فكتب العهد لعبد الرحمن بن عوف ولم يطلع على ذلك إلا حمران ثم أفاق عثمان فاطلع حمران عبد الرحمن على ذلك فبلغ عثمان فغضب عليه فنفاه؛^۲ با سند صحیح از مسور روایت شده ایم که عثمان وقتی مریض شد خلافت را برای عبدالرحمن نوشت و از این داستان کسی جز حمران مطلع نشد، سپس عثمان خوب شد و حمران خبر را به عبدالرحمن بازگو نمود و عثمان به این جهت بر وی غضب کرد و او را تبعید نمود.

عمر بن شبه در «تاریخ المدنه» این خبر را با سند صحیح دیگر از عبدالرحمن بن عوف نیز روایت کرده است.

و به این نوع خداوند متعال واقعیت مطلبی را که امیرالمؤمنین A در روز شوری به عبدالرحمن بن عوف با صراحت از آن خبر داده بودند، در تاریخ ثبت گردانید تا حق جویان به راحتی بتوانند حق را از باطل جدا سازند و الا مخالفان خلافت بلا فصل

۱. تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۹۳۳؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۵ و ج ۳، ص ۱۵؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۷۰ به نقل از خیشمه و بغوی.

۲. تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۳، ص ۳۱؛ تاریخ المدینه ابن شبه، ج ۳، ص ۱۰۲۹.

امیرالمؤمنین علیه السلام به خصوص امروزه وهابیت به راحتی بین خود، آن حضرت را به خاطر این سخن به گفتن سخن ناحق و دور از واقع متهم می کردند.

۶. چنان که در مورد ربذه ابوذر ذکر شد، وقتی ابوذر در ربذه از دنیا رفت امیرالمؤمنین A و عبدالرحمن بن عوف در مورد فعل عثمان صحبت کردند و امیرالمؤمنین A فرمودند: این عمل توست (زیرا تو عثمان را به کرسی خلافت نشاندی). عبدالرحمن گفت: هر وقت خواستی شمشیرت را بگیر و من نیز شمشیرم را (علیه عثمان) به دست می گیرم، همانا عثمان با عهده‌ای که به من داده بود مخالفت نمود.^۱ رجال این سند همه ثقه‌اند جز واقدی که مورد خلاف است و می توان در چنین مقام به صحت این سند حکم نمود.

از اخباری که ذکر شد ثابت می شود این خبری را که بخاری روایت کرده است از جعلیات نواصب است و بخاری نیز متأسفانه ملاحظه می کنید که هر جا نواصب سخنی دارند که از جایگاه امیرالمؤمنین A نقص می کند، آن را عقیده خود قرار داده است.

عذاب شدن گذشتگان به خاطر گریه زنده‌ها و تناقض دیگر بخاری

امام بخاری چنین حدیثی روایت کرده است:

لما أصيب عمر جعل صهيب يقول: وا أخاه فقال عمر: أما علمت أن النبي 6

قال: إن الميت ليعذب ببكاء الحي؛^۲ وقتی عمر بن خطاب ضربت خورد صهیب

شروع کرد به گفتن، وا اخاه. عمر گفت: مگر نمی دانی که همانا پیامبر 6 فرمود: همانا مرده حتماً به خاطر گریه‌ای زنده (بر وی) عذاب می شود.

اولاً باید دقت داشته باشیم که امام بخاری در همین باب قبل از این حدیث دو حدیث روایت کرده است که پیامبر اکرم 6 برای نوه و دختر خود پس از مرگ آنها

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۶، ص ۱۷۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي 6: يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه، ج ۱، ص ۴۳۳، ح ۱۲۹۰ و ۱۲۹۱ و ۱۲۹۲.

گریه کردند و فرمودند: «این (اشک و گریه‌ی برای میت) رحمت و مهربانی است که خداوند در قلوب بندگان قرار داده است، و خداوند متعال بندگان رحیم خود را رحمت می‌کند و می‌بخشد.»^۱

سپس بخاری باز در همین باب، چنین روایت کرده است:

۱. بن ابی ملیکه قال: توفیت ابنة لعثمان بمكة وجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر و ابن عباس واني لجالس بينهما او قال: جلست إلى أحدهما ثم جاء الآخر فجلس إلى جنبي فقال عبد الله بن عمر لعمر و بن عثمان: ألا تنهى عن البكاء؟ فإن رسول الله 6 قال: إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. فقال ابن عباس: قد كان عمر يقول بعض ذلك ثم حدث قال: صدرت مع عمر من مكة حتى إذا كنا بالبيداء إذا هو بركب تحت ظل سمرة فقال: أذهب فانظر من هؤلاء الركب؟ قال: فنظرت فإذا صهيب فأخبرته فقال: ادعه لي فرجعت إلى صهيب فقلت: أرتحل فالحق أمير المؤمنين فلما أصيب عمر دخل صهيب يبكي يقول: وا أخاه وا صاحباه فقال عمر: يا صهيب، أتبكي علي وقد قال رسول الله 6: إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. قال ابن عباس: فلما مات عمر ذكرت ذلك لعائشة فقالت: رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله 6 إن الله ليعذب المؤمن ببكاء أهله عليه (ان الميت يعذب ببكاء احد) ولكن رسول الله 6 قال: إن الله ليزيد الكافر عذابا ببكاء أهله عليه. وقالت: حسبكم القرآن {ولا تزر وازرة وزر أخرى}. قال ابن عباس عند ذلك: والله هو أضحك

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی 6: یعذب الميت ببعض بكاء أهله عليه، ج ۱، ص ۴۳۳،

ح ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵.

وَأُبْكِي. قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ وَاللَّهِ مَا قَالَ ابْنُ عُمَرَ شَيْئًا؛^۱ يَكُنِي مِنْ دَخْتَرَانِ عُثْمَانَ فِي مَكَّةَ مِنْ دُنْيَا رَفْتِ وَ مَا حُضُورَ يَافِتِيْمَ، پَس ابْنِ عُمَرَ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ نِيْزَ تَشْرِيفَ آوَرْدَنَد. ابْنِ عُمَرَ بَهْ عُمَرُوْ بَنِ عُثْمَانَ كَفَتْ: أَيْآ مِنْ كَرِيْهٍ نَهِيْ نَمِيْ كُنِيْ؟ هَمَانَا مِنْ أَيْ پِيَامِبِرِ 6 شَنِيدِم كَهْ فَرَمُوْد: هَمَانَا مَرْدَه قَطْعًا بَه خَاطِرِ كَرِيْهِيْ أَيْ زَنْدَه بَرِ اوْ عَذَابِ مِيْ شُوْد. ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: هَمَانَا بَعْضِيْ مِنْ أَيْنِ سَخْنِ رَا عُمَرَ نِيْزَ مِيْ كَفَتْ... وَ قَتِيْ عُمَرَ ضَرْبِ خُوْرِدِ صَهِيْبٍ دَاخِلِ شَدْ دَرِ حَالِيْ كَهْ كَرِيْهٍ مِيْ كَرْدَ وَ مِيْ كَفَتْ: وَ اِخَاهِ وَ اَصْحَابَاهِ. عُمَرَ كَفَتْ: اَيْ صَهِيْبٍ، بَرَايِ مِنْ كَرِيْهٍ مِيْ كُنِيْ! هَمَانَا پِيَامِبِرِ 6 فَرَمُوْد: هَمَانَا مَرْدَه بَه بَرَخِيْ كَرِيْهِيْ اَهْلَشِ بَرِ وِيْ عَذَابِ مِيْ شُوْد. ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: وَ قَتِيْ عُمَرَ مِنْ دُنْيَا رَفْتِ اَيْنِ سَخْنِ اوْرَا بَه عَائِشَهْ بَاَزْكَوْ كَرْدَمَ وَ اوْ كَفَتْ: خُدا عُمَرَ رَا بِيْخَشَدْ، بَهْ خُدا سُوْكَوْندَ پِيَامِبِرِ 6 نَفَرَمُوْد كَهْ مُؤْمِنِ بَهْ خَاطِرِ كَرِيْهِيْ اَهْلَشِ بَرِ اوْ (دَرِ رَوَايَتِ اَحْمَد: مَرْدَه بَهْ خَاطِرِ كَرِيْهِيْ كَسِيْ بَرِ اوْ) عَذَابِ مِيْ شُوْد، وَ لِيْ پِيَامِبِرِ 6 فَرَمُوْدَنَد: هَمَانَا خُداوْنَدِ مُتَعَالٍ بَرِ عَذَابِ كَافِرِ بَهْ خَاطِرِ كَرِيْهِيْ اَهْلَشِ بَرِ اوْ، مِيْ اَفْزَايِد. وَ عَائِشَهْ كَفَتْ: (بَرَايِ دَرِكِ بَاطِلِ وَ بِيْ اَسَاسِ بُوْدَنِ اَنْ سَخْنِ عُمَرَ بَنِ خُطَّابِ) قُرْآنِ شَمَا رَا بَسَنَدَه مِيْ كُنَد كَهْ مِيْ فَرَمَايِد: «وَ هِيْجَ كُنْهَكَارِيْ كُنَّاهِ دِيْكَوْ رَا مُتَحَمِّلِ نَمِيْ شُوْد»^۲ سِپَسِ ابْنِ عَبَّاسٍ كَفَتْ: «خُداوْنَدِ اسْتِ كَهْ مِيْ خُنْدَانَدِ وَ مِيْ كَرِيْآنَد». ابْنِ اَبِيْ مُلَيْكَهْ مِيْ كَوِيْد: وَ اَللّٰهُ، ابْنِ عُمَرَ هِيْجَ چِيْزِيْ نَتَوَاسْتِ بَكُوِيْد.

این خبر و تصریح ام‌المؤمنین بر این که عمر بن خطاب و ابن عمر در نقل سخن پیامبر اکرم 6 اشتباه کرده‌اند، از قاسم بن محمد^۳ و عروه^۱ نیز روایت شده است.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي 6: يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸؛ صحیح مسلم؛ مسند احمد و

۲. انعام، ۱۶۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الميت يعذب ببكاء اهله عليه، ج ۲، ص ۶۲۱، ح ۹۲۹؛ مسند

۲. عَمْرَةَ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ سَمِعَتْ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ۖ قَالَتْ: إِنَّمَا مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ۖ عَلَى يَهُودِيَةٍ يَبْكِي عَلَيْهَا أَهْلُهَا فَقَالَ: «إِنَّهُمْ لَيَكُونُونَ عَلَيْهَا، وَإِنَّهَا لَتُعَذَّبُ

فِي قَبْرِهَا»؛^۲ عمره از عائشه شنیده است که گفته است: پیامبر ۖ از سر قبر خانم یهودی عبور کردند در حالی که اهلش بر او گریه می کردند، پس حضرت فرمودند: همانا این ها بر وی گریه می کنند و حال آن که او در قبرش عذاب می شود. همچنین بخاری روایت کرده است که پیامبر اکرم ۖ در منبر برای جعفر و زید بن حارثه و ابن رواحه گریه کردند و اشک ریختند:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ۖ: «أَخَذَ الرَّأْيَةَ زَيْدٌ فَأَصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا جَعْفَرٌ فَأَصِيبَ، ثُمَّ أَخَذَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ فَأَصِيبَ وَانْ عَيْنِي رَسُولُ اللَّهِ ۖ لَتَذْرِفَانِ، ثُمَّ أَخَذَهَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ مِنْ غَيْرِ امْرَأَةٍ فَفُتِحَ لَهُ»؛^۳ انس می گوید: پیامبر ۖ فرمودند: زید پرچم را گرفت و به شهادت رسید، سپس جعفر گرفت و به شهادت رسید و سپس عبدالله بن رواحه گرفت و به شهادت رسید. پیامبر اکرم ۖ این سخنان را فرمودند در حالی که از چشمان مبارکشان اشک جاری بود.

از این اخبار و روایات بخاری در صحیحش که همه را در يك باب نقل کرده است، اولاً: تناقضات آشکار دیگر بخاری در صحیحش ثابت می شود. ثانیاً: باید بدانیم که اخبار

احمد، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲۸۸؛ فتح الباری، ج ۳، ص ۱۲۸.

۱. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۶۵، ح ۳۱۲۹؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۶، ح ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي ۖ: يعذب الميت ببعض بكاء اهله عليه، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۱۲۸۹.

۳. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب الرجل ينعي الى اهل الميت بنفسه، ج ۱، ص ۴۲۰، ح ۱۲۴۶ و ۲۷۹۸ و ۳۰۶۳ و ۳۶۳۰ و ۳۷۵۷ و ۴۲۶۲.

فراوان در مورد گریه بر میت وارد شده است و پیامبر اکرم ﷺ آن را رحمت معرفی کرده و مردم و زنان را حتی تشویق فرمودند تا برای حمزه گریه کنند.^۱ به نظر می‌رسد برای درک باطل بودن حدیث عمر بن خطاب و ابن عمر همین اخبار مذکور در «صحیح بخاری» کفایت می‌کند و نیاز به ذکر اخبار و شواهد بیشتر در این موضوع نیست. والا حتی در زمان پیامبر اکرم ﷺ عمر بن خطاب گاهی اتفاق می‌افتاد که در حضور پیامبر اکرم ﷺ مردان و گاه زنانی را که برای میت گریه می‌کردند کتک می‌زد و از گریه نهی می‌کرد، ولی پیامبر اکرم ﷺ او را از این کار نهی می‌کردند که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

عن ابن عباس قال: لما ماتت زينب بنت رسول الله ﷺ قال رسول الله ﷺ:
ألحقوها بسلفنا الخير عثمان بن مظعون، فبكت النساء فجعل عمر يضربهن
بسوطه فأخذ رسول الله ﷺ يده وقال: مهلا يا عمر، دعهن يبكين، وإياكن
ونعيق الشيطان. إلى أن قال: وقعد رسول الله ﷺ على شفير القبر وفاطمة إلى
جنبه تبكي فجعل النبي ﷺ يمسح عين فاطمة بثوبه رحمة لها؛^۲ ابن عباس می
گوید: وقتی زینب دختر رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: او را به
سلف صالح ما عثمان بن مظعون ملحق بکنید. پس زنها گریه کردند و عمر ابن
الخطاب شروع کرد به کتک زدن زنها با تازیانه‌اش. پیامبر اکرم ﷺ از دست عمر
گرفتند و فرمودند: بس کن ای عمر، آنها را به حال خود بگذار تا گریه کنند. و بر
زنان لازم است که از فریاد زدن شیطانی حذر بکنند. تا آن‌که فرمود: رسول خدا ﷺ

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۰، ح ۴۹۸۴ و ۵۵۶۳ و ۵۶۶۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۷، ح ۱۵۹۱؛
مصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۶۱، ح ۶۶۹۴؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۳، ص ۲۶۷ و ج ۸، ص ۴۸۷.
۲. مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۳۷، ح ۲۱۲۷ و ۳۱۰۳؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۹۸؛ تاریخ المدینه ابن
شبه، ج ۱، ص ۱۰۳. مسند أبی داود الطیالسی، ص ۳۵۱؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۲۵، ج ۳،
ص ۱۹۰؛ مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۱۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۱۶۰، ج ۲، ص ۲۵۱.

کنار قبر نشستند و فاطمه در کنار آن حضرت گریه می کرد و حضرت 6 شروع کردند به پاك كردن اشك چشمان فاطمه از روی مهربانی به فاطمه. این داستان در سال هشتم هجری رخ داده است و ابن سعد و بیهقی برای رقیه نیز چنین داستانی را نقل کرده اند که در آن نیز رسول خدا 6 فرموده اند: اشك از طرف خداوند متعال است.^۱

عن أبي هريرة قال: مات ميت من آل رسول الله 6 فاجتمع النساء يبكين عليه فقام عمر ينهاهن ويطردهن فقال رسول الله 6: دعهن يا عمر، فإن العين دامة، والقلب مصاب، والعهد قريب؛^۲ ابوهریره می گوید: شخصی از خاندان رسول خدا 6 از دنیا رفت، پس زنهای جمع شده و برای وی گریه می کردند. پس عمر برخاست و آنها را از گریه منع می کرد و از آنها طردشان می نمود. پس پیامبر اکرم 6 فرمودند: آنها را به حال خودشان واگذار ای عمر، همانا چشم اشك می ریزد و دل مصیبت زده و عهد نزدیک است.

عن سلمة بن الأزرق إنه كان جالسا عند ابن عمر بالسوق فمر بجنازة يبكي عليها قال: فعاب ذلك ابن عمر وانتهره قال: فقال سلمة: لا تقل ذلك يا أبا عبد الرحمن، فأشهد على أبي هريرة لسمعه يقول: مر على النبي 6 بجنازة وأنا معه ومعه عمر بن الخطاب ونساء يبكين عليها فزبرهن عمر وانتهرهن فقال له النبي 6: دعهن يا عمر فإن العين دامة، والنفس مصابة، والعهد حديث. قالوا: أنت سمعته يقول هذا؟ قال: نعم، قال ابن عمر: فالله ورسوله أعلم مرتين.^۳ سلمه ابن ازرق می گوید: من در بازار نزد ابن عمر نشسته بودم، پس

۱. الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۳۷؛ سنن الكبرى بیهقی، ج ۴، ص ۷۰.

۲. سنن الكبرى نسائی، ج ۱، ص ۶۱۰، ح ۱۹۸۶.

۳. صحیح ابن حبان، ج ۷، ص ۴۲۹؛ مسند أحمد، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۵۸۸۹؛ مصنف عبد الرزاق ج ۳،

جنازه‌ای را آوردند که زنها بر آن گریه می‌کردند. ابن عمر این را عیب دانست و آن زنها را زجر نمود و بر سر آنها داد زد. سلمه گفت: ای اباعبدالرحمن این گونه مگو و من شهادت می‌دهم بر ابوهریره شنیدم که او می‌گفت: از پیش رسول خدا ۶ جنازه‌ای را عبور دادند در حالی که من و عمر بن خطاب همراه آن حضرت بودیم و زنها بر آن گریه می‌کردند. پس عمر آن‌ها را کتک زد و بر سر آن‌ها فریاد زد تا از گریه باز ایستند. رسول خدا ۶ فرمودند: ای عمر، آن‌ها را به حال خودشان واگذار، همانا چشم اشک می‌ریزد و قلب مصیبت زده و عهد قریب است. گفتند: تو خودت شنیدی که او این سخن را می‌گفت؟ گفت: آری. ابن عمر دو مرتبه گفت: خدا و رسولش داناترند.

احمد شاکر سند این خبر را صحیح دانسته است و شعیب ارنؤوط استدلال او را بر صحت این خبر نقل کرده و آن را رد نکرده است.

عن أبي هريرة قال: خرج النبي ۶ على جنازة ومعه عمر بن الخطاب. فسمع نساء يبكين فزبرهن عمر فقال رسول الله ۶: يا عمر! دعهن فإن العين دامة، والنفس مصابة، والعهد قريب؛^۱ ابوهریره می‌گوید: رسول خدا ۶ برای تشییع جنازه‌ای خارج شدند و عمر نیز همراه آن حضرت بود. و عمر شنید که زنها گریه می‌کنند، پس عمر آن‌ها را با تندی منع کرد، رسول خدا ۶ فرمودند: ای عمر! آن‌ها را به حال خودشان واگذار. همانا چشم اشک می‌ریزد و قلب مصیبت زده و عهد نزدیک است. حاکم و ذهبی سند این خبر را صحیح دانسته‌اند.

وعن أبي هريرة: إن النبي ۶ كان في جنازة فرأى عمر امرأة فصاح بها فقال

ص ۵۵۳، ح ۶۶۷۴.

۱. المصنف ابن ابی شیبہ، ج ۳، ص ۲۶۸؛ علل دارقطنی، ج ۱۱، ص ۲۰، ح ۲۰۹۷؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱.

النبي 6: دعها يا عمر، فإن العين دامعة، والنفس مصابة، والعهد قريب.^۱ ابوهريره می گوید: همانا رسول خدا 6 در تشییع جنازه‌ای بود، پس عمر زنی را دید و بر سرش فریاد زد. پیامبر 6 فرمودند: ای عمر! او را به حال خودش واگذار. همانا چشم اشک می‌ریزد و قلب مصیبت زده و عهد قریب است. ابن حجر سند این خبر را صحیح دانسته است.

قال أبوهريرة: أبصر عمر امرأة تبكي على قبر فزبرها فقال رسول الله 6: دعها يا أبا حفص فإن العين باكية، والنفس مصابة، والعهد قريب؛^۲ ابوهريره می گوید: عمر زنی را دید که برای (صاحب) قبری گریه می‌کرد. عمر با تندى او را از گریه منع کرد، ولی رسول خدا 6 فرمودند: او را به حال خودش بگذار ای عمر، همانا چشم اشک می‌ریزد و نفس مصیبت زده و عهد نزدیک است. با این همه تأکید پیامبر اکرم 6 بر جواز گریه و حتی ممدوح بودن آن، باز عمر بن خطاب به این سخن و نظریه‌ای خود اصرار داشت و در زمان خلافت خود نیز مردم و حتی زنان را به خاطر گریه بر میت کتک می‌زده است.

قال سعيد بن المسيب: لما مات أبوبكر بكى عليه فقال عمر: إن رسول الله 6 قال: إن الميت يعذب ببكاء الحي. فأبوا إلا أن ييكون، فقال عمر لهشام بن الوليد: قم فأخرج النساء. فقالت عائشة: أخرجك. فقال عمر: ادخل، فقد أذنت لك. فدخل فقالت عائشة: أخرجي أنت يا بني؟ فقال: أما لك فقد أذنت لك. فجعل يضربهن امرأة امرأة، وهو يضربن بالدرة حتى خرجت أم فروة و فرق بينهن؛^۳ سعيد می گوید:

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۰۶، ح ۱۵۸۷ با دو سند صحیح؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۴۴۴، ح ۹۷۲۹؛

مصنف ابن ابی شيبه، ج ۳، ص ۱۷۰؛ فتح الباری ج ۳ ص ۱۱۵.

۲. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۲۸، ح ۴۲۸۹۹، به نقل از «تهذيب» ابن جریر طبری.

۳. المصنف عبد الرزاق، ج ۳ ف ص ۵۵۶، ح ۶۶۸۰؛ الاصابه ابن حجر، ج ۶، ص ۴۲۷، ح ۸۹۹۴، ج ۸،

ص ۴۴۸، ح ۱۲۲۰۱؛ فتح الباری، ج ۵، ص ۵۴. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲، ح ۴۲۹۱۱، به نقل از ابن

وقتی ابوبکر از دنیا رفت زنها برای او گریه کردند، پس عمر گفت: همانا پیامبر ۶ فرمود: مرده به خاطر گریه زنده بر او عذاب می‌شود. ولی زنها به سخن عمر گوش ندادند و به گریه ادامه دادند. پس عمر به هشام گفت: برخیز وزنها را خارج بکن. ولی عائشه گفت: تو را بیرون می‌کنم. عمر گفت: داخل شو من به تو اجازه دادم. پس او داخل شد وعائشه گفت: آیا تو مرا بیرون می‌کنی ای فرزندم. او گفت: ولی به تو اجازه دادم. و بعد شروع کرد يك به يك به كتك زدن زنها با شلاق تا این که ام‌فروه (همسر ابوبکر) بیرون آمد و بین آنها جدایی انداخت.

عن عمرو بن دينار قال: لما مات خالد بن الوليد اجتمع في بيت ميمونة نساء يبيكين فجاء عمر... فكان يضربهن بالدرة فسقط خمار امرأة منهن فقالوا: يا أمير المؤمنين، خمارها. فقال: دعوها فلا حرمة لها. وكان يعجب من قوله: لا حرمة لها؛^۱ وقتی خالد بن ولید از دنیا رفت زنها در خانه میمونه جمع شدند و برای او گریه می‌کردند. پس عمر آمد... و آنها را با تازیانه می‌زد. روسری یکی از آن زنها افتاد، مردم گفتند: ای امیرالمؤمنین، روسری او افتاد. عمر گفت: او را ول کنید، او احترامی ندارد. راوی از سخن عمر که گفت: او احترامی ندارد تعجب می‌کرد. این سند مرسل صحیح و رجالش ثقات هستند.

البته چنان که اشاره شد، در جواز گریه بر میت و همچنین گریه‌ای پیامبر اکرم ۶ بر گذشتگان و به خصوص بر مادرشان در سر قبر، اخبار فراوان است و آنچه ذکر کردیم، برای شناخت تناقضات بخاری در صحیحش و بی‌اساس بودن نسبت «عذاب شدن مرده به خاطر گریه‌ای زنده» به پیامبر اکرم ۶ توسط عمر بن خطاب و ابن عمر، کفایت می‌کند که بخاری آن را به عنوان خبر صحیح روایت کرده است.

راهویه و سندش را صحیح دانسته است.

۱. المصنف عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۵۷، ح ۶۶۸۱؛ کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰، ح ۴۲۹۰۵.

امام بخاری و متعه نساء

در مورد متعه نساء به مانند خیلی موارد و موضوعات دیگر، احادیث مختلف و متناقض فراوان در کتب روایی اهل سنت وارد شده است که امام مسلم در صحیحش به نوعی به این دو دسته روایات اشاره کرده و آن را در صحیحش وارد کرده است، ولی بخاری تنها يك جانبه در این موضوع عمل کرده و حدیث ابن مسعود را که دلالت بر حلیت متعه دارد چنان که در تصرفات بخاری خواهد آمد، دستکاری کرده و از زهری چنین حدیثی در صحیحش روایت کرده است:

۱. عن ابن شهاب عن عبد الله والحسن ابني محمد بن علي عن أبيهما عن علي بن أبي طالب: أن رسول الله 6 نهى عن متعة النساء يوم خيبر وعن أكل لحوم الحمر الإنسية؛^۱ یعنی از امیرالمؤمنین A روایت کرده است که فرموده‌اند: پیامبر اکرم 6 از متعه‌ای نساء و اکل گوشت الاغ اهلی در خیبر نهی فرمودند.
۲. الزهري يقول: أخبرني الحسن بن محمد بن علي وأخوه عبد الله عن أبيهما: أن عليا قال لابن عباس: إن النبي 6 نهى عن المتعة وعن لحوم الحمر الأهلية زمن خيبر؛^۲ در نقل دیگر می‌گوید: علی A به ابن عباس گفت: پیامبر 6 از متعه‌ای نساء و اکل گوشت الاغ اهلی در خیبر نهی فرمودند.
۳. الزهري عن الحسن وعبد الله ابني محمد بن علي عن أبيهما: أن عليا قيل له: إن ابن عباس لا يرى بمتعة النساء بأسا فقال: إن رسول الله 6 نهى عنها يوم خيبر وعن لحوم الحمر الإنسية؛^۳ در نقل سوم می‌گوید: به علی A گفته شد که ابن عباس متعه نساء را جائز می‌داند. علی A گفت: همانا پیامبر 6 از متعه‌ای نساء و اکل گوشت

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خيبر، ج ۴، ص ۱۵۴۴، ح ۴۲۱۶ و ۵۵۲۳.

۲. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهى رسول الله 6 عن المتعة آخر، ج ۵، ص ۱۹۶۶، ح ۵۱۱۵.

۳. صحیح بخاری، کتاب الحیل، باب: الحيلة في النكاح، ج ۶، ص ۲۵۵۳، ح ۶۹۶۱.

الاغ اهلی در خیبر نهی فرمودند.

۴. در صحیح مسلم باز زهری چنین نقل کرده است: علی شنید که ابن عباس با نرمی با متعه برخورد می‌کند (و آن را جائز می‌داند) پس گفت: خاموش باش ای پسر عباس همانا پیامبر ۶ از آن نهی فرمود.^۱

بی‌اساس بودن این نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام از اخبار فراوان ثابت می‌شود: اولاً: از طرق متعدد ثابت شده است که ابن عباس از این که در خیبر پیامبر اکرم ۶ از اکل گوشت الاغ اهلی نهی فرموده‌اند، خبر داده است.^۲ ثانیاً صحابگانی مانند ابن مسعود، ابن عمرو، ابن عمر، ابوسعید خدری، انس، جابر، ابوسلیط، سلمه بن اکوع، خالد بن ولید، مقدم بن معدی، ابو ثعلبه، براء بن عازب، ابن ابی اوفی، عرباض بن ساریه، ابوهریره و دیگران نیز در کتب معتبر روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ۶ در روز خیبر از خوردن گوشت الاغ اهلی نهی فرموده‌اند، ولی نگفته‌اند که از متعه نیز منع کرده باشند. ثالثاً: راوی این حدیث که آن با تصریح محدثین اهل سنت بی‌اساس است، تنها ابن شهاب زهری ناصبی و مدلس و نوکر حاکمان بنی امیه است که به امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نسبت داده است. همچنین در این خبر اولاً: در اکثر کتاب‌ها این خبر را زهری با «عن» معنعن نقل کرده است و گاه «اخبرنی» گفته و تنها در نقل طایلسی «حدثنی» گفته است. همچنین اضطراب زیاد در متن خبر نیز است مانند:

۱. ابن حنفیه به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داد که ابن عباس متعه را جائز می‌داند،^۲ امیرالمؤمنین A خود از ابن عباس شنید که به جواز متعه فتوا می‌دهد،^۳ به ابن عباس خبر داد که پیامبر اکرم ۶ از آن نهی فرمودند،^۴ به ابن عباس فرمود: تو متکبر هستی،^۵ به ابن عباس فرمود: تو از طریق حق گمراه شونده هستی،^۶ ابن عباس با امیرالمؤمنین در

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۱۴۰۷.

۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۴، ص ۵۲۵، ح ۸۷۲۷؛ المستدرک علی الصحیحین، مجمع الزوائد و... .

مورد متعه بحث نمودند و ... رابعاً: چنان که اشاره خواهیم کرد ابن عباس و شاگردانش با پیروی از او، متعه را پس از شهادت امیرالمؤمنین A نیز جائز می‌دانستند، و این نیز دلالت بر کذب بودن این خبر زهری می‌کند؛ زیرا چنان که ثابت شده است ابن عباس در دو خبر می‌گوید: اگر از طریق ثبت خبر و فتوایی از علی به ما برسد ما از آن عدول نمی‌کنیم.^۱ یعنی ابن عباس حتی می‌گوید: اگر دیگران حدیث و نظر علی را به ما نقل کنند ما از آن عدول نخواهیم که چه رسد به اخباری که امیرالمؤمنین عليه السلام مستقیماً به ابن عباس گفته باشند. و این سخن ابن عباس نیز تهمت و کذب بزرگ بودن این نسبت زهری به امیرالمؤمنین عليه السلام را ثابت می‌کند. خامساً: محدثین و علمای اهل سنت تأکید و اعتراف کرده‌اند که این حدیث غلط است و در خیبر هیچگونه تحریم و تحلیل متعه صورت نگرفت و در خیبر زنان مسلمان حضور نداشتند و شرائط متعه در خیبر وجود نداشت. سفیان بن عیینه، ابوعوانه، سهیلی و ابن جوزی با انکار و با بیان غلط بودن این حدیث گفته‌اند: در خیبر از متعه نهی نشد و تنها از گوشت الاغ اهلی نهی شد. ابن عبدالبر گفته است: نظر اکثر اهل علم نیز همین است.^۲ همچنین زهری در این حدیث گاه گفته است: این نهی در حنین بود و گاه گفته است: در تبوك بود.^۳ پس دستدرکار این حدیث و نسبت‌دهنده آن به امیرالمؤمنین A زهری است و هیچ کسی جز او آن را از امیرالمؤمنین A با سند صحیح نقل نکرده است و خلاف آن از امیرالمؤمنین A و ابن عباس ثابت است. همچنین به کذب محض بودن این حدیث زهری، این واقعیت نیز گواهی می‌دهد که اهل سنت احادیثی با سندهای صحیح بنابر موازن خود روایت کرده‌اند به این معنا که

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۷؛ الاصابه ابن حجر، ج ۴، ص ۴۶۷،

ح ۵۷۰۴؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۹۷.

۲. فتح الباری، ج ۹، ص ۱۳۷ الی ۱۳۹.

۳. فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۳۷.

پیامبر اکرم 1 بعد از خیبر در فتح مکه، حجة الوداع، حنین و ... به انجام متعه امر فرموده و آن را جائز معرفی نموده‌اند. در تمام این موارد و سفرها، امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند جز غزوه تبوک که در آن نیز صحابه متعه کرده‌اند. با این وجود چگونه ممکن است که امیرالمؤمنین علیه السلام بر ابن عباس به تحریم متعه در خیبر استدلال کرده باشند و حال آن‌که چنان‌که خواهد آمد، حد اقل بعد از خیبر متعه بارها تجویز شده است! همچنین این خبر زهری دلالت بر این می‌کند: تمام احادیثی را که در آن به پیامبر اکرم 1 نسبت داده‌اند که در آن‌ها حضرت بعد از حلال نمودن متعه باز آن را حرام اعلام کرده‌اند، بی‌اساس هستند، چون اگر چنین اتفاقی رخ داده بود زهری به آن‌ها اشاره می‌کرد نه این‌که يك چنین داستانی را راه بیندازد.

بخاری باز چنین روایت کرده است: عن جابر بن عبد الله وسلمة بن الأكوع قالاً: كنا في جيش فأتانا رسول رسول الله 6 فقال: إنه قد أذن لكم أن تستمتعوا فاستمتعوا؛^۱ جابر و سلمه گفته‌اند: در لشکری بودیم که فرستاده پیامبر 6 آمد و گفت: پیامبر 6 به شما اجازه داد که متعه بکنید، پس متعه بکنید. بخاری در ذیل این حدیث می‌گوید: علی A بیان کرده است که این (یعنی متعه) نسخ شده است.

پس اولاً: بنابر فتوای بخاری، متعه در خیبر نسخ شده است و او قبول ندارد که پس از آن حلال گشته باشد. ثانیاً: بخاری و امثال او برای این‌که آثار وضع در اخبار تحریم متعه و خبر زهری برای خواننده روشن نشود، به زمان و مکان این امر پیامبر اکرم 6 بر انجام متعه، اشاره نکرده‌اند و آن را مخفی داشته‌اند، ولی مسلم است که آن بعد از خیبر بوده است.

باز بخاری چنین روایت کرده است: أبي جمره قال: سمعت ابن عباس يسأل عن

۱. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهی رسول الله 6 عن المتعة آخراً، ج ۵، ص ۱۹۶۷، ح ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

متاع النساء فرخص فقال له مولى له: إنما ذلك في الحال الشديد وفي النساء قلة؟
او نحوه فقال ابن عباس نعم؛^۱ از ابن عباس در مورد متعه سؤال شد و او رخصت داد
و جائز دانست، غلامش به او گفت: متعه در حال شدید و قلت زن‌ها جائز است و ابن
عباس گفت: آری.

این که ابن عباس متعه را جائز می‌دانست از مسلمت است و امروزه وهابی‌ها او را به
مخالفت کردن با پیامبر اکرم ۶ در حکم متعه متهم می‌کنند.^۲ اما ادامه این حدیث نیز از
نسبت‌های بی‌اساس به ابن عباس است که اخبار فراوان به بی‌اساسی آن گواهی
می‌دهد و حالا نزد دروغ‌بافان ابن عباس به راهنمایی غلامش نیاز دارد و به اندازه‌ای غلام
مجهولش نیز اسلام را نشناخته است!

و این در حالی است که ابن زبیر با استفاده از قدرتش خواسته است به ابن عباس ظلم
کند و لذا می‌گوید:

عن عروة بن الزبير: أن عبد الله ابن الزبير قام بمكة فقال: إن ناسا أعمى الله
قلوبهم كما أعمى أبصارهم يفتون بالمتعة يعرض برجل فناداه فقال: إنك لجلف
جاف فلعمري لقد كانت المتعة تفعل على عهد إمام المتقين (يريد رسول الله ۶)
فقال له ابن الزبير: فجرب بنفسك فوالله لئن فعلتها لأرجمنك بأحجارك. قال ابن
شهاب فأخبرني خالد بن المهاجر بن سيف الله أنه بينا هو جالس عند رجل جاءه
رجل فاستفتاه في المتعة فأمره بها فقال له ابن أبي عمرة الأنصاري مهلا قال ما
هي؟ والله لقد فعلت في عهد إمام المتقين قال ابن أبي عمرة إنها كانت رخصة في

۱. صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب: نهی رسول الله ۶ عن المتعة آخر، ج ۵، ص ۱۹۶۷، ح ۵۱۱۶.

۲. در بحثی که وهابی‌ها با حنفی‌ها در کشور تاجیکستان داشتند، حنفی سؤال می‌کند: مگر صحابه‌ای با
سنت پیامبر ۱ مخالفت کرده است؟ وهابی تحصیل کرده‌ای سعودی می‌گوید: آری، ابن عباس متعه را
حلال می‌دانست و با پیامبر ۱ در این موضوع مخالفت کرده است. (این بحث را خود وهابی‌ها به
صورت سیدی پخش کرده‌اند.)

اول الإسلام لمن اضطر إليها كالميتة والدم ولحم الخنزير ثم أحكم الله الدين ونهى عنها؛^۱ عروه می گوید: عبدالله بن زبیر (زمان خلافتش) در مکه برخاست و گفت: همانا افرادی که خداوند قلب هایشان را کور گردانیده چنان که چشمانشان را کور کرده است، بر جواز متعه فتوا می دهند به مردی (به ابن عباس) خطاب می کرد. ابن عباس در پاسخ به او بر وی ندا کرد و گفت: تو شخص جاهل و بی ادب هستی، به جانم سوگند همانا متعه در زمان امام متقین (پیامبر اکرم ۶) انجام می شد. ابن زبیر به ابن عباس گفت: تجربه بکن و بین، به خدا سوگند اگر متعه کردی حتماً تو را سنگسار خواهم کرد. زهری می گوید: خالد به من خبر داد که او نزد مردی (نزد ابن عباس) نشسته بود مردی آمد و از او در مورد متعه سؤال کرد و او وی را به آن امر نمود، پس ابن ابی عمره انصاری به (ابن عباس) گفت: ساکت باش، ابن عباس گفت: چه شده است؟ به خدا سوگند همانا متعه در زمان امام متقین ۶ انجام می شد. ابن ابی عمره گفت: متعه در اول اسلام برای کسی که به آن به مانند به گوشت مرده و خون و گوشت خوک ضرورت پیدا کرد، رخصت داده شد و سپس خداوند دین را محکم نمود و از متعه نهی شد.

این خبر نیز عجیب است و در آن نیز چه قدر سخن دور از واقعیت و عجیب گفته شده است. اولاً: ابن ابوعمره از صحابه نیست، پس این سخنانش را از کجا درآورده است و از کجا می گوید، ثانیاً: پاسخ ابن عباس به او چه بوده و چرا آن را ذکر نکرده اند، ثالثاً: مقایسه بین متعه و مواد غذائی که جهت جلوگیری از مرگ در حالت عدم وجود مواد غذایی جائز گذشته است، يك فریب واضح مردم عوام است. و این دو خبر نیز ثابت می کند آن زیاده در روایت «صحیح بخاری» بی اساس بوده و به ابن عباس نسبت داده شده است؛ زیرا اگر ابن عباس متعه را در حالت اضطرار جائز می دانست این گونه با او مخالفت نمی کردند.

۱. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة و بیان أنه أبیح ثم نسخ ثم أبیح ثم نسخ واستقر تحریمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۳، ح ۱۴۰۶.

عمر بن الخطاب و تحریم متعه

وهابی‌ها امروزه ابن عباس را به مخالفت با پیامبر اکرم ۶ در امر متعه متهم می‌کنند و می‌گویند: او متعه را حلال می‌دانست و دیگر صحابه نیز با او در این موضوع مخالف هستند. و حال آن‌که در مورد متعه ثابت است که عمر بن خطاب از آن نهی کرده است، ولی مانند خیلی موضوعات دیگر احادیث متناقض گوناگون در این موضوع نیز وضع کرده و اسلام و احکام الهی را به بازی گرفته‌اند، که ما پس از اشاره به تأکید و اعترافات عمر بن خطاب و دیگر صحابه بر این که خلیفه دوم متعه را تحریم کرده است نه شارع مقدس، به برخی اخبار دیگر نیز اشاره خواهیم داشت:

۱. عمر بن خطاب می‌گوید: مُتَّعَانِ كَانَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ۶ وَأَنَا مُحَرَّمُهُمَا (انهی عنهما) وَمُعَاقِبٌ عَلَيْهِمَا: مُتَّعَةُ النِّسَاءِ وَمُتَّعَةُ الْحَجِّ؛^۱ دو متعه در زمان پیامبر ۶ بود که من از آن دو نهی می‌کنم و هر که آن را انجام دهد عقابش می‌کنم متعه‌ای نساء و متعه‌ای حج. این خبر را از عمر بن خطاب فرزندش عبدالله، ابوسعید خدری، ابوقلابه و سعید بن مسیب نقل کرده‌اند و سرخسی سند آن را صحیح دانسته است. یادآور می‌شویم که از هر چهار این راوی این خبر با سند صحیح نقل شده است. برای نمونه، رجال سند طحاوی عبارتند از: یزید بن سنان از مکی بن ابراهیم از مالک (امام مالکی‌ها) از نافع از ابن عمر، که تمام این راویان با اتفاق ثقه هستند و جز یزید بن سنان همه از رجال صحاح سته نیز هستند. البته برخی اخبار دیگر نیز از خلیفه دوم وارد شده است که در آن نیز به این واقعیت تصریح کرده است.

۲. عروه می‌گوید: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَأْمُرُ بِالْمُتَّعَةِ وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَنْهَى عَنْهَا قَالَ: فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: عَلَى يَدَيَّ دَارَ الْحَدِيثِ، تَمَّتْنَا مَعَ

۱. شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۳۴۱۵؛ العلل دار قطنی، ج ۲، ص ۱۵۶، ح ۱۸۲؛ المحلی ابن حزم، ج ۷، ص ۱۰۷؛ معانی القرآن جصاص، ج ۲، ص ۱۹۱؛ تذکره حفاظ، ج ۱، ص ۳۶۶، رقم ۳۵۸ به نقل از نسائی؛ المبسوط السرخسی، ص ۴، ص ۲۷.

رَسُولِ اللَّهِ ۖ فَلَمَّا قَامَ عُمَرُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ كَانَ يُحِلُّ لِرَسُولِهِ مَا شَاءَ بِمَا شَاءَ وَ إِنْ
 الْقُرْآنَ قَدْ نَزَلَ مَنَازِلُهُ (فافصلوا حجكم من عمرتكم) فَاتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ
 كَمَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ وَابْتَأُوا نِكَاحَ هَذِهِ النِّسَاءِ فَلَنْ أَوْ تَيَّ بِرَجُلٍ نَكَحَ امْرَأَةً إِلَى أَجَلٍ
 إِلَّا رَجَمْتُهُ بِالْحِجَارَةِ^۱ ابن عباس به متعه امر می کرد و ابن زبیر از آن نهی، داستان
 را به جابر بن عبدالله گفتم و او گفت: علم این مسأله نزد من است، ما همراه پیامبر ۶
 متعه کردیم وقتی عمر به خلافت رسید گفت: همانا خداوند هر آن چه را که
 پیامبرش می خواست برایش حلال می گردانید، همانا قرآن بر جایگاه خود نازل شده؛
 پس حج خود را از عمره جدا کنید (در متن طیالسی، که واقعیت نیز همین است) و
 از نکاح این زن ها خودداری کنید، اگر مردی را به نزد من بیاورند که با زنی برای
 مدتی (نکاح متعه) کرده باشد، او را رجم و سنگسار خواهم نمود.
 ابونضره نیز این خبر را بدون اشاره به داستان ابن عباس و ابن زبیر از جابر بن
 عبدالله نقل کرده است.^۲ و شعیب ارنؤوط سند آن را به شرط شیخین صحیح دانسته
 است.

۲. عطاء می گود: قدم جابر بن عبد الله معتمرا فجنناه في منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم
 ذكروا المتعة فقال: نعم، استمتعنا على عهد رسول الله ۶ وابی بكر وعمر حتی اذا كان
 في آخر خلافة عمر؛^۳ جابر از عمره برگشته بود و ما به منزلش رفتیم... سپس در مورد متعه از
 او پرسیدند و او گفت: در زمان پیامبر ۶ و ابوبکر و عمر ما متعه می کردیم تا آخر خلافت عمر
 (که او از آن نهی کرد).

۱. صحیح مسلم، کتاب الحج، باب في المتعة بالحج والعمرة، ج ۲، ص ۸۸۵، ح ۱۲۱۷؛ صحیح ابن
 حبان، ج ۹، ص ۲۴۷، ح ۳۹۴۰؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۴۸؛ مسند احمد، و دیگران.
 ۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۲، ح ۳۶۹؛ شرح معانی الآثار، ج ۲، ص ۱۴۴، ح ۳۴۰۰ و دیگران.
 ۳. صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعة وبيان أنه أبيع ثم نسخ ثم أبيع ثم نسخ واستقر تحريره
 إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۱۴۰۵؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۱۵۱۱۵.

۲. ابوزیر می گوید: سمعت جابر بن عبد الله يقول: كنا نستمتع بالقبضة من التمر والدقيق الايام على عهد رسول الله ﷺ و ابی بکر حتی نهی عنه عمر في شأن عمرو بن حريث؛^۱ از جابر شنیدم که پیوسته می گفت: ما همیشه با يك قبضه خرما به مدت چند روز در زمان پیامبر ﷺ و ابوبکر متعه می کردیم تا این که عمر در امر عمرو بن حريث (که با خانمی متعه کرده بود) از آن نهی کرد.

۲. ابونضره نیز همین سخن را از جابر روایت کرده است.^۲

۲. أبو الزبير قال: سمعت جابر بن عبد الله يقول: استمتعتنا أصحاب النبي حتى نهى عمر عمرو بن حريث قال: وقال جابر: إذا انقضى الاجل فبدا لهما أن يتعاودا فليمهرها مهرًا آخر قال: وسأله بعضناكم تعتد؟ قال: حيضة واحدة كن يعتدنها للمستمتع منهن؛ جابر گفت: ما اصحاب پیامبر ﷺ متعه می کردیم تا این که عمر در مورد عمرو بن حريث از آن نهی کرد. و جابر گفت: اگر زمان مشخص شده در هنگام نکاح تمام شود دوباره با مهر دیگر نکاح می کنند. برخی از ما از او سؤال کرد که آیا متعه عده نیز دارد؟ گفت: مدت يك حيض (۳۰ روز) عده دارد. (مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۴۹۶، ح ۱۴۰۲۵) سند این خبر صحیح است.

۳. غير عبد الله بن الزبير عبد الله بن عباس بتحليله المتعة فقال له: سل أمك كيف سطعت المجامر بينها وبين أبيك؟ فسألها فقالت: ما ولدتك إلا في المتعة... وقال يحيى بن أكثم لشيخ البصرة: بمن اقتديت في جواز المتعة؟ قال: بعمر بن الخطاب قال: كيف وعمر كان أشد الناس؟ قال: لأن الخبر الصحيح أنه صعد إلى المنبر فقال: إن الله ورسوله قد أحل لكما متعتين وإني

۱. صحيح مسلم كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيع ثم نسخ ثم أبيع ثم نسخ واستقر تحريمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۷، ح ۵۷؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۱۴۰۲۸.

۲. صحيح مسلم، كتاب النكاح، باب نكاح المتعة وبيان أنه أبيع ثم نسخ ثم أبيع ثم نسخ واستقر تحريمه إلى يوم القيامة، ج ۲، ص ۱۰۲۲، ح ۱۴۰۵؛

محرّمهما علیکم او أعاقبکم علیهما، فقبلنا شهادته ولم نقبل تحریمه؛^۱ ابن زبیر به ابن عباس عیب گرفت که او متعه را حلال می‌داند، ابن عباس در پاسخ وی گفت: از مادرت سؤال بکن که او و پدرت چگونه با هم متعه کرده بودند! ابن زبیر از مادرش سؤال کرد و مادرش گفت: من تو را از متعه به دنیا آوردم... یحیی بن اکثم از قضات مکتب اهل سنت شیخی از اهل بصره را که متعه را جائز می‌دانست سؤال کرد: در جائز دانستن متعه به چه کسی اقتدا کردی؟ وی در پاسخ گفت: به عمر بن خطاب. یحیی گفت: چگونه، حال آن‌که عمر به شدت مخالف متعه بود؟ گفت: چون خبر صحیح این است که عمر بالای منبر رفت و گفت: خدا و پیامبرش دو متعه را حلال قرار داده‌اند و من آن دو را بر شما حرام می‌گردانم، و ما شهادت او را بر جائز بودن متعه قبول کردیم، ولی حرام کردنش را قبول نمی‌کنیم.

۴. امیرالمؤمنین علی A فرمودند: لو لا أن عمر نهی عن المتعة ما زنی إلا شقی؛^۲ اگر عمر از متعه نهی نمی‌کرد کسی جز شقی زنا نمی‌کرد. رجال این سند همه رجال صحیحین هستند، ولی حکم بن عتیبه راوی اصلی، امیرالمؤمنین عليه السلام را درک نکرده است.

۴. ابن جریج می‌گوید: أخبرني من أصدق أن عليا قال بالكوفة: لو لا ما سبق من رأي عمر بن الخطاب أو قال من رأي ابن الخطاب لأمرت بالمتعة ثم ما زنا إلا شقی؛^۳ کسی که من او را تصدیق می‌کنم به من خبر داد که علی عليه السلام در کوفه گفته است: اگر تحریم عمر نبود به متعه امر می‌کردم و سپس کسی جز شقی زنا نمی‌کرد. (این جریج از رجال صحاح سته است که شرح حالش بعدا خواهد آمد).

۴. عمر بن سعد همدانی از حنش بن المعتمر نقل کرده که گفته است: سمعت عليا

۱. محاضرات الادباء راغب اصفهانی ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۹.

۳. مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۵۰۰، ح ۱۴۰۳۰؛ کنز العمال، ج ۱۶، ح ۴۵۷۲۸.

يقول: لو لا ما سبق من ابن الخطاب في المتعة ما زنى الا الشقى؛ از علی شنیدم که می گفت: اگر عمر متعه را حرام نکرده بود کسی جز شقی زنا نمی کرد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۲۵۳).

۵. عطا از ابن عباس نقل کرده که گفته است: ما كانت المتعة إلا رحمة رحم الله بها هذه الامة ولو لا نهى عمر بن الخطاب عنها ما زنى إلا شقي؛^۱ متعه رحمتی بود از جانب خداوند متعال برای این امت، و اگر عمر از متعه نهی نکرده بود، کسی جز شقی زنا نمی کرد. رجال این سند نیز همه ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز ربیع بن سلیمان چیزی که از رجال دو سنن است و سعید بن کثیر بن عفیر که از رجال صحیحین است.

۶. سعید بن مسیب می گوید: رَحِمَ اللَّهُ عمر، لو لا أنه نهى عن المتعة لفشا الزنى، قال: وقال ابن عباس: رَحِمَ اللَّهُ عمرَ لو لا نهى عن المتعة ما زنى أحد؛^۲ خدا عمر را ببخشد، اگر او از متعه نهی نمی کرد زنا فاش می شد، ابن عباس گفته است: خدا عمر را ببخشد، اگر او از زنا نهی نمی کرد کسی زنا نمی کرد. این سند صحیح و رجالش رجال صحیحین است.

۶. سعید بن مسیب می گوید: نهى عمر عن متعتين متعة النساء ومتعة الحج؛ عمر از متعهی حج و نساء نهی نمود.^۳ سیوطی این خبر را از کتاب ابن ابی شیبہ نقل کرده است.

۷. عمران بن سواد می گوید: صليت الصبح مع عمر... قلت: وذكروا أنك حرمت متعة النساء وقد كانت رخصة من الله نستمتع بقبضة ونفارق عن ثلاث...؛^۴ نماز صبح را همراه عمر خواندم... و به او گفتم: مردم می گویند: تو متعهی نساء را حرام کردی؟ حال آن که

۱. شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳، ص ۲۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰؛ در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۱.

۲. تاریخ المدینه ابن شیه، ج ۲، ص ۷۲۰.

۳. در المنثور سیوطی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۴. تفسیر طبری، ج ۳، ص ۲۹۰.

متعّه رخصتی بود از جانب خداوند متعال و ما با يك قبضه متعّه می‌کردیم و پس از سه روز از هم جدا می‌شدیم....

۸. سلیمان بن یسار از ام عبدالله بنت ابی خثیمه چنین روایت کرده است: مردی از شام به مدینه آمد و با واسطه قرار دادن خانمی با خانم دیگر متعّه کرد و برگشت. عمر بن خطاب از آن آگاه شد، سفر بعد وقتی آمد از او پرسید که چرا چنین کردی و او گفت: همراه پیامبر ۶ متعّه کرده بودم و آن حضرت از آن نهی نکرد تا این که از دنیا رفت، سپس همراه ابوبکر انجام دادم و او نیز مرا از آن نهی نکرد تا این که از دنیا رفت و سپس همراه تو انجام می‌دادم و تو در مورد آن به ما نهی نقل نکردی! عمر گفت: اما به خدا سوگند اگر پس از نهی من این عمل را انجام می‌دادی قطعاً تو را سنگ‌سار می‌کردم.^۱

از گواهی این همه افراد در رأس آن‌ها خود خلیفه دوم، ثابت می‌شود که متعّه را عمر بن خطاب حرام کرده نه اسلام و پیامبر اکرم ۶ و توجه دارید که برخی از این صحابه با صراحت می‌گویند: ما همراه عمر نیز آن را انجام می‌دادیم تا این که در آخر خلافتش از آن نهی کرد. پس، این نهی از روی رأی خودش بوده و الا در ابتدای خلافتش و یا در همان زمان ابوبکر از آن نهی می‌کرد و باز گو می‌نمود که اسلام از آن نهی کرده است.

همچنین دقت داشته باشیم که اخبار فوق که اکثر آن‌ها صحیح هستند به ۱۷ سند می‌رسد که از ۹ صحابه و ۲ تابعین نقل شده و همگی گواهی داده‌اند که عمر بن خطاب متعّه را حرام و از آن نهی کرده است، پس این اخبار ثابت می‌کند که بدون شك تحریم و نهی از متعّه توسط عمر بن خطاب قطعاً متواتر است.

البته صحابه‌ی زیادی متعّه را جائز می‌دانسته‌اند که ما دیگر به ذکر آن نخواهیم پرداخت و تنها به برخی اخبار دیگر اشاره می‌کنیم:

عبد الله بن عثمان بن خثیم می‌گوید: کانت بمكة امرأة عراقية تنسك جميلة لها ابن يقال له

۱. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۵۲۱، ح ۵۷۲۶، به نقل از طبری.

أبو أمية وكان سعيد بن جبیر یكثر الدخول علیها قلت: یا أبا عبد الله ما أكثر ما تدخل علی هذه المرأة قال: إنا قد نكحناها ذلك النكاح للمتعة قال: وأخبرني أن سعيد قال له: هي أحل من شرب الماء للمتعة؛^۱ در مکه خانمی از اهل عراق بود، خانم زیبا و دارای فرزندی به نام ابوامیه. سعید بن جبیر بسیار به نزد او داخل می‌شد، من گفتم: چرا بسیار به نزد این خانم داخل می‌شوی؟ گفت: من با او نکاح متعه کرده‌ام، و سعید به او گفت: همانا متعه از نوشیدن آب نیز حلال‌تر است.

سند این خبر صحیح و رجالش رجال صحیحین هستند. سعید بن جبیر شاگرد عبدالله بن عباس و از بزرگان تابعین و از رجال صحاح سته است.

محمد بن عبدالله بن عبد الحکم می‌گوید: سمعت الشافعي يقول: استمتع ابن جریج بتسعين امرأة؛^۲ از شافعی شنیدم که می‌گفت: ابن جریج با نود زن متعه کرد. ابن جریج کسی است که بخاری از او ۲۴۰ حدیث و مسلم ۳۵۰ حدیث در صحیح خود روایت کرده‌اند.

جریر نیز می‌گفته است: كان ابن جریج يرى المتعة تزوج بستين امرأة. وقيل: إنه عهد إلى اولاده في أسمائهن لثلا يغلط أحد منهم ويتزوج واحدة مما نكح أبوه بالمتعة؛^۳ ابن جریج متعه را جائز می‌دانست و با شصت زن متعه نمود. و گفته شده که او اسامی آن زن‌ها را نزد فرزندانش قرار داد تا مبادا آن‌ها با اشتباه با زنی که پدرشان ازدواج کرده است، ازدواج کنند.

ابن حزم می‌گوید: همانا بر حلال بودن متعه پس از پیامبر ۶ جماعتی از سلف قائل و ثابت بودند

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۴۹۶، ح ۱۴۰۲۰.

۲. تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۰، رقم ۱۶۴؛ سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۳، رقم ۱۳۸؛ تهذيب التهذيب، ج ۶، ص ۳۶۰، رقم ۷۵۸.

۳. سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۱، رقم ۱۳۸؛ تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۰، رقم ۱۶۴.

که از صحابه: ۱. أسماء بنت أبي بكر، ۲. جابر، ۳. ابن مسعود، ۴. ابن عباس، ۵. معاوية بن أبي سفيان، ۶. عمرو بن حريث، ۷. أبوسعید الخدری، ۸ و ۹. سلمة و معبد فرزندان امیه بن خلف، ۱۰. و جابر نقل کرده است که تمام صحابه در زمان پیامبر ۶ و ابوبکر و تا آخر خلافت عمر معتقد بر حلال بودن متعه بودند. اما از تابعین: ۱. طاووس، ۲. عطاء، ۳. سعید بن جبیر و دیگر فقهای مکه که خداوند آنها را عزیز گرداند. (المحلی ابن حزم، ج ۹، ص ۵۱۹؛ فتح الباری ابن حجر، ج ۹، ص ۱۴۲). البته این تنها برخی از صحابه و تابعین هستند.

با وجود این همه اخبار که ما تنها برخی را ذکر کردیم، چنان که اشاره شد وهابی ها به راحتی ابن عباس را بر مخالفت با پیامبر اکرم ۶ در موضوع متعه متهم کرده و آن را به مردم نیز بازگو می کنند.

چنان که اشاره شد احادیث فراوان در موضوع تحریم و نهی از متعه راه اندازی شده است که با آشنایی با مطالب زیر به جایگاه و بی اساس بودن آنها به راحتی آشنا خواهید شد:

قرطبی از مفسرین بزرگ اهل سنت می گوید:

انها تقتضي التحليل والتحریم سبع مرات...؛ از احادیث وارده استفاده می شود که (گویا) متعه هفت مرتبه حلال و هفت مرتبه حرام شده است. (تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۱).

نووی و ابن حجر نیز همین سخن را گفته و مکان هایی را که در مورد آن حلال و حرام شدن متعه وارد شده است ذکر کرده اند که به ترتیب عبارتند از: ۱. خیبر، ۲. عمره قضاء، ۳. فتح مکه، ۴. جنگ حنین، ۵. عام اوطاس، ۶. جنگ تبوک، ۷. حجة الوداع.^۱ و جالب است که برای تمام این هفت مورد در کتب روایی و تفاسیر مکتب اهل سنت احادیث صحیح وارد شده است و خود افراد مذکور نیز به ثابت بودن آن تصریح کرده اند. یعنی این مقدار با اسلام بازی شده و جعل حدیث صورت گرفته است. ابن حجر و دیگران بنا بر حدیث سیره گفته اند: پیامبر اکرم ۶ متعه را در فتح مکه برای دائم حرام گردانید و حال

۱. المجموع نووی، ج ۱۶، ص ۲۵۴؛ فتح الباری، ج ۹، ۱۳۹ الی ۱۴۱؛ سبل السلام صنعانی، ج ۳، ص ۱۲۵؛ نیل الاوطار شوکانی، ج ۶، ص ۲۷۲.

آن که باز احادیث صحیح دارند که پس از فتح مکه در اوطاس و حنین و حجة الوداع حضرت به انجام متعه امر فرموده‌اند و صحابه در غزوه تبوك نیز متعه نمودند. و چنان که گذشت بخاری نسخ و تحریم را روز خیر دانسته و حکم کرده بود. خلاصه با این گونه تناقضات برای حق جویان خیلی روشن کرده‌اند که این اخبار همه جعلی هستند.

متعه حکم قرآنی است

اما نکته آخر و مهم دیگر این است که نکاح متعه يك امر قرآنی بوده و در قرآن وارد شده است. قرطبی می گوید:

وقال الجمهور: المراد نکاح المتعة الذي كان في صدر الاسلام؛ جمهور گفته‌اند که مراد از آیه‌ای ۲۴ سوره نساء همان نکاح متعه است که در صدر اسلام بود. (تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۳۰)

با این اعتراف و تصریح قرطبی دیگر نیاز نیست که نظرات ذکر شود، ولی با اختصار اشاره می‌کنیم که ابن عباس گفته است: والله این آیه (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فريضة، نساء ۲۴) در مورد نکاح متعه نازل شده است.^۱ حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط مسلم صحیح دانسته‌اند.

البته تأکید ابن عباس بر این قول با اسانید بسیار در کتب دیگر نیز وارد شده است و همچنین ابن مسعود، ابی بن کعب، سعید بن جبیر، مجاهد و دیگران نیز گفته‌اند که این آیه در مورد متعه نازل شده است.^۲

مضافاً بر اخباری که اشاره شد، این آیه‌ای قرآن اولاً: با تصریح برخی از صحابه و محدثین، نسخ نشده است. زمخشری می گوید: ابن عباس گفته است: آیه‌ای متعه از

۱. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۸، با سه سند؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۴، ح ۳۱۹۲.

۲. تفسیر طبری، ج ۵، ص ۱۹؛ تفسیر قرطبی، ج ۵، ص ۱۲۹؛ تفسیر ابن کثیر ذیل آیه و دیگران.

محکّمات است و نسخ نشده است.^۱

همچنین از حکم بن عتیبه سؤال کردند که آیا این آیه نسخ شده است؟ او گفت: نه. (تفسیر طبری، ج ۵ ذیل آیه.) همچنین خبر واحد با اتفاق امت اسلامی نمی‌تواند آیه‌ای قرآن را نسخ کند، پس این مطلب نیز بر بی‌اساس بودن نظریه مدعیان نسخ نکاح متعه و تحریم شدن آن تأکید خواهد داشت. یعنی فرضاً احادیثی که در مورد نهی از متعه بین خود تناقض نداشته باشند و یکدیگر را تکذیب نکنند و صحیح باشند و آن سخنان عمر بن خطاب و دیگر صحابه وجود نداشته باشد که نهی کننده را با اتفاق عمر بن خطاب معرفی کرده‌اند، باز نمی‌توان احادیث نهی از متعه‌ای را که به پیامبر اکرم ۶ نسبت داده‌اند قبول کرد؛ زیرا خبر واحد هستند و خبر واحد محال است که آیه‌ای متواتر قرآن را نسخ کند.

حالا وهابی‌ها چون از متعه خیلی بدشان می‌آید از آن به زنا تعبیر می‌کنند و با چشم پوشی از این همه اخبار صحابه و تابعین و... تنها ابن عباس را چنان‌که اشاره کردیم متهم می‌کنند، ولی کمی نمی‌اندیشند که از همین افرادی که آن‌ها را به حلال دانستن زنا و انجام آن متهم می‌کنند از قبیل ابن عباس، مجاهد، ابن جبیر و دیگر شاگردان او و ابن جریج و... دین خود را اخذ می‌کنند؛ زیرا «صحیح بخاری» و مسلم که آن‌ها دین خود را بدون چون و چرا از آن اخذ می‌کنند پر از روایات این افراد و دیگر صحابگانی است که متعه را جائز می‌دانسته‌اند گرچه آن‌ها خود را به نادانی بزنند!

شروع اذان از دیدگاه بخاری

أَنَّ ابْنَ عُمَرَ كَانَ يَقُولُ: كَانَ الْمُسْلِمُونَ حِينَ قَدَمُوا الْمَدِينَةَ يَجْتَمِعُونَ فَيَتَحِينُونَ الصَّلَاةَ لَيْسَ يَنَادِي لَهَا فَتَكَلَّمُوا يَوْمَ مَا فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: اتَّخَذُوا نَاقُوسًا مِثْلَ نَاقُوسِ النَّصَارَى وَقَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ بَوَقًا مِثْلَ قُرْنِ الْيَهُودِ فَقَالَ عُمَرُ: أَوَّلًا تَبْعَثُونَ

۱. تفسیر الکشاف زمخشری، ج ۱، ص ۳۹۸.

رجلا ینادی بالصلاة فقال رسول الله 6: يا بلال قم فناد بالصلاة؛^۱ ابن عمر همیشه می گفت: مسلمین وقتی به مدینه آمدند جمع می شدند و برای نماز وقت تعیین می کردند و کسی برای نماز ندا نمی داد و اذان نمی گفت. روزی در این مورد سخن گفتند پس برخی از آنها گفتند: ناقوسی مثل ناقوس نصارا بگیرید و برخی گفتند: بوقی مثل بوق یهود بگیرید، پس عمر گفت: آیا کسی را نمی فرستید تا برای نماز ندا بدهد! پیامبر اکرم 6 فرمود: ای بلال بلند شو و برای نماز ندا بده.

در مورد اذان احادیث مختلف دیگر نیز جعل شده است که در آن گفته اند: عبدالله بن زید و عمر بن خطاب خواب دیدند، عمر و بلال خواب دیدند، ابوبکر خواب دید، چهارده نفر خواب دید. ۱۷ نفر خواب دید و...^۲ که این دسته اخبار هر کدام دیگری را تکذیب می کند و ما از ذکر آنها خودداری می کنیم. ولی باید دقت داشته باشیم که اذان را خداوند متعال به وسیله جبرئیل علیه السلام به پیامبر اکرم 6 تعلیم داده است که ما با اشاره به آن اکتفا می کنیم تا بی اساسی این نوع اخبار روشن گردد و همچنین ثابت شود که تا چه حد اخبار فراوان در موضوعات مختلف جعل شده است.

عن سفیان بن اللیل قال: لما كان من أمر الحسن بن علي ومعاوية ما كان قدمت عليه المدينة وهو جالس في أصحابه فذكر الحديث بطوله قال: فتذاكرنا عنده الاذان فقال بعضنا: إنما كان بدء الأذان رؤيا عبد الله بن زید فقال له الحسن بن علي: إن شأن الأذان أعظم من ذاك أذن جبريل في السماء مثنى مثنى وعلمه رسول الله 6 وأقام مرة مرة فعلمه رسول الله 6 فأذن الحسن حين ولي؛^۳ سفیان بن لیل می گوید: پس از آن که بین حسن بن علی علیه السلام و معاویه آنچه

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب بدء الاذان، ج ۱، ص ۲۱۹، ح ۶۰۴؛ صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب بدء الاذان، ج ۲، ص ۲۷۵، ح ۳۷۷.

۲. فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۸، ح ۴۷۹۸.

پیش آمد من به مدینه به نزد امام حسن رفتم در حالی که او بین اصحابش نشسته بود، پس نزد او در مورد اذان صحبت شد و برخی از ما گفتند: همانا شروع اذان به وسیله‌ای خوابی بود که عبدالله بن زید دید. امام حسن علیه السلام به او فرمود: شأن و جایگاه اذان بزرگ‌تر از این است که به وسیله خواب باشد، جبرئیل در آسمان دو تا دو تا اذان گفت و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعلیم نمود و اقامه را یک مرتبه یک مرتبه گفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله تعلیم نمود و امام حسن علیه السلام زمانی که خلافت را به دست گرفت اذان گفت.

در سند این حدیث نوح بن دراج را تضعیف کرده‌اند، ولی ابن نمیر او را توثیق کرده و ابوحاتم و ابوزرعه نیز حدیث او را معتبر دانسته‌اند و او در زمان خود قاضی کوفه بوده.^۱ بنابر این می‌توان این خبر را حسن دانست؛ زیرا شواهد زیاد از دیگر صحابه نیز دارد.

۲. هزار از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین روایت کرده است: وقتی خداوند متعال خواست به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اذان را یاد بدهد جبرئیل آمد و آن حضرت را به آسمان برد و به آن حضرت اذان تعلیم داده شد... ۲.

۳. عن عائشة قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لما أُسري بي إلى السماء أذن جبرئيل، فظننت الملائكة أنه يصلي بهم، فقدمني فصليت بالملائكة؛^۲ ام المؤمنين عائشة گفته است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی به معراج برده شدم جبرئیل اذان گفت و ملائکه گمان کردند که او می‌خواهد بر آنها نماز بگزارد پس جبرئیل مرا پیش گزرائید و من به ملائکه نماز خواندم.

۱. تهذيب التهذيب ابن حجر، ج ۱۰، رقم ۸۷۳.

۲. مسند مزار، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۴۷۸؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹؛ در منشور، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳. فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ در المنشور سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۴. ابن عباس گفته است: اذان همراه با واجب شدن نماز به پیامبر اکرم ۶ نازل شده است.^۱ از سخن صالحی شامی پس از نقل این خبر استفاده می‌شود که سند این خبر صحیح است.

۵. انس گفته است: وقتی نماز (در شب معراج) واجب گشت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبر اکرم ۶ اذان را تعلیم نمود.^۲

۶. ابن عمر می‌گوید: وقتی پیامبر اکرم ۶ به معراج برده شد خداوند متعال اذان را بر آن حضرت وحی نمود و جبرئیل آن را به پیامبر ۶ تعلیم نمود.^۳

سرخرسی پس از نقل اخبار شروع اذان به وسیله خواب می‌گوید: ابوحفص محمد بن علی این (خرافات) را انکار می‌کرد و می‌گفت: معالم دین را به بازی گرفته و می‌گویند: به وسیله خواب ثابت شده است! هرگز چنین نیست، لکن پیامبر ۶ را وقتی به معراج بردند و پیامبران را در مسجد الاقصی نزد آن حضرت جمع کردند، فرشته‌ای اذان و اقامه گفت و پیامبر ۶ به آن‌ها نماز خواند و گفته شده که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام آن را نازل کرد. ۴

این اخبار که همه مؤید هم هستند دلالت بر صحت و واقعیت این امر می‌کنند و اخبار زیر نیز این اخبار را تقویت می‌کند:

عن عائشة قالت: ما أرى هذه الآية نزلت إلا في المؤذنين «و من أحسن قولاً ممن دعا إلى الله وعمل صالحاً وقال إنني من المسلمين»؛^۵ ام‌المؤمنین عائشه گفته است: این آیه «در جهان از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار

۱. سبل الهدی والرشاد، ج ۳، ۳۶۰، به نقل از ابوشیخ.

۲. فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ در المنثور سیوطی، ج ۴، ص ۱۵۴.

۳. معجم الاوسط، ج ۹، ص ۱۰۰؛ فتح الباری، ج ۲، ص ۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۳۲۹.

۴. المبسوط سرخرسی حنفی، ج ۱، ص ۱۲۸.

۵. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۱، ص ۲۵۵، ۲۳۴۷ و ۲۳۴۸؛ معانی القرآن نحاس، ج ۶، ص ۲۶۷، و

گردید و گفت که من از تسلیم شوندگان خدا هستم، کدام کس بهتر و نیکوگفتارتر است» در مورد مؤذنان نازل شده است.

گرچه این سند ضعیف است، ولی دیگران نیز این قول را گفته‌اند.

قیس بن ابی حازم نیز گفته است: این آیه در مورد مؤذنین نازل شده است.^۱
قرطبی می‌گوید: عائشه، قیس، عکرمه و مجاهد گفته‌اند: این آیه در مورد مؤذنین نازل شده است.^۲

قرطبی از ابن عربی نقل کرده است و ثعالبی نیز تصریح کرده که این آیه مکی است.^۳ پس این اخبار نیز مؤید اخبار قبلی هستند؛ زیرا تمام اخبار متناقضی که شروع اذان را از خواب معرفی کرده، تصریح کرده‌اند که در مدینه اذان شروع شده است و حال آن که از این اخبار نیز به روشنی استفاده می‌شود که اذان در مکه معمول بوده است.

و این که اذان وحی الهی است و از طریق جبرئیل به پیامبر اکرم 6 تعلیم شده است، از اهل بیت پیامبر اکرم 6 اخبار فراوان رسیده و از مسلمات مکتب اهل بیت ^۸ است که موافق با اخبار مذکور در کتب مکتب اهل سنت می‌باشد.

۱. تفسیر طبری، ج ۲۴، ص ۱۴۷؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۷۳.

۲. تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۰.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۰؛ تفسیر ثعالبی، ج ۵، ص ۱۳۹.

فصل پنجم: امام بخاری و تصرف در اخبار اسلامی

در کتاب «صحیح بخاری» اخبار و احادیث فراوان مشاهده می‌شود که از جانب مؤلف دست‌کاری شده و عباراتی، از اخبار و احادیث حذف شده و حقیقت مطلب و یا انجام دهنده‌ای عمل قبیح در خبر، پنهان قرار داده شده است. اکنون در این بخش به برخی از این دسته تصرفات بخاری در صحیحش، اشاره خواهد شد.

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام ولی و سرپرست مؤمنین پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ: بَعَثَ النَّبِيُّ ص عَلِيًّا إِلَى خَالِدٍ لِيَقْبِضَ الْخُمْسَ وَكُنْتُ أُبْغِضُ عَلِيًّا، وَقَدْ اغْتَسَلَ، فَقُلْتُ لَخَالِدٍ أَلَا تَرَى إِلَى هَذَا فَلَمَّا قَدِمْنَا عَلَى النَّبِيِّ ص ذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَقَالَ: «يَا بُرَيْدَةُ أَتُبْغِضُ عَلِيًّا» فَقُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ ص: «لَا تُبْغِضْهُ فَإِنَّ لَهُ فِي

الْخُمْسِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ»^۱ بریده می‌گوید: پیامبر ص علی علیه السلام را به نزد خالد فرستاد تا خمس را دریافت کند و من علی را دشمن داشتم. و علی غسل نمود، پس من به خالد گفتم: مگر به این نگاه نمی‌کنی، و چون به نزد پیامبر ص برگشتیم داستان را به آن حضرت ص گفتم. حضرت ص فرمودند: ای بریده، علی را دشمن داری؟ گفتم: آری. فرمودند: او را دشمن نداشته باش، همانا نصیب او از خمس بیشتر از این است. باید دقت داشته باشیم که راوی اصلی این داستان عبدالله بن بریده از بریده است و از بریده غیر او این داستان را کسی نقل نکرده است. ولی از ابن بریده افراد زیادی این

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: بعث علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۸۱، ح ۴۳۵۰.

داستان را کامل روایت کرده‌اند که پیامبر اکرم ﷺ با غضب به بریده فرمودند: هر که من ولی او هستم علی نیز ولی اوست. در نقل دیگر فرمودند: علی ولی شما پس از من است. در روایت ابن عساکر که با سند حسن وارد شده حضرت ﷺ فرمودند: علی کاری را انجام می‌دهد که به آن امر شده است. این دو عبارت به يك معنا است و آن این که پیامبر اکرم ﷺ به بریده فرمودند: از علی شکایت مکن، همانا او امام و رهبر شما پس از من خواهد بود.

اما کسانی که این حدیث را با این دو لفظ از عبدالله بن بریده روایت کرده‌اند عبارت‌اند از: ۱. سعد بن عباد^۱، ۲. ابواسحاق سبیعی^۲، ۳. اجلح کنندی^۳، ۴. عبدالله بن عطاء^۴، ۵. ابو حرب بن سوید بن غفله^۵.

همچنین این حدیث را عبدالله بن بریده با حذف داستان، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که پیامبر اکرم ﷺ به بریده فرمودند: «علی ولی شما پس از من است»^۶ و همچنین داستان فوق را بدون ذکر اسم خالد و بریده، عمران بن حصین صحابی نیز روایت کرده است و در آن نیز چنین آمده است که داستان و شکایت را چهار نفر به

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۰، ح ۲۳۰۱۱ و ۲۳۰۷۸، شعب ارئووط هر دو سند آن را به شرط شیخین صحیح دانسته است.

۲. معجم الاوسط طبرانی، ج ۶، ص ۱۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۸ و ۱۲۹، هیشمی رجال آن را با وجود ضعفشان توثیق شده معرفی کرده است.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۵۶، ح ۲۳۰۶۲، سندش صحیح است، ولی شعب اجلح را ضعیف دانسته و آن به خاطر شیعه بودنش است و الا او ثقة است و دیگران حدیث او را صحیح دانسته‌اند.

۴. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۸۹ و ۱۹۱ با سه سند. فتح الباری ابن حجر، ج ۸، ص ۵۲.

۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۹۱.

۶. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۱۲، ح ۳۲۹۶۳ به نقل از دیلمی.

پیامبر اکرم ۶ آوردند و حضرت از این که آن‌ها از امیرالمؤمنین شکایت کردند غضبناک شدند و فرمودند:

«ما تریدون من علي إن عليا مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن بعدى؛^۱ از علی چه می‌خواهید! همانا علی از من است و من از علی و او پس از من ولی (امام و رهبر) هر مؤمن است.

ترمذی، حاکم، ذهبی و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند و البانی در کتاب‌های گوناگون خود بر صحت آن تأکید کرده است.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید این داستان با ذکر رهبری و امامت بلا فصل امیرالمؤمنین عليه السلام از این همه افراد روایت شده است، ولی بخاری يك خبر ناقصی را که در آن امامت و رهبری بلا فصل امیرالمؤمنین^۸ و همچنین غضب و ناراحتی پیامبر اکرم ۶ از سخن و شکایت بریده حذف و پنهان ساخته شده، در کتاب صحیحش وارد کرده است.

۲. کراحت پیامبر اکرم برای امیرالمؤمنین هر چه را که برای خود کراحت دارند

عن علي قال: أهدي للنبي صلى الله عليه وآله حلة من حرير فكره أن يلبسها وبعث بها إلي فلبستها فرآها علي فقال: ما أكره لنفسي شيئا إلا أنا أكرهه لك فخرقها بين النساء قال ففعلت ذلك؛^۲ ابن ابی لیلی، حارث همدانی، هبیره و جعده بن هبیره از

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۷، ح ۱۹۹۴۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲، ح ۳۷۱۲؛ سنن الکبری نسائی،

ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۸۴۶۴ و ۸۴۷۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۴۵۷۹؛ صحیح البانی، ج ۵، ص ۲۲۲، ح ۲۲۲۳.

۲. مسند طیبسی، ص ۱۹ و ۲۵؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۷۰، ح ۱۹۹۳۹؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۲۴۶۴۴ و ۲۴۶۴۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۳۷، ح ۹۵۸ و ۱۱۵۴؛ مسند بزار، ج ۱، ص

امیرالمؤمنین A روایت کرده‌اند که برای پیامبر اکرم 6 لباسی از حریر هدیه دادند و حضرت کراحت داشت آن را بر تن کند لذا آن را به من فرستاد پس من آن را بر تن کردم و حضرت آن را بر تن من دید و فرمود: هیچ چیزی را برای خود کراحت ندارم مگر این که برای تو نیز آن را کراحت دارم، پس آن را بین زن‌ها قسمت بکن. علی A گفت: پس من نیز طبق خواسته‌ی حضرت آن را تقسیم کردم.

طحاوی این حدیث را با دو سند از جعه روایت کرده و سندش صحیح و یا حسن است و دیگران آن را از هبیره روایت کرده‌اند و رجال سند آن همگی ثقه و از رجال صحاح سته هستند جز هبیره که او ثقه و از رجال سنن است.

این حدیث را از ابواسحاق سبیعی شعبه بن حجاج، معمر، ابواحوص و اسرائیل روایت کرده‌اند و ابواسحاق آن را در نقل طرابلسی به صورت سماع از هبیره روایت کرده است. ولی بخاری باز مانند احادیث فراوان دیگر این حدیث را ناقص روایت کرده و به سخن پیامبر اکرم 6 که فرمودند: «هر چه را که برای خود کراحت دارم برای تو نیز آن را کراحت دارم» اشاره نکرده و آن را حذف کرده است:

حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَيْسَرَةَ قَالَ سَمِعْتُ يَدَ بْنَ وَهَبٍ عَنْ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ أَهْدَى إِلَيَّ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حُلَّةً سَبْرَاءَ فَلَبِسْتُهَا ، فَرَأَيْتُ الْغَضَبَ فِي وَجْهِهِ ، فَشَقَقْتُهَا بَيْنَ نِسَائِي .^۱

قابل ذکر است که محدثین دیگر نیز لفظ و متن بخاری را در کتاب‌های خویش روایت کرده‌اند، ولی آن‌ها متن کامل را نیز در کنار آن و یا در جای دیگر کتابشان روایت کرده‌اند

۴۲۸، ح ۷۲۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳۱۹؛ احالی محاملی، ص ۲۰۱؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۶۲۳۲ و ۶۲۳۳؛ علل دارقطنی، ج ۳، ص ۱۳۴.
۱. صحیح بخاری، کتاب الهبه، باب هدیه ما یکره لبسها، ح ۲۶۱۴ و ۵۳۶۶ و ۵۸۴۰.

مانند احمد، ابن ابی شیبہ، طیالسی، طحاوی و دیگران ولی باز بخاری تنها به نقل روایت ناقص اکتفا کرده است.

۳. بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام در صورت وفات عمر بن خطاب

عمر بن خطاب ضمن خبر مفصلی چنین گفته است:

... قال عمر: انه بلغني ان قاتلا منكم يقول: والله لو مات عمر بايعت فلانا (فوالله ما كانت بيعة أبي بكر إلا فلتة فتمت فغضب عمر ثم قال...) فلا يغترن امرؤ ان يقول: انما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت. الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وقى شرها وليس منكم من تقطع الاعناق إليه مثل أبي بكر من بايع رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا يبايع هو ولا الذي بايعه تغرة ان يقتلا وانه قد كان من خبرنا حين توفي الله نبيه ان الانصار خالفونا واجتمعوا باسهم في سقيفة بني ساعدة وخالف عنا علي والزبير و من معهما...^۱ ... در زمان خلافت عمر بن خطاب در موسم حج مردی گفت: اگر عمر بمیرد قطعا من با فلانی بیعت می‌کنم، به خدا سوگند بیعت با ابوبکر يك عمل ناسنجیده بود و تمام شد، پس عمر غضب نمود و گفت... (کسی را مغرور نکند این که می‌گوید: بیعت به ابوبکر ناسنجیده بود و تمام شد. آگاه باشید که در واقع بیعت به ابوبکر همین گونه بود (ناسنجیده بود) و خداوند شرش را برگردانید... . همانا از اخبار ما این بود که وقتی خداوند پیامبر ۶ را از دنیا برد، انصار با ما مخالفت کردند و در سقیفه اجتماع کردند و همچنین علی و زبیر و همراهان آن دو نیز با ما مخالفت کردند... . در این خبر، بخاری اسم گوینده‌ای این سخنان را که اگر عمر بمیرد به فردی بیعت خواهد کرد مبهم گذاشته و همچنین اسم آن فردی را که خواسته به آن بیعت کند، ولی بلاذری این خبر را

۱. صحیح بخاری، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی فی الزنی، ج ۶، ص ۲۵۰۳، ح ۶۴۴۲.

با ذکر اسامی نقل کرده است. ابن حجر در شرح حدیث فوق می گوید:

ثم وجدته في الأنساب للبلاذري بإسناد قوي من رواية هشام بن يوسف عن معمر عن الزهري بالإسناد المذكور في الأصل ولفظه قال عمر: بلغني أن الزبير قال: لو قد مات عمر بايعنا عليا الحديث فهذا أصح؛ سپس در انساب بلاذری با سند قوی پیدا کردم که در اصل حدیث چنین آمده است که عمر بن خطاب می گوید: به من خبر رسید که زبیر گفته است: اگر عمر بمیرد قطعاً ما با علی بیعت می کنیم. سپس ابن حجر می گوید: و این صحیح تر است.^۱

۴. عمر بن خطاب و رجم مجنونه و پنهان سازی آن

ابن عباس قال: أتى عمرُ بمجنونةٍ قد زنت فاستشارَ فيها أناساً فأمرَ بها عمرُ أن تُرجمَ فمرَّ بها على عليٍّ بن أبي طالب فقال: ما شأنُ هذه؟ قالوا: مجنونةٌ بنى فلانٌ زنت فأمرَ بها عمرُ أن تُرجمَ. قال: فقال: ارجعوا بها ثم أتاه فقال: يا أمير المؤمنين أما علمت أن القلم قد رفع عن ثلاثة: عن المجنون حتى يبرأ وعن النائم حتى يستيقظ وعن الصبي حتى يعقل قال بلى. قال: فما بال هذه تُرجم قال: لا شيء. قال: فأرسلها. قال: فأرسلها. قال: فجعل يكبر؛^۲ ابن عباس می گوید: زن دیوانه ای را به نزد عمر بن خطاب آوردند که زنا کرده بود. خلیفه پس از مشورت با صحابه، امر کرد تا وی را رجم و سنگسار کنند. پس علی بن ابی طالب

۱. انساب الاشراف بلاذری، ج ۱، ص ۲۵۰ و ج ۲، ص ۲۶۱ و ۲۶۲؛ مقدمه فتح الباری، ص ۳۳۷.
 ۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۵۴۵، ح ۴۳۹۹ و ۴۴۰۰ و ۴۴۰۲؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۸۰؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۴۰، ح ۱۱۸۳ و ۱۱۲۷ و ۱۳۶۰ و ۱۳۶۲؛ صحیح بن خزیمه، ج ۴، ص ۳۴۸؛ صحیح بن حبان، ج ۱، ص ۲۸۲ و ۳۵۶؛ ارواء الغلیل، ج ۲، ص ۵؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۹، ح ۹۴۹ و ۲۳۵۱ و ج ۴، ص ۴۲۹، ح ۸۱۶۸ و ۸۱۶۹ و

از نزد آن‌ها (که برای رجم آماده کرده بودند) عبور کرد و فرمود: این زن چه کرده است؟ گفتند: خانم دیوانه‌ای از بنی فلان زنا کرده و عمر امر کرد تا رجم شود. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: او را برگردانید، سپس به نزد عمر آمد و گفت: مگر نمی‌دانی که تکلیف از سه دسته برداشته شده است: از دیوانه تا زمانی که به خود آید، از انسان خواب تا این که بیدار شود و از صبی تا این که به بلاغت برسد؟! عمر گفت: آری، می‌دانم. حضرت فرمود: پس چرا این خانم باید رجم شود؟ عمر نتوانست چیزی بگوید. پس عمر بن خطاب آن زن را با امر امیرالمؤمنین علیه السلام آزاد نمود و شروع کرد (از روی شادی و تعجب) به تکییر گفتن.

حاکم و ذهبی سه سند این حدیث را به شرط شیخین، به شرط مسلم، بدون شرط، صحیح دانسته‌اند و البانی دو سند را در حاشیه‌ای «ابوداود» و یک سند را در «ارواء الغلیل» و شعب ارئووط در چهار مورد در حاشیه «مسند احمد» سند آن را صحیح دانسته‌اند.

ولی بخاری این حدیث را در دو مورد در تعلیقاتش با حذف داستان امر خلیفه به رجم شدن زن دیوانه، چنین نقل کرده است:

وَقَالَ عَلِيُّ لِعُمَرَ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ؛^۱ علی به عمر گفت: مگر نمی‌دانی که تکلیف از دیوانه و صبی و انسان خواب برداشته شده است.

ملاحظه می‌کنید که بخاری چگونه اصل مطلب را حذف نموده تا عمل و فتوای خلاف نص خلیفه دوم پنهان بماند و آشکار نگردد.

۱. صحیح بخاری، کتاب الطلاق، باب: الطلاق فی الاغلاق والکره؛ و کتاب الحدود، باب: لَا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ، ج ۶، ص ۲۴۹۸.

۵. تحریف کیفیت صلوات

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ قَالَ 6: «قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ از پیامبر 6 سؤال کردیم که چگونه بر شما صلوات فرستیم؟ فرمود: بگوئید: اللهم صل على محمد عبدك ورسولك كما صليت على آل ابراهيم...^۱ از متن خبر نیز خیلی روشن است که در این حدیث «وعلی آل محمد» وجود داشته، ولی آن را حذف و تحریف کرده‌اند؛ زیرا اولاً: کیفیت صلوات با ذکر «آل» متواتر است. ثانیاً: در ادامه خود همین حدیث نیز می‌گوید: «كما صليت على آل ابراهيم» و از این ثابت می‌شود که ابوسعید نیز مانند دیگر صحابه حدیث را کامل روایت کرده، ولی دیگران آن را دستکاری کرده‌اند و بخاری نیز آن را به عنوان تعلیم صحیح پیامبر اکرم 6 و آن هم ذیل آیه صلوات، روایت کرده است.

همچنین بخاری در دو نقل دیگر چنین روایت کرده است:

أَبُو حَمِيْدٍ السَّاعِدِيُّ أَنَّهُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ 6: «قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» در این حدیث نیز دستکاری و تحریف خیلی روشن است، زیرا هم اسم حضرت ابراهیم عليه السلام و هم لفظ متواتر «آل محمد» را حذف کرده‌اند و هم ازواج و ذریه را در حدیث اضافه کرده‌اند. در هیچ يك از احادیث کیفیت صلوات،

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قَوْلِهِ (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا)، ح ۴۷۹۸ و ۶۳۵۸.

وارد نشده است که پیامبر اکرم ۶ فرموده باشند: «... کما صلیت و یا بارکت علی ازواج و ذریة ابراهیم» لذا سبک صلوات در حدیث فوق با هم همخوانی ندارد و محرف است؛ زیرا پیامبر اکرم ۶ یک مرتبه و در پاسخ یک سؤال کیفیت صلوات را برای صحابه تعلیم نموده‌اند و امکان ندارد که به این نوع با چنین عبارات مختلف آن را بازگو فرموده باشند.

پس باز ملاحظه می‌کنیم که بخاری حتی این حدیث متواتر را نیز در مواردی از صحیحش به صورت تحریف‌شده روایت کرده است.

۶. حذف و پنهان کردن فضائل ام‌المؤمنین خدیجه I

عروة عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: اسْتَأْذَنْتُ هَالَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أُخْتُ خَدِيجَةَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ۖ ۶، فَعَرَفَ اسْتِئْذَانَ خَدِيجَةَ فَأَرْتَاعَ لِذَلِكَ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَالَةَ». قَالَتْ: فَغَرْتُ فَقُلْتُ: مَا تَذْكُرُ مِنْ عَجُوزٍ مِنْ عَجَائِزِ قُرَيْشٍ، حَمْرَاءِ الشُّدَقِيِّ، هَلَكْتُ فِي الدَّهْرِ قَدْ أَبْدَلَكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْهَا؛^۱ هاله خواهر خدیجه به حضور پیامبر ۶ اذن ورود خواست و حضرت به یاد اذن گرفتن خدیجه افتاد و او را یاد کرد و فرمود: خدایا هاله آمد. عائشه گفت: پس غیرتم گرفت و گفتم: چرا از پیرزنی از پیرزنان قریش یاد می‌کنی، حمراء لب کشاده، سال‌ها است که مرده، همانا خداوند به جای وی بهتر از او را به تو داد.

ظاهر این خبر چنین است که گویا پیامبر اکرم ۶ سخن ام‌المؤمنین عائشه را تصدیق کردند و چیزی نگفتند و حال آن‌که پیامبر اکرم ۶ در این حدیث پاسخ سخن ام‌المؤمنین عائشه را داده و خطا بودن سخن او را بیان کرده‌اند که در حدیث بخاری آن حذف شده

۱. صحیح بخاری، کتاب مناقب الانصار، باب: تزویج النبی ۶ خدیجه و فضلها I، ج ۳، ص ۱۳۸۹، ح

است:

مسروق عن عائشة قالت: كان النبي ﷺ إذا ذكر خديجة أثنى عليها فأحسن الثناء قالت: فغرت يو ما فقلت: ما أكثر ما تذكرها حمراء الشدق قد أبدلك الله عز وجل بها خيرا منها قال: ما أبدلني الله عز وجل خيرا منها قد آمنت بي إذ كفر بي الناس وصدقتني إذ كذبتني الناس وواستني بمالها إذ حرمني الناس ورزقني الله عز وجل ولدها إذ حرمني أولاد النساء؛^۱ چنان که ملاحظه می کنید وقتی ام المؤمنین عائشه آن سخنان را گفت حضرت (غضبناك شدند چنان که در برخی کتب آمده) و فرمودند: خداوند بهتر از او را به جای او به من نداد، همانا او به من ایمان آورد زمانی که مردم به من کفر ورزیدند و مرا تصدیق نمود زمانی که مردم مرا تکذیب کردند و مرا با مالش کمک نمود زمانی که مردم مرا محروم نمودند و خداوند از او برای من فرزند روزی نمود و حال آن که از فرزندان دیگر زنان، مرا محروم نمود.

خبری را که بخاری آن گونه ناقص نقل کرده تنها از عروه نقل شده است و حال آن که اصل داستان را احمد در مسند از طریق مسروق، و دولابی از طریق عبدالله البهی از ام المؤمنین عائشه روایت کرده اند که هر دو سند را شعیب ارنؤوط در حاشیه «مسند احمد» و «سیر اعلام النبلاء» حسن و اصل خبر را صحیح دانسته است.

همچنین البانی این حدیث را از کتاب «غریب الحدیث» سرقسطی با سند صحیح دیگر که در آن ابن ابی نجیح این خبر را از عائشه روایت کرده است، در کتاب

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۷ و ۱۵۰ و ۱۵۴، ح ۲۴۹۰۸ و ۲۵۲۱۲ و ۲۵۲۵۱؛ ذریة الطاهره دولابی، ص ۳۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۲۴؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۲۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۶۸؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۵۸.

«صحیح» کامل وارد کرده است.^۱ و ابن عبدالبر نیز این خبر را در شرح حال ام‌المؤمنین خدیجه I با سه سند نقل کرده است.^۲

پس با این بیان نیز روشن شد که بخاری طالب چه گونه اخبار بوده و از چه نوع انسان‌ها دینش را اخذ می‌کرده و چگونه به احادیث تحریف شده پناه برده و در کتمان حقایق سعی می‌کرده است.

۷. بستن درها بر مسجد و گناه‌های خلیفه‌ی سوم

عن نافع أن رجلاً أتى ابن عمر فقال: ... قال (رجل لعبدالله بن عمر): فما قولك في علي وعثمان؟ قال: أما عثمان فكأن الله عفا عنه و أما أنتم فكمهتكم أن تعفوا عنه. أما علي فابن عم رسول الله 6 وختنه وأشار بيده فقال: هذا بيته حيث ترون؛^۳ مردی به نزد ابن عمر آمد و گفت: در مورد علی و عثمان نظرت چیست؟ ابن عمر گفت: اما عثمان، گویا خداوند از (گناه) او درگذشت، ولی شما نخواستید از (گناه) او درگذرید. اما علی، پسر عم رسول خدا 6 و دامادش و اشاره کرد با دستش و گفت: این منزلش است جایی که می‌بینید.

این حدیث در شرح حال بخاری مفصل مورد بحث قرار گرفت و بخاری در آن پنهانکاری متعدد انجام داده که از جمله عدم تصریح به این که جز در منزل امیرالمؤمنین عليه السلام تمام درها بر مسجد بسته شده بود.

۱. احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۲۱۵، ح ۱۱۶.

۲. الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۹، شرح حال خدیجه بنت خویلد I.

۳. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب قوله: وقتلوه حتی لا تكون فتنة، ج ۴، ص ۱۶۴۱، ح ۴۵۱۴ و ۴۵۱۵ و ۴۶۵۰ و ۳۷۰۴.

۸. تحریف روشن حدیث دیگر توسط بخاری

زمانی که خلیفه سوم عثمان بن عفان خواست تمام مصحف‌ها را جز مصحف مورد نظرش از بین ببرد و از ابن مسعود نیز خواست تا مصحفش را تحویل دهد^۱ ابن مسعود گفت:

{و من یغلل یأت بما غل يوم القيامة} ثم قال: علی قراءة من تأمروني أن أقرأ؟ فلقد قرأت علی رسول الله ﷺ بضعا وسبعين سورة ولقد علم أصحاب رسول الله ﷺ أنني أعلمهم بكتاب الله ولو أعلم أن أحدا أعلم مني لرحلت إليه قال شقيق فجلس في حلق أصحاب محمد ﷺ فما سمعت أحدا يرد ذلك عليه ولا يعيبه^۲ «و هر کس خیانت کند، قیامت، آنچه را در آن خیانت کرده، با خود (به صحنه محشر) می‌آورد» ابن مسعود سپس گفت: مرا امر می‌کنید که طبق قرائت چه کسی قرآن را قرائت کنم؟ همانا به پیامبر ﷺ بیش از هفتاد سوره قرآن را تلاوت کردم و همانا اصحاب پیامبر ﷺ می‌دانند که من داناترین آن‌ها به کتاب خدا هستم و اگر بدانم که کسی داناتر از من است قطعا برای تعلیم از او به نزد وی مسافرت خواهم کرد. شقیق می‌گوید: در حلقات اصحاب پیامبر ﷺ نشستم و از کسی نشنیدم که بر او سخنش را رد کرده و یا عیب گرفته باشد. (در برخی روایت چنین وارد شده است): «می‌خواهید من طبق قرائت زید بن ثابت قرائت کنم حال

۱. طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۴؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۸۹۶، حاکم و ذهبی

سند آن را صحیح دانسته‌اند؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۳.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۹۱۲، ح ۲۴۶۲ و سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۱۲، ح ۹۳۲۹؛ اعلام

الموقعین، ج ۲، ص ۲۳۷؛ معجم الکبیر؛ تاریخ ابن عساکر.

آن که زمانی که من برای پیامبر ۶ هفتاد سوره را قرائت کردم زید اسلام نیاورده بود و با کودکان بازی می کرد.^۱

گرچه مسلم و دیگران نیز مربوط بودن این داستان با خواست عثمان در سوزاندن تمام مصحف ها جز مصحفی که خود با رهبری زید بن ثابت جمع کرده بود را، پنهان کرده اند، ولی بخاری مضافاً بر این، چند دستکاری دیگر نیز در سخنان ابن مسعود کرده است:

۱. آیه ای را که ابن مسعود قرائت کرد، از حدیث حذف کرده است.
 ۲. این را که ابن مسعود گفت: «مرا امر می کنید که به قرائت چه کسی قرآن را تلاوت کنم»^۲ این را نیز کلاً حذف کرده است.
 ۳. به عبارت «من داناترین آن ها هستم» «عن» را اضافه کرده و گفته «من از جمله ای داناترین آن ها هستم».
 ۴. و همچنین عبارت «من بهرین آن ها نیستم»^۳ را نیز از خود به این حدیث اضافه کرده است. دقت داشته باشیم که جز بخاری کسی دو عبارت آخر را به ابن مسعود نسبت نداده است و همچنین دو تحریف دیگری را که اشاره کردیم.
- خیلی روشن است که منظور ابن مسعود در این حدیث دستگاه خلافت و اطرافیانش هستند و در حدیث دیگر این گونه وارد شده است:
- عن عبد الله بن مسعود قال: قرأتُ على رسول الله ۶ سبعين سورة وختمتُ القرآنَ على

۱. سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۴۱۲، ح ۹۳۲۳ و ۹۳۳۰؛ طبقات الکبری ابن سعد، ج ۲، ص ۳۴۴؛

صحیح ابن حباب، ج ۱۵، ص ۵۳۹؛ معجم الکبیر، ج ۹، ص ۷۳.

۲. البته چنان که به متن اصلی سخن ابن مسعود اشاره شد، این عبارت نیز تحریف شده است.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل القرآن، باب القراء من اصحاب النبی ۶، ح ۵۰۰۰.

خير الناس علي بن أيتالب؛^۱ بر پیامبر 6 هفتاد سوره را قرائت کردم و کل قرآن را بر بهترین مردم علی بن ابی طالب گزراندم و ختم نمودم. صالحی شامی گفته است: این حدیث را طبرانی روایت کرده و سندش خیلی خوب است. این تأکید ابن مسعود نیز بر حقیقت مطلب شهادت می دهد، که منظور او دست گاه خلافت و اطرافایش بوده اند که با او همکاری داشتند.

۹. ام المؤمنین عائشه دوست ندارد امیرالمؤمنین را به خوبی یاد کند

عبید الله بن عبد الله بن عتبة أن عائشة أخبرته قالت: أول ما اشتكى رسول الله 6 في بيت ميمونة فاستأذن أزواجه ان يمرض في بيتها فأذن له قالت فخرج ويدله على الفضل بن عباس ويدله على رجل آخر وهو يخط برجليه في الأرض قال عبید الله فحدثت به بن عباس فقال: أتدرون من الرجل الآخر الذي لم تسم عائشة هو علي ولكن عائشة لا تطيب له نفسا بخير؛^۲ (در همان داستان نماز ابوبکر در زمان مریضی پیامبر اکرم 6) عبیدالله گفته است که عائشه به او خبر داد: وقتی مریضی پیامبر 6 شروع شد حضرت در منزل ميمونه بودند و حضرت از همسرانشان اذن خواستند تا در منزل عائشه مریضی خود را سپری کنند و به خواست آن حضرت رضایت دادند. حضرت (به مسجد برای نماز) خارج شدند در حالی که بر فضل بن عباس و مرد دیگری تکیه داده بودند در حالی که پاهای آن حضرت به زمین کشیده می شد. عبیدالله می گوید: این خبر را به ابن عباس گفتم

۱. معجم الكبير، ج ۹، ص ۷۵، ح ۸۴۴۶؛ معجم الاوسط، ج ۵، ص ۱۰۱، ح ۴۷۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۶؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۴۰۱؛ سبل الهدي الرشاد، ج ۱۱، ص ۴۰۳.
 ۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۳۰، ح ۹۷۵۴؛ طبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۳۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۲۸، ح ۲۵۹۵۶ و ۲۳۱۰۷؛ ارواء الغلیل، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۱۴۷.

و او گفت: آیا می‌دانی آن مرد دومی که عائشه نام او را ذکر نکرده چه کسی بود؟ وی علی بود، ولی عائشه دوست ندارد و خوشش نمی‌آید که او را به خوبی یاد کند. هر دو سند احمد را شعیب ارنؤوط به شرط شیخین صحیح دانسته و البانی نیز سند آن را صحیح دانسته و رجال سند عبدالرزاق نیز رجال شیخین هستند.

ولی بخاری باز این حدیث را که در موارد زیادی از صحیحش روایت کرده، در آن تصرف نموده و سخن ابن عباس را که گفت: «عائشه دوست ندارد علی را به خوبی یاد کند» از حدیث حذف کرده است.^۱

۱۰. مروان و امر به سب امیرالمؤمنین علیه السلام

عن سهل بن سعد قال: استعمل علي المدينة رجل من آل مروان قال: فدعا سهل بن سعد فأمره أن يشتم عليا قال: فأبى سهل فقال له: أما إذا أبيت فقل: لعن الله أبا التراب. فقال سهل: ما كان لعلي اسم أحب إليه من أبي التراب و ان كان ليفرح إذا دعي بها فقال له: أخبرنا عن قصته لم سمي أبا التراب؟ قال: جاء رسول الله ﷺ بيت فاطمة فلم يجد عليا في البيت فقال: أين ابن عمك؟...^۲ سهل بن سعد می‌گوید: مردی از آل مروان (خود مروان) حاکم مدینه شد و سهل را طلبید و او را به سب و دشنام علی امر کرد، ولی سهل از آن امتناع نمود. (مروان) گفت: اکنون که امتناع کردی، پس بگو: خدا ابوتراب را لعنت کند. سهل گفت: علی اسمی محبوب‌تر از ابوتراب نداشت و هر وقت با این اسم صدا

۱. صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب الغسل والوضوء فی المخضب، و کتاب الاذان، باب حد المريض

أن يشهد الجماعة، ح ۱۹۸ و ۶۶۵ و ۶۸۷ و ۲۵۸۸ و ۴۴۴۲ و ۵۷۱۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علي بن ابي طالب، ج ۴، ص ۱۸۷۴، ح ۲۴۰۹؛

صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۳۶۸.

زده می‌شد، خوش حال می‌شد. (مروان) گفت: داستان نامیده شدن او به این اسم را به ما خبر بده. سهل گفت: پیامبر 6 به منزل فاطمه آمد و علی را پیدا نکرد....
این خبر را مسلم در صحیحش کامل نقل کرده است، ولی بخاری کل این داستان را در صحیحش حذف کرده و نقل این خبر را تنها از: «پیامبر 6 به منزل فاطمه آمد....» شروع کرده است.^۱

باز بخاری در خبر دیگری نیز با حذف اسم مروان و تحریف لعن و سب به دعا چنین روایت کرده است:

أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ: هَذَا فُلَانٌ -لَأَمِيرِ الْمَدِينَةِ- يَدْعُو عَلِيًّا عِنْدَ الْمَنْبَرِ. قَالَ: فَيَقُولُ مَاذَا؟ قَالَ: يَقُولُ لَهُ: أَبُوتُرَابٍ. فَضَحَكَ قَالَ: وَاللَّهِ مَا سَمَاءُهُ إِلَّا النَّبِيُّ 6، وَ مَا كَانَ لَهُ اسْمٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْهُ. فَاسْتَطَعَمْتُ الْحَدِيثَ سَهْلًا، وَقُلْتُ يَا أَبَا عَبَّاسٍ كَيْفَ قَالَ: دَخَلَ عَلِيٌّ عَلَى فَاطِمَةَ ثُمَّ خَرَجَ فَاضْطَجَعَ فِي الْمَسْجِدِ، فَقَالَ النَّبِيُّ 6 «أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ» قَالَتْ فِي الْمَسْجِدِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَوَجَدَ رِدَاءَهُ قَدْ سَقَطَ عَنْ ظَهْرِهِ، وَخَلَصَ التُّرَابُ إِلَى ظَهْرِهِ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ ظَهْرِهِ فَيَقُولُ «اجْلِسْ يَا أَبَا تُرَابٍ»^۲ در این خبر بخاری به جای مروان «فلان» آورده است و به جای سب و لعن «دعا می‌کند» آورده است. و حال آن‌که چنان‌که در شرح حال مروان اشاره شد، از مسلمات تاریخ این است که او همیشه در منبر امیرالمؤمنین عليه السلام را لعن می‌کرد، ولی باز شما ملاحظه می‌کنید که بخاری حاضر نیست که از دشمنی مروان با اهل بیت ^۸ مسلمین آگاه بشوند.

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، باب: نوم الرجال في المسجد، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۴۱، وج ۵، ص ۲۳۱۶، ح ۵۹۲۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحاب، باب: فضائل علي بن ابي طالب، ح ۳۷۰۳ وج ۱، ص ۱۶۹، ح ۴۳۰، وج ۵، ص ۲۳۱۶، ح ۵۹۲۴.

۱۱. مروان، پاره‌ای از لعنت خداوند متعال و پنهان‌سازی آن

عن يوسف بن ماهك قال: كان مروان على الحجاز استعمله معاوية فخطب فجعل يذكر يزيد بن معاوية لكي يبايع له بعد أبيه فقال له عبد الرحمن بن أبي بكر شيئا فقال: خذوه فدخل بيت عائشة فلم يقدروا فقال مروان: إن هذا الذي أنزل الله فيه {والذي قال لوالديه أف لكما أتعدانني}. فقالت عائشة من وراء الحجاب: ما أنزل الله فينا شيئا من القرآن إلا أن الله أنزل عذري؛^۱ مروان حاکم مدینه از جانب معاویه بود. روزی خطبه خواند ویزید بن معاویه را ذکر کرد و می‌خواست برای وی برای پس از معاویه بیعت بگیرد. عبدالرحمن بن ابی‌بکر به مروان مطلبی گفت. پس مروان گفت: او را بگیرد، ولی او وارد منزل عائشه شد و نتوانستند او را بگیرند. پس مروان گفت: او کسی است که خدا در مورد او چنین نازل فرموده است: «وکسی که به والدینش اف گفت». پس عائشه از پشت حجاب گفت: خداوند هیچ آیه‌ای در قرآن در مورد ما نازل نکرده است، مگر عذر من. بخاری در این خبر خیلی پنهان‌کاری کرده که به حقیقت آن در خبر زیر توجه خواهید کرد.

محمد بن زیاد قال: لما بايع معاوية لابنه قال مروان: سنة أبي بكر وعمر فقال عبد الرحمن بن أبي بكر: سنة هرقل وقيصر. فقال مروان: هذا الذي أنزل الله فيه «والذي قال لوالديه أف لكما» فبلغ ذلك عائشة فقالت: كذب والله ما هو به ولو شئت ان أسمى الذي أنزلت فيه لسميته ولكن رسول الله 6 لعن (أبا) مروان ومروان في صلبه فمروان فضض من لعنة الله؛^۲ وقتی معاویه به فرزندش

۱. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب «والذي قال لوالديه أف لكما اتعدانني»، ج ۴، ص ۱۸۲۷، ح ۴۸۲۷.

۲. سنن الکبریٰ نسائی، ج ۶، ص ۵۹، ح ۱۱۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۴۷۹، ح ۸۴۸۳؛

بیعت گرفت مروان گفت: (این) سنت ابوبکر و عمر است. عبدالرحمن گفت: (بلکه این) سنت هرقل و قیصر است. مروان گفت: این همان کسی است که خدا در باره‌اش چنین نازل فرمود: «وکسی که به والدینش اف گفت» این سخن به عائشه رسید، و گفت: به خدا سوگند مروان دروغ گفت و این آیه ربطی با عبدالرحمن ندارد... ولی پیامبر اکرم 6 (پدر) مروان را لعن فرمودند در حالی که مروان در صلبش بود و مروان پاره‌ای از لعنت خداست.

پس باز هم ملاحظه می‌کنید که بخاری چگونه در این خبر نیز تصرف کرده و حقایق را پنهان نموده است.

۱۲. حذف فرار شیخین از یهودیان خیبر

چنان‌که در شرح حال قیس بن ابی‌حازم به مناسبت اشاره شد پیامبر اکرم 6 برای فتح خیبر پرچم اسلام را به دست ابوبکر دادند و او همراه جماعتی رفت و فرار کرد و برگشت، سپس پرچم را به عمر بن خطاب دادند و او نیز با فرار برگشت در حالی که او همراهانش را مقصر و متهم می‌کرد که آن‌ها سبب شدند که فرار کردیم و همراهانش عمر را مقصر در فرار معرفی می‌کردند. وقتی کار به این فرارهای مکرر کشید مسلمین نگران شدند و پیامبر اکرم 6 فرمودند: فردا پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و او بدون پیروزی برنخواهد گشت و او اهل فرار نیست و... سپس پرچم را به امیرالمؤمنین علیه السلام دادند.

بخاری^۱ داستان خیبر را از سهل بن سعد و سلمه بن الاکوع مختصر روایت کرده و

الاصابه، ج ۲، ص ۹۲، رقم ۱۷۸۶؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۴۴۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۷۲؛ در المشور، ج ۶، ص ۲۵۱ از ابو عثمان نه‌دی.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: دعاء النبی 6 الناس وباب فضل من أسلم علی یدیه رجل

هیچ اشاره به فرار شیخین نکرده و آن را از داستان حذف کرده است.

ابن حجر در شرح این حدیث بخاری می گوید:

وَقَعَ فِي هَذِهِ الرُّوَايَةِ اخْتِصَارٌ، وَهُوَ عِنْدَ أَحْمَدَ وَالنَّسَائِيَّ وَابْنِ حِبَّانَ وَالْحَاكِمِ مِنْ حَدِيثِ بُرَيْدَةَ بْنِ الْخَصِيبِ قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمَ خَيْبَرَ أَخَذَ أَبُو بَكْرٍ اللَّوَاءَ فَرَجَعَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ أَخَذَهُ عُمَرُ فَرَجَعَ وَلَمْ يُفْتَحْ لَهُ، وَقُتِلَ مَحْمُودُ بْنُ مَسْلَمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ 6: لَأَدْفَعَنَّ لَوَائِي غَدًا إِلَى رَجُلٍ. الْحَدِيثُ، وَعِنْدَ ابْنِ إِسْحَاقَ نَحْوُهُ مِنْ وَجْهِ آخَرَ، وَفِي الْبَابِ عَنْ أَكْثَرِ مِنْ عَشْرَةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ سَرَدَهُمُ الْحَاكِمُ فِي «الْإِكْلِيلِ» وَأَبُو نُعَيْمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ فِي «الدَّلَائِلِ»؛^۱ در این روایت اختصار صورت گرفته و اصل داستان نزد احمد و ... از بریده وارد شده که گفت: وقتی روز خیبر فرا رسید ابوبکر پرچم را گرفت و بدون فتح برگشت. روز بعد عمر گرفت و او نیز بدون فتح برگشت و محمود بن مسلمه (همراه ابوبکر و عمار بن سنان همراه عمر بودند که کشته شدند) کشته شد، پس حضرت 6 فرمودند: فردا پرچم را به کسی می‌دهم ... ابن اسحاق از طریق دیگر این خبر را روایت کرده و این داستان را بیشتر از ده صحابه روایت کرده‌اند که حاکم در «اکلیل» و ابونعیم و بیهقی در «دلائل النبوه» اسانید روایات این صحابه را وارد کرده‌اند.

در شرح حال قیس بن ابی حازم مصادر و اسامی صحابه‌ای را فرار شیخین را نقل کرده‌اند ذکر کردیم لذا نیاز به تکرار آن نیست. و اما آنچه را ما قبل از نقل سخن ابن حجر ذکر کردیم اکثر آن در فتح الباری موجود است. پس با اعتراف ابن حجر و روایت اکثر صحابه، بخاری فرار شیخین را پنهان کرده و از داستان فتح خیبر حذف نموده است.

ح ۲۹۴۲ و ۲۹۷۵ و ۳۰۰۹ و ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ و ۴۲۰۹ و ۴۲۱۰.

۱. فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶۵.

مطلب قابل توجه در این اخبار تصریح پیامبر اکرم ۶ بر این است که فرمودند:

«پرچم را به کسی می‌دهم که اهل فرار نیست» (لیس بفرار).^۱

این تصریح پیامبر اکرم ۶ از امیرالمؤمنین عليه السلام با دو سند و از سعد بن ابی وقاص و سلمه بن اکوع و ابن عمر روایت شده است. مقدسی و متقی و البانی یکی از دو سند امیرالمؤمنین عليه السلام را حسن دانسته‌اند و سند دومی که این لفظ از امیرالمؤمنین ^۸ روایت شده همان سندی است که طبری بنابر نقل متقی و حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند و سند سعد بن ابی وقاص که نسائی آن را روایت کرده نیز صحیح است و سند سلمه با این لفظ را می‌توان گفت که در شواهد حسن است ولی در روایات دیگر سلمه بن اکوع بر فرار ابوبکر و عمر تصریح کرده که با چهار سند روایت شده که دو سندش را ثعلبی در تفسیرش نقل کرده و سندش صحیح است و یک سندش را حاکم و ذهبی صحیح دانسته‌اند و یک سند نزد ابن عساکر نیز در شواهد حسن است.^۲

از این تصریح پیامبر اکرم ۶ چند مطلب استفاده می‌شود: اول این که در این تصریح اشاره است بر این که قبل از امیرالمؤمنین کسانی فرار کرده‌اند که صحابه تصریح کرده- امد: این فرارکننده‌ها ابوبکر و عمر بوده‌اند. ثانیاً: از این که پیامبر اکرم ۶ از صیغه‌ی مبالغه استفاده کرده‌اند می‌توان استفاده کرد که این نیز اشاره و تصریحی است بر فرار ابوبکر و عمر در جنگ احد که قبل از این اتفاق افتاده بود.

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۹۹، ح ۷۷۸ و ۱۱۱۷؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۳۶۷، ح ۳۲۰۸۰ و ج ۷، ص ۳۹۴، ح ۳۶۸۸۳ و ۳۶۸۹۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۱۲۲؛ سنن الکبری نسائی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۸۵۱۱؛ معجم الکبیر، ج ۷، ص ۳۵، ح ۶۳۰۳؛ احادیث المختاره، ج ۱، ص ۳۵۰، ح ۶۵۵. تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۳ از ابن عمر.

۲. تفسیر ثعلبی، ج ۹، ص ۵۰ و یا ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹، ح ۴۳۳۸؛ تاریخ ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۸۹.

۱۳. حذف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین

... قَالَ: فَلَمَّا تُوَفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ 6 قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ 6 فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 6: «مَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». فَأَرَأَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوَفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ 6 وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَأَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهِ يَعْلَمُ إِنِّي لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ! ... عمر بن خطاب می گوید: پس وقتی پیامبر 6 از دنیا رفت ابوبکر گفت: من خلیفه‌ی پیامبر 6 هستم و شما دو نفر (عباس و علی علیه السلام) به نزد او آمدید و میراث خود از پیامبر 6 را از او طلب کردید، پس ابوبکر گفت: پیامبر 6 فرمود: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم، هر چه گذاشتیم صدقه است. پس شما دو نفر معتقد بودید که ابوبکر دروغگو، آثم، فریب‌کار و عهد شکن و خائن است، خدا می‌داند که او صادق، نیکوکار، راشد، تابع حق بود. سپس ابوبکر از دنیا رفت و من (گفتم که) من خلیفه‌ای پیامبر 6 و ابوبکر هستم، پس شما اعتقادتان این بود که من دروغگو، آثم، فریب‌گر و عهد شکن و خائن هستم و خدا می‌داند که من صادق و بار و راشد و تابع حق هستم....

حدیث فوق را بخاری در پنج جا از صحیحش نقل کرده است، ولی در تمام آن‌ها عبارات «فَرَأَيْتُمَا، فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا» را حذف کرده است. گاه به جای این عبارات: «تَذَكِّرَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهِ كَمَا تَقُولَانِ» آورده، گاه: «تَزْعِمَانِ أَنَّ أَبَا

۱. صحیح مسلم، کتاب الجهاد والسير، باب حکم الفیء، ج ۵، ص ۱۵۱، ح ۴۶۷۶؛ تاریخ المدینه ابن شیه، ج ۱، ص ۲۰۸؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۹۸ به نقل از مسلم و بخاری؛ فتح الباری، ج ۶، ص ۱۴۴؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۲۴۱، ح ۱۸۷۶۸ به نقل از جمع زیادی از محدثین.

بكر كذا وكذا» آورده، و گاه: «ثم جئتماني وكلمتكما واحدة وأمركما جميع» آورده، و گاه: «تزعمان ان ابابكر فيها كذا» آورده است.^۱ و به این گونه بخاری از ذکر صریح اعتقاد امیرالمؤمنین عليه السلام و عباس عموی پیامبر اکرم عليه السلام ۶ در مورد شیخین، خودداری کرده و آنرا پنهان نموده است.

۱۴. اسماء بنت عمیس و رد ادعای خلیفه دوم

قال: فدخلت أسماء بنت عميس وهي ممن قدم معنا على حفصة زوج النبي ۶ زائرة وقد كانت هاجرت إلى النجاشي فيمن هاجر إليه فدخل عمر على حفصة وأسماء عندها فقال عمر حين رأى أسماء: من هذه؟ قالت: أسماء بنت عميس قال عمر: الحبشية هذه؟ البحرية هذه؟ فقالت أسماء: نعم فقال عمر: سبقناكم بالهجرة فنحن أحق برسول الله ۶ منكم فغضبت وقالت كلمة: كذبت يا عمر كلا والله كنتم مع رسول الله ۶ يطعم جائعكم ويعط جاهلكم وكنا في دار او في أرض البعداء البغضاء في الحبشة وذلك في الله وفي رسوله وايم الله لا أطعم طعاما ولا أشرب شرابا حتى أذكر ما قلت لرسول الله ۶ ونحن كنا نؤذى ونخاف وسأذكر ذلك لرسول الله ۶ وأسأله ووالله لا أكذب ولا أزيغ ولا أزيد على ذلك قال: فلما جاء النبي ۶ قالت: يا نبي الله إن عمر قال كذا وكذا فقال رسول الله ۶: ليس بأحق بي منكم وله ولأصحابه هجرة واحدة ولكم أنتم

۱. صحيح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب: فرض الخمس، ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۳۰۹۴، و کتاب المغازی، باب: حدیث بنی النضیر، ج ۴، ص ۱۴۷۹، ح ۴۰۳۳، و کتاب نفقات، باب: نفقة الرجل قوت سنة على اهله، ج ۵، ص ۲۰۴۸، ح ۵۳۵۸، و کتاب الفرائض، باب: ما نورث ما تركناه صدقة، ج ۶، ص ۲۴۷۴، ح ۶۷۲۸، و کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب: ما يكره من التعمق والتنازع في العلم، ج ۶، ص ۲۶۶۳، ح ۷۳۰۵.

أهل السفينة هجرتان؛ ۱ یعنی عمر بن خطاب به اسماء بنت عمیس گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفتیم و ما سزاوارتر از شما به پیامبر ۶ هستیم. اسماء غضبناك شد و گفت: دروغ می گوئی ای عمر! ... و من این سخن تو را به پیامبر ۶ خواهم رسانید. وقتی خبر را به حضرت گفت، پیامبر اکرم ۶ فرمودند: او به من سزاوارتر از شما نیست، او و اصحابش يك هجرت نمودند، ولی شما اهل سفینه دو هجرت نمودید.

بخاری این خبر را در صحیحش وارد کرده است، ولی سخن اسماء را که گفت: «دروغ گفتی ای عمر» حذف کرده است. ۲

۱۵. پنهان کردن شك عمر بن خطاب

در صلح حدیبیه بعد از آن که پیامبر اکرم ۶ با مشرکین صلح کردند عمر بن خطاب در مقام اعتراض بر عمل پیامبر اکرم ۶ گفت:

... فقال عمر بن الخطاب والله ما شككت منذ أسلمت إلا يومئذ قال فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت أأست نبي الله حقا قال بلى قال قلت أألسنا على الحق وعدونا على الباطل قال بلى قلت فلم نعطي الدنية في ديننا فقال إني رسول الله ولست أعصيه وهو ناصري قلت أولست كنت تحدثنا أنا سنأتي البيت فنطوف به قال بلى فأخبرت أنك تأتیه العام قلت لا قال فإنك آتیه ومطوف به قال فأتيت أبا بكر فقلت يا أبا بكر أليس هذا نبي الله حقا قال بلى قلت أألسنا على الحق وعدونا

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل جعفر بن ابی طالب واسماء بنت عمیس و اهل سفینتهم، ج ۴، ص ۱۹۴۷، ح ۲۵۰۳؛ دلائل النبوه بیهقی، ح ۱۵۹۷؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۱، ص ۲۰۲.
۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: غزوة خیبر، ج ۴، ص ۱۵۴۶، ح ۴۲۳۰.

علی الباطل...؛^۱ به خدا سوگند از زمانی که مسلمان شدم شك نکردم مگر آن روز. به نزد پیامبر ۶ آمدم و گفتم: مگر تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟ فرمود: آری، گفتم: مگر ما بر حق و دشمنانمان بر باطل نیستند؟ فرمود: آری و ... سپس اعتراض را بر ابوبکر تکرار نمود.

بخاری این خبر را با همان سند عبدالرزاق روایت کرده، ولی این سخن خلیفه دوم را حذف کرده است که گفت: به خدا سوگند از زمانی که مسلمان شدم شك نکردم مگر آن روز. ۲

۱۶. معاویه و پسر خواندگی زیاد بن ابی و دست کاری بخاری

عن أبي عثمان قال: لما أدعي زياد لقيت أبا بكره فقلت له: ما هذا الذي صنعتم؟ إني سمعت سعد بن أبي وقاص يقول: سمع أذناي من رسول الله ۶ وهو يقول: من ادعى أبا في الإسلام غير أبيه يعلم أنه غير أبيه فالجنة عليه حرام! قال أبو بكره: وأنا سمعته من رسول الله ۶؛^۳ ابو عثمان می گوید: وقتی زیاد بن ابی با (خواست و دعای معاویه) خود را فرزند ابوسفیان خواند، من با ابوبکره (برادر زیاد) ملاقات کردم و به او گفتم: این چه کاری است که کردید؟ همانا من از سعد بن ابی وقاص شنیدم که می-گفت: دو گوشم از پیامبر ۶ شنید که می فرمود: هر که در اسلام غیر پدر خود را پدر

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۵ ص ۳۳۲، ح ۹۷۲۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۱، ص ۲۱۶، ح ۴۸۷۲؛ تفاسیر طبری، ثعلبی، بغوی و

۲. صحیح بخاری، کتاب الشروط، باب الشُّرُوطِ فِي الْجِهَادِ وَالْمُصَالَحَةِ مَعَ أَهْلِ الْحَرْبِ وَكِتَابَةِ الشُّرُوطِ، ح ۲۷۳۱ و ۲۷۳۲.

۳. صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب بیان حال ایمان من رغب عن ابیه وهو يعلم، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۱۴؛ نحو إنقاذ التاريخ الإسلامي ابن فرحان، ص ۳۱.

بخواند و بداند که وی پدر او نیست، بهشت بر او حرام است. ابوبکره گفت: من نیز این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیدم.

بخاری این حدیث را با اختصار نقل کرده و ادعا معاویه و زیاد و... را حذف کرده است: سمعت أبا عثمان قال: سمعت سعدا وهو أول من رمى بسهم في سبيل الله وأبأكرة وكان تسور حصن الطائف في أناس فجاء النبي ﷺ فقالوا: سمعنا النبي ﷺ يقول: من ادعى إلى غير أبيه وهو يعلم فالجنة عليه حرام؛^۱ ابوعثمان گفت: از سعد و ابوبکره شنیدم که گفتند: از پیامبر ﷺ شنیدیم که می‌فرمود: هر که به غیر پدرش خوانده شود و بداند که وی پدر او نیست، بهشت بر او حرام است. ابن فرحان مالکی وهابی نیز به این که بخاری طبق عادتش این داستان را حذف کرده و آن را مختصر کرده است، اشاره و تصریح کرده است.

۱۷. منع عمر بن خطاب از خواندن شعر در مسجد

بخاری در صحیحش چنین وارد کرده است:

سعيد بن المسيب قال: مر عمر في المسجد وحسان يثشد فقال: كنت أنشد فيه وفيه من هو خير منك ثم التفت إلى أبي هريرة فقال: أنشدك بالله أسمع رسول الله ﷺ يقول: أجب عني اللهم أيده بروح القدس. قال نعم؛^۲ سعيد بن مسيب می‌گوید: عمر از مسجد عبور کرد در حالی که حسان شعر می‌گفت، پس حسان گفت: در این مسجد من شعر می‌گفتم در حالی که فرد بهتر از تو در آن بود. سپس رو به ابوهریره کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شنیدی که

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب غزوة الطائف، ج ۴، ص ۱۵۷۳، ح ۴۰۷۱ و کتاب الفرائض، باب

من ادعى الى غير ابيه، ج ۶، ص ۲۴۷۵، ح ۶۳۸۵؛

۲. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: ذكر الملائكة، ج ۳، ص ۱۱۷۶، ح ۳۰۴۰.

پیامبر 6 می‌فرمود: از طرف من پاسخ بده، خدایا او را به وسیله روح القدس تأیید فرما.

و حال آن‌که در اصل، خبر چنین بوده است:

سعید بن المسیب قال: مر عمر علی حسان وهو ینشد فی المسجد فقال: مه. قال له حسان: قد كنت أنشد وفيه من هو خير منك قال: فانصرف عمر وهو یعرف أنه یرید رسول الله 6: ^۱... یعنی عمر بن خطاب به حسان گفت: ساکت باش (و در مسجد شعر مگو...). چنان‌که ملاحظه می‌کنید، بخاری در این خبر نیز، منع کردن عمر بن خطاب از گفتن شعر در مسجد را حذف کرده است تا مخالفت عمر بن خطاب با نص پیامبر اکرم 6 برای مردم روشن نگردد.

۱۸. خداوند متعال سرور ماست، نه سعد بن معاذ

... فقال رسول الله 6: انزلوا علی حکم سعد بن معاذ فنزلوا وبعث رسول الله 6 إلى سعد بن معاذ فاتی به علی حمار علیه. .. قال أبوسعید: فلما طلع علی رسول الله 6 قال: قوموا إلى سیدکم فانزلوه. فقال عمر: سیدنا الله عز وجل. قال: أنزلوه، فانزلوه قال رسول الله 6 احکم فیهم قال سعد: فانی أحکم فیهم ان تقتل مقاتلتهم وتسبی ذراریهم وتقسم أموالهم وقال یزید بیغداد ویقسم فقال رسول الله: لقد حکمت فیهم بحکم الله عز وجل وحکم رسوله قالت: ثم دعا سعد قال: اللهم ان كنت أبقيت علی نبيك من حرب قريش شيئاً فابقني لها و ان كنت قطعت الحرب بينه وبينهم فاقبضني اليك... ^۲ پیامبر اکرم 6 به بنی قریظه فرمودند: هر چه سعد بن معاذ در مورد شما

۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۲، ح ۲۱۹۸۸ و ۲۱۹۸۷ و ۲۱۹۸۶ و ۲۱۹۸۹؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل

الصحابة، باب فضائل حسان بن ثابت، ج ۴، ص ۱۹۳۲، ح ۲۴۸۵.

۲. مسند احمد، ج ۶، ص ۱۴۱، ح ۲۵۱۴۰؛ مصنف ابن ابی شیبہ؛ ج ۸، ص ۴۹۶؛ طبقات الکبری، ج ۳،

حکم کرد همان را قبول کنید، و آن‌ها نیز پذیرفتند. پس حضرت ۶ به سراغ سعد فرستادند و او در حالی که سواره بر الاغ بود آمد. وقتی پیامبر اکرم ۶ او را دیدند به اصحاب فرمودند: بلند شوید سید و سرور خود را پیاده کنید. عمر بن خطاب گفت: سید و سرور ما خداوند عز و جل است. حضرت ۶ فرمودند: او را پیاده کنید، پس او را پیاده کردند و ... هیشمی، ابن حجر و البانی سند این خبر را حسن دانسته‌اند.

امام بخاری این خبر را با حذف سخن خلیفه دوم از ابوسعید خدری چنین روایت کرده است: لما نزلت بنو قریظة علی حکم سعد هو ابن معاذ بعث رسول الله ۶ وکان قریبا منه فجاء علی حمار فلما دنا قال رسول الله ۶: قوموا إلی سیدکم. فجاء فجلس إلی رسول الله ۶ فقال: له إن هؤلاء نزلوا علی حکمتک. قال فإني أحکم أن تقتل المقاتلة و ان تسبی الذریة قال ۶: لقد حکمت فیهم بحکم الملك. ^۱ چنان‌که ملاحظه می‌کنید بخاری در این خبر، سخن عمر بن خطاب را حذف کرده است.

البته باید توجه داشته باشیم، عمر بن خطاب در حالی در این مورد با پیامبر اکرم ۶ مخالفت کرده است که در اخبار دیگر ثابت شده او در داستان سقیفه و ... بارها ابوبکر را و همچنین همراه ابوبکر بلال را سید خود خوانده است چنان‌که می‌گوید: کَانَ عُمَرُ یَقُولُ: أَبُوبَکَرٍ سَیِّدُنَا وَأَعْتَقَ سَیِّدَنَا؛ ^۲ عمر همیشه می‌گفت: ابوبکر سید ما بلال سیدمان را آزاد نمود. قال ابوبکر: بایعوا عُمَرَ او أَبَا عُبَیْدَةَ. فَقَالَ عُمَرُ: بَلْ تُبَايِعُكَ أَنْتَ فَأَنْتَ

ص ۴۲۳؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۳۱۷؛ صحیح بن حبان، ج ۱۵، ص ۵۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۱۳۸؛ صحیح البانی، ج ۱، ص ۶۶، ح ۶۷.

۱. صحیح بخاری، کتاب الجهاد والسير، باب: اذا نزل العدو علی حکم رجل، ج ۳، ص ۱۱۰۷، ح ۳۰۴۳ و ۳۸۰۴ و ۴۱۲۱ و ۶۲۶۲

۲. صحیح بخاری، کتاب الفضائل، باب مَنَاقِبُ بِلَالِ بْنِ رَبَّاحٍ، ح ۳۷۵۴.

سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ۖ^۱ ابوبکر در سقیفه گفت: با عمر یا ابوعبیده بیعت کنید. عمر گفت: بلکه با تو بیعت می‌کنیم، تو سید ما و... هستی.

۱۹. عمر بن خطاب و نهی از نماز در صورت عدم وجود آب

عن عبدالرحمن بن أبزي أن رجلا أتى عمر فقال: إني أجنب فلم أجد ماء فقال: لا تصل فقال عمار: أما تذكر يا أمير المؤمنين إذ أنا وأنت في سرية فأجنبنا فلم نجد ماء فأما أنت فلم تصل واما أنا فتمعكت في التراب وصليت فقال النبي ۖ: إنما كان يكفيك أن تضرب بيدك الأرض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهك وكفيك فقال عمر: اتق الله يا عمار قال إن شئت لم أحدث به؛^۲ مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: من جنب شدم و آب پیدا نکردم. عمر گفت: نماز نخوان. پس عمار به عمر گفت: مگر به یاد نمی‌آوری که با هم در سریه‌ای بودیم و جنب شدیم و آب پیدا نکردیم. اما تو، پس نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیدم و نماز خواندم. پیامبر ۖ (در مورد عمل من) فرمودند: برای تو کافی بود که دستانت را به زمین بزنی و به صورت و دستت مسح بکنی. عمر گفت: از خدا بترس ای عمار. عمار گفت: اگر تو بخواهی (نخواهی که من این واقعیت را بگویم) دیگر آن را نقل نمی‌کنم.

در روایت دیگر چنین وارد شده است:

مردی به نزد عمر بن خطاب آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، برای ما یک ماه و دو ماه می‌گذرد و آب (برای تیمم) پیدا نمی‌کنیم. خلیفه دوم گفت: اما اگر من (جای شما)

۱. صحیح بخاری، کتاب الفضائل، باب فضل ابی‌بکر، ح ۳۶۶۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب الحيض، باب التيمم، ج ۱، ص ۲۷۷، ح ۳۶۸، با چهار سند؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۶۵، ح ۱۸۳۵۸؛ سنن نسائی المجتبى، ج ۱، ص ۱۷۰؛ سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزيمة.

باشم نماز نمی خوانم تا این که آب پیدا کنم...^۱ البانی و شعیب ارنؤوط سند این حدیث را صحیح دانسته اند.

ولی بخاری در این حدیث سخن عمر بن خطاب را که گفت: نماز نخوان، و همچنین این را که به عمار گفت: از خدا بترس و... از حدیث حذف کرده است.^۲

۲۰. عمر بن خطاب و نفی نفع و ضرر داشتن حجر الاسود

بخاری در صحیحش خبری را از خلیفه دوم عمر بن خطاب نقل کرده که هم بر خلاف واقع و نصوص اسلامی است و هم بر خلاف هدفی که بخاری ادعا کرده که به خاطر آن هدف صحیحش را نگاشته است:

عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ جَاءَ إِلَى الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَبَّلَهُ، فَقَالَ: إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجَرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْ لَا أَنِّي رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْبَلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ؛^۳ عمر بن خطاب به نزد حجر الاسود آمد و آن را بوسید و گفت: (به خدا سوگند) همانا من می دانم که تو سنگ هستی نه ضرر می رسانی و نه نفع داری، و اگر من ندیده بودم که پیامبر ﷺ تو را می بوسید تو را نمی بوسیدم.

متأسفانه امروزه این خبر و سخن خلیفه دوم را نیز مانند خیلی از موضوعات دیگر برخی از مسلمین دین خود قرار داده اند و حال آن که این سخن که حجر الاسود نه نفع دارد و نه ضرر با واقعیت و با اخبار اسلامی مخالف است و امیرالمؤمنین علیه السلام به خلیفه دوم در همان هنگام تذکر داده اند که او اشتباه می کند که در زیر با حقایق آن آشنا خواهیم شد.

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۱۹، ح ۱۸۹۰۲؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۳۱۶؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۱، ص ۲۳۸، ح ۹۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب: التیمم هل ینفخ فیهما، ج ۱، ص ۴۵، ح ۳۳۸ الی ۳۴۳.

۳. صحیح بخاری، ح ۱۵۹۷، کتاب الحج، باب مَا ذُکِرَ فِي الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ ح ۱۶۰۵ و ۱۶۱۰.

عن أبي سعيد الخدري قال: حججنا مع عمر بن الخطاب فلما دخل الطواف استقبل الحجر فقال: إني أعلم أنك حجر لا تضر و لا تنفع و لولا أني رأيت رسول الله ﷺ قبلك ما قبلتك ثم قبله فقال له علي بن أبي طالب: بلى يا أمير المؤمنين إنه يضر و ينفع قال: ثم قال: بكتاب الله تبارك و تعالى قال: و أين ذلك من كتاب الله؟ قال: قال الله عز و جل: {و إذ أخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم و أشهدهم على أنفسهم ألست بربكم قالوا: بلى { خلق الله آدم و مسح على ظهره فقرهم بأنه الرب و أنهم العبيد و أخذ عهودهم و مواعيقهم و كتب ذلك في رق و كان لهذا الحجر عینان و لسان فقال له: افتح فاك قال: ففتح فاه فألقمه ذلك الرق و قال اشهد لمن و افاك بالموافاة يوم القيامة و إني أشهد لسمعت رسول الله ﷺ يؤتى يوم القيامة بالحجر الأسود و له لسان ذلق يشهد لمن يستلمه بالتوحيد فهو يا أمير المؤمنين يضر و ينفع فقال عمر: أعوذ بالله أن أعيش في قوم لست فيهم يا أبا حسن؛^۱ ابوسعید خدری می گوید: همراه عمر بن خطاب حج نمودیم پس وقتی وارد طواف شد رو کرد به حجر الاسود و گفت: همانا من می دانم که تو سنگ هستی نه ضرر می توانی برسانی و نه نفع، و اگر من ندیده بودم که پیامبر ﷺ تو را می بوسید تو را نمی بوسیدم، سپس آن را بوسید. علی بن ابی طالب به او گفت: آری ای امیرالمؤمنین، حجر الاسود هم ضرر می رساند و هم نفع، سپس فرمود: این واقعیت را قرآن فرموده است. عمر بن خطاب گفت: در کجای قرآن؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند متعال می فرماید: «(به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشان ساخت (و

۱ . المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۷، ح ۱۶۸۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۱۷۸، ح ۱۲۵۲۱ به نقل از کتاب های مختلف؛ در المنثور، ج ۳، ص ۱۴۴.

فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری» خداوند آدم و ذریه او را آفرید و اقرار گرفت که او پروردگار است و آن‌ها بنده‌های او هستند و از آن‌ها عهد و پیمان گرفت و آن را در برگی نوشت و این حجر دو چشم و زبان داشت، پس به او فرمود: دهانت را باز بکن و او نیز باز نمود و آن نوشته را بلعید و فرو برد. خداوند متعال به او فرمود: قیامت برای کسی که بر عهد خود وفا نمود شهادت بده. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه فرمود: شهادت می‌دهم که از پیامبر ۶ شنیدم که قیامت حجر الاسود را می‌آورند در حالی که زبان گویا دارد و به نفع کسانی که او را از روی توحید لمس کرده‌اند شهادت می‌دهد و آن ای امیرالمؤمنین، هم نفع می‌رساند و هم ضرر. عمر بن خطاب گفت: به خدا پناه می‌برم از این که در بین قومی زندگی کنم که تو در بین آن‌ها نباشی، ای ابا الحسن.

صنعانی و زیلعی بعد از نقل خبر بخاری و سخن عمر بن خطاب می‌گویند: ازرقی این حدیث عمر را با زیاده نقل کرده که علی به عمر گفت: ... سپس خبر فوق را نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین خلاف واقع و نص بودن برداشت خلیفه دوم را بیان فرمودند.^۱ شوکانی نیز که از دل‌بستگان به ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب بوده، با اشاره به سخن عمر بن خطاب که بخاری آن را روایت کرده حدیث فوق را در بیان خطا بودن سخن عمر بن خطاب نقل کرده و سپس می‌گوید: در سند این خبر (خبر حاکم) ابوهارون جدا ضعیف است، ولی حدیث ابن عباس (که در زیر خواهد آمد) آن را تقویت می‌کند.^۲ دقت داشته باشیم که تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام بر عمر بن خطاب را امام صادق علیه السلام نیز عینا مانند نقل ابوسعید خدری نقل کرده و از آن خبر داده‌اند^۳ که خطا بودن فهم خلیفه دوم

۱. سبل السلام صنعانی، ج ۲، ص ۲۰۵؛ نصب الراية زیلعی، ج ۳، ص ۱۱۷.

۲. نیل الاوطار شوکانی، ج ۵، ص ۱۱۳.

۳. علل الشرائع شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۲۶، ح ۸.

را برایش بیان کرده‌اند. همچنین صالحی شامی^۱ قبل از این حدیث و تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام دو خبر دیگر به نقل از ابوشیخ و او از امام باقر علیه السلام و به نقل از ابوشیخ و مصنف عبدالرزاق و آن‌ها از فاطمه دختر امام حسن علیه السلام این قسمت از حدیث را که خداوند متعال عهد گرفت و آن را حجر الاسود بلعید و قیامت به نفع هر کسی که او را لمس نمود گواهی خواهد داد، نقل کرده است. همچنین اخبار فراوان دیگر که در زیر با برخی آن‌ها آشنا خواهیم شد که هم واقعیت داشتن تذکر امیرالمؤمنین علیه السلام را روشن می‌کند و هم این را که عمر بن خطاب فهمش خطا بوده و بخاری با تصرف چنین برداشت خلاف نص خلیفه دوم را به عنوان دین صحیح، در اختیار مسلمین قرار داده است.

۱. عن ابن عباس قال: قال رسول الله 6: إن لهذا الحجر لسانا و شفتين يشهد لمن استلمه يوم القيامة بحق؛^۲ پیامبر اکرم 6 فرمودند: همانا این حجر زبان و دو لب دارد که قیامت به نفع کسی که او را بر حق لمس کرده، شهادت خواهد داد. حاکم، البانی و شعب ارنؤوط سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

۲. عن بن عباس قال: قال رسول الله 6: يأتي هذا الحجر يوم القيامة له عينان يبصر بهما ولسان ينطق به يشهد لمن استلمه بحق؛^۳ پیامبر اکرم 6 فرمودند: این حجر قیامت می‌آید (مبعوث می‌شود) در حالی که دو چشم دارد که با آن می‌بیند و زبان دارد که با آن سخن می‌گوید و به نفع هر کسی که او را بر حق لمس کرده، شهادت می‌دهد.

۱. سبل الهدی و الرشاد، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۲۳۹۸؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۴، ص ۲۲۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۲۷، ح ۱۶۸۰؛ جامع الصغیر و زیاداته، ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۳۹۴۷.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۴۷، ح ۲۲۱۵ و ۲۶۴۳ و ۲۷۹۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۸۲، ح ۲۹۴۴؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۱۸، ح ۹۶۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۲۶.

ترمذی، البانی و شعب در هر سه مورد سند این حدیث را صحیح دانسته‌اند.

به این معنا از سلمان فارسی^۱ نیز حدیث روایت شده است.

۳. عن عائشة قالت: قال رسول الله ﷺ: أشهدوا هذا الحجر خيرا فانه يوم القيامة شافع مشفع، له لسان وشفطان يشهد لمن استلمه؛^۲ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: در حضور این حجر عمل خیر انجام دهید پس همانا او قیامت شفاعت کننده‌ی است که شفاعتش پذیرفته می‌شود، او زبان و دو لب خواهد داشت که به نفع هر کسی که وی را لمس کرده شهادت می‌دهد.

هیشمی در باره حدیث فوق می‌گوید: ولید بن عباد مجهول است و بقیه رجال آن ثقه هستند.

۴. إن مسح الحجر الاسود والركن اليماني يحطان الخطايا (الذنوب) خطأ؛^۳ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: مسح نمودن حجر الاسود و رکن یمانی سبب فرو ریزی (بخشیده شدن) خطاها (گناهان، بنابر روایت طبرانی) می‌شوند.

این حدیث از ابن عمر، ابوهریره و مجاهد روایت شده است. البانی سند حدیث ابن عمر را صحیح و شعب ارتووط تمام اسانید مسند احمد را حسن دانسته‌اند.

۵. در خبر دیگر ابن عمر می‌گوید: فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن مسحهما كفارة للخطايا؛^۴ همانا من از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: همانا مسح رکن و حجر الاسود

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۰، ح ۸۸۸۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۳، ص ۲۴۲؛ كنز العمال، ح ۳۴۷۳۹.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۳، ح ۴۴۶۲ و ۵۶۲۱ و ۵۷۰۱؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۳۰، ح ۸۸۷۶ الی ۸۸۷۹؛ صحیح ابن خزیمه، ج ۱۰، ص ۴۵، ح ۲۵۲۳؛ امالی محاملی، ص ۲۹۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۱۲؛ مسند عبد بن عبید، ج ۲، ص ۴۵۰، ح ۸۳۳؛ صحیح جامع الصغیر البانی، ج ۱، ص ۱۰۸، ح ۲۱۹۴.

۴. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۴۵، ح ۹۷۴؛ مسند ابی یعلیٰ، ج ۱۱، ص ۴۴۳، ح ۵۵۵۶؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۶۶۴، ح ۱۷۹۹.

موجب كفاره خطاها می شود. حاکم و البانی سند این حدیث را صحیح دانسته اند. البته این تنها برخی اخبار در این موضوع است که همگی بر باطل بودن خبر بخاری و بر خلاف نص بودن فهم و سخن خلیفه دوم و نفع و ضرر داشتن حجر الاسود شهادت می دهد.

پس بخاری با نقل این خبر دو کار عجیب انجام داده است: ۱. واقع مطلب را که امیرالمؤمنین علیه السلام تذکر داده و اشتباه بودن برداشت خلیفه دوم را بلافاصله بیان فرموده اند و خود عمر بن خطاب نیز آن را پذیرفته، بیان نکرده است. ۲. چنان که در هدف نگارش صحیح بخاری از زبان بخاری ذکر شد او ادعا نموده که خواب دیده و معبرین خواب او را چنین تعبیر کرده اند که او دروغ را از پیامبر اکرم ۶ دور خواهد نمود. ولی نقل این خبر این ادعای بخاری را رد می کند؛ زیرا احادیث صحیح چنان که گذشت بیان می کند که نظر خلیفه دوم خلاف نصوص اسلامی است، پس با این وجود چگونه این خبر را در صحیحش نقل کرده و اخبار صحیح اسلامی را کنار گذاشته است!

همچنین باید دقت داشته باشیم: آیا نقل روایت این همه صحابه از پیامبر اکرم ۶ در مورد نفع و ضرر داشتن حجر الاسد لازم و اولی بود، و یا نقل نظر خلاف شرع يك نفر به عنوان دین صحیح؟! چگونه بخاری این همه اخبار صحیح از پیامبر اکرم ۶ را در صحیحش وارد نکرده، ولی يك نظر خلاف اسلامی را به عنوان دین صحیح در صحیحش روایت کرده است!؟

۲۱. بخاری و حذف و پنهان کردن عدم آگاهی خلیفه دوم از معنای «اب»

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: نُهِنَا عَنِ التَّكْلِيفِ^۱؛ انس گفت: نزد عمر بن خطاب بودیم که گفت: از

۱. صحیح بخاری، ج ۷۲۹۳، کتاب الاعتصام بالکتاب، باب مَا يُكْرَهُ مِنْ كَثْرَةِ السُّؤَالِ وَتَكْلُفِ مَا لَا يَغْنِيهِ.

تکلف نهی شده‌ایم.

ولی واقعیت این است که عمر بن خطاب آیه‌ی «وفاکهة وأبا» را تلاوت می‌کند و متوجه نمی‌شود که معنای «اب» چیست سپس می‌گوید: این تکلف است. اما بخاری طبق عادتش این واقعیت را از این خبر حذف کرده است. ابن سعد با نفس سند بخاری خبر فوق را این گونه نقل کرده است:

أخبرنا سليمان بن حرب قال: أخبرنا حماد بن زيد عن ثابت البناني عن أنس بن مالك قال: كنا عند عمر بن الخطاب وعليه قميص في ظهره أربع رقاع فقرأ فاكهة وأبا فقال: ما الأب؟ ثم قال: إن هذا هو التكلف، فما عليك أن لا تدري ما الأب؛^۱ أنس گفت: نزد عمر بن خطاب بودیم ... پس آیه‌ی «فاکهة وابا» را خواند و گفت: «اب» چه است؟ سپس گفت: این همان تکلف است، چه شده بر تو که معنای «اب» را نمی‌دانی.

البته دیگران نیز از طریق ثابت بنانی، قتاده، حمید طویل، زهری، و ... این واقعیت را نقل کرده‌اند که در زیر به يك خبر و مصادر آن اشاره خواهیم کرد.

عن أنس أن عمر قال على المنبر: وفاکهة وأبا ثم قال: هذه الفاكهة قد عرفناها فما الأب ثم رجع إلى نفسه فقال إن هذا لهو التكلف يا عمر؛^۲ أنس می‌گوید: همانا عمر بن خطاب در منبر گفت: «وفاکهة وابا» سپس گفت: همانا فاکهه را

^۱ طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۲۷؛ البته ابن حجر از عبد بن حمید و ابونعیم نیز نقل کرده که آن‌ها نیز این خبر را با سند بخاری کامل نقل کرده‌اند؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

^۲ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۶، ص ۱۳۶، ح ۳۰۱۰۵؛ تفسیر عبدالرزاق، ج ۳، ص ۳۴۹؛ طبقات الكبرى، ج ۳، ص ۳۲۷؛ فضائل القرآن ابو عبید، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۷۵ و ۷۷ از طریق پنج نفر از تابعین از انس. المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ح ۳۸۹۷؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۲۲۱.

شناختیم که چه است پس «اب» چیست؟ سپس بر خودش خطاب نمود و گفت: همانا این همان تکلف است ای عمر!

حاکم و ذهبی سند روایت زهری از انس را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. دقت داشته باشیم که ابن حجر در «فتح الباری» در شرح این حدیث با اشاره به تصرف بخاری نسبت این خبر، اسانید فراوانی از مصادر مختلف ذکر کرده که این خبر را کامل نقل کرده‌اند و جز بخاری کسی این خبر را این گونه با دستکاری نقل نکرده است.

۲۲. بخاری و تحریف و پنهان کردن لزوم مسح بر پا

حدثنا ابوداود قال حدثنا شعبة قال اخبرني عبدالملك بن الميسرة قال سمعت النزال بن سبرة يقول: صلى علي الظهر في الرحبة ثم جلس في حوائج الناس حتى حضرت العصر ثم اتى بكوز من ماء فصب منه كفا فغسل وجهه ويديه ومسح على رأسه ورجليه ثم قام فشرب فضل الماء وهو قائم وقال: ان ناسا يكرهون ان يشربوا وهم قيام ورأيت رسول الله ﷺ فعل الذي فعلت؛^۱ نزال بن سبرة می‌گوید: علی A در رجه نماز ظهر را خواند، سپس برای برطرف کردن حوائج مردم نشست تا این که زمان نماز عصر فرا رسید، پس ظرف آبی آوردند و حضرت يك كف آب ریخت و صورت و دستانش را شست و بر سر و پاهایش مسح کشید؟ سپس بلند شد و بقیه آب وضو را نوشید و فرمود: همانا برخی مردم از نوشیدن آب در حال ایستاده کراهت دارند و من دیدم که پیامبر ﷺ همین گونه‌ای عمل کرد که من کردم. (در نقل طبری که دیگران نیز آن را وارد کرده‌اند امیرالمؤمنین A بعد از اتمام وضو فرمودند: «این وضوء کسی است که در وضو بدعت ایجاد کرده است»)

حدیث فوق را با لفظ مذکور ابوداود طیالسی و وهب بن جریر از شعبه روایت کرده‌اند و هر دو این سند کاملاً صحیح است مضافاً بر این که ابن کثیر سند طبری را خیلی خوب خوانده است.

۱. مسند طیالسی، ۲۲، ح ۱۳۹؛ تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۵۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۴.

ولی امام بخاری به احتمال زیاد دست به تحریف آشکار متن این حدیث زده و یا باز متن تحریف شده را در صحیحش وارد کرده و به این شکل يك پنهان کاری روشن انجام داده است:

حدثنا آدم حدثنا شعبة حدثنا عبد الملك بن ميسرة سمعت النزال بن سبرة يحدث عن علي انه صلى الظهر ثم قعد في حوائج الناس في رحبة الكوفة حتى حضرت صلاة العصر ثم اتى بماء فشرب وغسل وجهه ويديه وذكر رأسه ورجليه ثم قام فشرب فضله وهو قائم ثم قال: ان ناسا يكرهون الشرب قائما و ان النبي 6 صنع مثل ما صنعت. ^۱ چنان که ملاحظه می کنید سند همان سند و متن حدیث نیز همان متن، ولی بخاری در نقل خود به جای «مسح» «ذکر» قرار داده و به این گونه مسح بر پا در وضو از جانب امیرالمؤمنین A و سنت پیامبر اکرم 6 را از خواننده‌ی صحیحش پنهان نموده است.

ابن حجر در شرح این حدیث می گوید: «در روایت عمرو بن مرزق (شاید عمار بن رزق باشد) نزد اسماعیلی «صورت و دستانش را شست، سر و پاهایش را مسح نمود» آمده است و از این روشن می شود که روایت بخاری نیز در اصل به جای «ذکر» «مسح» بوده است. ^۲

پس روشن می شود که بخاری در این حدیث نیز دست کاری کرده و سعی بر پنهان نمودن حقایق نموده است.

۲۳. بخاری و تحریف جواز جمع بین صلاتین در حضر

عمرو بن دینار از جابر بن یزید از ابن عباس روایت کرده که گفت:

أن رسول الله 6 صلى بالمدينة سبعا وثمانيا الظهر والعصر والمغرب والعشاء؛ ^۳

۱. صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۴۸، ح ۵۶۱۶، کتاب الاشرية، باب: الشرب قائما.

۲. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۷۱.

۳. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر، ج ۱، ص ۴۸۹، ح ۷۰۵؛ مسند طيالسی، ص ۳۴۱؛ سنن الکبری نسائی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۳۸۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۴،

همانا پیامبر 6 در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت (با جمع بین دو نماز) ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند.

بخاری این حدیث را در دو مورد در صحیحش وارد کرده، ولی در هر دو مورد حذف و اضافه و تصرف و پنهان کاری کرده است که در زیر با آن آشنا خواهیم شد:

۱. عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ 6 صَلَّى بِالْمَدِينَةِ سَبْعًا وَثَمَانِيًا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ، وَالْمَغْرِبَ وَالْعِشَاءَ. فَقَالَ أَيُّوبُ لَعَلَّهُ فِي لَيْلَةٍ مَطِيرَةٍ. قَالَ عَسَى^۱؛ پیامبر 6 در مدینه هفت رکعت و هشت رکعت نماز را (جمع کرده خواند)... ایوب گفت: شاید در شب زیاد بارانی چنین کرد. گفت: شاید.

در این خبر بخاری به این واقعیت که این نماز را حضرت در مدینه خوانده‌اند، تصریح کرده، ولی مشکوک قرار داده که این عمل در حال بارش باران زیاد بوده است، ولی اولاً: بیان نکرده که ایوب کیست و از چه کسی چنین سؤال را کرده است. ثانیاً: بخاری از خود برای این حدیث چنین توجیهی را اضافه کرده و کسی جز او چنین چیزی را در این خبر اضافه نکرده است. ثالثاً: فرضاً که ایوب چنین سخنی را گفته باشد چه ارزشی دارد که بخاری به این شکل سنت پیامبر اکرم 6 را مشکوک نموده است؛ زیرا ایوب به احتمال زیاد ایوب سختیانی است که نه این که زمان پیامبر اکرم 6 بلکه زمان ابن عباس را نیز درک نکرده است.

البانی و هابی نیز به این دست کاری بخاری اشاره کرده و گفته است: این عمل نزد اهل علم جایز نیست و همچنین این احتمال را حدیث «صحیح مسلم» که از ابن عباس نقل کرده باطل می‌کند؛ زیرا در آن ابن عباس تصریح دارد که جمع بین دو نماز در

ص ۴۷۴؛ معجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

۱. صحیح بخاری، کتاب مواقیات الصلاة، باب: تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳.

مدینه در غیر خوف و باران و علت بوده است.^۱

۲. بخاری در نقل دوم، آن زیاده مزعوم را ذکر نکرده و به جای آن عبارت «در مدینه» را از حدیث حذف کرده است:

عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ قَالَ سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ زَيْدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ صَلَّى النَّبِيُّ ۶ سَبْعًا جَمِيعًا وَثَمَانِيًا جَمِيعًا؛^۲ پیامبر ۶ هفت رکعت و هشت رکعت نماز را جمع کرده خواند.

این دو تحریف در خبر را جز بخاری کسی انجام نداده و چنین دست کاری در حدیث نکرده است. چنان که ملاحظه می کنید بخاری در نقل اولش وانمود می کند که جمع بین دو نماز در مدینه در حال باران زیاد بوده و در نقل دوم وانمود می کند که آن جمع در مدینه و در حضر نبوده است و حال آن که در تمام نقل های جابر بن زید از ابن عباس در تمام کتاب ها وارد شده که پیامبر اکرم ۶ این نماز را در مدینه و در غیر خوف و علتی خوانده اند.

احمد بن حنبل حدیث مورد بحث را که بخاری با دو نوع تحریف در صحیحش وارد کرده چنین روایت کرده است:

شعبة ثنا قتادة قال سمعت جابر بن زيد عن ابن عباس قال: جمع رسول الله ۶ بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء بالمدينة في غير خوف ولا مطر قيل لابن عباس و ما أراد إلى ذلك قال أراد ان لا يخرج أمته؛^۳ پیامبر ۶ بین نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء در مدینه در حالی که نه خوف بود و نه باران، جمع کرده خواندند. به ابن عباس گفته شد: چرا حضرت ۶ چنین کردند؟ گفت: خواستند برای

۱. تمام المنة البانی، ص ۳۲۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب مواقیع الصلاة، باب: وقت المغرب، ح ۵۶۲.

۳. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۲۳، ح ۱۹۵۳؛ ارواء الغلیل، ج ۳، ص ۳۶، ح ۵۷۹.

امتحان سختی پیش نیاید.

البانی و شعیب ارنؤوط سند این حدیث را به شرط شیخین صحیح دانسته‌اند. البته این حدیث به این معنا را مسلم و دیگران نیز از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده‌اند و مسلم هفت حدیث در این موضوع در صحیحش روایت کرده و همچنین از جابر، ابوهیریه، ابن عمر و ابن مسعود نیز جمع بین دو نماز در حضر و بدون هیچ عذری وارد شده است. البته باید دقت داشته باشیم که تمام صحاح جز ابن ماجه و همچنین مالک در موطأ و شافعی در «الام» به این معنا حدیث روایت کرده‌اند که دیگر نیاز به ذکر آن‌ها نیست.

۲۴. پنهان نمودن متهم بودن ابوهیریه

عن عائشة أنها قالت: ألا يعجبك أبوهيريه جاء فجلس إلى جانب حجرتي يحدث عن رسول الله ﷺ يسمعي ذلك وكنت أسبح فقام قبل أن أقضي سبحتي ولو أدركته لرددت عليه إن رسول الله ﷺ لم يكن يسرد الحديث كسردكم؛^۱ ام المؤمنین عائشه می‌گوید: آیا تعجب نمی‌کنی از ابوهیریه که آمد و کنار حجره (منزل) من نشست و شروع کرد به نقل حدیث از پیامبر ﷺ و صدایش را بلند می‌کرد که من بشنوم و من مشغول نماز بودم و قبل از این که نمازم را تمام کنم بلند شد و رفت، و اگر او را درك می‌کردم قطعاً پاسخش را می‌دادم که همانا پیامبر ﷺ مانند شما زیاد حدیث بازگو نمی‌کرد.

محدثین این حدیث را بدون تحریف همین گونه با تصریح به اسم ابوهیریه روایت

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابوهیریه، ج ۴، ص ۱۹۴۰، ح ۲۴۹۳؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۱۸، ح ۲۴۹۰۹ و ۲۵۲۷۹، و دیگران.

کرده‌اند، ولی بخاری^۱ اسم ابوهریره را مبهم قرار داده تا از این طریق متهم بودن ابوهریره نزد ام‌المؤمنین عائشه را مخفی نماید.

۲۵. پنهان‌کاری دیگر امام بخاری در مورد خلیفه سوم

عن أسامة بن زيد قال: قيل له: ألا تدخل على عثمان فتكلمه؟ فقال أترون أني لا أكلمه إلا أسمعكم؟ والله لقد كلمته فيما بيني وبينه ما دون أن أفتح أمرا لا أحب أن أكون أول من فتحه ولا أقول لأحد يكون علي أميرا إنه خير الناس بعدما سمعت رسول الله ﷺ يقول يؤتى بالرجل يوم القيامة فيلقى في النار فتندلق أقتاب بطنه فيدور بها كما يدور الحمار بالرحى فيجتمع إليه أهل النار فيقولون يا فلان مالك؟ ألم تكن تأمر بالمعروف وتنهي عن المنكر؟ فيقول بلى قد كنت أمر بالمعروف ولا آتية وأنهى عن المنكر وآتية؛^۲ به اسامه گفتند: آیا به نزد عثمان داخل نمی‌شوی تا با او صحبت کنی (تا از عمل‌های خلافش دست کشد). اسامه گفت: شما گمان می‌کنید که من تنها در حضور شما با او صحبت خواهم کرد؟ به خدا سوگند من با او در تنهایی صحبت کردم (و به او تذکر دادم)....

بخاری این حدیث را در دو مورد از صحیحش وارد کرده و در هر دو اسم عثمان را حذف کرده است. بار اول گفته است: «به اسامه گفتند: اگر به نزد فلانی می‌رفتی و با او صحبت می‌کردی» و در دومی: «به اسامه گفتند که آیا با این صحبت

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب، باب: صفة النبي، ج ۳، ص ۱۳۰۷، ح ۳۵۶۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب کتاب الزهد والرقائق، باب عقوبة من يأمر بالمعروف ولا يفعله وينهى عن المنكر ويفعله، ج ۴، ص ۲۲۹۰، ح ۲۹۸۹. مسند احمد، ج ۵، ص ۲۰۵، ح ۲۱۸۳۲.

نمی‌کنی؟^۱ و این گونه اسم خلیفه سوم عثمان بن عفان را مخفی قرار داده و مشخص نکرده که منظور و «فلان» و «هذا» چه کسی است، تا مردم متوجه اعمال خلاف خلیفه سوم نشوند.

۲۶. بخاری و پنهان کردن از طیبات بودن متعه نساء

عن إسماعيل عن قيس قال سمعت عبدالله يقول: كنا نغزو مع رسول الله 6 ليس لنا نساء فقلنا ألا نستخصي؟ فنهانا عن ذلك ثم رخص لنا أن ننكح المرأة بالثوب إلى أجل ثم قرأ عبدالله { يا أيها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم ولا تعتدوا إن الله لا يحب المعتدين } [۵ / المائدة / الآية ۸۷]؛^۲ ابن مسعود می گفت: همراه پیامبر 6 در غزوه شرکت می کردیم در حالی که همراه ما زنان (همسران) حضور نداشتند لذا گفتیم: آیا وسیله شهوت خود را از بین ببریم؟ پیامبر 6 ما را از این کار نهی کرد و سپس به ما اجازه داد تا زنی را در عوض يك پیراهن برای مدت معین نکاح کنیم. سپس عبد الله این آیه را تلاوت کرد: ای کسانی که ایمان آورده اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حد، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.

این حدیث را در تمام کتب اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از ابن مسعود روایت کرده و از اسماعیل این حدیث را با لفظ و متن کامل جریر، ابن عیینه، عبدالله بن نمیر، و کعب و ابن بشر و ولید بن قاسم بن ولید روایت کرده اند، ولی بخاری در این حدیث

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب: صفة النار وانها مخلوقة، ج ۳، ص ۱۱۹۱، ح ۳۲۶۷ و ۷۰۹۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۰۲۲، ح ۱۴۰۴؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۷، ص ۵۰۶، ح ۱۴۰۴۸؛ شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۳، ص ۲۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۹، ص ۴۴۴، ح ۴۱۴۲؛

دو عبارت و واقعیت را حذف کرده است: ۱. نکاح موقت بودن این ازدواج را یعنی عبارت (الی اجل) را حذف کرده است. ۲. اسم ابن مسعود را از «سپس عبد الله قرائت کرد» (ثم قرأ عبدالله) حذف کرده است.

این پنهان کاری بخاری در حالی است که او این حدیث را از اسماعیل از طریق جریر روایت کرده و حال آن که در روایت دوم مسلم و نسائی و ابن حبان نیز راوی این حدیث از اسماعیل، جریر است و او حدیث را کامل روایت کرده است. از این جا نیز ثابت می شود که بخاری دست از امانتداری برداشته و این دو عبارت را از حدیث حذف کرده است.

اما متن بخاری:

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ كُنَّا نَغْزُو مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ۖ وَلَيْسَ لَنَا شَيْءٌ فَقُلْنَا أَلَا نَسْتَخْصِي فَنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ ثُمَّ رَخَّصَ لَنَا أَنْ نَنْكِحَ الْمَرْأَةَ بِالثَّوْبِ ، ثُمَّ قرأ عَلَيْنَا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ).^۱

در این دو عبارتی که بخاری آن را حذف کرده تصریح است بر جواز متعه و همچنین اعتقاد ابن مسعود بر این که متعه تحریم نشده و شامل این آیه می شود و از نعمت های پاکیزه خداوند متعال است. دقت داشته باشیم که این حدیث را ابن مسعود پس از حیات پیامبر اکرم ۶ بیان کرده و اگر تحریمی صورت گرفته بود بیان این داستان بدون اشاره به تحریم خلاف است و همچنین مشمول آیه مذکور دانستن متعه روشن ترین دلیل بر عدم تحریم متعه توسط پیامبر اکرم ۶ از دیدگاه ابن مسعود خواهد بود.

۲۷. قدامه بن مظعون بدری و شرب خمر

عن الزهري قال: أخبرني عبد الله ابن عامر بن ربيعة وكان أبوه شهد بدرا أن عمر بن

۱. صحیح بخاری، ح ۵۰۷۵، کتاب النکاح، باب مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّبَتُّلِ وَالْخُصَاءِ.

الخطاب استعمل قدامة بن مظعون على البحرين وكان شهد بدرا وهو خال عبدالله بن عمر وحفصة؛^۱ ... عمر بن خطاب قدامة بن مظعون را حاکم بحرین قرار داد و او در بدر حضور داشت و او دائی حفصه و ابن عمر است. حال آن که خبر ادامه دارد و بخاری آن را حذف کرده است که ما تنها ادامه آن را در زیر ذکر می کنیم:

...فقدم الجارود سيد عبد القيس على عمر من البحرين فقال: يا أمير المؤمنين! إن قدامة شرب فسکر ولقد رأيت حدا من حدود الله حقا علي أن أرفعه إليك فقال عمر: من يشهد معك؟ قال: أبهريرة فدعا أبهريرة فقال: بم تشهد؟ قال: لم أره يشرب ولكني رأيته سكران...؛^۲ ... جارود از بحرین به مدینه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین، همانا قدامة شراب نوشید و مست گشت... عمر بن خطاب گفت: چه کسی همراه تو شهادت می دهد؟ گفت: ابهریره. ابهریره گفت: من شراب خوردن او را ندیدم، ولی او را دیدم که مست بود....

۲۸. سمره بن جندب و خمر

عن ابن عباس قال: بلغ عمر ان سمره باع خمرًا فقال: قاتل الله سمره ألم يعلم ان رسول الله ﷺ قال: لعن الله اليهود حرمت عليهم الشحوم فجمعوها فباعوها؛^۳ ابن عباس می گوید: به عمر خبر رسید که سمره بن جندب خمر فروخته است، پس گفت: خدا سمره را

۱. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب: شهود الملائكة بدرا، ج ۴، ص ۱۴۷۳، ح ۴۰۱۱.
 ۲. مصنف عبدالرزاق، ج ۹، ص ۲۴۰، ح ۱۷۰۷۶؛ تاریخ الصغیر بخاری، ج ۱، ص ۶۸؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۳۱۵؛ الاصابه، ج ۵، ص ۳۲۳.
 ۳. صحیح مسلم، کتاب المساقاة، باب تحریم بیع الخمر والمیتة والخنزیر والاصنام، ج ۳، ص ۱۲۰۷، ح ۱۵۸۲؛ مسند حمیدی، ج ۱، ص ۱۷، ح ۱۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۵، ح ۱۷۰.

بکشد، مگر نمی‌داند که پیامبر ۶ فرمود: خداوند یهود را لعنت کند، بر آن‌ها پیه حرام کرده شد، ولی آن‌ها آن را آب کردند و فروختند.

امام بخاری در این خبر اسم سمره را حذف کرده و به جای آن «فلانا» و «قاتل الله فلانا» به کار برده است.^۱

البته این خبر را نیز محدثین فراوان از شیوخ و اساتید بخاری کامل روایت کرده‌اند و تنها بخاری دست به چنین عمل زده است. بخاری در روایت اول خبر را از حمیدی روایت کرده و حال آن‌که حمیدی خبر را در مسندش با تصریح به اسم سمره روایت کرده است!

۲۹. شیخین، ابوبکر و عمر و خمر

قَالَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: مَا كَانَ لَنَا خَمْرٌ غَيْرُ فَضِيخِكُمْ هَذَا الَّذِي تُسَمُّونَهُ الْفَضِيخَ. فَإِنِّي لَقَائِمٌ أَسْقَى أَبَا طَلْحَةَ وَفُلَانًا وَفُلَانًا إِذْ جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: وَهَلْ بَلَغَكُمْ الْخَبْرُ؟ فَقَالُوا: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: حُرِّمَتِ الْخَمْرُ. قَالُوا: أَهْرَقَ هَذِهِ الْقِلَالُ يَا أَنَسُ. قَالَ: فَمَا سَأَلُوا عَنْهَا وَلَا رَاجِعُوهَا بَعْدَ خَبَرِ الرَّجُلِ؛^۲ أَنَسٌ مِی‌گوید: ما شرابی غیر از همین فضیخی که شما اسمش را فضیخ می‌گزارید نداشتیم. من ایستاده بودم و ابوطلحه و فلان و فلانی را خمر می‌دادم، پس مردی آمد و گفت: آیا خبر به شما رسید؟ گفتند: چه خبری؟ گفت: خمر حرام شد. گفتند: دور بریز این را ای انس.

بخاری در سه نقل دیگر برخی از افرادی را که در این داستان حضور داشته‌اند با صراحت اسمشان را ذکر کرده است، ولی در خبر فوق اسم دو نفری را که انس تصریح نموده، مبهم گذاشته است. در اخبار فراوان اسلامی محدثین و مؤرخین در

۱. صحیح بخاری، کتاب البیوع، باب: لا یذاب شحم المیتة ولا یباع ودکة، ج ۲، ص ۷۷۴، ح ۲۲۲۳ و ۳۴۶۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب التفسیر، باب: قوله: «انها الخمر والمیسیر والانصاب والازلام»، ح ۴۶۱۷.

مواردی برای پنهان ماندن اسامی افرادی که مورد لعن پیامبر اکرم 6 قرار گرفته‌اند و یا در برابر امر آن حضرت نافرمانی و یا سخنان زشتی گفته‌اند را، مبهم گذاشته‌اند. در این خبر نیز با دلائل متعدد منظور از فلان و فلان، خلیفه اول و دوم هستند، زیرا در اخبار دیگر ثابت شده است که آن دو نیز در منزل ابوطلحه در این نشست حضور داشته‌اند. ما پس از اشاره به اخباری که بخاری برخی اسامی را ذکر کرده، مختصراً به اخباری که به حضور ابوبکر و عمر در این قضیه تصریح کرده‌اند، اشاره خواهیم نمود.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: كُنْتُ أَسْقِي أَبَا عُبَيْدَةَ وَأَبَا طَلْحَةَ وَأَبِيَّ بْنَ كَعْبٍ مِنْ فَضِيخٍ زَهُوٍ وَتَمَرٍ فَجَاءَهُمْ أَتٍ فَقَالَ: إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ. فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ قُمْ يَا

أَنَسُ فَأَهْرِقْهَا. فَأَهْرِقْتُهَا؛^۱ انس گفت: به ابوعبیده (بن جراح)، ابوطلحه و ابی بن کعب از فضیخ خرما (خمر) می‌دادم، پس شخصی آمد و به آن‌ها گفت: همانا خمر حرام شد. ابوطلحه به انس گفت: آن را دور بریز، پس من دور ریختم.

عَنْ أَنَسٍ قَالَ: إِنِّي لَأَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ وَأَبَا دُجَانَةَ وَسُهَيْلَ ابْنِ الْبَيْضَاءِ خَلِيطَ بُسْرِ وَتَمَرٍ إِذْ حُرِّمَتِ الْخَمْرُ، فَقَذَفْتُهَا وَأَنَا سَاقِيهِمْ وَأَصْغَرُهُمْ، وَإِنَّا نَعُدُّهَا يَوْمَئِذٍ

الْخَمْرَ؛^۲ انس می‌گوید: من ابوطلحه و ابودجانه و سهیل بن بیضاء را از آب مخلوط خرما و غوره خرما می‌دادم زمانی که خمر حرام شد، پس آن را دور ریختم. من ساقی آن‌ها و کوچک‌ترینشان بودم و ما آن روز آن را خمر می‌دانستیم.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید بخاری به اسامی این افراد تصریح کرده و اسم آن‌ها را مبهم قرار نداده است، ولی اسم آن دو نفر را در روایتی که ذکر کردیم مبهم قرار داده

۱. صحیح بخاری، کتاب الاشربة، باب: نزل تحريم الخمر وهي من البسر والتمر، ح ۵۵۸۲ و ۷۲۵۳.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاشربة، باب: من رأى ان لا يخلط البسر والتمر، ح ۵۶۰۰.

که آن دو کسی جز ابوبکر و عمر نمی‌تواند باشد، زیرا کسی با اهمیت‌تر از نظر بخاری از آن دو در این نشست حضور نداشته که اسم آن‌ها را مبهم قرار دهد.

قبل از هر چیزی باید توجه داشته باشید که امام بخاری این خبر را بدون تصریح به

اسامی، در جایهای دیگر «صحیحش» نیز روایت کرده است^۱ و همچنین تنها در صحیح بخاری این خبر را ثابت بنانی، سلیمان بن طرخان، قتاده، عبدالعزیز بن صهیب و اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه از انس روایت کرده‌اند.

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: ابن مردویه با سند نظیف (صحیح) روایت کرده است که ابوبکر و عمر نیز در آن‌جا حضور داشته‌اند. سپس ابن حجر با سند دیگر از بزار نقل کرده است که انس گفته است: «من ساقی آن‌ها بودم و در بین آن‌ها مردی بود به نام ابوبکر، وقتی شراب نوشید چنین شعری خواند: تحیی بالسلام ام بکر... سپس ابن حجر می‌گوید: به قرینه‌ای ذکر عمر، در ذکر ابوبکر نیز خطا صورت نگرفته است و با این بیان اسم ده نفر از کسانی را که در آن نشست و شرب خمر حضور داشته‌اند را به دست آوردیم.^۲

طبری نیز شعر فوق را ضمن داستانی ذکر کرده، ولی به جای ابوبکر، «مردی»، آورده است.^۳

ابن حجر در «الاصابه» می‌گوید:

۱. صحیح بخاری، کتاب المظالم، باب: صب الخمر فی الطريق، ح ۲۴۶۴؛ کتاب التفسیر، باب: لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا، ح ۴۶۲۰؛ کتاب الاشربة، باب: الخمر من العنب، ح ۵۵۸۰؛ کتاب الاشربة، باب: نزل تحریم الخمر وهي من البسر والتمر، ح ۵۵۸۳ و ۵۵۸۴؛ کتاب الاشربة، باب: خدمة الصغار الکبار، ح ۵۶۲۲.

۲. فتح الباری، ج ۱۰، ص ۳۰.

۳. تفسیر طبری، ج ۲، ص ۳۹۲، ذیل آیه ۹۱ سوره مائده.

وأخرج الفاكهي في كتاب «مكة» بإسناده عن أبي القموص قال: شرب أبو بكر الخمر في الجاهلية فأنشأ يقول: تحيي أم بكر بالسلام * وهل لي بعد قومك من سلام؟ الأبيات فبلغ رسول الله ﷺ فقام يجر إزاره حتى دخل فتلقاه عمر وكان مع أبي بكر فلما نظر إلى وجهه محمرا قال: نعوذ بالله من غضب رسول الله ﷺ والله لا يلج لنا رأسا أبدا فكان أول من حرمها على نفسه؛^۱ فاكهي از ابوالقموص چنین نقل کرده است: ابوبکر در جاهلیت خمر نوشید، سپس چنین شعر گفت: تحیی أم بكر بالسلام * وهل لي بعد قومك من سلام. خبر به پیامبر ﷺ رسید، پس حضرت با عجله آمدند و عمر که همراه ابوبکر بود و با پیامبر ﷺ مواجه شد، پس وقتی به چهره حضرت نگاه کرد دید که از شدت (غضب) سرخ گشته، پس گفت: به خدا پناه می‌بریم از غضب رسولش ...

در این خبر چنان که ملاحظه می‌کنید چند نوع تحریف صورت گرفته است: ۱. ابن حجر در «الاصابه» در «زمان جاهلیت» را اضافه کرده است. ۲. در «فتح الباری» همین خبر را نقل کرده و در متن آن گفته است: ابوبکر، قبل از تحریم خمر، خمر نوشید. ۳. باز در «فتح الباری» در مورد خبر ابن مردویه می‌گوید: با وجود نظافت سندش، منکر و غلط است. سپس از بزار شاهد دیگری نقل کرده و گفته است: به قرینه ذکر عمر روشن می‌شود که ابوبکر همان ابوبکر بن ابی قحافه است و غلطی صورت نگرفته است.

ملاحظه می‌کنید که هر که هرگونه توانسته است، این خبر را تحریف کرده و در آن پنهانکاری انجام داده است، ولی بالاخره اعتراف به واقعیت کرده است. همچنین یادآور می‌شویم که قبل از نزول این آیه که آخرین آیه در مورد تحریم خمر است و

۱. الاصابه ابن حجر، ج ۷، ص ۳۹، رقم ۹۶۳۷؛ فتح الباری، ج ۷، ص ۲۰۱؛ نوادر الأصول، ص ۶۶
فقال: هومما تنكره القلوب. از فاکهی ولی تحریف کرده و قبل از تحریم ذکر کرده است.

در سوره مائده قرار دارد،^۱ در دو آیه دیگر، شراب و نوشیدن آن مذمت شده و آن را دارای گناه بزرگ خوانده است.

ام المؤمنین عائشه گفته است: وقتی سوره بقره (يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما) نازل شد تحریم خمر نازل شد و پیامبر ۶ از آن نهی فرمودند.^۲ (این آیه در اوائل هجرت نازل شده است.)

ابوهریره نیز همین سخن را گفته است.^۳ شعیب آن را با شواهدش حسن دانسته است. عطا نیز این سخن را گفته است.^۴

جصاص حنفی نیز گفته است: این آیه، خمر را حرام کرده است و اگر در تحریم خمر هیچ آیه‌ای جز آن نازل نمی‌شد، این آیه کفایت می‌کرد به دلیل این قول خداوند که فرمود: «بگو در آن دو، اثم و گناه بزرگ است».^۵

همچنین خداوند متعال در سوره «اعراف ۳۳» که مکی است قبل از نزول آیه فوق «اثم» را حرام معرفی فرموده و در آیه سوره بقره ملاحظه کردید که خداوند متعال در مورد خمر می‌فرماید: در وی «اثم بزرگ» است. و همچنین در احادیث وارد شده است که پیامبر اکرم ۶ فرموده‌اند:

۱. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ؟ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید. شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. آیا خودداری خواهید کرد؟

۲. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۵۳، رقم ۴۴۵۷؛ در المنثور، ج ۱، ص ۲۵۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۶۳.

۳. مسند احمد، ج ۲، ص ۳۵۱، ح ۸۶۰۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۱۷۹؛ در المنثور، ج ۳، ص ۴۵۳.

۴. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۲۷۳، ح ۳۶۰۲۲.

۵. احکام القرآن جصاص، ج ۱، ص ۳۸۰.

خداوند متعال اول چیزی که مرا پس از عبادت بت‌ها از آن نهی فرمود، شرب خمر است.^۱ این حدیث را هفت نفر از صحابه روایت کرده‌اند.

در مورد شرب خمر این افراد، اخبار فراوان است و ما در این جا وارد ذکر و بررسی آن نخواهیم شد. گرچه در مورد داستان مورد بحث سعی بر پنهانکاری شده است، ولی اخبار فراوان تأیید می‌کند که با وجود آگاهی از تحریم خمر، برخی به شرب آن ادامه می‌دادند:

عن عمر بن الخطاب قال: لما نزل تحریم الخمر قال: اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت هذه الآية التي فی سورة البقرة {یسألونک عن الخمر والمیسر قل فیهما إثم کبیر} قال فدعی عمر فقرئت علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت الآية التي فی سورة النساء {یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سکاری} فكان منادی رسول الله ﷺ إذا أقام الصلاة نادى ان لا یقربن الصلاة سکران فدعی عمر فقرئت علیه فقال اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا فنزلت الآية التي فی المائدة فدعی عمر فقرئت علیه فلما بلغ {فهل أنتم منتهون} قال: فقال عمر: انتهینا انتهینا؟^۲ عمر بن خطاب می‌گوید: وقتی تحریم خمر نازل شد (یعنی وقتی پیامبر اکرم ﷺ تحریم را بیان فرمودند) گفت: خدایا، برای ما در باره خمر بیان آشکارتری نازل فرما. هر آیه‌یی نازل می‌شد او این سخن را تکرار می‌کرد تا این که آیه‌ای «یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم

۱. مصنف ابن ابی‌شبهه، ج ۸، ص ۲۵۱؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۹۴؛ کنز العمال، ج ۳، ح ۸۳۱۳ الی ۸۳۱۵ و ۸۳۱۹.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۵۳، ح ۳۷۸؛ سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۳۶۴، ح ۳۶۷۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۵۳، ح ۳۰۴۹؛ سنن نسائی المجتبی، ج ۸، ص ۲۸۶، ح ۵۵۴۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۵، ح ۳۱۰۱؛ فتح الباری، ج ۸، ص ۲۱۰.

تفلحون. انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلاة فهل انتم متتهون» عمر گفت: دست کشیدیم، دست کشیدیم. داستان ادامه پیدا کرد تا این که آیه‌ای آخر نازل شد. سند این خبر را حاکم، ذهبی، البانی در حاشیه ترمذی و نسائی و شعیب در حاشیه مسند احمد صحیح دانسته‌اند و ابن حجر می‌گوید: علی بن مدینی و ترمذی این حدیث را صحیح دانسته‌اند. و در خبر دیگر نیز با سند دیگر به همین معنا حدیث نقل شده که سند آن را نیز حاکم و ذهبی صحیح دانسته‌اند.^۱

از این حدیث به روشنی استفاده می‌شود که پیامبر اکرم (چنان که در احادیث نیز گذشت) تحریم خمر را اعلام فرمودند، ولی عمر بن خطاب قانع نشد و هر باری که آیه نازل می‌شد قانع نمی‌شد و بیان روشنتر می‌خواست تا این که آیه سوره مائده نازل شد. وقتی آیه سوره مائده نازل شد، خلیفه به حسب ظاهر تسلیم شد، زیرا اخبار فراوان در کتب اهل سنت وارد شده است و اهل سنت در آن اخبار چنین خبر می‌دهند که خلیفه دوم عمر بن خطاب در زمان خلافتش و حتی بعد از ضربت خوردنش در لحظه مرگ نیز نبیذ استعمال کرده است. همچنین از آیه‌ای سوره مائده نیز به روشنی استفاده می‌شود که خداوند متعال در آیات قبل از آن نیز، امت اسلامی را از شرب خمر نهی فرموده است؛ زیرا می‌فرماید: «فهل انتم متتهون»؛ یعنی بالاخره شما دست برمی‌دارید یا نه. یعنی خداوند متعال از قبل نهی فرمود، ولی برخی به راه خود ادامه دادند و دست برنداشتند و لذا می‌فرماید: بالاخره شما دست برمی‌دارید یا نه!

چند نمونه دیگر:

سعيد و علقمه و ابراهيم نخعي گفته‌اند:

إن أعرابيا شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الأعرابي: إنما شربت من

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۵۹، ح ۷۲۲۴.

شرابك. فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه وقال: من رابه شرابه شئ فليكسره بالماء؛^۱ اعرابی از شراب عمر بن خطاب نوشید و عمر بر او حد جاری نمود. آن اعرابی گفت: من که از شراب تو نوشیدم. عمر شراب را طلبید و آن را با آب شکست سپس از آن نوشید و گفت: اگر کسی در شرابش چیز ناپسندی دید آن را با آب بشکند.»
سند این خبر صحیح است.

وعن اسماعيل: إن رجلا عب في شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطريق المدينة فسكر فتركه عمر حتى أفاق فحده ثم أوجعه عمر بالماء فشرّب منه؛^۲ مردی در طریق مدینه از شرابی که برای عمر بن خطاب درست کرده بودند نوشید و مست شد، عمر بن خطاب وی را به حال خودش گذاشت تا به خود آمد سپس بر او حد (شارب الخمر را) جاری نمود سپس آن شراب را عمر با آب مخلوط کرد و از آن نوشید.» سند این خبر صحیح است.
عمر شعبی دو داستان از سعید بن ذوحان نقل کرده که مردی از شراب عمر بن خطاب نوشید و مست گشت. عمر خواست و او را به نزدش آوردند او در مقام بیان عذر خود گفت: من از شراب تو خوردم. خلیفه گفت: من تو را به خاطر مست شدن می‌زنم، پس او را زد (به او حد جاری نمود).^۳

مجاهد عن عمر قال: إني رجل معجار البطن أو مسعار البطن وأشرب هذا النبيذ الشديد فيسهل بطن؛^۴ عمر بن خطاب گفته است: من مرد شکم بزرگی هستم و این نینذ (شراب) شدید را می‌نوشم تا شکم صاف و هموار شود.» سند این خبر صحیح است.

۱. احکام القرآن جصاص، ج ۲، ص ۵۸۱؛ عقد الفرید، ج ۳، ص ۴۱۶.

۲. مصنف عبدرزاق، ج ۹، ص ۲۲۴، ح ۱۷۰۱۵؛ کتاب الآثار ابویوسف، ج ۳، ص ۲۷، ح ۹۹۱، با سند صحیح دیگر؛ نصب الرأیة، ج ۴، ص ۱۶۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۱۳۷۷۹.

۳. شرح معانی الآثار طحاوی، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۵۹۸۴ و ۵۹۸۵.

۴. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۵، ص ۴۸۷؛ کنز العمال، ج ۵، ح ۱۳۷۷۳.

عمرو بن میمون: شهدت عمر حين طعن أتي بنيذ شديد فشربه؛ زمانی که عمر ضربت خورد من شاهد بودم و برای او بنیذ شدید آورده شد، پس آن را نوشید»^۱
 عن أبي رافع: إن عمر بن الخطاب قال: إذا خشيت من نبيذ شدته فاكسروه بالماء؛^۲
 ابورافع می گوید: عمر بن خطاب گفت: اگر از شدت بنیذ بترسید آن را با آب بشکیند»
 ابن عباس، ام المؤمنین عائشه، زید بن ثابت، انس، جابر، ابن عمر، ابن عمرو و خواب بن جبر از پیامبر اکرم ۶ روایت کرده‌اند که حضرت فرمودند:

«ما أسكر كثيره فقليله حرام؛ هر چه زیادش مست بکند کمش نیز حرام است»^۳
 قتادة گفته است: جاء تحريم الخمر في آية سورة المائدة قليلا وكثيرا ما أسكر منها و ما لم يسكر؛^۴ تحریم خمر در آیه‌ای سوره مائده کمش و زیادش نازل شد چه آن مست بکند و چه مست نکند»

قال محمود بن لبید الأنصاري: إن عمر بن الخطاب حين قدم الشام شكاً إليه أهل الشام وباء الأرض وثقلها وقالوا: لا يصلحنا إلا هذا الشراب فقال عمر: اشربوا هذا العسل قالوا: لا يصلحنا العسل فقال رجل من أهل الأرض: هل لك أن نجعل لك من هذا الشراب شيئاً لا يسكر؟ قال: نعم فطبخوه حتى ذهب منه الثلثان وبقي الثلث فأثوا به عمر فأدخل فيه عمر إصبعة ثم رفع يده فتبعها يتمطط فقال: هذا الطلاء هذا مثل طلاء الإبل فأمرهم عمر أن يشربوه فقال له عبادة بن الصامت: أحللتها والله فقال عمر:

۱. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۵۴، شرح رقم ۳۲۰؛ احکام القرآن، ج ۲، ص ۵۸۱؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۲۱۸، ح ۵۹۸۲.

۲. سنن نسائی (المجتبی)، ج ۸، ص ۳۲۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۳۸، ح ۵۲۱۴.

۳. سنن بوداود، ج ۲، ص ۱۲۹؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۱۶۷ و ج ۳، ص ۳۴۳؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۳۴۲؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۳۲؛ ح؛ سنن نسائی، ج ۸، ص ۳۰۰.

۴. تفسیر طبر، ج ۲، ص ۴۹۴؛ در المنثور، ج ۲، ص ۳۱۶.

كلا والله: أَللّهُمَّ! إِنِّي لَا أَحِلُّ لَهُمْ شَيْئًا حَرَمْتَهُ عَلَيْهِمْ وَلَا أَحْرَمُ عَلَيْهِمْ شَيْئًا أَحَلَلْتَهُ لَهُمْ؛^۱ وقتی عمر بن خطاب به شام رفت مردم شام از سردی هوا و سختی شرائط و وضعیت بر او شکایت کردند و گفتند: چیزی جز این شراب ما را نجات نمی‌دهد. عمر گفت: این عسل را بنوشید. آن‌ها گفتند: عسل نمی‌تواند به داد ما برسد، پس مردی از اهل شام گفت: می‌خواهی برای تو از این شراب مقداری آماده کنیم که مست‌کننده نباشد؟ گفت: آری، پس آن را پختند تا این که دو سومش رفت و يك سومش ماند و آن را به نزد عمر آوردند و او از آن چشید و گفت: این طلاء است این طلاء شتر است و آن‌ها را امر کرد که آن را بنوشند، پس عباده بن صامت گفت: به خدا سوگند آن را حلال قرار دادی، عمر گفت: نه به خدا سوگند، خدایا من برای آن‌ها چیزی را که تو حرام کردی حلال نخواهم کرد و چیزی را نیز که حلال قرار دادی حرام نخواهم کرد.»

عن عائشة قالت: سمعت رسول الله 6 يقول: ان اول ما يكفأ الإسلام كما يكفأ الإِناء الخمر، فقليل: كيف يا رسول الله، وقد بين الله فيها ما بين؟ قال رسول الله 6: يسمونها بغير اسمها؛^۲ پیامبر 6 فرمودند: اول چیزی که اسلام را واژگون می‌کند چنان که ظرف واژگون می‌شود، خمر است. گفتند: چگونه ای رسول خدا، همانا خداوند حرام بودن آن را بیان کرده است؟ فرمودند: به آن نام دیگر می‌-

۱. الام شافعی، ج ۶، ص ۱۹۴؛ الموطأ مالك، ج ۲، ص ۸۴۷، ح ۱۵۴۵؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۳۰۰ و ۳۰۱؛ سنن الکبریٰ نسائی، ج ۸، ص ۳۲۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ تیسیر الوصول، ج ۲، ص ۱۷۸؛ جامع مسانید أبي حنيفة، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. الاوائل ابن ابی عاصم، ص ۶۳، ح ۶۲؛ احادیث صحیحہ البانی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۸۹؛ مسند ابویعلیٰ، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۷۲۳۷؛ سنن الکبریٰ بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛

گذارند (و آن را می نوشند)». این حدیث را البانی با سه سند نقل کرده و سندش را صحیح دانسته است.

حج أبو مسلم الخولاني فدخل على عائشة زوج النبي 6 فجعلت تسأله عن الشام وعن بردها فجعل يخبرها فقالت: كيف تصبرون على بردها؟ فقال: يا أم المؤمنين إنهم يشربون شرابا لهم يقال له: الطلاء فقالت: صدق الله وبلغ حبي سمعت حبي رسول الله 6 يقول: إن أناسا من أمتي يشربون الخمر يسمونها بغير اسمها؛^۱ أبو مسلم به حج رفت و به حضور ام المؤمنين عائشه داخل شد و عائشه شروع کرد از سؤال کردن در باره شام و سردی آن و این که مردم چگونه به آن سردی تاب می آورند؟ او گفت: همانا مردم شام شرابی را که اسمش طلاء است می نوشند (و به این طریق سردی را حس نمی کنند). ام المؤمنين گفت: خداوند راست گفت از حییم پیامبر 6 شنیدم که می فرمود: گروهی از اتم خمر خواهند نوشید و آن را به غیر اسمش نام خواهند گذاشت».

حاکم و ذهبی سند این خبر را به شرط شیخین صحیح دانسته اند.

عبارت آخر که پیامبر اکرم 6 فرمودند: گروهی از اتم (در بعض روایت: به زودی اتم)^۲ خمر خواهند نوشید و آن را به غیر اسمش نام خواهند گذاشت»^۳ از حجر بن

۱. مسند ابویعلی، ج ۷، ص ۳۵۲، ح ۴۳۹۰؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۱۶۴، ح ۷۲۳۷؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۸، ص ۲۹۵؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛
۲. معرفة الصحابه ابونعیم، ج ۱۸، ص ۳۹۳؛ مسند شامیین، ج ۲، ص ۵۷، ح ۴۲۰؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۱، ص ۸۸، ح ۸۹؛ با دو سند دیگر والبنی سندش را صحیح دانسته است.
۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۳۷، ح ۱۸۰۹۸، وج ۵، ص ۳۴۲، ح ۲۲۹۵۱؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۱۸۶، ح ۳۶۸۸ و ۳۶۸۹؛ سنن ابن ماجه، ح ۳۵۰۹ و ۴۱۵۶؛ سنن الکبری نسائی، ج ۳، ص ۲۲۷؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۶۰؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۵۷؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۴۴؛ احادیث صحیحه البانی، ج ۱، ص ۸۹، ح ۹۰ و ۴۱۴.

عدی، ابن عمر، ابومالك، نافع بن كيسان، كيسان، عباد بن صامت، ابوهريره، ابوامامه، ابن غنم و ديگران نيز روايت شده است.

الباني كه يكي از رهبران وهابي در اين عصر است، بعد از نقل چند حديث در اين موضوع در شرح اين حديث مي گويد: «يريد أنهم يشربون النبيذ المسكر، المطبوخ، ويسمونه طلاء، تخرجوا من أن يسموه خمرًا؛^۱ منظور پيامبر 6 اين است كه آنها نبيذ مست كننده و پخته شده را مي نوشند و آن را طلاء نام مي گزارند به خاطر دوري از اين كه نام آن را خمر بگزارند.»

خيلى روشن است كه وقتي انسان خمر نوشيد سردى هوا را احساس نمي كند و از اين اخبار نيز به روشني استفاده مي شود كه آنها چنين چيزي را درست مي كردند و استعمال مي نمودند، گرچه به دروغ گفته اند: دو سوم آن رفت. بي اساس بودن اين زياده را اعتراض عباد بن صامت و اين كه نوشيدن آن سبب مي شود سردى هوا را حس نكنند، ثابت مي كند.

همچنين از اين اخبار استفاده مي شود كه عمر بن خطاب اول كسي بوده است كه اسم نبيذ را طلاء گذاشته است و همچنين از اين اتفاق و داستان و چنين اسم گزاري او، پيامبر اكرم 6 از قبل خبر داده اند و مردم شام نيز با تجويز مستقيم خليفه دوم با طلاء خواندن و نوشيدن آن، شراب را استعمال مي کرده اند.

به همين مقدار ما اين نوشتار را به آخر مي رسانيم. البته ما خواستيم در اين نوشتار اسباب قتل و قاتلين و مخالفين خليفه سوم عثمان بن عفان را نيز به مناسبت در روشن نمودن حديثي كه ابوهريره به پيامبر اكرم 6 نسبت داده بود كه گويا حضرت فرموده باشند: «زمان فتنه همراه عثمان و اصحابش باشيد»، معرفي كنيم، ولي وقتي با اختصار هم اخبار صحابه در آن موضوع را جمع كرديم حجمش

۱. احاديث صحيحه الباني، ج ۱، ص ۸۸ ح ۸۹.

خیلی زیاد شد، لذا ما تصمیم گرفتیم این موضوع را در کتاب «مرجعیت اهل بیت ۶ و جایگاه خلفا» مفصل مورد بررسی قرار دهیم. این است که از قرار دادن آن بحث در این نوشتار خودداری کردیم.

خداوند متعال را به خاطر توفیقی که برای انجام این عمل ناچیز عطا فرمود شاکریم. خداوند متعال با لطف و مرحمتش این نوشتار را رهنمای حق جویان قرار داده و در معرفی حق و حقیقت و جایگاه واقعی امیرالمؤمنین و اهل بیت ^۸ کمکی برای مسلمین قرار دهد. از خداوند متعال مسئلت دارم که مسلمین را در راه شناخت حقیقت و کسب معرفت واقعی موفق گرداند و کمک فرماید و جمیع مسلمین را با عزت و سرافرازی زنده نگه دارد و عاقبت به خیر گرداند.

۳۰. بخاری و نقل خبری که هیچ معنا و مفهومی ندارد

بخاری چنین حدیث در صحیحش روایت کرده است:

عَنْ زُرٍّ قَالَ سَأَلْتُ أَبِيَّ بْنَ كَعْبٍ قُلْتُ يَا أَبَا الْمُنْذِرِ إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَقُولُ كَذًا وَكَذَا. فَقَالَ أَبِيُّ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ۖ فَقَالَ لِي قِيلَ لِي. فَقُلْتُ، قَالَ فَنَحْنُ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ۖ^۱ زُر می گوید: به ابی بن کعب گفتم: همانا برادرت ابن مسعود چنین و چنان می گوید: ابی گفت: از پیامبر ۶ سؤال کردم، پس برای من فرمود و برای من گفته شد و من گفتم. و ما نیز همان چیزی را می گوییم که پیامبر ۶ فرمود. حالا از این نقل روایت بخاری انس و جن جمع شوند می توانند چیزی بفهمند! ولی اصل خبر این بوده که:

زُرُّ بْنُ حَبِيشٍ يَقُولُ: سَأَلْتُ أَبِيَّ بْنَ كَعْبٍ عَنِ الْمُعَوَّذَتَيْنِ فَقُلْتُ: يَا أَبَا الْمُنْذِرِ إِنَّ أَخَاكَ ابْنَ مَسْعُودٍ يَحْكُمُهُمَا مِنَ الْمُصْحَفِ. قَالَ: إِنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ۖ قَالَ: «قِيلَ لِي:

۱. صحیح صخاری، ح ۴۹۷۷ و ۴۹۷۶.

قُلْ. فَقُلْتُ». فَخَنُّ نَقُولُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ 6. ^۱ زر از ابی بن کعب در باره سوره‌های فلق و ناس سؤال کرد و گفت: برادرت ابن مسعود آن دو را در مصحفش قرار نداده (و آن دو را سوره قرآن نمی‌داند). ابی بن کعب (با عدم انکار این مطلب، بنابر نقل احمد) گفت: من از پیامبر 6 سؤال کردم و آن حضرت فرمود: به من گفته شد که بگو (به من نازل شد) و من گفتم پس ما همان چیزی را می‌گوییم که پیامبر 6 فرمود.

۱. مسند حمیدی، ج ۱، ص ۴۴۹، ح ۳۹۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۳۰، ح ۲۱۲۲۷.

فهرست منابع

۱. اتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصيري شافعي، وفات ۸۴۰ هـ. ق.
۲. الآحاد والمثاني، أحمد بن عمرو ابوبكر شيباني، وفات ۲۸۷ هـ، دار الراية، رياض، ۱۴۱۱ هـ. ۱۹۹۱ م.
۳. الاحاديث المختارة، محمد بن عبدالواحد مقدسي، وفات ۶۴۳ هـ. ق، دار النشر مكتبة النهضة الحديثة مدينة مكة المكرمة، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ. ق.
۴. الاحكام في اصول الاحكام، علي بن محمد آمدی، وفات، ۶۳۱ هـ. ق، مكتب الاسلامي، دمشق، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۵. اخبار اصفهان، احمد بن عبد الله ابونعيم اصفهانی، وفات ۴۳۰ هـ. ق، بریل، ۱۹۳۴ م.
۶. اخبار الموفقيات، زبير بن بكار، وفات ۲۵۶ هـ. ق.
۷. اخبار الطوال، ابوحنيفه احمد بن داود دينوری، (وفات ۲۸۲، دار احياء الكتب العربية، چاپ اول: ۱۹۶۰ م.
۸. ارواء الغليل، ناصرالدين البانی، المكتبة الاسلامي، ۱۴۰۵ هـ.
۹. اسباب النزول آيات، علي بن احمد واحدي، (وفات ۴۶۸ هـ. ق)، مؤسسة حلي وشركاه، قاهره، ۱۳۸۸ هـ. ق.
۱۰. الاستيعاب في معرفة الاصحاب، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، (وفات ۴۶۳ هـ. ق،) دار الجيل، بيروت، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۱۱. اسد الغابة، ابن اثير، (وفات ۶۳۰ هـ. ق)، انتشارات اسماعيليان تهران.
۱۲. الاعلام، خيرالدين زركلي، وفات ۱۴۱۰ هـ. ق، دار العلم للملايين، بيروت.

١٣. الاغانى، ابو الفرج على بن حسين اصفهاني، وفات ٣٥٦ هـ. ق.
١٤. الام، محمد بن ادرس شافعي، وفات ٢٠٤ هـ. ق، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٠ هـ. ق.
١٥. امالي محاملي، حسين بن اسماعيل، وفات ٣٣٠ هـ. ق، المكتبة الاسلامية، دار ابن القيم، اردن، الاولى ١٤١٢ هـ. ق.
١٦. الامام البخاري وصحيحه الجامع المختصر، حسين غيب غلامى حرساوى، معاصر، دليل ما ١٤٢٥ هـ. ق.
١٧. الأمثال في الحديث النبوي، ابو شيخ عبدالله بن محمد بن حيان اصبهاني، الدار السلفية، بومباي الهند، ١٩٨٧ هـ. ق.
١٨. الاموال، قاسم بن سلام هروى، وفات ٢٢٤ هـ. ق.
١٩. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى، وفات ٢٨٨ هـ. ق، مؤسسه الاعلمي، بيروت، ١٣٩٤ هـ. ق.
٢٠. الانساب، عبدالكريم بن محمد بن منصور سمعاني، وفات ٥٦٢ هـ. ق، دار الجنان، بيروت، ١٤٠٨ هـ. ق.
٢١. الاصابة في تمييز الصحابة، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، وفات ٨٥٢ هـ. ق، دار الجيل، بيروت، ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م.
٢٢. الامامة والسياسة، عبد الله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦ هـ. ق، انتشارات شريف رضى، قم، ١٤١٣ هـ. ق.
٢٣. اوصانى خليلي، ابويوسف محمد زايد.
٢٤. بحر الرائق شرح كنز الدقائق، ابن نجيم مصرى حنفى، وفات ٩٧٠ هـ. ق. دار الكتب العلمية، بيروت.
٢٥. البداية والنهاية، اسماعيل بن كثير دمشقي، وفات ٧٤٤ هـ. ق، دار احياء التراث

- العربی، بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۲۶. بغیة الباحث عن زوائد مسند حارث، حارث بن ابی اسامة، مرکز خدمة السنة والسيرة النبوية، المدينة المنورة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳ هـ ۱۹۹۲ م.
۲۷. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن خلدون مغربی، وفات ۸۰۸ هـ. ق، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. تاریخ الاسلام، محمد بن احمد ذهبی، وفات ۷۴۸ هـ. ق، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۹ هـ. ۱۹۹۸ م.
۲۹. تاریخ اسماء الثقات، عمر بن احمد معروف به ابن شاهین، وفات ۳۸۵ هـ. ق، دار السلفية، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۳۰. تاریخ الامم والملوک، محمد بن جریر طبری ابوجعفر، وفات ۳۱۰ هـ. ق، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۳۱. تاریخ بغداد، احمد بن علي خطیب بغدادی، وفات ۴۶۳ هـ. ق، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۳۲. تاریخ الخلفاء، جلال الدین ابوبکر بن عبد الرحمن سیوطی، وفات ۹۱۱ هـ. ق.
۳۳. تاریخ خلیفه بن خیاط، خلیفه بن خیاط العصفری، وفات ۲۴۰ هـ. ق، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۳۴. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد بیار بکری، وفات ۷۶۲ هـ. ق.
۳۵. تاریخ الصغیر، محمد بن اسماعیل بخاری، وفات ۲۵۶ هـ. ق، دار المعرفه، بیروت، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳۶. تاریخ الکبیر، محمد بن اسماعیل بن ابراهیم ابو عبدالله بخاری جعفی، وفات ۲۵۶ هـ. ق، دار الفکر.

٣٧. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، وفات ٥٧١ هـ، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥ هـ.ق.
٣٨. تاريخ المدينة المنورة، عمر بن شبه، وفات ٢٦٢ هـ.ق، دار الفكر، بيروت.
٣٩. تاريخ يحيى بن معين، بروايت عثمان بن سعيد، وفات ٢٨٠ هـ.ق، دار المأمون للتراث دمشق.
٤٠. تاريخ يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، وفات ٢٨٤ هـ.ق، دار صادر، بيروت.
٤١. تأويل مختلف الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري، وفات ٢٧٦ هـ.ق، دار الجيل، بيروت، ١٣٩٣ هـ. ١٩٧٢ م.
٤٢. التبيين لأسماء المدلسين، سبط بن عجمى شافعى، وفات ٨٤١ هـ.ق، دار الكتب العلمية، ١٤٠٦ هـ.ق.
٤٣. تحف العقول، حسن بن على بن شعبه حرانى، وفات قرن چهارم، مؤسسة النشر الاسلامى لجامعة المدرسين، ١٤٠٤ هـ.ق.
٤٤. تدوين فى اخبار قزوين، ابوالقاسم عبدالكريم بن محمد رافعى، وفات ٦٢٣ هـ.ق.
٤٥. تذكرة الحفاظ، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، وفات ٧٤٨ هـ.ق، مكتبة الحرم المكي، رياض، ١٤١٥ هـ.ق.
٤٦. تذكرة الخواص الامة في ذكر مناقب الائمة، ابومظفر يوسف بن قزغلى، معروف به سبط بن جوزى، وفات ٦٥٤ هـ.ق.
٤٧. ترجمة الامام الحسن بن على بن ابى طالب، ابن عساكر، وفات ٥٧١ هـ.ق، بيروت، ١٤٠٠ هـ.ق.
٤٨. التعديل والتجريح، سليمان بن خلف بن سعد أبوالوليد الباجي، دار اللواء للنشر والتوزيع، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٦ هـ.ق.
٤٩. تعظيم قدر الصلاة، محمد بن نصر مروزي، وفات ٢٩٤ هـ.ق، مكتبة الدار، المدينة

المنورة، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ. ق.

۵۰. تفسیر ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی، وفات ۳۲۷ هـ. ق.
۵۱. تفسیر الكشف والبيان، ابواسحاق احمد بن محمد ثعلبی شافعی، وفات ۴۲۷ هـ. ق، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ هـ. ق.
۵۲. تفسیر، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، شهاب الدین محمود ابن عبدالله الحسینی آلوسی، وفات ۱۲۷۰ هـ. ق.
۵۳. تفسیر طبری، محمد بن جریر طبری، وفات ۳۱۰ هـ. ق، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۵۴. تفسیر القرآن، عبدالرزاق بن همام، وفات ۲۱۱ هـ. ق، مكتبة الرشد، ریاض، الاولى، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۵۵. تفسیر مفاتیح الغیب، أبوعبد الله محمد بن عمر بن الحسن الرازي الملقب بفخر الدين الرازي، وفات ۶۰۶ هـ. ق.
۵۶. تفسیر قرطبی، محمد بن احمد قرطبی، وفات ۶۷۱ هـ. ق، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۵۷. تفسیر الکشاف، أبوالقاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله، وفات ۵۳۸ هـ. ق.
۵۸. تفسیر القرآن العظیم، اسماعیل بن کثیر، وفات ۷۷۴ هـ. ق، دار المعرفه بیروت، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۵۹. تقریب التهذیب، احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، وفات ۸۵۲ هـ. ق، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۶۰. تلخیص الحبر فی احادیث الرافعی الکبیر، احمد بن علی بن حجر ابوالفضل

- عسقلاني شافعي، وفات ۸۵۲ هـ ق، مدينة منوره، ۱۳۸۴ هـ. ۱۹۶۴ م.
۶۱. التناقضات البانی الواضحات، حسن بن علی سقاف، معاصر، دار الامام النووی، ۱۴۱۲ هـ ق.
۶۲. تهذيب الآثار، ابو جعفر محمد بن جرير طبری، وفات ۳۱۰ هـ ق.
۶۳. تهذيب الاسماء واللغات، أبوزکریا محیی الدین بن شرف النووی، وفات ۶۷۶ هـ ق.
۶۴. تهذيب التهذيب، احمد بن علي بن حجر ابوالفضل عسقلاني شافعي، وفات ۸۵۲ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۴ هـ ق.
۶۵. تهذيب الكمال، يوسف بن زکي عبدالرحمن ابوحجاج مزی، وفات ۷۴۲ هـ ق، دار النشر، دار الفكر، بيروت، ۱۴۰۰ هـ ق - ۱۹۸۰ م.
۶۶. تهئة الصديق المحبوب، حسن بن علی سقاف شافعی، معاصر، دار الامام النووی، عمان، ۱۴۱۴ هـ ق.
۶۷. الثقات، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم تميمي بستي، وفات ۳۵۴ هـ ق، دار الفكر، بيروت، ۱۳۹۵ هـ ق.
۶۸. ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ابومنصور عبدالملك بن محمد ثعالبی، وفات ۴۳۰ هـ ق.
۶۹. ثمرات النظر فی علم الأثر، محمد بن إسماعيل لأمير الصنعاني، دار العاصمة للنشر والتوزيع، الرياض، ۱۴۱۷ هـ ق. ۱۹۹۶ م.
۷۰. جامع معمر بن راشد، به روايت عبدالحميد بن عبدالرشيد از حداد وغانم وابونعيم.
۷۱. جامع صحيح سنن ترمذي، محمد بن عيسي ابوعيسي ترمذی، وفات ۲۷۹ هـ ق، دار الاحياء التراث العربي ودار الفكر، بيروت، ۱۴۰۳ هـ ق.

۷۲. جامع الصغير وزیاداته، محمد ناصر الدین البانی، معاصر. المكتب الاسلامی.
۷۳. جامع بیان العلم وفضله، یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، وفات ۴۶۳ هـ. ق.
۷۴. الجرح والتعديل، عبد الرحمن بن ابي حاتم ابومحمد رازی، وفات ۳۲۷ هـ دار الإحياء التراث العربي، بیروت، ۱۲۷۱ هـ. ق.
۷۵. جزء ابي طاهر، علي بن عمر دارقطنی، وفات ۳۸۵ هـ. ق.
۷۶. جزء فيه فضائل سيدة النساء بعد مريم فاطمة بنت رسول الله، أبوحفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، مكتبة التربية الإسلامية، القاهرة، الطبعة الأولى، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۷۷. الجهاد، عبدالله بن مبارك، وفات ۱۸۱ هـ دار المطبوعات الحديث، جدّه.
۷۸. حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصبهاني، وفات ۴۳۰ هـ. ق، دار الكتب العربي، بیروت، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۷۹. حياة الحيوان بكرى، محمد بن موسى ديمري، وفات ۸۰۸ هـ. ق.
۸۰. خصائص امير المؤمنين، احمد بن شعيب نسائي، (وفات ۳۰۳ هـ.) شامله.
۸۱. خلق افعال العباد، محمد بن سماعيل بخارى، (وفات ۲۵۶ هـ.) مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۸۲. الدر المنثور، جلال الدين سيوطی، (وفات ۹۱۱ هـ.) فتح الجده ودار المعرفه، بیروت، ۱۳۶۵ هـ. ق.
۸۳. دراسة حول شخصية ابي هريره، (الجواهر الهيريرية من كلام خير البرية). شامله.
۸۴. دلائل النبوه، احمد بن حسين بيهقي، وفات ۴۵۸ هـ. ق.
۸۵. ذخائر العقبی، احمد بن عبدالله طبري، وفات ۶۹۴ هـ دار الكتب مصرية، ۱۳۵۶ هـ.
۸۶. الذرية الطاهرة النبوية، امام حافظ ابوبشر محمد بن احمد بن حماد دولابي، وفات

- ۳۱۰ هـ. ق، دار السلفیه، کویت، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۸۷. ربیع الابرار، محمود بن عمر زمخشری، وفات ۵۳۸ هـ. ق.
۸۸. رد اعتبار جامع الصغیر، حافظ عبدالله بن صدیق مغربی، معاصر.
۸۹. رسائل جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر، وفات ۲۵۵ هـ. ق.
۹۰. الروض الانف، عبدالرحمن بن عبدالله سهیلی، وفات ۵۸۱ هـ. ق.
۹۱. الرياض النضرة في مناقب العشرة، احمد بن عبدالله بن محمد طبری، وفات ۶۹۴ هـ. ق، دار الغرب الاسلامي، بیروت، ۱۹۹۶ م.
۹۲. زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، وفات ۵۹۷ هـ، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۹۳. سؤالات الآجوری، سلیمان بن اشعث سجستانی، وفات ۲۷۵ هـ. ق، مکتبه دار الاستقامه، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۹۴. سبل السلام، محمد بن اسماعیل الصنعانی، وفات ۱۱۸۲ هـ. ق، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البانی حلبی بمصر.
۹۵. سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، وفات ۹۴۱ هـ. ق، دار المکتبة العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۹۶. سلسله احادیث صحیحہ، محمد ناصر الدین البانی، معاصر.
۹۷. السلسله احادیث الضعیفہ، ناصر الدین الألبانی، معاصر، مکتبه المعارف، الرياض.
۹۸. سنن دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن ابومحمد دارمی، وفات ۲۵۵ هـ. ق، دار الكتاب العربی بیروت، ۱۴۰۷ هـ. ق.
۹۹. سنن بیهقی الکبری، احمد بن حسین بیهقی، وفات ۴۵۸ هـ. ق، مکتبه دار الباز، مکة مکرمه، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۴ م، دار الفکر، بیروت.

۱۰۰. سنن دارقطنی، علي بن عمر ابوالحسن دار قطني بغدادی، وفات ۳۸۵ هـ. ق، دار المعرفة، بیروت، ۱۹۶۶ م. ۱۳۸۶ هـ.
۱۰۱. سنن ابی داوود، سلیمان بن اشعث ابوداوود سجستانی ازدي، وفات ۲۷۵ هـ. دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱۰۲. سنن الکبری، احمد بن شعيب ابو عبدالرحمن نسائی، وفات ۳۰۳ هـ. ق، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ هـ. ۱۹۹۱ م.
۱۰۳. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید ابو عبدالله قزوینی، وفات ۲۷۵ هـ. ق، دار الفکر، بیروت.
۱۰۴. السنة، عمرو بن ابی عاصم، وفات ۲۸۷ هـ. ق، المکتب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۰ هـ. ق.
۱۰۵. السنه، عبد الله بن أحمد بن حنبل الشیبانی، دار ابن القيم، الدمام، الطبعة الأولى، ۱۴۰۶ هـ. ق، تحقیق: محمد سعید سالم القحطانی.
۱۰۶. السنة، احمد بن محمد الخلال، وفات ۳۱۱ هـ. ق، دار الراية، الرياض الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱۰۷. سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبی، وفات ۷۴۸ هـ. ق، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۳ هـ. ق.
۱۰۸. السيرة الحلیبة، علی بن برهان الدین، وفات ۱۰۴۴ هـ. المکتبه الاسلامیه، بیروت.
۱۰۹. السيرة النبویه، ابوالحاتم محمد بن حبان بن أحمد التمیمی، وفات ۳۵۴ هـ. ق.
۱۱۰. السيرة النبویه، ابو محمد عبدالملک ابن هشام، وفات ۲۱۳ هـ. ق، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۱۱۱. سيره ابن اسحاق، محمد بن اسحاق بن یسار، وفات ۱۵۱ هـ. ق.

۱۱۲. شرح الكبير، ابوبركات احمد دردير، دار احياء الكتب العربية، بيروت.
۱۱۳. شرح معاني الآثار، ابوجعفر احمد بن محمد طحاوی، وفات ۳۲۱ هـ، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۳۹۹ هـ.ق.
۱۱۴. شرح نهج البلاغه، عزالدین عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، وفات ۶۵۶ هـ.ق، دار احیاء کتب العربیه.
۱۱۵. شعب الايمان، احمد بن حسين بیهقی، وفات ۴۵۸ هـ.ق.
۱۱۶. شواهد التنزیل، عبیدالله بن احمد، معروف به حافظ حسانی، وفات قرن ۴ هـ.ق، مجمع احیاء ثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۱ هـ.ق.
۱۱۷. شیخ المضیرة ابوهریره، محمود ابوریه، وفات ۱۹۷۰ م، دار المعارف مصر.
۱۱۸. الصحبة والصحابة، حسن بن فرحان مالکی، معاصر.
۱۱۹. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج، ولادت ۲۰۶ هـ دار الاحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲۰. صحیح شرح عقیده طحاویه من فکر آل البيت، حسن بن علی سقاف، معاصر، دار الامام نووی، اردن، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۱۲۱. الجامع الصحیح المختصر، محمد بن اسماعیل بخاری، وفات ۲۵۶ هـ، دار ابن کثیر، الیمامة، المدینه النشر، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، ۱۹۸۷ م، چاپ سوم، دار الفکر، بیروت، سال ۱۴۰۱ هـ. و چاپ: بیت الافکار الدولیه، ریاض، سعودی.
۱۲۲. صحیح ابن خزیمه، ولادت ۲۲۳ هـ.ق، مکتب اسلامی، بیروت، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۱۲۳. صحیح ابن حبان، ابوحاتم بستی، وفات ۳۵۴ هـ، ق، مؤسسة رسالة بیروت، ۱۴۱۴ هـ.ق، چاپ دوم.
۱۲۴. الضعفاء الصغیر، محمد بن اسماعیل بخاری، وفات ۲۵۶ هـ.ق، دار المعرفة بیروت، ۱۴۰۶ هـ.ق.

١٢٥. صحيح وضعيف سنن ترمذى، محمد ناصرالدين البانى، معاصر.
١٢٦. صحيح وضعيف سنن نسائى، محمد ناصرالدين البانى، معاصر.
١٢٧. الضعفاء الكبير، ابوجعفر محمد بن عمرو عقيلي، وفات ٣٢٢ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.
١٢٨. الضعفاء والمتروكين، احمد بن شعيب نسائى، وفات ٣٠٣ هـ ق، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.
١٢٩. طبقات الحنابلة، ابويعلى حنبلى، وفات ٥٢٦ هـ، مؤسسة سنة محمدية، ١٣٧١ هـ ق.
١٣٠. طبقات الشافعية الكبرى، عبد الوهاب بن علي بن عبد الكافي السبكي.
١٣١. طبقات الكبرى، محمد بن سعد، وفات ٢٣٠ هـ ق، مكتبه العلوم والحكم، مدينه منوره، ١٤٠٨ هـ ق.
١٣٢. طبقات المدلسين، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ٨٥٢ هـ ق، مكتبة المنار، عمان.
١٣٣. طرق الحديث من كنت مولاه فعلي مولاه، شمس الدين ذهبي.
١٣٤. ظلال الجنة في تخريج السنة لابن أبي عاصم، محمد ناصر الدين الألباني، معاصر، المكتب الإسلامي، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٤١٣ هـ ق، ١٩٩٣ م.
١٣٥. العتب الجميل على اهل الجرح والتعديل، محمد بن عقيل علوى، وفات ١٣٥٠ هـ ق، مجمع العالمى لاهل البيت، ١٤٢٧ هـ ق.
١٣٦. علل الحديث ومعرفة الرجال، احمد بن حنبل، مكتبه المعارف، رياض، ١٤٠٩ هـ ق.
١٣٧. العلل الواردة في الاحاديث النبوية، علي بن عمر دارقطني، وفات ٣٨٥ هـ ق، دار طيبه، رياض، ١٤٠٥ هـ. ١٩٨٥ م.

۱۳۸. كتاب العلم، ابوخيثة زهير بن حرب النسائي، وفات ۲۳۴ هـ. ق، مكتبة المعارف للنشر والتوزيع، الرياض.
۱۳۹. عمدة القاري شرح صحيح البخاري، بدر الدين العيني الحنفي.
۱۴۰. العين، خليل بن احمد فرائدي، وفات ۱۷۵ هـ. ق، مؤسسه دار الهجره، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۱۴۱. عيون الاثر، ابن سيد الناس، وفات ۷۳۴ هـ. ق، مؤسسه عز الدين.
۱۴۲. عيون الاخبار الرضا، شيخ صدوق، وفات ۳۹۱ هـ. ق، مؤسسة الاعلم، بيروت، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۴۳. غريب الحديث، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، وفات ۲۷۶ هـ. ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۴۴. الفتاوى الكبرى، احمد بن عبدالحليم، ابن تيميه، وفات ۷۲۸ هـ. ق، دار المعرفة بيروت، الطبعة الأولى، ۱۳۸۶ هـ. ق.
۱۴۵. فتح الباري شرح صحيح بخاري، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ۸۵۲ هـ. ق، دار المعرفه، بيروت، ۱۳۷۹ هـ. ق.
۱۴۶. فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد حمويني، وفات ۷۳۰ هـ. ق، مؤسسه محمدي، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۱۴۷. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، وفات ۲۴۱ هـ. ق، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۹۸۳ م.
۱۴۸. فضائل سيدة النساء، أبوحفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين، وفات ۳۸۵ هـ. ق.
۱۴۹. فيض القدير شرح جامع صغير، عبد الرؤوف مناوي، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، ۱۳۵۶ هـ. ق.

١٥٠. قراءة فى كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكى، معاصر.
١٥١. الكافى، محمد بن يعقوب كلينى، وفات ٣٢٩ هـ. ق، دار الكتب الاسلاميه، ١٣٨٨ هـ. ق.
١٥٢. الكامل فى التاريخ، محى الدين مبارك بن حمد ابن اثير، وفات ٦٠٦ هـ. ق.
١٥٣. الكامل فى ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدى، وفات ٣٦٥ هـ. ق، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩ هـ. ١٩٨٨ م.
١٥٤. كشف الخفاء، ابراهيم بن محمد عجلونى، وفات ١١٦٢ هـ. ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨ هـ. ق.
١٥٥. الكفاية فى علم الرواية، احمد بن علي بن ثابت، الخطيب البغدادي، وفات ٤٦٣ هـ. ق، بيروت، دار الكتب العلميه، ١٤٠٩ هـ. ق.
١٥٦. كنز العمال، متقى هندی، وفات ٩٧٥ هـ. ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
١٥٧. لباب الآداب، اسامه بن منقذ، وفات حدود ٤٧٠ هـ. ق.
١٥٨. لسان العرب، ابن منظور، وفات ٧١١ هـ. ق، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ هـ.
١٥٩. لسان الميزان، احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ٨٥٢ هـ. ق، مؤسسة الاعلامي للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٦ هـ. ١٩٨٦ م.
١٦٠. المبسوط، شمس الدين السرخسى، وفات ٤٨٣ هـ. ق، دار معرفة بيروت، ١٤٠٦ هـ. ق.
١٦١. المثل السائر فى أدب الكاتب والشاعر، أبى الفتح ضياء الدين نصرالله بن محمد بن محمد بن عبدالكريم الموصلي شافعى، وفات ٥٤٢ هـ. ق؛ المكتبة العصرية، بيروت، ١٩٩٥ م.

١٦٢. المجروحين، ابو حاتم محمد بن حبان بستي، وفات ٣٥٤هـ ق، دار الوعي، حلب.
١٦٣. مجمع البحرين، فخرالدين طريحي، وفات ١٠٨٥ هـ ق، مكتبة نشر ثقافة الاسلاميه؛ ١٤٠٨ هـ ق.
١٦٤. المجموع، محيي دين بن نووي، وفات ٦٧٦هـ ق، دار الفكر، بيروت.
١٦٥. المحاسن والمساوي، ابراهيم بن محمد بيهقي، وفات ٣٢٠ هـ ق.
١٦٦. المحدث الفاصل بين الراوي والواعي، الحسن بن عبد الرحمن الرامهرمزي، دار الفكر، بيروت، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ ق.
١٦٧. المحصول في علم الأصول، محمد بن عمر بن الحسين الرازي، جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، الرياض، الطبعة الأولى، ١٤٠٠ هـ ق.
١٦٨. المحلى، على بن احمد بن يعبد بن حزم، وفات ٥٤٦ هـ ق، دار الفكر، بيروت.
١٦٩. مروج الذهب، على بن حسين مسعودي، وفات ٣٤٥ هـ ق.
١٧٠. المستدرک على الصحيحين، همراه با تعليقات ذهبي، محمد بن عبدالله ابوعبدالله حاكم، وفات ٤٠٥ هـ ق، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١١ هـ ق، چاپ اول، ودارالمعرفة، بيروت، ١٤٠٦ هـ ق.
١٧١. مسند، عبدالله بن مبارك، وفات ١٨١ هـ ق، مكتبة المعارف، رياض، ١٤٠٧ هـ ق.
١٧٢. مسند اسحاق بن راهويه، وفات ٢٣٨ هـ ق، مكتبة الايمان، مدينه منوره، ١٩٩٥ م.
١٧٣. مسند بزار، وفات ٢٩٢ هـ ق، مؤسسة علوم القرآن ومكتبة العلوم والحكم، بيروت، مدينه، ١٤٠٩ هـ ق.
١٧٤. مسند احمد، احمد بن حنبل، وفات ٢٤١ هـ ق، مؤسسة قرطبة، مصر، نشر دار، صادر، بيروت.
١٧٥. مسند الروياني، وفات ٣٠٧ هـ ق، مؤسسة قرطبة، قاهره، ١٤١٦ هـ ق.

١٧٦. مسند حميدي، وفات ٢١٩ هـ ق، دارالكتب العلميه مكتبة المتنبي، بيروت، قاهره، ١٤٠٩ هـ ق.
١٧٧. مسند الشاميين، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠ هـ ق، مؤسسة الرساله، بيروت، ١٤٠٥ هـ. ١٩٨٤ م.
١٧٨. مسند شاشي، هيثم بن كليب شاشي، وفات ٣٣٥ هـ ق.
١٧٩. مسند ابي داود طيالسي، وفات ٢٠٤ هـ ق، دارالمعرفه ودارالحديث، بيروت.
١٨٠. مسند ابي يعلي، وفات ٣٠٧ هـ ق، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤٠٤ هـ. ١٩٨٤ م.
١٨١. مسند ابن جعد، وفات ٢٣٠ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت.
١٨٢. مشكل الآثار، ابو جعفر احمد بن محمد طحاوي، وفات ٣٢١ هـ ق.
١٨٣. النصايح الكافيه، محمد بن عقيل علوي، وفات ١٣٥٠ هـ ق، دار الثقافه، ١٤١٢ هـ ق.
١٨٤. مصنف في الاحاديث والآثار، عبدالله بن محمد بن ابي شيبه، وفات ٢٣٥ هـ ق، مكتبة الرشد ودار الفكر، رياض، بيروت، ١٤٠٩ هـ ق.
١٨٥. مصنف، عبدالرزاق بن همام، وفات ٢١١ هـ ق، المكتب الاسلامي والمجلس العلمي، بيروت، ١٤٠٣ هـ ق.
١٨٦. مطالب العاليه، شهاب الدين احمد بن علي بن حجر عسقلاني، وفات ٨٥٢ هـ ق.
١٨٧. معارف، عبدالله بن مسلم بن قتيبه، وفات ٢٧٦ هـ ق.
١٨٨. معالم التنزيل، أبو محمد الحسين بن مسعود البغوي، (المتوفى ٥١٦ هـ ق)، دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة: الرابعة، ١٤١٧ هـ ق..
١٨٩. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠ هـ ق، دار الحرمين، قاهره، ١٤١٥ هـ ق.

١٩٠. معجم البلدان، ياقوت حموى، وفات ٦٢٦هـ ق، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٩١. معجم الشيوخ، محمد بن احمد ابن جميع صيداوى، وفات ٤٠٢هـ ق.
١٩٢. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبراني، وفات ٣٦٠هـ ق، مكتبة العلوم والحكم، موصل، ١٤٠٤هـ. ١٩٨٣م.
١٩٣. معجم المؤلفين، عمر رضا كحاله، معاصر، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٩٤. المعرفة والتاريخ، يعقوب بن سفيان فسوى، وفات ٢٧٧هـ ق.
١٩٥. معرفة الثقات، احمد بن عبدالله عجلى، وفات ٢٦١هـ ق. مكتبة الدار بالمدينة المنورة، ١٤٠٥هـ ق.
١٩٦. معرفة العلوم الحديث، محمد بن عبدالله حاكم، وفات ٤٠٥هـ ق. دار الآفاق الجديدة، بيروت.
١٩٧. مغازى، محمد بن عمر واقدى، وفات ٢٠٧هـ ق.
١٩٨. المغنى، عبدالله بن قدام، وفات ٦٢٠هـ ق. دار الكتب العربى، بيروت.
١٩٩. المفردات في غريب القرآن، راغب اصفهانى، وفات ٥٠٢هـ ق. دفتر نشر كتاب، ١٤٠٤هـ ق.
٢٠٠. مقاتل الطالبين، ابوالفرج على بن حسين اصفهانى، وفات ٣٥٦هـ ق. مؤسسة دار الكتاب، قم.
٢٠١. مقالات وفوائد حديثية من مجلة المنار.
٢٠٢. مقدمه فتح البارى شرح صحيح البخارى، شهاب الدين احمد بن على بن حجر عسقلانى، وفات ٨٥٢هـ ق، دار المعرفة، بيروت.
٢٠٣. الملل والنحل، محمد بن عبدالكريم شهرستانى، وفات ٤٥٨هـ ق، دار معرفة، بيروت، ١٤٠٤هـ ق.

۲۰۴. المناقب، محمد بن احمد مکی خوارزمي، وفات ۵۶۸ هـ ق، ۱۴۱۱ هـ ق.
۲۰۵. مناقب علی بن ابی طالب، ابو حسن علی بن محمد بن محمد واسطی جلالی شافعی مشهور به ابن مغازلی، متوفای ۴۸۳ هـ ق، مكتبة الاسلاميه، طهران، ۱۳۹۴ هـ ق.
۲۰۶. من حديث خيثمة بن سليمان، وفات ۳۴۳ هـ ق، دار الكتاب العربي، بيروت، ۱۴۰۰ هـ ق. ۱۹۸۰ م.
۲۰۷. من له رواية في كتب الستة، شمس الدين محمد بن احمد ذهبي، وفات ۷۴۸ هـ ق، مؤسسة علوم القرآن، ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۰۸. من له رواية في مسند احمد، محمد بن علی بن حمزه، وفات ۷۶۵ هـ ق. جامعة الدراسات الاسلامية، كراتشي.
۲۰۹. المنتخب من كتاب ذيل المذيل، محمد بن جرير طبري، وفات ۳۱۰ هـ ق، مؤسسه العلمی، بيروت.
۲۱۰. منهاج السنة النبوية، احمد بن عبدالحليم ابن تيميه، وفات ۷۲۸ هـ ق، مؤسسة قرطبة، ۱۴۰۶ هـ ق.
۲۱۱. الموضوعات، علی بن جوزی، وفات ۵۹۷ هـ ق، مكتبة السلفية بالمدينة المنورة، ۱۳۸۶ هـ ق.
۲۱۲. موطأ به روايت محمد بن حسن، مالك بن انس، وفات ۱۷۹ هـ ق، دار القلم، دمشق، ۱۴۱۳ هـ ق.
۲۱۲. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمد بن احمد ذهبي، وفات ۷۴۸ هـ ق، دار الكتب العلميه، بيروت، ۱۹۹۵ م.
۲۱۳. نصب الراية، جمال الدين زيلعي، وفات ۷۶۲ هـ ق، دار الحديث - قاهره، ۱۴۱۵ هـ ق.
۲۱۴. نظم درر السمطين، محمد بن جمال الدين زرندي حنفي، وفات ۷۵۰ هـ ق، مكتبة

اميرالمؤمنين، ١٣٧٧ هـ.ق.

٢١٥. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، محمد جعفر حسنى مشهور به كتنى.

٢١٦. النهاية في غريب حديث، محى الدين مبارك بن حمد ابن اثير، وفات ٦٠٦ هـ.ق،

مؤسسة اسماعيليان، قم، ١٣٦٤ هـ.ق.

٢١٧. وفيات الاعيان، احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلكان، وفات ٦٨١ هـ.ق. دار

صادر، بيروت.

٢١٨. وقعة الصفين، نصر بن مزاحم، وفات ٢١٢ هـ.ق، مؤسسة العربية الحديثية، ١٣٨٢ هـ.

ق.

فهرست کتاب

مشخصات کتاب	۵
مقدمه	۷
فصل اول: شخصیت امام بخاری و جایگاه صحیح	۱۱
شخصیت و نشأت زندگی علمی	۱۱
جایگاه صحیح و علت تألیف	۱۱
تعداد روایات «صحیح بخاری»	۱۳
مکان نگارش «صحیح بخاری»	۱۴
بخاری و نقل ناقص روایات	۱۵
افراط و سخنان دور از واقع	۱۶
شروط امام بخاری در صحیح	۱۸
جایگاه علمی امام بخاری	۱۹
امام بخاری و صحیحش از نظر علما	۲۶
امام بخاری و تدلیس	۲۹
حکم تدلیس	۳۰
امام بخاری و توحید	۳۱
امام بخاری و نبوت	۳۵
امام بخاری و اهل بیت [^]	۴۰

- بخاری و ترك اداى صلوات به كیفیتی كه اسلام امر فرموده ۴۱
- بخاری و عدم قبول خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۴
- زبیر برترین و محبوبترین و سزاواترین فرد بر خلافت ۴۵
- امام بخاری، خلافت و وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۷
- برخی از دلائل وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام ۴۹
- اما رحلت پیامبر اکرم 6 در دامن امیرالمؤمنین A ۵۱
- تهمت بزرگ بر امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۶
- امام بخاری و حدیث غدیر ۵۷
- امام بخاری و حدیث ثقلین ۶۱
- امام بخاری و حدیث بستن درها ۶۳
- امام بخاری و حدیث طیر ۷۰
- امام بخاری و حدیث قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام ۷۱
- امام بخاری و رهبانیت ۷۴
- امام بخاری و تكفیر مسلمین ۷۵
- رجال شیعه در «صحیح بخاری» ۷۷
- رجال جهمی در صحیح بخاری ۸۹
- امام بخاری و قرآن و اساتید او در عقائد ۹۰
- فصل دوم: نواصب و خوارج در صحیح بخاری ۹۵

- نواصب در صحیح بخاری ۹۵
۱. معاویه بن ابی سفیان ۹۵
- دلائل ناصبی بودن معاویه ۹۶
- امر پیامبر اکرم 6 بر قتل معاویه ۱۰۲
- اخبار پیامبر اکرم 6 از جایگاه اخروی معاویه ۱۰۳
- معاویه و دعوت به سوی جهنم ۱۰۴
- معاویه و لعن او توسط پیامبر اکرم 6 ۱۰۷
- معاویه و شراب ۱۰۸
- معاویه و بت ۱۰۹
- پیامبری معاویه ۱۱۰
- معاویه و قتل مؤمنین ۱۱۱
- قتل امام حسن علیه السلام ۱۱۱
- معاویه و قتل حجر بن عدی و اصحابش ۱۱۴
- معاویه و قتل محمد بن ابی بکر ۱۱۵
- معاویه و قتل مالک اشتر ۱۱۶
- معاویه و قتل عمرو بن حمق ۱۱۷
- معاویه و تکذیب خداوند متعال و پیامبر اکرم 6 ۱۱۸
- معاویه و نافلهای پس از عصر و تناقض آشکار بخاری ۱۱۹

- واقعیت در مورد نماز نافله‌های پس از عصر ۱۲۰
- مبادرت پیامبر اکرم ۶ به نافله‌ی پس از عصر ۱۲۴
۲. عمرو بن عاص ۱۳۱
- عمرو عاص ملعون از لسان پیامبر اکرم ۶ ۱۳۱
- عمرو عاص اهل دروغ و نفاق و دشمن خداست ۱۳۳
- وعده کمک به شرط رسیدن به حکومت ۱۳۴
- اعتراف عمرو بر اینکه به خاطر دنیا با امیرالمؤمنین علیه السلام می‌جنگند ۱۳۶
- عمرو و معاویه از جمله قاتلین عثمانانند ۱۳۶
- محبوبترین مردم از نگاه بخاری و عمرو بن عاص ۱۳۸
- افسانهای دیگر در صحیح بخاری ۱۵۰
۳. مغیره بن شعبه ۱۵۳
- مغیره و سب امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۵۴
- مغیره و زنا ۱۵۵
- برخی اخبار دیگر مغیره ۱۵۶
- دروغگوی مغیره ۱۵۸
- مغیره و نسبت مسح بر خفین به پیامبر اکرم ۶ ۱۵۹
۴. عبد الله بن قیس ابوموسی اشعری ۱۶۳
- خبر پیامبر اکرم ۶ از گمراهی حکمین ۱۶۳

- سبب تن دادن امیرالمؤمنین علیه السلام به امر حکمین ۱۶۵
- حضور ابوموسی اشعری در عقبه ۱۶۶
- امیرالمؤمنین علیه السلام و نفرین ابوموسی ۱۷۰
- ابوموسی و بشارت خلفا بر بهشت ۱۷۲
- بررسی حدیث مذکور ۱۷۴
- اما دلائل خارجی بی‌اساس بودن این نوع اخبار ۱۷۶
- احتمال عمر بن خطاب بر اهل جهنم و منافق بودنش ۱۷۸
- ابوموسی و همراهی ابوبکر در سفر شام با ابوطالب ۱۸۰
۵. مروان بن حکم ۱۸۱
- دشمنی مروان با اهل بیت ^۸ ۱۸۱
۶. عروه بن زبیر ۱۸۵
- عروه و خدمت سلطان و گمراه کردن مسلمین ۱۸۵
- عروه و دشمنی با اهل بیت ^۸ ۱۸۹
- نزول حجاب با خواست خلیفه و تناقضات متعدد بخاری در این موضوع ۱۹۱
- تناقض چهارم بخاری با اعتراف به واقعیت در نزول حجاب ۱۹۳
- پیامبر اکرم ص و نماز بر رهبر منافقین ۱۹۶
- علت ظهور اخبار موافقات برای عمر بن خطاب ۲۰۰
- انکار شنوائی اموات و تناقض دیگر بخاری ۲۰۱

-
-
۷. حریز بن عثمان ۲۰۴
۸. اسحاق بن سويد بن هبیره، از تابعین ۲۰۶
۹. ثور بن یزید از تابعین اهل شام ۲۰۷
- امام بخاری و مغفور له بودن یزید بن معاویه ۲۰۷
۱۰. حصین بن نمیر ۲۰۹
۱۱. سائب بن فروخ ۲۱۰
۱۲. زیاد بن جبیر بن حبه ۲۱۰
۱۳. زیاد بن علاقه بن مالک ثعلبی کوفی از تابعین ۲۱۰
۱۴. ابوقلابه عبدالله بن زید بن عمرو از تابعین شام ۲۱۱
۱۵. عبد الله بن حبیب بن ربیعہ ابو عبد الرحمن کوفی ۲۱۱
- حفر چاه و بشارت عثمان بن عفان به بهشت ۲۱۴
۱۶. عبدالله بن سالم الاشعری شامی ۲۱۸
۱۷. قیس بن ابی حازم ۲۱۹
- عزت مسلمین با اسلام عمر بن خطاب ۲۲۰
۱. فرار از جنگ احد ۲۲۲
۲. فرار از میدان جنگ در حنین ۲۲۴
۳. فرار از یهودیان خیبر ۲۲۵
- سختگیری عمر بن خطاب نسبت به مسلمین ۲۲۷

۱۸. مالك بن مغول ۲۲۸
۱۹. محمد بن مسلم، ابن شهاب زهري ۲۲۸
- زهري و تدليس ۲۲۸
- زهري و كتابت حديث ۲۲۹
- زهري و حاکمان ظالم ۲۳۱
- دشمنی زهري با اهل بيت Γ ۲۳۵
- زهري و کتمان فضائل اهل بيت ^ ۲۳۶
- دروغگوئی زهري ۲۳۹
- اسلام و مذمت نوکري سلاطين ۲۴۱
- زهري و دلبستگی به دنيا ۲۴۴
- زهري و قرض ۲۴۵
- زهري و برخی محدثين ۲۴۷
- اکاذيب زهري و برخی روايات او در تنقيص اهل بيت Γ ۲۵۲
- زهري و تهمت آشکار بر امير المؤمنين عليه السلام ۲۵۳
- ابوطالب و مرگ بدون ايمان ۲۵۹
- تهمت ديگر زهري بر امير المؤمنين و حضرت زهرا H ۲۶۳
- حديث ديگر زهري در علم خليفه دوم ۲۶۶
- زهري و خواب ديگر پيامبر اکرم 6 در «دين» عمر بن خطاب ۲۷۲

- حدیث دیگر زهری ۲۷۳
- شروع وحی از نگاه زهری ۲۷۳
۲۰. مغیره بن مقسم الضبی متوفای ۱۳۳ ۲۷۵
- حکم دشمنان امیر المؤمنین A در اسلام ۲۷۵
- خوارج در صحیح بخاری ۲۸۱
۱. عکرمه البربری ابو عبدالله المدنی مولی ابن عباس ۲۸۱
- گواهی بزرگان اهل سنت بر دروغگویی عکرمه ۲۸۳
- بخاری و نسبت ازدواج بر پیامبر اکرم 6 در حال احرام ۲۸۵
- چند حدیث عکرمه در صحیح بخاری: ۲۸۹
- نسبت احراق زناده بر امیر المؤمنین علیه السلام ۲۸۹
- افسانه غرانیق در صحیح بخاری ۲۹۱
۲. ثور بن زید ۲۹۲
۳. داود بن حصین الاموی متوفای ۱۳۵ هـ ۲۹۲
۴. عمران بن حطان ۲۹۳
۵. ولید بن کثیر مخزومی ۲۹۴
- حکم و جایگاه خوارج در اسلام ۲۹۵
- فصل سوم: رجال ضعیف در صحیح بخاری ۲۹۷
- روایتی که امام بخاری تضعیف کرده است ۲۹۷

۱. اوس بن عبد الله ربیعی أبوالجوزاء بصری ۲۹۷
۲. ایوب بن عائذ طائی کوفی ۲۹۸
۳. بشر بن شعیب حمصی (متوفای ۲۱۳ هـ. ق) ۲۹۹
۴. بشیر بن نهیک السدوسی بصری ۳۰۰
۵. ثابت بن محمد از اهل کوفه متوفای ۲۱۵ ۳۰۰
۶. حسن بن خلف واسطی ۳۰۱
۷. حصین بن عبدالرحمن متوفای ۱۳۶ ۳۰۱
- امام بخاری و کتمان غربت ابوذر و تبعید او ۳۰۲
۸. حمران بن ابان غلام عثمان بن عفان (متوفای ۷۵ هـ. ق) ۳۱۳
۹. زیاد بن ربیع ابو خداش حمیری ۳۱۴
۱۰. عباد بن راشد بصری بزار ۳۱۵
۱۱. عبدالرحمن بن یزید بن جابر (متوفای ۱۵۴ هـ. ق) ۳۱۵
- بخاری و همیشه بر حق بودن مردم شام ۳۱۶
۱۲. عطاء بن ابی مسلم خراسانی ۳۱۹
۱۳. عمر بن الحکم بن ثوبان (متوفای ۱۱۷ هـ. ق) ۳۱۹
۱۴. کهمس بن منهال بصری ۳۲۰
- روایت دیگر بخاری در فضل خلفای ثلاثه ۳۲۱
۱۵. محمد بن سلیم، ابو هلال ۳۲۳

۱۶. محمد بن یزید الحزامی کوفی ۳۲۳
۱۷. معاویه بن عبدالکریم ثقفی ۳۲۳
۱۸. مقسم بن بجرت (متوفای ۱۰۱ ه. ق.) ۳۲۴
- روایات ضعیف با ترتیب حروف ۳۲۴
- ابراهیم ابن عبدالرحمن بن اسماعیل السکسک کوفی، ۳۲۵
- ابراهیم بن یوسف بن ابی اسحاق الکوفی (متوفی ۱۹۸ ه. ق.) ۳۲۵
- ابی بن عباس بن سهل بن سعد الساعدی ۳۲۶
- احمد بن بشیر کوفی ۳۲۷
- احمد بن عیسی بن حسان مصری (متوفای ۲۴۳ ه. ق.) ۳۲۷
- احمد بن (زید) یزید بن ابراهیم ۳۲۷
- اسباط بن عبد الواحد ابویسع بصری ۳۲۸
- اسحاق بن محمد بن اسماعیل الفروی (متوفای ۲۲۶ ه. ق.) ۳۲۸
- اسماعیل بن عبد الله بن ابی اویس ۳۲۹
- اسید بن زید جمال ۳۲۹
- اشهل بن حاتم بصری (متوفای ۲۰۸ ه. ق.) ۳۳۰
- جریر بن حازم ابونضر البصری ۳۳۰
- حسن بن بشر بن سلم همدانی ۳۳۱
- حسن بن ذکوان بصری ۳۳۱

- حسن بن مدرک ۳۳۱
- خالد بن معدان شامی ۳۳۲
- سعید بن کثیر بن عفر ۳۳۲
- سلم بن زریر عطاردی بصری ۳۳۳
- سلمه بن رجاء تمیمی ۳۳۳
- عاصم بن علی بن عاصم واسطی ۳۳۴
- عامر بن شراحیل شعبی ۳۳۴
- شعبی و نصب ۳۳۴
- شعبی و دروغگویی ۳۳۶
- نوکر شعبی بر بنی امیه و حجاج بن یوسف سقفی ۳۴۳
- عبد الله بن صالح ابوصالح جهنی ۳۴۵
- جز ابوبکر همه مرا تکذیب کردند، و تناقض دیگر بخاری ۳۴۶
- عبدالله بن عبیده بن نشیط ۳۵۵
- عبدالله بن مثنی انصاری بصری ۳۵۵
- جمع آوری قرآن و تناقض آشکار دیگر ۳۵۶
- عبد الحمید بن عبدالله اصبحی ۳۵۷
- نسبت بی‌عدالتی به پیامبر اکرم 6 ۳۵۸
- عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار ۳۶۱

- عبد الرحمن بن عبد الملك بن شيبه حزامی ۳۶۱
- عبد الرحمن بن أبي نمر بجلی ۳۶۲
- عبد الملك بن عمیر ۳۶۲
- عتاب بن بشیر الجزری ۳۶۳
- عثمان بن فرقد بصری ۳۶۳
- عثمان بن الهيثم بصری ۳۶۳
- علی بن أبي هاشم بغدادی ۳۶۴
- عمرو بن ابی سلمه دمشقی ۳۶۴
- عمرو بن ابی عمرو ۳۶۴
- عمرو بن عبید بن باب بصری ۳۶۵
- قاتل و مقتول در جمل اهل جهنماند ۳۶۵
- نصوص اسلامی در مورد جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۶۹
- در باره جنگهای امیرالمؤمنین علیه السلام کسی جز کافر شك نمی کند ۳۷۲
- فضیل بن سلیمان نمیری ۳۷۲
- بخاری و نسبت اکل گوشت ذبح شده برای بت بر پیامبر اکرم 6 ۳۷۳
- فلیح بن سلیمان ۳۷۸
- بستن درها و خلیل بودن ابوبکر ۳۷۹
۱. موضوع خلت: ۳۸۲

۲. اما مسأله سد ابواب: ۳۸۵
- کثیر بن شنظیر ۳۸۹
- محمد بن حسن بن زبیر ۳۸۹
- محمد بن ابی حفصه ۳۹۰
- محمد بن حکم مروزی ۳۹۰
- محمد بن زیاد بن عبیدالله بصری ۳۹۰
- محمد بن طلحة الیامی ۳۹۰
- محمد بن فلیح ۳۹۱
- محمد بن کثیر عبدی ۳۹۱
- برترین مردم از دیدگاه امام بخاری ۳۹۲
- معاذ بن رفاعه بن رافع ۳۹۵
- معاذ بن هشام بصری ۳۹۶
- نسبت عجیب دیگر بر پیامبر اکرم 6 ۳۹۶
- موسی بن مسعود نهدی ۳۹۸
- میمون بن سیاه ۳۹۸
- ولید بن مسلم شامی مولی بنی امیه ۳۹۸
- هشام بن حجیر مکی ۳۹۹
- یحیی بن ابی زکریا ۳۹۹

-
-
- یحیی بن عبدالله بن بکیر ۴۰۰
- یوسف بن اسحاق بن ابی اسحاق السیعی ۴۰۰
- ابوهریره، عبد الرحمن بن صخر ۴۰۱
- ابوهریره متهم نزد صحابه ۴۰۱
- اعتراف ابوهریره بر متهم بودنش ۴۰۵
- ابوهریره و نسبت سخن خود به پیامبر اکرم 6 ۴۰۶
- ابوهریره و نسبت اخبار یهود به پیامبر اکرم 6 ۴۰۷
- ابوهریره و نسبت مخالفت حضرت ابراهیم با امر خداوند متعال ۴۱۵
- نسبتهای بی‌اساس ابوهریره بر پیامبر اکرم 6 ۴۱۶
- عدم اعتماد تابعین به ابوهریره ۴۱۹
- انکار امالمؤمنین عائشه بر ابوهریره ۴۲۲
- ابوهریره مؤذن بحرین ۴۲۶
- همکاری ابوهریره با معاویه ۴۲۸
- نهی عمر بن خطاب از نقل حدیث و متهم بودن ابوهریره نزد وی ۴۳۳
- ابوهریره مبلغ آیات براءت ۴۳۶
- ابوهریره و آیهای انذار ۴۴۳
- منقبت ابوهریره ۴۴۷
- پیامبر 6 برای ابوهریره دعا کردند پس گناه او چیست ۴۵۴

- ۴۵۷..... ابوهریره و تهمت کافر گشتن عرب پس از پیامبر اکرم 6
- ۴۶۱..... ابوهریره و جعل مناقب برای عثمان بن عفان
- ۴۶۲..... حدیث دیگر او در فضل عثمان
- ۴۶۵..... ابوهریره و نسبت نسیان و کذب به پیامبر اکرم 6
- ۴۶۸..... برترین انبیا [^] در نقل ابوهریره
- ۴۷۱..... طواف حضرت سلیمان بر زنان
- ۴۷۴..... ابوهریره و حدیث اطاعت از امیران
- ۴۸۲..... ابوهریره، اسلام و اهل بیت
- ۴۹۰..... فصل چهارم: بررسی برخی روایات «صحیح بخاری»
- ۴۹۰..... جعل احادیث در زمان معاویه و بنی امیه
- ۴۹۴..... اول کسی که اسلام آورد
- ۵۰۷..... امیرالمؤمنین علیه السلام و خواستگاری دختر ابوجهل
- ۵۱۴..... ابوبکر و امامت نماز
- ۵۲۴..... داستان افک
- ۵۴۷..... اما اصل داستان افک و آیات قرآن
- ۵۵۰..... نزول آیه‌های تیمم
- ۵۵۸..... حکم «بسم الله» و تناقض دیگر بخاری
- ۵۶۰..... معاویه و ترك سنت پیامبر 6 به خاطر دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام

- ۵۶۲..... اخبار انس در جهر به «بسم الله الرحمن الرحيم»
- ۵۶۹..... نزول آیه «اولی الامر»
- ۵۷۶..... قربای پیامبر 6 خود آن حضرت و یا تمام مشرکین قریش هستند
- ۵۸۸..... خطاب ابوسفیان در احد
- ۵۹۰..... نسبت ناروا به پیامبر اکرم 6 و تناقضات آشکار در موضوع بول
- ۵۹۲..... نسبت ناروای دیگر به پیامبر اکرم 6 و تناقض آشکار بخاری در موضوع تخلی
- ۵۹۴..... قاعده جهت توجیه تناقضات
- ۵۹۵..... نسبت سب به پیامبر اکرم 6 و تناقض دیگر
- ۶۰۲..... تعجب از سخن گفتن گوسفند و یا گرگ
- ۶۰۵..... دعوت ابوبکر از کل درهای بهشت
- ۶۰۶..... ابوبکر سید صحابه و یا ابوسفیان
- ۶۰۸..... از نزول آیهی رحلت پیامبر اکرم 6 جز ابوبکر کسی اطلاع نداشت
- ۶۱۲..... آرزوی امیرالمؤمنین علیه السلام بر داشتن عمل عمر بن خطاب
- ۶۲۱..... پشیمانی خلیفه دوم در دم مرگ از برخوردش با اهل بیت ^۸
- ۶۲۲..... غیرت عمر بن الخطاب
- ۶۲۳..... فرار شیطان از عمر بن خطاب
- ۶۲۵..... عمر بن خطاب مُحَدَّث این امت
- ۶۳۱..... بیعت به عثمان بن عفان

- عذاب شدن گذشتگان به خاطر گریه زنده‌ها و تناقض دیگر بخاری ۶۳۹
- امام بخاری و متعه نساء ۶۴۷
- عمر بن الخطاب و تحریم متعه ۶۵۴
- متعه حکم قرآنی است ۶۶۲
- شروع اذان از دیدگاه بخاری ۶۶۳
- فصل پنجم: امام بخاری و تصرف در اخبار اسلامی ۶۶۸
۱. امیرالمؤمنین عليه السلام ولی و سرپرست مؤمنین پس از پیامبر اکرم ص ۶۶۸
۲. کراهت پیامبر اکرم برای امیرالمؤمنین هر چه را که برای خود کراهت دارند ۶۷۰
۳. بیعت با امیرالمؤمنین عليه السلام در صورت وفات عمر بن خطاب ۶۷۲
۴. عمر بن خطاب و رجم مجنونه و پنهانسازی آن ۶۷۳
۵. تحریف کیفیت صلوات ۶۷۵
۶. حذف و پنهان کردن فضائل امالمؤمنین خدیجه I ۶۷۶
۷. بستن درها بر مسجد و گناههای خلیفه سوم ۶۷۸
۸. تحریف روشن حدیث دیگر توسط بخاری ۶۷۹
۹. امالمؤمنین عائشه دوست ندارد امیرالمؤمنین را به خوبی یاد کند ۶۸۱
۱۰. مروان و امر به سب امیرالمؤمنین عليه السلام ۶۸۲

۱۱. مروان، پاره‌ای از لعنت خداوند متعال و پنهانسازی آن ۶۸۴
۱۲. حذف فرار شیخین از یهودیان خیر ۶۸۵
۱۳. حذف دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد شیخین ۶۸۸
۱۴. اسماء بنت عمیس و رد ادعای خلیفه دوم ۶۸۹
۱۵. پنهان کردن شك عمر بن خطاب ۶۹۰
۱۶. معاویه و پسر خواندگی زیاد بن ابی و دستکاری بخاری ۶۹۱
۱۷. منع عمر بن خطاب از خواندن شعر در مسجد ۶۹۲
۱۸. خداوند متعال سرور ماست، نه سعد بن معاذ ۶۹۳
۱۹. عمر بن خطاب و نهی از نماز در صورت عدم وجود آب ۶۹۵
۲۰. عمر بن خطاب و نفی نفع و ضرر داشتن حجر الاسود ۶۹۶
۲۱. بخاری و حذف و پنهان کردن عدم آگاهی خلیفه دوم از معنای «اب» ۷۰۱
۲۲. بخاری و تحریف و پنهان کردن لزوم مسح بر پا ۷۰۳
۲۳. بخاری و تحریف جواز جمع بین صلاتین در حضر ۷۰۴
۲۴. پنهان نمودن متهم بودن ابوهریره ۷۰۷
۲۵. پنهانکاری دیگر امام بخاری در مورد خلیفه سوم ۷۰۸
۲۶. بخاری و پنهان کردن از طیبات بودن متعه نساء ۷۰۹
۲۷. قدامه بن مظعون بدری و شرب خمر ۷۱۰
۲۸. سمره بن جندب و خمر ۷۱۱

۷۱۲.....	۲۹. شیخین، ابوبکر و عمر و خمر
۷۲۴.....	۳۰. بخاری و نقل خبری که هیچ معنا و مفهومی ندارد
۷۲۶.....	فهرست منابع
۷۴۴.....	فهرست کتاب